نادرشاه و بازماندگانش

همراه با نامه های سلطنتی و اسناد سیاسی و اداری

گردآورنده : عبدالحسین نوائی

فهرست

مقدمه: چهل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت...	۵
افغانها در ایران	۱۵
نادرشاه افشار	۱۱۹
فتح دهلی و روابط ایران و هند	۳۸۵
چند فرمان	۴۲۷
اسناد و مکاتبات رسمی از سال ۱۱۶۰ تا ۱۲۱۱ه.ق.	۴۸۷

چهل سال رنج وغصه کشیدیم وعاقبت...

اکنون که به الطاف وعنایات الهی چاپ این کتاب به‌پایان رسیده و توفیق رفیق راه شده که مجموعه‌ای دیگر از اسناد سیاسی و نامه‌های سلطنتی ومراسلات تاریخی ومدارك اجتماعی مرزوبوم گرامی خود ایران را به‌پیشگاه اهل نظر تقدیم کنم از بخت شکر دارم واز روزگار هم .

کتاب حاضر نهمین دفتر از رشته دفاتری است که درزمینهٔ تاریخ ایران متکی براسناد سیاسی ونامه‌های سلطانی به‌کوشش این بندهٔ نیازمند درگاه حق ترتیب وتنظیم یافته است.

دلبستگی من به تاریخ سرزمین اهورائی کشورم از چهل و چند سال پیش مرا برآن داشت که درجستجوی این گونه اسناد، هر کتاب و تذکره و جنگ ومجموعه وتاریخی را صفحه به‌صفحه وسطر به‌سطر بخوانم تامگر بتوانم این اسناد ومدارك دست اول سیاسی را که خمیرمایهٔ تاریخ دور و دراز این مرزوبوم است دریك جای جمع آورم و به‌صورت کتابی منتشر وآن مجموعه را به‌دانشمندان ودانشجویان تقدیم کنم تا نقش نیاکان خودرا در آئینه زمان

بهتر ببینند و به‌ارزش‌والای خدمات‌پدران واجداد خود به‌جامعهٔ بشری‌بهتر پی‌برند. چهل وچندسال عمر گرانمایه دراین صرف شد. دراین‌مدت سفری چند نیز به اروپا پیش آمد و این سفرها فرصت بخشیدکه به گنجینه عظیم کتابخانه ملی فرانسه وموزهٔ بریتانیادست‌یابم. دریغ که مدت استفاده من از این گنجینه‌های عظیم سخت کوتاه و بالنتیجه بسیار کمتر از حد آرزو بود. زیرا امکانات مالی من اجازهٔ اقامت طولانی درآن کشورها نمی‌داد ومن سخت درمضیقهٔ مالی بودم. زیرا نه‌ازدولتهای خارجی بورس‌ودعوتی داشتم نه از دولت علیهٔ ایران مأموریت وعنوان خدمتی. نه‌مأمور دولت بودم نه‌بورسیهٔ و مورد حمایت کشوری دیگر. نه دولت علیه بدین تحقیقات بهائی می‌داد نه‌دولتمردان آن روزگار در من به چشم لطف و محبت می‌دیدند. زیرا من نیز نه‌بدان دستگاه بی‌محتوای سیه‌کار وستم‌پیشه بهایی‌می‌دادم‌نه در «میر و وزیر و سلطان‌را» به‌وسیلتی جویا بودم. سرما فرونیاید به‌کمان ابروی کس. باری هرچه بود گذشت. ما آبروی فقر وقناعت نمی‌بریم.

درخلال این سالها، گاه‌گاه بعضی ازاین اسنادرا به‌عنوان نمونه در مجلات آن روزگارمثل یادگاروااطلاعات ماهیانه‌منتشرمی کردم، امانخستین دفتر ازاین‌مجموعه درسال ۱۳۴۱ خورشیدی به توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشرشد. عنوان این‌مجموعه که ازمحتوای آن‌حکایت می‌کرد«اسناد ومکاتبات‌تاریخی‌ایران» بود،اززمان «تیمور تا شاه‌اسماعیل»و به‌تعبیری‌دیگر آن مجموعه مشتمل بود برتمامی اسناد ومکاتبات رسمی ایران درروزگار گورکانیان وخاندانهای قراقوینلو وآق‌قوینلو که هریك مدتی برسر زمین ایران جزئاً یا کلاً فرمانروا بودند، همراه با نامه‌های پادشاهان چین و هند وسلاطین عثمانی به‌سلاطین یاوزرا یادانشمندان ایران درطی سالهای ۷۷۳ تا ۹۰۶ هجری قمری. وازآن‌پس به‌روزگاران مجلدات دیگر این مجموعه به‌ترتیب ذیل منتشر گردید:

شاه اسماعیل صفوی،سال ۱۳۴۷
شاه‌طهماسب، سال ۱۳۵۰
شاه‌عباس اول (جلدنخست)، سال۱۳۵۲
شاه‌عباس اول (جلد دوم)، سال۱۳۵۳
شاه‌عباس اول (جلدسوم)، ۱۳۵۷
اسناد ومکاتبات سیاسی ایران ازسال ۱۰۳۸ تاسال۱۱۰۵، درسال

(و به تعبیری دیگر از شاه صفی تا شاه سلطان‌حسین)

اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ در سال

(و به‌عبارت دیگر اسناد و مکاتبات رسمی شاه سلطان حسین)

و اینك نهمین دفتر از این مجموعه در زمینهٔ تاریخ ایران همراه با اسناد و مکاتبات سلطنتی و سیاسی و اجتماعی، در محدوده سالهای ۱۱۳۵ تا ۱۲۱۰ مشتمل بر روزگار افاغنه و دوران نادرشاه افشار و بازماندگان وی تا انقراض آنان به‌دست قاجاریه و در دل داشتم که اسناد رسمی و مکاتبات سیاسی و سلطنتی دورهٔ زندیه را نیز همراه این قسمت به محضر اهل فضل تقدیم دارم. ولی دریغ که به‌علت نبودن کاغذ آن اسناد و مدارك چاپ ناشده ماند و من نتوانستم به آرزوی خود که انتشار اسناد رسمی و مکاتبات سلطنتی ایران از تیمور تا قاجاریه بود در نه جلد توفیق یابم.

فرشته‌ای است بر این بام لاجورد اندود

که پیش آرزوی بهدلان کشد دیوار

با این همه شادمانم که اقبال را به‌وعده وفاکرد روزگار و با همه موانع ودشواریها توانستم یك‌دوره اسناد ومکاتبات رسمی وتاریخی را از آغاز گورکانیان تا آغاز سلسلهٔ قاجاریه یعنی مدارك واسناد مربوط به‌چهار قرن و نیم تاریخ ایران را با توضیحات و تعلیقات در اختیار دانشوران و دانشجویان قراردهم وهزاران سپاس به‌درگاه ایزدبیرون ازحد وقیاس.

اکنون که چشم برهم می‌نهم و بدین‌کار عظیم می‌اندیشم ، می‌بینم که بیش‌ازنیمی ازعمرمن دراین‌کارسپری شده‌است. ازآن روزگار که نخستین مجموعه ازاین‌رشته‌کتابهامنتشر شده تاامروز بیست و هشت سال تمام است وپیش ازآن نیزچندی دراین‌سودا به سرکرده بودم ومقالاتی در این‌زمینه‌در درمجلات بادگار واطلاعات ماهیانه نوشته بودم ووقتی بیادآوریم که مجله یادگار درسال ۱۳۲۸ یعنی چهل سال پیش پایان گرفته می‌توانم بجرئت بگویم که‌بیشترین سالهای عمر را دراین اندیشه سپری کرده‌ام وازاین‌دوران طولانی چیزی جزخاطرات تلخ وشورینی دور ونزدیك بازنمانده است.اگر مثل آن شاعر حساس نگوییم نمانده بجز باد درمشت من.

خاطرات تلخ من‌مربوط به‌روزهائی است که باخون دل ورنج‌طاقت فرسا، دربدر دنبال تذکره‌هاوجنگها می‌گشتم وپس‌ازآن‌که شش‌سال به‌جان کوشیدم وباهزاران رنج ودشواری جلدنخست‌این دفاتر را فراهم آوردم، هیچکس آن‌را بچیزی نگرفت وبه‌هرکه مراجعه‌کردم هیچکس‌جرأت‌چاپ

ونشر آن را نیافت. همه از کوشش من به زبان تمجید می کردند ولی از «امامه»ئی که در پایان سخن بر زبان می آوردند، می فهمیدم که می ترسیدند کتاب بازار کافی نیابد و مورد توجه قرار نگیرد و بالنتیجه به فروش نرسند و سرمایهٔ خود را «باز نگردانند». دو سال در این بلاتکلیفی و دودلی سپری شد تا بنگاه ترجمه و نشر کتاب بنیاد پهلوی که در آن تاریخ زیر نظر یکی از جوانان دانشمند که امروزه مقیم خارج از ایران و دست اندرکار انتشار کتبی چند راجع به ایران است اداره می شد، دلی به دریا زد و با بودجهٔ دولتی متعهد چاپ آن شد و برای آن که حقوق مؤلف هم رعایت شود و هیچگونه حقی پایمال نگردد ۳۵۰۰ تومان هم حق التألیفی برای من «بریدند» و کتاب را چاپ کردند. اما برخلاف انتظار ناشرین و صاحب نظران جامعهٔ مطبوعات کتاب مورد توجه قرار گرفت و با همهٔ سنگینی مطلب و دشواری متن مکاتبات و تفصیل موضوع و قطر نسبتاً زیاد کتاب، این اثر ناچیز در دل اهل نظر جا گرفت و همین تشویق و تحسین ارباب فضل و دانش مرا برادامهٔ کار تحریض و تحریك نمود.

بدنیست بدانید که سالها بعد وقتی نسخ کتاب نایاب شد و بازار سیاه پیدا کرد من نامه‌ای به بنیاد پهلوی نوشتم و خواستم که در قبال پرداخت ۳۵۰۰ تومان حق التألیفی که با هزار عشوه و غمزه و خفت و منت به من داده بود کتاب را خود بگیرم و چاپ کنم و آقای شریف امامی رئیس بنیاد پهلوی آن روز در جواب پیغام داده بود که اگر ما کتابی را «ارزان خرید» داشته باشیم دلیلی ندارد که به همان قیمت به صاحبش یا دیگری بفروشیم ایدبخت کشوری که محصول ذوق و فکر مردمش را به تمهید و تزویر «ارزان» بخرند تا بتوانند آن را وسیلهٔ تحصیل منافع قرار دهند و صاحب اثر را از حاصل رنج و زحمت خویش محروم گذارند. آری آنچنان بود که این چنین شد و آن آیها که به نفاریق درشیر کردند و فروختند و پولش را گرفتند و پارك و مزرعه و خانه و کارخانه خریدند تا گهان سیلی شد و همه را برد چنان که نه از تاك، نشان ماند و نه از تاك نشان!

باری «ارزان خران» بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۵۶ کتاب را تجدید چاپ کردند و طی نامه‌ای مرا مورد التفات قرار دادند که به عنوان کمك و عنایت همان مبلغ ۳۵۰۰ را در حق من منظور کرده‌اند. شش سال در جمع آن کتاب خون دل خورده و دو سال به دنبال ناشر دویده بودم. در قبال آن ۳۵۰۰ تومان به من حق التألیف دادند آن هم با آن همه ناز و تطاول خزان می فرمود.

بسی برمیآمد که آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت و نه ساقی ماند، نه ساغر، نه شاه ماند نه بنیادش و بنگاه ترجمه و نشر کتاب هم به شرکت انتشارات علمی و فرهنگی مبدل شد و یک سال پیش اولیاء آن از من خواستند که اگر تصحیح و تکمیلی در نظر است، بنویسم که آن شرکت می خواهد چاپ مجددی از آن به عمل آورد. من نیز مطالبی نوشتم و فرستادم ولی مع الاصف نمی دانم به کجا کشیده. زیرا کتاب در بازار نایاب است و دانشوران و دانشجویان منتظر و خواهان. من پیش از این از شرکت تقاضا کرده بودم که اگر تجدید چاپ امکان ندارد، اجازه فرمائید که من خود، بدین کار دست زنم. ولی این بار هم از بازگرداندن کتاب به من خودداری کردند که ما خود در این اندیشه هستیم، نیت خیر مگردان که مبارک فالی است.

مجلدات دیگر این کتاب هم لله الحمد مورد توجه اهل فضل قرار گرفته چنان که مجلد هشتم آن در جزو بهترین کتابهای سال مشمول عنایت قرار گرفت و مجلدات مربوط به شاه عباس در سال ۱۳۶۶ شمسی تجدید چاپ شد و هنوز یک دوماهی به سر نیامده نسخ آن کلاً بفروش رفت بطوری که ناشر چاپ دیگری از آن در ۱۳۶۷ به بازار فرستاد.

اما شادی من از جهت فروش کتاب نیست. زیرا آن روز که من این کار را به جان پذیرفتم هرگز به فروش کتاب نمی اندیشیدم. آنچه در آن روزگار آرزو می کردم این بود که ارزش اسناد مورد توجه قرار گیرد و مرکزی برای جمع و حفظ این اسناد فراهم آید و این اسناد به تدریج به وسیله افرادی ذی اطلاع و ذی ربط خوانده شود و منتشر گردد و در دسترس اهل تحقیق قرار گیرد و تاریخ ایران براساس این آثار دقیق و غیرقابل تردید بازنویسی شود. در این اندیشه و براساس چنین آرزوئی بود که نوشتم:

«اما نوشتن تاریخ براساس مدارک و اسناد تاریخی مستلزم کوششی است همه جانبه، چه در داخل چه در خارج کشور، برای جمع آوری اسناد و مدارک تاریخی از سنگ نبشته ها و آثار هنری گرفته تا یادداشتها و نامه ها و کتابها و دفاتر رسمی و امثال آن... چه تاکنون به این امور کمتر توجهی شده و هنوز هم این گونه اسناد در چشم ایرانیان آن اهمیت شایسته و درخور را نیافته است حتی کسی به جمع آوری اسناد و مدارک مکتوب مانند نامه ها و فرمانها برنخاسته و این نوع نامه ها و اسناد، در بطون کتب و رسالات و جنگها، پراکنده است و اگر هم کسی به جمع آنها توجه کرده است از لحاظ نمونهٔ انشاء و

قدرت ترسل یاجمع آثارقلمی فلان نویسنده بوده‌است نه‌ازلحاظ توجه به‌اهمیت تاریخی وملی آن»

(شاه‌اسماعیل مقدمه)

اما خدا راشکر وصدهزاران بارشکرکه اینک‌هم ارزش اسنادشناخته شده است هم‌مرکز بلکه‌مراکزی برای جمع‌آوری وحفظ اسناد فراهم آمده وارزش‌اسنادچنان شناخته شده‌که هرکس وهرمؤسسه می‌کوشد مجموعه‌ای ازاین اسنادرا فراهم‌آورد وبداشتن آن بنازدوبرزمین وآسمان فخربفروشد که درحریم اختیارات‌من نیزمجموعهٔ اسنادوجود دارد واین‌امرموجب شده که مراکز اسناد متعدد به‌وجودآید. اما این‌وضع نیزدرست‌نیست‌وامیدوارم که این‌تب فرونشیند. زیرا ارزش عظیم تاریخی و ملی و اجتماعی ایران، ایجاب می‌نماید که یك‌مرکز واحد یا تجهیزات کافی به‌وجودآید تااین‌مهم‌را کارسازی‌کند. در این خصوص اجـازه بدهید مطالبی راکه در مصاحبه با کیهان‌فرهنگی عرض کرده‌ام نقل‌کنم :

«اگربخواهیم تاریخمان را بازسازی ودوباره نویسی بکنیم،براساس حقایق‌وحتی‌المقدور نزدیك به‌واقعیت، بایدازاینها استفاده بکنیم وباید در حفظ اسناد بکوشیم نه‌اسنادی مربوط به‌یك مطلب‌خاص یا یك دورهٔ خاص. بلکه تمام‌اینها مربوط به‌تاریخ ایران‌است. تاریخ هر مملکتی خوب دارد، بددارد، نشیب وفراز دارد. ولی هم این‌نشیب مال‌آن‌مردم است‌هم‌آن‌فراز ونمی‌شود بعضی‌هارا دید وبعضی‌هارا نادیده‌گرفت. به‌نظرمن لازم است‌که این‌مراکزی‌که‌اکنون درکاراسناد وارد هستندضوابطی داشته باشندواساس کارشان براین باشدکه دانشجویان ازاین اسناد استفاده‌بکنندنه‌این‌که اسناد «دکوری»برای‌مشاغل‌اشخاص باشد. اصل براین است‌که این نامه‌ها بیاید و به قول فرنگیها «ایدانتیفیه» بشود و «وریفیه» بشود. یعنی اول ببینم مطلبش چیست‌ومربوط به‌کجاست وچگونه می‌توانیم آن‌را فهرست‌کنیم چه‌مسائلی درآن‌مطرح‌شده ودرکجای‌تاریخ ما قرارمی‌گیرد. اینهارا اول بشناسیم و بعد چاپ‌کنیم با اگربرای چاپش بودجه نیست شاید بتوانیم آنها را بصورت رسالهٔ دانشجویان قراربدهیم... »(کیهان فرهنگی سال ۶شمارهٔ ۴ص۶)

باری آن روزگار من آرزو داشتم‌که مرکزی بـرای جمع‌آوری و حفظ اسناد پدیدآید وامروز مراکزمتعددی درکشور وجود داردکه هر چند کارشان‌جمع‌وحفظ اسناد نیست ولی تیمناً و تشخصاًهرکدام مجموعهٔ اسنادی

دارند بی‌آنکه ازدقایق حفظ و رموز بازسازی و بازخوانی اسناد اطلاعی داشته باشند واین‌خود خطرعظیمی است که مجموعهٔ اسناد ملی ما را تهدید می‌کند.

برای حفظ اسناد ملی درسال ۱۳۴۹ واحدی به‌نام «سازمان اسناد ملی ایران» به‌وجود آمد که از لحاظ تظاهر به‌وقوف براهمیت آن، واحد مذکور مستقیماً زیرنظر رئیس دولت‌وقت قرار گرفت. ولی ازهمان روزهای نخست این‌واحد باکسر بودجه و تنگی جاونداشتن پرسنل «آگاه» ووسائل وتجهیزات لازم روبه‌رو بود وامروزهم آن‌واحد باهمان نام «سازمان اسناد ملی‌ایران» وجود دارد باهمان گرفتاریهای کمی بودجه ونداشتن فضای کافی ونبودن افراد وارد وفقدان وسائل وتجهیزات. امید آن که درکارکشور گشایشی فراهم آید و این‌سازمان یامرکزهم تااندازه‌ای دستش دررفع مشکلات و دفع موانع باز شود و بتواند وظیفهٔ خطیرخودرا به‌شایسته‌ترین صورتی ایفاء نماید تا افرادی چون‌من که آرزوئی جزپیشرفت سرزمین آبا واجدادی وهدفی جز بهبود وضع علمی هموطنان خویش ندارند شادمان وآسوده خاطرشوند کمااین که‌امروز وقتی‌می‌بینم موضوع اسنادملی تااین حدمورد توجه قرار گرفته است ازشادی درپوست نمی‌گنجم هرچندکه هنوز راه‌درازی درپیش‌داریم.

امردیگری که موجب شادمانی من‌است این‌که توجه برنامه‌ریزان به‌تعلیم تاریخ ممالک همجوار جلب شده است. دراین خصوص من درکتاب «اسناد ومکاتبات‌تاریخی ایران» ازتیمورتاشاه‌اسماعیل، درموردتوضیحات مربوط به‌تاریخ عثمانی که‌اول باردرکتاب مزبور آمده وپیش‌ازآن‌هیچکس متعرض آن‌مسائل نشده‌بود چنین نوشتم:

«مع‌التأسف دانشجویان ودانش‌آموزان‌کشورما در برنامهٔ تحصیلی خود باامپراطوران‌دورهٔ قرون‌وسطای آلمان‌واتریش که‌کمترارتباطی باتاریخ ایران دارد آشنامی‌شوند ولی‌ازتاریخ ترکیه(عثمانی) که از اواخرقرن نهم هجری تاکنون بامملکت ما ارتباط وهمسنگی نزدیک داشته بی اطلاع‌اند و فی‌المثل دانش‌آموزان، درکتاب‌تاریخ،شرح‌جنگهای شاه‌عباس را باترکان عثمانی‌می‌خوانند ولی نمی‌دانندکه این ترکان‌که بوده‌اند و چه‌کرده‌اند و چگونه حکومتی تأسیس کرده‌اندکه اروپای قرن پانزده وشانزده را به لرزه درآورده‌اند وهمچنین است موضوع تاریخ هندوستان واوزبکان و خلاصه ملل‌مجاور کشور ایران» وامروزمی‌بینیم که دربرنامه‌ریزیها بدین‌منظور توجه

شده و تاریخ ملل مجاور درجزو دروس دانشگاهها گنجانده شده است. شاید این امر برای افرادعادی مطلبی‌عادی باشد. ولی برای من‌وامثال‌من، که‌عاشق وطن ومشتاق پیشرفت‌هموطنان خود هستیم، این گونه امور هرچندکوچك، موجب شادمانی است . دل عاشق به‌هیچ خرسند است

در پایان گفتار، از یادکردن این سخن ناگزیرم که من هرگز معتقد نبوده و نیستم که کوشش‌های من در مورد اسناد و مکاتبات‌سیاسی بی‌عیب و بی‌خلل است بلکه خود معتقدم که هنوز راه درازی درپیش است وآنچه من کرده‌ام صرفاً قدمهائی ارزان از رهروی ناتوان است.

نظر من اساساً برآن است که جمع و تدوین و انتشار اسناد ملی کار یك شخص و در حیطهٔ قدرت یك فرد نیست. بلکه این کار که جنبهٔ ملی‌دارد باید به‌وسیله جمعی از دانشمندان و با حمایت دستگاه دولت صورت بگیرد و این حمایت تا پایان کار و ایجاد یك «مرکز اسناد ملی» به‌معنی واقعی علمی و اجتماعی ورسمی‌آن ادامه یابد. بهترآن‌که این سخن بی‌پایان را با این بیت محمودبیك سالم تخلص حسن اختتام بخشم.

نمی گردید کوته رشتهٔ مطلب رها کردم
حکایت بود بی‌پایان به‌خاموشی ادا کردم

دکتر عبدالحسین نوائی
شمیران (دروس)

اول آذرماه ۱۳۶۸

فصل اول

افغانها در ایران

افغانها در ایران

هنگامی که محمود افغان ، برتخت سلطنت ایران نشست، دستورداد که برای مردم قحطی‌زدهٔ اصفهان، خواروبار بیاورند. آنگاه امرکرد تا سران قزلباش را که در ایام محاصره به‌کشور خویش خیانت کرده بودند ، اعدام کنند. این دوعمل تا اندازه‌ای‌مردم اصفهان راخشنود ساخت. ولی قلمرو حکومت محمود از اصفهان و قسمتی ازکرمان و سیستان تجاوز نمی‌کرد، خاصه آن‌که ایرانیان وی وهمراهانش را وحشی می‌دانستند ونسبت به‌خاندان صفویه ارادت می‌کردند. از آن جمله بودند لرها، به فرماندهی علی مردان خان فیلی و بختیاری‌ها و طوایف وعشایرکهگیلویه. در شمال ایران نیز روس‌ها شهر دربند را گرفته بودند . پطرکبیر اعلام‌کرده بودکه منظورش از حمله بـه ایران ، حمایت از شاه سلطان حسین است . در قـزوین ، طهماسب میرزا، پسر شاه سلطان حسین، در ۳۰ محـرم ۱۱۳۵ (۱۷۲۲)، پس‌ازشنیدن خبر سقوط اصفهان، اعلام سلطنت‌کرده و به‌نام خود سکه زده و فرمانها به‌شهرهای ایران فرستاده بود تا جلوس خویش‌را برتخت سلطنت به‌سراسر مردم ایران ابلاغ و اعلان‌کرده باشد.

محمود خطر طهماسب میرزا راکه دیگر شاه طهماسب ثانی خوانده می‌شد،

درك کرده بود و می‌دانست که اوتنها کسی است که می‌تواند، به اتکاء نسب‌وحسب خویش ، مردم شهرها و طوایف وعشایر ایران را به‌دور خود گردآورد و نیروئی بزرگ فراهم کند. ازاین‌روسپاهی به‌سرکوبی‌وی‌فرستاد. طهماسب که به‌شرابخواری افتاده و جمعی هرزه و بی کفایت را به‌دور خویش جمع آورده بود، درمقابل سپاه افغان تاب نیاورده ، به‌صورتی شرم‌آور به زنجان و سپس به‌تبریز گریخت . اهالی قزوین تسلیم شدند، اما چون امان‌الله فرماندهٔ افغانان به‌علت حرص وطمع فراوان، مبالغی گزاف از مردم رنجدیده قزوین مطالبه کرد، قزوینیان براوشوریدند، وجمعی فراوان از افغانها را کشتند و بقیه را درمحاصره گرفتند . هرچندکه براثر اقدامات برادر محمد قلی خان اعتمادالدوله ، فرماندهٔ افغانی توانست جان خود را نجات دهد، ولی چنان شتابزده گریخت که نه تنها اشیاء گرانبها وپولهائی را که به‌زورگرفته بود برجای‌گذاشت، بلکه با روبنهٔ خود را نیز از دست داد. امان‌الله خان ، شکسته کلاه وگسسته‌کمر وارد اصفهان شد، و محمود برای‌آن‌که مبادا اصفهانیان ، بدین شکست افغانها ، دست به اقدام خصمانه‌ای بزنند ، همان شب دستور داد ، تا تمام وزرا و اعیان و اشراف قزلباش را به‌دم خنجر و شمشیر بسپارند. تنها محمدقلی‌خان اعتمادالدوله، به پاس نیکوخدمتی بـرادر خویش در قزوین ، همچنان جان و مقام خویش را حفظ کرد.

محمود، پس از تصرف روستاهای اطراف اصفهان، از جمله روستای گز و روستای بن اصفهان (که تا آن موقع مقاومت کرده بودند) به دست زبردست خان ، وی را به‌تصرف قمشه ، (شهرضای سابق) فرستاد . زبردست خان، این شهر را نیز گرفت ، و در تابستان سال بعد یکی از فرماندهان افغانی به‌نام نصرالله خان ، عازم فتح فارس شد. ولی دربرابر حصار شیراز با ایستادگی مردم روبرو گردید. وچون درپیشاپیش سپاه افغان به‌شهر حمله‌برد، به‌ضرب‌گلوله ازپای درآمد. زبردست‌خان، جانشین وی‌گردید، این مرد که اصلاً اصفهانی بود و درکودکی به اسارت افغانها درآمده و با ایشان بـزرگ شده بود ، توانست پس از نه ماه محاصره ، شیراز را

تصرف کند. شهر گلپایگان نیز در این فاصله، به‌دست محمود افتاد و سپس دامنهٔ تسلط وی، تا خوانسار و کاشان کشیده شد. آنگاه محمود، برای سرکوبی طوایف کهگیلویه کمر بست. ولی عشایر دلیر این سرزمین، با عملیات ایذائی خود، وی را به‌ستوه آوردند و محمود، پس‌از آنکه جمعی فراوان از سپاهیانش کشته شدند، به اصفهان بازگشت و این‌بار به یزد یورش برد و در نهانی بـا زرتشتیان یزد چنین قرارداد که به‌محض حملهٔ وی به‌شهر، آنان نیز ازدرون با مردم شهر درآویزند. اما این حیله و نیرنگ نیز نگرفت ویزدیها نه‌تنها تسلیم نشدند، بلکه به‌اردوی محمود نیز حمله بردند وپس‌از کشتن عده‌ای ازهمراهان وی، باروبنه ایشان را نیز تصاحب کردند، و محمود به رسوائی به اصفهان مراجعت کرد.

به‌نظر می‌رسد، که سربازان محمود، در این هنگام از او به درستی اطاعت نمی‌کردند، زیرا محمود آنان‌را سرزنش می‌کرد که ازگرفتن یزد ناتوان بوده‌اند. و سربازان نیز وی را ملامت می‌کردند که به زندگی پرشکوه وجلال دربار ایران روی‌آورده و به مذهب شیعه گرویده است. چنین بود که محمود را مجبور کردند، تا از اشرف پسرعموی خود بخواهد، که ازقندهار به‌اصفهان‌آید. اما وقتی اشرف به اصفهان رسید، محمود وی را کاملاً زیرنظر قرارداد و خود برای جلب رحمت خداوندی، در سردابی به اعتکاف نشست و چهل‌روز در تنهائی وگرسنگی به‌سر برد،وچون ازسرداب بیرون‌آمد، همه‌دانستند که‌دیوانه‌شده‌است.درپی‌این دیوانگی بود که پس از شنیدن‌آوازهٔ فرار صفی‌میرزا دومین فرزند شاه سلطان حسین، دستور قتل شاهزادگان صفوی‌را صادر کرد. افاغنه برای درمان وی حتی به‌کشیشان ارمنی توسل جستند و از آنها خواستند فصلی از انجیل را بالای سر محمود بخوانند، اما این تدابیر مفید نیفتاد، و اندك اندك حال او بدتر شد. چنانکه‌گوشت بدن خود را با دندان پاره می‌کرد. هنگامی که همه از بهبود وی دست شستند، رؤسای افغان اشرف‌را از زندان بیرون آوردند و به قصر سلطنتی حمله بردند و قصر را تصرف کـردند. سه روز بعد محموددرگذشت، یـا به قولی، به دستور اشرف، او را

خفه کردند.

اشرف افغان

اشرف فرزند ارشد عبدالعزیز، برادر میروس بود. هنگامی که وی در دهم شعبان ۱۱۳۷/۲۶ آوریل ۱۷۱۵ بر تخت نشست، به افتخار جلوسش در اصفهان و کاشان و مشهد و استرآباد و قزوین و تبریز و شماخی ورشت سکه زدند. البته مشهد و تبریز و شماخی را افغانها فتح نکرده بودند، ولی سکه‌ها را در جاهای دیگر، به‌نام این شهرها زده بودند. وی که در هنگام جلوس، در حدود بیست‌وشش سال داشت مورد احترام و محبت سربازان بود و شخصاً ـ گرچه شجاع بود ـ ولی بیشتر میل داشت که با حیله و چاره‌سازی در کارها توفیق یابد. در دوران اشرف، تقسیم ایران بین روسیه و ترکیه، به دلالی فرانسویان عملی شده‌بود. بنابراین اهم مشکلات اشرف در بدو سلطنت، یکی مقابله با اوضاع آشفتهٔ داخلی ایران بود و دیگر جنگ با ترکان و مقابله با روسیان.

نخستین کار اشرف، برای حفظ موقعیت خود، کشتن تمام نگهبانان و وزیران و درباریان و افراد مورد اطمینان محمود بود. ازجمله این افراد، الماس نامی بود که سمت قوللرآقاسی داشت. وبیش از هرکس به محمود دلبستگی نشان می‌داد. وی را به سختی در جستجوی مال شکنجه کردند و او دلیرانه تحمل کرد و وقتی شکنجه‌کنندگان ازاو دست برداشتند، وی فرصتی یافت وخود و زن خودرا کشت. مرگ وی موجب تأسف ایرانیان و اروپائیان شد. زیرا وی با نفوذی که درمحمود داشت، بارها از اعمال و دستورات وحشیانهٔ وی جلوگیری کرده بود. یکی دیگر ازکسانی که به‌دستور اشرف کشته‌شد، امان الله بودکه خود را درسلطنت بامحمود، شریك می‌دانست. ضمناً اشرف پسر محمود را نیز به قتل رسانید، و برادر جوان خود را هم کور کرد.

اشرف هنگامی که در زندان بود، با شاه طهماسب ارتباط داشت، و حاضر

شده بود که برای سلطنت مجدد وی تلاش کند. وقتی هم که به سلطنت رسید، این ارتباط را همچنان حفظ کرد به امید آن که به‌نحوی برطهماسب دست یابد و او را ازمیان بردارد. برای این منظور، پیشنهاد کرد که شاه طهماسب، تنها با چند نفر در جایی میان طهران وقم، با او دیدار کند. اما بیست وپنج‌نفراز ایرانیانی که بوئی از این قضیه بسرده بودند، به طهماسب خبر دادند و او را از این کار برحذر داشتند. راز این جمع فاش شد، و اشرف همهٔ آنها را به بهانهٔ شکار به فرح‌آباد دعوت کرد، وآنان نیزپذیرفتند وهمگی کشته شدند. اشرف باعدهٔ زیادی به دیدارطهماسب رفت،ولی‌طهماسب نیز متوجه وخامت امرشد، و روبه‌گریز نهاد. برخورد ایرانیانی که با طهماسب بودند با سپاه اشرف ، در نزدیك بقعه شاه عبدالعظیم روی داد وبه شکست ایرانیان منجر گردید، زیرا سربازان شاه طهماسب غافلگیر شده بودند. در هرحال طهماسب ازطریق شمیران و جبال البرز، به مازندران‌گریخت.

ترکان متعاقب توافق با روسیه، در تقسیم سرزمین ایران، قسمت مهمی از کشورما راگرفته بودند، وامکان‌داشت که بازهم به‌طرف‌شرق پیشروی کنند. اشرف لازم دیدکه با ترکان از درصلح درآید تا بتواندکار طهماسب را فیصله بخشد. به همین جهت، یکی ازقاطرچیهای سابق افغانی راکه به‌فرماندهی پادگان جلفا رسیده بود، به استانبول فرستاد و چون می‌دانست‌که‌آن قاطرچی، درکار سیاسی مهارت و تجربهٔ‌کافی ندارد، یکی از ارامنهٔ جلفا را نیز به‌نام امانوئل‌شریمان همراه وی‌کرد. تادئوس‌کرودزینسکی نیز همراه این هیأت سیاسی روانه شد.

عبدالعزیز، قاطرچی سابق، سه نامهٔ پراهمیت به همراه داشت؛ دو نسامه از اشرف یکی برای سلطان‌عثمانی و دیگری برای اعتمادالدوله داماد ابراهیم پاشا ، و سومی نامه‌ای به‌امضای نوزده نفر ازعلمای افغانی برای مفتی عبدالله وسایرعلمای کشور ترك . سفیر اشرف، در ۲۰ ژانویه ۱۷۲۶ به «اسکدار» رسید . هرچند ترکان عثمانی از ورود این سفیر خوشحال شدند و پنداشتند که وی برای اظهار اطاعت مخدوم خویش و واگذاری تمام ایالات ایران به‌باب عالی‌آمده، ولی داماد ابراهیم

پاشا از آمدن او دچار زحمت شد. زیرا طبق عهدنامه ۱۷۲۴ با دولت روسیه، وی نمی‌توانست نماینده اشرف افغان را به صورت رسمی بشناسد و به‌حضور بپذیرد. بنابراین، چند روزوی‌را در اسکدار نگهداشت و بارنداد و سرانجام هم سفرای روس و فرانسه[1] را فراخواند و گفت که عبدالعزیز را فقط به‌عنوان حامل نامه‌های یك فرمانروای همکیش می‌پذیرد. ولی درهرحال، کاری مخالف عهدنامهٔ ۱۷۲۴ نخواهد کرد. سرانجام دراواخر ژانویه، یعنی درحدود ده روز پس‌از ورود، داماد ابراهیم پاشا وی را به‌حضور پذیرفت و باخواندن نامه‌ها، معلوم شد که اشرف نه‌تنها ولایتی تفویض نکرده، بلکه همه سرزمینهای متصرفی ترکان را نیز مطالبه نموده است. نامهٔ عاما نیز خوانده شد، ولی وقتی‌نامهٔ سلطان را خواستند، عبدالعزیز نداد و گفت که شخصاً باید بدست سلطان برساند. ترکان هم برای گرفتن نامه به زور متوسل شدند. زیرا ابراهیم پاشاکه از جنگ با روسیه وحشت داشت، مانع از آن بودکه عبدالعزیز به دیدار سلطان نائل شود.

دربار عثمانی در پیچ وخم مذاکرات سیاسی گرفتار شد. ازطرفی عهدنامهٔ ۱۷۲۴ بین‌ترکها وروسیه برسرتقسیم ایران مانع از آن بودکه دولت عثمانی افغانها را به رسمیت بشناسد، و از طرف دیگر، احمد پاشای بغدادی‌گزارش داده بودکه مبلغان اشرف، دربین سربازان عثمانی کوشش می‌کنند تا وحدت مذهبی و اتحاد دینی را وسیله‌ای برای خودداری از جنگ سازند.

ناگزیر دولت عثمانی از عبدالله مفتی و قضات عمدهٔ مکه و مدینه استفتاء کردکه آیا مسلمانان می‌توانند دریك زمان دوخلیفه داشته باشند؟ مفتی وهمراهانش جواب دادندکه مؤمنین مسلمان نمی‌توانند دو خلیفه داشته باشند، مگر آنکه بین دو دسته از مؤمنین، یك دریای بزرگ، فاصله باشد.

علت این سؤال این بودکه اشرف خواسته بود، و عبدالعزیز قاطرچی هم

۱ــ حضور سفیر فرانسه بدین‌علت بودکه قرارداد بین روسها و ترکها برسرتقسیم ایران با وساطت و دلالی سیاسی سفیر فرانسه صورت گرفته بود.

اصرار کرده بود که هرچند سلطان عثمانی خلیفةالمسلمین است، اشرف نیز درایران همین عنوان را داشته باشد.

سؤال دوم از مفتیان این بود که مسلمانان ترك که سلطان عثمانی را به‌عنوان خلیفه پذیرفته‌اند، دربارهٔ شخصی که به‌ناحق اراضی اطراف اصفهان را متصرف شده و از دولت عثمانی می‌خواهد سرزمینهائی را که از رافضیان گرفته بازستاند، و خود را خلیفه می‌داند چه نظری باید داشته باشند؟ جواب این بود که چنین شخصی یاغی است و باید سرکوب شود، ولی اگر فرمان سلطان را پذیرفت، با او کاری نخواهند داشت. پس از این جواب؛ دولت عثمانی رسماً به اشرف اعلام جنگ نمود و بعد به عبدالعزیز اجازه داد که به اصفهان بازگردد.

جنگ ترکان عثمانی با افغانها درسال بعد یعنی ۱۷۲۶ شروع شد، بااین‌حال تا پائیز عملیات نظامی آغاز نگردید. در قسمت شمال غربی ایران هم، جنگ به صورت مبارزه باطرفداران شاه طهماسب درآمد ، زیرا طهماسب نیز درصدد پس گرفتن ایالات ایران از ترکان عثمانی بود. جنگ دراین قسمت با حملهٔ طوایف قشقائی و شاهسون شروع شد، زیرا ایرانیان از تصرف شهر مقدس اردبیل به‌دست ترکان سنی‌مذهب درخشم بودند. عبدالرحمن‌پاشا، فرزند عبدالله‌پاشا طوایف شقاقی و شاهسون را سرکوب کرد. در شمال مرند شاهقلی‌خان حاکم مراغه، با سواران افغانی خود، نخست چند قلعه نظامی را از ترکان پس گرفت، ولی پس ازاستعفای عبدالله پاشا وآمدن علی پاشا ، ترکان غلبه کردند و مدافعان قلعه را قتل‌عام نمودند و بیش از پانزده هزار افغان و کرد وافشار راکشتند.

احمد پاشا، طبق دستور دولت عثمانی ، برای حمله در انتظار پایان فصل گرما بود. از این روی اشرف فرصت یافت تا خود راآماده مقابله سازد. وی در ابتدا قصد داشت؛که در اصفهان به دفاع مبادرت کند و برای این منظور در داخل شهر دیواری با برج و بارو ساخت، وآن حصاری بود از دیوارهای گلی در وسط شهر، به محیطی قریب یك فرسخ. اما وقتی که اشرف ازاقدام مردم قزوین دربیرون

کردن ترکان از شهر باخبر شد، شادمان گردید و در نقاطی که ترکان تصرف کرده بودند، دست به تبلیغات شدیدی زد که مردم آن نقاط به قزوینیان تأسی جویند.

سرانجام احمد پاشا در اواخر پائیز ۱۷۲۶/صفر ۱۱۳۹، با لشکر سنگینی مرکب از هفتاد تا هشتاد هزار نفر با توپخانه از همدان بیرون آمد، و از طریق خرم‌آباد روی به اصفهان نهاد. اشرف با سپاه خودکه از هفده هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و به غیر از چند زنبورك اسلحه آتشین دیگری نداشت، به جنگ وی شتافت. احمد پاشا به وی پیغام فرستادکه شما مردم ناشایسته‌ای هستید، و به‌ناحق پادشاهی را معزول کرده‌اید، و من برآنم که حق را به حقدار برسانم. اشرف از شنیدن این پیغام، چنان در خشم شدکه مهتر خود فرهاد راکه پیش از این با همین شغل درخدمت شاه سلطان حسین بود، با دونفر افغانی به اصفهان فرستاد، تا سلطان حسین را بکشند و آنان نیز آن سلطان تیره‌روز را از رنج بندگی و ننگ زندگی، خلاصی بخشیدند و سرش را به نزد اشرف بردند و اونیز سرخون‌آلود شاه مقتول را نزد پاشای ترك فرستاد و پیغام دادکه جواب وی را با شمشیر خواهد داد.

درهشتاد میلی همدان، پیشآهنگان قوای ترك خبر دادندکه طلایهٔ سپاه افغان را دیده‌اند. بادیدن طلایهٔ سپاه افغان، ترکان عثمانی ازحرکت بازایستادند واشرف نیز حرکت سپاه خویش را متوقف داشت و بااستفاده ازاین‌وقفه، جمعی از مبلغان خود را به میان‌کردهای لشکر عثمانی فرستاد تاآنها را به لقب «خانی» و رشوه‌های کلان بفریبند. درهمین حیص وبیص نیز شش هزار نفر ازسپاه ترك که براثراعمال جلودارهاگمراه شده بودند، به دست افغانها قلع وقمع شدند. احمد پاشا، هنوز از خشم و تعجب ناشی از این واقعه بیرون نیامده بودکه ناگهان چهارهزار نفر از علمای افغانی، از صفوف ترکهاگذشته، به حضور سرعسکر رسیدند. یکی از آنان که پیرتر از دیگران بود، گفت که با همکارانش ازطرف اشرف مأمور شده‌اندکه از ترکها بخواهند از جنگ با هم مذهبان خویش صرف نظر کنند و در عوض با افغانها برصد ایرانیان رافضی (شیعی) اعلام جهاد نمایند. همچنین گفت که اشرف

متعجب است، که چرا ترکان مسلمان درجنگ باافغانهای هم کیش، باکفار عیسوی همداستان شده‌اند. دراین‌سخن بودند، که بانگ نمازبرخاست و بیدرنگ، علمای افغانی با سربازان ترك به نماز برخاستند. و بدین ترتیب همدلی و همکیشی خودرا ظاهر ساختند. پس از پایان نماز هم باز علمای افغانی اصرار کردندکه بیش ازین خون ریخته نشود و سپس به‌اردوی اشرف بازگشتند. احمد پاشا، برای خنثی کردن اثر افسون و نیرنگ علمای افغانی دستور حمله داد. اما بیشتر سربازان ترك نه‌تنها به جنگ‌دست‌نزدند، بلکه بیست هزارنفر ازآنان نیز به‌افاغنه پیوستند. بدین‌ترتیب احمد پاشا به سختی شکست خورد و دوازده هزارنفر از سپاهیانش کشته شدند و شب‌هنگام نیزکردها و افغانها باروبنه و توپخانهٔ او را به‌غارت بردند. اما اشرف، سپاه شکست‌خوردهٔ ترکان را تعقیب نکرد و اسرا را نیز آزاد ساخت. این خبر در قسطنطنیه باعث بهت وحیرت عمومی شد. دولت عثمانی برای این‌که جلو افسون ونیرنگ اشراف را بگیرد، چنین شهرت دادکه اشرف رافضی (شیعی) شده است، ضمناً سپاهی از مستعمرات مسیحی خود جمع‌آورده، به یاری احمد پاشا فرستادو احمدپاشا باردیگر، دراواخرتابستان ۱۷۲۷، با شصت‌هزار مرد جنگی ازکرمانشاه عزم اصفهان کرد. اما اشرف، که صلح را برجنگ ترجیح می‌داد، سفیری به نام اسماعیل، به حضور سرعسکر ترك فرستاد و سخن از صلح به میان آورد. دولت ترك نیزکه جنگ را موجب تحمیل مخارج سنگینی برمردم وبالمآل نارضایتی عامه می‌دانست، باصلح موافقت کرد وسرانجام پس‌از ده روز مذاکره بین‌اسماعیل واحمد پاشا و عبدالله افندی قاضی‌اردنه، معاهده‌ای‌منعقد شد، در۱۲ماده: به‌موجب این قرارداد شهرهای کرمانشاه، همدان، سنندج و ناحیه اردلان ونهاوند و خرم‌آباد ولرستان، مکری ومراغه، خوی، تبریز وقسمتی‌ازآذربایجان، گنجه، قراباغ، ایروان نخجوان، تفلیس، اردوباد و سراسرگرجستان وناحیه شماخی و حویزه و غیره به ترکان تعلق گرفت، و سلطان ترك، به عنوان خلیفه مسلمین شناخته شد. اما اشرف نیز، به‌عنوان پادشاه ایران شناخته شد و ترکها به اوحق دادند نام خود را درسکه

وخطبه به‌کار برد وهمچنین هرسال کاروانی با امیرالحاج به مکه فرستد.

در سال ۱۷۲۸ ، محمد رشید افندی از طرف دولت ترك ، جهت تصویب عهدنامه به اصفهان آمد وچندروز بعد درکاخ چهل ستون به‌حضور اشرف باریافت. درحالی‌که اشرف بر تخت جواهرنشان نشسته و تاج شاه سلطان حسین را بر سر نهاده بود . در هنگام شرفیابی سفیر ترك ، اشرف در تدارك سفر بـرای خروج از اصفهان بود تا به‌قوای طهماسب حمله برد. وقتی سفیر ترك اجازهٔ بازگشت یافت ، اشرف سفیری به‌نام محمد خان بلوچ به قسطنطنیه فرستاد . دولت عثمانی وی را به گرمی و احترام تمام پذیرفت. به‌طوری‌که طبق دستور دولت ترك، درسر راه وی ، همهٔ منازل‌را تعمیر وسفیدکردند. تا جائی‌که سفیر «خان‌سیواسی» یا «خان سفیدگر» خوانده شد. اما این سفیر، بارفتارخشك خود نتوانست‌گرهی ازکار فروبستهٔ روابط دو کشور بگشاید و هنگامی که در راه بازگشت بود ، خبر شکست و خلع و قتل اشرف را شنید و پس از یك چند تردید ، نامه‌ها و هدایائی را که همراه داشت به نادر سپرد .

اشرف بعداز آنکه دربقعه حضرت عبدالعظیم سپاه طهماسب‌را درهم شکست و آن شاهزاده به‌مازندران‌گریخت، دیگر به‌یاد طهماسب نبود بلکه همیشه می‌گفت که بهتر است طهماسب بدو حمله برد زیرا وی حوصلهٔ جستجوی وی را درکوهها نـدارد . با ایـن همه وقتی خبر فتوحات طهماسب را بـه دست سردار نیرومندش طهماسبقلی شنید عازم سرکوبی وی شد ، تا بیش از این نیرو نگیرد . شمارهٔ سپاه وی را در این هنگام سی‌هزار نفر نوشته‌اند. در دوم ماه اوت (تابستان) از اصفهان بیرون رفت و در تهران ماند تا بقیهٔ سپاه وی به‌وی بپیوندند.

طهماسب و طهماسبقلی خان (نادر) در ۱۸ صفر ۱۱۴۲ با هشت‌هزار سپاهی از مشهد بیرون‌آمدند تا سمنان را از محاصرهٔ اشرف نجات بخشند . جنگ دوسپاه در مهماندوست دامغان، در صبح ششم ربیع‌الاول روی داد و در نخستین نبرد، نادر با استفادهٔ دقیق و مؤثر از آتش توپخانه ، افغانها را درهم شکست. پرچمدار اشرف

دراین حمله کشته شد و درنتیجه غلجائیها گریختند . پس از این نبرد سخت نادر اجازهٔ تعقیب فراریان‌نداد، بلکه فرمان استراحت داد. شاید هم علت این‌امر ودنبال نکردن حریف شکست خورده ، باعث اختلاف نادر و طهماسب بود . در هرحال پس ازمدتی، طهماسب از نادر معذرت خواست و باز پیشروی شروع شد. اشرف به‌طرف ورامین عقب نشست وخواستار نیروی کمکی ازتهران شد. آنگاه درگردنهٔ باریکی درسر دره خوار درشرق ورامین به‌کمین‌نشست. نادر که به‌وسیلهٔ طلایه‌داران خود از حیله افغانها آگاه شده بود، جمعی تفنگچی را برای حمله به‌دشمن ازپشت سر فرستاد، و خود به مقابله با اشرف شتافت . باردیگر افغانها رو به‌هزیمت نهادند و باروبنه وتوپخانه را برجای نهاده، به‌سوی اصفهان‌گریختند. دررسیدن به‌اصفهان، اشرف ازترس شورش مردم سه‌هزار نفر ازعلما واشراف شهررا به‌دم تیغ بی‌دریغ سپرد. سربازانش هم بازارهارا غارت‌کردند وآتش‌زدند وحتی کارمندان کمپانیهای انگلیسی و هلندی را نیز به زندان افکندند و اموال آنها را تصاحب‌کردند.

احمد پاشا فرمانروای بغداد ، جمعی سرباز و چند توپ بـه کمك اشرف فرستاد. و اشرف با سربازان خود در مورچه خورت سنگربندی‌کرد. نادر که موضع مورچه‌خورت را قابل‌دفاع می‌دانست، تظاهر کردکه به‌سوی اصفهان‌می‌رود. اشرف با سپاه خود از دهکده بیرون آمـد ، آنگاه ایرانیان به حمله پرداختند و توپهای افغانها را با عده‌ای از سربازان ترك‌که احمد پاشا فرستاده بود ، به‌دست‌آوردند.

اشرف به اصفهان‌گریخت و زنان وکودکان و خزائن سلطنتی را بارکرده، ازشهربیرون‌برد. آنگاه مردم دست به‌کشتار افغانها زدند ونادر دررسیدن به‌اصفهان، جواهرات باقی‌مانده را، بین سربازان خود تقسیم‌کرد و نگهبانانی دراطراف قصر گذاشت وکس نزد طهماسب فرستادکه برای سلطنت وجلوس بر تخت، به‌اصفهان آید .

اشرف نیروی خود را جمع‌آورده، برای‌آخرین دفاع در [illegible]درحوالی شیراز نشسته بود . اما نادر . نیروی بیست‌هزار نفری اورا باردیگر درهم شکست

و اشرف به‌شیراز گریخت. روز بعد، محمد سیدال و دوتن دیگراز بزرگان افغانی نزد نادرآمدند و امان خواستند . نادر گفت که بدانان امان خواهد داد واگر اشرف نیز تقاضای تسلیم شدن کند ، امان خواهد یافت،به شرط آنکه بازماندگان خاندان سلطنتی ایران‌را بازپس دهد. افغانها تمام بازماندگان‌را که ظاهراً همگی زن بودند، پس دادند . اما اشرف با باقی سربازان ، به طرف قندهار گریخت . نادر به تعقیب ایشان شتافت .پیشتازان سپاه نادر در بل فسا، در جنوب شرقی شیراز ، به‌فاصلهٔ دو فرسخ‌ونیم از شیراز، به افغانها رسیدند. عده‌ای ازافغانها اسیر وجمعی دررودخانه غرق شدند . اما اشرف و جمعی از سربازانش به‌لار گریختند . اشرف نه روز در لار بود . ولی چون هرروز عده‌ای از سپاهیانش به دست دهقانان کشته می‌شدند ، به طرف سیستان و قندهار روی آورد ، اما در راه به دست سربازان حسین سلطان قندهاری ، از عموزادگانش کشته شد. اشرف هنگام مرگ، درحدود سی‌سال داشت و مدت سلطنتش تقریباً چهارسال‌ونیم بود.

قرارداد رشت فوریه ۱۷۲۹
میان اشرف افغان و پطر دوم تزار روسیه

به‌نام خدای متعال

به‌نام ایزد قادر متعال و بخشندهٔ مهربان موافقت‌نامهٔ ذیل اعلام می‌شود :

چون اعلی‌حضرت امپراطور پطر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه و غیره وغیره وغیره که در دریای خزر و ایالات ساحلی دریا با طرف دیگر، یعنی پادشاه سعادتمند اصفهان در ایران و خداوندگار اراضی بسیار وغیره وغیره همسایه است، به‌ارادهٔ خداوند متعال، اتحاد مقدسی درمورد مسائل نظامی‌وجلوگیری از به‌کاربردن اسلحه برضد یکدیگربرقرارکرده است، نمایندگان تعیین شده ازسوی‌اعلی‌حضرت امپراطور پطر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه و غیره و غیره ، عالی جناب محترم سرلشکر واسیلی لواشف دارندهٔ نشان سنت الکساندر، فرماندهٔ کل سپاهیان روسیه درگیلان وفرمانروای ایالات ساحلی بحرخزر در دارالمرز وازسوی پادشاه بسیارسعادتمند اصفهان ومالك اراضی وغیره وغیره وغیره‌سپهسالاربسیارمعتمدوبسیار محترم محمدصیدال خان و بیگلربیگی ومحترمترین عالی‌جنابان مستوفی عالی‌خاصه

میرزا محمد اسماعیل وعمر سلطان و حاجی ابراهیم که درمیان دربارهای معظم و دولتهای کشور معظم و اتباع آنها متفقاً اتحاد حقیقی و دائمی را مفید دانسته‌اند و این عهدنامه دوستی ابدی شامل مواد ذیل منعقد می گردد.

۱ـ تمام زمینها و شهرها با تمام متعلقات آنها که در ایران به طرفین معظمین ضمیمه شده است چه مناطقی که پیش از این سرحد واقع شده چه نقاطی که اخیراً سرحد معین کرده‌اند به‌ترتیبی که در مادهٔ سوم اعلام شده الی‌الابد در تصرف طرفین معظمین خواهد بود.

۲ـ اعلی‌حضرت امپراطور روسیه از سوی دولت معظم خـود اراده کرده است که ایالت استرآباد و مازندران را که از ایالات ساحلی است ـ به مناسبت دوستی دیرین که امپراطور روسیه نسبت به ایران دارد ـ به ایران واگذار کند اما بدین شرط حتمی واستوار که این ایالات به هیچ‌وجه به‌دولتهای دیگر واگذار نشود و اگر این شرط را مـورد بی‌اعتنائی قرار دهند ، ایالات مزبور با همهٔ متعلقات آن دوباره الی‌الابد و به‌طور تجزیه‌ناپذیر متعلق به امپراطوری روسیه خواهد شد و این قرارداد نقض خواهد گردید .

۳ـ مرز طرفین در میان ایالات و اراضی و شهرها و لواحق و توابع آنها بدین‌گونه خواهد بود :

از بالای دربند ، از سوی دریا، به داخل اراضی و از آنجا تا رود کر و تا مصب رود ارس که باب عالی سرحد قرار داده است و از رود کر تـا مصب رود ارس تمام ایالات ساحلی متعلق به امپراطوری روسیه که بلافاصله و ازخطی که از بالا می‌گذرد با ایالات ساحلی دیگر از روی کوهها پیوستگی دارد و نواحی ماسوله وشفت و کهدم‌وتمامی‌دارالمرز باسرحدات ایالتی سابق‌خود مستملکات هردوطرف معین و منقسم می‌شود و باید بی‌هیچگونه بحث و اعتراض باقی بماند وقابل نقض نیست و از محل انتهای این نواحی پس ازعبور از شفت‌ازسرحدات آنهاتاشاهراه واقع در میان گیلان وقزوین‌درمیان کهدم وزیتون و رودبارتامحل‌نقله‌برکه در آنجا

کاروانسرا هست و آن کاروانسرا در طرف متعلق به روسیه باقی می‌ماند و از نقله بروکاروانسرای از روی رودخانهٔ سیدور می‌گذرد و از بالای کوهها مستقیماً، بدون انحراف به هیچ طرفی در کوه به محلی کـه مرز محال سمام و اشکور و تمیشان با یکدیگر است پیوسته می‌شود. این محل باید نقطهٔ مرزی باشد و ازمحل تقاطع خط مرزی از محل اشکور بگذرد و تا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرزهای جدید مذکور از نقله بروکاروانسرا تا سرداب هم تا محل تلاقی خط مرزی و ازآنجا تا تنکابن هرجاکه می‌گذرد اگر از وسط هر محال یا بلوك یا ده یا زمین و جنگلها بگذرد باید آن محل درمیانه تقسیم شود و هر مقدار زمین در هر طرفی از آنها باقی بماند الی‌الابد متعلق به آن طرف خواهد بود و از محل تلاقی خط مرزی سابق‌الذکر که سرحد مستقیم جدید به‌طرف مرز تنکابن می‌رسد و ازآنجا هم پس ازعبور از سرحدات ناحیهٔ تنکابن تا کنار دریا باید درمیان طرفین تقسیم شود و به‌همین‌گونه از بالای دربند به خط مستقیم تا مصب رود ارس بنابر سرحداتی که درآنجا تعیین شده دارای اعتبار خواهد بود و از مصب رود ارس هم تا ناحیهٔ کهدم تمام نواحی و محال سابق‌الذکر مطابق حدود ناحیهٔ کهدم است که‌قبلا تعیین شده و درناحیهٔ کهدم نیز شاهراه مذکور از گیلان به قزوین که در میان کهدم و زیتون و رودبار واقع است تا محل نقله‌بر وکاروانسراواز نقله‌بر وکاروانسرا تا محل سرداب و از سرداب تا محل خط مرزی سابق‌الذکر هم تا تنکابن مرزهای کوهستانی است که سرحد جدید ازآنجا خواهد گذشت و ازآنجا هم در امتداد سرحدات تا کنار دریا خواهد بود.

ازسمت چپ به طرف دریا همهٔ نواحی سابق‌الذکر با همه متعلقات آنها در تصرف اعلی‌حضرت امپراطورسراسر روسیه والی‌الابد درتملك امپراطوری روسیه خواهد بود.

از سمت راست در داخل اراضی ازجاهائی که پادشاه سعادتمند اصفهان در ایران و مالك بسیاری از اراضی در تصرف خـود دارد، در تملك دربـار اصفهان

خواهد بود و تا تصویب این قرارداد صلح واتحاد مقدس ازجانب پادشاه سعادتمند اصفهان و مالك بسیاری ازسرزمینها ، هیچکس به‌هیچ‌گونه حق ورود بدان‌نواحی و ارتباط‌کتبی با آنجا را نخواهد داشت.

۴ـ بنابر معمول سابق ، سفیران و وزیران مختار و فرستادگان طرفین ـ از هردوطرف قبلاً عبورآنان را به‌فرماندهان محلی که‌معین شده باشند اطلاع می‌دهند وآنان دوستانه و با احترام وآسایش تمام حرکت داده خواهند شد ومورد‌پذیرائی و نگهداری قرار خواهندگرفت و پس از انجام مأموریتهای محوله مراجعت داده خواهند شد .

۵ـ نامه‌های دوستانهٔ طرفین معظمین با القاب و عناوین کنونی معتبر خواهد بود و اگر مالکین معظمین از هردو طرف اراده کنند در القاب عالی خـود عنوان ضمیمه شده را به‌کار برند ، این‌کار باید اساس استواری داشته باشد و هیچیك از طرفین مجاز نیستند عنوان نواحی و اراضی و متعلقات آن را که تقسیم می‌شوند در القاب خود بگنجاند ونیز سکهٔ تازه‌ای بزنند.

۶ـ دربارهٔ نزاعها و مخاصمات بین طبقات مردم در مرزها ، فرماندهانی که تعیین شده‌اند برای حفظ صلح و دوستی مقدس‌که برقرار شده است با حسن نیت و دقت و توجه ، آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه‌کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند و رعایا درآسایش باشند و درین‌کار طرفین باید با احتیاط‌کامل مراقبت ودقت‌کنند.

۷ـ اگر ازطرفی به‌طرف دیگرافرادی ازطبقات‌مختلف بگریزند،هردوطرف باید فراریان را با همهٔ خانواده و دارایی آنها به‌طرف دیگر برگردانند و هیچکس حق ندارد جسارت‌کند و آنها را در حمایت وپشتیبانی خود قراردهد.

۸ـ برای ایجاد تجارت آزاد هردو طرف در میان مـردم طرف دیگر و در سرزمینهای متعلق به آنان در خشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنابر رسوم و حقوق سابق ـ بی‌آن‌که اضافه‌ای دریافت‌کنند ـ معمول خواهد بود و طرفین باید

حق داشته باشند که بدون هیچگونه مانعی، هرگونه کالای خودرا مبادله ومعامله کنند.

اتباع روسیه در سراسر کشور و اراضی ایالات حق دارند منافع خود را از بازرگانی دریافت کنند و برای سکنای خود و نگهداری کالاهای خود خانه و کاروانسرا و انبار و دکان بسازند وحق دارند برای تجارت وحمل کالا و کاروانها از راه ایران به‌هندوستان و کشورها وسرزمینهای دیگر درعبور آزاد وبی‌خطرباشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلاً حق دارند در کشور روسیه هرجاکه مایل باشند سکونت اختیارکنند و در تجارت و مسافرت آزاد باشند.

۹ـ در صورتی که یکی ازتجارکشوری در کشور دیگر فوت کند، خانه‌ها و کاروانسراها و انبارها ودکانها وکالاها و دارائیهای آنها باید بی‌کم‌وکاست‌درجایی پنهان بماند و بخوبی حفظ و نگهداری کنند وبدون کم وکاست به‌وراث قانونی آنها یاکسانی که از جانب دربارهای معظم یا ادارات کتباً برای‌تحویل آنها معین‌می‌شوند آنها را تحویل بدهند.

۱۰ـ این عهدنامهٔ خداپسندانهٔ اتحاد مقدس دوستی با تمام اعتبار وفوائدخود الی‌الابد بی‌نقص و خللی حفظ و تصویب می‌شود و به مهر طرفین موشح خواهد گردید و در دونسخه مبادله خواهد شد وبرای تأیید این‌عهدوپیمان، دونسخه مطابق یکدیگر از طرفین تهیه شده‌وبه امضای نمایندگان مختارمذکور ـ که‌دارای‌اختیارات تام هستند ـ رسیده وبه مهر ایشان تصدیق شده و مبادله‌گردیده است.[۱]

درگیلان، در شهررشت، در۱۳فوریه سال۱۷۲۹* (۲۵ رجب سال۱۱۴۱ ه.)

۱ـ متن فارسی پیمان در دست نیست وآنچه درینجا نقل شده ترجمه‌ای است از متن‌روسی آن وحاجت به گفتار نیست‌که ترجمهٔ قرارداد و انشاء متن موجود روان وزیبا و ازلحاظ اصطلاحات سیاسی نزدیک به اصل وشیوهٔ زمان نیست. اما درهرحال،کلیات مسائل مورد نظر طرفین ونحوهٔ برخورد آنان با موضوعات سیاسی وتجاری ازسطورموجود بخوبی به دست می‌آید.

* سیاستهای استعماری(تألیف دکتر احمد تاج‌بخش،انتشارات اقبال، تهران۱۳۶۰ ه. ش) ص ۲۹۴ـ۲۹۷

نامهٔ اشرف افغان به سلطان احمد ثالث

بسم الله الرحمن الرحیم

[سلطان البرین و خاقان البحرین

خادم الحرمین الشریفین، السلطان بن السلطان بن السلطان، الخاقان بن خاقان بن الخاقان، السلطان الغازی و المجاهد، سلطان احمدخان تعالی الله اعلام قدره، من السمك الی السماك و رفع بنیان مجده الی قمة قبة الافلاك] [1]

اشرف الثناء ، حمد مالك الملك المتأید بالخلود، السلطان الممتنع بغیر جنود ، المتعزز بجلاله ان یمانع، المتعالی بکبریائه ان یدافع، الحاکم لاولیائه بالعلو و الاقتدار الحاتم لاعدائه بالثبور و التبار ، الحایق بشیع الرفض مکره ، اللاحق بفرق الجور و الطغیان قهره و قسره و بیده الخلق و الامر و من عنده الفتح و النصر و هو الله المالك الواحد الفرد الاحد الصمد، العزیز القهار القوی الجبار الرئوف الفتاح الذی فتح ابواب الصلح و الصلاح بمفتاح ان اریدالا الاصلاح [2] و رفع ظلام السفاح و الکفاح بمصباح صباح الفوز و الفلاح و الصلوة و السلام علی اشرف الرسل محمد المبعوث الذی اظهر

۱ــ قسمت بین دو قلاب جزو نعوت و القاب سلطان عثمانی است که احتراماً در صدر نامه آمده و در متن جای آن نانوشته مانده. لی من با علامتی بدین نکته اشاره کرده‌ام.

۲ــ سورهٔ هود (۸۸)

واوضح الدین بکمال الایضاح وانشرح صدرالاسلام بالطلیعة السعیده ای انشراح[1] و علی آله واولاده و اصحابه الذین هم للاشباح ارواح ما فاح نشرالصبا ولاح نورالصباح .

وبعد گلچینان سرابستان ریاض فیاض ایجاد و تکوین وتماشائیان رنگین بهار گلستان آسمان وزمین که دیده بصیرت و آگاهی را به عینك حقیقت نمای فانظروا الی آثار رحمة الله[2] از تجلی انوار نوبهار قدرت الهی روشن نموده معلوم فرموده اند که واقفان دقایق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش پیچیدهٔ جهان آخشیجان بنای بساط قرار این کارگاه حیرت دستگاه را برضابطهٔ مواد وداد ورابطهٔ الفت و اتحادنهاده اند و به این مفتاح الهی ابواب نجاح وفلاح را بهچهرهٔ امانی وآمال عالم وعالمیان گشاده، هزار قافلهٔ ازهار رنگارنگ و انوارگوناگون هرساله ازراه دورعدم بهعالم ناسوت آمد شد وبار اقامت درکمال انشراح بال و شکفته رویی در صحن گلستان و دارالمرز شهرستان جهان امکان می گشایند، از نتایج حسن ائتلاف و التیام است که اتفاق خاك وآب باعث برآن گردیده ، هرگاه تألیف این دوجزو بی اراده وشعور که درچشم بصیرت ارباب حقیقت صف نعال نشین بزم هستی اند، مثمر این گونه انوار غریبه ومنتج آثار عجیبه تواند شد ، پیداست که توافق و توالف اساطین سلاطین که طراحان سرابستان جهان و ناظمان مناظم این گلستان و صدرنشینان اورنگ برتری و برگزیدگان اقلیم بلنداختری می باشند مثمر چگونه امور جلیله و اقسام آثار جمیله خواهدبود. ازآنجاکه مزاج ضعیف بیماران نباتات از تأثیر تقویت طلای صندلین فروغ نیرین و ترکیب تمام اجزا ومعجون مرکب القوای اسطقسات به حکمت بالغهٔ تقدیر حکیم علیم اصلاح پذیر می باشد، دراین اوان سعادت اقتران نیزکه مطلع

۱ــ اشاره به سورهٔ انشراح است: الم نشرح لك صدرك ووضعنا عنك وزرك

۲ــ فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها سورة الروم (۵۰)

السعدین اقبال و آمال از بیت‌الشرف دولت و سعادت بی‌زوال طالع ولامع بود، چشم منتظران شاهراه نصرت از گرد جواهر سرمهٔ فقرات خط‌همایون سعادت‌مقرون به‌رنگ دیدهٔ‌بخت بیدار اختران لیلة‌القدر نزول فیضان روشن گردید، از یمنای‌وادی ایمن‌یعنی‌طرف‌باهرالشرف شهنشاه‌فلك‌بارگاه خورشیدکلاه انجم‌سپاه،سلطان سلیمان مکان خاقان تاجبخش گیتی‌ستان، مهرجهان‌آرای سلطنت و تاجداری،آفتاب‌عالمتاب اوج خلافت وشهریاری، اعظم‌السلاطین‌فی‌العالم،اکرم‌ملوك‌العرب والعجم ، مرغم انوف‌الفراعنة والجبابرة ، مغفرجباه‌الاکاسرة والقیاصرة، فاتح بلادالمشارق و المغارب، قاتل شدادالملاحم والمحارب،صاحب‌العدالة التی لایذکرمعها ایام‌کسری والجلالة التی‌وقفت‌الامانی دون مبلغهاحسری والبسالة التی لهاذلت رقاب‌الصنادید و خضعت‌لهیبتها جباه‌الصناديد، قالع‌قلاع‌الکفرة والطغاة، قامع‌بقاع‌العجزة والبغاة

کالشمس فی کبدالسماء وضوءها یغشی‌البلاد مشارقاً و مغاربا

کهف‌المشرقین و ملاذالخافقین،[1] سرخط آزادی مقیدان علاقهٔ انتظار به درربارى کلك‌زرنگارخط همایون ، مشعر بر تعیین سنور[2] مجدد درمحل تقاطع ممالك متعلقه به‌حدود روم و ایران و تشیید مبانی صلح میانهٔ مسلمانان، به‌جناب معلی‌القاب، مشید بنیان رفیع‌الارکان خلافت عثمانی، مؤسس اساس کیوان مماس دولت علیه‌سلطانی، پایهٔ قویم سلطنت ابد توامان ، رکن حطیم بیت‌الشرف خلافت جاویدان، مرآت حقیقت‌نمای‌حسن‌صورت دولتخواهی، صباح سعادت‌افروز افق روشن ضمیری و آگاهی، ساعی‌طرین خیرو رشاد، داعی سبیل‌رشد وسداد،عالی‌جاه ایالت‌پناه‌عظمت دستگاه ، وزیر صاحب‌رای ومشیر مملکت‌آرای، احمدپاشای‌بیگلربیگی والانژاد دارالسلام بغداد و سردارلشکر فیروزی شعار سلطنت ابدی‌بنیاد ابده‌الله تعالی‌بنصره العزیز الی یوم‌التناد، به صحابت وساده‌آرای فضل وایقان ومشکل‌گشای مسائل

۱ــ جای‌عناوینی‌که درصدرنامه آمده

۲ــ سنور به معنای سرحدات، مرزها.

غامضهٔ علم و عرفان، قطب العرفاء والسالکین، عارف معارف علوم الدین، جامع المنقول والمعقول، حاوی الفروع والاصول، اقضی القضاه عبیدالله افندی، لازالت انوار فضله ساطعة علی مفارق اهل الاسلام، رسیده الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور[1] لاجرم بعداز ورود مشارالیه به بلدهٔ همدان، حفت بالامن والامان، برطبق اطاعت فرمان قضا جریان شهنشاه مالک رقاب سپهر رکاب واستیذان مطاوی فحاوی خط شریف همایون، به موجب وکالت مطلقه ونیابت مخصصهٔ محققهٔ پاشای ذوالعز والاعتلا، به شرح تذکرهٔ علی حده که به عبارت ترکی محرر وممهور وعاجلا به سفارت معتمد علیه خود به مرافقت اقضی القضاة سابق الالقاب روانهٔ این صوب باصواب، نموده، درحینی که قصبه گلپایگان مضرب خیام فلک ارتسام شاهانه و محط رجال عساکر نصرت مآثر پادشاهانه شده بود، عهدنامهٔ وکیل الدولهٔ سابق الذکر، با نامه‌های مودت ختامه به صحابت سفرا، رسیده جناب معلی القاب به مقتضای فحوای صدق انتمای کریمه، اتقوا الله واصلحوا ذات بینکم[2] تمنا نموده بودند که به شرح عهدنامهٔ ترکی که تذکرهٔ دیگر به همان سیاق ازحقایق و معارف آگاه و مخلص دولتخواه نیکوصفات مستجمع الحسنات داعی قدیم دولت ابدمدت ملانصرت که حسب الرقم قضا شیم مأذون درعقد مصالحهٔ بین الدولتین و مقاطعهٔ حدود اراضی متعلقه به طرفین بود باز یافت وردست دارد، مجدداً تصدیق وتنفیذ شرایط وعهود دوازده گانه محرره در تمسکات طرفین به مهر مهر آثار مزین و محلی وبه رسم ودیعت به ملانصرت مشارالیه تسلیم گردد که ثانیاً به بلدهٔ همدان مراجعت نموده، بعداز ایصال عهدنامه‌ای که به شروح و قیود همین تذکره ممهوره به مهر همایون مطابق و در امضای شروط دوازده گانهٔ مسطورهٔ ذیل الکتاب موافق بوده به تنفیذ و تصدیق خط شریف همایون شرکت مقرون سلطان البرین و خاقان البحرین معنون و محلی و تسلیم گردد.

مشارطهٔ اول ـ بعداز آنکه محددین خبیر بصیر که معتمد طرفین باشند به جهت

---

۱ ـ سورة الفاطر (۳۴)

۲ ـ سورة الانفال (۱)

تحدید و توضیح علامات واضحهٔ حدود ولایاتی که بالفعل هریك از حکام طرفین در تصرف دارند معین گردیده و اراضی محدوده به تصرف حکام و عمال طرفین داده شود، باید که به شرح همین عهدنامه، شرطنامهٔ دیگر که به خط شریف همایون شوکت مقرون اعلی حضرت شهنشاه اعظم اکرم، سلطان البرین، خاقان البحرین، خادم‌الحرمین الشریفین مزین شده باشد، به‌دارالسلطنهٔ اصفهان که مقر سلطنت پادشاهان ایران است، مطابق همین نوشته واصل گردد که ان‌شاءالله تعالی من‌بعدازقرارشرط‌نامجات طرفین حکام وعمال هرمحل معمول دارند.

مشارطهٔ دوم ـ آنکه به دأب دستور سلاطین صفوی به تحریر نامه‌های محبت ختامه ازطرفین مبادرت وچنانچه پادشاهان صفویه، اززمان شاه‌اسماعیل الی زمان‌شاه سلطان‌حسین، جمیعاً یا احدی‌ازایشان درمدت سلطنت ایران به علاوه‌نامهٔ‌اعلی‌حضرت سلطان‌البرین و خاقان‌البحرین ، خادم‌الحرمین‌الشریفین، خود بنفسه مراسلهٔ مؤالفت ترجمهٔ دیگر به وزرای‌اعظم دولت علیه‌قلمی وبه‌انضمام نامهٔ اعلی‌حضرت‌خواندگار ابدالله‌تعالی سلطنته الی تمادی الازمان والادوار ارسال داشته باشند، چون مستند مضامین آن درین‌اوان در دفاتر وکتب موجودهٔ ایران مفقود ونایاب [۱] است یك‌طغرا از مراسلات به مهر احدی ازپادشاهان مذکوره راکه به وزرای اعظم خواندگار خورشید اشتهار تحریر و تسطیر نموده باشند به دارالسلطنهٔ اصفهان ارسال دارند که‌ان‌شاالله‌العزیز، بعد از ملاحظه، به همان اعزاز واحترام من‌بعد نیز درحین ارسال نامهٔ مودت ترجمه تهاون رعایت شرایط موجب‌گله‌مندی نشده، درهرباب بروجه لایق و شرح موافق معمول گردد.

مشارطه‌سیم ـ آنکه حجاج بیت‌الله‌الحرام وزوار روضهٔ منورهٔ سیدالانام که از مملکت ایران تصمیم‌عزم زیارت می‌نمایند، مأذون و مرخص بوده به توفیق این

---

۱ ـ این‌مطلب می‌رساند که براثر حملهٔ افغانها وسقوط دولت‌صفویه ناچیزه‌اند زه آشفتگی ودرهم‌ریختگی درکارها روی داده‌بودکه حتی‌یك‌نامه در دفتر سلطنتی یا در دستگاه وزیر نمانده‌بود بااین‌که محمدقلی‌خان دررمان‌محمودنیز برسرکار بود.

سعادت عظمی که موجب فوز ورستگاری هردوسراست مستعد وبدون عایق ومانعی سالماً آمناً از ممالك محروسه عبور ومرور واحدی مانع و مزاحم نگردد.

مشارطه‌چهارم ـ آنکه چون معموری بلاد و رفاهیت عباد منوط بـه تردد تجار خیر مدار ومراعات این سلسله معمول به ازمنهٔ سلاطین معدلت مکین بوده و می‌باشد، بایدکـه تجار طرفین به امنیت و سلامت عبورومرور و درحین تجارت از طرفین مالیه راهداری راکه به عبارت ترکی گمرك نیـز می‌نامند، موافق معمول و دستور واصل و عاید ساخته چنانچه احدی متاع خـود را مخفی و ازگمرکچی و باجگیران طرق و شوارع محجوب سازند، به جهت عدم اختلال نظام تجارت و تأدیب تجار، مالیه‌آن را در مقابل آنچه دستور و معمول است بازیافت نمایند.

مشارطه‌پنجم ـ آنکه اگر احدی از اعالی یا ادانـی فرار به مملکت طرفین نموده به‌حکام و غیرهم ملتجی گردند قبول التجا ننموده، بلاتردد خاطر اخذ وقید وحبس‌وسمت به سمت به حکام سرحد سنور تسلیم نموده، تعلل و تسامح وکوتاهی واقع نگردد.

مشارطهٔ ششم ـ آنکه به جهت خصوص تمشیت تجار وضبط اموال جمعی ازجماعت مزبوره کـه متوفی‌گردند ، امین متدین معتمدی از طـرفین تعیین و در استنبول و دارالسلطنه اصفهان که مقر سلاطین معدلت مکیـن است اقامت نموده ، متروکات ایشان را به وارثان رسانیده حق را به من‌له‌الحق عاید سازند.

مشارطهٔ هفتم ـ آنکه‌چون ولایت حویزه بین بصره ودارالسلام بغداد واقع وپیوسته نظر به قرب‌جوار بصره‌از اشقیای اعراب‌که درولایت مزبوره توقف‌دارند مهیج مواد افسادمی‌گردند، نظر به‌معدلت وضابطهٔدولت‌آل‌عثمان، رفع نزاع‌وجدال اشقیای مذکوره برذمت همت منتسبان این آستان از واجبات عینیه است، بایدکـه هرگاه اولیای دولت‌عثمانی متوجه ضبط و تصرف وتسخیر حویزه‌گردند، بعدالیوم از خوانین وغازیان افغان مانع و مزاحم نگردیده به‌هیچ‌وجه دخل وتعرض ننموده حویزه را به تصرف اولیای دولت عثمانی‌گذارند.

مشارطهٔ هشتم ـ آنکه چون فی‌مابین این دو دولت‌عظامی برمنهج مسطور و طریق‌مذکور صلح وصلاح مستوجب‌الفلاح قرار واستقرار یافته، هرگاه بعدالیوم منازعی از خارج به هم رسیده ارادهٔ دخل وتصرف به مملکت احد طرفین نماید، به وساطت‌حکام وضابطان سرحدات، عندالاقتضا یکدیگر را مطلع‌ساخته به اهانت‌هم در قلع ودفع مادهٔ فساد منازع مزبور متحداً کوشیده و مغایرت منظور ندارند.

مشارطه نهم ـ آنکه بعداز تحریر تصدیق نامجات وانجاح و انجام مقدمات معهودهٔ مشروطه، من‌بعد اگر ایلچیان وسفیران طرفین به جهت استحکام و استقرار مصالحه و مصافات یا تشیید رابطهٔ موالات به عزیمت ممالك یکدیگر مصمم‌گردند به ورود ایشان به حدود وسنور، به‌دستور معتاد، به معرفت حکام وضابطان، ایلچیان واتباع ایشان را مراعات لازمه به تقدیم رسانیده، هریك ازسفرای طرفین به حدود سنور یکدیگر واردگردند، به ملاحظه رابطهٔ وداد وضابطهٔ اتحاد چنانچه اراده نمایندکه‌احوالات خودرا به طرف‌آمرین خود اعلام‌نمایند، از طرفین مانع ومزاحم نگردیده، فرستادگان ایشان‌رامعطل نگذاشته، مخالفت جائز ندارند.

مشارطه دهم ـ آنکه چون از بدو سفرایران‌الی یومناهذا به‌ورودسرعسکران عالی‌مکان و وزرای رفیع‌الشأن بالتمام محالی راکه ضبط وتسخیر وطوعاً اوکرهاً به تصرف‌اولیای دولت‌دوران عدت عثمانیه درآمده، سیماً همدان و کرمانشاهان و واردلان[1] ولرستان فیلی[2] وبروجرد و سلطانیه و زنجان و ابهر وطارم علوی و از بروجرد الی‌طارم،اراضی واقعه فی‌مابین قصبه‌ها وقری ونواحی و اراضی وجبال و صحاری و تلال، خواه مغمور و خواه‌آباد و مداین و بلاد و قلاع وبقاع و قرا و نواحی واقعه درمحال تبریز و نقلیس وگنجه و ایروان و سایر محالی‌که به حوزهٔ تسخیر و قبضهٔ تصرف درآورده باشند، از قصبات و قرا و نواحی و اراضی و قلاع وبقاع وصحاری وتلال‌وجبال، دایراً کان‌ام بایراً، بالتمام کما فی‌الاول بدون

۱ـ ناحیهٔ کردستان‌فعلی.

۲ـ منظور ناحیه خرم‌آباد امروزه‌است

منازعی در تصرف منتسبان آن دولت دوران عدت بوده، قلاع وبقاع وجبال و اراضی وصحاری وتلال و قرا ومزارع آنچه به هرجهت و به هراسم ورسم ازمحال وامصار و ولایاتی که به تصرف این غازی مجاهد فی‌سبیل‌الله درآمده و می‌آید، کماکان اولاً درید تصرف و قبضهٔ تملك منتسبان این دودمان خلافت نشان باقی و برقرار و بعدان‌شاءالله از جانبین محددین آگاه تعیین وقطع حدود سنوروتفریق که علامات فاصلهٔ هریك معین ومشخص شده، تمیز وتبیین پذیرد وحدود نامجه به شروط معلومهٔ لازمه تحریر یابد، ازجانبین برشروط وعهود مستقیم وان‌شاءالله‌تعالی به قدر یك شبر از حدود معینهٔ مشخصهٔ متصرف فیهای خود احد طرفین دخل و تعرض جائز نخواهند داشت.

مشارطهٔ یازدهم- آنکه در سال سابق که بقضاءالله تعالی درمیانهٔ دولتین مخاصمه و منازعه واقع شده ، چند عراده توپ که برجای مانده، توپهای مذکوره را به تمامها به بندگان آستان ثریا مکان دولت‌عظمی و خلافت کبرای عثمانی رد و تسلیم، و ازطرف منتسبان این دولت روزافزون ابدمقرون هیچگونه عذری در رد و تسلیم آنها نبوده واصل وعایدسفرای ایشان نموده موقوف ندارند.

مشارطهٔ‌دوازدهم- آنکه به موجب این تمسك موثوقهٔ معتبره ومصالحهٔ صریحه صحیحه که اولا فی‌مابین عالی‌جاه‌پاشای معلی‌جایگاه معزی‌الیه ووایافتهٔ‌رموز سفارت ومستفیض انوارعنایت ، ملانصرت، که به شرح خط همایون اعلی‌حضرت خواندگار و حکم‌قضا امضای این مستنصر بالله و متوکل علی‌الله اذن‌کامل وافی و رخصت شامل‌کافی حاصل وثانیاً به‌نهج مسطور به‌مهرمهرآثار مزین وعهد دیگرکه به خط شریف سلطان‌البرین و خاقان‌البحرین‌محلی وسمت ارسال نزد این مستفیض انوارغیبی خواهد یافت.

ان‌شاءالله‌العزیز این مصالحهٔ خیر انجام علی مرالدهوروالایام به عوارض معارض متخلل و متزلزل نگردیده ، از تطرق حوادث مصون و فی‌مابعد به حسب اتحاد دینی در مواد مرقومه‌که صلح وصلاح برآن نهج قرار یافته بتوفیق‌الله‌الملك

الصمدالی‌الابد مقرر ومخلد وشهنشاه انس وجان وموجدکل‌من علیهافان[1] را یاد و معجزات باهرات جناب‌رسالت مآب وآل واصحاب اطیاب را ایراد وبدینگونه‌از طرفین عهد ومیثاق واقع‌شد، که مادام‌که ازجانب‌آستان ثریا مکان در مواد مرقومه نقض‌عهد نبوده، به شروط وقیود صلح وصلاح ومـوائیق و عهود مستلزم الفلاح قائم وجازم باشند ، انشاءالله‌العزیز و به فیض فیاض ازل وعون عنایت قادر لم‌یزل از طرف این متـوکل علی‌الله ومستعین بالله وغازی‌فی‌سبیل‌الله وسایر امنای دولت و امرای‌حضرت وغازیان وفدویان ایـن‌آستان نسلا بعدنسل وعقباً بعدعقب بـدین منوال مستمر وبرقراربوده، من بعداز شاهراه صراط مستقیم خلت وطـریق مستوی الفت عدول و انحراف جائز نخواهد بود، بـه شرط آنکه ازطرف باهرالشرف‌ـ سلطان اعظم و خاقان اکرم نیزکه حامی دین اسلام وشهنشاه سلیمان احتشام‌است، عهدنامه به شروط مرقومه‌که تعویذ بازوی اعتضاد تواند بود، عن‌قریب واردگردد. ملانصرت مشارالیه روانهٔ دارالـسلطنهٔ اصفهان شده باشد، بعداز ایصال آن شرایط و احکام این‌خطاب مستطاب وکتاب مشکین‌نقاب نیز انشاءالله‌المتعالی الی‌قیام‌الساعة وساعة‌القیام محکم وتخلف ازآن موجب سخط وغضب خـداوندا کرم به مقتضای مدلول کریمهٔ اوفوابالعهدان‌العهدکان مسئولا[2] خواهد بود. فمن‌بدله‌بعدماسمعه‌فانما اثمه علی‌الذین‌یبدلونه انه سمیع‌علیم[3] وکان‌ذلك فی‌غرة شهر ربیع‌الاول سنة مائة واربعین بعدالالف من‌الهجرة‌النبویه علی‌هاجرها آلاف‌التحیه.*

۱ـ سورة‌الرحمن ۲۶

۲ـ سورة‌الاسری ۳۲

۳ـ سورة‌البقرة ۱۸۱

*ـ سند شمارهٔ ۱۰۵ انجمن تاریخ ایران

قرارداد صلح اشرف افغان با سلطان احمدخان ثالث پادشاه عثمانی

[السلطان بن السلطان بن السلطان ، و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ، السلطان الغازی احمدخان بن السلطان الغازی بن محمدخان بن السلطان ابراهیم خان، خلدالله خلافته الی انقراض الدوران و افاض علی العالمین بره و احسانه الی آخر الزمان] [۲]

[اشرف اقدس ارفع امجداعلی] [۳]

[فخر اللایالقو الدولة والعظمة والحشمة والاقبال شمس اللشهامة و البسالة و الفخامة و الاجلال ادام الله تعالی اقباله و اجلاله] [۴]

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدالانبیاء والمرسلین و آله و اصحابه اجمعین و بعد باعث برتحریر این کتاب مستطاب صحت نصاب و بادی بر تسطیر این موثوق مصالحت اکتساب آن است که چون به‌موجب رقم قضاشیم قدر توام از جانب معدلت مجانب بندگان اعلی حضرت کیوان رفعت ثریا منزلت، ناهید رتبت مریخ صولت، زیب افزای اریکهٔ ابهت و دولت و کامکاری ، زینت طراز صدر سعادت و مناعت و بختیاری، اختر طالع شعله‌پرداز میمنت واقبال، نجم ثاقب

۱ــ عنوان در اصل سند: «اشرف‌شاه طرفندن صلحه مرخص تعیین اولنان ملا نصرتك کندی مهریله ممهور، رخصت کامله سی‌مو جبنجه دیر دیکی تمسك صورتیدر.

۲ــ عناوین خاص سلطان احمدخان، که احتراماً بالای نامه آمده است و جای آن درمتن مشخص خواهد شد.

۳ــ عناوین مخصوص اشرف افغان

۴ــ عناوین مربوط به احمدپاشا والی بغداد

ساطع افق مجدواجلال، زنگ‌زدای مرآت خواطر عباد، از ظلام غمام رفض والحاد، مخرب بنیان خانمان ظلم و فساد، مؤسس اساس و مبانی کامرانی، مشیدارکان قواعد کشور ستانی، سالك مسالك رشدوسداد، ناهج مناهج صدق ورشاد، شاه جم جاه ستاره‌سپاه، خورشیدکلاه نواب کامیاب [۱]

به‌مضمون صدق مشحون الصلح خیر[۲]، بندهٔ دولتخواه و کمینهٔ منسوبان درگاه، مأذون ومرخص است که بابندگان رفیع المکان، موفورالاحسان، کثیرالامتنان، جلی‌الشان دولت همعنان، عالی‌جاه، والاجایگاه، متعالی‌پایگاه، ایالت ودولت و اقبال‌پناه عظمت وحشمت و اجلال دستگاه، شهامت و بسالت انتباه، ابهت و فخامت اکتناه سپهسالار صاحب وقار والا تبار و سردار کثیرالاقتدار عالی مقدار، وزیر روشن ضمیر مکرم، دبیرصائب تدبیر معظم، مشیرآصف نظیر مفخم،[۳] که از طرف باهرالشرف بندگان، ثریا مکان معدلت نشان، سجده فرمای جباه سلاطین زمان، رونق افزای تخت سلطنت عظمی، پیرایه بخش مسند خلافت کبری، شهریار عظمت‌مدار خورشید اشتهار، پادشاه فریدون‌فر سکندروقار، خدیوصاحب‌تاج ودیهیم، فرمانفرمای هفت اقلیم، سلطان السلاطین فی‌آفاق، ملاذالملوك والخواقین بالاستحقاق، محیی‌السنةوالشریعةوالدین، کاسراعناق‌الرفضة والمشرکین، مالك‌الامامةالعظمی، صاحب‌الخلافةالکبری، رافع رایات‌الدین‌الازهر، موضح آیات‌الشرع الاطهر، اعظم‌السلاطین‌الکرام، افخم‌الخواقین‌العظام، فاتح‌البلاد شرقاً و غرباً، ناصرالعباد بعداً وقرباً، سلطان‌البرین، خاقان‌البحرین، ثانی اسکندرذی‌القرنین، خادم‌الحرمین الشریفین، خاقان نادرالعصر، خداوندگار باهرالنصر، پادشاه جم‌جاه ملائك‌سپاه ظل‌الله‌المجاهد فی‌سبیل‌الله، قاتل‌الکفرة حامی‌البررة، پادشاه عالمیان امیدگاه[۴]، به موجب فرمان قضا جریان جهانبانی و رقم قدرشیم معدلت توامان خاقانی، به مبادی

۱ــ جای عناوین اشرف افغان، درمتن‌نامه

۲ــ سورةالنساء ۱۲۸

۳ــ جای نعوت احمدپاشا: فخرالایاله والدولة...

۴ــ جای نعوت و مام سلطان‌احمدخان

امورمصالحه‌مأذون ومرخص گردیده‌اند به‌مکالمه‌وبه‌این امراهم بروجه اولی‌وانسب اتم گردد. لهذا بتاریخ روزجمعه، هفدهم شهرصفرالمظفر، سنه هزاروسیصدوچهل‌از هجرت نبوی، در ظاهر شهر همدان، با بندگانوالاشان عالی‌جاه مشارالیه مکالمه و بنای مصالحه بردوازده شرط قرار و استقرار یافت.

شرط اولی ـ آنکه بعدازانعقاد مواد صلح و اصلاح وتحریر وتسطیر تمسك موثوقهٔ صلحنامه، از طرفین محددین مجرب معتمد تعیین، وتحدید حدود وتوضیح علامات واضحه حدقرارداده، اتمام مصلحت نمایند.

شرط ثانی ـ آنکه به نحوی‌که از زمان شاه‌اسماعیل ، الی‌زمان شاه‌سلطان حسین، شاهان‌عجم نامه ومکتوب ومراسلات، بمرکاب‌کامیاب گردون قباب شهنشاه ظل‌الله ووزرای اعظم تحریر وارسال می‌نموده‌اند[1]، بـه همان نهج‌بعدالیوم، سلوك مسلوك ومراعات رسوم مزبور به عمل‌آمده، از جانب‌بندگان [اشرف اقدس ارفع امجداعلی] واولاد امجاد واخلاف عالی‌نهاد ایشان، درحین ارسال نامه ومکتوب به دربار گردون اقتدار بیضا اشتهاردولت‌ابدمدت علیه عالیه، به وزرای اعظم‌ووکلای افخم نیز مکتوب تحریر، و از طرف دولت علیه به دستور معتادی‌که به شاهان‌عجم می‌نوشته‌اند ، به اعزاز و توقیر تحریر و تسطیر ارسال، و به وزرای اعظم ایران‌که عبارت از اعتمادالدوله است ، رقم مکتوب ننوشته مجردوزرای اعظم دولت علیه به طریقهٔ وزرای‌سابق،که به وزرای شاهان عجـم می‌نوشته‌اند، مکتـوب تحریر و اعتمادالدولگان ایران، توقع مکتوب پادشاهی ننموده ، مراعات این دستور نمایند.

شرط ثالث ـ آنکه حجاج‌بیت‌الله‌الحرام، وزائرین روضهٔ منورهٔ سیدالانام که‌از مملکت ایران تصمیم عزم زیارت نمایند، ایشان راازممالك محروسةالممالك پادشاهانه اذن بوده، رخصت همایونی دائماً ارزانی وآمناً سالماً بدون مانعی‌عبور و مرور نمایند.

۱ـ ظاهراً به‌علت پریشانی اوضاع و درهم‌شکستن‌قدرت سیاسی در ایران،سلاطین عثمانی را عادر می‌آمده‌که دیگر به‌عنوان وزیران اعظم ایران نامه فرستند.

شرط رابع ـ آنکه تجارت امری است که باعث رفاهیت و موجب منفعت است. باید تجار طرفین به امنیت و سلامت عبور و مرور نمایند ودرحین تجارت ازطرفین موافق قانون ومعمول راهداری ومالیهٔ آن راکه گمرك می‌نامند ادا وتسلیم، و اگر احدی متاع خودرا مخفی و ازگمرکچی پنهان‌دارد، بـه جهت عدم اختلال نظام تجارت وتأدیب، مالیهٔ آن‌را در مقابل بازیافت نمایند.

شرط خامس ـ آنکه از اعالی وادانی فراریین طـرفین را قبـول ننموده، بلاتردد اخذ وقید و حبس وسمت به سمت، به‌حکام سرحد سنور تسلیم نموده، تعلل واقع نشود.

ماده سادسـ آنکه به جهت تمشیت امور و خصوص تجار وضبط اموال متوفیان ایشان، شاه بندررا از طرفین تعیین، ودر دارالسلطنهٔ اسلامبول کـه تختگاه دولت شهریاری است و در اصفهان اقامت ایشان لازم و جائزبوده، به خلاف آن مبادرت ننمایند.

مادهٔ سابع ـ آنکه حویزه وقری وقصبات و محال توابع، قرب بصره، ودر بین بصره و دارالسلام بغداد واقع و پیوسته اشقیای‌عرب‌که در آن ولایت می‌باشند نزاع‌وجدال واقع، وبه اعتبارقرب جوارولایات مزبوره، وعدم‌تقاعد اشقیای‌مذکوره رفع‌نزاع وجدال‌برذمه همت والانهمت‌اولیای‌دولت‌قاهرهٔ عثمانی‌ومنتسبان آن‌آستان خلافت بنیان‌کشورستانی لازم است‌که‌ولایت مزبور را به‌حیطهٔ ضبط وحوزهٔ‌تسخیر درآورده، ضمیمهٔ فضای وسیع‌الارجای ممالك روم نمایند. لهـذا تعهد نمودم که بعدالیوم ازطرف این دولت عظمی، طمع درولایت مزبوره ننموده، دخل وتعرض ننمایند، وبدون منازعی به تصرف اولیای دولت عثمانی واگذارند.

شرط ثامن ـ آنکه چون فی‌مابین برین نهج و این‌وجه صلح و اصـلاح خیر خاتمه واقع و استقراریافت، هرگاه بعدالیوم از خارج‌احدی منازع به‌هم رسید ارادهٔ دخل‌و تعرض به مملکت هریك از جانبین نماید، به وساطت حکام و ضابطین سرحدات، به‌حسب‌الاقتضا یکدیگر را مخبر ومطلع ساخته، باعانت هم در رفع و

قلع مادهٔ فساد منازع مزبور متحداً کوشیده، مغایرت منظور ندارند.

شرط تاسع ـ آنکه بعداز تحریرو دادوستدتصدیق نامجات، ایلچیان فصاحت نشان وسفیران رفیع‌مکان، که به جهت استقرار و استحکام عهود ومصالحه‌ومصافات تعیین شوند، به ورود ایشان به حدود و سنور ، به دستور معتاد، به معرفت حکام و ضابطان سرحدات، ایلچیان و توابع ایشان را به قدر معین ومعلوم مبادله وهریك از سفیرین، بعداز وصول به محل مأموره ، به ملاحظهٔ روابط محبت و اتحاد ، هرگاه اراده نمایند که احوالات خودرا به طرف آمرین خود اعلام نمایند از طرفین مانعی نبوده، کسان وفرستادگان یکدیگر را معوق نداشته، ممانعت جائز ندارند.

شرط عاشر ـ آنکه از بدو حرکت به سفر ایران الی یومناهذا، به ورود سرعسکران عالی مکان ووزرای رفیع‌الشان، بالتمام محالی راکه ضبط و تسخیر و طوعاً وکرهاً به تصرف اولیای دولت دوران عدت علیهٔ عالیهٔ عثمانیه درآمده باشد، سیما همدان وکرمانشاهان واردلان ولرستان فیلی وبروجرد و سلطانیه و زنجان و ابهر و طارم علیا و از بروجرد الی طارم علوی درمیانه‌واقع قصبات وقرا و نواحی واراضی وجبال وصحاری وتلال، خواه معمور وخواه‌آباد،ومداین وبلاد وقصبات وقلاع وبقاع وقری ونواحی واقعه در محال تبریز وتفلیس وگنجه وایروان وسایر محالی که به‌حوزهٔ تسخیر و قبضهٔ تصرف درآورده باشند، ازقصبات وقری ونواحی و اراضی وقلاع وبقاع وصحاری و تلال وجبال دائراً امرایراً بالتمام کالاول،بدون منازعی، درتصرف منتسبان آن دولت دوران‌عدت بوده، قلاع وبقاع و اراضی‌وجبال وصحاری وتلال، خواه معمور و خواه‌آباد، از محال وولایاتی که به تصرف این شاه جم‌جاه درآمده ،کالاول به تصرف ایشان باقی وبرقرار بوده، بعداز آنکه از جانبین‌محددین تعیین وقطع‌حدود وسنور وتعریق وعلامات فاصله هرملك راوضع وبرقرار و تمییز و تبیین نمایند وحدود نامچه از طرفین به شرط معموله تحریر و مبادله یابد از جانبین بر شروط وعهود خود مستقیم بوده، مغایرآن حرکت وبه ولایات متصرف فیه یکدیگر حتی به قدر شبری زمین را دخل و تعرض‌ننمایند .

شرط حادی‌عشر ـ آنکه در سال سابق که بقضاءالله تعالی در میانه منازعه واقع شد. چندعراده‌طوپ که برجا مانده، طوپهای مذکوررا بتمامها به‌بندگان آستان ثریا مکان دولت‌عظمی و خلافت کبری رد و تسلیم و از طرف نواب شاه جم‌جاه هیچ‌گونه عذر در تسلیم آنها جایز ندارند.

شرط ثانی‌عشر ـ آنکه به‌موجب این تمسك موثوق که حسب‌الوکالة‌محکیة که از جانب الطاف مجانب دولت علیه راسخ‌الارکان قائم‌البنیان عثمانی وشاه‌جم جاه سامی مکانی به مصالحه قرارداد عقد وتمهید یافته، این‌مصالحهٔ خیریت‌انجام به مرور ایام وکرور دهور و اعوام، به اسباب عوارض ومعارض خلل‌پذیر نبوده ازتطرق حوادث مصون و فی‌مابعد، به‌حسب اتحاد دینی، در مواد مرقومه که‌صلح‌و صلاح‌بر آن نهج قرار یافته، بتوفیق‌الله‌الملك‌الصمد، الی‌الابد، مقرر ومخلد بوده خالق‌آب وخاك وآفرینندهٔ انجم‌و افلاك وصانع موجودات وخالق ارض‌وسماوات جل‌جلاله و عظم‌شانه وعم‌نواله را یاد ومعجزات کثیرة‌البرکات صدرنشین مسند لولاك لما خلقت‌الافلاك وزینت پیرای اریکهٔ انا جعلناك،[1] خاتم‌النبیین ، فخرالانبیاء والمرسلین، حبیب حضرت‌الله، اورنگ آرای وسادهٔ لازم‌السعادهٔ لی‌مع‌الله، الموید والرسول‌المسدد ، المصطفی‌الامجد، المحمودالاحمد، ابی‌القاسم محمد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وسلم را ایراد وبرین‌وجه عهد ومیثاق می‌نمایم که مادام‌که از جانب آن‌آستان عرش نشان درموارد مذکوره قائم ودائم و شروط وقیود صلح و صلاح‌و موائیق عهود را مراعات و منظور و به خلاف آن حرکت وباعث وبانی امری به نقیض نگردند ، از طرف نواب کامیاب اشرف اقدس نیز و اولاد امجاد و اخلاف رفیع مقام ووکلا و امرای ذوی‌الاحترام و خدام وعساکر نصرت فرجام نیز به همین شرح و دستور بوده ، مغایر رویهٔ الفت و اتحاد حرکت‌ننموده، از جادهٔ یگانگی انحراف و سالك مسلك خلاف نگردند، و به نهجی که از طرف باهرالشرف‌دولت

---

۱ ـ انا جعلناك خلیفة فی‌الارض فاحکم بین‌الناس بالحق (سورهٔ ص ۲۶)

علیه عالیه عهد نامچه شرف ورود ارزانی فرماید، از جانب شاه جم‌جاه نیز، به‌همان نهج و وتیره، عهدنامچه ووثیقه مؤکده، به‌یمینی که در فوق ایراد شده تحریر وتسلیم شود و به‌نحوی که در فوق تبیین یافته دررقم مبارك، در خصوص صلاح و فلاح و رفع خلاف و فلاح اذن کامل وافی ورخصت شامل کافی فرموده‌اند ، با بندگان عالی‌جاه والاجایگاه نصفت و معدلت واقبال‌پناه، وزیر صائب تدبیر معظم‌الیه ، عقد مواد مصالحه به شروط وقیود لازمهٔ مشروحهٔ فوق نمودم و عالی‌جناب معظم‌الیه نیز به‌حسب رخصت کامله واذن شامله قبول صلح مزبور و مراعات شروط و قیودآن را برخود التزام و از دوجانب تعهد نمودیم که بعدازآنکه به موجب همین تمسکات تصدیق نامجات ورود یابد، درحضور جمله، تصدیق نامجات مزبوره مبادله واساس صلح وصلاح را مستحکم و مستقر نمائیم وبرین‌گونه هریك برخود التزام وتمسك موثوقه تحریر و تسلیم بندگان معلی‌شان عالی‌جاه والا جایگاه معظم‌الیه شد . فمن بدله بعد ماسمعه فانمااثمه علی‌الذین یبدلونه ان‌الله سمیع‌علیم.[۱]

من‌العبدالفقیرالامور والمرخص بالخصوص‌المذکور*

۱ــ سوره البقره (۸)

* سند شمارهٔ صد و دو (۱۰۲) انجمن تاریخ ایران

نامهٔ اشرف افغان به ابراهیم پاشا صدراعظم

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

[اشرف شاه اعلی‌الله‌لواء دولته فن‌الآفاق واثبته فی‌اریکة‌الودوالوفاق][1]

[سمی خلیل‌الرحمن ادام‌الله تعالی اقباله مادار مدارالدوران][2]

ان‌شاءالله تعالی چندان که‌خسرو آفتاب‌عالمتاب که اریکه‌آرای‌اورنگ‌فیروزه رنگ آسمان وکشورگشای اقالیم سبعهٔ سموات جهان امکان است، ازپرتو فروغ رای عالم‌آرامرئی خاك‌نشینان چمن و مادام‌که طبیب حاذق ابرمدرار احسان شعار، به هوای بادبهار مصلح انحراف مزاج نباتات گلشن ولشکرکسی‌سحاب‌باسرکشان بذورکه متحصنان حجاب نقاب‌تراب می‌باشند ، درجنگ و مصلحان قوت‌ناحیه در تهیهٔ اسباب‌مصالحهٔ‌آباء علویه وامهات سفلیه بی‌درنگ است، پرتو اشراقات ازلی و فتوحات بلانهایات لم‌یزلی ساحت افروز جهان جلال و گلزار همیشه بهار و بستان‌سرای دولت پایدار آن برگزیدهٔ ذوالجلال مثمر حصول متمنیات ومظهر ازهار وصول مرادات وآمال باد .

بعدازعرض مراسم عقیدت وادای فرض مکارم مخالصت، معلوم‌رای‌آفتاب

۱ــ احتراماً بالای نامه‌آمده است.

۲ــ احتراماً بالای نامه‌آمده است.

ضیای والامقام خجسته احترام، مهر سپهر شوکت‌وعظمت،بدرسماء منزلت وجلالت عنوان صحیفهٔ ابهت و جلال ، توقیع رفیع فخامت و اقبال ، رافع لوای رفعت و اقتدار، مشید بنای مناعت و افتخار، صدرنشین وسادهٔ بلنداقبالی، فلك ممثل‌جهان بی‌مثالی، جوهر شمشیر مردانگی و جلالت، گوهر تخمیر بحر مروت وصفوت، مرآت حقیقت‌نمای‌آگاهی ، مفتاح دلگشای عقود دولتخواهی، درةالتاج اکلیل سربلندی، فروغ باصرهٔ دیدهٔدولتمندی، سفینهٔ بحربروباری وهمت، قرینهٔ فلك‌حاوی علو رفعت، شقه‌طراز‌علم‌والامقداری، کمندانداز گردن دشمن‌شکاری، قوت بازوی چالاك سلطنت ، اشارهٔ ابروی ادراك اسرار خلافت، برازنده وسادهٔ وزارت اعظم، طرازندهٔ چهاربالش دولت هفت اقلیم عالم، اعتضادالسلطنة لبهیةالسلطانیه ، اعتمادالدولةالعلیة العالیةالخاقانیة [1] ومفهوم ضمیرمنیرآفتاب نظیر می‌دارد که دودهٔدودمان نار تجلی و سرمهٔ کعبهٔ باصرهٔ ادراك رموز خفی وجلی،یعنی کحل‌الجواهرمدادنامهٔ عنبرین شامه،که مکحلهٔ نوك خامهٔمنشیان عطارد نشان به چشم‌روشنی دیدهٔ منتظران شاهراه طریقت تونیابخش مردمك دیدهٔ انسانیت شده به سفارت سفیر خجسته‌پیام و حجابت‌مشیر والامقام،غارس‌نهال فضل وایقان ، فارس‌مضمار معانی وبیان، فضایل و کمالات دستگاه، حقایق و معارف‌آگاه ، جامع‌المنقول والمعقول، حاوی‌الفروع‌والاصول، مستفیض مشکوةانوار فیض‌اله، مولانا عبیدالله، درزمانی مسعود واوانی محمود که ماهچهٔ علم‌آفتاب پرچم نصرت واقبال از بیت الشرف‌سعادت حصول امانی طالع و لامع می‌شد رسیده سرمه‌کش دیدهٔ تمنای سینه صافان روشن دل و عقیدت‌کیشان اخلاص حاصل‌گردید.

ازآن افزون کند مکتوب شوق دوستداران را

که فیض دیدن یاران بود مکتوب یاران را

۱ــ جای عبارت سمی خلیل‌الرحمن که درصدر آمده این‌جاست.

از آنجاکه آن قانون‌شناس حکمت وزارت و دولتخواهی‌که عارف معارف ایقان و آگاهی می‌باشند، به‌مضمون کریمهٔ انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم واتقوا الله لعلکم ترحمون[1] ترفیه حال عباد و فراغ بال عساکر مسلمین و آبادی بلاد را ملحوظ می‌دارند، عالی جناب معالی انتساب مستغنی الالقاب، پاشای دارالسلام بغداد را به شرح خط شریف همایون شوکت مقرون مأذون در وقوع مصالحهٔ میمنت انجام فرموده بودند، عالی‌جاه عظمت دستگاه معظم‌الیه نیز برطبق فرمان قضاجریان به وکالت مطلقه و نیابت مخصصه، به شروح وقیودی که لایق دوران عدت دانسته بودند آباد (؟) باصلاحیت و تقوی شعار عزیزالمقدار نیکو اطوار ملانصرت که حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع نامور به قبول مصالحهٔ خیریت علامه از قرار دو طغرا نوشته که به عبارت ترکی وفارسی مشارالیهما به یکدیگر تسلیم نموده بودند، بروجه اجمال بنای مصالحه را انجام داده بود.

ثانیاً ملانصرت مشارالیه را، به موافقت اقضی القضاه سابق‌الالقاب، به‌اردوی همایون که به قصبهٔ گلپایگان نزول اجلال داشت ارسال و بعداز استفاضهٔ این دولتخواه از فیض صحبت حقایق و معارف آگاه سابق‌الذکر و مطالعهٔ نامهٔ ملاطفت علامهٔ وکلای عالی اقضی القضاة مشارالیه نیز به سعادت حضور کثیرالنور اعلی حضرت گردون بسطت فریدون حشمت، فلک بارگاه خورشید کلاه، خسرو ماه عزم عطارد نظیر، خدیو آسمان تخت قمر مسیر، دارای دارالامان داوری، نوربخش آیینهٔ اقبال ماه ومشتری، گوهر درج دولت وتاجداری، اخترِبرج سلطنت وشهریاری، سلطان سلیمان مکان، خاقان تاجبخش کشورستان، قامع بنیان‌جور واعتساف، لامع برهان عدل و انصاف، خدیو عالی‌تبار کیوان افتخار بیضا اشتهار، زینت‌افزای اورنگ سلیمانی، سریرآرای اریکهٔ صاحبقرانی، المویدبتأییدات رب‌العالمین، قهرمان‌الماء والطین، رافع لوای عدل واحسان، المخصوص بعنایات‌الله‌الملک‌المستعان، فص

۱ــ سورة الانفال (۱)

خاتم‌جهانبانی، شکوه سطوت‌سلطانی [۱] بهره‌یاب گردیده و بعداز مکالمات‌حضوری برطبق تصدیق و تنفیذ همین مضمون موشح به‌طغرای غرای خاقانی از دربارگیتی‌مدار دولت علیهٔ‌عالیه متعاقب ارسال‌یافته بعدازوصول ان‌شاءالله‌تعالی، این مصالحهٔ خیریت‌انجام به‌نهج‌سطور سنور نامجات که در دست ارکان دولت و امنای‌حضرت طرفین موجود باشد، الی یوم‌القرار استقرار یافت. بنای محکم اساس خلت و این صلح‌سراسرمیمنت، نظر به‌اعتماد صوری ومعنوی همیشگی‌وعقیدت‌منشی، ان‌شاءالله المتعال مصون از اختلاف واختلال خواهد بود. اشعاری که در مکتوب ملاظفت اسلوب از تفاصیل جمعیت پاشایان معلی‌شان وعدت وکثرت عساکر نصرت‌نشانو و تهاجم ایشان در فضای همدان شده بود، ظهور این عدت‌وجمعیت که مشعر بر قوت اسلام وشوکت‌شهنشاه کیوان‌غلام‌سلیمان احتشام بود، موجب مزیدشکرگزاری نعمای غیر متناهی ذوالجلال والاکرام گردید. چه بربی‌غرضان وایافتهٔ رموز کنوز آگاهی وحسن اعتقاد معلوم است که در مواد الفت وآئین وداد وخلت اگر با بیگانگان ملت عهدمودت منعقدگردد، مشاهدهٔ قوت‌وشوکت مامرضی معنی‌یکجهتی و محبت نمی‌باشد. باوجود موافقت مذهب و عهد قدیم اخوت، ذکر جمعیت و تبشیرمزید حشمت وعظمت‌البته موجب خرسندی طبیعت مخلصان خیرخواه خواهد بود. وآنچه در باب انائیت از شروح نامه‌های مرسلهٔ سابقه استنباط وازنامهٔ اخیر خلاف‌آن را ملحوظ و مرضی طبع ارجمند مشکل‌پسند فرموده بودند، معاذالله که برادران دینی ودوستان یقینی را شائبه‌ای از معنی کبریا که مختص‌ذات شهنشادقدیم و خدای‌کریم است مرکوز خاطر شکستگی مظاهر تواند بود.

کسی را رسد کبریا و منی
که‌ذاتش قدیم‌است و وصفش‌غنی

۱ــ جای عبارت «اشرف‌شاه...» که احتراماً درصدر نامه آمده بود.

یقین حاصل است که بجز شیوهٔ رضیهٔ انسانیت وروبهٔ مرضیهٔ آداب ودستور اخوت، به‌نهجی که در اوان سلطنت سلاطین روم وایران معمول ومستمر بوده، امر منافی آن منظور نخواهد بود.

از ما بپوش دیده که ما بی ادب نه‌ایم
کوته تراست از مژهٔ ما نگـاه ما

رجای واثق است که‌چنانکه به‌وسیلهٔ نورپاشی صباح ملاطفت افتتاح به‌رنگ انوار فیوضات فالق‌الاصباح روشنی‌بخش روزگار آمال و جان اقبال منتظران لطایف غیبی ومستبصران عواطف لاریبی گردیده، دیدهٔ مشتاق رامعتاد به استفاضهٔ فروغ این‌صبح صادق باصفا فرموده‌اند، من بعد نیز شب دیجور مهجوران دیار حرمان را ازپرتو آفتاب مهربانی و الفت و تجدید رسوم یادآوری و شفقت رشك صبح بهار فـرمایند.

الهی چندان که از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهـات سفلی خوش‌نشینان موالید را پیرایهٔ ائتلاف در بر و افـر عزت برسر است، نهال اقبال و گلشن آمال ازفیض مراحم یزدانی سرسبزباد. برب‌العباد. *

*ـ سند شمارهٔ ۱۰۶ انجمن تاریخ ایران

نامهٔ اشرف افغان به ابراهیم پاشا [1]

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

[وزیراعظم اعلی‌الله شأنه] [2]

عالی‌جناب والانصاب مصاهرت‌انتساب عظمت‌قباب‌معلی‌القاب، زبدهٔ‌مسند وزارت وشوکت وفخامت و اقبال، برازندهٔ چهاربالش مناعت وحشمت وابهت و جلال، اسوة‌الوزراء العظام،قدوة‌الامراءالفخام، مدبر امورالجمهوربالرای‌الصائب، متمم‌مهام‌الانام بالفکرالثاقب، عالی‌جاه آصف‌جایگاه عظمت‌دستگاه، اعتضادالسلطنه البهیةالسلطانیة، اعتمادالدولةالعلیة الخاقانیه، دبیر ارسطو تدبیر ووزیر عدیم‌النظیر، سلیل‌آل عثمان، سمی خلیل‌الرحمن، وزیر صافی‌رای خیراندیش، ومشیرملک‌آرای مصلحت‌کیش، صدراعظم ومشیرمفخم محترم دستور مکرم، [1] به‌تعظیمات‌گوناگون مکرمت افزون شاهانه و تکریمات ازحدبیرون پادشاهانه ممزز وگرامی بوده‌همگی خاطر توجه خورشید مثال همایون ما را به اعتلای مدارج شوکت وارتقای‌معارج حشمت و اجلال آن دستور ستوده اطوار حمیده خصال علی‌الاطلاق و علیم قدیم

۱ــ عنوان درسند: اشرف شاهدن وزیراعظم حضرتلرینه کلان مکتوبك صورتیدر.

۱ــ احتراماً دربالای نامه‌آمده وجایش بعداز دستور مکرم‌است.

موجدانفس و آفاق مزاج دین و دولت به امتزاج سلطنت متین قرین صحت قویم وقوای ملك وملت درمقر منابت مقرره که عبارت از اعضای رئیسهٔ شریعت وطریقت وحقیقت است مستقیم بود ، محبت نامه‌ای که شرح سدیدی نفیس مخالصت‌ووفاق وقانون شفای‌علیل مزاجان به استحقاق که به دستیاری خدام یمین ویسارقوی‌وحواس و تدابیر وزرای صایب رای مدرکات فطانت‌اساس فواید معارف مبدء ومعادحاصل وعواید عوارف ثمر ایجاد واصل گردد و قوت نامیه راکه اورنك زیب جهان‌آباد اجساد قوت طبیعیه راکه‌لعل پوش‌خاوری اکباد است، دربدخشان رخشان به‌بساطه گستری آراسته وبه ترتیب عساکر منصورهٔ اعضا ومحافظت شخصی ونوع وجود برایا پیراسته یومأفیوماً اغذیهٔ راتبه‌خواران‌خوان احسان و سفرهٔ امتنان را ازبیوتات معمورهٔ قاسم‌الارزاق واصل سازد و قیطور دارالقرارکاخ دماغ را به‌مستقرسلطنت قوت نفسانیه استقرار داده‌که به صوابدید امنای مصلحت کیش ووزرای‌خیراندیش قوای عشرهٔ ظاهره‌وباطنه‌که ازشرق‌تا به‌غرب‌گوش وزبان مملکتی ازممالك‌فسیح‌المسالك اوست به‌رونق افزایی اقالیم محسوسات و معقولات آماده فتبارك‌الله‌الذی خلق‌الانسان‌فی‌احسن‌تقویم [۱] و اخبرنافی کتابه‌الکریم بقوله‌الله‌تعالی لقدخلقنا‌الانسان من‌سلالة من‌طین ثم جعلناه نطفة فی‌قرار مکین‌ثم خلقنا‌النطفة علقه فخلقنا‌العلقه‌مضغة فخلقنا‌المضغة‌عظاماًفکسونا‌العظام‌لحماً ثم‌انشأناه‌خلقاً آخر فتبارك‌الله احسن‌الخالقین [۲] فلامحاله ازین آیینهٔ بدن‌نما که جام جهان‌نما بلکه جام جهان‌آرای شخصی وعکس انطباع و اطباق انفس و آفاق است، روشن و مبین‌می‌گردد که فواید تامهٔ حاصلهٔ وجود شخص‌واحد جز به ظهور وفاق وحسن اتفاق عمال خجسته اعمال شهرستان ملت بدن وکشور تن میسر و محصل نیست. پس‌چگونه صورحسنای این امراهم و فایدهٔ اتم در مرایای مکونات جهان شهود و عالم‌کبیر کاینات هستی و بود مرتسم تواند شد. بالضروره نظام جهان وانتظام عالم امکان نیز منوط به رابطهٔ وفاق و

۱ــ سورة‌التین (۴۰)

۲ــ سورة‌المومنون (۱۴ــ۱۲)

ضابطهٔ اتفاق سلاطین زمان و خواقین دوران بوده و خواهد بود . نظر به این معنی مرغوب و مقصد مطلوب، اگر از کمال معرفت و آگاهی آن وایـافتهٔ کنـوز رموز دولتخواهی به مقتضای مصلحت کیشی و خیراندیشی به مصداق حدیث شریف طوبی للمصالحین بین الناس، مؤسس اساس صلح وصلاح، مستلزم الفلاح شده باشند، چه قصور و چنانچه در تأیید دوام و استحکام خلت و مزید مواخات و الفت در عالم مصادقت مؤکد مضمون اوفوا بعهدی اوف بعهدکم[1] گردند، ازخصال حمیده وافعال پسندیدهٔ آن خجسته مقام چه دور.

در این وقت که به دستیاری موالات شعاری آن معلی مقـدار ، سفیرصداقت مصیر، یعنی شایستهٔ تبلیغ رسالت وتربیت یافتهٔ آفتاب عنایت، عالی جاه معلی جایگاه عظمت دستگاه، امیرالامراء والعظام، کبیرالکبراءالفخام، راشدمحمدپاشای بیگلربیگی روم ایلی زیدعزه ومعالیه مبلغ نامهٔ همایون فال و ارمغان عنبهٔ جلال وسدهٔ سپهرمثال شده بود، قبل از ورود پاشای مشارالیه، از طرف این محبت اساس، ایالت وشوکت و اقبال پناه، عظمت وحشمت واجلال دستگاه، افخم امرای عالی مقدار و اکرم امنای دربار گیتی مدار، سرقدم ساختهٔ رسوم آداب خدمت ، قد برافراختهٔ ریاض تربیت و ظل حمایت، عالی جاه ، معلی دستگاه ، نامدارخان بیگلربیگی والامقام کثیـر الاحتشام فارس ازدارالسلطنهٔ اصفهان ، روانهٔ درگاه فلك مدار اعلی حضرت مشتری سعادت خواندگار، اعلی الله لواءسلطنته مادارالفلك الدوار ، مقوم قوایم مصالحه و مسالمهٔ شیدالارکان مستحکم البنیان گردید. یقین حاصل است که ان شاءالله تعالی، بعدازمراجعت ایلچی این درگاه جهان پناه تردد وتودد رابه صحابت مشارالیه ازلآلی متلالی شهوار نامه وپیام در نثار خواهند نمود.

باقی وسادهٔ وزارت وعزت ومحبت به آرایش ذات نیکوصفات مزین ومحلی باد بربالعزة والعباد. *

۱ــ سورةالبقره (۴۰)

* ــ سند ۱۰۸ انجمن تاریخ ایران

نامهٔ اشرف افغان به ابراهیم پاشا صدر اعظم [1]

بسم الله الرحمن الرحیم

[سطع الله شوارق اقباله فی العالم][2]

چندان که مرقع بدایع الابداع صبح و شام به رقاع ظلمت و شعاع والليل اذا عسعس و الصبح اذا تنفس [3] ابلق فام و صفایح صحایف نامه و پیام از سجل ارقام مسکیة الختام، به رنگ لیالی و ایام در اوراق زرنشان آفاق به سواد و بیاض تولج اللیل فی النهار [4] و تولج النهار فی اللیل موجد نور و ظلام است، جهان یکرنگی و وفاق و عالم یکجهتی و اتفاق از چهره گشایی مراسلات محبت آیات و مفاوضات ملاطفت بینات نواب مستطاب فلك جناب کیوان قباب معلی القاب، میادی آداب وزارت و وشوکت و اقبال پناه، عظمت و حشمت و اجلال دستگاه، ابهت و بسالت و نصفت انتباه

۱ــ عنوان در سند: اشرف شاهك معتمد الدوله سندن سعادتلو صاحب دولت حضرتلرینه کلان مکتوبك صورتیدر.

۲ــ تفخیماً در بالای نامه آمده و جایش علی القاعده بعد از .. العزو لکرم است.

۳ــ آیات ۱۷ و ۱۸ سورة التکویر

۴ــ آل عمران ۲۷

عالی‌جاه‌عظمت دستگاه، مظهر الطاف ربانی، مطرح اعطاف سبحانی، اعتضاد الخلافة العظمی، اعتماد السلطنه الکبری، دستور صافی رای عطارد تدبیر، مشتری ملك آرای ارسطو نظیر، افخم وزرای معلی جایگاه، سمی خلیل الله، ظهیر اللوزارة و العظمة والحشمة والشوکة والعزوالکرم روشنی‌بخش سواد و بیاض دیدهٔ اولـوا الابصار باد.

بعداز اهدای لطایف دعوات مخالصت آیـات کـه نسایم عنبرین شمایم آن دماغ استشمام ملك‌وملکو را معطروز عـامشحونـهٔ جواهـر تحیات کثیر البرکاتی، که تلألو آن‌جهان جبروت رامنورسازد، نثار بساط کثیر الانبساط وایثار بزم‌ارم‌نشاط آن دستور مکرم‌ومشیر معظم‌نموده، صفحه‌نگار اظهار می‌گردد که دراین اوان‌مسرت اقتران ملاطفهٔ محبت ختامه ومفاوضهٔ مودت علامه که به‌سفارت جناب‌مرضیة الآداب فضایل مآب، غنی‌الصفات، مستجمع‌المحسنات، نیکوخصال حمیده فعال، عالی‌جاه، عظمت‌دستگاه، امیر الامراءالعظام، کبیر الکبراءالفخام، آراستهٔ اخلاق‌حسنه وپیراستهٔ اوصاف مستحسنه، مبلغ رسالت وکاردانی، راشد محمدپاشای بیگلربیگی‌روم‌ایلی ‌دالله‌تعالی ظله بانوار اللطف‌الخفی والجلی، جهان شهود وکشور ارکان‌وجودرا ز شعاع‌اندوزی وگیتی‌افروزی به رنگ مطلع‌الانوار تجلی‌زار فرموده عالم‌آرای ماحت‌جنان و شعشعه‌افزای فضای جان مشتاقان اخلاص توأمان‌گـردیده ماتنسمت نریاض‌عباراته نسیم‌القبول و تبسمت‌الحمام جنانی وازهارها القبول‌اکتحلت باشد مواد مدادخطهٔ اجفانی واستو قدت من مشاعل انوار معانیه اذهانی فوجهت وجهی لی کلام‌ما کان‌حدیثایفتری‌لکن تصدیق‌الذی‌بین‌یدیه‌و تفصیلا لکل‌شی‌وهدی[1] فوجدت موافق کل سطر شطراً وملایم کل‌حرف ظرفاً

مجموعة اسنی من بساط بوران

کانها درج یاقوت و مـرجان

۱ــ سورهٔ یوسف (۱۱۱)

از آن‌جا که روضة الصفای این بهشت دلگشا کامروای تمنا و عطیه بخشای ماتشنه الانفس وتلذالاعین[۱] ارمزید نعماءود و ولاونوید اعطای صدق وصفا ومشعر براعلام النفات واشفاق درتأسیس اساس محبت ووفاق، ازجانب خیریت جوانب معلی بود بهارستان خلت وگلستان مودت شکفتن آعار نهاده.

والامکانا ، معلی‌شانا، چون به حکم جهان‌مطاع شهنشاه قدیم وفرمان لازم‌الاتباع وزیر بارگه علیم و ثابت قدم انك صراط مستقیم،[۲] نظام مهام ممالك انفس و آفاق به تدابیر صائبهٔ وزرای صاحب‌رای وامنای مملکت‌پیرای مقرر وانتظام مردم کافهٔ اهل اسلام و قاطبهٔ انام ازخاص وعام به امر اطیعوالله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم[۳] مقدراست، یقین که برسریر آرایان ارائك خلائف فی الارض[۴] وصدر گزینان عرایك و رفعنا بعضکم فوق بعض[۵] چنانکه بعداز فرمانروایان انبیاء ورسل وخلفا وائمهٔ هدی وکافهٔ اوصیای جزء وکل سلاطین زمان وخواقین دوران رعیت‌پرور وسایه‌گستر و تدابیر وزرای مصلحت کیش وامنای خیراندیش به نسق ورونق کشور خود بذل جهد موفور وسعی مشکور به منصهٔ ظهور می‌رسانند، فلامحاله برذمهٔ مواخات دینی و مؤالفت یقینی امثال مابندگان باقصی‌الغایة والنهایة ازاحهٔ مناهی دین ودولت واراحهٔ کماهی امور برایا ورعایای ملك وملت ازمتحتمات می‌باشد.

فلهذا دربن اوان مسرت‌نشان که اردی‌بهشت‌ماه خرمی ونشاط ونوروزفیروز ابتهاج وانبساط بود، به‌وسیلهٔ خیراندیشی آن‌صدر مفخم ودستور مکرم ایلچی‌سابق الالقاب، با نامهٔ شاهانه و ارمغان مشفقانه ازدرگاه آسمان‌جاه خاقانی ودربار سپهرمدار عثمانی، به تاریخ چهارم شهر شعبان سنهٔ ۱۱۴۱ ساحت افروز دارالسلطنهٔ اصفهان و روشنی‌بخش دیدهٔ اخلاص کیشان گردیده ، لاجرم اعلی‌حضرت سپهر منزلت ثریا

۱ــ الزخرف ۷۱
۲ــ ایضا ۴۳
۳ــ سوره النساء ۵۹
۴ــ سوره یونس ۱۰
۵ــ ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات (سورهٔ الزخرف ۳۲)

رتبت، کیوان‌حشمت ناهیدبهجت مشتری سعادت، دارا وقارجمشیداشتهار،وارث تاج وتخت کیانی ، اورنگ‌نشین اریکهٔ جاودانی، دارای معدلت‌گستر وسکندر فریدون فرهمایون‌اختر کشورستان ،گوهریکتای شاهوار بحرین عدل وکرم، جوهر گرانبهای کنوز رموز قدرت پروردگارعالم، زیبندهٔ سلطنت ابدتوأمان، برازندهٔافسر خلافت جاودان،رایت نیراعظم عنایت رب‌العالمین ، علامت فضل‌وکرم و رحمت، برقع گشای‌عرایس‌نوامیس سلطنت عظمی، غلغله‌افزای معارك ممالك خلافت‌کبری، درةالتاج افسرصاحب‌کلاهی، بحر مواج جنبش دست فیض نامتناهی، اختر آفتاب منظرصبح سعادت جهانبانی ، جوهرباآب وتاب شمشیرگیتی‌ستانی، کوکب دری آسمان بلنداقبالی، فروزنده اختر سپهرجهانگیری و بی‌مثالی ، برق تیغ خرمن‌سوز عمرمعاندان، ابربی‌دریغ فیضان رحمت یزدان، جام جهان‌نمای آئینه‌طالع‌اسکندری مهرعالم‌آرای جهانگیری و بلنداختری، طلیعهٔسهیل یمانی‌یمن‌یمن ومیمنت، نتیجهٔ قیاس اقترانی تربیت مقدمتین بخت ودولت ، صباح گیتی‌افروز افق‌طالع ، مصباح شعشعه‌اندوز لیلةالقدر خورشید مطالع[1] اشرف‌شاهان بلند احتشام، سایهٔحق‌دادرس خاص و عام[2]

مطلع انوار خفی و جلی — خطهٔ شرع از خط او منجلی
خسرو این کشور فیروز بخت — مهرو مه از مطلع رایش دو لخت
کرد ز نعل فرسش سروری — آینهٔ طالع اسکندری
هست به پا از کرمش در جهان — سلسلهٔ عدل انوشیروان
نقش نگین سنبل پر رنگ و بو — لوح جبین نو گل خورشید رو
قطره‌ای از شبنم فیض سحاب — یك ورق از چهرهٔ او آفتاب

۱ــ ظاهراً بقیاس جملات مسجع قبل باید خورشید مطالع درست‌تر باشد: درمتن مطالع
۲ــ این قسمت‌هم که در سند بصورت نثر آمده شعر بنظر می‌رسد بدین‌صورت:
اشرف شاهان بلند احتشام — سایهٔ حق دادرس خواص و عوام

عادلی که زنجیرعدل انوشیروان هنوز ازعدم تناهی سلسلهٔ معدلت ابن شهنشاه زمان بردلیل بطلان تسلسل در شیون ، منعمی که در نشأة پیمائی کیفیت انتعاش بحجت از دور نیفتدن ساغر آفتاب فیض بخشی در دوران کرمش زبان فلاطون منشان در اثبات دور ابطال الکن.

گفتمش افراسباب تیغ و گشتم منفعل
خواندنش نوشیروان عدلو دادم ترجمان
دیده‌ای در خاك کحل مقدم او آفتاب
جبهه‌ای وز زیب داغ سجدهٔ او آسمان
سیر تر دارد طمع را همتش در قحط سال
سبزتر دارد چمن را التفاتش در خزان
از برای چشم نصرت در سر بازار فتح
باد گرزش می‌فروشد توتیای استخوان

قامع بنیان الکفرة، قالع ارکان الرفضة والفجرة ، مالك رقاب الانام والامم، سالك منهاج العدل والکرم ، رافع آیات القسط والانصاف ، دافع عاهات الجور والاعتساف، ظل الله فی الارضین، قهرمان الماء والطین. اسمه العالی اعلی من الذکر والبیان ورسمه المتعالی اجلی عن التنطق والتبیان، لازال تنسم نسایم الفضل والرحمة من ریاض سلطنته الباهرة ماتنور انوار العدالة عن ساحتها و تزینها الازهار مابرح تبسم اورادالعنایة والمکرمه عن حدایق خلافته القاهرة ما تغرد الطیر فی زوایاالاوکاروالحن فی اغصان الاشجار حسب الاستدعای این دولتخواه بلااشتباه ، قبل از ورود مسعود پاشای ذوی العز والاعتلا، ایلچی درگاه گیتی پناه، ازین طرف قرین الشرف، عالی جاه عظمت دستگاه، ایالت و شوکت و اقبال پناه، عظمت وحشمت و اجلال دستگاه، پایه افزای رتبةوالامقداری ، مرحله پیمای مدارج معارج والاتباری ، غنی الصفاتی ، مستمع-

الحسناتی ، امیرالامراءالعظام ، کبیرالکبراءالفخام، ذی‌العـز والمجد والاحتشام ، بیگلربیگی عظیم‌الشان منیع مکان‌فارس [۱] وسفیرصداقت مصیر کریاس کیوان‌مماس اعلی‌الله مقامه والقی‌احترامه بین‌الناس به ایصال نامهٔ مخالصت ختامهٔ‌لایقه و ارسال ملزومات رایقه مبادرت و مبلغ تبلیغ رسالت گردید.

رجای واثق است بعداز رخصت و انصراف ایلچی مشارالیه جواب نامه‌ها ومراسلات ود وولارا به حجاب عالی‌جاه ایلچی درگاه شاهی ایفاد وموسس‌اساس وداد باشند و چنانچه شیوهٔ رضیه و رویهٔ مرضیهٔ آن وزیر ارسطو تدبیر عدیم‌النظیر است، ان‌شاءالله‌العزیز،همواره در معاقد استیناس و اصلاح بین‌الناس مقنن قوانین ارتباط و التیام بعون‌الله تعالی مستحکم خلود و دوام رابطهٔ بین‌الدولتین صانهاالله عن نقصین‌الکلال والملال خواهد بود. اطناب مخل است،

باقی کوکب وزارت و شوکت و عظمت و اجلال از آن [سپهر] سعادت و حشمت و اجلال طالع باد برب‌العباد. *

۱ــ مسلماً منظور همان نامدارخان‌است که درنامهٔ دیگر به اسم‌وی‌تصریح‌شده‌است.

* ــ سند شماره ۱۵۹ انجمن تاریخ ایران

نامهٔ اشرف افغان به سلطان احمدخان ثالث

الملك لله الواحد المتعال
بسم الله الرحمن الرحيم
هو

[سلطان البرين، خاقان البحرين، ثانی اسکندر ذی القرنين، السلطان بن السلطان بن السلطان، الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، سلطان احمدخان خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمين بره و احسانه][1]

احمدك يامن تكبر فی علو سلطنته بالعظمة والكبريا ثم استوی علی العرش بالعز واليها وتوسد الكرسی الثابت قوائمه بالقدم والبقاء و رفع فی ملكوت جبروته السموات العلی و زين مفارق الايام باكاليل شموس الضحی و هو الله الذی استضاء من غرة غرا سبحات وجهه القمر القمراء و اقتبس من شوارق وجنات قدمه جبهة البيضا فی الافق الاعلی وتفرد بقدرة اقتداره فی الابداع والانشاء وتسلط بسلطنته علی اختراع الاشياء ان شاء الملك السرمد والبقاء له وكل ما دونه فان بتحقيق سبحان من دوام دائم ملكه وقيوم قائم حكمه يا

۱ــ نعوت سلطان عثمانی است که احتراماً در صدر نامه آمده ولی در متن جای آن سفید مانده و باعلامتی مشخص شده.

نام خدا گفتم و رفتم ز هوش — بحرم از آرام درآمد به جوش
آنچه دل از کار برد نام اوست — وان که گریزد زخودی دام اوست
قدرت او گر کشد از رخ نقاب — سایه شود صیقلی آفتاب
نخل محبت که به دلها نشاند — ریشه زرگ در دل عارف دواند
جان جهان طالب دیداراوست — زان رود از تن که طلبکار اوست
کوه که سر برخط فرمان نهاد — از دل کانش کمر لعل داد
باغ تخیل ز خیالش بهار — طرهٔ اندیشه ازو تابدار
روی ازین در نتوان تافتن — . . . . . [1]
اوست بلندی ده هر پایه‌ای — نفع رساننده هر سرمایه‌ای
رابط پیوند حیات و بدن — شقه‌تراز علم جان و تن

شهنشاهی که در اثبات وجوب وجودش اشراقیان سپهر جلال ، در زوایای خمول خیال، چون فلاطون خم‌نشین آفتاب خاوری، از جنون دوری گردش دوران در ابطال دور درماندهٔ سرگردانی، عادلی که مشائیان پهن‌دشت کمال از حیرت عدم تناهی زنجیر عدلش که از رشتهٔ امتداد زمان برساحت کبریا و جلال بسته، از برهان بطلان تسلسل سلسله درپای پریشانی می‌باشند.

کیفیة المرءلیس المرء یدرکها — فکیف کیفیة الجبار فی القدم
تعالی الله زهی قیوم دانا — توانایی ده هر ناتوان را
خداوندی که خلاق وجوداست — وجودش تاابد فیاض جود است
به درگاهش سرافرازان کمربند — خداوندان عالم را خداوند
زفضل وحشمتش شاهان عالم — به تاج و تخت سلطانی مکرم
خداوندی که دارای جهان است — نگهدار زمین و آسمان است
ز نام او محبت نامه نامی — ز اکرامش بنی آدم گرامی

۱ــ مصراع درنسخه نیامده.

منزه ذاتش از چند و چه و چون تعالی شانهٔ عما یقولون

فنسایم لطایم الصلوات علی سید ولدآدم ، افصح العرب والعجم، صاحب الحوض المورود والمقام المحمود.

هست احمد رسول هر دو سرا که جهان را ازوست زیب وبها
مقصد از آفریدگان هم اوست همچو معنی زلفظ ونعز ازپوست

الحق رسول رب العالمین و راشد مراشد دین که در و بام صوامع جوامع ملك وملکوت از فوایح روایح صلوات طیباتش بمعطرافشانی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی[1] تاقیام قیامت چون شمامهٔ عنبرنکهت بیز و کرهٔ خاك تاسطح محدب افلاك از رایحهٔ روح افزای تحیات بابرکاتش بگلاب پاشی خطاب مستطاب یاایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما[2] مانند نافهٔ مشك ختن عنبر آمیز. زهی جلالت که عندلیب روح روح القدس درفضای روضهٔ قدس بدم کشی آمین حضرت روح الامین برفراز منبر سدرة المنتهی[3] مدح پیرای و مایتطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی[4] و هزار دستان مصاقع خطبای ملائکهٔ مقربین براوج منبر نه پایهٔ چرخ برین دستانسرای دنی فتدلی فکان قاب قوسین اوادنی[5] است.

خامهٔ تقدیر چو جنبش نمود میم محمد به دلش نقش بود

۱ــ سورة الاحزاب ۵۶
۲ــ ایضاً ۵۶
۳ــ اشاره به آیهٔ ۱۴ سورة النجم: ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی
۴ــ النجم ۴
۵ــ ایضا ۹/۸

دهر به سر تاج روانش نهاد — روح مسیح از دل میمش گشاد
گشت جهان غیرت باغ نعیم — شد دم روح‌القدس آن دال و میم
آینهٔ دیده چو پرداختند — عکس رخش صیقل آن ساختند
پرتو او گر ننمودی ظهور — سایه نمی‌رفت ز دنبال نور
شمع وجود رخ‌اوروشن‌است — نخل قد او شجر ایمن است
گوهر نه بحر کواکب نگار — هست ز آب گهرش پایدار

صاحب تمکینی که نه صدف افلاك از گرانباری یکتای گرانبهای بحروجودش دربحر هستی از کرهٔ خاك برگل نشسته ولعل درخشندهٔ آفتاب عالم‌آرا در رشتهٔ خط استوا کمر خدمتی است که از پذیرایی نقش مهر ومحبتش برمیان جان بسته

اشرقت من فلك البهجة شمس و بها
ملأ العالم نوراً و سروراً و بها
حقدی‌بیرگون‌که ضیاسنده تمامی‌رسل
ایله‌محواولدی‌که‌خورشیدشفاعت‌ده‌سها
اولدی بازار جهان رونقی بیردر یتیم
که دکل‌ایکی‌جهان حاصلی‌اولدره‌بها
پنجه تقریرایدیم وصفنی برشاهك‌کیم
اونکا اوصاف اوله‌یس[1] و معرف طه[2]

۱ــ یس سورهٔ ۳۶ قرآن‌کریم. در قرآن از آل یاسین یاد شده‌که مفسرین‌آن را در شأن پیغمبر اسلام می‌دانند (الصافات ۱۳۰).

۲ــ طه سوره ۲۰ قرآن‌کریم. ازآل طه نیزنزد مسلمانان‌خاندان پیغمبراکرم اراده می‌شود. طه‌ویس را نام پیغمبر دانسته‌اند.

رحمة للعالمینی[۱] که از تخمیر کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین، جناب ابو البشر به طفیل وجودش آدم و اسم اعظم در نگین سلیمانی، از فیض مهر نبوتش نقش خاتم

محمد شهنشاه دنیا و دین
کاز او بست چتر آسمان بر زمین
شفیعی که گردد اگر عذر خواه
زند غوطه در بحر رحمت گناه
کی افتادگی را پسندد به ما
که بر سایهٔ خود ندارد روا
ز سایه فکندن فزون پایه‌اش
ولیکن جهانی است در سایه‌اش
چنان بر جهان سایهٔ او نشست
که افتاد بر طاق کسری شکست
شق خامه کی باشد او را هنر
که سازد به انگشت شق قمر
ره آورد آن شاه اقلیم جود
ندارم به کف تحفه‌ای جز درود

ثم مقاطر مواطر التحیات علی ارواح الخلفاء الراشدین و حنفاء الدین اولهم خلیفة رسول الله علی التحقیق ابی بکر الصدیق سید الابرار، ثانی اثنین اذهما فی الغار[۲] فکان من

۱ــ اشاره به آیهٔ ماارسلناك الا رحمة للعالمین (الانبیاء ۱۰۷)
۲ــ سورة التوبه ۴۰ . اشارت است بدان که هنگام حرکت پیغمبر (ص) از مکه به مدینه ابو بکر در غار ثور مخفیگاه پیغمبر تنها مصاحب او بود.

الصدیقین، الثانی منهم امیر المومنین، عمر الفاروق، فاروق الفرق، مبین دین الحق علی الیقین و ثالثهم فایدالایمان عثمان بن عفان جامع الآیات، سباق الغایات بین الرضیین- المرضیین و رابعهم علی المرتضی صاحب السیف المنتضی، المخاطب بخطاب، انت منی بمنزلة هرون من موسی، یعسوب الدین و علی شبلی رسول الله، سلیلی عنصر البسالة، سبطی خاتم الرسالة، الحسن و الحسین الذین هما قرتا العینین لرسول الثقلین و علی الباقین من العشرة المبشرة الذین بایعوا تحت الشجره[1] رضوان الله علیهم اجمعین.

بعد از دررنثاری لالی شاهوارحمد حضرت پروردگار ومرصع کاری جواهر آبدار نعت احمد مختار، از گهرافشانی، بارگاه سپهر دستگاه اعلی حضرت فلك رفعت، خورشید رایت، دارا درایت، فریدون حشمت، کیوان غلام، جمشید احتشام ثریا مقام، زینت افزای اریکهٔ سلطنت و کامرانی و تکیه فرمای سریر خلافت و کشور- ستانی، برازنده اورنگ شاهنشاهی، طرازندهٔ افسر خورشید کلاهی

شهنشاه دوران خدیو زمان
که چرخ است درقبضه‌اش چون کمان
ز عدلش به نسوعی جهان آرمید
که در خواب آشفتگی کس ندید
ز تمکین و از هیبتش روز کین
بجنبد ز جا چون بلرزد زمین
گذارد اگر بر سر سایه پای
بجنباندش مهر تابان ز پای
ز دستش نشانی است ابر بهار
که آتش فشان است و گوهر نثار

۱ــ اشارت است به آیهٔ شریفهٔ لقدرضی الله عن المؤمنین اذیبایعونك تحت الشجرة (الفتح ۱۸) یعنی نخستین گروندگان به پیغمبر اسلام.

ندیدست گیتی چنین شهریار
بود کوه حلم و جهان وقار
فتد سایه‌اش چون در آب روان
نیارد گذر کردن از نقل آن
فرستاده فغفور از این عز و شان
سر کاسهٔ خویشتن ارمغان
سرش را قدح ساختی شهریار
نبودی اگر کاسه‌اش موی دار
به‌عهدش که گیتی پراز رنگ وبوست
دل خلق چون غنچه خندان از اوست
چنان است از کارها بر حذا
که داند درون گهر وزن آب
به چشمش بدان سان نهان آشکار
که در سنگ داند شمار شرار
ز امواج دریا شود بر حساب
ز نقشی که خواهد فلك زد در آب
نظر تا در آن روی گیتی کرد
ز آئینه طوطی فراموش کرد

هوالمجمع الخلافة و الامامة و مطلع الشرف و الظل بالفخامة و مشرق انوار السلطنة العثمانية و معدن اسرار الخلافة الخاقانيه. مترع العدل ومشرع البذل و مسعى الجود والكرم وملتقى شرفى خدمة طيبة والحرم

حبت الخلافة مضروب سرادقها
بين النقيضين من عفو و من نقم
و للامامة انوار مقدسة
محوالبغيضين من ظلم و من ظلم
وللخلافة آيات تنص لنا
على الخفيين من حكم و من حكم
و للمكارم اعلام تعلمنا
مدح الجزيلين من امن و من كرم
و للعلى السن تثنى محامدها
على الحميدين من فعل و من شيم
ورايه الشرف البذاخ ترفعها
يدالسرفيعين من مجد و من همم

مالك ملوك العرب والعجم، اسوة سلاطين الانام و الامم ، حامی حمی الاسلام ما هد مهاد الانام، صفوة الله التی خلع علیها خلع التشریف وخیرة التی ملکها اعنه التصریف و نخبة التی جمع لهامن شریف النسب بین النألدو الطریف و خلاصة التی مد علیها من کریم النسب و مدید ظلها الوریف کهف الشرقین.

بسیط جهان بوقلمون وبساط چرخ نیلگون را چون پیمانهٔ گردون که از آلی متلالی بی‌شمار ثوابت و سیار مشحون است به جواهرپیمایی تبلیغ دعای بی‌حد و ثنای لایحصی ولایعد مزین و محلی ساخته چهره‌گشای صورحسنای مدعا می‌گردد که نامهٔ ملاطفت ختامهٔ شاهانه ومراسلهٔ مؤالفت علامهٔ مشفقانه وارمغان مصادقت نشان خسروانه که از ساحت جلال وافق اقبال به رنگ خورشید بی‌زوال طالع و لامع گردیده بود، چون صبح صادق صدق وصفا از مشرق تمنا دمید. کتاب[1]...

۱ــ کلمه‌ای ناخوانا

بفرایده صدور المحافل والمحاضر ویبقی فوایده فی بطون الصحایف والدفاتر تزین من تاجه المرصع مفارق المنشآت وتوشح من وشاحه الملمع ترایب المکتوبات، جامع الجوامع سوق التکلم والخطاب وماهو منخرط فی سلك الحکم والاداب من کل باب منه آیات بینات هن ام الکتاب[۱] .

ففی کل سطر منه روض من المنی
و فی کل حرف منه عقد من الدرر

به وساطت سفیر روشن ضمیر صداقت مصیر فصیح التقریر ، اعظم اعاظم السفراء مجداً ورتبة واکرم افاخم العظما شأناً ورفعة، صاحب المنزلة العظمی والمرتبة الکبری، المحلی بجواهر الآداب المستحسنه والمتزین بزواهر الاخلاق الحسنه، راشد محمد پاشا بگلربگی والامقام کثیر الاحترام روم ایلی وایلچی عظیم الشان منیع المکان سدهٔ سنیه وعتبهٔ علیه سلطانیه رسیده، روشنی بخش دیدهٔ امانی وآمال منتظران شاهراه ود و ولا گردید. بهشتی صفتان مضامین ملاطفت قرین این سرابستان جنت نشان هر یك در لباس عبقری الفاظ و عبارات دلنشین گرم جلوه گری و به حلی و حلل کانهن الیاقوت والمرجان[۲] غارتگر هوش وجان وجنان وچشمك زن روح و روان مشتاقان اخلاص توأمان بودند آراسته و به تلمیحات ملیحه واشارات فصیحه اظهار موالات و مصافات و مراعات همکیشی و خیراندیشی زبان عقیدت بنیان را حلاوت آمود شکر شکر الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور[۳] نمودند . از آنجا که فحاوی مطاوی این همای همایون فال اقبال موضح انشراح بال و فراغ حال

۱ــ منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات (سورهٔ آل عمران ۷)
۲ــ سورة الرحمن ۵۸
۳ــ سورة الفاطر ۳۴

مقیمان سدهٔ جلال و معتمدان بارگاه اجلال بود ، لاجرم غنچه مرام دوحهٔ برومند التیام گل گل شکفتن آغاز نموده بهجت بربهجت افزود مانند اغصان سنگین بارازها و اثمار سرتعظیم وتسلیم به‌شکر نعم ودود و فیاض ریاض جود فرودآورد. چنانکه منقار طوطی خامهٔ منشیان دربار گیتی مدار در مرایای صفایح صحایف شکرافشانی نموده بود ، برناظران مناظـر عرفان و مستبصران مظاهر ایقان روشن است کـه به مقتضای مضمون صدق مشحون الفلاحه بالفلاحة مصحوبه والبرکة علی اهلها مصحوبه بقای دورهٔ مراد وابقای خوشهٔ امید رعایای نامراد جزپیوند بهار پیرایی دست رأفت و ظل حمایت سلاطین زمان و خواقین دوران مثمر مدعا نتواند بود و مراعات این معنی اهم و فایدهٔ اتم برذمت همت ملوکانهٔ خسروان زمان از متحتمات است. لاجرم قبل از ورود مسعود سفیر دلپذیر مشارالیه، ازطرف مصادقت کیش خیراندیش نیز ، ایالت وشوکت واقبال پناه، عظمت وحشمت واجلال دستگاه ، امیرالامراء العظام ، کبیرالکبراء الفخام، برگزیدهٔ دربار خلافتمدار شاهی، آرمیدهٔ بساط باانبساط عزت وآگاهی ، عالی جاه معلی جایگاه ، بگلربگی عظیم الشان منبع مکان الکای فـارس بعنایه‌املك‌الناس به خدمت عظمی و منزلت قصوای ایلچیگری درگاه سپهر اشتباه عتبهٔ علیا و سدهٔ آسمان اعتلا سرافـراز و بین‌الامثال ممتاز شد . انشاءالله الملك المتعال، بعد از تبلیغ نامهٔ مخالصت اشتمال که به صحابت سفیر مشارالیه عز ارسال یافته، رجای واثق‌است که چنانچه بحرزخاررا ازکنارآمدن اصداف لآلی شاهوار وگوهرهای آبدار درموج‌خیز احسان بی‌شمار عاری‌نمی‌باشد، حین رخصت‌انصراف عالی‌جاه بیگلربیگی عظمت دستگاه ، ذائقهٔ موالات را از شهد جواب مـراسلات مخالصت آیات که نازل منزلهٔ مصداق لافاکهة اطیب من مفاکهة الخلان و لانسیم اروح من مباسمة الاخوان است، شیرین‌کام و به مراجعت این صوب صواب انجام مجدداً مبانی اتفـاق و اساس خلت و وفاق را الی یـوم میثاق اشتداد و استحکـام خواهند بخشید .

انشاءاللـه العـزیـز چنانکـه فـروغ تـاج وهـاج اورنگ آرای تـارم چهارم شعشعه اندوز ساحت مکان و عرصهٔ امکان است ، دیدهٔ انام وعیون خواص

و عوام به فروغ افروزی اختراقبال آن آفتاب عالمتاب سپهر سلطنت وجلال منور باد بالنبی وآله الامجاد.

فی‌اواسط ۱۱۴۲*

* ـ سند شمارهٔ ۱۱۵ انجمن تاریخ ایران

شاه طهماسب ثانی

درهنگام محاصرهٔ اصفهان به‌دست افغانان، شاه سلطان حسین ارشد فرزندان خود را به‌نام محمود میرزا ازحرمسرا فراخواند تا اورا قائم‌مقام خویش سازد. چه می‌خواست وی را به جمع‌آوری سپاه بفرستد و چون این شاهزاده در آن هنگام بیست و پنج‌سال‌بیش‌نداشت‌وتجربه‌کافی‌نیندوخته بود، سید عبدالله والی خوزستان را مشاور او ساخت . خوب می‌دانیم که یکی ازکسانی‌که خیانت‌کرد و موجب شکست سپاه‌قزلباش درگلون‌آباد شد، همین‌سیدعبدالله است. محمودمیرزا سه‌چهار روز بعد دوباره بالاجبار روانهٔ حرمسرا شد. گفتند که شاهزاده تازه از حرمسرا بیرون آمده بود، از دیدن افراد زیاد دربار وحشت کرده و خود خواسته است‌که بار دیگر به حرمسرا باز گردد . اما حقیقت این بود که شاهزاده خواسته بود حکیم‌باشی و ملاباشی ازکارهای دولتی معزول و از دربار مطرود شوند، و مسببین شکست‌گلون‌آباد (گلناباد)تنبیه‌گردند. اما این افراد، نزد شاه سلطان‌حسین رفتند که محمود میرزا سخت جاه‌طلب است و چشم به‌تاج وتخت صفوی دارد.

دو روز بعد، پسردیگر شاه سلطان‌حسین به‌نام صفی‌میرزاکه بیست وسه ساله بود، از حرمسرا احضار شد تا به تمشیت کارها پردازد و همان اختیاراتی را که به محمود میرزا قرار بود تفویض شود، داشته باشد. ولی باز هم والی عربستان

ریاست‌سپاه را عهده‌دار شد و صفی‌میرزا اختیاری‌نیافت وسرانجام او بعداز دوازده روز «بی‌اختیاری»، اجباراً به حرمسرا بازگشت وسعرت یافت کـه برابر بیماری، نتوانسته است درکار بماند. ولی حقیقت بار این بودکه، وی صریحاً به‌پدر خویش گفته‌بودکه باوجود میرزا رحیم‌حکیم‌باشی‌ومیرزا محمدحسین‌ملاباشی‌وسیدعبدالله، کاری از پیش نمی‌رود و اگر وی اختیارات کامل نداشته باشد حـاضر به خدمت نخواهد بود.

همان‌روز، سومین فـرزند شاه سلطان حسین به نام طهماسب میرزا، جانشین برادران خویش گـردید. وی درآن هنگام فقط هیجده سال داشت. این رفتار شاه صفوی با دو پسرکارآمدخویش، موجب شدکه‌نارضایتی مردم بالاگیرد وبه‌صورت شورش و اعتراض شدید درآید. تا جائی که مردم دربرابر خانهٔ ملاباشی و حکیم‌باشی تظاهراتی کـردند و درها و پنجره‌ها را شکستند و فریاد کشیدند که مسئول بدبختیهـای کشور ما اینان می‌باشند. حتی جمعی سخن از سلطنت عباس میرزا، برادر شاه سلطان حسین به‌میان آوردند. ولی سپاه فزلباش‌که در برابر افغانان یعنی دشمنان خارجی تاآن اندازه تحمل خفت وخواری و شکست‌کرده بودند، دربرابر مـردم یعنی صاحبان حقیقی مرز و بوم و علاقه‌مندان طبیعی وراستین کشور، دست به‌شمشیر بردند و آنان را خواهی‌نخواهی ساکت‌کردند و به‌عبارت بهتر فریادآنان را درگلو خفه نمودند.

شاه سلطان حسین، پس‌از نومیدشدن ازکمك وختانگ‌ت والی گرجستان (که با پطرکبیر همدل و همداستان بود) و علی‌مردان خان بختیاری (که می‌خواست‌شاه از سلطنت‌کناره‌گیری‌کند و عباس‌میرزا به‌جای وی نشیند چون شاه جـز سخنان حکیم‌باشی و ملاباشی‌را نمی‌پذیرد)، سرانجام طهماسب میرزارا در۲۷ شعبان سال ۱۱۳۴ هـ. از اصفهان به‌طلب سپاه ببرون فرستاد. اما این‌شاهزاده آن مردی نبودکه مردم ایران درآن روزگار آرزو می‌کردند، زیرا نه خود از روی علاقه ودلـسوزی به‌جمع‌آوری سپاه پرداخت، نه به‌علی‌مردان خان و مردان وی روی آورد. بلکه ازکاشان به‌قزوین رفت و درآن شهر، در لحظاتی‌که اصفهان محصور و قحطی‌زده

به امید کمکی از خارج نشسته بود، به شرابخواری و زنبارگی و عشرت پرداخت و وقتی شنید که اصفهان براثر قحطی از پای درآمده و پدرش به دشمن تسلیم شده است، خود را شاه خواند (۳۰ محرم ۱۱۳۵ ه) . نکته‌سنجان کلمات «آخر ماه محرم» را ماده تاریخ یافتند. طهماسب میرزا به‌نام خود سکه زد وجلوس خویش‌را همه‌جا اعلام داشت. محمود افغان، سردار خویش امان‌الله را به جنگ وی فرستاد. طهماسب که از بی‌تدبیری، اندك سپاه خویش را نیز مرخص کرده بود، به محض نزدیك شدن امان‌الله به زنجان و از آنجا به تبریز گریخت. در هنگامی که اشرف افغان در زندان بود، به وسیلهٔ چند نفر از بزرگان ایران پیغامی بدو رسید. اشرف لزو خواسته بود که با استفاده از هرج و مرج ناشی از بیماری محمود، به اصفهان حمله کند تا اشرف نیز به‌محض خروج از زندان به وی کمك نماید و در مقابل، شاه طهماسب، برجان ومال‌اشرف وهمراهانش ببخشاید. طهماسب این پیشنهاد را پذیرفت. ولی درهمان روزها محمود مرد واشرف برجای‌وی‌نشست. آنك‌مناسبات تغییر یافته و دوستی پنهان به‌دشمنی آشکار تبدیل شده بود . اشرف ازین سوابق خواست که طهماسب‌را به‌دام اندازد، ولی طهماسب از دام گریخت وهرچندسپاهش در بقعهٔ حضرت عبدالعظیم در برابر افغانها شکست خورد ، ولی او خود ازکوره راههای البرز، به مازندران گریخت. دراین‌هنگام ملك‌محمود سیستانی نیز برمشهد و روسها بر مازندران مسلط شده بودند. طهماسب با ارسال نامه‌ای از فتحعلی‌خان قاجار خواست تابدو ملحق شود واورا درجنگ بادشمنان یاری دهد. ولی‌فتحعلی‌خان که حکومت سمنان‌را داشت نه‌تنها به‌دعوت طهماسب وقعی ننهاد، بلکه به‌یکی از سرداران او نیز که به جمع‌آوری سپاه اشتغال داشت حمله برد و افراد وی را متفرق ساخت و دامغان را از دست اوگرفت و اندکی بعد به‌جنگ طهماسب رفت و اورا درنزدیك بهشهرفعلی(اشرف‌البلاد قدیم) شکست داد. طهماسب به‌بارفروش (بابل) رفت و محمدعلی خان قوللرآغاسی را به جمع‌آوری سپاه فرستاد. فتحعلی‌خان قاجار ازین‌معنی اندیشه‌کرد و بافروتنی وافتادگی نزدطهماسب رفت وبه‌زودی

شاهزادهٔ ضعیف‌النفس‌را درچنگ خویش گرفت، تاجائی‌که با او مانند یك‌زندانی رفتار می‌کـرد. اندکی بعد، طهماسب و سردارش به‌خراسان رفتند تا مگّر مشهد را از دست ملك محمود بازستانند. در طی این سفر، شاه طهماسب سردار خویش را منصب وکالت ولقب وکیل‌الدوله یعنی مقام نایب‌السلطنگی داد و باز درهمین سفر بودکه طهماسب مرد مورد اطمینان خویش،حسینعلی‌بیك‌معیرالممالك‌را به‌نزد ندر-قلی فرستاد و او را به‌یاری خویش فراخواند. ندر قلی در آن هنگام، براثر دلیری و چابکی و قدت سروری ، شهرتی تمام در ناحیه دره‌گز و خبوشان (قوچان) یافته بود. معیرالممالك درکار خویش‌توفیق یافت و ندرقلی را به‌آمدن‌نزد پادشاه‌صفوی راضی‌ساخت. ندرقلی‌که بعدهانادر شد، درهنگام‌شرفیابی، زانو زد و پای‌طهماسب را بوسید و شاه اورا طهماسبقلی خان لقب داد. این لقب چنان درآن روزها برای نادر افتخارآمیز می‌نمودکه در سجع خویش چنین آورده بود:

ساید به فلك از ره اقبال رکابم طهماسبقلی خان شده ازشاه خطابم

اما طهماسبقلی، سروری هیچ‌کس را برنمی‌تافت. به‌زودی شاه طهماسب را که از تکبر و تحکم فتحعلی خان قاجار به‌جان آمده بود، باخود همداستان ساخت و عرصهٔ سیاست را از وجود خان قاجار پاك‌کرد. آنگاه با دست‌های نیرومند خود بهرتق وفتق کارهای‌گران پرداخت. داستان زندگی شاه طهماسب از اینجا به‌بعد با زندگی سردارش نادر درهم‌آمیخته است. شرح دسیسه‌های طهماست برضد نادر و تفصیل گستاخیها و خشونتها و دلیریهای نادر با طهماسب، درکتب تاریخ آمده و لزوم به‌ذکر آن نیست.

سرانجام در سال ۱۱۴۵ ه، نادرکـه از حرکات سفیهانهٔ شاه طهماسب ثانی به تنگ آمده بود و از آن گـذشته خـود نیز در آتش اشتیاق رسیدن به سلطنت می‌سوخت ، شاه طهماسب را در وضع شرم‌آوری به سرداران قزلباش نشان داد و اورا از سلطنت برکنارکرد و پسرش عباس‌میرزا راکه ظاهراً دو ماه بیشترنداشت، به نام شاه عباس سوم، به سلطنت برداشت و خود همه‌کاره شد. اما بدین نیزقناعت نکرد و با صحنه سازی در دشت مغان، به عنوان تمایل مـردم، سلطنت را به زور و

ارعاب ازصفویه گرفت وخودرا پادشاه خواند (۱۱۴۸ ه).وشاه‌طهماسب وپسرانش را زندانی کردوآنان همچنان‌درزندان بودند تا درسال ۱۱۵۳ به‌فرمان‌رضاقلی‌میرزا و به‌دست محمدحسین‌خان قاجار کشته شدند.

تقسیم ایران بین روسیه وعثمانی

پطر کبیر، پس‌ازغلبه برشارل دوازدهم‌درپولتاوا[1] و مصالحه باترکان‌عثمانی، چشم به‌سرزمینهای‌جنوبی‌وغربی‌دریای خزر دوخته‌بود. وچنانکه‌گذشت، دراین‌راه تادربند لشکرکشید وآن‌شهررا متصرف‌شد. ترکها از مدتهاپیش به پطر وخیالات دورودراز وی ظنین‌شده بودند. دربن هنگام اوضاع ایران سخت بحرانی بود. این وضع نگرانی شدید دولت عثمانی رافراهم‌آورد. زیراترکها می‌ترسیدندکه روسها با استفاده از آشفتگی ایران، قسمتهای مهمی ازین‌کشور را تصرف‌کنند. در همین هنگام نمایندگان مناطق‌شمال‌غربی، مثل لزگیها و مردم‌شیروان‌وداغستان به‌قسطنطنیه رفتند و از فشار مذهبی عمال دولت‌ایران شکایت کردند. دولت عثمانی، بنابر همبستگی مذهبی‌وملاحظات سیاسی، ازشاکیان سنی مذهب‌لزگی وشروانی‌حمایت کرد و این‌امر موجب تشویش خاطر پطرگردید. زیرا اونیز به همین مناطق، یعنی داغستان وشروان، ازمدتها پیش چشم طمع‌دوخته بود. هردودولت، قصد تجاوز به سرزمینهای ایران را داشتند ولی‌هردو دولت نیز ازجنگ با یکدیگر، بیمناک‌بودند.

در این‌میان دولت فرانسه نیز می‌کوشید تا ازبروز جنگ بین‌روس‌وعثمانی جلوگیری‌کند. بدیهی است که محرک آنان در این امر احساسات بشردوستانه و دلبستگی به‌صلح وآرامش‌نبود، بلکه مقاصد سیاسی بود. درآن‌روزگار رقابتی‌شدید بین دربارهای فرانسه و اتریش برقرار بود، چه در عرصه سیاست چه در میدانهای

1_ Poltava

جنگ. خاصه آنکه اتریش با استفاده ازحملات روسها به ترکان، توانسته بود در جنوب اروپا و در شبه جزیرهٔ بالکان، مناطقی را تحت‌تسلط خویش درآورد و به‌صورت کشوری نیرومند درآید. فرانسه مایل‌نبود که دولت‌عثمانی باز باروسیه به جنگ درآید وبالنتیجه ناتوان‌تر گردد، برعکس ازجهات سیاسی،فرانسه میل‌داشت که دولت عثمانی هرچه نیرومندتر گردد. چنین‌بود که برای نیرومند ساختن دولت عثمانی دربرابر اتریش، دوبوناك [1] سفیر فرانسه دراستانبول، بسیارکوشید که از برخورد مجدد دولت‌عثمانی و دولت تزاری جلوگیری کند و سرانجام باوساطت و دلالی وی، دولتین روس و عثمانی در۲۴ ژوئن ۱۷۲۴ قراردادی برسر تقسیم ایران امضاکردند.

برطبق این معاهده، قرارشد که باکو ودربند وگیلان و مازندران به روسیه تعلق‌گیرد وکلیهٔ اراضی واقع در غرب خط فرضی از منتهای رودهای کوراوارس، به‌نقطه‌ای دریك‌ساعتی‌غرب اردبیل‌به‌دولت‌عثمانی‌واگذار گردد. درین‌عهدنامه‌تصریح شده‌بود که‌اگرشاه‌طهماسب‌ثانی بدین‌قرارداد گردن‌نهاد،تزار روس وسلطان‌عثمانی او را به سلطنت ایران بشناسند و به‌وی دراستقرار برتخت‌سلطنت یاری‌نمایند. ولی‌اگر این قرارداد را نپذیرفت، دولتین روس و ترك، سرزمینهای اورا تصرف کنند وسهم خود را براساس قرارداد بردارند وبقیه را به شخص دیگری که شایستهٔ‌سلطنت‌باشد، بسپارندو این‌شخص درکلیهٔ امور مختار ومستقل باشد!!

روسها در ایران

می‌دانیم که‌پطرکبیر، از مدتها پیش مشتاق تصرف سواحل غربی وکناره‌های جنوبی بحرخزر بود. اما تنها توانست دربند راتصرف‌کند. زیراکشتیهای وی بر اثر طوفان نابود شد و خطر جنگ با عثمانی هم مانع از توسعهٔ عملیات نظامی او گردید. با این‌حال، هنوزپطر درآستراخان (هشترخان = حاجی‌ترخان)بود که پیامی

1– Debonnac

ازحاکم رشت بدورسید، که عده‌ای سرباز برای تصرف شهر گسیل‌دارد. زیرا افاغنه درصدد تصرف شهرهستند. پطر که در آرزوی تصرف گیلان و مازندران می‌سوخت، به دوگروهان سرباز تحت فرماندهی کلنل شیپوف[1] دستور داد، تا باکشتیهای تحت فرماندهی سویمونف[2] ،عازم گیلان شوند. پطر شخصاً در مراسم حرکت این نیروی نظامی حضور یافت. درورود به انـزلی، سرهنگ شیپوف یکی از افسران خویش را به رشت فرستاد که ورود سربازان روسی را خبـر دهد وچند اسب به‌پیره بازار بفرستد. چندی‌بعد مردی یونانی، به نام پتریجی به‌رشت رسید و به‌شیپوف خبرداد که‌به‌عنوان مترجم همراه اسماعیل‌بیك‌سفیرشاه طهماسب آمده است‌وسفیراختیارات کامل دارد تا با تزار قراردادی منعقدکند. وی ضمناً اطلاع دادکه سفیر مایل است با یك کشتی به روسیه برود. زیرا نمـی‌خواهد از سرزمینهای پـر خطر شیروان و داغستان بگذرد. آورامف[3] کنسول روس‌دررشت‌اهمیت این سفارت رابه‌شیپوف باوگفت.

زیرا تزار به اواطلاع داده‌بودکه می‌خواهد با طهماسب وارد مذاکره شود، تا درمقابل کمك‌تزار در دفع افغانان، طهماسب‌ایالات‌جنوبی دریای خزررا به‌روسها واگذارد. پیش‌از این شاه‌سلطان‌حسین، پس‌ازشکـست گلون‌آباد (گلناباد)، خواسته بود سفیری به دربار تزار روسیه بفرستد. ولی‌محـاصرهٔ شدید شهر اصفهان مانع از انجام این‌امرشده بود. شیپوف وسویمونف می‌خواستندکه وسایل‌حرکت‌اسماعیل‌بیك‌را فراهم کنند. ولی اواسط زمستان‌بود و رود ولگا سراسریخ‌بسته. لذا حرکت سفیر به بعد موکول‌شده بود. اما ناگهان خبررسیدکه قاصدی ازطرف‌شاه‌طهماسب که در تبریز اقامت داشت به رشت می‌آید تااسماعیل‌بیك را ازحرکت مانع‌شود و به تبریز بازگرداند. زیرا شاه‌طهماسب‌ازورود بی‌اجازه ومتجاوزانهٔ روسها به خشم

1– Schipov 2 – Soimonov
3 – Avramov

آمده بود. آورامف که می‌دید فرصتی مناسب نزدیک است از دست برود، قاصد را به‌عنوان پذیرائی متوقف کرد وضمناً به‌شیپوف توصیه کرد که پیش از رسیدن قاصد، اسماعیل بیك را به‌هرنحو که شده ازرشت به طرف روسیه ببرد . سویمونف هم اسماعیل بیك را به‌کشتی نشاند وچون می‌دانست که سفیر به‌سعد ونحس ساعت عقیده دارد، بدو گفت هم‌امشب ساعت از هروقت برای حرکت سعدتر است.

حاکم گیلان که از نیرنگ روسها به‌خشم آمده بود، مراتب را به شاه‌طهماسب ثانی آگاهی داد وشاه‌صفوی امر کرد که وی فوراً خواستار تخلیهٔ ایران از سربازان روسی شود. شیپوف نپذیرفت و ایرانیان آمادهٔ جنگ شدند. اما بااینکه شمار ایرانیان بیش‌ازروسها بود، به‌علت عدم آشنائی دقیق‌به اسلحهٔ گرم ونداشتن انضباط، ازروسها شکست‌خوردند. و این‌امر موجب شد که دیگر ایرانیان باروسها به‌جنگ برنخیزند. چندی‌بعد، سرتیپ لواشف[1] ازروسیه باچهارگردان سربازرسیدوفرماندهی را از شیپوف تحویل گرفت. روسها در تابستان سال ۱۷۲۳ به‌باکو نیزحمله بردند. پطر به تصرف این‌شهر اهمیت فراوان می‌داد. زیرا تنها بندرقابل‌اطمینان درسواحل جنوب‌غربی بحرخزر بود. گذشته ازآن، تزار می‌خواست بر ترکها پیشدستی کرده باشد. زیرا ترکها ناحیهٔ شماخی را به‌داودبیك داده‌بودند و بیم آن می‌رفت که ترکان به باکو حمله کنند. ایرانیان ساکن باکو نیز قبلاً از ترس افغانها ازروسها کمك خواسته بودند. ولی بعد ازاین کارپشیمان شده، حتی به سفیر پطرهم اجازهٔ ورود نداده بودند. لذا پطر تصمیم گرفت که شهررا بازورتصرف کند. این‌بود که سه‌هزار سرباز باچندکشتی به تصرف باکوفرستاد.

فرماندهٔ سربازان به نام ماتیوشکین، در اواسط ژوئیه ۱۷۲۳، درکنار باکو لنگر انداخت و نامه‌ای‌ازاسماعیل‌بیك با یکی‌ازافسران‌خود به شهرفرستاد که‌دربرابر سربازان تزار مقاومت نکنند.

1– Levashov

اما مردم شهر بدین‌نامه وآن‌افسر اعتنایی‌نکردند وگفتندکه چون اتباع شاه صفوی هستند، نیازی به اطاعت از تزار ندارند وتعهدی برای‌خود درقبال توصیهٔ اسماعیل‌بیك نمی‌شناسند. سرانجام جنگ شروع شد. ولی باوجود مقاومت چهار روزهٔ ایرانیان، شهر به تصرف روسها درآمد وروسها مقداری ازدرآمد حاصل از نفت را برای دولت متبوع خویش فرستادند.

اسماعیل‌بیك در۲۱ اوت ۱۷۲۳به سن‌پطرزبورگ رسید. پطرکه به‌مأموریت او اهمیت فراوان می‌داد ، ازوی تجلیل فراوان‌کرد وچهارروز بعدوی را به‌حضور پذیرفت. وقتی که تزار ازحال شاه‌سلطان‌حسین پرسید، اسماعیل‌بیك چنان به گریه افتادکه جوابی نتوانست‌داد.

درمذاکراتی‌که پس‌ازاین‌جلسه به منظور عقد قرارداد صورت‌گرفت، وضع سفیرایران چنان‌تأثرانگیزبودکه مجبور بود عملاً به تمام تقاضاهای تزارتن‌دردهد. سرانجام قراردادی شامل یك مقدمه وپنج ماده به امضاء رسید، به این مدلول:

۱ـ تزار قول‌دادکه دشمنان طهماسب را ازکشور ایران براند واشکری‌برای قلع وقمع‌آنان به ایران فرستد.

۲ـ طهماسب متعهدشدکه شهرهای دربند وباکو و توابع وهمچنین ایالات مازندران وگیلان واسترآباد را الی الابد به‌روسها واگذارکند.

۳ـ چون روسها نمی‌توانستند اسب و ملزومات به ایران بفرستند،ترتیباتی برای خرید عادلانهٔ اسب، داده شود.

۴ـ بین دوکشور دوستی برقرار باشد و اتباع دوکشور به‌کشور یکدیگر آزادانه سفر وبه‌مدت مطلوب اقامت‌کنند وآزادی تجارت برقرارگردد.

۵ـ دشمنان‌ودوستان‌هریك‌ازدوکشوردشمنان ودوستان دیگرمحسوب شوند.

بدون‌شك، اسماعیل‌بیك‌تحت‌فشارچنین‌قراردادی‌را امضاء کرده‌بود. ولی‌چون اختیارات‌کامل ازمخدوم خویش داشت، قرارداد به تجاوزات پطرکبیر جنبهٔ‌قانونی می‌داد. لذا پطر بسیار شادمان بود که چنین قراردادی امضا شده.اما اسماعیل‌بیك

که خود می‌دانست چه‌دسته‌گلی بـه آب داده و می‌دانست کـه چنین قرارداد یك طرفه‌ای را هرگز شاه‌طهماسب نمی‌پذیرد بلکه عقدآن‌را خیانتی مسلم می‌شمرد، بر جان خود ترسید و خود را تحت حمایت روسیه قرارداد وبه حاجی‌طرخان رفت و تا بیست‌سال بعدکه درگذشت، ازدولت‌روسیه مستمری گرفت.

پطرکبیرچندماه‌بعد، شاهزاده بوریس‌مشرسکـی[1] را جهت تصویب‌قرارداد، نزد شاه‌طهماسب فرستاد و بی‌آنکه منتظر نتیجه بماند، لواشف را به‌حکومت‌گیلان منصوب کرد. امّا شاه‌طهماسب عهدنامه‌را نپذیرفت. سال‌بعد (۱۷۲۴/۱۱۳۷) هم‌که آورامف بار دیگر به دیدن طهماسب‌رفت بازهم قراردادهورد تصویب قرارنگرفت. با این‌حال، سربازان تزار، باوجود مقاومتهای‌پنهان وگاهی‌آشکارهمهٔ مردم‌گیلان و باکو، توانستند درمناطق مذکور بمانند. خاصه آنکه ماتیوشکین قلعه‌ای درسالیان ساخت. وضع چنین بود تا اینکه پطر درسال ۱۷۲۵ درگذشت.

1- Meshorski

متن قرارداد سن‌پترزبورگ (۱۷۲۳)

بین پطر کبیر تزار روسیه با اسماعیل بیک

نمایندهٔ شاه‌طهماسب ثانی

به نام ایزد توانا

پوشیده نماند که چون چندین سال است در کشور ایران پریشانی و ناامنی بیش‌آمده وعده‌ای از اتباع آن کشور در برابر اعلی‌حضرت شاه که پادشاه قانونی ایشان است برخاسته‌اند و نه تنها سبب ویرانی بسیار در ایران شده‌اند بلکه به اتباع اعلی‌حضرت امپراطور روسیه ـ که بنا بردوستی قدیم و قرارداد در میان دو کشور مشغول بازرگانی بوده‌اند ـ نیز زیان رسانیده‌اند و آنها را کشته‌اند ومبالغ مهمی از دارائی ایشان را به‌غارت برده‌اند وچون اعلی‌حضرت شاه در آن زمان نتوانستند آنچنان که باید ازعهدهٔ شورشیانی که ناامنی بسیار فراهم آورده‌اند برآیند، به همین سبب بود که اعلی‌حضرت امپراطور سراسر روسیه، بنابردوستی واقعی که با اعلی‌حضرت شاه دارد برای جلوگیری ازانهدام سلطنت ایران شخصاً اسلحهٔ خودرا دربرابر

شورشیان به‌کاربرده وبرخی ازشهرهای ایران و جاهای واقع درکنار دریای‌خزر را که بی‌اندازه درزیر فشارسرکشان بود با اسلحهٔ خودآزادکرد و برای دفاع از اتباع وفادار اعلی‌حضرت‌شاه، لشکریان خودرا درآنجا مستقرکرد. ولی‌درضمن‌سرکشان دیگری ازسوی دیگرچنان نیروگرفتندکه پایتخت دولت ایران را تصرف کردند و اعلی‌حضرت‌شاه‌آن‌زمان را با خانواده‌اش اسیرکردند و تاج وتخت را از ایشان ربودند وپسر اوطهماسب‌که به‌حکم وراثت قانونی پس‌ازپدرش‌به‌تخت‌شاهی‌نشست وشاه قانونی ایران‌شد باقی‌ماند وازآنجائی‌که مایل‌بود دوستی قدیم درمیان‌دولتین را تجدیدکند وبیش‌ازپیش استحکام دهد، ازمیان‌چاکران وفادارخودکه دراختیار داشت اسماعیل‌بیك اعتمادالدوله‌معزز وصدیق خودرا به‌عنوان سفیرکبیر و نمایندهٔ مختار نزد اعلی‌حضرت‌امپراطور سراسر روسیه فرستاد. وی‌حامل نامه‌ای بودکه نه تنها جلوس اعلی‌حضرت‌شاه طهماسب‌را اعلان می‌کرد بلکه درآن‌نامه خواستار شده بودندکه اعلی‌حضرت سراسر روسیه،دراوضاع کنونی، وی‌رادربرابرشورشیان یاری‌کنند واراده‌کنندکه تاج وتخت را نیزحفظ‌کنند ونیز مشعر براین‌بودکه به‌سفیر ونمایندهٔ سابق‌الذکراختیارات تام وتمام داده وآن‌را به مهرخود موشح‌ساخته تاوی قرارداد وموافقت‌نامه‌ای ابدی دربارهٔ یاری بـه اعلی‌حضرت‌شاه در برابر شورشیان منعقد سازد.

بنابراین اعلی‌حضرت امپـراطور سراسر روسیه، بنابر علاقهٔ دوستی‌که بـا اعلی‌حضرت‌شاه ودولت ایران دارد، فرمان مؤکد عالی شاهانهٔ خود را صادر نمود که با سفیرکبیر ونمایندهٔ مختاراعلی‌حضرت شاه قراردادی به‌شرح ذیل منعقد شود:

۱ـ اعلی‌حضرت‌امپراطور سراسر روسیه دوستی‌صمیمانه و ابدی‌ونیزیاری و تأییدعالی‌واستوارشاهانهٔ خودرا دربرابرشورشیان به‌اعلی‌حضرت‌شاه‌طهماسب وعده می‌دهد وبرای سرکوبی شورشیان و حفظ اعلی‌حضرت‌شاه بـرتخت سلطنت ایران اراده می‌کندکه هرچه‌زود به اندازهٔ لازم قشون سواروپیاده به‌کشور ایـران ارسال

دارد تا دربرابر کسانی که بر اعلی‌حضرت‌شاه یاغی شده‌اند واردعملیات لازم نظامی شوند و آنان رادرهم شکنند و اعلی‌حضرت‌شاه به‌آسایش برسراسر ایران حکومت کنـد .

۲ـ درمقابل اعلی‌حضرت‌شاه شهرهای دربند وباکو را باتمام توابع‌ونواحی شهرهای مزبور درکنار دریای خزر و نیز ایالات‌گیلان ومازندران واستراباد را بـه تصرف و تصاحب ابدی به اعلی‌حضرت امپراطور سراسرروسیه واگذار می‌کند و اراضی مذکوره را من‌الآن‌الی‌الابد متعلق به اعلی‌حضرت امپراطورسراسر روسیه و تحت تابعیت وی‌خواهد دانست واعلـی‌حضرت امپراطور سراسرروسیه بدان‌سبب مایل است اراضی مزبور را به‌عنوان پاداش منصرف شودکه قشون اعزامی بـرای یاری به اعلی‌حضرت‌شاه ایران باید درایران نگهداری‌شود واعلی‌حضرت‌امپراطور برای‌نگهداری‌قشون از اعلی‌حضرت شاه وجوهی مطالبه نخواهدکرد.

۳ـ چـون انتقال اسب به میزان مـورد لزوم جهت قشون وتوپخانه وارسال تجهیزات ولوازم و خواربار برای مقابله با شورشیان ازچنین راه‌دوری‌ممکن‌نیست وسفیرکبیر ومختاراعلی‌حضرت نیز اعلام داشته درایالاتی که‌اعلی‌حضرت امپراطور واگذار می‌گردد شمار فراوانی اسب می‌توان تهیه‌نمود، بدین‌جهت فرمانده قوای کمکی باید درایالات‌مذکوره مقدار اسب‌لازم را تهیه‌کند و اگرنتواند، مقداراسب مورد لزوم ازجانب‌اعلی‌حضرت‌شاه ایران‌داده خواهدشدوبهای‌آن طبق‌نظرارزیابان پرداخت خواهدگردید ودرهرحال بهـای‌آنها نباید از دوازده‌روبل بیشتر باشد. اما دربارهٔ شتر برای حمل اثاثه ولوازم، اعلی‌حضرت‌شاه وعده‌داده‌است‌که مقدار شتر موردلزوم‌را مجاناً فراهم‌کند ودرسرحدتحویل دهد. برای تأمین غذای افراد قشون امدادی‌نیز، اعلی‌حضرت شاه‌ایران وعده‌داده‌است‌که نان‌وگوشت ونمك لازم را در سراسرراه آماده سازد، به‌میزانی که نفـرات احساس مضیقه‌نکنند و اعلـی‌حضرت امپراطور سراسرروسیه باید دربرابر نان‌وگوشت ونمك بهائی بپردازد. میزان بهای پرداختی به موجب توافقی‌که در این قرارداد بـه عمل‌آمده بدین‌ترتیب خواهـد

بدین شرح :

بهای هر یك من گندم به سنگ شاه ده کوپك،

بهای هر یك من گوشت گاو به سنگ شاه پنج الئین و یك کوپك،

برای هر گوسفند که کمتر از چهار من سنگ شاه وزن نداشته باشد یك روبل،

برای یك من نمك به سنگ شاه دو کوپك.

اگر در هنگام حرکت قشون، بهای اجناس بیشتر از مقدار توافق شده در قرارداد باشد، اضافه بها را اعلیحضرت شاه ایران از خزانهٔ خود پرداخت خواهد کرد. به منظور جلوگیری از اتلاف وقت، به محض بازگشت و رسیدن سفیر کبیر نمایندهٔ مختار سابق الذکر اعلیحضرت شاه به کشور ایران، برای ذخیرهٔ مواد لازم اقدام مقتضی معمول خواهد گردید.

۴ـ ازین پس تا ابد دوستی میان اعلیحضرت امپراطور سراسر روسیه و دولت روسیه و اعلیحضرت شاه و دولت ایران روابط دوستی برقرار خواهد بود و اتباع طرفین مجازند که همواره به کشور یکدیگر مسافرت کنند و به میل خود آزادانه زندگی نمایند و بازرگانان خود را به مملکت یکدیگر بفرستند و هر وقت خواستند بازگردند و هیچکس مانع آنان نخواهد بود و اگر کسی جرأت کند که به کسی آزاری رساند، از طرف اعلیحضرتین به سختی مجازات خواهد شد.

۵ـ اعلیحضرت امپراطور روسیه وعده می‌دهد که الی الابد دوست دوستان شاه و دولت ایران و دشمن دشمنان ایشان باشد و تعهد می‌کند که همواره دولت ایران را در برابر دشمنان یاری کند و اعلیحضرت شاه ایران نیز متقابلا متعهد می‌شود که دولت روسیه را در برابر دشمنان از هر جهت که باشند یاری بخشند.[۱]

۱ـ سیاستهای استعماری در ایران (تألیف دکتر احمد تاج بخش، اقبال، تهران، ۱۳۶۰) ص ۲۹۱ـ۲۹۳

ترکها در ایران

ابراهیم‌پاشا حاکم ارزنةالروم مأمور تصرف گرجستان شد و به‌علت اختلاف بین کنستانتین سوم (محمدقلی‌خان) از شاهزادگان ناحیهٔ کاخت که در دربار شاه طهماسب بود و وختانگ فرمانروای گرجستان، به زودی توانست برسراسر گرجستان دست یابد. شایان توجه اینکه وختانگ پس از نومیدشدن از کمک پطر پادشاه روسیه، از ترکها کمک خواسته بود. ولی ابراهیم پاشا که به آسانی برتفلیس مرکز گرجستان دست‌یافته و از کنستانتین، درفتح ایروان و گنجه نوید فتح دریافت کرده بود، سنگی در ترازوی وختانگ ننهاد. این بار نوبت وختانگ بود که وجه بیشتری به پاشای طماع بدهد وچنین کرد. پاشاهم کنستانتین را درارگ زندانی نمود. اما بازچیزی به وختانگ نرسید. زیرا پاشا بازگشت وختانگ را به سلطنت، مشروط به اسلام آوردن وی ساخت. وختانگ نیز از پذیرفتن تاج وتخت کارتیل امتناع ورزید. اما برادر وختانگ به نام یزه مذهب تسنن اختیار کرد ومصطفی‌پاشا نامیده شد وفرزند وختانگ نیز که اسلام آورده بود، نام بکر ولقب ابراهیم‌پاشا گرفت و به‌سلطنت کارتیل رسید. وختانگ نیز به‌دعوت پطر کبیر به‌روسیه رفت، (۱۷۲۴/۱۱۳۷) وتا پایان عمر (۱۷۳۷/۱۱۵۰) در آن کشور ماند.

ابراهیم‌پاشای ترك به همراهی مصطفی‌پاشا والی قارص و اسحاق‌پاشا حاکم چلدر کوشیدند که گنجه را تصرف کنند، ولی نتوانستند.

درماه ژوئن ۱۷۲۴/ذی‌القعده ۱۱۳۶، عارف احمدپاشا که به‌جای ابراهیم‌پاشا سمت فرماندهی یافته‌بود، بـه‌کمك مهندسی از اهالی اسپانیا، ایروان را گلوله‌باران کرد. ولی حملات ترکان توسط مدافعین درهم‌شکست و ترکها چندان کشته برجای گذاشتند که سرعسکر برای تدفین اجساد مجبور به تقاضای متارکهٔ جنگ شد. بااین حال، بارسیدن قوای کمکی، ترکان دوباره به حمله پرداختند. مردم شهر تا آذوقه و مهمات داشتند، در برابر دشمن ایستادگی نمودند و سرانجام در نهم محرم ۱۱۳۷،

در برابر دشمن تسلیم‌شدند. براثر شجاعت فراوانی که فرماندهٔ پادگان وسربازانش نشان داده‌بودند، به فرمانده وبقایای پادگان اجازه داده‌شد که با احترام ازشهر بیرون روند. ترکان دربرابر ایروان بیست‌هزارسرباز از دست دادند. تلفات ایروانیان‌ازاین هم بیشتر بود.

تصرف تبریز برعهدهٔ عبدالله‌پاشاکوپرولو حاکم‌وان‌گذشته شده‌بود. وی‌در بهار ۱۷۲۴/۱۱۳۷ ازمرزگذشت وخوی را تصرف‌کرد وشهبازخان مدافع شهر و سه‌هزارسربازش‌رابه‌دم‌تیغ‌سپرد. سپس‌با‌بیست‌وپنج‌هزارسرباز‌به‌تبریزحمله‌بردوبااین که مرند وشبستر را نیزگرفت وتایکی از محلات شهرهم نفوذکرد، ولی مردم‌تبریز چنان برایشان تاختندکه چهارهزارنفر ازترکان برخاك هلاك افتادند. عبدالله‌پاشاعقب نشست و چون شنیدکه تبریزیان قصد شبیخون دارند، شب‌هنگام‌گریخت. سال‌بعد، باردیگر عبدالله‌پاشا به‌تبریز روی‌آورد و مرند و شبستر را دوباره به دست‌گرفت و با هفتادهزار سرباز به تبریز یورش‌برد. چهارروز جنگ‌کوچه به‌کوچه ادامه‌داشت تا اینکه‌پاشاپیغام دادکه پادگان ایرانی شهرباحفظ احترامات می‌تواند ازتبریز خارج شود. آنگاه قریب به‌پنج‌هزارکس‌که از تمامی خلق بی‌شمارآن شهر مانده بودند به دستی‌قبضهٔ‌شمشیر وبه‌دستی دست‌زن و فرزندگرفته از میان سپاه روم ببرون رفتند.

تبریز درروز اول اوت ۱۸/۱۷۲۵ شوال ۱۱۳۷ به دست ترکان افتاد وکمی بعدگنجه نیز سقوط کرد.

بدین‌ترتیب درقسمت شمال‌غربی، ترکهاکلیهٔ نقاطی راکه طبق قراردادتقسیم بدانان تعلق‌گرفته‌بودمتصرف‌شدندوحتی پس‌از مرگ پطرکبیر، اردبیل‌راکه‌قرارگاه طهماسب دوم‌بود تصرف‌کردند.

در قسمت غرب ایران نیز، حسن‌پاشا که مأمور اجرای عملیات نظامی بود، کرمانشاهان راگرفت وآمادهٔ تصرف همدان شد. فرارسیدن زمستان عملیات نظامی را متوقف‌نمود و درهمین‌زمستان حسن‌پاشا درگذشت وپسرش احمدپاشا جای پدررا گرفت. احمدپاشا درسال۱۷۲۴ همدان رامحاصره نمود. مدافعین ایرانی برای‌دفاع

از شهر ازهیچ گونه فداکاری دریغ نکردند. حتی دست‌به‌دامان کشیشی ازفرقه کرملی شدند به نام ژانژوزف که برایشان توپ بسازد. کشیش بیچاره هم که چندان اطلاعی از این کار نداشت توفیقی نیافت و به‌اندك‌زمانی توپی که‌ساخته‌بودمنفجرشد. سرانجام ترکان برشهردست‌یافتند. (اول‌سپتامبر ۱۷۲۴ م/ ۱۱ذی‌القعده ۱۱۳۶ه). ترکان‌سپس ناحیهٔ درگزین وشهر نهاوند را متصرف‌شدند ودرین‌قسمت علاوه برمناطق مصرحه در قرارداد تقسیم، به منطقهٔ لرستان نیز تجاوز کردند وشهرهای خرم‌آباد وبروجرد را تصرف نمودند (۱۷۲۵). و حتی ستونی از سپاه ترك روی به اصفهان نهاد. ولی بختیاری‌ها سرراه برایشان گرفتند و ترکان بالاجبار تا همدان‌عقب نشستند.

روابط طهماسب ثانی با ترکان

درسال ۱۷۲۳ طهماسب سفیری به نام رضاقلی‌بیك، به قسطنطنیه فرستاد و کمك خواست. ولی داماد ابراهیم ارسال کمك رامو کول به‌اخذ چند ایالت ازایران کرد. در اوایل‌سال ۱۷۲۶/ ۱۱۳۹ طهماسب نامه‌ای به‌عبدالله‌پاشا نوشت مشعربرگله از ترکان که‌شورش افغانها را برای هجوم خود به ایران مغتنم شمرده‌اند.

در این‌نامه،شاه‌صفوی نوشته‌بودکه سفیری به‌روسیه فرستاده و وعدهٔ کمکی ارزنده دریافت نموده است. ولی وی مایل نیست به‌کمك مردمی خارج‌ازاسلام، با مردم یك‌کشور مسلمان جنگ کند. وی دراین‌نامه خواسته‌بودکه سلطان‌عثمانی سه ساله جنگ را متارکه کند تا وی بتواند شورشیان افغانی را سرکوب نماید واگر سلطان این‌پیشنهاد را بپذیرد، متقابلاً تمام‌سرزمینهائی‌راکه از ایران تصاحب کرده، الی‌الابد نگهدارد. دولت عثمانی نمی‌خواست بدین‌نامه جواب رد بدهد. زیرا از طرفی بااشرف‌افغان درشرف‌جنگ‌بود وازطرف‌دیگرمی‌ترسید که مبادا براثرردا‌ین پیشنهاد، طهماسب به‌روسها نزدیکترشود. سرانجام مردی را بنام مصطفی‌افندی‌برای مذاکره فرستاد. ولی از مذاکرات طهماسب ومصطفی‌افندی، نتیجه‌ای‌حاصل‌نیامد.

با این حال ترکان، به‌علت وجود قرارداد تقسیم، روسها را ازماهیت پیشنهاد طهماسب و موضوع مذاکرات آگاه کردند وحتی پیشنهادنمودندکه روسها نیز نماینده‌ای برای مذاکرات با مصطفی افندی و طهماسب بفرستند. در سال ۱۷۲۸/۱۱۴۱ طهماسب سفیری به نام ولی‌محمدخان شاملو به نزد سلطان عثمانی گسیل داشت. ولی ترکان مانع از رفتن این سفیر شدند. استانیان سفیر انگلیس در دربار عثمانی، درین باره نوشته‌است که ترکان در کار این سفیر اشکال‌تراشی می‌کنند تا ببینند کار طهماسب به‌کجا می‌کشد. دوماه بعد، همین سفیرانگلستان، در یادداشتهای خود می‌نویسد که دولت عثمانی نمایندگانی برای مذاکره با این سفیر به تبریز فرستاده، ولی به آنها دستورداده که تعهدصریحی نکنند وتازمانی که‌وضع متغیرومتحول ایران‌سروصورتی نپذیرفته، قول‌صریحی مخالف با مفاد عهدنامهٔ اشرف وسلطان احمد عثمانی ندهند. بدین‌ترتیب، دولت عثمانی به‌دفع‌الوقت‌می‌گذرانید تا از مآل کار اشرف‌وطهماسب اطلاع دقیق وقطعی حاصل کند.

درسال ۱۷۲۹/۱۱۴۲، که اشرف دچارشکستهای‌متوالی‌شده‌بود، شاه‌طهماسب ثانی‌سفیری به‌استانبول فرستاد. ولی دولت‌عثمانی که‌ازسرنوشت اشرف‌اطلاع‌دقیقی نداشت، از سفیر شاه‌طهماسب چندان به‌شکوه پذیرائی‌نکرد، تا مبادا اشرف آزرده شود. اما همین که خبردرهم شکسته‌شدن اشرف‌رسید، مراتب احترام ترکان نسبت به سفیر نیز فزونی گرفت. پس از تصرف اصفهان، طهماسب دیگر خود را نیازمند دربارعثمانی نمی‌دانست. دراین‌موقع‌بود که ترکان به‌ساختن یك‌مدعی برای‌تخت‌و تاج ایران پرداختند. بدین‌معنی که محمدعلی‌نام رفسنجانی را به‌نام صفی‌میرزا وارد قسطنطنیه کردند و هرچندکه سفیر ایران هویت اورا به عنوان یك‌شاهزادهٔ صفوی تکذیب‌کرد، ولی ترکان اورا همچنان به عنوان «صفی میرزای‌ثانی» برادر بزرگ طهماسب با اعزاز واحترام درخاك عثمانی‌نگذاشتند و حتی درجنگ با نادرنیز ازو استفاده‌کردند. چه خوب حدس زده است استانیان‌که می‌نویسد: «باب عالی برای تسویهٔ‌اختلافات خودباهر کس که شاه‌ایران‌شود، ازین‌شخص (محمدعلی‌رفسنجانی)

استفاده خواهد کرد.»

روابط طهماسب با روسها

پطر کبیر تا زنده بود، سعی داشت که عهدنامه‌ای را که اسماعیل‌بیك امضاء کرده بود به تصویب شاه طهماسب‌ثانی برساند و شاه‌طهماسب هم به‌هیچ‌وجه زیر بار آن عهدنامه نمی‌رفت و حتی با این‌که روسیه قول داده بود که اگر وی به روسیه پناهنده شود، روسیه بدو کمك خواهد کرد، طهماسب نپذیرفت. با این همه، در سال ۱۷۲۵م/۱۱۳۸ ه.ق طهماسب بالاجبار سفیری جهت رفع اختلافات دولتین به روسیه فرستاد. درین هنگام پطر مرده و کاترین زنش، برجای وی‌نشسته‌بود. وقتی‌سفیربه‌گیلان‌رسید،پرنس‌دالگوروکی[1] فرماندهٔ کل‌قوای‌روسیه‌در ایران، از طرف دولت متبوع خود با وی به مذاکره نشست. کاترین امپراطریس روسیه‌که ازبدی‌آب‌وهوای مالاریاخیز گیلان ورنج وبیماری سربازان روس درین منطقه شدیداً متأثر شده بود، به‌دالگوروکی نوشت‌که اگر طهماسب‌تسلط روسیه را برقسمتی ازشروان وداغستان‌که در تصرف‌آن‌کشوراست به‌رسمیت بشناسد،روسیه حاضراست‌که ازگیلان ومازندران واسترآباد صرف‌نظرکند. این پیشنهاد ظاهراً به وسیلهٔدالگوروکی به طهماسب داده شد ومضافاً برآن، دولت‌روسیه حاضرشدکه از ادامهٔ عملیات نظامی درشمال ایران‌دست بردارد. اماکاترین نیز به‌زودی‌درگذشت (۱۷۲۷)وموافقتی‌بین‌دولتین حاصل‌نشد. ازطرف‌دیگر،دراین‌هنگام سیمون‌آورامف کنسول روسیه دررشت، به‌عنوان‌منشی‌روسی‌شاه‌طهماسب‌انتخاب شده بودکه‌روسیه ازآنچه درایران می‌گذرد بی‌خبر نماند. آورامف تا سال ۱۷۲۹ در این سمت بود. همین‌که اوضاع سیاسی ونظامی ایران‌مناسب شد، طهماسب بیش‌ازپیش‌باواگذاری قسمتی از خاك ایران به روسیه مخالفت ورزید. با این حال، روابط وی با سرتیپ

1- Dalgoroky

لواشف دوستانه بود. به طوری که وقتی طهماسب به مازندران رفت، خلعتی برای «ینارال»(سرتیپ)فرستاد و پیغامی دوستانه داد و در پایان همین سال، نادر(طهماسقلی خان) از طرف شاه طهماسب ثانی به روسها پیغام داد که گیلان را تخلیه کنند. در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۷۳۰ امپراطریس روسیه به نام آنا ایوانونا[1] جلوس طهماسب را بر تخت سلطنت تبریک گفت و یادآور شد که چون دیگر خطر حملهٔ ترکان عثمانی وجود ندارد، دولت روسیه سربازانی را که برای حفظ گیلان در برابر حملات ترکان و افغانان فرستاده، فراخواهد خواند. در نتیجهٔ مذاکرات بین دولتین، در اول فوریه ۱۷۳۲ قراردادی به نام عهدنامهٔ رشت بسته شد و به موجب آن دولت روسیه متعهد شد که تمام ایالات ایران را در جنوب رود کورا به ایران باز گرداند. سه سال بعد، (۲۱ مه ۱۷۳۵) عهدنامهٔ گنجه تنظیم شد و به موجب آن، دولت روسیه شهرهای باکو و دربند و تمام اراضی واقع در جنوب سولاق را به ایران باز پس داد.

1- Anna Ivanovna

نامهٔ طهماسب ثانی به‌سلطان احمد ثالث[1]

محب اخـلاصمند، بعداز اهدای دعای بی‌ریا و تحیات اجابت انتما، آیینهٔ ضمیر مهر تنویر ملاطفت تخمیر را از صور مدعـا و مکنون خاطر اخلاص اقتضا عکس پیرا می‌سازد که به‌شرح حال و اختلال اوضاع واحوال ایران وسلوك دوستان و دشمنان که البته حقیقت آن گـوشزد معتکفان حریم دولت و اقبال و سامعه افروز مقیمان بارگاه عز وجلال شده و خـواهد بود، پرداختن و مرآت خاطر دریا مقاطر را از غبار اظهار آن آلودهٔ زنگ کدورت ساختن بی‌صورت است و چون دراین وقت، عالی‌جاه صدرمعظم‌محترم‌ودستورمکرم مفخم وزیراعظم،سرورسلاطین‌جهان و افسر تارك خواقین دوران، فاتح ابواب بستهٔ مهر و ولا و شیرازه بند رشتهٔ گسستهٔ صدق و صفا گـردیده، شرحی مشعر برتصمیم همت علیای سلطانی و نهمت والای خاقانی به تنبیه افغان خـذلان نشان و تسخیر اصفهان و تمکن این خالص‌الجنان در ممالك موروثی آبا واجداد بلند مکان و حرکت این نیازمند درگاه‌اله بعدازحرکت و اعلام مجدد سرعسکران ظفر نشان ایشان که با سپاه بی‌کران نصرت همعنان از دربار عظمت مدار خلافت مکان به اعانت این خـالص‌الجنان تعیین شده‌اند کـه ان‌شاءالله تعالی به قلع و قمع آن قوم پرنفاق پردازیم که بعداز دفع و رفع افغان،

۱ــ عنوان در سند: رکاب همایون شوکت مقرونه شاهـزاده طهماسب ایلچیسی ولی‌محمد خان ایلدکلان استقامت‌نامه صودتیدر.

به عون عنایت داور سبحان و لطف محبت آن عم بلند مکان، در کل ممالك ایران، متمکن گـردد قلمی نموده بود مراتب مزبوره یادی از دلجویی و التفات و تفقد و توجهات آن اعظم خواقین روزگار برادری فی‌مابین آن زبدهٔ سلاطین نامدار و والد بزرگوار این عقیدت شعار مستحکم بوده می‌داد. این محب جنانی، در اول کار که از خدمت والد بزرگوار خود ولی‌عهد و مرخص شد ، مأمور به اظهـار وقایع به خدمت ثریا منزلت آن عم کامکار عالـی‌مقدار و شهریار گردون وقار سپهر اقتدار و و استمداد واستعانت از کارکنان آن‌سلطنت ابد توأمان بود و به‌همین جهت،حرکت به ولایت آذربایجان‌که در قرب جوار آن خسرو جم اقتدار بود نموده و ایلچی به دربار ملك مدار سلطانی وتلثیم عتبهٔ عالیهٔ خاقانی روانه بود و مشرف نشدن به‌شرف تقبیل آستان آسمان‌سان آن‌خدیو جهانیان جهتی جز مقتضیات فلك کج‌مدار نداشت. حال‌که الحمدلله خاطر فیض مظاهر کـه مهبط الهامات غیبی و مطرح اشعهٔ انوار تأییدات لاریبی است، بدون وساطت غیر متوجه این امر خیر شده

آنچه دلم در طلبش می‌شتافت در پس این پرده نهان بود یافت

لهذا به ترقیم و تحریر این ذریعهٔ مخالصت تفسیر پرداخته در پیشگـاه رای جهان‌آرا کـه جلوه‌گاه حقایق اشیاست ، صورت‌نمای شاهد مدعا می‌گردد کـه در صورتی که مثل آن عـم بی‌مثال پادشاهی صاحب شوکت و اجلال متوجه استقرار این فرزند اخلاص خصال خودشوند، شایان شأن سلطنت وکامرانی ومقتضای ابوت و محبت و مهربانی آن تاجبخش پادشاهان روزگار ومهر تابان اوج فرمانفرمائی و اقتدار آن است‌که از تفویض زیاده برملك موروثی دولتخواهان خودرا قرین‌امتنان سازند و از آن احسان بی‌پایان نمایان خودرا مذکور السنه و افواه جهانیان‌فرمایند و کل ممالك ایران را از ساحت ولایت و الکای فسیح الارجای سلطانی شمرند و چون در مکتوب دستور ارسطو شعور مسفور مرقوم و مذکور بود که منتظر اعلام مجدد باشد، لهذا ایالت وشوکت‌پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالی‌جاه صوفی‌

زادهٔ قدیم خاندان ولایت نشان ولی محمد خان بیگدلی شاملو را که از زمرهٔ غلام‌زادگان دیرین و بندگان اخلاص آئین و پذیرای مؤدای انه من عبادناالمخلصین[1] بود به سفارت و رسانیدن این ذریعةالمخالصت به آن آستان عمیم‌الاحسان سلطانی تعیین و سرافراز و به‌آن سعادت بی‌مثل و ثانی مباهی و ممتاز و به استعجال روانهٔ دربار ملك مدار خاقانی درگاه سپهر بارگاه عثمانی و سفارشات زبانی نیز به سفیر مزبورنمودکه بعداز استیذان و رخصت ازمقیمان حریم دولت به‌عرض عاکفان سدهٔ سنیهٔ والا و معتکفان عتبهٔ علیهٔ رساند و لوازم سفارت را و شرایط آداب خدمت و شکرگزاری احسان بی‌نهایت و الطاف و عاطفت آن عم ثریا منزلت به‌جا آورد و به‌عنایت داور ذوالجلال جل شانه و مرحمت قادر بی‌شبه و مثال عم نواله ، بعد از فراغ از بقیهٔ مهمات خراسان و اعلام مجدد ازکارکنان آن خدیو زمان به‌اتفاق میرعسکران نصرت نشان آن عم بلند مکان به‌قلع وقمع اعادی شقاوت توأمان قیام خواهد نمود. از آن خسرو کیوان غلام و خدیو سپهر احتشام مدعا و مرام آن است که‌لازمهٔ بزرگی و پدری و پادشاهی و خسروی را در این خصوص معمول و سعی و جهد مبذول و خود را عندالخالق جل‌شانه والخلایق مرضی و مستحسن فرموده، باعث آرامش ولایتی پرشور و رفتن وآسایش جمعی گرفتار بلا و محن شوند وزیاده براین اختلال اوضاع واحوال ایران وتشویش و اضطراب مسلمانان وعصیان وطغیان جمعی از سرکشان بی‌نام و نشان و بی‌التفاتی با محبان ودوستان راسخ الجنان را که خلاف غیرت جهانداری و حمیت داوری است ، پسند خاطر عاطر حق‌پسند و منظور نظر فیض منظر کیمیا مانند ندارند . چون طول کلام باعث ملال و سوء ادب بود، به دعا ختم نمود.

الهی تاجهان را آب‌ورنگ است　　فلك را دور وگیتی را درنگ است
ممتع داریش در کامرانی　　زهر چیزش فزون کن زندگانی
به تخت خسروی چندان بماند　　که بر خاك فلك تسبیح خواند

۱ـ سورهٔ یوسف ۲۴

باقی، اطناب سرادق جاه و جلال به اوتاد خلود مستحکم و محدود باد برب العباد*

* سند شماره ۱۱۲ انجمن تاریخ ایران

نامهٔ شاه‌طهماسب دوم به داماد ابراهیم‌پاشا [۱]

[نظاماً للسلطنة والجلال والعظمةوالحشمةوالعدالة والعزوالاقتدار، سمی‌احمد مختار، لازالت عتبته‌العلیه ملجأ‌لقاطبةالانام وسدته السنیةسداً بین‌الکفروالاسلام] [۲]

صحیفهٔ مشکین طراز بلاغت نشان و نمیقهٔ صداقت آغاز فصاحت عنوان، محلی به جواهرزواهرالفاظ و عبارات و موشح به‌لالی متلالی نکات و استعارات که از جانب نجیب وصوب حسیب‌جناب معلی‌انتساب وزارت وشوکت واقبال‌پناه، عظمت وحشمت واجلال دستگاه، ابهت ونصفت ومناعت انتباه و عدالت و و بسالت و فخامت اکتناه، عالی‌جاه عمدةالامراءالفخام، قدوةالوزراءالعظام، ناظم مناظم‌الامور بالرای‌الثاقب، کافل مهام‌الجمهور بالفکرالصائب، وزیر صاحب تدبیر ملک‌آرای، مشیرصافی ضمیرکافی‌رای، دستور مکرم مفخم، داماد محترم معظم، ظهیرألوزارة والشوکة والنصفة والمناعة والعظمة والبسالة والنبالة والشهامةوالابهة والفخامة والعز والاقبال [۲] ابراهیم پاشای وزیر اعظم رفع‌الله‌شأنه وضاعف اقباله نگاشتهٔ کلک محبت وولا ورقم‌زدهٔ خامهٔ خلت ووفاگردیده اهدای بزم والاواتحاف محفل دلگشای ما ساخته بودند، درزمانی که‌این‌نیازمند درگاه خالق مستعان‌برحسب اراده ورضای ایزد منان، متکفل مهام وانتظام امور بقیهٔ ولایت خراسان بود، در پیشگاه رأی مهرانجلا جلوهٔ ظهور نموده عطرافزای دماغ موألفت وروشنی‌بخشای محفل‌صداقت‌گردیده مراتبی که دربساب استحکام ارکان موألفت ووداد صادقه و تشیید بنیان خلوص و اتحاد سابقه فی‌مابین نیازمند این‌درگاه داور بی‌مانند واعلی-

---

۱ــ عنوان‌نامه درسند، «شاهزاده طهماسب طرفندن صاحب دولت حضرتلرینه کلان مکتوب صورتیدر»

۲ــ نعوت ابراهیم‌پاشا احتراماً درصدرنامه‌آمده وجایش این‌قسمت‌است. اماظاهراً درعبارت سمی‌احمد مختار سقطی روی‌داده، زیرا ابراهیم‌پاشا همنام پیغمبر اسلام نبوده ولی‌همنام ابراهیم پسررسول‌اکرم بوده ازبطن ماریهٔ قبطیه.

حضرت گردون بسطت سپهر مرتبت ثریا منزلت مشتری سعادت، خاقان کیوان غلام فلك احتشام، قاآن بهرام صولت فلك احترام، سلطان ستاره سپاه سلیمان بارگاه، شاه جم جاه خورشید کلاه، خسروفریدون فرکسری شکوه، قیصردارادرایت انجم گروه

زینت‌ده بارگاه شاهی زیبندهٔ تخت پادشاهی

شهسوار مضمار نصفت و امتنان، مظهر آثاران‌الله یـأمر بالعدل والاحسان، فارس میدان غزا وجهاد، حارس‌خطهٔ صلاح ورشاد، رافع‌الویة الاسلام، کاسررؤس الکفروالاصنام، قامع مآثرالظلم والعدوان، قالع آثارالجوروالطغیان، بدر درخشان سپهر کامکاری، آفتاب تابان فلك بختیاری، ممهد مسندسلیمانی، مزین‌سریرعثمانی، مطاع‌اعاظم‌السلاطین، قهرمان الماءوالطین، سلطان‌البرین‌وخاقان‌البحرین، ثانی اسکندر ذی‌القرنین، خادم‌الحرمین‌الشریفین، السلطان بن‌السلطان بن‌السلطان والخاقان بن‌الخاقان بن‌الخاقان، نگاشتهٔ خامهٔ صداقت بیان وریختهٔ قلم مودت ترجمان شده بود، پسند طبع‌حق‌پسند و مرضی خاطر ارجمند افتاد.

برآن‌وزیر ارسطو نظیرومشیرروشن‌ضمیر درحجاب خفا وجلباب اختفا بماند که‌چون رویهٔ پادشاهان صاحب تمکین و آئین سلاطین معدلت آئین کـه فی مابین ایشان بنای مصالحه ودوستی واساس موافقت ویکجهتی مشید ومستحکم بوده‌باشد چنان است که درهنگام یسرو رخاء ودرایام عسر وعناء یکدیگر را از کیفیت احوال خویش‌مطلع ساخته استمدادواستعانت می‌نمایند، بنابراین، بندگان‌ثریامکان، نواب کامیاب‌مالك‌رقاب این‌نیازمنددرگاه‌الهرا بهولایت‌عهد مأمور واز دارالسلطنهٔ‌اصفهان روانهٔ آذربایجان وکمال سفارش وتأکید نمودند که درحیـن ورود به آن صوب بهجتـقرین ایلچی تعیین وبه استعجال تمام بهدربار سپهرمقـام سلطانـی وعتبهٔ علیهٔ عثمانی‌فرستاده، حقیقت حالات را معلوم نمایند وغرض اصلی ومنظورکلی‌ازروانه‌نمودن این‌نیازمند درگاه ملك‌منان به‌سمت آذربایجان واختیـارآن ولایت درمیـان ممالك ایران این بودکه به معاونت وباری و مساعدت و مددکاری اولیای دولت

خاندان رفیع‌الشان قیصری به قلع و قمع افاغنهٔ تیره روزگار و دفع و رفع آن قوم نابکار پردازیم.

لهذا بعداز ورود به‌آن حدود، برخورد ارحان را به رسم سفارت به جهت اعلام کیفیت احوال خود و والد ماجد ثریامکان، روانهٔ آن‌طرف قرین‌الشرف نموده توقع آن‌داشت که آن شهریار زمان و خسرو دوران، درعالم ضوابط ابوت وبنوت و شرایط محبت و الفت لوازم امداد ومعاونت به عمل آورند. به‌آن جهت مدتی در آن حدود توقف‌نموده، منتظر معاودت ومراجعت ایلچی مشارالیه بودیم. بعدازحصول یأس ازمعاودت سفیر مزبور وظهور خلاف توقعات، به این‌نیازمند درگاه رب‌غفور وبه‌هم رسیدن اختلال کلی در اوضاع خراسان بـه سبب عصیان وطغیـان محمود سیستانی که لوای خودسری افراخته انواع تعدیات و بی‌اعتدالـی نسبت به رعایا و برایامی نموده عنان یکران عزیمت به‌آن صوب معطوف وهمت والانهمت‌را به دفع او مصروف وباسپاه نصرت قرین وارد آن سرزمین گردیده، بحمدالله‌تعالی‌الملک‌المتعال به‌یاری یاری‌وامداد حضرت‌رسالت‌پناهی درانداک‌زمانی اکثرولایت‌خراسان به تصرف درآمده، محمود مزبور به سزای اعمال خودرسید. وشرحی که‌طی‌صحیفهٔ صحیحه مؤالفت ختامه درخصوص توجه واتفاق این نیازمند درگاه سبحان، بعد از اعلام باسرعسکران ظفرنشان ایشان کـه از دربار فلک‌مدار آن خدیوزمان مأمور به دفع افغان وتمکن این‌نیازمند درگاه ملک منان ودستور آبـای بلند مکان در سریـر سلطنت ایران گردیده‌اند زبانزد خامهٔ صداقت بیان شده باعث تضاعف امیدواری و تزاید الفت ودوستی گردید. در صورتی که آن سلطان سلیمان‌شان، در عالـم مروت واحسان که رسم پادشاهان معدلت بنیان‌است، به اعانت واعتضادآن دستور مکرم و وزیرمعظم ومحترم متوجه شیرازه‌بندی اوراق متفرقهٔ ایران وتمکن این‌نیازمند قادر یزدان درممالک موروثی آبا واجداد بلند مکان باشند، شایان‌شأن سلطنت ومقتضای شرایط مروت ومعدلت آن است که نوعی محبت والتفات فرمایند که کل‌ملک‌موروثی به انضمام و علاوهٔ ولایتهای دیگر به این نیازمند درگاه ربانی منتقل گردیده تمامی

ایران را نیز داخل ولایت فسیحةالارجای خود دانند و این‌نام نیك و احسان‌بی‌پایان تا انقراض زمان جهت ایشان باقی خواهد ماند.

از بزرگان آنچه می‌ماند به جا نام است و بس

و در این وقت اخلاص نامچه در باب مراتب مسطوره به خدمت باسعادت آن عم عالی مقدار و اعظم‌سلاطین نامدار قلمی و به‌جهت تشیید مبانی دوستی و تجدید مراسم یکجهتی و تقدیم لوازم شکرگزاری، ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالی جاه صوفی‌زادهٔ قدیم این خاندان ولایت نشان، ولی‌محمد خان‌بیگدلی شاملو[1] راکه ازجملهٔ صوفی‌زادگان‌عقیدت‌نشان این آستان‌خلافت مکان بود، به امر سفارت تعیین و به‌عنوان مسارعت و استعجال روانهٔ دربار عظمت مدار و عتبهٔ‌گردون وقارآن خاندان معدلت شعار نموده مشافهة نیزسفارشات چند به‌سفیر مزبور شده‌که در محل مرغوب و مناسب، در حضور آن دستور به خدمت‌عاکفان سدهٔ سنیه عرض نمایدکه به عنایت قادر سبحان، بعداز اعلام مجدد ایشان و انتظام امور بقیه خراسان به موافقت سرعسکران ایشان، در دفع و رفع افغان قیام و اقدام نمائیم.

طریقهٔ انیقهٔ دوستی و یکجهتی مقتضی آن است کـه همواره در استحکام بنیان‌دوستی وموالات طرفین و اشتداد ارکان مصادقت ومصافات جانبین واستواری

۱ــ درخصوص این شخص،آذر بیگدلی، درتذکرهٔ آتشکده ذیل کلمهٔ مسرور می‌نویسد : اسم شریفش ولی محمد خان عم مؤلف از اعاظم خوانین بیگدلی . در عهد شاه طهماسب ثانی به‌سفارت روم مأمور و حکومت کرمان و آذربایجان نیز کرده. در سنه ۱۱۴۷ در زمانی‌که نادر شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرده درحکومت لار دردست اشرار شهید شده... حضرتش در اصفهان تحصیل کمالات کـرده شوق بسیار به‌نظم اشعار داشت و شعر را خوب می‌فهمید... (آتشکده چاپ دکتر شهیدی ۴۱۵) و نیز رجوع‌شود به ریاض‌الشعرای علیقلی‌خان واله‌که آشوب لار را زیرسر شیخ محمدعلی حزین‌معروف دانسته درشرح حال حزین لاهیجی.

اساس دوستی پیشین و استقرار عهـد دیرین لوازم کوشش و اهتمام و نوعی نمایند که به محاسن سعی آن دبیر ارسطو نظیر خلل و نقصان به ارکان را سخةالبنیان آن راه نیابد و رعایا و برایا که ودایع و بدایع جناب خالق تواناست در مهد امن و امان آسوده باشند.

توقع از آن دستور ارسطو شعور آن است که انشاءالله تعالی سفیر مزبور را بهزودی با نیل مقصود اذن معاودت بخشند.

نشود کار عالمی به نظـام ورنه پای تو در میان باشد

باقی ایام وزارت و شوکت و اقبال بماناد*

* سند شماره ۱۱۳ انجمن تاریخ ایران

فرمان شاه طهماسب ثانی[1]

حکم جهان مطاع شد

چون پیشنهاد خاطر خورشید مظـاهر اقدس و قرارداد ضمیر منیر مقدس آن است کـه جمعی از بندگان اخلاص آگاه و صوفی‌زادگان درگاه جهان‌پناه که جبهه‌سایی آستان امامت نشان را مایهٔ سربلندی وغبار عتبهٔ علیهٔ والارا کحل‌الجواهر دیدهٔ امیدواری و فیروزمندی ساخته و به مصداق وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید[2] از روی نیاز دراین درگاه بنده‌نواز سر بر آستان عبودیت گذشته ازاین‌سرزمین سربرآسمان افراشته باشند ایشان را به‌مزید الطاف ممتاز و به ضمیمهٔ عنایات سرافراز فرمائیم. ما صدق این مقال صورت احوال صفی‌قلی بیك شاملوی قاپوچی‌باشی دیوان‌اعلی است که همیشه، به‌سان حلقه در باب، چشم براین درگاه دوخته پدربرپدر وابواب سعادت در هرباب ازین عتبهٔ آسمانی کریاس ملایك بواب اندوخته که نسلاً بعد نسل سگ پاسبان ایـن آستان و مقلد قلادهٔ غلامی این خاندان عزوشان می‌باشد. لهذا مشارالیه را به رتبهٔ بلند و لقب ارجمند صوفی درگاه جهـان پناه سرافراز و مباهی ومقرر فرمودیم که من بعد این لقب را به‌علاوهٔ القاب‌وارقام جهانگرد شاهی و احکام گیتی‌نورد پادشاهی نوشته باشد.*

۱ــ عنوان‌مطلب درنسخه: رقمی است که درخصوص صفیقلی‌بیك‌قاپوچی نوشته‌شد.

۲ــ سورهٔ کهف ۱۸

* منشآت ص ۳۱

رقم شاه طهماسب به میرزا حسن وزیر گیلان[1]

چون منظور نظر اکسیر تأثیر اقدس و مکنون خاطرخورشید مظاهر آن است که هر یك از بندگان آستان امامت نشان و غلام‌زادگان درگاه عظمت بنیان که دائماً شاهد بی‌ساخته (؟) اخلاصشان در پیشگاه وضوح نقاب خفا و حجاب اختفا از چهره‌گشوده و حسنای دلارای حسن خدمت ایشان بروجه حسن و طریق احسن در منظر نظر اقدس جلوهٔ استحسان نموده به مصداق‌الذین یعملون الصالحات لهم اجراً[2] حسناً، در این دربار فلك تمثال از رهگذر حسن اعمال، شایستهٔ نوازش احوال باشند، ایشان را از مقربان حضرت شاهی و نزدیکان بساط گردون قماط پادشاهی و به‌مزید عواطف و عنایات ظل‌اللهی سرافراز و مباهی فرماییم. ما صدق این‌مقال، حال نیکومآل میرزا حسن وزیر گیلان است که از سعادت اندوزان قرب حضور همایون و ازکامیابان فیض خدمت میمنت مقرون می‌بود. چون دراین وقت او را به وزارت الکای مزبور سرافراز و به لقب ارجمند «مقرب‌الحضرة‌العلیه» که

۱ــ عنوان درمنشآت: «رقم علاوة القاب به‌جهت میرزا حسن وزیر گیلان که درایام شاه طهماسب نوشته»

۲ــ سورة‌الکهف ۳

مخصوص‌قرب و باریافتگان‌درگاه و برگزیدگان این آستان عز و جاه است ممتاز و مقرر فرمودیم که من بعد این لقب را بـه علاوهٔ القاب او در ارقام مروت نشان سعادت انجام و احکام قدر قدرت قضا نظام نوشته باشند.*

* منشآت میرزا مهدی‌خان استرآبادی (ص۳۲)

رقم صدارت ممالك به‌اسم میرزا ابراهیم[1]

چون به‌یمن تأیید ایزدی والطاف سرمدی، صدر ایوان‌کیوان قدر این دولت نادره به‌وجود مسعود عالی‌زینت‌پذیر واسباب‌کامیابی وکامرانی وموجبات‌جهانگیری وجهانبانی‌تباشیردعای رب‌اشرح‌لی‌صدری‌وییسر[2]لی امری‌درسراچهٔ دهرقرین‌حصول وتیسرمی‌باشد، ما نیز به‌شکرانهٔ این‌عارفهٔ‌عظمی برذمت علیا لازم فرمودیم که هریك‌از اخلاص کیشان صداقت‌منش راکه در تأسیس اساس دین مبین و تشیید قواعد ملت متین کوشیده نوعی فرمائیم که حدیقهٔ شریعت زهرا از ازهار نمایش جنت ترسیم و سرابستان ملت بیضا به آبیاری سعی ایشان رشك گلزار ابراهیم گردد. از آن جاکه حصول این‌مرام‌منوط به‌نصب و تعیین جمعی است که از فروغ انوار فمن شرح‌الله صدره للاسلام فهو علی نور من‌ربه[3] بهرمندی و درمراتب دانش وکمال به فحوای آیهٔ کریمهٔ والذین اوتوا العلم درجات[4] براکفاء و اقران خطاب مزیت و مثال تفوق

۱ــ عنوان در منشآت: «رقم‌صدارت ممالك به‌اسم میرزا ابراهیم نوشته شده‌است.»

۲ــ سورهٔ طه ۲۵ و ۲۶

۳ــ سورةالزمر ۲۲

۴ــ سورةالمجادلة ۱۱

وسربلندی داشته باشند، لهذا از ابتدای بارس‌ئیل[1] خیریت دلیل میرزا محمدابراهیم که مصاصدق این مقال بود به مرتبهٔ بلند و منصب ارجمند صدارت ممالك محروسه سرافراز فرمودیم.*

۱ــ بارس به معنای یوزپلنگ است و بارس‌ئیل یعنی سال یوزپلنگ از دورهٔ دوازده ساله‌ای که هرسالش به‌نام جانوری نامیده می‌شود. آغاز این دوره سال موش (سیچقان‌ئیل) است و پایان آن سال خوك (تنگوزئیل).

* منشآت ص ۳۲

فرمان شاه طهماسب ثانی[1]

در مورد لغو عوارض بی‌جای مردم کاشان

حکم جهان مطاع شد

آنکه چون پیوسته مرکوز خاطر خطیر اقدس و مکنون ضمیر منیر انفس انتشار دین مبین خیرالبشری واشتهار منهاج و هاج اثناعشری در محو آثارمبتدعه و رفع اطوار مخترعه و ترفیه عباد و تعمیر بلاد است، بناء علیه در این وقت که سیادت و نجابت پناه هدایت و نقابت و کمالات دستگاه، فضیلت و افادت انتباه، حقایق و معارف آگاه عالی‌جاه، اسلام و اسلامیان ملاذی، مخلص عقیدت‌کیش، سراجاً للسیادة والنجابة والهدایة والنقابة والفضیلة والافادة والکمال میرزاابوالقاسم رضوی به‌عرض‌اقدس رسانیدکه حوالهٔ وجهی به‌صیغهٔ سرشمار و وجهی به‌علت توفیر نشستن به صیغهٔ محال مشهور به بعضی از قرای دارالمومنین کاشان متداول است که در هیچیك از بلاد شیعه این طریقهٔ شنیعه مستمر نیست و ازآن جا که خلوص عقیدت اعیان و اهالی متو طنین دارالمومنین بر مرآت خاطر قدس مظاهر همایون

۱ــ این فرمان برروی سنگ سفیدی درطرف چپ جلوخان مسجد میدان‌کاشان به خط نستعلیق نوشته شده است.

جلوه وظهور دارد، رسوم مبتدعهٔ مزبوره را به‌تخفیف و تصدق‌فرق فرقدسای اقدس ومقرر فرمودیم که حکام وعمال‌وجهین مزبورین‌را از جزو جمع بنیچهٔ دارالمومنین مزبور وضع ومتوجهات ایشان‌را موافق‌بنیچهٔ‌سایر طبقهٔ‌موافقهٔ اثناعشری دارالمومنین مزبور حواله و خلاف کننده را از زمرهٔ شیعیان ندانند.

مستوفیان عظام گرام دیوان اعلی سرشمار و توفیر مزبور را از جزو جمع حکام و عمال دارالمومنین مزبور وضع و بدان علت دیناری ابواب جمع ایشان ننموده، جمع ایشان را موافق بنیچهٔ سایر محال برآورد و حواله و شرح رقم‌مطاع را در دفاتر خلود ثبت نموده ، از شائبهٔ تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند و در عهده شناسند.

تحریراً فی شهرالصفر ختم بالخیر والظفر سنه ۱۱۴۲

فرمان شاه طهماسب ثانی[1]

جای مهر: بندهٔ شاه ولایت طهماسب ۱۱۳۷

حکم جهان مطاع شد

آنکه سیادت ورفعت ومعالی‌پناه نظاماً للسیادة والرفعة والمعالی مرتضی‌قلی‌بیك صفوی به‌شفقت شاهانه سرافراز گشته بداند که قبل‌از این به‌عهدهٔ قورچی تیر و کمان‌کهنه مقرر شده بودکه چریك و ایلجاری قزل‌آغاج و اوج رود را در عرض سه‌یوم جمع کرده حاضر سازد. تا حال نه چریك وایلجاری‌را حاضر ساخته و نه‌عرض درآن باب نموده. آن سیادت ورفعت و معالی‌پناه چون به‌مضمون رقم‌اشرف مطلع گردد، روانهٔ آن‌حدود شده و مشارالیه را گرفته و آویخته و مبلغ پانصدتومان تبریزی ترجمان[2] ازوگرفته و بعداز بازیافت آن وجه او را مقید و محبوس روانهٔ درگاه جهان‌پناه و وجه‌مزبور را ایفاد نماید و تحقیق نمایدکه مشارالیه درآن‌حدود با رعایا به‌چه نحو سلوك نموده وحقیقت آن‌را مفصلاً عرض نماید و در این باب

۱ــ از اسناد موزه آذربایجان (به نقل از آثار باستانی آذربایجان) ج ۳ ص ۱۱۳ تا ۱۱۵

۲ــ ترجمان به معنای جریمه

نهایت‌سعی واهتمام به‌عمل آورده کوتاهی نورزدکه ازو بازخواست خواهیم فرمود و در عهده شناسد.

تحریراً فی‌ربیع‌الاول ۱۱۳۷

پشت فرمان هو بالمشافهةالعلیة العالیة

من حب‌الحسین حب‌الله

فرمان شاه طهماسب ثانی[1]

[صفیهٔ صفویه حفت بالانوار القدسیة[2]]

حکم جهان مطاع شد

آنکه سیادت‌پناه ونجابت و رفعت و معالی‌پناه نظاماًللسیادة والنجابة والرفعة والمعالی مرتضی‌قلی بیك صفوی نایب متولی دارالارشاد اردبیل به شفقت شاهانه سرافرازگشته بداندکه عریضه‌ای‌که درباب طلاآلات و اجناسی‌که سابقاً از آستانهٔ متبرکه[2] بیرون‌آورده مقرر شده بودکه ارسال درگاه جهان‌پناه نماید ومطالبه نمودن عالی‌جاه اغورلو خان حاکم الکای مغانات اجناس مزبوره راکه به مواجب غازیان دهد و سپردن آن‌سیادت و نجابت‌پناه اجناس‌مذکوره را به عالی‌جاه سبحان ویردی‌خان حاکم‌الکای طالش و دادن مومی‌الیه آنها را به ابدال‌بیك خویش خود ومطالبه کردن آن سیادت ورفعت و معالی‌پناه همان اجناس را از ابدال‌بیك مزبور ونمادن او اجناس‌مسفوره را به‌سبب آنکه درحین استیلای روسیه به‌الکای آستارا به‌تاراج

۱ــ از اسناد موجود در موزهٔ آذربایجان منقول در «آثار باستانی آذربایجان» تألیف سید جمال ترابی طباطبائی (ج ۲ ص ۱۱۶)

۲ــ احتراماً در صدرنامه آمده و جایش بعداز «آستانهٔ متبرکه» است که در متن به شمارهٔ ۲ مشخص شده.

حوادثات رفته به درگاه جهان‌پناه فرستاده بود به‌نظر آفتاب اثر رسید. از اخلاص و صوفیگری وعقیدتمندی آن سیادت و نجابت‌پناه که به‌این آستان امامت‌نشان دارد بسیار مستبعد بود که‌باوجود آن که اهتمام تمام دربیرون‌آوردن آنها به‌عمل آورده بود در محافظت آنها تهاون نموده و عبث به عالی جاه سبحان ویردی خان دهد که به تاراج رود.

چون برمضمون رقم اشرف مطلع گردد اهتمام تمام نماید که انشاءالله به دست درآورده به‌زودی ایفاد درگاه نموده ومحاسن خدمات خودرا برپیشگاه خاطر فیض مظاهر اقدس ظاهر نماید و درعهده شناسد.

تحریراً فی رجب‌المرجب ۱۱۳۸

پشت فرمان: هو بالمشافهةالعلیة العالیة

رقم شاه طهماسب در باب تفویض نظارت خاصه به محمدعلی‌خان[1]

ازآن جائی‌که ناظم‌کارخانهٔ قضاوقدر وناظربی‌نظیراین هفت منظر رتق‌وفتق امور جهانبانی وضبط و ربط مهام‌کشورگیری وگیتی ستانی را بررای جهان‌آرای نواب‌همایون ما واگذاشته ونظام‌کارخانهٔ عالم امکان و رونق افزایی بیوتات‌معمورهٔ دین و دولت ابد اقتران را به ذات‌کامل الصفات اقدس ما حواله داشته تخت فیروز بخت سلطنت و دارایی‌ایران را به جلوس میمنت مأنوس اشرف ارجمندی ودیهیم فرماندهی وفرمانروایی عرصهٔ جهان را از تارك مبارك اقدس سربلندی‌کرامت‌کرده و ازفیض بهار پیرایی مراحم بی‌دریغ شاهی آثار طراوت و خرمی درحدایق قلوب عالمیان پدیدآورده و از چشمه‌سار عواطف ازحد افزون ظل‌اللهی آب‌تازه به‌روی کار آمده ما نیز به شکرانهٔ این‌موهبت عظمی وسپاسگزاری این عطیهٔ‌کبری برذمت همت فلك‌فرسا لازم فرموده‌ایم کـه هریك از بندگان عقیدت‌کیش دودمان خلافت نشان و غلامان خاص خانـدان ایالت بنیان‌که اباًعن جد به‌شیوهٔ یکرنگی و بندگی ستوده و آثار صوفیگری و اخلاص خود را نسبت به این آستان سدره اساس مانند

۱ــ عنوان درمنشآت: «رقم نظارت خاصه به‌اسم محمدعلی‌خان ولـد اصلان خان در ایام شاه طهماسب نوشته» (یعنی میرزا محمد مهدی‌خان استرابادی)

بدر منیروشمشعهٔ مهرعالمگیر برعالمیان ظاهر نموده به‌مصداق صداقت اتساق وجوه یومئذ ناضرة الی‌ربها ناظرة[۱] ازآن وجه سرخ‌روی درگاه رب‌العالمین و سربلند آل طه[۲] وبس[۳] باشند ایشان را به‌منطوقهٔ و رفعناه مکاناً علیاً[۴] رفعت‌گزین مدارج‌علیای قرب سلطانی و مورد عنایات بیش‌از پیش خاقانی فرمائیم. چون ما صدق این مقال حال‌نیکومآل‌محمدعلی‌خان ملقب به‌شاه اصلان‌خان خادم‌آستانهٔ‌مقدسهٔ منورهٔ متبرکه است‌که مدتی ازصهبای فرح‌بخش ایالت‌ولایت‌استرآباد جرعه‌نوش وچندی باشاهد دلاران‌منصب ارجمند توپچی باشیگری هماغوش بوده، ازاوان صبی‌حتی الی یومنا هذا که آغاز طلوع نیر جهانبانی وبدو ظهور سلطنت وکشورستانی نواب همایون ماست درمراسم‌بندگی وعقیدت واخلاص‌قوی‌دست واز نشأة بادهٔ خوشگوار غلامی این‌آستان همیشه سرمست بوده لهذا ازابتدای‌سنهٔ‌فلان هومی‌الیه منظور نظرالطاف خاص و بار یافتهٔ خلوت‌سرای قرب اختصاص بوده به‌رتبهٔ منصب‌جلیل‌القدر نظارت بیوتات خاصهٔ شریفه سرافراز فرمودیم که مانند مردمك بصر از روی امعان نظر به شغل نظارت اقدام فرموده طرفة العینی خودرا معاف ندارد.*

۱ــ سورة‌القیامة ۲۲ و۲۳

۲/۳ نام سوره‌های ۲۰ و ۳۶ قرآن‌کریم و از اسامی رسول اکرم (ص)

۲ــ سورهٔ مریم ۵۸

*ــ منشآت ص ۳۳ــ۳۲

رقم شاه طهماسب[1]

دربارهٔ میرزا مهدی کوکب

چون از روزی که بانی نزهت سرای جهان ومعمورهٔ این بلند ایوان قبهٔ چرخ مقرنس را بی آلت خشت و گل برافراخته وپیش طاق ورواق آنرا به شمسهٔ خورشید زرین و صور سیمین کواکب نگاشته آیینه خانهٔ سپهر زجاجی را به نقوش و تماثیل اختران آراسته و نشیمن خاك راکه عمارت پایین افلاك است به حدایق ذات بهجت حقایق پیراسته و بهار آرایی قدرتش گلهای چهارباغ عناصر را به صنع کامل رنگ‌آمیزی نموده و مهندس حکمتش به‌مفاد والارض فرشناها[2] بسیط بساط زمین و به مصداق و بنینا فوقکم سبعاً شداداً[3] احداث مناظر دلگشای چرخ برین فرموده پایهٔ قصر بی‌قصور این دولت والا را سرکوب قصور سپهر و بنیان ایوان این سلطنت کبری را رفیعتر ازطارم مه و مهر ساخته در ازاء این عارفهٔ عظمی و به شکرانهٔ این موهبت کبری برذمت همت شاهی لازم فرمودیم که هریك از راست‌کیشان راکه در سرزمین بندگی مانند سرو آزاد ثابت قدم و در جوهر ذاتی بی‌خلاف با چنار توأم

۱ــ عنوان مطلب در منشأت: رقم در خصوص باغبان باشیگری میرزا مهدی ملقب به کوکب نوشته شده

۲ــ سورة الذاریات ۴۸

۳ــ سورة النبأ ۱۲

باشند نزد امثال واقران سرسبز و سربلند و ازوفور عنایت و عاطفت بهره‌مند سازیم. از آن جاکه ماصدق این‌مقال حال نیکو آمال میرزا مهدی ملقب ومتخلص به‌کوکب می‌باشد کـه خانهٔ ضمیر را به خامهٔ اخلاص کتابت نوشته و بنیاد عمارت وجودش به آب و گل نیك اعتقادی سرشته است از ابتدای فلان... نظارت کل باغات را و عمارات مبارکات واقعه دراصفهان جنت نشان‌که نمونهٔ ارم ذات‌العماد التی‌لم تخلق مثلها فی‌البلاد است[1] به‌مشارالیه مفوض و مرجوع فرمودیم‌که طرفةالعینی ازمراسم نظارت غافل نگردد. مشرف و سرکاران صاحب اهتمام و سرایداران کیوان مقام و مهندسان و معماران مهندس طراز سنمار فن و سنگتراشان فرهادکیش خارا شکن و نقاشان مانی‌هنر و ارژنگ‌نگار وباغبانان صنایع برو وبدایع‌کار مشارالیه راصاحب اختیار عمارات و باغات دانند*

۱ــ الفجر ۷

* منشآت (ص ۳۶/۳۷)

فرمان شاه طهماسب دوم

بسم‌الله

بنده شاه ولایت طهماسب

حکم جهان مطاع شد آنکه‌ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالی‌جاه نظاماًلالأیالة والشوکة والحکمة والجلالة والاقبال‌محمدقلی خان سعدلو به الطاف بی‌قیاس خسروانه سرافراز گشته بداندکه درین وقت رفعت و معالی و عزت و عوالی دستگاه نظاماًللرفعة والسمعالی محمدعلی بیك برادر آن عالی‌جاه به‌درگاه جهان پناه آمده حقیقت اخلاص و صوفیگری را چنانچه باید برپیشگاه خاطر فیض مظاهر جلوهٔ ظهور و بروز نموده به عالی‌جاه، عمدةالامراء العظام وکیل‌الدوله‌العلیه العالیه قورچی‌باشی مقرر فرمودیم که به‌آن ایالت و شوکت‌پناه قلمی نمایدکه ازچه قرار به‌عمل آورد. باید کـه به‌نحوی‌که عمدةالامراءالعظام مزبوره قلمی نموده آن ایالت و شوکت‌پناه از آن‌قرار معمول داشته به‌توجهات خسروانه مستظهر و مستمال و امیدوار بوده باشد.

تحریر فی جمادی‌الثانی سنه ۱۱۴۲*

---

*ـ مجله بررسیهای تاریخی سال ۳ ۱/ صد وپنجاه سند تاریخی ص ۹۴

نادرشاه افشار

نادر از قبیلهٔ افشار بود، از تیرهٔ قرقلو. افشار (اوشار) طایفه‌ای صحرانشین بود از مغولان که به قول رشیدالدین‌فضل‌الله در جزء میمنهٔ سپاه اغوزخان جد چنگیز بوده‌اند. این قوم که علی‌الظاهر درزمان استیلای مغول به‌ایران آمده ودر این سرزمین جای‌گرفته‌اند، مرکز اصلیشان درآذربایجان غربی بود. ولی‌قسمتی‌از آنان را اسماعیل صفوی به‌خراسان شمالی در حدود ابیورد کوچ داد، تا در برابر ازبکان سدی استوار باشند. زبان این‌طایفه ترکی بود و محل فشلاقشان در حوالی دستگرد ودرگز.

نادر درمحرم سال ۱۱۰۰ هجری/نوامبر۱۶۸۸ در دستگرد چشم به جهان گشود. بعدها به‌همین‌مناسبت دردستگرد بنایی‌ساخته شد به‌نام «مولودگاه».خانوادهٔ وی بسیار تنگدست بودند. پدرش امامقلی بود که شغل پوستین‌دوزی داشت‌وگویند که مادرش مدتی دراسارت اوزبکان بوده است. درابتدای زندگانی ندرقلی نام داشت ووقتی‌کارش دردستگاه طهماسب دوم بالاگرفت، لقب طهماسبقلی‌خان یافت وهنگامی‌که به‌سلطنت رسید خود را نادرشاه خواند.

درایام جوانی، در زدوخوردهای محلی باترکان و کردان چشمگزك خبوشان

(قوچان) واوزبکان وتاتارهابه‌شجاعت شهرت یافت. همراهانش از افشارهای‌قرقلو وکردان دره‌گزوابیورد بودند وجمعی‌ازطایفهٔ جلایربه‌سرکردگی‌طهماسبقلی‌جلایر، قلعهٔ‌کلات مرکز فعالیتهای شرارت‌آمیز ونظامی‌وی بود.

درسال ۱۱۳۵، دولت صفویه در برابر افغانها بهزانو درآمد ومشتی افغان براصفهان، پایتخت سلسلهٔ دیرپای صفویه، دست یافتند. این امر موجب‌آشوب در سراسر کشور شد. ازآن جمله ملك محمود سیستانی، حکمران منطقهٔ کوچك تون، که نسب خویش به‌صفاریان و ازآنان به‌کیانیان می‌رسانید، برخراسان‌مسلط گردید. شاهزاده طهماسب میرزا پسر سوم شاه سلطان حسین، که خود را از اصفهان‌بیرون انداخته بود، عازم سرکوبی ملك محمودگردید. دراین امر، رئیس ایل قاجار به‌نام فتحعلی‌خان، وی را همراهی می کرد. طلیعهٔ سپاه شاه‌طهماسب ثانی تحت‌فرماندهی رضاقلی‌خان توفیقی نیافت. بلکه ملك‌محمود برنیشابورنیز مسلط شد وبه‌نام‌خویش سکه زد وتاج برسرنهاد. در آن هنگام نادر جمعی را به دور خویش فراهم‌آورده بود. طهماسب که به‌دنبال یارویاور می‌گشت، ازمازندران حسینعلی‌بیك‌سعیرالممالك را نزد وی فرستادکه او را راضی‌کند تا به‌اردوی شاهی آید. ندرقلی به حضورشاه صفوی رسید و زانوی وی را بوسید و خطاب طهماسبقلی خان یافت و اندکی بعد فتحعلی‌خان قاجار را که مانع پیشرفتها و ترقیات خویش می‌دانست، با همداستانی طهماسب میرزا، کشت (۱۴صفر ۱۱۳۹ ه.ق) وخود یك تنه همه‌کاره و جملةالملك شد.

جنگ برای‌تصرف مشهد، درغرربیع‌الثانی همان سال/۲دسامبر۱۷۲۶به‌پایان رسید وملك محمودکه مقاومت‌را بیهوده دید، دست ازمحاربت برداشت وبه‌تزویر جامهٔ درویشان پوشید. ازهمین تاریخ، نادر شهر مشهد را مرکز فعالیتهای سیاسی‌و نظامی وبه‌عبارت دیگر، پایتخت خویش قرارداد وخانوادهٔ خود را به‌این‌شهرآورد وگنبد مطهرمزار روضهٔ رضوی‌را طلا کاری‌کرد. قدرت نادر موجب وحشت شاه‌طهماسب ومایهٔ حسد اطرافیان وی شد وازاین تاریخ چندبار بین نادروطهماسب‌قهر

وآشتی پیش آمدکه شرح آن به‌تفصیل درکتب تاریخ آمده است.

نادرپس ازکشتن ملك‌محمود وبسیاری از بستگان او، شورش کردان‌درگزو خبوشان (قوچان) را سرکوبی کرد و به جنگ افغانـان ابدالی رفت. اما این امر به‌نتیجهٔقطعی نرسید. زیرا شاه‌طهماسب میل‌داشت که نادر، پیش‌ازاین کار، به‌اصفهان رود وآن شهر راکه پایگاه صفویه وپایتخت آنان بود، از افغانها بازپس گیرد. ولی نادر، به‌حق، نظر داشت که نخست دشمنان خرده‌پا ولی‌خطرناك‌را درخراسان ریشه کن کند. طهماسب بیمقدمه نیابت سلطنت عراق و آذربایجان را به محمدعلی‌خان قولرآقاسی داد و چون نادر بـا این نظر مـوافقت نداشت، شاه را به‌مشهد فرستاد وخود روی به‌عراق نهاد. دراین‌هنگام روسها درگیلان سرباز پیاده‌کرده این منطقه را درسال ۱۷۲۲ میلادی/۱۱۳۵ه تصرف‌کرده بودند. نادر بدانان پیغام فرستاد که بساط خود را برچینند. روسها هم که به علت بدی هوا تلفات فراوانی داده بودند، براساس معاهدات رشت (۱۷۳۳/۱۱۴۵) ومعاهدهٔ گنجه (۱۷۳۵/۱۱۴۷) سپاه خود را ازکلیهٔ مناطق متعلق به‌ایران درجنوب و مغرب دریای خزر بیرون بردند.

افغانان ابدالی درهرات‌ازدیرباز با ایران دشمنی داشتند. سرکوبی آنان‌لازم بود تا بتوان به وضع افغانـان مستقر درایران رسید. نادر بدانـسن حمله برد(۴شوال ۱۱۴۱/ ۳ مه۱۷۲۹) وپس ازپیشرفتهای نخستین‌نظامی، کار به‌مذاکره‌کشیدوافغانها به‌اطاعت درآمدند ونادرهرات‌را به‌الله یارخان سپرد وطوایف فارسی زبان‌جمشیدی را درجام سکنی بخشیدوبه‌مشهد بازگشت. (۴ذی‌الحجه۱۱۴۱/ اول ژوئیهٔ۱۷۲۹).

اشرف افغان از تیرهٔ غلیجایی(غلیزایی) که دست تقدیر او را برسلطنت ایران نشانده‌بود، برای مقابله‌نادربه خراسان لشکرکشید. نادرپس از غلبه برصیدال(سیدال) خلیفه سپاه اشرف، درروز ششم ربیع‌الاول ۲۹/۱۱۴۲ سپتامبر ۱۷۲۹، درکنار قریهٔ مهماندوست دامغان، سپاه اشرف‌را به‌سختی درهم‌شکست وچنان‌که مورخ‌رسمی او، میرزامهدی‌خان می‌نویسد، نادر در این جنگ برای درهـم کـوبیدن سپاه افغان، از «توپچیان فرنگی‌نژاد»استفاده کرد. نادر به‌افغانها مجال نداد. جنگ دوم وی‌با آنان،

درسر درهٔ خوار صورت گرفت وافغانها به اصفهان گریختند و سه هزار نفر ازمردم سرشناس اصفهان‌راکشتند. نادر به‌دنبال آنان تاخت وجنگ سوم در مورچه‌خورت اصفهان روی‌داد. این بار نیز نادر به‌کمك توپخانه، افغانهارا تارومار کرد.(۲۰ربیع الثانی ۱۱۴۲/۱۲ نوامبر ۱۷۲۹) وسه روز بعد به اصفهان وارد شد. اما زیاد دراین شهر نماند وبه‌تعقیب افغانها به‌طرف شیراز رفت ودرماه جمادی‌الثانیه، اشرف‌را در زرقان نزدیك شیراز شکست داد. اشرف به‌طرف قندهار گریخت ودر راه کشته شد. جمعی از افغانان هم به‌هند گریختند ونادر به‌محمدشاه گورکانی نامه‌ای نوشت و او را، ازپناه دادن به‌فراریان، برحذر داشت. آنگاه نادر ازطریق کهگیلویه وشوشتر و دزفول و خرم‌آباد، وارد بروجرد شد. شاه‌طهماسب فرمان حکومت مناطق شرقی ایران را از قندهار تا پول‌کورپی، به‌نام وی صادر کرد به‌اضافهٔ مازندران و یزد و کرمان وسیستان.ضمناً یکی ازخواهران خودرا نیز به‌نام رضیه‌خانم به‌زنی بدوداد. ظاهراً این زن قبلاً زن‌داودخان، شاهزادهٔ گرجی‌بوده واز اوپسری دوازده‌ساله‌داشته است. خواهر دیگر شاه طهماسب دوم نیز به عقد رضاقلی‌میرزا پسر ارشد نادر درآمد.

چون ترکان عثمانی به‌پیغام نادر مشعربرترك ایران جوابی نداده بودند،نادر نهاوند را تصرف کرد. فرماندهٔ‌سپاه ترك‌عبدالرحمن پاشا، همدان‌راهاکرده‌به‌سنندج رفت. کمی بعد کرمانشاهان نیز به‌دست نادر افتاد. در۲۷ محرم سال۱۱۴۴/۱۲ اوت ۱۷۳۰نادر وارد تبریز شد ومی‌خواست به‌قصد تصرف ایروان حرکت کند که خبر شورش ابدالیان وهجوم‌آنان به‌مشهد، وی‌را ازاین‌حرکت منصرف ساخت. در این روزها بودکه شورش‌ینی‌چریان‌دراستانبول، موجب عزل سلطان احمد ثالث گردید. نادر بیستون‌بیك افشار را در تبریز حکمران ساخته، به خراسان رفت. زیرا ذوالفقارخان حاکم فراه، اللهیارخان ابدالی متحد نادر را که برخلاف دستور نادر از حصار بیرون آمده و به جنگ صحرا روی نهاده بود، درهم شکسته بود. (۱۳ محرم ۱۱۴۳/۲۹ ژوئیه ۱۷۳۰).

نـادر پس ازسرکوبی طـوایف ترکمن، لشکر بـه جنگ ابدالیها بردکـه حسین‌غلجائی برادر اشرف‌افغان‌بدانان یاری می‌داد. درچهارم شوال جنگ درگرفت. سرانجام افغانیان ذوالفقارخان را معزول کرده، الله‌یارخان را به حکـومت دعوت نمودند. الله‌یارخان روز۱۸صفر سال ۱۱۴۴/۲۲ اوت۱۷۳۱ از ردوی‌نادر به‌هرات رفت. اما هنوز به‌هرات نرسیده خود اوسربه شورش برداشت وبازجنگ درگرفت. سرانجام هرات دراول رمضان (۲۷فوریه ۱۷۳۲) تسلیم‌شد.

الله‌یارخان به‌هند تبعیدگردیدوچندروزبعد حسین‌غلجائی به‌دست‌ابراهیم‌خان برادر نادر افتاد.

درمدت اقامت نادر درخراسان، شاه‌طهماسب‌ثانی که می‌خواست قدرتی‌نشان دهد تا خودرا مگراز زیربار تحکمات طهماسبقلی‌خان نجات بخشد ومشاورین‌وی نیز او را بدین‌کار تشویق می‌کردند، عـازم جنگ با تـرکان عثمانی شد ودر تبریز بیستون بیك‌افشاررا معزول‌کرد وخود به محاصرهٔ ایروان شتافت. امـاکاری ازپیش نبرد وبازگشت ودرپنج‌فرسخی شمال همدان، بااحمدپاشا والی بغداد درافتاد. امـا شکست خـورد واحمدپاشا تا ابهر پیش‌آمد وشاه‌طهماسب بـه اصفهان‌گریخت و سردار دیگر ترك به نام علـی‌پاشا حکیم‌اوغلو از ایـروان بـه راه افتاد و تبریز و مراغه را نیزتصرف کرد. با این‌حال، ترکهاکه از بازگشت ایرانیان تحت‌نظر نادر هراسان بودند، دم ازصلح‌زدند و طبق قرارداد صلحی کـه بسته شد، اراضی شمال ارس را ترکان عثمانی متصرف شدند.

مقارن فتح هرات بودکه نسخهٔ عهدنامهٔ ایران وعثمانی به‌دست نادررسید و اوعدم‌رضایت خودرا ازاین قرارداد صریحاً اعلام داشت و ایلچیانی به استانبول‌و بغداد فرستاده، سرزمینهای مغصوبه را تقاضاکرد.

نادرپس ازتنظیم امور خـراسان و سپردن‌آن به ابـراهیم‌خان، روز ۷محرم ۱۱۴۴ ازمشهدبیرون‌آمد وپس‌ازسرکوبی تـرکمانان به‌گرگان رسید. وی ازشـاه طهماسب‌ثانی خواسته‌بودکه درقم یا تهران بدوبپیوندد. اما شاه‌کهسرگرم مذاکرات

جدیدی با ترکان بود، بدین امر توجهی نکرد و نادرهم به اصفهان آمد وشاه را به‌چادر خویش دعوت کرد و چندان به شاه‌طهماسب عرق‌خورانید که شاه‌صفوی دست به حرکات ناشایسته‌ای زد ونادرهم وی را درچنین‌وضعی به درباریان و همراهان نشان داده گفت آیاچنین کسی شایستهٔ سلطنت‌است. درباریان نیمی مرعوب و نیمی‌مجذوب رأی برعزل‌شاه‌طهماسب ثـانی دادند و نادرپسر چند ماههٔ طهماسب را به‌نام شاه‌عباس‌سوم‌به‌سلطنت برداشت. و شاه‌طهماسب را در ۱۴ ربیع‌الاول۱۱۴۵/۴سپتامبر ۱۷۳۲ به مشهد فرستاد و سه روز بعد رسماً سلطنت پادشاه جـدید را اعلام داشت و شاه چندماهه را به قزوین فرستاد.[۱]

نادرپس‌ازگوشمالی‌طوایف هفت‌لنگ بختیاری‌وطایفهٔ‌زند،در۶جمادی‌الثانیه واردکرمانشاه شد ودر۲۲ آن‌ماه به احمدپاشای باجلان‌حمله‌کرد و قلعهٔ زهاب را در تصرف گرفت. در اول‌رجب به کرکوك رفت تا مگراحمدپاشا ازبغداد خارج‌شود. ولی‌پاشا همچنان دربغداد ماند. نادر به‌کمك پلی که یك مهندس فرنگی‌ازچوب‌خرما ساخت، از دجله‌گذشت و بغدادکهنه را گرفت و بغـداد جدید را محـاصره‌کرد و شیخ عبدالباقـی، رئیس طایفهٔ بنی‌لام وحکمران مشعشعی خـوزستان را مأمور فتح بصره نمود. احمدپاشا برای وقت‌گذرانی ، وعده دادکه شهر را در پایان‌ماه صفر تسلیم‌کند. زیرا می‌دانست‌که سپاه توپال عثمان‌پاشا ازراه‌کرکوك پیش‌می‌آید. نادر در۶صفر ۱۱۴۶ به مقابله با توپال عثمان‌پاشا شتافت ولی شکست خورد و به همدان عقب نشست وپس‌از تجدید قوای‌نظامی و تهیهٔ مایحتاج، در۲۲ ربیع‌الثانی، مجدداً به جنگ باترکان‌رفت و این‌بار پیروزی‌کامل نصیب نادرشد وتوپال عثمان درمیدان جنگ به قتل رسید واللهیارگرایلی سرش را ازتن‌جداکرد. اما نادر دستور دادکه سر اورا به‌بدن او ببندندو به‌عبدالکریم افندی‌قاضی‌عسکرعثمانی‌دهند تا به‌وطن برده،

۱ــ سن‌عباس‌میرزا را دراین‌هنگام بعضی دوماه وبعضی هشت‌ماه نوشته‌اند. درهر حال شیرخواره وطفل گاهواره بوده‌است.

دفن کنند.

نادرخودرا به بغداد رسانید. احمدپاشا اعلام کرد که سرحدات ایران‌وعثمانی براساس قرارداد زهاب تعیین‌شود. اما خود او ازبغداد بیرون نیامد. نادرتنها به‌پس‌گرفتن اسرا اقدام نمود. زیرا محمد خان‌بلوچ حکمران کهگیلویه سر به شورش برداشته‌بود. محمدخان ازهمراهان محمود افغان‌بود که از طرف‌اشرف به سفارت به استانبول رفت ودرباز گشت، شاه‌طهماسب اورا منصب فرماندهی بخشید و ازجانب نادر به‌حکومت کهگیلویه منصوب گردید. ولی‌دراین هنگام سراسر جنوب‌ایران را به‌آتش‌شورش کشیده‌بود. نادر پس‌از زیارت عتبات‌عالیات، در۱۵رجب۱۱۴۶/۲۲ دسامبر ۱۷۳۳، ازبغداد حرکت کرد. محمدخان بلوچ شکست‌خورد و گریخت. اما دستگیر شد و به فرمان نادرچشمان اوراکور کردند.

روز۲۶شعبان ۱۱۴۶ نادر به شیراز واردشد وچون خبری‌از تصویب‌تعهدات احمدپاشا از طرف دولت عثمانی نرسید، نادر در ماه ذی‌القعدهٔ همان‌سال روی بـه اصفهان‌نهاد. درراه خبرتولد شاهرخ فرزند رضاقلی‌میرزارسید ونادربسیارخوشحال شد. زیرا این‌مولودکه مادرش دخترشاه‌سلطان‌حسین بود، می‌توانست واسطهٔانتقال سلطنت از صفویه به افشاریه شود.

نادر در۲۵ذی‌القعده به اصفهان‌رسید. نمایندهٔ دولت عثمانی به‌نام عبدالکریم افندی به‌نزد وی آمدکه دولت عثمانی عبدالله‌پاشاکوپرولوزاده را سفیر تام‌الاختیار قرار داده‌است. نادر از وی خواست‌که ایالات قفقاز را به ایران باز گرداند تاراه برای مذاکرات بعد هموارشود. در۱۲محرم ۱۱۴۷/۴ژوئن ۱۷۳۴، نادرازاصفهان به سوی آذربایجان روانه شد. عبدالله‌پاشا خواستارشدکه حل‌موضوع ولایات‌قفقاز به‌دوسال دیگر موکول گردد. نادر که وقت‌گذرانی ترکان را دید، نخست به‌سرخای رئیس طوایف داغستان درخاک‌قموق حمله برد. این سرخای‌همان است‌که‌ازایران روی گردانده به سوی ترکان رفته بود و ترکان حکومت وی را تصویب و تأیید کرده بودند. نادر پس‌از تنبیه طوایف‌داغستان‌ولگزیها، خودرا در ۱۶جمادی‌الثانیه

سال ۱۱۴۷ به‌گنجه رسانید و به‌کمك توپخانه ومهندسین روسی که‌پرنس گولیتسین سفیر روس دراختیارش گذاشته بود، گنجه راگرفت ودرهمین شهر بودکه قرارداد ایران وروس بسته شد (۱۷۳۰) و به موجب آن روسیه و ایـران تعهد کردندکه در هنگام هجوم دولت‌ثالث ازکمك به یکدیگر خودداری نکنند. وضمناً روسهااراضی ایران را پس دادند.

عبدالله‌پاشاکوپرولوحاضرنبودکه ایالات قفقاز را پس‌بدهد ونادر هم‌دست‌بردار نبود. پس‌جنگ این‌دو حتمی بود. این‌جنگ درمغرب ایروان صورت گرفت وروز ۲۶محرم ۱۱۴۸ فتحی درخشان نصیب نادر گردید (۱۸ژوئن ۱۷۳۵).پنج‌هزار نفر ازسپاه عثمانی دراین‌جنگ کشته شدند. عبدالله‌پاشا وسارومصطفی‌والی‌دیاربکر نیز ازاین‌جمله بودند. نادر سی‌هزارنفراسیرعثمانی‌را انعام داد ومرخص‌نمود ونعش عبدالله‌پاشا راکه به‌دست رستم قرا چورلوکشته شده بود،به قارص فرستاد وجسد سارومصطفی‌پاشا، داماد سلطان‌عثمانی را به‌ایروان . دراین‌جنگ‌که درمحلی به‌نام مرادتپه روی داد ، شمار سپاه ترك را هفتادهزارسوار و پنجاه‌هزار پیاده نوشته‌اند. وقتی‌چنین سپاهی، بدان‌سان تار ومارشد، شهرهای بزرگ ماوراء قفقاز مانندگنجه و تفلیس و ایروان به دست سپاه نادر افتاد.

نادر پس از سرکوبی مجدد طـوایف سرکش داغستان و تنبیه طهمورث (تیمورز) پادشاه‌گرجستان وفرستادن بیش‌ازشش‌هزار نفر از مردم تفلیس‌به‌خراسان، روی به جنگ با قاپلان‌گرای نهاد و در هشتم رمضان ۱۱۴۸/۲۲ ژانویه ۱۷۳۶ به ملتقای رودهای کورا و ارس رسید و در دشت مغان، نزدیك جواد، اردو زد وامنا و بزرگان ولایات مختلف را احضار کرد وبه‌حاضرین گفت‌که می‌خواهد به خراسان بازگردد و گوشه‌ای‌گیرد و آنان در انتخاب شاه‌طهماسب ثانی یا شـاه عباس ثالث آزاد هستند.

البته این یك عشوهٔ نظامی وناز سربازی بود . زیرا میرزاعبدالحسین صدر اصفهانی چون‌خواست به حمایت از صفویه سخنی گوید، به دستور نادر طناب به

گردنش افکندند وچندان کشیدند که ازدین وسیاست درگذشت ودیگران هم‌تکلیف خویش را دانستند و یك‌زبان گفتند کسی جز نادرشایسته مقام سلطنت نیست. آنگاه نادر به‌سلطنت رضا داد به شرط آنکه مذهب شیعه راکه شاه اسماعیل‌رواج داده‌بود و«مخالف آبای کرام واروغ عظام» نادربود، ترك کنند. تا بدین‌ترتیب اتحاد ممالك اسلامی صورت پذیرد و مذهب شیعه پنجمین مذهب دربرابر مذاهب اربعه[1] شود و ایرانیان در فروع مقلدطریقهٔجعفری یعنی امام‌جعفربن‌محمدالصادق(۴)باشند.همگان به رغبت یا نفرت، غیر تسلیم و رضا چاره‌ای ندیدند و صورت مجلسی (محضری) به مهرهمهٔحضار تهیه و درخزانه ضبط گردید. آنگاه نادر شروط پنجگانه‌ای راکه می‌بایست به سلطان عثمانی عرضه شود، بدین‌گونه عنوان نمود:

۱ـ چون ایرانیان ازعقاید گذشته دست برداشته‌اند، دولت عثمانی بایدمذهب شیعه را پنجمین مذاهب‌چهارگانه بشناسد.

۲ـ شیعیان رکنی خاص در مکه داشته باشند.

۳ـ هرساله ازایران امیرالحاج‌تعیین‌شود،همچنان‌که ازمصر وشام‌امیرالحاج تعیین می‌شود.

۴ـ اسرای دوطرف مبادله شوند.

۵ـ ازطرفین، سفیران‌مقیم درپایتخت دولتین معین گردند.

روز پنجشنبه ۴شوال ۱۱۴۸ نادر برتخت سلطنت‌نشست وبرای‌اعلام‌جلوس خود، سفرائی به استانبول و سن‌پترزبورگ فرستاد . سفیر وی به استانبول عبدالباقی‌خان زنگنه بود. در همین هنگام بودکه رضاقلی‌میرزا به‌والیگری خراسان و طهماسبقلی‌خان جلایر به پیشکاری (وزارت) وی منصوب شد و حکومت آذربایجان کلاً از قافلانکوه تا ارومیه چای به ابراهیم‌خان تفویض گردید.

۱ـ منظور از مذاهب اربعه ، چهار مذهب مهم اهل تسنن است به نامهای حنفی (منسوب به‌امام ابوحنیفه نعمان‌بن‌ثابت) ومالکی(امام‌مالك‌بن‌انس) وشافعی (امام‌محمدبن ادریس شافعی) وحنبلی (امام احمدبن‌حنبل).

نخستین اقدام نادر پس از سلطنت، سرکوبی افغانهای غلجائی و تسخیر قندهار بود. برای این‌امر، نادر در اردوگاه خویش که سرخه‌شیرنام داشت، برجهاو باروهای استواربنانهاد وشهری جدید به‌نام «نادرآباد» پی‌افکند. روزدوم ذی‌الحجه سال ۱۱۵۰ ه. ق. قندهار تسلیم شد و بـه دستور نادر قلعهٔ قندهار با خاك بـرابـر گردید.

دراثنای توقف درقندهار، نادر برثروت‌عظیم هندوستان وبی‌لیاقتی گورکانیان آگاهی یافت. بنابراین، وی عازم حمله به‌هندشد. بهانه‌اش نیز این‌بودکه محمدشاه بعضی از افغانها را به هند راه داده و سفیرنادر را درهند نگهداشته‌است. شهرهای غزنین‌وکابل و جلال‌آباد یکی بعدازدیگری بـه دست نادر افتاد. درپنج‌فـرسخی جلال‌آباد، رضاقلی‌میرزا به اردوی نادر رسید و منصب نیابت سلطنت وامتیازاختیار تغییر و تبدیل حکام وبیگلربیگیان یافت. ناصرخان والی پیشاور، معبرخیبر راگرفته بود، ولی نادر این‌معبررا دورزد و ناصرخان راگـرفت. درپیشاور خبـر کشته‌شدن ابراهیم‌خان به دست لگزیها (لزگیها) رسید. نادر یکی ازبزرگان قبیلهٔ قرقلو را به نام اصلان‌خان به‌جای اوفرستاد وخود بـه‌سوی دهلی شتافت.

لاهور بزودی به دست نادر تصرف شد. روز۶شوال ۱۱۵۱/۶ فوریه۱۷۳۹، هنگام خروج ازلاهورشنیدکه محمدشاه باسیصدهزار سپاهی و دوهزارفیل ودوهزار توپ به‌کرنال، در بیست فرسخی شمال شاه‌جهان‌آباد رسیده است. جنگ‌روز ۱۵ ذی‌القعده ۱۱۵۱/۲۴ فوریه ۱۷۳۹ شروع شد و بـاآنکه سپاه نادر ازحریف بسیار کمتربود، به‌کمك تیراندازی دقیق توپخانه، بردشمن پیروزی یافت. چندروز بعد، نادر محمد شاه را به چادر خویش دعوت کرد و اندکی پس‌از این دیدار، نادر در رأس‌سپاه نیرومند خویش، به‌همراه محمدشاه‌گورکانی، به دهلی درآمد و ازپادشاه هند مبلغی هنگفت درحدود بیست‌کرور روپیه وبیست‌هزار سپاه‌کمکی تقاضا نمود (۹ذی‌الحجه ۱۱۵۱ / ۲۰ مارس ۱۷۳۹). نـام نادر در خطبه‌ها مذکور و به اسم او سکه‌ضرب‌شد. روز ۱۵ذی‌الحجه نادر به بازدید محمدشاه رفت. بعد ازظهرآن‌روز

شایع شد که نادر در کاخ سلطنتی هند کشته شده‌است.

لذا اوباش شهر به سربازان ایرانی حمله بردند وجمعی از ایشان را کشتند. شمار کشتگان ایرانی را بین سه‌تاهفت‌هزار نوشته‌اند. صبح‌روزبعد، نادر به مسجد روشن‌الملک‌رفته‌فرمان قتل‌عام داد. دراین قتل‌عام، که ازساعت۹صبح تا دوبعدازظهر طول کشید، بیش‌از سی‌هزار هندی کشته شدند. تا این که به خواهش محمدشاه، نادر دستورداد که قتل‌عام متوقف‌شود. توقف نادردردهلی دوماه‌وچندروز به‌طول‌انجامید ودرطی این مدت بود که دختر محمدشاه بـا تشریفات فراوان به عقد نصرالله‌میرزا پسر دوم نادر درآمد. میزان مال هنگفتی که نادر از پـادشاه هندگرفت دقیقاً معلوم نیست. ولی یکی ازهندیان‌آن مبلـغ را شش‌میلیون روپیه نقد وپنج‌میلیون جواهر، من‌جمله الماسهای کوه نور و دریای نور و تـاج ماه و محمدشاهی نـوشته است، به اضافهٔ تخت طاوس. به سربازان ومأمورین ومستخدمین هم هریك از ۶۰ تا ۱۰۰ روپیه رسید. نادر به شکرانهٔ این پیروزی مردم ایران راتاسه‌سال ازپرداخت‌مالیات معاف کرد که البته بعد مطالبه و وصول کرد. روز ۳صفر ۱۱۵۲ ه (۱۲مه۱۷۳۹) در حضور کلیهٔ بزرگان هند، نادر تاج سلطنت هند را بر سر محمدشاه نهـاد و پادشاه مغلوب هند، دربرابر تاجی که نادر بدو بخشید، به نشانهٔ سپاسگزاری ولایات شمال غربی هند یعنی ناحیهٔ سند را ازکشمیر تا مرزهای ایران بدو تقدیم‌نمود.

روز هشتم‌صفر نادر از دهلی بیرون آمده‌روی به ایران نهاد ودر اول‌رمضان به‌کابل وارد شد وروز هفتم رمضان سال ۱۱۵۳ به نادرآباد واردشد. دوسال‌وهفت ماه پیش، از همین شهر روی به هند نهاده بود. دردهم ربیع‌الاول به‌هرات رسید و به شادمانی فتوحاتی که کرده بود، بر تخت طاوس نشست و خیمهٔ بسیار مجللی برافراشت تا چشمها را خیره کند.

پس‌ازپانزده‌روز اقامت در هرات، وی به طرف بلخ حرکت کرد و در هفتم جمادی‌الاولی بدین‌شهر درآمد. نادر پیش‌ازاین، ازهندوستان، نجـاران بسیاری را برای ساختن کشتی جهت عبور ازجیحون فرستاده‌بود. لذا با ۱۱۰۰ کشتی که‌هریك

گنجایش ۱۰۰۰من‌بار داشت، به طرف چهارجوی روانه شد ودر ۱۸جمادی‌الثانیه به‌چهارجوی رسید و درظرف سه‌روز جسری برشط ساخته شدکه سپاهیان از آن گذشتند. روز نوزدهم ، نادر به نزدیك بخارا رسید و حاکم بخارا ابوالفیض‌خان را به‌حضورپذیرفت. رودجیحون سرحدمیان ازبکان وایرانیان تعیین‌شد ونادرتاج برسر ابوالفیض‌خان‌نهادودختر اورا برای علیقلی‌خان برادرزادهٔ خودگرفت ودختر دیگرش را خود به زنی اختیارکرد و حکومت نـواحی شمال سند را تا تبت بـه طهماسبقلی‌خان جلایر بخشید.

پس‌ازاین‌وقایع، نادر به سرکوبی ایلبارس‌خان‌حاکم خوارزم شتافت. زیرا درهنگام توقف نادر درهند، وی‌به‌سرحدات‌سرخس تاخته بود. ایلبارس‌خان پس از جنگی دلیرانه دستگیر وبه امرنادر با ۲۰نفر از اعیان دولتش کشته شدند[۲۴شعبان ۵/۱۱۵۳ نوامبر ۱۷۴۰]. آنگاه نادربه‌کلات‌وسپس به مشهدرفت وهدایای‌گرانبها به حرم حضرت‌رضا تقدیم نمود (آخرشوال). دراین‌اوقات، سفیرمحمدشاه‌گورکانی رسید ورسماً ازطرف محمدشاه واگذاری منضمات ایالت‌کابل‌وتته واقع درساحل چپ رودسندرا که طبق قرارداد به‌محمدشاه تعلق‌داشت، به نادراعلام‌کرد ونادر نیز با فرستادن چندرأس اسب وچند خربزه تشکر نمود!!

آنگاه هنگام سرکوبی‌لگزیها رسید، چه‌آنان سر به شورش‌برداشته و برادر وی ابراهیم‌خان را کشته بـودند. وی از راه قـوچان واسترآباد و مازندران قصد داغستان نمود. درهنگام عبور از مازندران، در۲۸صفر۱۱۵۴، مردی کـه خودرا در جنگل پنهان‌کرده بود با تفنگ قصدجان نادرکرد. بـه طوری که‌دست راست نادر مجروح‌شد وشـست چپ‌اوقطع‌گردید. ضارب را نتوانستند بیابند. ولی رضاقلی‌ـ میرزا که هنگام اقامت نادر در هند و پـراکنده شدن شایعهٔ مرگ وی، در سبزوار شاه‌طهماسب‌ثانی وفرزندان اوعباس‌میرزا وسلیمان‌میرزا راکشته وزن‌خودرانیز که‌به قتل برادر اعتراض‌کرده بود به قتل رسانده و از مـردم جـریمه‌ای‌گران‌گرفته بود، مورد سوءظن قرارگرفت. درآن هنگام نادر فرزند خودرا درطهران‌گذاشت که در

همان‌جا بماند وخود به سوی داغستان عزیمت کرد. این لشکرکشی برای نادر بسیار گران تمام شد. زیرا لگزیها با شجاعت تمام به‌جنگ پرداختند وحتی راه آذوقه را به سپاه نادر بستند و اگر کشتیهای روسی برای حمل خواروبار به‌وی کمك نمی‌کردند، مسلماً سپاه وی دراین جنگ تلفات فراوان تحمل می‌کرد. درطی همین سفر و شاید براثر خشم و کینه ازلگزیها بود که نادر تصمیم وحشتناکی گرفت وآن این بود که مجلس محاکمه‌ای ترتیب داد و اعضای آن را بانظرخاص تعیین نمود و این مجلس رضاقلی‌میرزا را در واقعهٔ سوءقصد به نادر گناهکار دانست و نادرهم دستور داد تا وی راکور کنند. دراین هنگام نادر زمزمه‌ای در اعراض ازسلطنت وکناره‌گیری از کار و تفویض امرسلطنت به یکی ازپسران خود کرد، اماکسی از ترس نپذیرفت و نادر هم بزودی این داستان را به‌دست فراموشی سپرد. زیرا درذی‌القعده سال ۱۱۵۴ /ژانویه ۱۷۴۲ سفیر ایران از استانبول بازگشت و خبر آورد که سلطان عثمانی از قبول شناسائی مذهب شیعه به عنوان مذهب پنجم وشرکت دادن مردم شیعی مذهب ایران دررکن شافعی خودداری کرده‌است. نادر دراین موقع بار دیگر به ملت ایران اعلام کرد که دست ازعقاید بدعت‌آمیز شاه‌اسماعیل بردارند و تصمیمات انجمن مغان را تأیید کنند وبه خفای نخستین یعنی ابوبکر وعمر وعثمان احترام گذارند.

بعداز نوروزسال ۱۱۵۵/۱۷۴۲، نادرمجدداً به داغستان لشکرکشید وطبرسران را به‌باد غارت داد. با این‌همه، وی نتوانست براوسمی که درقلعهٔ قریش متحصن شده بود دست یابد. وی به نزد طوایف آوار گریخت و قلعه‌اش باخاك یکسان شد. یك سال ونیم نادر درداغستان گذراند و این سال آغاز ضعف و انحطاط قدرت اوست. زیرا نه تنها درداغستان به فتحی نایل نشد، بلکه درین مدت، به مناسبت دوری نادر از صحنهٔ سیاست وپیکار درهرگوشه شورشی برخاست. درخوارزم پسر ابوالخیر قزاق، طاهرخان راکه از جانب نادرحکومت داشت به قتل رسانید وبرخوارزم دست یافت. اما وقتی نصرالله‌میرزا متوجه آن خطه شد، مردم خوارزم به مروآمده اظهار اطاعت کردند.

ازبکان سپاه نادرنیز، خواستارحکومت پسرایلبارس‌خان شدندکه نادر او را کشته بود. دربلخ‌هم درویشی راه‌طغیان‌گرفت ولـی پس‌ازجنگ وکشت‌وکشتـار دستگیر شد.

نادر در۱۶ذی‌الحجه۱۱۵۵ / ۲۰ فوریه۱۷۴۳ازداغستان بیرون‌آمدوشب‌نوروز سال ۱۷۴۳/۱۱۵۶ به مغان رسید وازراه تبریز وسنندج به‌شهرزوررفت و توپخانهٔ او ازسمت‌همدان به کرمانشاه و عراق رسید. احمدپاشا حکمـران بغداد باردیگـر هدایای فراوان نزد نادر فرستاد، ولی از تسلیم شهر خودداری نمـود. نادر اطراف بغداد را درمحاصره‌گرفت وخواجه‌خان‌چمشکزکی‌را به‌فتح بصره فرستاد. روز۱۴ جمادی‌الثانیه نادر به‌کرکوك رسید ویك هفته بعد این‌شهر را تصرف‌کرد واربیل‌هم یك‌روزه به دست وی افتاد. در کرکوك بود که خبر رسید سلطان عثمانـی پس از شنیدن پیغامها وپیشنهادهای احمدپاشا، فتوای شیخ‌الاسلام را مشعر بر تباین مذهب شیعه با دین‌اسلام‌ومباح بودن‌قتل واسارت‌ایرانیان منتشر ساخته‌است. نادرازکرکوك به قصدموصل‌حرکت‌کرد ولی به فتح این‌شهر توفیق نیافت. با این‌حال مردم‌موصل که ازخشم نادر دروحشت بودند، وعده دادندکـه نمایندگانی به استانبول فرستاده رضایت خاطر سلطان را درپذیرفتن خواستهای نادر جلب‌کنند. دراین‌هنگام ایلچی احمدپاشا نیز رسید وپیغام سلطان را رسانید که قبول تخمیس مـذاهب اربعه باعث فتنه عمومی خواهد شد. ضمناً سلطان از نادر خواسته بودکـه با احمدپاشا قرارداد لازم بسته، به ایران بازگردد. نادر در دوم رمضان ۱۱۵۶/۱۲اکتبر ۱۷۴۳ به سمت کرکوك و خانقین رفت وپس‌اززیارت بقاع متبرکهٔ‌کربلا ونجف وسامره‌وکاظمین مزار ابوحنیفه را نیز طواف نمود ودرنجف مجمعی ازعلما و روحانیون‌گردآورد. در این‌جلسه که‌صورت دقیق آن به قلم‌میرزا محمدمهدی‌خان استرآبادی نوشته‌شده، حاضرین مواد تصویب‌نامهٔ مغان را تجدید وازآرای باطله تبری‌جستند. علمای‌عراق امامت جعفربن‌محمدالصادق(ع) را اقرارکردند و مذهب ایرانیان راکه به حقانیت سه‌خلیفهٔ نخست اظهارایمان‌کرده‌بودند، تصدیق‌نمودند. مطلب قابل‌ذکر اینکه‌دراین

صورت جلسه سخنی از تخمیس مذاهب اربعه نرفته بلکه نوشته شده است که ایرانیان شیعی مذهب می‌خواهند درمکه با رکن شافعی شریك شوند.

نادر وزنانش مبالغی کرامند برای تذهیب وتزیین عتبات عالیات خرج کردند و نادر به ایران بازگشت و هنگام مراجعت دستور داد که کرکوك و اربیل و قرنه (در نزدیکی بصره) را با چند نقطهٔ دیگر به احمد پاشا پس دهند. زیرا پاشای حیله‌گر خوب دانسته بود که چگونه در احترام و تکریم مرد مغرور نودولتی چون نادر بکوشد.

شتاب نادر در آمدن به ایران علت فراوان داشت. ظلم وبیداد نادر و فقر و اضطرار مردم ایران سبب شده بود که هرچندگاه یك‌بار شورشی درنقطه‌ای ازایران برپا شود، خواه از سوی اطرافیان خود نادر، خواه از سوی شیادانی که خود را به خاندان صفوی منتسب می‌نمودند. از جمله در شروان شخصی به نام سام میرزا پیدا شدکه‌پسر شاه سلطان حسین است و جمعی دور او را گرفتند. نادر نصرالله میرزا را به دفع وی فرستاد و او بدین شورش پایان بخشید. اما سام میرزا موفق به فرار شد.

در فارس هم محمد تقی خان بیگلربیگی سر به شورش برداشت. وی از سرداران نادری بودکه با سردارکلبعلی بیك‌کوسه احمدلو درعمان ونواحی جنوب خلیج فارس مستقر بودند. نادر آنان را به حضور خواست و محمد حسین خان قرقلو را به جانشینی ایشان معین کرد. اما محمد تقی خان به عزل خویش و رفتن به‌نزد نادر راضی نشد و کلبعلی خان را کشت و با محمد حسین خان به جنگ برخاست.کلبعلی خان پدرزن نادر بود به دو دختر. بدین معنی‌که دختر بزرگ او نخست با نادر ازدواج کرد وثمرهٔ این وصلت رضا قلی میرزا فرزند ارشد نادر بود که دربیست‌وپنجم جمادی‌الاولی ۱۱۳۱ ه‍/۱۵ آوریل ۱۷۱۹ متولد شد. پس‌ازاین، دختر دیگر وی به نکاح نادر درآمد که نصرالله میرزا و امامقلی میرزا از بطن او بودند. محمدتقی‌خان بزودی قدرتی فراوان یافت وچون مردی‌لایق بود، در دولت

نادری به مقامات عالی رسیده بود. نادر به جنگ وی شتاب کرد و او راگرفت و مقطوع‌النسل ساخت.

در ایل قاجاریه نیز تشنج سختی بروز کرد. طرفداران محمد حسن خان قاجار (پسرفتحعلی‌خان قاجار) و محمد زمان بیك قراموسانلو به‌جان یکدیگر افتادند و محمد حسین‌خان قاجار از اردوی نادر به‌استرآباد آمد. عدهٔ زیادی از مخالفین راکشت وکله منارها برآورد وجمعی راکورکرد.

هنوز در خوارزم آتش فساد تسکین نیافته بودکه خبر خروج صفی میرزای صفوی رسید. این مدعی را که اصلاً محمدعلی رفسنجانی نام داشت عثمانیها ساخته بودند. جمال اوغلو احمد پاشا حاکم قارص، ازجانب صفی میرزاکه مدعی سلطنت ایران بود، احکامی درآذربایجان منتشر می‌کرد. وقتی نادر به ابهر رسید و بدو خبردادندکه جمال اوغلو معزول شده واحمد پاشا وزیر سابق عثمانی به‌جای وی مأمور قارص شده است، نادر به امیدآنکه پاشای جدید مأمور مذاکره دربارهٔ صلح است، در باغ سبز نشان داد وبه‌حکام ولایات شمالی من‌جمله ایران امرکرد که اسرای عثمانی را رهاکنند. اما پاشای جدید از شرایط صلح اظهار بی‌اطلاعی کرد و نادر عازم قارص شد. در راه دوخبر خوش بدو رسید: یکی غلبهٔ گرجیان بر ترکان عثمانی ودیگری‌دستگیری سام میرزا. چنانکه‌گذشت، سام میرزا از زندان گریخته بود. البته پیش از فرار به امر نادر بینی او را بریده بودند. این‌بار نادر دستور دادکه یك چشم او را نیز از کاسه درآوردند و او را به قارص فرستاد تا چون صفی‌میرزای ثانی نزد پاشای قارص بماند و دوبرادربتوانند یکدیگررا ببینند. یوسف پاشا حاکم‌آخسقه‌که با هدایا نزد رؤسای طوایف داغستان می‌رفت، درمحل گوری به‌دست‌گرجیها مغلوب شد. نادر به‌پاس این خدمات، طهمورث را والی ایالت کارتلی کرد و پسرش ایراگلی را والیگری‌کاخت داد.

نادر قارص را در محاصره گرفت ولی به علت سرمای شدیدکاری ازپیش نبرد و از راه‌آخسقه وگنجه به بردع رفت و در ۲۲ ذی‌القعده/۲۷ دسامبر باردیگر

به داغستان درآمد. هنگامی که بعد از نوروز سال ۱۱۵۸/مارس ۱۷۴۵ به‌کنار دریاچهٔ‌گوکچه رسید با بیماری دست‌به‌گریبان بود. کشیش‌بازن، طبیب وی، علائم بیماری اورا مقدمهٔ استسقا تشخیص داده بود.

ترکان عثمانی برای یکسره‌کردن‌کار نادر دو سپاه مهم بر سر اوفرستادند، یکی بـه سرکردگی یکن محمد پاشا صدراعظم سابق کـه مأمور ناحیهٔ ارزنةالروم شده بود و دیگری به فرماندهی عبدالله پاشا جبه‌چی و سلطان وردی‌خان اردلان از کردان فراری ایرانی مأمور ناحیهٔ دیاربکر وموصل. نادر پسر خود نصرالله میرزا را به‌جلو عبدالله پاشا فرستاد و خود پس از انجام مراسم وتشریفات عروسی برای پسرش امامقلی میرزا و برادرزاده‌اش ابراهیم خـان (پسر ابراهیم خـان مقتول در داغستان) و تفویض حکومت خراسان به امامقلی میرزا وحکومت عراق به ابراهیم خان، روز ۵رجب/۱۳ اوت به‌مقابلهٔ ترکان رفت. یکن‌محمدپاشا یکصدوپنجاه‌هزار سوار وچهل هزار ینگیچری همراه‌داشت. تصادفاً وی‌به‌همان نقطه‌ای‌رفت‌که ده‌سال پیش عبدالله پاشاکوپر ولوزاده در برابر نادر مغلوب ومقتول شده‌بود. یعنی محلی موسوم به مراد تپه درنزدیکی ایروان.

جنگ روز یازدهم رجب شروع شد. نادر رابطهٔ وی را با قارص قطع کرد و او را به‌محاصره انداخت. درهمین ایام خبر رسیدکه عبدالله پاشا درحدود موصل شکست خورده‌است. نادر حلقهٔ محاصره را تنگتر نمود. درمیان‌آشوب واضطراب ناشی از این پیشامد ناگوار، یکن محمد پاشا درگذشت و شکست بـر عثمانیان افتاد. دوازده‌هزارنفر ازآنان کشته‌شدند وپنج‌هزار نفر به‌اسارت درآمدند وتوپخانهٔ آنان به‌دست نادر افتاد.

بعد از این شکست عظیم که به ترکان وارد آمد، به‌نظر می‌رسیدکه نادرکار را بر سلطان عثمانی دشوارترگیرد. ولی وی‌که از آشوبها و شورشهای روزبروز ایرانیان خشمگین و ازجلب قلوب مردم ایران ناامید شده بود، دیگر اصراری در تحمیل شرایط پنجگانه نداشت بلکه ازپادشاه عثمانی به‌طورمحرمانه فقط خواست

که یا دیار بکر و یا عراق عرب که اولی در زمان شاه اسماعیل و دومی در زمان شاه طهماسب اول بدست ترکان افتاده بود بدو داده شود و این مطلب را نیز به خواست و ارادهٔ سلطان عثمانی واگذار کرد. نادر از میدان جنگ به چورس (نزدیك خوی) رفت و پس از پذیرفتن امیر خوقند به عراق آمد و از راه فراهان در ۴ ذی‌الحجه ۲۸/۱۱۵۸ دسامبر ۱۷۴۵ به اصفهان رسید و تا دهم محرم دراین شهر بود. درطی همین روزها بودکه طبیب بازن کشیش نوشت که هرچه ظلم درتصور آید مرتکب شد. سپس از راه طبس و کویر در ۲۳ صفر به‌مشهد رفت.

نوروز سال ۱۷۴۶/۱۱۵۹ را نادر در مشهد گذراند و چندی بعد به‌سرکشی قلعهٔ مستحکم کلات رفت و از آن‌جا به عراق آمد و در دهم محرم سال ۱۱۶۰ از اصفهان، مصطفی خان شاملورا به‌همراه میرزا محمد مهدی‌خان به‌استانبول فرستاد. قرارداد صلح براساس صلح زمان شاه صفی و سلطان مراد چهارم (قرارداد زهاب ۱۰۴۹) بسته شد و از آن همه صورت مجلس ومحضر وانجمن مفان ونجف وبغداد چیزی حاصل نیامد و آن همه خونهای ریخته از ترکان و ایرانیان ثمری برنیاورد.

نادر در روز دهم محرم ۱۱۶۰ از اصفهان بیرون آمد و نوروز سال ۱۱۶۰/ ۱۷۴۷ را درخارج شهر کرمان جشن گرفت. شاهزادگان که پیش او بدیدن آمده‌بودند بازگشتند. بازن می‌گوید که نادر به‌شاهزادگان تکلیف سلطنت کرد ناخود کناره‌گیری کند. ولی هیچکس از ترس جوابی نداد. نادر به مشهد رفت و اندکی بعد چون کردان خبوشان سر به شورش برداشتند شخصاً به‌سرکوبی ایشان شتافت. ولی در فتح آباد دو فرسخی قوچان، شب هنگام به‌دست چند تن از سران قزلباش که نادر قصد داشت فردای آن شب ایشان را به‌دست افغانها و ازبکان بکشد، به‌قتل رسید. (یازدهم جمادی‌الثانیه ۱۱۶۰ هـ. ق/ ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷).

این بود آنچه از زندگانی نادر در کتب تاریخ آمده: شرح جنگها و دلیریها و فتحها و شکستها. ولی هرچند که درضمن بیان، اشارتی کوتاه به خلق وخوی نادر رفته است، جا دارد وبلکه شایسته وبایسته است که از سیاست داخلی نادر و رفتار

اوبا مردم ایران ذکری شود تا پشت وروی سکه هردو درنظر آید. زیرا از زندگانی نادر به‌عنوان یك قهرمان داستانها گفته و کتابها نوشته‌اند و تاریخ‌بیست سالهٔ فعالیت سیاسی و نظامی او را هرچه توانسته‌اند مشروحتر و مفصلتر بـه قلم آورده‌اند. اما کمتر کسی زحمت آن را به خود داده‌که از مردم آن روزگار نیز یادی بکند و بر حال سیه‌روزانی که‌گناهی جز معاصر بودن با نادر نداشته‌اند اشکی بریزد و از آن همه‌کشته و مجروح وآواره و سرگردان وعزادار وداغدیده نامی ببرد. زیرا مردم درکشور ما همیشه عامل‌فراموش شده‌ای بوده‌اند وهیچکس برای‌آنان ارزشی قائل نبوده‌که شرح زندگانی سراسر رنج و بدبختی آنان را درکتاب و دفتری آورد و به‌قول بیهقی قلم را لختی برایشان بگریاند. هرچه بوده خداینامه وکارنامهٔ سلاطین بوده است و شرح جنگها و آدمکشیها و فتوحات پادشاهان . به‌همین جهت است که از تکاپو وکوشش نادر،همه‌کم‌وبیش چیزی می‌دانند. اما ازحال مردم ایران‌که درکنار نادرگاهی در عراق عرب وگاهی درگرجستان وگاهی در هند وگاهی در ماوراءالنهر خون خود را نثار می‌کردند کمتر کسی خبر دارد:

اینك اشارتی بدین قصهٔ پرغصه :

در فاصلهٔ مـرگ شاه عباس اول (۱۰۳۸ ه) تـا سال تسلط افـاغنه بر ایران (۱۱۳۵ ه)کشور و مردم ایران دوران‌آسایش وآرامشی آمیخته به‌لذت و ثـروت می‌گذرانیدند . سیاست شدید ولی خردمندانهٔ شاه عباس موفق شده بود که دشمنان ایران را چنان سرکوب‌کند‌که دیگر اندیشهٔ تجاوز به‌ایران نکنند . عهدنامهٔ زهاب بین شاه صفی وسلطان مراد چهارم‌که درسال ۱۰۴۹ منعقدگردید به جنگهای خونین و ممتد ایران وعثمانی پایان بخشید. سلاطین ازیك‌هم دیگر ازآن جوش و خروش عبیدالله خانی و عبدالمؤمن خـانی افتاده بـودند . بلکه‌کم وبیش با دربار صفوی نرد محبت می‌باختند. گورکانیان هند هم اگرچه برای تصرف قندهار می‌کوشیدند، ولی به‌همان جنگهای مختصر بسنده مـی‌کردند و ابواب مکاتبات را همیشه‌گشاده می‌داشتند . روابط اگـر زیاد دوستانه نبود . دشمنانه و پـرخاشجویانه هم نبود .

بنابراین ایرانیان دشمن خارجی سهمگین وخطرناکی نداشتند. در داخل کشور نیز برانر امنیت راهها و برقراری تجارت و ارتباط فراوان با ممالك مجاور وحتی با کشورهای دوردست مثل فرانسه و اتریش و هلند و انگلستان و دلبستگی سلاطین صفوی به ایجاد راههای خوب و آب‌انبارها وکاروانسراها و قناتها و نهرها، وسایل لازم ومکفی‌دردسترس کلیهٔ طبقات مردم ازتاجر گرفته تازارع وصنعتگر قرارگرفته‌ بود و این امر موجب آرامش ممتد و آسایش بیحد وگردآمدن ثروتی عظیم شده‌ بودکه مسافران فرنگی از شاردن و تاورنیه تا اولئاریوس آدام و انگلبرت کمپفرو، سان سون کشیش و دیگران از آن یادکرده‌اند. اشارات فراوانی که در اسناد و کتابها و رسالات مختلف این دوره چه از خودی چه از بیگانه به‌وجود قهوه‌خانه‌ها وکوکنارخانه‌ها وشرابخانه‌ها و بیت‌اللطف‌ها (روسپی خانه) شده، نشان لذت‌طلبی مردم ایران است که خود ناشی از آرامش‌وثروت‌وآسایش وامنیت‌فراوان می‌باشد. لذت ایـن دورهٔ صدساله را ایـرانیان کـه ذاتاً مردمانی صاحبدل و اهـل ذوق و آسایش‌طلب و تفنن‌جو و تجمل پرست می‌باشند هرگز نمی‌توانستند فراموش کنند وبه‌همین‌جهت نمی‌توانستند ازابراز حق شناسی عمیق خود نسبت به‌دودمان صفوی که موجب این همه آسایش و ثروت و لذت بودند، خودداری نمایند و این معنی یکی از علل دلبستگی شدید مردم ایران به دودمان صفوی بود.

از طرف دیگر ایرانیان به مذهب تشیع که اصلاً برداشتی لطیف از اسلام و حاصل محبت واخلاص فراوان قوم ایرانی به‌خاندان رسالت و دودمان ولایت بود، دلبستگی فراوان داشتند و به همین جهت به‌صفویه که این مذهب را قدرت و قوت بخشیدند، به‌دیدهٔ احترام می‌نگریستند. زیرا درست است که درطول قرنها ایرانیان به‌مبانی تشیع وقوف‌واعتقاد داشتند، اما به‌علت وجود سلاطین سنی مذهب مقتدری چون سلاطین غزنوی و امرای سامانی وسلاجقه و ایلخانیان و تیموریان، تشیع در ایران شمول وگسترشی نداشت و تنها درکانونهای محدودی چون قم و سبزوار و ری و آوه وکاشان فعال و پویا بود واین شاه‌اسماعیل صفوی مؤسس سلطنت صفوی

بود که باشمشیر خون‌فشانش سلاطین‌سنی‌مذهب آق‌قویونلو وشیبانی‌وشروان‌شاهی را درهم‌شکست وراه را برای گسترش وپرورش تشیع بازوهموار نمود واولاد او بودند که باچنگ ودندان ازتشیع دفاع کردند ودرمقابل دشمنان مقتدر سنی،مانند سلاطین آل‌عثمان وازبکان و گورکانیان هند سینه سپرنمودند و نه‌تنها تشیع را در برابرخطرات فراوان‌حمایت کردند بلکه‌با تعظیم وتکریم‌علمای شیعه مثل‌شیخ کرکی وشیخ بهاءالدین عاملی وشیخ‌لطف‌الله میسی وشیخ‌محمدتقی مجلسی وپسرش‌شیخ محمدباقر مجلسی صاحب دائرةالمعارف عظیم شیعه یعنی بحارالانوار وملامحسن فیض وآقاجمال خوانساری و صدهاتن دیگر ازفحول علمای شیعه تا آن‌جاکه توانستند برقدرت و قوت تشیع افزودند ودراین‌راه از هیچگونه خدمتی دریغ نکردند. کمااینکه شاه‌طهماسب اول دست شیخ‌عبدالعالی معروف به محقق کرکی یا به اصطلاح آن روز«حضرت مجتهدالزمانی»را درکلیهٔ امور بازگذارد و اورادر حقیقت درسلطنت خویش شریك ساخت ومردی مقتدر چون‌شاه‌عباس درجلو چشم هزاران نفر ازمردم‌اصفهان افسارالاغ ملاعبدالله‌تونی را به‌دست‌گرفت ودرحالی‌که ملاعبدالله سوار برالاغ بود جلودار وی گشت یا برای شیخ‌لطف‌الله میسی‌عاملی مسجدزیبائی ساخت‌که هنوز اززیباترین آثار هنر اسلامی است. همین‌شاه‌عباس برای نشان دادن مراتب اخلاص خویش نسبت به حضرت ثامن‌الائمه حضرت‌رضا، از اصفهان پیاده به مشهد رفت وبعدها نیز سنت‌سنیهٔ شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب و شاه‌عباس دربزرگداشت علمای شیعه همچنان ادامه یافت ومردم ایران به همین‌جهت همواره در سلاطین‌صفوی به‌چشم تحسین وحق‌شناسی می‌نگریستند.

البته نمی‌توان این‌نکته را نادیده گرفت که اندك‌اندك ایرانیان با برداشتهای نادرست از تعالیم اسلام و تشیع دچار انحراف شدند و به‌کم‌کاری و تنبلی و فرار از مسئولیت وپرداختن به ظواهر شرع و تظاهر وریا وتقیه ودروغ مصلحت‌آمیز

روی آوردند.[۱] با این‌حال نباید تصور کرد که گناه این انحرافات برگردن امثال مجلسی و دیگر فقهای شیعه بوده بلکه سبب پیشامدن این‌وضع بیشتر سیاست بوده است. زیرا این‌سلاطین صفوی بودند که می‌خواستند بین جامعهٔ اسلامی ایران و جامعهٔ اسلامی ممالک مجاور شکافی عمیق فاصله باشد تا مبادا اقلیت ایرانی در اکثریت سنی ترکان عثمانی و ازبکان و گورکانیان هند تحلیل رود. درهرحال مردم راحت‌طلب و کامجوی و آسان‌پسند ایران درنیمه اول قرن دوازدهم نه‌می‌خواستند راجع به حقایق تشیع و بواطن اسلام فکر کنند، نه‌توان اندیشه داشتند. و نگهی تأثیر این‌گونه سطحی گرائیها آنی نیست و اثرات آن باگذشت زمان ظاهر خواهد شد. درهر حال مردم ایران رونق ایمان خودرا به‌دوازده امام (ع) و قدرت اظهار علاقهٔ بی‌حد و حصر خود را نسبت به مولاعلی(ع) و فرزندانش ازبرکت وجود صفویه می‌دانستند و این‌هم علت دیگری بود برای دلبستگی مردم ایران به صفویه. اما روزگارهرگز بریك منوال نمی‌ماند. چنانکه برای نیاکان ما در ایران نیمهٔ اول قرن دوازدهم نیز نماند. ناآشنائی و بی‌کفایتی شاه‌سلطان‌حسین صفوی و بی‌بندوباری او در امور اجتماعی و اخلاقی و شیفتگی او به «لذت خانه‌ها» و سرسره‌ها و پرداختن وی تنها به ظواهر شرع وعدم‌توجه او به مسئولیت دینی ومذهبی درمقابل ملت ایران و امت مسلمان چنان‌اورا ازسلطنت وحکومت دور کرد که نفهمید چگونه یك‌مشت افغانی گرسنه و پابتی به‌پشت دروزهٔ اصفهان رسیدند وحتی دراین‌هنگام نیز نتوانست خائن را از خادم تمیزدهد. به‌طوری که خادمین دلسوز را ازدربار خویش‌راند وخائنین را بر صدر نشاند. تاآنکه، جاه‌طلبیها و طمع‌ورزیهای همین سرداران خائن موجب شدکه شاه‌صفوی به دست خود تاج‌سلطنتی راکه اجدادش به‌ضرب شمشیر از دهان شیر گرفته بودند برسرفرومایه‌ای چون محمود افغان‌گذارد. (۱۱۳۵ هـ. ق.)

۱ــ برای اطلاع برتفصیل بیشتر دراین مورد رجوع شود به کتاب «شیعهٔ‌علوی و شیعهٔ صفوی» از دکتر علی‌شریعتی که به طرزی جالب و آموزنده در این‌باره بحث کرده‌است.

پنج‌سال افغانان برایران‌حکومت کردند. نه شاه سلطان‌حسین که بناچاردست به سینه درخدمت محمود و اشرف‌افغان ایستاده بود توانست جبران مافات کند، نـه طهماسب‌میرزا که به قصد جمـع کردن لشکر وجنگ با افغانان از اصفهان بیـرون رفت ولی در تبریز وقزوین به می‌گساری وزشتکاری نشست. تا اینکه دست تقدیر ندرقلی پسر امامقلی پوستین‌دوز را به میدان‌جنگ وعرصهٔ سیاست کشانید. این‌مرد که‌آمیخته‌ای ازقدرت اراده و تصمیم وشجاعت ونبوغ نظامی ودرعین‌حال قساوت وسنگدلی وطمع ودنائت بود، دراندك‌مدتی توانست خراسان‌راازدست‌ملك‌محمود سیستانی و اصفهان و فارس و دیگرنقاط ایران مرکـزی را ازچنگ افغانان بیرون آورد وعثمانیان را ازصفحات عرب وشمال‌غربی وروسها را ازولایات‌شمالی‌ایران اخراج نماید. پیداست که‌چنین مرد دلیر وبااراده‌ای نمی‌توانست خـودرا خادم و بندهٔ مردی سست وترسو وعیاش وبی‌اراده چون شاه‌طهماسب ثـانی ببیند. درست است که طهماسب برای نشان‌دادن‌مراتب علاقه وحق‌شناسی‌خود، یك‌خواهرخویش را به نادر و خواهر دیگر را به رضاقلی پسر نادر داده ونادر یا بهتربگوئیم‌ندرقلی را خطاب طهماسبقلی‌خان بخشیده و طهمـاسبقلی‌خان هم ظاهراً سرفخر برآسمان می‌سود و این‌شعر را ازروی تفاخر یا تملق سجع مهرخویش قرار داده‌بود:

ساید بـه فلك از ره اقبال رکابم
طهماسبقلی‌خان‌شده از شاه خطابم

ولی این مرد جسور نقشه‌های دیگری درسرداشت وبه این القاب وعناوین قناعت نمی‌کرد. او می‌خواست دستگاه سلطنت صفویه را براندازد و پایهٔ سلطنتی برای خود و اولادش بگذارد. مردم به این نکته پی‌برده بودند. اما دل ازصفویه نمی‌توانستند بردارند. زیرا صفویه باتمام مفاسد و معایبی که داشتند، پایگاهی در دل مردم‌برای‌خویش ساخته بودند. کدورت واختلاف مردم‌ایران باطهماسبقلی‌خان

ازهمین‌جا سر چشمه می‌گرفت. خاصه آنکه وضع رقت‌بار شاهزادگان دست و پا بستهٔ صفوی دربرابر مرد خشن و توانا وبیرحم و خونخواری چون نادر، دل‌نازك وپراحساس ایرانیان را به رحم ورقت می‌آورد و آب دردیدگان ایشان می‌گردانید.

مطلب دیگر اینکه طهماسبقلی‌خان ، اگر نگوییم به دینی و مذهبی پای‌بند نبود، لااقل می‌توان گفت که اعتقادی به مذهب تشیع نداشت. بلکه گرایش وی به جانب تسنن یعنی مذهب‌پدران ونیاکانش بود. وی طعن‌ولعن ایرانیان را برخلفای سه‌گانه نخستین تحمل نمی‌توانست کرد . چون صرف نظر ازجنبهٔ مذهبی، وی می‌دانست تا وقتی چنین اعمالی در میان مردم ایران رواج دارد، صلح با ترکان عثمانی امکان‌پذیر نخواهد بود وجنگ بین‌دو کشورهمچنان ادامه خواهدیافت. به‌همین‌جهت، بنابرقول محمدخلیل مرعشی در مجمع‌التواریخ، نخست «بعضی‌افعال راکه شیوه وشعار شیعه می‌باشد مثل تعزیه داشتن خامس آل‌عباحضرت ابا عبدالله‌الحسین (ع) شهید دشت‌کربلا درعشر محرم‌الحرام و برپاداشتن رسم عیدغدیرخم وعید نوروز از تمام بلاد قلمرو خود موقوف نمود» و بعدها «چادر به یك شاخ افکنده علانیه قدغن نمودکه کسی قرآن نخواند، بلکه نداشته باشد.»

اما ایرانیان‌که دل درگرو محبت‌علی (ع) و فرزندانش داشتندوگریه‌درعزای حسین بن‌علی ودیگر معصومین‌را رافع معاصی‌می‌شمردند، نمی‌خواستندکه اسلام و قرآن و مذهب تشیع و محبت اهل‌بیت پیغمبر اکرم را از دست بدهند. کشمکش ازاین‌جاشروع شد و در هنگام اجتماع صحرای مغان به صورت علنی درآمد.

در این‌اجتماع، طهماسبقلی‌خان‌که مقدمات سلطنت‌خودرابه نیروی‌سربازان و تزویر اطرافیان وشمشیر سرداران‌خویش‌فراهم‌کرده و مدعوین رابه‌زورمحصلین غلاظ وشداد به دشت مغان در شمال‌آذربایجان کشانده بود، پس ازچندروز، ناز نظامی وعشوهٔ سیاسی، بالاخره‌حاضرشدکه سلطنت ایران‌را بپذیرد. ولی‌به‌این‌شرط که‌ایرانیان‌ازسب‌ولعن‌صحابهٔ‌پیغمبر یعنی‌ابوبکروعمروعثمان‌وطعن‌برعایشه‌خودداری کنند و به اهل تسنن دشنام ندهند واز تعزیه‌داری‌آل‌عبا دست بردارند. با مقدمات

فراهم آمدهٔ قبلی وزهرچشمی که طهماسبقلی‌خان از همه‌گرفته بود وشمشیرکشان و چماق به دوشانش که‌کران تاکران صف‌کشیده بودند، به نظر نمی‌آمد که‌کسی اعتراضی کند ولب ازلب بردارد. اما ناگهان صدرالصدور روحانی اول ایران به سخن درآمده‌گفت قبول این شرایط با مذهب تشیع که مذهب رسمی کشورماست، مغایرت‌دارد. ولی ببچاره‌فرصت توضیح نیافت. زیرانادرکه‌ازاین‌صداقت‌وشجاعت وی به خشم‌آمده بود، دستور داد تا طناب در گردنش افکندند و در برابر چشم همهٔ مدعوین وی را ازرنج بحث در اختلاف بین عامه و خاصه و تشیع و تسنن آسوده ساختند[1].

این آغاز مبارزه بود. مبارزهٔ سخت و خونین نادرشاه فاتح وسردار بزرگ بامردم بی‌سلاح وناتوان ایران. اما ازهمان‌روز تاجگذاری، مردم‌بی‌سلاح که‌قدرت و توان مبارزهٔ رویاروی نداشتند، با ظریفه‌گویی ومضمون‌سازی و شعرولطیفه که سلاح مردم‌عادی با دشمن زورمند سنگدل‌زورگوی است، نادررا به‌مبارزه طلبیدند. چنانکه دربرابر ماده تاریخ«الخیرفی‌ماوقع»[2] که متملقان وچاپلوسان درباری‌جهت تاجگذاری وی یافته بودند، ظریفی ناشناس تاریخ «لاخیر فی‌ماوقع» را اعلام‌کرد ودیگری در این‌زمینه‌گفت:

بریدیم از مال و از جان طمع

به تاریخ «الخیر فی‌ماوقع»

۱ــ هرچندکه درنام ونحوهٔ قتل این‌شخص اختلاف است ولی همهٔ مورخین‌دراین نکته متفق‌اندکه در اجتماع مفان، یك روحانی دربرابر نادر قدعلم‌کرد وجان خویش‌را بر سر عقیدهٔ خود گذاشت. (ر.ك به کتب جوناس‌هانوی و یوهان‌اتر و محمد کاظم و دیگران)

۲ــ جملهٔ‌الخیرفی‌ماوقع به‌حساب جمل برابراست با ۱۱۴۸ یعنی سال‌تاجگذاری نادر.

و دیگری گفت:

طهماسبقلی نه می نه‌پیمانه گذاشت

درخرمن‌مانه خوشه نه‌دانه گذاشت

نادرهم هرگز نخواست با مردم کنار آید و آنان را درحساب آورد. او ازهمان روزهای نخست خواست که پایهٔ سلطنت خویش را برروی اجساد خون‌آلود مردم قراردهد تا کسی جرأت مخالفت ننماید. قتل صدرالصدور پیرمرد، بیشتر برای ترساندن و زهرچشم گرفتن از دیگران بود تا مجازات شخصی او. ازآن‌روز به‌بعد نادر روز بروز در اجرای این سیاست جریتر ودرنده‌تر وبرندتر شد. به‌طوری که وقتی از تشریفات تاجگذاری فراغت یافت و ازصحرای مغان بازگشت، دستورداد تا تمام وجوه اوقاف ایران را ضبط کردند و بـه مصرف قشون نادری رسانیدند و صریحاً گفت حقی که سپاهیان من به‌گردن مردم ایران دارندبه مراتب بیشتر ازحقی است که علمای شیعه جهت خویش قائل هستند.

نادر همیشه‌ازاین موضوع رنج می‌بردکـه چرا مردم اورا دوست ندارند و صفویه را دوست‌دارند. اما اونمی‌دانست کسی که می‌خواهدموجب‌وحشت دیگران باشد، هرگز مورد محبت آنان قرار نخواهد گرفت و آنان‌که دوست دارندبراعصاب مردم حکومت کنند، هرگز در قلبهای افراد مردم راه نخواهند یافت. زور وفشار هرگزموجب محبت نمی‌شود!!

در تاریخ‌ایران آدمکش و خونخواره کم‌نیست، اما نادرچیز دیگری‌است. در

۱ــ نقش سکه نادر بریک‌طرف همین جملهٔ«الخیرفی‌ماوقع» بـود وبرطرف دیگر این بیت:

سکه بر زرکرد نام سلطنت را درجهان نادر ایـران زمین و خسرو گیتی‌ستان

۲ــ دیوان طالب کتابخانهٔ ملی به شمارهٔ (۲۶۶۸ف)

مورد قساوت نادر، ازیك چشم یا دوچشم کندن و از گـوش ودماغ بریدن وبیضه کشیدن وشکنجه وچوب و تازیانه لازم نیست سخنی به میان آید. چون‌این‌جزئیات در برابر «قهرمان قهروسطوت نادری» ناچیز است. حتی از کشتاری که نادردردهلی به راه انداخت تاجائی که به قول ژنرال‌سایکس هنوز هم مـردم دهلی برای مفهوم «قتل‌عام» کلمهٔ «نادرشاهی»را به‌کارمی‌برند وخود ماهم درمقابل‌حکم زور می‌گوئیم «حکم‌نادری» ذکری نمی‌کنیم، زیرا در نظر ماکه سراسر تاریخمان قتل‌عام وخاص بوده‌است وحکم‌زور وبی‌منطقی، این مسائل‌چندان تازگی‌ندارد. مگرآنکه باحسن ابتکار و ابداعی توام باشد!! مثلا این داستان که در تاریخ سالاری‌آمده‌است:

پس‌از اینکه درمیدان نقش‌جهان اصفهان چندنفر از بازرگانان ارمنی‌ومسلمان و یهودی وهندی را بـه دستور وی زنده‌زنده در آتش سوزانیدند[1] ،«دراواخر سنه یك‌هزارویکصدوپنجاه ونه، موکب والا از راه نیریز به صوب کرمان‌نهضت‌فرمود. در اوایل صفرسنهٔ یك‌هزار و یکصد وشصت، در خارج گواشیر که دارالملك‌کرمان است، درپای‌چنار موسوم به چنار مرزبانی منزل نمود. خاندانقلی‌بیك‌نایب‌الحکومه (معاون استانداری کرمان) که مدتها درآن ولایت توطن داشت، با اینکه‌آن بیچاره تا بلوك انارکه اول خاك‌کرمان است استقبال نموده، پیشکش و بارخانهٔ کرامند از نظر والا گذرانیده، اولیای دولت را فرداً فرد نزل وماحضر فرستاده، سیورسات و مایحتاج اردورا حتی سیروپیاز فراهم‌آورده درحالتی که به‌هیچ‌وجه، بهانه‌برای قتل و مصادرهٔ اونبود، روز دوم ورود، به خاندانقلی‌بیك فرمودکه چندسال قبل من ترا دیدم‌لاغروباریك‌اندام‌بودی. چه‌کردی که بطین(شکم‌گنده)وسمین(چاق)شدی. عرض کرد طبیبی کرمانی معجونی برای من ترکیب نمود. مداومت‌آن سبب قربهی بنده گردید. شاه پرسید اجزای‌آن چه بود. بیچاره ادویهٔ معجون را یك‌یك بر شمرد تا

۱ــ علت این جنایات را جو نـاس هانوی چنین نوشته: می گفتندکه این گروه زین اسبی راکه متعلق به‌شاه‌سلطان‌حسین بوده خریده وبدون اطلاع دادن به‌نادر مروارید‌های آن را برده بودند. (زندگی نادرشاه ص ۳۱۰)

به شیرهٔمغز گنجشك رسید. نادر کج‌خلق گردیده به فراشان غضب امر کرداورا باریك نمایید. بنا به حکم همایونی بردیوار باغی که نزدیك‌سراپردهٔ شاهی بود، سوراخ تنگی کرده، سرخاندانقلی‌بیك را از سوراخ بیرون‌آورد: طنابهای محکم‌بر آن سرو گردن بستند وسردیگر طنابها را به دوگاوبسته وچوب به‌گاوها زدند. سرخاندانقلی بیچاره با بیشتر اعصاب و عروق آن کنده شد. پنج الف که هرالفی پنج‌هزار تومان این زمان است به اسم حسینقلی‌بیك پسرخاندانقلی‌بیك نوشتند و محصلان غلاظ و شداد به جهت اخذ وجه معین گردید.»

در همین سفر کرمان‌است که از سرشصت‌وسه‌نفر از کلانتران وعمال‌بلوکات فارس و یکصدوشانزده نفر از مردم‌کرمان، دوکله منار ساخت. به‌طوری که میرزا محمدکلانتر می‌نویسد نسقچیان از علینقی‌بیك لر تقاضا داشتند که‌کشتهٔ فارسیان از شصت‌وسه‌کمتر نشودکه مبادا کله منار ناقص شده مورد مواخذه شویم.نسقچی‌هم از ترس‌نادر و از بیم‌آنکه مبادا عددکشتگان از شمارهٔ مقررکمتر شود وکله مناره ناقص بماند هرکه در راه می‌یافت بدون هیچ علت وپرسشی درجمع آن بی‌گناهان داخل‌می‌کرد. به‌طوری که میرزامحمدکلانتر که خود ازمستوفیان وحسابداران‌درگاه بود می‌ترسیده به دنبال‌دایی خویش برود مبادا که نسقچی اورا به‌عوض فراریان «به قلم دهد».اصل این بود که کله منار ناقص نشود. دیگر جان مردم بیگناه که نه سرپیاز بودند نه ته پیاز چه اهمیتی داشت!!!

بازدرهمین‌سفر محنت اثر است که درحدود هفتصدنفر از مردم‌کرمان را به قتل رسانید و ازکله‌ها منارها به ثریا برآورد . من جمله آقافتحعلی نام‌کلانتر شهر کرمان را کشت. گناه این بینوا این بودکه در آن سال (۱۱۶۰) شب سه‌شنبه نهم ربیع‌الاول (شب قتل عمر خلیفهٔ ثانی) مصادف شده بود با شب تحویل‌سال و جشن نوروز. آقافتحعلی هم مثل دیگر ایرانیان به مناسبت نوروز حمامی رفته ودست و پای خودرا حنایی گذاشته بود. تا چشم نادر به دست خضاب‌کردهٔ‌کلانتر افتاد، فرمود یقین به‌جهت این‌عید (=قتل خلیفهٔ ثانی) خضاب‌کردی و فحش زیادی به

سلاطین صفویه داد که چرا روز نهم ربیع‌الاول را عید قرار دادند وحکم به قتل آقافتحعلی کرد و اورا به طناب خفه کردند. وجسد اورا در خندق انداختندوورثه و اقربای او جرأت دفن اورا نکردند.

وباز درهمین مدت اقامت کوتاه نادر درکرمان است که منشی بنگاه تجارتی هلندی به چوب فلك بسته شدوچندان‌چوب خورد که مرد و بهانهٔ این کارهم‌ظاهراً این‌بود که چرا یکی‌از اشراف ایران‌مبالغ گزافی ازاموال خود را به‌او سپرده‌است.

با این همه بیرحمیها، نادر می‌خواست اورا دوست داشته باشند. تازه بااین روشهای ابتکارآمیز! در جلب قلوب مردم، فرومایگی و پول‌پرستی و مال دوستی مفرط ولئامت وخست را نیز همراه ساخته بود. این سیرهٔ ناپسند که در ابتدا زیر پوشش لزوم توجه به قشون وتهیه هزینهٔ جنگ در مقابل ترکان عثمانی پنهان شده بود، پس‌از استقرارقطعی وی برتخت سلطنت، به‌صورت بارز وکریه‌بنکه‌رسوائی آمیزی برملاگردید و مردی که حتماً می‌بایست قهرمان ملی شناخته شود واحتیاجی هم به جمع مال نداشت، به‌علت پستی‌طبع، چنان به جمع مال شیفته شدکه‌دراین راه ازصغیروکبیر وبرنا وپیروزن‌ومرد نگذشت و هرجا زر و سیمی می‌دید به زور شمشیر یا به‌چوب محصل و داروغه‌گرفت و این حرص او به جمع مال، بیشتر از هنگامی شروع شدکه وی به هند رفت و شکوه وجلال دویست‌ساله دربار هند را ملاحظه کرد.

حمله به هند درسال ۱۱۵۱ صورت‌گرفت. ثروت افسانه‌ای این کشور کهن سال‌همیشه‌موجب‌هجوم‌بیگانگان‌بدان کشوربوده‌است. سلطان محمودغزنوی وتیمور گورکانی ظاهراً به قصد جهاد و باطناً در اندیشهٔ غارت و جمع مال به هند حمله بردند. نادر هم برای تاراج جواهر و جمع غنائم وثروت به هندروی آورد. پس ازغلبه برسپاه هند (جنگ کرنال ۱۶ذی‌القعدهٔ ۱۱۵۱ هـ. ق/۱۹ فوریه۱۷۳۸) دختر پادشاه هند را برای پسر خودنصرالله‌میرزا گرفت وبه شکرانهٔ این فتح مالیات سه سالهٔ ایران رابخشید. نادر سلطنت هندرا که نمی‌توانست نگهدارد به محمدشاه‌پس-

داد و درعوض هرچه جواهر ونفایس در خزانهٔ محمدشاهی بود صاحب شد و همه را به ایران آورد، من جمله تخت‌طاوس والماسهای معروف کوه نور و دریای‌نور و تاج‌ماه و محمدشاهی.

شرح این نفایس و قیمت و ارزش افسانه‌ای آنها در کتب مختلف، من‌جمله کتاب جوناس‌هانوی انگلیسی که خود در آن‌هنگام در ایران بود، آمده‌است. وی قیمت این غنایم را برابر با ۸۷/۰۰۰/۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی تخمین می‌زند. شرحی که تاورنیه در حدود صد سال پیش ازین تاریخ راجع به تخت طاوس نوشته، نوشته جوناس هانوی را تأیید می‌کند. تاورنیه می‌نویسد:

«این‌تخت به همان شکل و به همان اندازهٔ تخت خوابهای سفری ماست یعنی تقریباً شش پا طول وچهارپا عرض دارد. در روی چهارپایهٔ آن که بسیار کلفت است وبیست تا بیست وپنج شست دست، ارتفاع دارد، چهار میله‌کار گذاشته‌اند که تخت درروی آنها قراردارد. در روی این‌میله‌ها۱۲ستون است که از سه‌طرف‌روپوش تخت برروی آنها قرار دارد و طرفی که روبروی حیاط است، روپوش‌ندارد. هم پایه‌ها و هم میله‌ها که بیش‌از ۱۸ شست دست عرض دارند، کلاً از طلای‌میناکاری مرصع به الماس و یاقوت و زمرد پوشیده شده‌اند. در میان هرمیله‌ای‌یاقوت‌درشتی دیده می‌شود که دروسط و اطراف آن چهارزمرد است که‌به‌شکل‌صلیب‌در آورده‌اند در طول میله‌ها ، جابجای ، از همین صلیبها دیده می‌شود و طوری آنها را قرار داده‌اندکه در یکی از آنها یاقوت در وسط است وچهار زمرد درچهارطرف و در دیگری زمرد دروسط‌است وچهار یاقوت درچهارطرف. زمردها راسطح‌تراشیده‌اند ودرجاهایی که در میان یاقوتها و زمردهاست الماسهائی نشانده‌اند . بزرگترین این الماسها بیش‌ازده تا دوازده قیراط نیست وهمهٔ آنهانگینهای مسطح هستند، دربعضی نقاط مرواریدهائی است که در طلا نشانده‌اند. در یکی از اضلاع طول تخت چهار پله است که از آن بالا می‌روند. از سه پشتی بابالشی که درروی‌تخت است، یکی که در پشت شاه‌گذاشته می‌شود درشت و گرد است، مانند متکاهای ما و آن دو پشتی

دیگر که دوطرف وی می‌گذارند پهن است. گذشته‌ازین شمشیری و گرزی و کمانی وتیری وترکشی به‌این‌تخت آویخته‌اند و این سلاحها تماماً مانند بالشها و پله‌ها و دیگر قسمتهای تخت مرصع به‌جواهراتی هستند متناسب باجواهرات دیگرتخت. من یاقوتهای درشتی راکه دراطراف‌تخت کارگذاشته‌اند شمردم. تقریباً صد وهشت دانه است که کوچکترین آنها صد قیراط وزن دارد. بعضی‌از آنها دویست بلکه‌بیشتر هم وزن دارد. زمردها تا اندازه‌ای خوش رنگ‌اند و بزرگترین‌آنها ممکن است تقریباً شصت قیراط باشد و کوچکترین آنها سی‌قیراط. من تا یك وصدوشصت دانه ازآنهارا شمردم وبه‌همین‌مقدار یابیشتر، یاقوت است. عقب روپوش تخت پوشیده از الماس و جواهر است و در دورآن ریشه‌ای از مروارید آویخته‌اند و دربالای روپوش که به‌شکل گنبد است وچهاردانه دارد، طاوسی دیده می‌شود که دم‌خود را بلندکرده و آن دم از یاقوت‌کبود و جواهرات رنگ دیگر است. بدن طاوس از طلای میناکاری است و چند قطعه جواهر، از آن جمله یاقوت درشتی است که در جلو شکم طاوس است و ازآن مرواریدی به‌شکل گلابی آویزان است که پنجاه قیراط تقریباً وزن دارد وزردرنگ است. دردوطرف طاوس دسته‌گل بزرگی‌است به قد همان پرنده متشکل ازچندین‌گل طلائی میناکاری با چند قطعه جواهر. درآن طرف تخت‌که روبه‌حیاط است، شبکه‌ای ازجواهر والماس‌که هشتاد تا نود قیراط وزن آن می‌شود آویخته است و دراطراف‌آن یاقوتهائی است و وقتی‌که شاه روی این‌تخت نشسته این‌شبکه درست روبروی چشم اوست. آنچه به‌نظرمن درین‌تخت مجلل‌گرانبهاست، این است‌که دور دروازه ستونی‌که روپوش آن را نگه می‌دارد رشته‌های زیبائی ازمرواریدهای خیلی‌گرد و درشت پیچیده‌اند و هردانه‌ای از آنها ممکن است از شش تا ده قیراط باشد به فاصلهٔ چهارپا ازتخت، درچهارطرف، دو چتراست‌که درزمین‌کارگذاشته‌اند ومیلهٔ آنهاکه هفت تاهشت‌پا ارتفاع‌دارد مرصع به الماس وياقوت ومرواريد است. این چترها از مخمل سرخ است‌که زردوزی کرده‌اند و دراطراف‌آنها رشته‌ای ازمروارید است. این‌بود آنچه من‌توانستم‌ببینم.

کسانی که حساب جواهرات شاه و ارزش این کار را دارند، به من تأکید کردند که صد و هفت هزار لك روپیه تمام شده یعنی معادل پانصد هزار لیره به پول ما».

محمدکاظم نیز این تخت را به چشم دیده است و او وصف تاورنیه را از تخت طاوس بدین گونه تکمیل می‌نماید: «دیگر تختی بود مشهور به تخت طاوس ... هفتاد شتر آن تخت را می‌کشید. به طرح کلاه فرنگی هشتی که دور آن مدور بود وسقف و در و دیوار آن ازطلای مرصع کرده بودند و در بالای سر آن طاوس یك دانه از زمرد و یاقوت ساخته گذاشته بودند و در بالای سر آن طاوس یك دانه الماس به‌قدر بیضهٔ مرغی بود مشهور به کوه نور که قیمت او را بجز ذات پاك الهی احد دیگر نمی‌دانست نصب کرده و بالهای آن مکلل به‌جواهر ساخته‌بودند. مروارید درشت بسیار چون بیضهٔ کبوتر به سیم کشیده وبدان پایه‌های تخت قرارداده وجمیع آلات و اسباب آن تخت ازسیم سرخ و به‌جواهر مکلل بود و دانهٔ ضعیف‌تر آن به وزن نیم‌مثقال و باقی دیگر چهارمثقال و سه مثقال و دومثقال وفروش خارج آن از گلابتون که دور آن به مروارید آبدار غلطان تعبیه شده بود و پنج ذراع از آن تخت محجری ازطلا، استادان صاحب وقوف به طرح هشت کرده‌وساخته بودند، مکلل به جواهر که در زمین به‌دور ودایرهٔ آن تخت کشیده که هرگاه پادشاه ممالك هندوستان ارادهٔ جلوس می‌نمود، براورنگ جهانبانی برآمده چند نفر از امیران عظام وسرداران کرام درپائین آن تخت تکیه بدان محجرطلا کرده توقف می‌نمودند و آن تخت ومحجر همه پاره‌پاره بود به‌یکدیگر نصب کرده برقرار می‌گردانیدند.» «محرر این رواق (محمدکاظم) در هنگامی که رایات جاه و جلال از هندوستان به دارالسلطنهٔ هرات منعطف گردیده بود، آن تخت را که حسب‌الفرمان قضاجریان باخیمهٔ نادری تکانیده بودند تماشای آن‌را نمود که عقل‌بندهٔ‌روزگار ازتصور وتقریر آن عاجز و قاصر است. دارای زمان آن تخت را مقررفرمود که بارگیری کردند».

در میان این غنایم اشیای نفیس فراوان بود من‌جمله خیمه‌ای که آسترش از اطلس بنفش وروی‌آن صورت تمام پرندگان وحیوانات روی‌زمین و گلهای‌قشنگ

نقش شده‌بود. تمام این نقوش وتصاویر ازمروارید والماس وياقوت قرمز وياقوت کبود و دیگر جواهرات تهیه شده بود.

محمدکاظم دراین مورد می‌نویسد: «ازجمله تحفه‌ها دو دانه یاقوت والماس بود یکی مشهور به‌دریای نور ودیگری معروف به‌عین‌الحور که ازقرارتقریرحاجی علی‌نقی‌خان جواهری قیمت هریك دانهٔ‌آن به‌نحوی است که هرگاه طفل چهارساله اشرفی دومثقال و نیمی را به هـوا بیاندازد، تا مکانی که آن اشرفی عروج نماید زر سرخ هرگاه بدان بلندی بریزند قیمت یك دانـهٔ آن است و حسب‌الامر دارای زمان آن را نیز ضبط سرکار نمودند.!!»

«دیگر ازجملهٔ‌تحفه‌ها کتابی‌بود مشهور به رموزحمزه که‌خوش‌نویسی‌بسیار خوب‌آن راکتابت نموده ونقاشان وصحافان ومذهبان صاحب وقوف مقطعات آن‌را مصور پشت و رو نموده بودندکه هرجنگ وجدال و مجلس آرائی وعیاری عمرو بن‌امیه‌وباقی‌مقدمات را تصویر کرده وساخته‌که عقل ازتصورآن عاجزوآن‌کتاب‌را دربار دوقطارشتر می‌بستند. چون دارای زمان خواهش آوردن آن‌را نمود، محمد-شاه صمصام‌الدوله وزیر اعظم را به خدمت حضرت‌گیتی‌ستان فرستاد و خواهش آن نمودکه آن‌کتاب را ملاحظه‌فرمودند به‌انعام‌ما مقررفرمایند. حضرت‌صاحبقران درجواب فرمودندکه هرگاه خواهش‌نبردن جمیع خزاین‌را نمایند قبول‌می‌فرمایم. اما خاطراقدس تعلق به مطالعهٔ آن‌کتاب به‌هـم رسانیده، ان‌شاءالله‌تعالی از ممالك ایران خواهم فرستاد. صمصام‌الدوله معروض‌داشت‌که محمد شاه را ازبردن خزانهٔ شاهی سرموئی ملال به‌خاطـر خطور آن نمی‌نماید، امـا به‌جهت این‌کتاب بسیار مکدرخاطرگردیده است. بندگان اقـدس (نادر) میرزا زکی ندیم خـاص خود را فرستادکه رفته درخدمت پادشاه مذکورمعذرت‌خواهی‌کتاب‌را نمود. ناچارمحمد-شاه سکوت‌اختیارنمود وهرورق [آن‌کتاب]مساوی‌یك‌ذرع ونیم‌شاه‌طول وسه‌چهار یك‌عرض‌داشت وجمیع ورقهای آن را مقوا نموده بودند.»

همین محمدکاظم شرح دقیقی نیز دربارهٔ میزان غنایم و بهتر بگوییم چپاول

نفایس هند به‌دست نادر آورده که خواندنی است.

«ازقرار تقریر میرزا محمدشرف موازی بیست هزارنفر شتر درسرکارخاصهٔ شریفه بود وموازی چهارهزارنفر شتر را جواهر ومرصع‌آلات پادشاهی بارگیری نمودند و موازی دوهزارنفر دیگر را اسباب اسب و یدکی مرصع و زین و لگام مرصع و اسباب وموازی دوهزار نفر دیگر را ازقبیل زرینه‌آلات مرصع چون‌جام وزیرجام‌بلورین کنده‌کاری مکلل به‌جواهر وصراحی‌یشم وطلا وسرپوشهای‌بلورین مرصع وغیرهم‌که عقل ازتصور آنها عاجزبود بارگیری نمودند وموازی شش‌هزار نفر دیگر را اشرفی جهان‌آبادی بارگرفتند و موازی بیست وچهارهزار رأس استر بردعی را زرسفیدونقره‌آلات باربستند.»

تنها این جواهر ونفایس وخزائن نبود. نادر درطول راه‌بازگشت، سربازان و افسران خود را نیز بازرسی‌کرد تا اگر پول و جواهری دربار خود داشتند به «بندگان اقدس» تحویل‌دهند. این داستان ازمحمدکاظم شنیدنی‌است (به‌اختصار):

«چون چند منزلی طی مسافت نمود و به نظارهٔ سپاه فیروز دستگاه مشغول گردید، همگی عساکر خود را چون آراسته و به لباسهای الوان ملون ملاحظه‌کرد سجدات شکرالهی را به‌جا آورد. اما جمعی ازکوته‌اندیشان وحاسدان وخوشامدگویان‌به‌عرض‌رسانیدندکه‌عساکرمنصوردرهنگام‌قتل‌عام‌وغارت‌شاه‌جهان‌آباد(دهلی) جواهرات بسیار وطلاآلات بیشمار تحصیل‌کرده‌اند ومین‌باشیان و پانصدباشیان و یوزباشیان، هریك‌بدون‌حساب ازجواهرات وطلاآلات کسب‌کرده‌اند وهرگاه‌وارد مملکت ایران‌گردند و این‌همه دولت و اثاثه‌که در تصرف ایشان است‌گاه باشدکه باد نخوت وغرورکه درکاخ دماغ ایشان راه یافته هریك طالب فتنه وشینی‌خواهند گردید...»

دارای زمان را ازین رأی و تدبیر تأمل دست‌داده بعد از ساعتی‌گفت‌گرفتن این مال و اثاث البیت درکمال آسانی است. اما حال وقت اظهار نیست. از آن منزل در حرکت آمده و واردکنارهٔ رود اتك و سندگ‌ردیدند. اولاً دارای زمان

باعمله و کارکنان سرکار ازجسری که در هنگام ورود در عرض دویوم بسته بودند گذشته و به‌دفعات مین‌باشیان را باغازیان تحت هریك دسته بدسته ازجسرگذرانیده ودرآن طرف‌رودآب، نسقچیان غلاظ وشداد ومعتمدان‌باتمهیدوداد فرمودکه‌عساکر منصوره را فرود آورده و جمیع اموال و اشیاء ایشان را ملاحظه می‌کردند هرگاه سایرملازم اضافه ازپنجاه تومان و یوزباشی از دویست تومان وپانصدباشی ازهزار تومان ومین‌باشی از دوهزارتومان وامرای عظام از سه‌هزار تومان نقد هرگاه اضافه داشته باشند یاآنکه ازجواهرات نفیسه و مرصع آلات‌گرانبهاکه داشته‌گرفته، ضبط سرکارگیتی‌مدار می‌کردند وبه‌همین‌تمهید، جمیع اموال‌عساکر منصور را ملاحظه واضافه نقد وجنس به نهجی‌که مذکورگردیده ضبط نمودند وبعد از اتمام غازیان، گرفتن نقود واجناس نسقچیان ومعتمدان رانیز به عهدهٔ غلامان مقررفرمودکه‌اموال آنها را ملاحظه‌کرده برنهج‌سایرمردم‌گرفتند وخاطرجمع‌گردیدند.» اما ظاهراً نادر بازهم خاطرجمع نشده بود. زیرا باردیگر: «به سمع همایون رسانیدندکه غازیان آنچه جواهرات و طلاآلات که داشتند در جهاز شتران و درمیان نمد زین اسب و پالان دواب بارگیرخود مخفی‌داشته و چیزی به دیوان عاید نگردیده. چون عساکر منصور واردکنارفرودگردیدند، مجدداً حسب‌الفرمان‌گیتی‌ستان‌مقررگردیدکه دواب غازیان را ملاحظه نمودند. چون عساکر فیروز مآثرچنان مشاهده‌کردند، جمعی‌که ازجواهرات و زرینه‌آلات بسیار تصرف‌کرده بودند، ازخوف وسخط پادشاهی‌که مبادا در مقام بازخواست درآمده به قتل خیانت‌کنندگان امرفرماید، جواهرات و زرینه‌آلات‌بسیاردرمیان‌رودآب انداختند... القصه‌درآن منزل‌نیز به‌قدر یك دوکرور جواهرات ومرصع‌آلات به تصرف اولیای قاهره درآمد. سوای‌آنکه به رود آب ریخته بودند و درزیرخاك مخفی داشتند.»

آن حال مردم بیچارهٔ مغلوب هند بود و این حال سربازان فاتح نادری . اما آنان نیزکه به بسته‌بندی و بارگیری این غنائم مأمور شدند نیز سرنوشتی به ازین نداشتند. یکی ازین افراد آقا محمد نام بودکه «خزانه‌دار و صندوقدار صاحبقران

دوران و محل اعتماد و اعتبار آن حضرت بود. در هنگام تحویل گرفتن طلا آلات به‌قدر سه خروار طلا تقلب کرده تصرف نموده بود. غمازان و حاسدان بداندیش آن مقدمه را به عرض اقدس رسانیدند و بعد از تشخیص تصرف نمودن آن مقدار مذکور، میرزا محمد را به قتل رسانید و آن منصب خطیر را به عهدهٔ همان شخص (لابد همان غازی و حاسد بسداندیش) مقرر فرمود و در هنگام مراجعت در کنارهٔ رود جیلمند به‌جهت یکصد مثقال طلا، آن نیز به قتل رسید.[۱]»

بااین کرور کرور مال وجواهر، باز هنگامی که درعمر کوت بر کیاناصر غلبه کرد و کیاناصر به اضطرار «یك‌صد هزار تومان نقد که درخزاین موجود بود، تکلف و پاانداز پیشکش سرکار خاصهٔ شریفه گردانید» بازنادر «به‌عهدهٔ غلامان مقرر گردانید که به‌خدمت کیاناصر رفته، اظهار نمایند که این یکصد هزار تومان نعل بهای عساکر منصوره نمی‌گردد و هرگاه قدری دیگر وجه به سرکار ما مهم‌سازی نمایند عوض آن را از مداخل سند به عمال جدید مقرر خواهم فرمود که تسلیم نمایند» و کیاناصر به‌عرض رسانید که «آنچه درخزاین بود، تسلیم کارکنان سرکار گردیده» یعنی دیگر کفگیر به ته دیگ خورده و چیزی حاضر نیست. اما در همین وقت «چند نفر از خوشامدگویان به سمع همایون رسانیدند که درمیان ارگ این قلعه چاهی است عمیق و در قعر آن چاه به قدر پانصد هزار تومان اشرفی خالص مخفی داشته» نادر یا به قول محمدکاظم، بندگان گیتی‌ستان «آن دو نفر را مقررفرمود که این راز را مخفی داشته اولاً مقرر داشت که کیاناصر با سه چهارهزار نفر عازم خداآباد وقبل‌از ورود موکب همایون درنـدارك مهمانداری اشتغال ورزد» وخلاصه به این بهانه او را دست به‌سر کرد و «دارای دوران به‌حفر آن چاه مقررفرمود. پانصد هزار تومان از آن چاه انتزاع داد[۲].»

میزان این غنایم و نفایس که نادر از هند به ایران کشید به قدری زیاد بود که

۱ــ محمدکاظم، عالم آرای نادری ج ۲ ص ۴۶.
۲ــ محمدکاظم، عالم آرای نادری ج ۲ ص ۴۸.

تقریباً یك قرن یعنی‌صدسال بعدازآن تاریخ یکی‌از بازماندگان فقیر و بینوای نادر گردن‌بند مرجانی‌کارهند به ژنرال سایکس فروخته وژنرال درکتاب خودنوشته است که طبق قوانین ودلایل گردن‌بند مزبور از غنائم هند بوده که نادر به ایران آورده‌است.

این ثروت هنگفت را نادر به ایران آورد ولی یك‌دینار ازآن را در این کشور خرج نکرد، سهل‌است که حتی مالیات سه سالهٔ ایران راکه قبلاً به شکرانه فتح هند به مردم ایران بخشیده بود، مجدداً مطالبه نمود و تاشاهی آخر وصول کرد. ازآن‌گذشته وجود این ثروت عظیم و انبوه اثاثهٔ مجلل و مرصع وخرمنهای جواهر، به جای‌آنکه اورا نسبت به خالق مطیع‌تر ونسبت به‌مخلوق خدا مهربانتر گرداند ، بیشتر موجب بغی وطغیان وجور وعدوان اوباخدا و خلق خداشد. اولا به‌طوری‌که جوناس‌هانوی نقل‌کرده ازآن‌پس نادر هرجا در ایران جواهری سراغ می‌کرد، به‌عنوان آنکه دردهلی‌دزدیده شده‌وازجواهرات هند است‌ازمردم‌می‌گرفت. ثانیاً مدام نگران اسباب و اثاثه و جواهراتی بودکه یا درهند به غصب وزور از محمدشاه، یا در ایران به قساوت و لئامت از مردم گرفته بود و به جرم سرقت‌آن اشیاء،بیگناه وگناهکار را به فجیع‌ترین صورتی‌می‌کشت. این داستان را ازطبیب مخصوصش کشیش‌بازن بشنوید:

«پیش‌ازآنکه از اصفهان بیرون‌آید، خواست اثاثهٔ گرانبهای‌کاخ خودرا شماره‌کند. سجاده‌ای که ازآرایشهای تخت پادشاهی بود، ازسه سال پیش‌گم شده بود. نخست به‌نگهبان جواهرات‌سلطنتی بدگمان شد. متهم‌انکارکرد وچون‌تازیانهٔ بسیار خورد، گفت‌که مأموری‌که پیش از اونگهبان بوده سجاده را فروخته است. نادر سخت برآشفت که کیست‌که جرأت خریداری اثاثه قصر را داشته باشد، نام اوچیست. منهم مهلت خواست تاجستجوکند. چون چندروزگذشت، بازگشت و گفت‌که‌یك مشت بازرگان، دوهندی، دو ارمنی‌وچهار یهودی، سجاده‌را خریده‌اند. هرهشت‌تن را دستگیرکردند وپس ازچند جلسه بازجوئی، ازهریك ازآنان، یك

چشم را برکندند. ایشان را بازنجیری گران از گردن به هم بستند. فردای آن روز بامدادان به فرمان پادشاه آتشی بسیار بزرگ روشن کردند و آن هشت تن را همان گونه که بارنجیر به هم متصل بودند، در میان آتش انداختند. همهٔ مردم حتی جلادان نیز ازنگریستن بدان عقوبت وحشیانه به هراس افتاده بودند. این نخستین بار بود که فرمان مجازاتی چنین داده شده بود ولی با آن همه تفحصها وجستجوها عامل دزدی کشف نشد.»

نادر ازخاندان بسیار فقیری بود، وقتی هم که به سلطنت رسید، هنوز تلخی فقر وبدبختی روزگاران گذشته را ازیاد نبرده بود. او که خود وخانوادهٔ خویش را در برابر مردم وبزرگان زمان کودکی خویش فقیر و حقیر و سرافکنده وبدبخت و بینوا دیده بود، دیگر تنها راضی نبود که خود را زورمند و توانگر وخوشبخت و سرافراز ببیند، بلکه دوست داشت که همهٔ مردم را عموماً وبزرگان زمان خود را خصوصاً فقیر وحقیر و سرافکنده وبدبخت وبینوا ودرزیر پای خود عاجز ومسکین و مخذول و منکوب ببیند. چه خوب فهمیده وچه خوب گفته است، شیخ محمدعلی حزین دربارهٔ نادر وروزگار وی

به دست خلق عالم کاسهٔ در یوزه می‌بینم
گدا چون پادشه گردد، گدا سازدجهانی را

این شیخ محمدعلی که ازمردم لاهیجان بود وشعر می‌گفت و در شعر «حزین» تخلص می‌کرده ولذا در تاریخ و ادب ایران بیشتر به حزین لاهیجی شهرت یافته، مردی بود دانشمند و شاعر، با احساسی شدید و پختگی ودانش و هوش تام و تمام. وی ازبدو روزگار، درآن روزهای سخت محاصرهٔ اصفهان وبعد دراستیلای افغانها وسپس در سالهای پراضطراب و آشوب سلطنت طهماسب ثانی در ایران بوده و ازآن پس، درسال ۱۱۴۶ به هندگریخته ودرموقعی که نادر به‌هندحمله کرده وی درهند بوده است. پس هرچه در این باره نوشته یا ازدیده‌های خود اوست یا از

قول مردمی که خود این‌بدبختها را به‌چشم دیده‌اند. گواه‌گفتار شیخ لاهیجی سخن کشیش بازن فرانسوی است که می‌نویسد نادر می‌گفته « در مملکت برای هر پنج خانوده یك دیگ کافی‌است» یعنی مردم باید به حدی فقیرباشند که درهفته بیش از یکی دوبار غذای پختنی نخورند. وچقدر فرق است بین نظر نادر با عقیدهٔ هانری چهارم پادشاه فرانسه‌که می‌گفت «در روزگار سلطنت من هرخانواده‌ای درروزهای یك‌شنبه باید مرغی بپزد». همین کشیش فرانسوی که طبیب مخصوص نادر بوده همچنان می‌نویسد :

«در ابتدای دسامبر (روزآخر خزان) به اصفهان بازآمد[1] وچهل‌وپنج‌روزدر آن‌جا بماند ودرآن مدت‌آنچه از ظلم و تعدی‌که بتوان تصور نمود به مردم رسید که‌آن‌همه یا به فرمان خود اوبود و اگر هم نبود مرتکب مورد هیچگونه مؤاخذه و بازخواست واقع نمی‌گردید. سپاهیان‌که درشهر واطراف پراکنده بودند،آسیب‌و زیان فراوان می‌رسانیدند. درهرکوی وبرزن دسته‌دسته سربازان خشمناك درحرکت بودندکه عنان‌گسیخته می‌دویدند وبه ضرب‌وزورگروههای بیست‌سی‌نفری ازمردم بدبخت را که نتوانسته بودند حرص و طمع بی‌پایان آنان را فرو نشانند بر زمین می‌کشیدند. درهرجا، جز فریادهای دلخراش و رقت‌بار که نشان وحشت و نومیدی بود، شنیده نمی‌شد. اگرکسی از ترس وبیم از خانهٔ خود می‌گریخت، خانهٔ همسایهٔ او را به‌باد تاراج می‌دادند و اگر اهل روستایی هجرت می‌نمود وبه‌جایی دیگرخود را سربه‌نیست می‌کرد جریمهٔ آن را ازشهری می‌گرفتند. شهری‌که در معرض هجوم قرارگیرد وپس‌از فتح،آن هم به قهروغلبه، به‌سربازان فاتح واگذار شده باشد،آن گزندها وصدمه‌ها نبیند که شهر اصفهان در این‌چهل‌وپنج روزه از نادرشاه وکسان اودید. بدگمانیهای اونسبت به ستمکاریهایش روبه افزونی می‌گذاشت. هرروزی، روز زوال و پایان چند خانمان بود. هرگز نشدکه من از قصر بیرون آیم و نعش

۱ــ یعنی پائیزسال ۱۱۶۰ که نادر پس ازتوقف یکماه ونیمه در اصفهان به‌شیراز وکرمان رفت و ازآن‌جا خودرا به مشهد رسانید وکمی بعدکشته شد.

بیست وپنج تاسی‌مرد را نبینم که برخی به امر اوخفه شده بودند و بعضی به‌دست سربازان وی به هلاکت رسیده بودند.[۱]»

جوناس هانوی هم دراین‌خصوص شرح‌مفصلی دارد ومی‌نویسدکه‌محصلین وچاپارهای نادری، درنظر مردم ایران، مانند مأمورین عذاب ولعنت بودند ودرهر ده یاقصبه‌که مردم ازآمدن ایشان باخبر می‌شدند، برای جلوگیری ازورود ایشان از هرطرف محصور ومستحکم می کردند. فی‌الواقع مثل این‌بودکه تمامی ایران‌فاتح به‌دست دشمنی ویران شده ونفوس‌آن ناپدید شده‌اند.

نادرکه از طرفی درمبارزه بادولت عثمانی، باوجود موفقیتهای نظامی سال ۱۱۵۸ ه در منطقه ایروان، موفق نشده بود که موضوع مذهب جعفری را به عنوان خامس مذاهب اربعه بقبولاند و از طرفی نتوانسته بود شورشیان داغستان را(که برادرش راکشته بودند) سرکوب کند، دچار نوعی سرکوفتگی شده بودکه اورا سخت می‌آزرد وبرای تلافی این ناکامیها، بدبختانه بیچاره‌تر از مردم ایران‌کسی را نیافته بود . امری که مزید برعلت شده بود سوءظن نادر بود به رضاقلی‌میرزا و کورکردن او و بعدپشیمان شدنش ازین عمل وحشیانه. علت این امرچه‌بود؟

علت این‌بودکه مردم ایران‌نادر رادوست نداشتند، امابه‌پسرش رضاقلی‌خان بی‌علاقه نبودند. زیرا تصور می‌کردند که اوچون بر بساط سلطنت بزرگ شده و زنش هم از خانوادهٔ صفوی و بزرگ‌زاده است، ازین گونه سختگیریهای لئیمانه و پولدوستیهای ناشی از گداطبعی، به دور خواهد ماند. نادر این علاقهٔ مردم را به رضاقلی تحمل نمی‌توانست کرد. خاصه این که درطی سفر نادر به هند، به محض شیوع خبر بی‌اساس مرگ نادر ، رضاقلی دستگاه سلطنت چیده وطهماسب ثانی و فرزندانش عباس وسلیمان خرد سال را به قتل رسانده بود تا مبادا برای سلطنتش معارضی باقی بماند. این بود که تا موضوع سوءقصد پیش آمد ، نادر به رضاقلی بدگمان شد ودستور داد اورا کورکنند. اندکی بعدکه براثر علاقهٔ پدری یا رفع

۲ــ مجلهٔ یغما سال ۱۳۲۹ ص۳۸

سوء تفاهم ازین کار پشیمان شد، پنجاه نفر از بزرگان راکه درمجلس کور کردن شاهزاده حضور داشتند به قتل رسانید به این بهانه که چرا شفاعت نکردند!!

نادربرای وصول‌پول و گرفتن‌مال مردم وفقیر کردن‌آنان ابداعات واختراعات فراوان و هول‌انگیز داشت . یکی ازین ابتکارات داستان «الف» بود. الف کلمه‌ای است عربی به معنای هزار. ولی نادر آن را پنج‌هزار می‌دانست. هرکس که مورد بی‌مهری پادشاه افشار قرار می‌گرفت، اگر سرش از گردنش جدا نمی‌شد، یاگوش وبینی وخصیهٔ خود را ازدست نمی‌داد، به پرداخت «الف» مجازات می‌شد، آن‌هم نه‌یك‌الف، چون درجنب جبروت و کبریای نادری، یك الف یعنی پنج‌هزار نمودی نداشت، بلکه پنج الف، ده الف، بیست الف. حال نحوهٔ وصول:

«از عمالی که به پای محکمهٔ حساب می‌آورد ، ده‌الف وبیست الف مطالبه می‌کرد . و اگرآن جماعت وجهی در بساط نداشتند ایشان را به چوب می‌بست یا گوش وبینی می‌برید تا از راه اضطرار به نام خود هرچه را پادشاه بیرحم خواسته بود بنویسند وقبض بدهند. سپس به فرمان نادر جماعت مزبور را به عنوان معرفی اعوان و دستیاران چوب می‌زدند و آن گروه بخت برگشته از ترس جان هرکه را می‌شناختند یادیده یااسمشان را ازکسی شنیده بودند نام می‌بردند و مأمورین غلاظ وشداد نادری به دستگیری ایشان روانه می‌شدند و به اسم هرکس که نامی ازوبرده شده یادیگری به‌خطا یا به‌غرض اورا همدست قلمدادکرده بود، چندین الف صادر می‌شد و عمال شاهی به‌وصول‌آن می‌رفتند و «حکم حکم نادر» است را به رخ او می‌کشیدند . خلاصه این ابتکار شوم نادر و احکام و حوالجات ظالمانه‌ای‌که از طرف اوبه‌نام شهرها و دهات و قصبات صدورمی‌یافت، آن قسمت ازآبادیهای‌ایران را هم‌که در استیلای افغانان و قشونکشیهای نادر و طغیان سرکشان خراب نشده بود، ویران ساخت و فریاد مظلومین را به‌فلك رساند. خاصه‌آنکه مأمورین‌نادری هرکه را از پرداخت آن وجوه گزاف سرمی‌پیچیدکور می‌کردند یاگردن می‌زدند واگر قدرت پرداخت‌آن را نداشت و در زیر شکنجه جان می‌سپرد، حواله به‌ورثهٔ

او و درصورت بی‌چیزی به همسایه به محله و ازمحله به شهرها و ولایات منتقل و وجه‌آن به‌سختی تمام مطالبه می‌شد تا حکم نادر بلااثر وحوالهٔ اوبلاوصول نمانده باشد[۱]»

بدیهی است که پرداخت این‌همه وجوه ناروا خارج از حد و اندازهٔ قدرت وطاقت‌مردم‌ایران‌بود که درفاصلهٔ استیلای افغانان غارتگروسالهای‌آخرسلطنت نادر از هستی ساقط شده بودند و مأمورین و محصلین دیوانی هم، با تمام ترسی که از لاوصول ماندن آنها بر جان خود داشتند نمی‌توانستند تمام آنها را دریافت‌کنند. ناچار قسمت عمدهٔ حواله‌ها وصول نشده برمی‌گشت. این‌بار دیگر نادر، به بهانهٔ آنکه حوالجات تحصیل لاوصول و حقوق ثابتهٔ دیوانی معطل مانده، محصلین و مأمورین راکور می‌کرد و از سرهای ایشان‌کله منار می‌ساخت. چنانکه در سال ۱۱۵۹ هجری در اصفهان، تعداد هفتاد وسه نفر از ضابطان وعمال وکلانتران فارس راکه در رکابش حاضر بودند سخت مؤاخذه‌کردکه «چرا مال ما را نمی‌دهید و خدمت نمی‌کنید». آنگاه دستور داد تا شصت‌وسه نفر ازآنان راکورکردند وسپس درکرمان «تمامی‌کورهای فارس وشصت وسه نفر ازکلانتران وعمال بلوکات را به ضمیمهٔ یکصد و شانزده نفر اهالی‌کرمان برحسب حکم «پادشاه عدالت‌پناه» کشتند و جنازهٔ‌آنها را در میدان انداختند و از سرهای‌آنهاکه به‌شمارهٔ یکصد وهفتاد و نه نفر بود دوکله مناره ساختند و به مراسم معدلت پرداختند.»

این پولها را چه می‌کرد؟ همه را روی‌هم می‌انباشت واز داشتن و دیدن‌آن همه زر وسیم و جواهر لذت می‌برد. همچنانکه سلطان محمود از دیدن جواهراتی که از هند غارت‌کرده بود، حتی در بستر مرگ خودداری نمی‌توانست‌کرد. برای حفظ این ثروت عظیم‌که ازخون جگر و اشك دیدهٔ مردم فراهم‌آمده بود، نادرشاه افشار دستور داده بودکه قلعه‌ای درکلات بسازند. کلات نخستین پایگاه نادر بود.

۱ــ مجلهٔ یادگار سال۲ شمارهٔ ۵، یادداشتهای کشیش‌بازن (مجلهٔ یغما سال۱۳۲۹ ص ۳۸).

شرح ساختمان قلعهٔ کلات را از زبان ابوالحسن گلستانه از معاصرین آن روزگار و مؤلف مجمع‌التواریخ بشنوید:

«نادرشاه درایام سلطنت، سنگتراشان چابکدست را ازجمیع ممالك محروسه احضار و به تراشیدن وهموار نمودن پست و بلندآن کوه آسمان شکوه مقرر داشت وجمعی دیگر ازملازمان حضوررا برایشان گماشته که دقیقه‌ای آنهارا بی‌کارنگذاشته روزمره حقیقت‌کار را به‌عرض رسانند. چنانچه پنج‌سال متوالی مأمورین به‌خدمت مقرره قیام‌نموده، کوه را به‌حدی صاف وهموارنموده بودند که کارپردازان شخصی را می‌فرستادند که ازسرآن کوه آرد بربدن کوه بریزند که اگرناهمواری معلوم شود هموار نمایند و در وقت ریختن، همهٔ آن آرد برزمین می‌ریخت که یك مثقال از آن به‌کوه نمی‌چسبیدواگرازچهارطرف جائی‌پیدامی کرد که کسی‌ناخنی‌بند بتواند کرد، پنج تومان از سرکارشاهی به او انعام می‌دادند.»

مردی که برای حفظ جان وناموس خود وخانوادهٔ خویش و برای انباشتن جواهرات و زر وسیم خود چنین قلعه‌ای می‌ساخت که حتی آرد برسنگهای آن بند نشود، نه به‌جان و مال مردم رحم می کرد، نه به‌عرض وناموس آنان. به این داستان توجه کنید که‌چگونه ناموسها برباد می‌رفت تاکلات«به‌سیم‌وزر وجواهرومسکوك» انباشته شود.

درهمان سفرکرمان، وقتی نادر تصمیم به مراجعت به خراسان گرفت، دستور داد تا متمولین شهر وبلوکات‌را سیاهه کردند وپای‌هرکس چند «الفی» نوشتند. از اعیان وغیره سیصدنفربدبخت به‌قلم آمد. سیصد محصل‌ومیرغضب برای‌اخذ وصول تنخواه درکرمان‌گذاشت . یکی از این بیچارگان «الف» داغ شده خواجه محمد شفیع بردسیری بود. به‌طوری که صاحب تاریخ سالاری می‌نویسد:

«هرچه نقد و جنس از او و منسوبانش وصول می‌شدگرفتند و هنوزکلی از مبلغ مقرره باقی‌بود. محصلان خواجه شفیع‌را به‌جهت وصول بقیهٔ تنخواه شکنجه کردند . چند نفر تاجر ترکمان و مردم ماوراءالنهر درکرمان بودند که هرگاه کسی

به قدر جریمه‌ای که به‌نامش نوشته بودند نتواند بدهد، هرگاه دختر یا پسر مقبولی داشته باشد بخرند تا او پول‌گرفته درعوض وجه مقرر بدهد. خواجه محمد شفیع بیچاره لابد دودختر خودرا چادر کرده بامحصل به‌منزل ترکمان برد که شاید بخرند و از عذاب فارغ شود. چون ترکمان روی‌آن دو مستوره دید گفت نمی‌خواهم. محصل گفت خواجه‌محمدشفیع، فلان(تاجرترکمان) نپسندید، فکرپول کن. خواجهٔ بیچاره گفت خدایا تاجر ترکمان نپسندید توهم مپسند».

واقعاً دربرابر چنین رفتارهای وحشیانه‌ای مردم ایران چه‌می‌توانستند بکنند. جزاینکه گاه وبیگاه به‌عنوان اینکه یکی از شاهزادگان صفوی را یافته‌اند دورکسی جمع‌شوند وشورشی به‌راه اندازند. ولی‌هیچیك ازاین‌شورشها هم به‌جائی‌نمی‌رسید وتنها اثری که ازآن برجای می‌ماند خشم شدید نادر و خونریزی بیشتر بود. دراین روزگار، مردم چنان از ظلم وجور نادر به‌ستوه آمده بودندکه مرگ او را از خدا آرزو می‌کردند وحتی‌روزی همه دیدندکه برمقبره‌ای که نادر، جهت‌خود در مشهد، ساخته بود این بیت نوشته شده:

در هیچ پـرده، نیست نباشد نوای تو
عالم پراست ازتو وخالی‌است جای‌تو

بیتی که از یك غزل عارفانه صائب تبریزی‌گرفته شده وتمام‌آن غزل برروی سنگ‌آرامگاه شاعر در اصفهان منقوش است.

این مقدمات بالاخره بدانجا منجر شدکه نادر اندك‌اندك نسبت به«قزلباشیه» یعنی سرداران وسربازان ایرانی‌شیعی مذهب بکلی بدگمان‌گردید و درصدد برآمد که به‌کمك افغانان و تاتارها و ازبکان سنی‌مذهب اردوی‌خویش، یکباره سرداران ایرانی‌را ازمیان بردارد. زیرا اومی‌پنداشت‌که اگر اوبه حیات این سرداران شیعی مذهب و علاقمند به صفویه پایان ندهد، آنان به حیات پادشاه خونخوار و فرومایه

و سنی مذهب خویش خاتمه خواهد داد . نادر در سال ۱۱۶۰ در ۲۳ ماه صفر از کرمان به مشهد رسید. مقارن همین ایام،مردم سیستان سربه شورش برداشتند. نادر برادرزادهٔ خودعلیقلی‌خان‌وسردار وفادارخویش‌طهماسبقلی‌خان‌جلایر امیرکابل‌را به سرکوبی شورشیان فرستاد . هنوز علیقلی‌خان و طهماسبقلی‌خان به سیستان نرسیده بودندکه عده‌ای ازگرفتار شدگان به دست محصلین نادری ، در زیرضربات چوب، دروغهائی دربارهٔ ایشان‌گفتند و نتیجه این شدکه صد الف نادری (الفی پنج‌هزار) به پای علیقلی‌خان و پنجاه الف به‌پای طهماسبقلی‌خان نوشته شد . محصلین نادری هم فوراً جهت اخذ وصول «آلاف» مذکور راه افتادند . علیقلی‌خان که می‌دانست کار «عموی تاجدار» عذر و بهانه بـرنمی‌دارد ، خود بـا سیستانیان ساخته سربه شورش برداشت وچون سردار جلایر را با خود همدل وهمداستان نمی‌دید، وی‌را مسموم‌کرد ومخالفت خودرا باعموی تاجدارآشکار ساخت. درهمین زمان،کردان ناحیهٔ خبوشان (قوچان) نیز شورش‌کردند و نادر به سرکوبی‌آنان شتافت. شورش سیستان و نافرمـانی‌کردان خبوشان و سرکشی قوم قاجار در استراباد و تشنجات سایرنقاط، مثل‌تجمع مردم تبریز در زیرلوای سام‌میرزای دروغین وشورش‌شروان و قتل حاکم آن منطقه ، نادر را سخت به خشم آورد و او را واداشت‌کـه تصمیم نهائی خود را در مورد قلع وقمع سرداران و بزرگان قزلباشیه زودتر عملی سازد. برای این منظور، نخست فرزندان خود نصرالله میرزا و امامقلی‌میرزا را به‌کلات فرستاد وعده‌ای از عمال ولایات راکه در حضور او بودند دستور داد تا «بعضی را نابینا کردند وبرخی دیگر را محصلین شدید همراه داد به‌اوطان‌آنها رخصت‌کردند که درآن برده باقی زرابواب ازآنها وصول نمایند»سپس باسرداران ازبك وافغان قرار برقتل سرداران قزلباش در فردای‌آن روز نهاد. اما یکی از حاضران در جلسهٔ شوم مزبور، مراتب رابه محمدقلی‌خان کشیکچی‌باشی‌گفت و او نیز بـه چند نفری از امرای قزلباش اطلاع داد و این عده‌که مرگ خود را محقق دانسته بودند ، در قتل نادر با یکدیگر همداستان شدند.

داستان این شب خونین را (به اختصار) از گلستانه مورخ مشهور و معاصر بشنوید. عندلیب آشفته‌تر می‌گوید این افسانه را:

«شب یك‌شنبه یازدهم جمادی‌الثانی سال ۱۱۶۰، درمنزل فتح‌آباد، دوفرسخی قوچان، محمدخان‌قاجار ایروانی و موسی بیك افشارخلخالی وقوچه‌بیك گوندوزلوی افشاراورومی‌و محمدصالح‌خان قرقلوی ابیوردی با هفتاد نفرجوان داوطلب نیمه‌شب به سمت سراپرده روانـه شدند و تا رسیدن به پردهٔ زنبوری‌که اول بـاب سراپرده بود، از هیبت وسطوت نادری، پای دلاوران ازحرکت بازمانده، سه نفر خود را به پردهٔ زنبوری رسانیده داخل سراپـرده شدند. خواجه سرای‌که قاپوچی حرم بود ایشان را دیده خواست‌که فریادکند که یکی از جوانان خود را به او رسانیده حلق او را چسبیده وگفت اگر حرفی خواهی زدکشته می‌شوی. بگو شاه درکدام خیمه است. خواجهٔ مذکور محل خوابگـاه شاه را اشاره نموده همان وقت حلق او را فشرده، جان به‌قابض ارواح سپرد.»

آن روز نادرشاه درکمال اضطراب، به‌خلاف عادت مقرر، چندین‌بار به‌حرم داخل شده و بیرون‌آمده بود و دریك جا قرار وآرام نمی‌گرفت و مردمان حضور همگی‌درحیرت و[تعجب بودند] واحدی را یارای تحقیق این مراتب نبود.حسینعلی بیك معیرالممالك‌که معتمد علیه بود وامورات مخفیه را نظر به اعتماد و اعتبار او، جناب شاهی ازو پوشیده نمی‌داشت، سبب وحشت و تفکـر را پرسید. شاه او را نزدیك طلبیده فرمود خوابی دیده‌ام، به تو می‌گویم. این را به احدی اظهار مکن. پیش از ظهور این دولت خداداد، دراوایل حال، باباعلی بیك‌کوسه احمدلوحاکم ابیورد[1] که ما را برای امری به اصفهان فرستاده بود، با چند نفرکـه همراه بودند، به‌همین منزل وارد شدم و بـه همین مکان‌که حالا سراپردهٔ سلطانی بـرپاست خیمه کوچکی استاده‌کرده، شب‌آن روز درعالم رویا شخصی مرا به نزد خود خـوانده

۱ــ وی مخدوم و مربی نادر بود ولی نادر او را به قتل رسانید.

گفت همراه من بیاکه حضرت ترا می‌طلبد. من رفتم. درصحرا مکان مرتفعی به‌نظر آمدکه دوازده شخص عظیم‌الشان‌که نور روی ایشان صحرا روشن کرده بود ، در آن بالا نشسته‌بودند. ازآن‌دوازده بزرگ یکی‌که ازهمه بزرگتربود خطاب به‌یکی ازآن بزرگان‌کرده فرمودکه‌آن شمشیر را بیاور ومرا پیش‌طلبید وشمشیر را به‌کمر من بست و فرمود که «ریاست ایران را به تو دادیم . با بندگان خدا رویهٔ سلوك را مسلوك دار»و مرا مرخص فرمود . من از خواب بیدار شدم و این خواب را برای احدی نقل نکردم تاآنکه به این دولت رسیدم . شب‌گذشته درخواب دیدم‌که همان شخص‌که درآن ایام مرا به‌خدمت‌آن دوازده بزرگ برده‌بود حاضر شد ومراکشان کشان به خدمت‌آن بزرگان برده روبروی استاده‌کرد .آن بزرگی‌که شمشیر به‌کمر من بسته بود، از دیدن من روی درهم‌کشید وفرمودکه شمشیر را ازکمر این ناقابل بگشاکه لایق این‌کار نیست . هرچند من خواستم‌که شمشیر را نـدهم مفید نیفتاد. جبراً ازکمر من واکرده مرا از نزد خود بیرون‌کردند. از وقتی‌که از خواب بیدار شده‌ام قرار و آرام از من سلب شده . نمی‌دانم چه خواهد شد . اگر تا دو سه روز خود را به قلعهٔ‌کلات برسانم این همه‌کدورات به فرح و سرور مبدل خواهد شد. معیرالممالك عرض‌کردکه الحمدلله دشمنانرا حالت مقابله نیست وقلعهٔ‌کلات هم نزدیك است و از هیچ رهگذر مخاطره و تشویش نمی‌باشد ، شاه در جواب‌گفت «آنچه من می‌دانم، تووو دیگری نمی‌دانید». این راگفته مضطرب به‌حرم داخل شد.

آنشب نادر نزد دختر محمدحسین‌خان یکی از زنـان خود بود. شاه را آن خواب این‌قدربی‌حواس‌کرده بودکه‌لباس‌ازتن برنیاورد وکلاه نادری‌که چهارجیقه براو نصب‌کرده بود ازسر برداشته برزمین‌گذاشت وبه دخترمحمدحسین‌خان‌گفت که خواب برمن چندان غلبه‌کرده‌که عنان اختیاراز کف ربوده وخوابیدنرا برخود خوب نمی‌دانم. این‌قدرکه چشم‌من‌گرم‌شود، زود مرا بیدارکن و سپس چشم برهم نهاده به خواب رفت.

درآن وقت محمد صالح‌خان نزدیك رسید. دختر محمدحسین‌خان سیاهی او

را دیده مرتعش شد و دستی به‌پای شاه رسانید. شاه سراسیمه ازجای جست وچشم او برمحمد صالح‌خان افتاده زبان به دشنام‌گشود، شمشیر را از غلاف بیرون‌کشید وازجای برخاسته به‌سوی اجل‌دویدکه پای او به طناب خیمه بند شده به‌رو درافتاد. محمد صالح‌خان شمشیری به‌کتف او نواخت‌که یك دست او از بدن جدا شد، شاه را از افتادن دست، در ارکان وجود شکست به‌هم رسیده به‌عجز درآمد. صالح‌خان را بعد از زدن ضرب از سطوت نادری، دست ازکار وپای از رفتار بازمانده زمین دوز بودکه محمدبیك قاجار رسیده نادر را به‌خون غلطان و صالح‌خان را به حال خودگرفتار دیده بجلدی پیش‌آمده سرنادر را بریده از سراپرده بیرون‌آمد.

سرداران قزلباش‌خواستند این‌مطلب‌را پوشیده نگهدارند تاهم‌اردو دستخوش غارت وچپاول نشود وهم‌آنان بتوانند به حساب ازبك و افغان برسند. ولی تقدیر با تدبیرسازگار نیامد. سران ازبك وافغان‌که از ماوقع خبردار شدند، ازنظراحتیاط «شباشب سنگین‌بار را ریخته اسباب خوب و اسرای مرغوب را حمل شتران و باربرداران‌کرده به سمت قندهار روانه»کردند وخود باجمعیت خویش‌که درحدود سی‌هزار نفر بودند منتظر ماندند وصبح‌که خبرقتل به همه‌کس وهمه‌جا رسیده بود، اردوی نادری به غارت رفت و در مدتی‌کمتر از چهار ساعت ازآن همه‌شکوه و عظمت نادری و از سراپرده و اردو خیمه وخرگاه اثری باقی‌نماند و به قول مورخ مخصوص وی:

سر شب سر قتل و تاراج داشت
سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت
به یك گردش چرخ نیلوفری
نه نادر به جا ماند و نه نادری

چنین بود پایان زندگانی پرماجرای نادر و چنین بود آخرین ساعات حیات خونین وی. این مردکه به نیروی دلیری وتوانایی ارادهٔ‌کشورما را در دشوارترین

لحظات از سقوط حتمی نجات داد، پس از آنکه برسرزمین پهناوری از داغستان تا هند و از خوارزم تا بحرین تسلط یافت، براثرعلاقهٔ فراوان به قدرت‌نمائی وعشق به جمع مال ومنال، آنقدر درآزار مردم کوشید که سرانجام جان خویش را دراین راه‌گذاشت. او نیز مانند دیگر فاتحان جهان چندان به جهانگشایی و جهان خواری حریص شد که از جهانداری بازماند. هیچگونه اثری در زمینهٔ اصلاحات داخلی از خود باقی‌نگذاشت. یک‌قدم برای‌اصلاح کارمردم‌برنداشت. چنین‌بود که‌امپراطوری پهناوری‌که بنیان نهاده‌بود، پس ازمرگش، همچنان‌گلدانی‌چینی‌که از دست‌کودکی برزمین افتد قطعه قطعه بلکه ریز ریز شد.

چه خوب اظهار عقیده‌کرده است ناپلئون امپراطور فرانسه در بارهٔ نادر، آن جاکه در نامه‌ای به فتحعلی‌شاه می‌نویسد: «نادرشاه جنگجوی بزرگی‌بود که موفق شد قدرت بزرگی تحصیل‌کند . وی در مقابل مفسده جویان سهمگین و در برابر همسایگان مهیب بود. بردشمنان خود غالب‌آمد و با افتخار سلطنت‌کرد. ولی این فرزانگی را نداشت‌که هم به‌فکر حال هم به‌فکر آینده باشد.»

آری نادر جنگجوی بزرگی بود و دیگر هیچ!

در پایان این مقال، بی‌مناسبت نیست‌که شرحی درباب صورت و شکل و شمایل وهمچنین اعتقادات مذهبی وی‌گفته‌آید، آن هم از قول مردی‌که او را به چشم دیده و مدتی در اردوی او بوده و طبعاً با بزرگان دربار نادری حشر و نشر داشته است. این مرد جوناس هانوی‌انگلیسی است. وی‌که در ۱۷۱۲ درپرتسموت انگلستان‌متولدشده‌ودر۱۷۸۶ درلندن‌درگذشته، درسال۱۷۴۳ به‌روسیه‌رفته‌وبرای‌ایجاد روابط بازرگانی به ایران سفرکرده است و چون در استراباد دزدان اموال وی را به سرقت بردند وی برای تظلم و به امید پس‌گرفتن اموال خویش به نزد نادر رفته است. اوشرح وقایع زندگانی خود را به‌اضافهٔ مطالب ارزندهٔ دیگری درخصوص اقدامات انگلیسیها درجهت ایجاد روابط تجاری باایران درچهار جلد درسال۱۷۵۳ در لندن منتشر نموده است. آنچه دراین جا می‌آوریم ازکتاب اوست در نهایت

اختصار:

«قیافهٔ وی حاکی از سادگی او بود و طبیعت ستمگر او را نشان نمی‌داد. صورت او گردتر از صورت ایرانیها و بینی او کمتر شبیه بینی رومیها بود، زیرا بینی غالب ایرانیها شبیه بینی رومیهاست. مویش سیاه و چشمانش درشت و نافذ و پیشانیش بلند و صورتش گندمگون و بدنش نیرومند و قدش در حدود شش پا و شانه‌هایش جلو آمده بود. قیافهٔ او مخصوصاً هنگامی که لب به سخن می‌گشود هیبتی مخصوص داشت. صدای او چنان قوی و طنین‌افکن بود که از مسافت بعید شنیده می‌شد وهنگامی که درصحنهٔ جنگ به‌سربازان فرمان می‌داد بسیار شدید بود و سرانجام یکی از وسایل جلوس او به تخت سلطنت شد. نیروی جسمانی وی نیز در پیشرفت کار او بی‌تأثیر نبود. استفاده از تبرزین که یکی از قدیمیترین سلاحهای معمول در میان ایرانیان است، گرچه از مدتها پیش منسوخ شده بود ولی نادر آن را دوباره رایج ساخت. به‌طوری که وی را قبل ازجلوس برتخت سلطنت «تبرزین‌خان» می‌نامیدند. قوهٔ حافظهٔ او وهمچنین وقوفش براحوال ایرانیان شگفت‌انگیز بود. وی می‌توانست به آسانی نام همهٔ اشخاصی راکه با آنها رابطه داشت به خاطر بیاورد. جزئیات عایدات هر ایالت را می‌دانست. چنان در حیله و نیرنگ استاد شده بود که از راه راست منحرف شد و با ظلم و ستم زمینهٔ نابودی خود را فراهم کرد. وی از آنجا که عادت به‌تفکر نداشت، فکرش مشغول نبود و فقط دربارهٔ مطالبی می‌اندیشید که به‌امور جنگی وابستگی‌داشت. دراواخرعمرشروع به‌خواندن ونوشتن کرد. حضور ذهن عجیبی داشت. تصمیمات خود را تقریباً به همان سرعت فکر خود عملی می‌ساخت. در مرحله‌ای از عمر به‌آزادی شراب و عرق می‌خورد. ولی بعد، از نوشیدن عرق، بکلی روگردان شد وفقط شراب به اندازه‌ای می‌خورد که باعث ازدیاد قدرت جسمانی وفکری او بشود. غذای او بسیار ساده بود واغلب به‌قدری نخود برشته که مانند ایرانیان درجیب داشت اکتفا می‌کرد. لباس اوقابل ملاحظه نبود. بیشتر به جواهر گرانبهائی که تاجش راآراسته کرده بود می‌نازید. و

عمامهٔ خود را نیز با جواهر مزین ساخته بود . غالباً دیده می‌شد که فیروزهٔ درشتی در دست دارد و در چادر با آن سرگرم است. می‌گویند که همیشه جوشنی زیر لباس می‌پوشید و این موضوع هم بعید نیست. زیرا وی از خشم مردم برضد خود آگاهی داشت. اما تظاهر می‌کرد که جامهٔ زیادی در بر ندارد و به‌سربازان خود نیز می‌گفت که از او پیروی کنند . نادر به زنان علاقهٔ بسیار داشت . می‌گویند که تا چند سال پیش از مرگش، هرشب دختری به‌حضور او می‌بردند. ولی این خود قصهٔ مسخره آمیزی بیش نیست. وی در اواخر عمر به سی وسه زن قناعت می‌کرد و بعضی از آنها را تا مدتها دوست داشت. در جنگهای با عثمانیان، غالباً زنان خود را همراه می‌برد.

در مقاصد مذهبی، ظاهراً نادر هدف مبهمی‌را درنظر داشت. اومی‌خواست که ذهن مردم را به‌خود مشغول‌دارد ودرهمان زمان باایجاد مذهبی نومانند پاشاهان گذشته بر شهرت خود بیافزاید. چون خاندان‌صفوی به‌سبب تقوی وایمان برتست سلطنت نشسته بودند، او نیز ظاهراً مایل بود کـه بر اساس مذهبی نو سلسله‌ای نو تأسیس کند. در اواخر سال ۱۷۴۰ وی فرمان‌داد که انجیل را به زبان فارسی‌ترجمه کنند. ولی از طرز رفتار او دراین مورد چنین برمی‌آمد که این‌عمل از روی هوی و هوس است وبرطبق نقشهٔ ثابت و صحیحی نیست. این امرتحت نظر میرزامهدی که مرد نسبةً عالمی بودگذاشته شد و او چند تن از اسقفها وکشیشان ارمنی وچند نفر از مبلغین کاتولیك وملاهای ایرانی را دعوت کرد که با او در اصفهان ملاقات کنند. اما ملاها دعوت او را نپذیرفتند. زیرا اگر تغییری در اوضاع حاصل‌می‌آمد به‌زبان مسلمانان تمام می‌شد. گذشته ازاین، رفتار نادرنسبت به‌آنها بیسابقه وزننده بود. ازین‌رو، بسیاری از آنان به میرزامهدی رشوه‌های کلانی دادند تا از حضور معاف شوند.

درمیان عیسویانی که دراین مورد احضارشدند تنها یك مبلغ کاتولیك که در ایران تولد یافته بود و در زبان فارسی به اندازهٔ کافی تسلط داشت می‌توانست به

چنان‌کار مهمی بپردازد. امااراهنه اگرچه درایران به‌دنیاآمده‌اند و با مردم معاشرت می‌کنند، ولی عدهٔ کمی ازآنها در زبان فارسی تسلط دارند. در این ترجمه انواع لغات و مشکلات قرآنی به‌کار بردند. منبع معتبرآنها ترجمه‌ای از قرآن به زبان فارسی بود. کشیشی به‌نام ده وین[1] از مردم فرانسه، ترجمهٔ انجیل را به زبان لاتین مورد استفاده قرار داد. شش ماه دراین کار وقت صرف شد.

در ماه مه بعد (۱۷۴۱) میرزامهدی با علما و کشیشان بحضور نادر رسید. نادر نظری سرسری به کارآنها انداخت ووقتی‌قسمتی ازترجمه را برای اوخواندند، مطالب مسخره‌آمیزی دربارهٔ مذهب عیسوی بر زبان راند و ضمناً مذهب موسی را به‌باد ریشخندگرفت وهمچنین‌ازحضرت محمد (ص) وامام‌علی (ع) انتقادکرد نادر عقیده داشت‌که نویسندگان انجیل در شروح خود بیش ازمسلمانان اختلاف دارند و بنابراین اشکال مرتفع نخواهد شد و اگر خدا به او عمر بدهد از مذهب اسلام و مسیحیت مذهبی به‌وجود خواهدآوردکه از دیگر مذاهب بشر بهتر باشد.

این مطلب به درازاکشید و بهترآن است‌که بیش ازاین به‌تفصیل نگرائیم. اما دریغ‌است که‌درمورد وزیر ومنشی‌ومشاور وی میرزامحمدمهدی‌خان استرآبادی خاموشی اختیارکنیم و ازاین مرد ادیب سخنور ونویسندهٔ زبردست، که دست تقدیر او را همنشین و همسفر وهمراه وهمراز مردی چون نادرکرده بود، یادی‌ننمائیم.

1- Dosvignes

میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی

میرزا محمدمهدی، پسر محمدنصیر، تحصیلات خود را در اصفهان که در آن روزگار مهد دانش و فرهنگ اسلامی و ایرانی بود آغاز کرد و در پرتو هوش فراوان و استعداد کم‌نظیر خویش، بزودی در ادبیت و عربیت پیشرفت تمم نمود و در معارف اسلامی و دقایق زبان فارسی و عربی به‌مقامی ارجمند رسید و در لغت‌و انشا دستی توانا یافت و به«سرکار خاصهٔ شریفه» یعنی دستگاه دولت و دربار صفوی در آمد و باسمت منشیگری مشغول خدمت شد. اما این که نوشته‌اند وی کوکب تخلص می‌کرده و فرمان باغبان باشیگری یا به‌اصطلاح امروز چیزی درحد ریاست بیوتات سلطنتی داشته، ظاهراً درست نیست. در این باره سخن بسیار است و ماحصل آن اینکه در هیچیك از تذکره‌های معتبر مثل«تذکرهٔ اختر» احمدبیك گرجی و«سفینة‌المحمود»، اثر محمود میرزای قاجار پسر فتحعلی‌شاه و «نگارستان دارا» تألیف عبدالرزاق دنبلی و «مصطبهٔ خراب» اثر هلاگو میرزا از زندگانی و اشعار شاعری به‌نام کوکب استرآبادی یا مازندرانی و استرآبادی یاد نشده است. حتی در«تذکره آتشکده» تألیف آذر بیگدلی نیز نام چنین شاعری نیامده و این امر می‌رساند که آذر چنین شاعری را نمی‌شناخته و نامی از او نشنیده بوده، درحالی که وی لااقل در روزگار جوانی با ایام پیری میرزا

مهدی‌خان معاصر و همزمان بوده است. از آن گذشته رقم باغبان باشیگری که به‌نام میرزامهدی کوکب صادرشده به‌قلم میرزا محمدمهدی‌خان استرآبادی نوشته شده و بعید می‌نماید که در دستگاه عریض وطویل ودیرپائی چون دولت صفوی، از لحاظ شمار محرران ومنشیان، چنان قافیه تنگ‌بوده باشد، که میرزا محمدمهدی خان‌خود مأمور نوشتن فرمان منصب جدید خویش شده باشد و این مطلب که فرمان مذکور به‌قلم‌میرزا محمد مهدی‌خان است، نه براهل ادب و واقفان برشیوهٔ ترسل و دقایق انشاء که برهرطفل دبستانی آشکاراست وآن فرمان درمنشآت وی‌نیز به‌چاپ رسیده است.

باری، ظاهراً دوران خدمت وی دردستگاه صفوی چندان به طول نیانجامیده است. چه‌افغانها نخست برقسمت شرقی ایران دست یافتند و سپس اصفهـان را در محاصره گرفتند وپس از محاصره‌ای نسبةً طولانی، براثر بروز قحط وظهور غلا، مردم‌شهر به‌جان‌آمدند وشاه‌صفوی بیش ازآن تاب نیاورد و به‌اردوی محمود افغان رفت وتاج خویش برسر وی نهاد و بدین‌گونه دولت صفوی عملاً فرو ریخت و اندکی بعد، طهماسب میرزا که دربحبوحهٔ محاصرهٔ اصفهان‌به‌قصدتهیهٔ لشکر واعلام جنگ با افاغنه، ازپایتخت دولت صفوی خود را بیرون انـداخته بود، در نشیب و فراز میدان جنگ وعرصهٔ سیاست باندرقلی آشنا شد وبه‌نیروی کفایت وشجاعت او خراسان را از دست رقیبان به‌قهروغلبه بیرون‌کشید وندرقلی که‌آنك به«طهماسبقلی» شهرت‌یافته بود، درجنگهای‌متعدد افغانها را درهم‌شکست وفانحانه به‌اصفهان‌درآمد وتختگاه دولت صفوی را ازلوث وجود مهاجمین‌ستمگر بپرداخت. درهمین‌هنگام بودکه میرزا محمد مهدی‌خان عریضه‌ای مشعر بر تهنیت فتح اصفهان وورود سپاه فاتح‌فزلباش به‌دارالسلطنهٔ اصفهان‌تقدیم‌موکب نادری داشت وازجانب‌مردم‌استرآباد عرض‌تبریك‌وتهنیت نمود. ظاهراً ازهمین‌روزگاراست که وی دردستگاه طهماسبقلی خان(نادر) راه یافته ومنشی مخصوص اوشده وازآن پس همه‌جا با او بوده ورسماً «منشی‌الممالك» نادرگردیده است.

نادر پس از غلبه برافاغنه و بیرون رفتن روسها از ایران، براثر قراردادهای رشت (۱۷۳۳) وگنجه(۱۷۳۵) وغلبه برترکان عثمانی، نخست شاه طهماسب ثانی را به‌جرم بیکفایتی ازسلطنت برکنارکرد وشاه‌عباس‌سوم راکه طفلی شیرخواربود به‌سلطنت برداشت وخود زمام امور را به دست‌گرفت‌وپیداست‌که درچنین‌شرایطی سلطنت به نام عباس میرزا بود و بـه کام طهماسبقلی‌خـان. اما طهماسبقلی‌خان نام سلطنت را نیز خواستار بود . لذا به‌کمك سربـازان و سرداران ، زمینه را بـرای سلطنت خود هموار کـرد و بـزرگان هر شهر و ولایت را به دشت مغان کشانید وبه‌شرحی‌که همه می‌دانند با ارعاب وتهدیدکه حربهٔ زورگویان و ستمگران‌است، خلع‌صفویه را ازسلطنت وتصویب‌سلطنت نادروخاندانش‌را ازآن‌جماعت‌مرعوب ومجذوب درخواست کرد و مردم درکف‌آن شیرنر خونخواره ، جز تسلیم و رضا چاره‌ای ندیدندوبه‌سلطنت‌وی‌گردن‌نهادندوشرایطنامطلوب‌وی‌را پذیرفتند(۱۱۴۸).

در همین روزهای نخستین سلطنت نادر، میرزا محمد مهدی‌خان از منصب منشی‌الممالکی‌برکنار شد وبه‌امر نادر، میرزا مؤمن‌که قبلا وزیرشاه‌طهماسب ثانی بود سمت منشی‌الممالکی یافت. هرچند ازاین منشی‌الممالك درتاریخ نادر ذکری نیست، ولی از میرزا محمدمهدی‌خان‌که‌به‌سمت وقایع نگاری تنزل یافته بودسخن بسیار است وظاهراً ازاین‌مطلب‌چنین‌برمی‌آیدکه‌غرض‌از تعیین شغل جدید،تضعیف وتحقیر نبوده بلکه محرمیت بیشتر وحضور دائم وی درخدمت نادر بوده است.

نادر مثل همه زورگویان‌وخیره سران بی‌منطق مغرور، نه‌اهل شور ومشورت بود، نه‌کسی‌را شایستهٔ شور ومشورت می‌دانست و نه‌اندیشه و نظر دیگران را به چیزی می‌شمرد. همهٔ‌کارها باخود او بود و او خود در همهٔ‌کارها، از جنگ‌گرفته تا سیاست واز اقتصاد وامورمالی تا دیانت اظهارنظر می‌کرد و حتی به جزئیات کارها مداخله می‌نمود وسخن نخستین وواپسین را می‌گفت وکسی را حق چون وچرا در کارهای وی نبود. چنین بودکه‌دردستگاه نادری نامی ازصدراعظم ووزیری نبود. تمام یاران یا بهتر بگوئیم ارکان دولت وی چهار نفر بیش نبودند: میرزا محمد-

مهدی‌خان استرآبادی که منشی فرمانهای مهم سیاسی و اداری بود. نامه‌هائی که به سلاطین نوشته می‌شد و دستورات مهم اداری که به عمال و ضابطین نادری ارسال می‌گردید، حتی فرمان مشاغل و مناصب درجهٔ اول همه به‌انشای میرزا محمدمهدی‌خان بود.

دیگری میرزا علی‌اکبر ملاباشی که در مسائل مذهبی دست داشت و از جانب نادر با علمای سنی مذهب مذاکره می‌نمود و سفری نیز به‌سفارت به دربار عثمانی رفت و با مفتی دولت عثمانی مذاکره و مکاتبه نمود. دیگری حسینعلی‌خان معیرالممالک بسطامی که مسئول وجوه نقدی و ضرب سکه و حفظ عیار پول بود و بالاخره چهارمین نفر میرزا ابوالقاسم کاشی.

گذشته از اینان، در سفرها نیز چهار مستوفی همواره در رکابش بودند: میرزا محمد شفیع تبریزی، مستوفی آذربایجان (متوفی در ۱۱۸۰ ه.ق) و میرزا محمد باقر مستوفی خراسان که نادر در اواخر سلطنت خود به‌قتل او فرمان داد و میرزا احسن مستوفی عراق که پس از نادر بیگلربیگی فارس شد و در شیراز درگذشت و تقی‌خان شیرازی مستوفی فارس که به‌فرمان نادر مقطوع‌النسل و از یک چشم نابینا گردید. البته این چهار ایالت آذربایجان و خراسان و عراق و فارس در آن روزها شمول وسیعتری از امروز داشت و کلیهٔ سرزمین «ایران» را شامل می‌گردید. این تقسیم بندی ایران، به‌چهار ایالت آذربایجان و خراسان و فارس و عراق، تا اوائل سلطنت رضاشاه نیز معمول بود و در مدارس نیز تدریس می‌گردید. و بعدها، خاصه از سال ۱۳۲۰ هجری شمسی در تقسیمات کشوری تجدید نظرهای مکرر صورت گرفت و بر شمار استانها افزوده شد و حتی آذربایجان به‌دو استان شرقی و غربی تقسیم گردید.

باری ارکان دولت نادری همین چند تن بودند و اینان نیز در برابر وی سخن از چون و چرا نمی گفتند و لب جز به «بله‌قربان» نمی گشودند و با این همه در جامعهٔ محدود آن روز ایران نامی داشتند و جاهی. تا اینکه در سال ۱۱۵۹، پس از آن همه تلاش و کوشش و جوشش نادر، چه در عرصهٔ سیاست چه در میدان محاربت، دولت عثمانی بی آنکه شرایط نادر را در مورد مذهب جعفری و تخصیص مقامی در مکه از رکن شافعی به‌شیعیان ایران پذیرفته باشد

حاضر به مصالحه شد ونادر هم که گذشته از پیری و فرسودگی جسمانی، از طعن و کنایهٔ مردم ایران وتوجهشان به‌صفویه‌وشورشهای هر روزهٔ آنان به‌زیر لوای‌مدعیان انتساب به‌صفویه‌خسته شده بود، صلح را پذیرفت‌و سفیر عثمانی به نام نظیف افندی برای عقد قرارداد صلح به‌ایران آمد وقرارداد صلح بسته شد وبرطبق قرارداد بناشد که طرفین به مبادلهٔ سفیر اقدام‌کنند و سفیری از ایران به باب عالی رود و سه سال در آن جا اقامت‌کند و سفیری نیز ازباب عالی (دربار عثمانی) به ایران آید و سه سال در دربار نادری مقیم باشد.

متعاقب امضای قرار داد، ازطرف دولت عثمانی، احمد افندی‌حاکم سیواس به‌موافقت رحمی شاعرمعروف ترك وعثمان‌نعمان‌افندی از فضلای کشور عثمانی‌قرار شد به‌ایران بیایند وهدایای سلطان عثمانی را به‌حضور نادر آورند. متقابلاً ازجانب دولت ایران نیز مصطفی‌خان شاملو از سرداران نادری با لقب‌خلیفة‌الخلفائی‌مأمور سفارت به دربار عثمانی شد و مقرر گردید که میرزامحمدمهدی‌خان نیز همراه این سفیر باشد.

به‌درستی نمیدانیم که میرزامحمدمهدی‌خان دراین‌هیأت سفارت پر اهمیت‌چه سمتی داشته است. رحمی شاعر ترك، به‌عنوان وقایع‌نگار در جزو همراهان سفیر ترك به ایران آمده بود. اما به‌نظر نمی‌آیدکه میرزا مهدی‌خان چنین سمت وعنوانی داشته، شایدهم مغزمتفکر هیأت سیاسی او بوده و مصطفی‌خان شاملو به اصطلاح نقش ظاهری ونمایشی داشته ومأموریت مهم‌سیاسی وزدوبندهای دیپلوماتیك و جمع‌آوری اطلاعات و اخبار با میرزا محمدمهدی‌خان بوده است. این مطلب از این‌جا تأییدمی‌شود که‌درجزو اسناد سیاسی‌دولت‌ترکیه‌سندی‌است، ازاحمدپاشا حاکم زیرك بغداد به‌دولت متبوع خود درباب این‌که میرزامهدی‌خان را بر مصطفی‌خان مرجح بدانند، هرچندکه ظاهراً عنوان سفارت با مصطفی‌خان است. پیداست که پاشای بغدادکه به زیرکی و حیله‌گری شهرت فراوان داشت متوجه موضوع شده‌و خواسته باب عالی را نیز ازاین امر مطلع کند تا مبادا بر اثرغفلت مقامات‌موجبات

ندامتی فراهم آید. احمدپاشاتصریح می‌کندکه‌چون میرزامهدی‌خان ازمصطفی‌خان به‌نادرشاه نزدیکتر است، مأمورین باید بـه اوبیش از مصطفی‌خـان احترام کنند.[۱] هیأت سفارت ایران، روزدهم محرم ۱۱۶۰، در همان هنگامی که نادر از راه یزد و کـرمان، چون پیك مرگ روانـهٔ خراسان شد ، راهـی مأموریت خـویش شدند تا خود را به استانبول رسانند وهدایای نادری را بسلطان محمودخان عثمانی تقدیم دارند. این هدایا، غیرازتحف ونفایس‌فراوان آن روزگار مانند، پارچه‌های‌ابریشمی و ظروف چینی‌و شمشیرهای جوهردار مرصع وامثال آن، مشتمل بود برتختی‌زرین وخیمه‌ای مجلل و زربفت ودو زنجیر فیل رقاص.

هیأت سفارت ایران از اصفهان عازم بغداد شد. در روزهای توقف در بغداد بودکه خبرکشته‌شدن نادر رسید و معلوم شدکه شب یکشنبه یازدهم جمادی‌الاخری سال ۱۱۶۰ پادشاه‌بیدادگر،خونریز،مال‌دوست وجواهرپرست‌ایران به‌دست‌سربازانش کشته شده است. با وصول این خبر، بهت‌وحیرت همه را فروگرفت و مبادلهٔ سفرا که هر دو در بغداد بودند به‌تعویق افتاد. زیرا دولت عثمانی نمی‌دانست که پس از نادر چه‌کسی بر بالش سلطنت تکیه خواهد زد.

در این احوال، جماعتی از داعیه‌داران سربلندکردندکه ما از دودمان‌صفوی هستیم و وارث تاج و تخت کیان. از آن جمله، حسین میرزا نامی بود کـه ترکان عثمانی او را در بغداد بدین کار وا داشته بودند . حسین مدعی بودکه فرزند شاه‌طهماسب ثانی بوده و در هنگامهٔ قتل شاهزادگان صفوی به‌دست محمود افغان فرار کرده و به‌روسیه‌گریخته و ازآن‌جا خود را به‌بغداد رسانده است.

نوشته‌اندکه مصطفی‌خان‌شاملو برصدق‌ادعای‌حسین‌میرزا گواهی داده است. روزی سفیر نادر و روزی درکنار مدعیان نادر!!

باری‌مصطفی‌خان، پس‌ازمرگ‌نادرمدتی‌بلاتکلیف‌وحیران‌دربغدادبود تااینکه

۱ــ فهرست اسناد تاریخی ایران تألیف محمود غروی (انتشارات فرهنگستان‌ادب و هنر ۱۳۵۷ هـ.ش)، سند شمارهٔ ۴۶۲

در مبارزهٔ قدرت، ابراهیم‌خان برادرزادهٔ نادر بر علیقلی‌خان برادر خود غلبه کرد و بر جای وی به‌سلطنت نشست و برای تحکیم کار خویش، خواست با دولت‌عثمانی رابطهٔ سیاسی برقرار کند. وی مصطفی‌خان شاملورا در مأموریت سفارت ابقاوتأیید نمود، اما میرزا محمدمهدی‌خان را درنظرنیاورد . شاید این مطلب هم قرینهٔدیگری بوده بر محرمیت و تقرب فراوان میرزا مهدی‌خان به نادر و اعتماد فراوان نادر به هوش و کاردانی وی. مزایائی که پس از مرگ نادر ، موجب عزل و برکناری وی شده، زیرا میرزا مهدی‌خان مسلماً امثال ابراهیم‌خان را به‌چیزی نمی‌گرفته و او را شایستهٔ خدمت نمی‌دانسته و ابراهیم‌خان نیز، با استحضار براین مراتب، بدو اعتماد واطمینان نداشته است.

مصطفی‌خان کوشش فراوان داشت که هرچه زودتر عازم استانبول شود. اما گویی مشیت الهی براین کار قرار نگرفته بود. زیرا بزودی بدو خبر رسید که اولاً دو پسر اورا به امرکریم‌خان زندانی کرده‌اند و ثانیاً چندتن از خوانین لرستان با بیست‌وپنج‌نفر از بزرگان قوم وی درکرمانشاهان نزد حسین‌میرزا رفته‌اند و منتظر او می‌باشند. مصطفی‌خان بناچار عازم کرمانشاهان شد.

در این میان، میرزا محمدمهدی‌خان که ازسفارت برکنار شده بود، ظاهراً از بغداد به‌کرمانشاه وازآن‌جا به‌مشهد رفت. زندگانی وی در این سالها روشن‌نیست. نمی‌دانیم درکجا بوده وچندسال‌وچگونه زیسته وکی روی‌درنقاب خاك کشیده‌است. تاریخ اتمام‌کتاب سنگلاخ ۱۱۷۲ قمری است‌وازاین‌جا برمی‌آید که مرگش پس‌از این تاریخ بوده. سال مرگش را در بین سنوات ۱۱۷۵ و۱۱۸۰ نوشته‌اند. اگرچنین باشد، یعنی وی بیست سال پس از نادر حیات یافته باشد، لابددر گوشهٔ عزلت ودر میان‌کتابهای‌فراوان خود به‌سرمی‌برده. زیرا اوکتابخانهٔعظیمی داشته مشتمل‌برکتب خطی فارسی وعربی وترکی و مجموعهٔ مفصلی از خطوط خوش‌استادان بزرگ من‌جمله خطوط میرعمادالحسنی و اکثر مذهب به‌کارآقامحمد هادی. چنانکه در روزگار ما هر جاکه خط‌میرعماد پیداشود، مهر میرزا مهدی‌خان برپشت‌آن‌جلب‌نظر

می کند، میرزا محمدمهدی‌خان این کتابخانهٔ عظیم را وقف ارشد اولاد خویش کرد تا مگر از فنای آن جلوگیری نماید. وای به کاری که نسازد خدا. صورت وقف‌نامهٔ کتابخانه در جزو منشآت وی چاپ شده و در آن اسامی بسیاری از کتب مهم و مشهور (و لابد کتب موجود در کتابخانه) به‌تصریح یا به ابهام و تعمیه و تلمیح آمده است.

میرزا محمدمهدی‌خان با همهٔ گرفتاریهای اداری، آن‌هم در خدمت مردتندخوی زورگوئی چون نادر، کتابهای مهمی نوشته است. من‌جمله: تاریخ نادرشاه معروف به «جهانگشای نادری» جالب توجه است که وی خود نامی بر کتاب خویش ننهاده ولی ایرانیان کتاب اورا، شایدهم به‌قیاس کتاب عطاملك جوینی دربارهٔ چنگیز، «جهانگشای» خوانده‌اند. نه آخر، نادر هم چون چنگیز فاتحی خونریز بود. دراین تاریخ، مؤلف هرگز نتوانسته به‌صراحت و صداقتی درخور یك مورخ به شرح مطالب بپردازد. گاهی در بیان وقایع به‌ایجاز تمام گرائیده و گاهی هم اصلاً یادی از وقایع نکرده. ولی در شرح وقایع سال آخر سلطنت نادر، مؤلف باصراحت وروشنی تمام به‌ذکر مطالب و مسائل پرداخته است و پیداست که این فصول را بعد از مرگ نادر نوشته.

درهٔ نادری نیز کتاب دیگری از این مؤلف است در تاریخ نادر ولی خلاصه‌تر از جهانگشا. این کتاب هرچند نمونهٔ روشنی است که از شیوهٔ مغلق و متکلف نثر فارسی و نموداری از فضل‌فروشی منشیانه ولی ضمناً دلیل روشنی است بر احاطهٔ عظیم میرزا مهدی‌خان بر دقایق زبان عربی و فارسی و لغات شاذو نادر و عمق اطلاعات مؤلف در فرهنگ عظیم گستردهٔ ایرانی و اسلامی.

لغت سنگلاخ فرهنگی است ترکی در بیان الفاظ مشکل امیرعلیشیر نوایی که تألیف آن از زمان نادر شروع شده و به سال ۱۱۷۲ پایان یافته و آن از بهترین کتب لغت در زبان ترکی جغتایی است.

منشآت که مجموعه‌ای از نامه‌های اوست در زمینه فرمانها و نامه‌های سلطنتی واداری، ولی آنچه به‌نام منشآت وی چاپ شده، آن‌هم به‌صورتی بسیار مغلوط و ناقص، مسلماً متضمن سراسر نامه‌های او نیست. زیرا نمی‌توان تصور کرد که مردتوانا و منشی ماهر فاضلی چون میرزا محمدمهدی‌خان، آن‌هم در دستگاه پرجوش و خروش نادری، هرچند

تنگ‌نظر و تنگ‌مایه ، همین مجموعهٔ مختصر را پرداخته باشد . تازه این مجموعه نیز ظاهراً پس از میرزامحمد مهدی‌خان فراهم‌آمده ومی‌توان احتمال دادکه نامه یا نامه‌هایی از نویسنده یا نویسندگان دیگری نیز در این مجموعه راه یافته باشد.

علیقلی خان واله درتذکرهٔ ریاض‌الشعراکه به سال ۱۱۶۲ تألیف شده است می‌نویسدکه وی اشعاری‌ازقطعه وقصیده وغزل‌ومثنوی داشته. ولی‌ظاهراً این سخن درست‌نیست وتاکنون‌هیچگونه‌شعری درتذکره‌ها به‌نام‌میرزامحمد مهدی‌استرآبادی کوکب تخلص نیامده است.

همچنان‌که ازپایان‌کارمیرزا محمد مهدی‌خان اطلاع نداریم، ازوضع زندگی و شمار و نام فرزندان وفرزندزادگان وی نیز بی‌خبریم واین امر شگفت‌آوراست که مردی چون وی‌که مصاحب روز وشب ومحرم و انیس وسفیر ومنشی‌الممالك ومورخ ووقایع‌نگار بوده، درگمنامی بمیرد وکسی نداندکه پس ازمخدوم نیرومند خود چه‌کرده وکی مرده وکسی بر اوگریسته است، تنها درکتاب «حدیقةالشعرا» به‌چندتن از نوادگان دختری وی اشاره شده است.

شرح حال اوراکسی بتفصیل یا به‌ایجاز ننوشته وهرکه به شرح زندگی‌وی پرداخته چیزی جز سخنان‌گنگ وبی‌ارزش، آمیخته به مدح وثنای لفظی، نگفته و مطلبی به دست نداده . نمونه را به نقل مطالبی که در استرآباد نامه آمده ، اکتفا می‌کنیم. این نکته‌را هم برای‌روشنترشدن مطالب بیافزائیم‌که ظاهراً درسال ۱۲۹۴ ناصرالدین‌شاه اظهار تمایل می‌کندکه شرح‌حال «علماء عظام و محدثین والامقام و مجتهدین فخام وعرفاء کرام و اطباء حکمت فرجام و منجمین حقایق نظام» که «از مبداء اسلام الی‌هذه‌الشهور والاعوام (۱۲۹۴) درمملکت محروسهٔ‌ایران درهرعصری و هرمصری بوده‌اند، نوشته شود تاکتابی دراین باب پرداخته‌آید» وانجام این‌کار را به اعتضادالسلطنه محول می‌نماید و او نیز به «حکام و فرمان فرمایان جمیع بلاد محروسهٔ ایران» ابلاغ می‌کندکه اهل خبرت و بصیرت هربلدی در این باب آنچه را دانند و توانند و تعلق به بلد ایشان داشته باشد، درحیز تحریر درآورده به‌منصهٔ

عرض پیشگاه... برسانند». حاکم استرآباد هم به محمد صالح‌بن محمدتقی استرآبادی، دانشمند همشهری میرزامحمدمهدی‌خان این‌مهم را ارجاع می‌نماید و اینک آنچه وی درباره میرزامحمد مهدی‌خان نوشته:

المرحوم المبرور میرزا مهدی‌خان نادری الاسترابادی

ماشاءالله ازعلم وفضل‌اوکه دراوایل و اواخر چون اوصاحب فضل واطلاع از علوم چشمی ندیده وگوشی نشنیده. درعلم لغت و تفسیر ونحو وصرف ومنطق و معانی و بیان و رجال وتاریخ ونظم و نثر وانشاء و تواریخ مقتدر متبحر وفاضل کامل‌وماهر بوده عبارات رشیقه و مضامین رقیقهٔ دقیقهٔ انشاآت او در«درهٔ نادری»و غیره سرمشق متقدمین و متأخـرین است. چنانکه صدنفرکاتب تحریر بنشینند و قلم نگارش اوصاف و تحریر فضایل او در سرانگشت بگیرند، سالهای دراز به انجام نتوانند رسانید . آخرالامر اعتراف به عجز و اقرار به قصور خواهند نمود. همانا کافی‌الکفاة صاحب‌بن عباد ثانی بلکه اول‌است. اگر استرآباد را هیچ صاحب‌فضلی نبود الا او، هرآینه کفایت می‌کرد، در تفردآن بلد [و] برابری می‌کرد با اوصاف جمیع بلدان ایران بلکه می‌افزود.

چو خورشید سر بر زد از کوهسار
دگـر شمع کافور ناید به کار

این بودآنچه دانشمند استرآبادی دربارهٔ همشهری خود میرزا محمد مهدی خان استرآبادی می‌نویسد. ماشاءالله از تحقیق او!

چنین به نظرمی‌رسدکه زندگانی میرزا محمدمهدی خان باهمهٔ فضل وهنرش چنان تحت‌الشعاع زندگانی‌سراسرحادثه وپرسروصدای نادرقرارگرفته‌که هیچکس بدو نپرداخته و هر نکته‌ای یا داستانی از زندگانی وی‌که در سینهٔ مردم ایران یادر دل‌کتابها و تواریخ باقی مانده باز به مناسبت ارتباط وی با نادر بوده است. ازآن

جمله گویند که پس از جنگ کرکوك که به شکست و فرار نادر منجرشد، نادرصدد جبران فوری آن شکست برمی‌آید و برای این امر به‌میرزا محمد مهدی خان دستور می‌دهد که به اطراف واکناف کشورماجری را خبردهد وتقاضای کمك نماید. میرزا محمد مهدی خان نیز قلم بر صفحهٔ کاغذ می‌نهد و پس از ذکر جریان جنگ ، با عبارات منشیانه،ضمن کوچك نشان‌دادن شکست،بدین‌مطلب اشاره‌می کندکه «چشم زخمی به قشون ظفرنمون رسیده است . اما وقتی نامه را برای نادر خوانده ، نادر سخت برآشفته که این مهملات چیست. چشم زخم کدام است، بنویس ... نادر را پاره کردند. قشون بفرستید.»

این داستان‌را هم نوشته‌اندکه نادر دربزم شبانه دستوری به‌میرزامحمدمهدی خان دادکه اجراکند. بیچاره همچنان که سپندآسا برای اجرای فرمان نادری ازجا پرید پایش به‌قدح چینی گرانبهایی خورد و قدح شکست. نادر روی درهم کشید و میرزا فی‌البدیهه گفت:

کاسهٔ چینی به چشمم کلهٔ فغفور بود
چون سگ این‌آستانم پا نهادم بر سرش

لابد بیچاره میرزا محمد مهدی خان مرگ را به چشم دیده بود . چه زجری دانشمندان در خدمت زورگویان می کشند و چه زبونیها بر خویش روا می‌دارند . هرچندکه‌دانشمندی که‌به‌زور گوئی خدمت کند،شایستهٔ‌چنان‌زجرومستحق‌آن‌زبونیها نیز خواهد بود. اگر دانش استغنا نبخشد وسیلهٔ بردگی و دریوزگی خواهد شد.

در تحریر شرح حال نادر از مراجع ذیل کم وبیش سود جسته‌ام:

جهانگشای نادری از میرزا محمد مهدی خان استرابادی (انجمن آثار ملی ، تصحیح عبدالله انوار، تهران. ۱۳۴۱ ش).

مجمع‌التواریخ از ابوالحسن گلستانه به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، ۱۳۲۰ ش، تهران

مجمع‌التواریخ از میرزا محمد خلیل‌مرعشی به تصحیح عباس اقبال ۱۳۲۸ ش، تهران

روزنامهٔ میرزا محمدکلانتر فارس به تصحیح عباس اقبال ۱۳۲۵ ش، تهران

سفرنامهٔ تاورنیه، ترجمهٔ ابوتراب خان نوری، ۱۳۳۱ ق، تهران

تذکرهٔ محمد علی حزین (چاپ سوم) ۱۳۳۳ ش، اصفهان

تاریخ کرمان (سالاریه) تالیف‌وزیری به‌تصحیح دکترباستانی پاریزی، ۱۳۴۰ ش، تهران

فارس نامهٔ حاجی میرزا حسن فسایی (چاپ سنگی، جلداول)

تاریخ‌ایران‌تألیف ژنرال‌سایکس، ترجمهٔ فخرداعی‌گیلانی (ج۲: چاپ اول ۱۳۳۰ ش، تهران)

نادرشاه از لارنس‌لاکهارت، ترجمهٔ مشفق همدانی (امیرکبیر، ۱۳۳۱ ش)

تاریخچه نادرشاه ازولادیمیرمینورسکی، ترجمهٔ غلامرضا رشیدیاسمی (چاپ دوم ۱۳۵۶ ش، تهران)

منتخباتی از یادداشتهای ابراهام کاتوغیکوس، ترجمهٔ عبدالحسین سپنتا و استفان هانائیان (۱۳۴۷ ش، اصفهان)

رستم‌التواریخ از محمد هاشم رستم‌الحکما به اهتمام محمد مشیری (۱۳۴۸ ش، تهران)

تاریخ نادرشاه از جیمز فریزر، ترجمهٔ ابوالقاسم‌خان ناصرالملك (۱۳۲۷ ق، کرمانشاه)

تاریخ نادرشاهی از محمد شفیع به‌اهتمام دکتر رضا شعبانی (بنیاد فرهنگ ۱۳۴۹ ش، تهران)

دولت‌نادرشاه از ك.ز. اشراقیان و م. رآرونوابه روسی، ترجمهٔ حمیده‌مؤمنی (انتشارات شبگیر، ۱۳۵۶ تهران)

نامه‌های طبیب نادر شاه ازکشیش بازن، ترجمهٔ عباس حریری، مجلهٔ یغما

سال ۲۹ (وچاپ جداگانه انجمن آثار ملی)

زندگی نادر از جوناس هانسوی، ترجمهٔ دکتر اسماعیل دولتشاهی (ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، تهران)

همچنین مقالات:

«عاقبت نادرشاه» از عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار سال ۲ شمارهٔ ۲ سال ۱۳۲۵)

«چگونه نادرقلی شاه شد» از نصرالله فلسفی (چند مقاله تاریخی و ادبی، ۱۳۴۲ ش، تهران)

«نادر در دوران» از دکترمحمدابراهیم باستانی پاریزی (خاتون هفت قلعه)، ۱۳۴۴، تهران

«عاقبت بازماندگان نادر» از عبدالحسین نوایی مجلهٔ یادگار سال ۲ شمارهٔ ۵ (سال ۱۳۲۵)

و در باب میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی:

سبك شناسی از محمد تقی ملك‌الشعراء بهار، (جلد ۲ ص ۳۱۱، تهران)

الذریعه تألیف آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی (ذیل نام کتب وی)

ریحانة‌الادب از شیخ محمدعلی تبریزی معروف به مدرس (ج ۳ ص ۳۹۷)

نادرنامه از محمدحسین قدوسی (انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹)، ص ۵۱۳

«میرزامهدی‌خان استرآبادی» مقاله احمد سهیلی‌خوانساری در مجلهٔ توشه (سال اول شمارهٔ اول، ۱۳۳۷، تهران)

نامهٔ میرزا مهدی‌خان به طهماسبقلی‌خان[1] (نادر)

به‌ذروهٔ‌عرض‌می‌رساند که‌چون ذی شوکتی که‌تدبیر ملك آرایش آرایش‌جهان را علت و برق شمشیر جان ستانش آتش افروز خرمن صبر و توان دشمن ملك و ملت باشد و صاحب دولتی که لذت زخم خنجرش گلوسوز اعدای دون و ماهچهٔ لوای‌طالعش به‌سان رایت زرین آفتاب خیره سازدیدهٔ‌خفاش‌طبعان سیاه اندرون بوده از آب تیغ آتشبار خاك مذلت برروی دشمنان بادپیما پاشد دعای بقای عمر واقبالش برخاص وعام وشکر دولتش برعموم و جمهورا نام واجب می‌باشد.

لهذا بنسدهٔ اخلاص نژاد با تمامی اهل استرآبساد ، درگاه و بیگاه، ازدرگاه احدیت به مسئلت درام دولت و ایام عمر شریف قیام و به اقدام جبین به‌طی مراحل دعاگوئی‌اقدام ورزید به‌تخصیص درین‌اوان خجسته و زمان فرخنده که به‌معاضدت جنود تأییدات لایزالی ولشکرکشی ودشمن کشی‌نواب‌مستطاب‌عالی فتح دارالملك اصفهان میسر وکلید تدبیر وسعی بندگان عالی‌مفتاح هلالی‌مملکت‌گشای هرکشور وشهرگشته‌ونقدملت‌محمدی که‌دربازارجهان کاسد شده‌بود رواج‌طلای دست‌افشار[2]

۱ــ عنوان نامه در منشآت: «عریضه که درمبادی حال، درتهنیت تسخیر اصفهان، به خدمت اقدس نوشته».

۲ــ اشارتی ادیبانه به قوم و قبیلهٔ نادر یعنی افشاریه.

گشته و اورنگ سلطنت و جهانبانی که پای فرسودهٔ اعدای سرکش گشته بود سرکوب چرخ برین برآمده الحمدلله ثم‌الحمدلله که مجدداً آفتاب وجود قبلهٔ حقیقی برعرصهٔ ملك موروثی تافت و به‌کوری چشم‌کوتاه‌بینان، خاك اصفهان از تأثیر قدوم میمنت لزوم والا درنظرها حکم سرمهٔ صفاهانی یافت. دراین صورت فراموش‌کردن حق اینگونه احسان‌کجا رواست و خاموش‌گشتن از شکر مروج ملت ازدست رفته درکدام مذهب سزا. امیدکه دائماً کشورگشای عرصهٔ دولت و اقبال و سپه‌آرای معارك نصرت و اجلال باشند.*

* منشأت (ص ۸۶/۸۷)

نامهٔ میرزا محمد مهدی‌خان به طهماسبقلی‌خان در تهنیت حکومت خراسان[1]

به ذروهٔ عرض می‌رساند که در این عهد خجسته و زمان فرخنده از مژدهٔ تفویض دارایی و حکمرانی ممالك خراسان به بندگان صاحب قران شکوفه‌های شکفتگی در حدیقهٔ خاطرها شکفت و سروش غیبی دبدهٔ منتظران ظهور فجر فرح را چشم‌روشنی می‌گفت و امید ازکرم پادشاه حقیقی و شهنشاه تحقیقی آنکه در عن‌قریب نگین فتح کابل در کابلیج[2] اقبال وساغر حکمرانی بلخ در بزم آمال مالامال بوده از خیل ختلانی ناحیه‌پرداز بلاد عرب و عجم و از سیف هندی زنگ زدای آیینهٔ ملك حلب واز چین جبین‌خانه براندازخطاکاران و بهزور بازوی عزم آبادگر کشور قلوب امیدواران باشند.*

۱ــ نامه وقتی نوشته شده که نادر به‌مناسبت خدماتش در قلع وقمع افاغنه وتصرف اصفهان، از جانب طهماسب ثانی به فرمانروایی سراسر خراسان منصوب شده بود.

۲ــ کابلیج وکابلیچ بروزن نارنج و مارپیچ انگشت‌کوچك دست وپا راگویندکه در عربی خنصر خوانده می‌شود (فرهنگ رشیدی).

*ــ منشات ص ۲۹/۳۰

فرمان طهماسبقلی‌خان (نادر) به الله‌یارخان[1]

آنکه عالی‌جاه الله‌یارخان بداند شرحی که درخصوص [عضو تقصیرات[2]] اخوی ابراهیم‌خان [قلمی] عرض و استدعا نموده بود، چون مشارالیه از بی‌طالعی خود شرمنده و ازوقوع امرشکست که ازقضایای آسمانی بود شکسته دل وسرافکنده است، من‌بعد به زبان و قلم او را نیازاریم و به شرمساری وخجلت‌زدگی خودش

۱ــ نادر به‌برادرش ابراهیم‌خان تأکیدکرده بودکه اگراحتمالا افغانها به‌خراسان حمله‌کنند، وی ازجنگ رویاروی درصحرا خودداری کند و به قلعه‌داری بپردازد. ولی وی برخلاف همهٔ سفارشها، هنگامی‌که نادر درمغرب ایران با ترکها در زد وخورد بود همین‌که افاغنهٔ ابدالی به‌سرکردگی ذوالفقارخان حاکم قراه به خراسان آمدند و مشهد را در محاصره گـرفتند، ابراهیم خان از مشهد بیرون‌آمد و به‌جنگ ایستاد. اما شکست خورد (۱۳ محرم ۱۱۴۳) و به‌شهر گریخت و از ترس وشرمساری درصحن‌مطهرحضرت رضا متحصن شد. این خبر را رضاقلی‌میرزا به نادر رسانید. همین‌که نادر در بازگشت به سوی خراسان به استرآباد رسید، الله‌یارخان افغان پـای شفاعت درمیان نهاد و عفو ابراهیم‌خان را خـواستار شد. نادر تقاضای عفو را پذیرفت واین نامه راکه به انشای میرزا محمد مهدی‌خان است ارسال داشت.

۲ــ قسمت بین اقلاب درجهانگشا نیامده.

که ارباب غیرت را بدتر از آن عذابی نیست واگذاریم. بر آن عالی‌جاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام وننگ را درمعارك جنگ کشش و کوشش به‌قدر امکان در کار است. اما بعد از آنکه چهرهٔ شاهد فتح از پس پردهٔ غیب جلوهٔ ظهور نکند موجب ملالت آن طایفه که با قبض و بسط عالم معنی‌کاری و از تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود. زیرا که به‌مضمون صدق نمون کریمهٔ ماالنصرالامن عنداللـه[1] ابواب فتح و ظفـر منوط به تأییدات حضرت ایزد داور است نه به زور بازوی سعی بشر[2]. باوصف این کسانی که فی‌الجمله از غیرت بهره‌ورند به نیزه و سنان اعدا سینه سپر می‌سازند، اما به‌طعنه‌پردازی نیزهٔ خطی کلك زبان امثال واقران تن درنمی‌دهند و به تیغ تیز دشمن سرکش گردن تسلیم می‌نهنـد اما به چوبکاری عصای خانهٔ پدر و برادر راضی نمی‌گردند وحرف تند راکشنده‌تر از سیف وسنان قاتل و روی ترش را تلخ‌تر از زهر هلاهل می‌دانند.

در دوزخـم بیفکن و نـام گنه مبر
کاتش به گرمی عرق انفعال نیست

از صدور چنین امری مادام الحیات در شکنجهٔ خجالت گرفتـار قید ملامت بوده، ممات‌را برحیات راجح‌می‌شمارند. چنان‌که اظهرمن‌الشمس است‌که سپهدار زرین لوای مهر، بعد ازآنکه از معرکهٔ سپهر تیغ کشیده روی به‌هزیمت می‌گذارد از رنگ زردی به زمین فرومی‌رود و هروقت‌کـه رایات جهانگشایی را از مرکز نقطهٔ نصف‌النهار منحرف می‌سازد، ازفرط شرمساری‌آفتاب عمرخود را قرین‌زوال می‌بیند. هرچند بنابرمعانی‌مذکوره ملامت برمشارالیه وارد نمی‌آیدکه چراازدشمن

۱ــ سورهٔ آل‌عمران ۱۲۶

۲ــ منشآت: به‌زور سرپنجهٔ بشر ــ ولی بازو درستتر به‌نظر می‌آیـد. زیرا ظاهراً میرزا مهدی‌خان بدین بیت سعدی نظر داشته ازباب پنجم بوستان.

سعـادت به بخشـایش داور است نه درچنگ و بازوی زورآور است

شکست یافته و نمی‌توان گفت که چرا شمع آسا این‌همه سرزنش برخود روا داشته و از تیغ تیز عدو روتافته ولیکن سخن درین است که با وصف این که مکرر از جانب ما در باب جنگ روبه‌رو ممنوع و از اوج سمای خاطر الهام مآثر خطاب یاابراهیم اعرض عن‌هذا[1] او را مسموع شده بود، باز برخلاف معمول مصدر این گونه جهل وفضول گشته، بایستی به رهنمونی دلیل عقل طریق مصلحت پوید و با رضای خاطرما را بروفق اشاره جوید. درین صورت که سالك طریق احدالامرین وتابع مدلول آیهٔ کریمهٔ وهدیناه‌النجدین[2] نگشته طعن وتوبیخ را سزاوار و شایستهٔ رنجش و آزار می‌باشد. حال چون آن عالی‌جاه در مقام شفاعت والتماس درآمده حسب‌المأمول‌والمسئول آن‌عالی‌جاه،این‌دفعه زبان قلم‌را از آزردن او کوتاه وبه‌همان توبیخات سابقه او را انتباه ساختیم.*

۱ــ سورهٔ هود ۷۹

۲ــ سورة البلد ۱۱

*ــ منشآت میرزا مهدی‌خان، جهانگشای نادری تصحیح سید عبدالله انوار ص ۱۳۹ ــ ۱۳۷

فرمان نادر به محمدحسین‌خان غلیجایی[1]

عالی‌جاه محمدحسین‌خان بالقابه بداندکه شرحی‌که درباب مقدمهٔ ابدالی و روانه ساختن کسان خود به نزدآن طایفهٔ از خرد خالی برای اصلاح بعض مواد و رفع نزاع وفساد نگاشتهٔ خامهٔ اظهار ساخته بودند، اگرچه قبل از ورود مومی‌الیهم به مفـادکریمهٔ ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظةالحسنة وجادلهم بالتـی هی احسن[2] آن طایفه را به راه اطاعت ارشاد و ترغیب به قبول متابعت وانقیـاد نموده بودیم، لیکن این‌دفعه نیزفرستادگان‌آن عالی‌جاه را برای اتمام حجت روانهٔ هرات ساختیم‌که ادای سفارشات و تبلیغ مضمون نگارشات‌آن عالی‌جاه نمایند. بعد از مراجعت معلوم شدکه به مفـاد ومایتفعکم نصحی‌ان اردت ان انصح‌لکم[3] برزبـان قولاله قولاً‌لیناً[4] باآن طایفه سخن‌گفتن به سرانگشت نـرم سنگ سفتن است. آن

۱ــ عنـوان در منشآت: «فرمانی‌کـه به محمدحسین‌خان غلیجایی نوشته». خواهر حسین‌خان درحبالهٔ نکاح نادر بود (رکك نامه‌هـای کشیش بازن مجلهٔ یغما آبـان ۱۳۲۹ ص ۳۲۸).

۲ــ سورةالنحل ۱۲۵

۳ــ هود ۳۴

۴ــ طه ۴۴

جماعت نه به آن طایفه در مقام اخلاص‌اند ونه به‌آن عالی‌جاه در سدهٔ موافقت و اختصاص، یحلفون‌لکم انهم منکم‌وماهم منکم ولکنهم قوم یفرقون[۱] و از گل‌رعنای احوال آن گروه آثار دورنگی واضح و از آیینهٔ حال ایشان صورت نفاق و عکس وفاق ظاهرولایح‌است‌وماوجدنالاکثرهم‌من‌عهد[۲] سواء علیهم ا انذرتهم‌ام لم‌تنذرهم لایؤمنون[۳] اگرچه‌آثار مکر واحتیال از ناحیهٔ‌آن فرقه پیداست لیکن ومایمکرون الا بانفسهم انهم‌یکیدون‌کیداً و اکید کیداً[۴] وهمانا این‌طایفهٔ دورازخرد را اجل‌نزدیک وبه‌مفاد اذاجاءت‌الحین صارت‌العین دیدهٔ بصیرت تیره وتاریک گشته که به‌مضمون کمثل‌العنکبوت اتخذت بیتاً[۵] حصارقلعه را مأمن وسرکشی را دست‌مایهٔ رفع محن دانسته‌اند. بلی‌اذا ارادالله بقوم سوءلامردله[۶] .از آن جاکه براختصاص یافتگان به مفاد نرفع درجات من نشاء[۷] و به محتوای کلکم راع وکلکم مسئولون عن رعیته لازم است که درصیانت حال وپاسداری‌احوال‌خلایق کوشیده و از شیبهٔ غوغاءلبان هنگامهٔ عنادوفتنه‌انگیزان طریق‌یهلك‌الحرث والنسل‌والله لایحب‌الفساد[۸] طرفةالعینی دیده نپوشیده از اطاعت‌کیشان به‌حکم و ان جنحوالسلم فاجنح[۹]لهارفع حیف و برفسده ومرده به‌مصداق فان‌لم یعتزلوکم ویلقواالیکم السلم ویکفواایدیهم فخذوهم واقتلوهم‌حیث ثقفتموهم[۱۰] سل‌سیف نمایند. این‌جانب‌را ازفرقهٔ‌ابدالی‌الذین‌ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی‌الارض[۱۱] بجز

۱ــ سورةالتوبه ۴۶: ویحلفون بالله‌انهم لمنکم وماهم منکم
۲ــ الاعراف ۱۰۲
۳ــ یس ۱۰
۴ــ الطارق ۱۶ ، ۱۵
۵ــ سورةالعنکبوت ۴۱: کمثل‌العنکبوت... وان‌اوهن‌البیوت لبیت‌العنکبوت.
۶ــ سورةالرعد ۱۱
۷ــ الانعام ۸۳: یوسف ۷۶
۸ــ البقرة ۲۰۵
۹ــ الانفال ۶۱
۱۰ــ النساء ۹۱
۱۱ــ البقره ۲۷

اطاعت منظور دیگر و ازکشیدن سد سدید شمشیر تیز برروی آن جماعت بغیر از تسدید راه یأجوج فساد امری ملحوظ نیست. لیکن ایشان می‌خواهندکه به محض حرف رفع این امرشگرف کرده باز اعادهٔ عادت قدیم نمایند. یقولون بالسنتهم مالیس فی‌قلوبهم[۱]. هرچند معلوم است که اطوار آن گروه غدار نامرضی طبع آن صدیق صداقت شعاراست ولقد نعلم انك یضیق صدرك بمایقولون[۲] اما بنابرحکم ولاتحزن علیهم ولاتك فی ضیق ممایمکرون[۳] از آن رهگذر خلجانی به خاطر راه ندهید که ان‌شاءالله تعالی وخامت آن کار عن‌قریب به روزگار آن طایفه عاید خواهدگشت. درین‌صورت آن عالی‌جاه اعانت ویاری‌ایشان را هم منافی‌رضای باری وهم مخالف شیوهٔ حق‌گزینی و صداقت شعاری خواهند دانست‌که به حول وقوهٔ الهی قطع‌کار آن طایفه حواله به دم شمشیر تیز و طیور ارواح ایشان صید چنگال شهبازخونریز خواهد بود وسایرامور رجوع به‌تقریر فرستادگان مزبور است‌که درانجمن‌حضور مذکور خواهند ساخت.*

۱ـ الفتح ۱۱
۲ـ الحجر ۹۷
۳ـ النحل ۷۵
* ـ منشآت ص ۹۲ ـ ۹۳

رقم عتاب‌آمیز نادر به افاغنهٔ هرات

حکم جهان مطاع شد

آنکه ریش‌سفیدان و سرخیلان افاغنهٔ سکنهٔ هرات و اسفزار بدانند که دراین چند وقت به‌سبب انقلابی که دراوضاع به‌هم رسید، اکثر ایالات پا از جادهٔ اطاعت بیرون‌گذاشته سر به سرکشی درآوردند. یکی از آن جمله ایل افغان بود که در مقام بغی وطغیان برآمده‌اند. در این ارقات بحمدالله تعالی ممالک ایران صاحب به هم رسانیده وهمگی سرکشان ازحزب غازیان نصرت بنیان به دستور قدیم، بلکه بهتر از اول، طوق اطاعت به‌گردن‌گرفتند سوای افاغنهٔ عهد شکن هرات که ایشان نیز درسال قبل باوکلای عالی عهد اطاعت بستند. اما زود مفاد اوفوا بالعهدان العهد کان مسئولا[1] را فرامـوش ومصدقهٔ و من نکث فانما ینکث علی نفسه[2] را [آویزهٔ گوش] خاطر ضلالت نیوش نکردند. زود پیمانهٔ پیمان را به‌سنگ بدعهدی شکسته باوصف این معنی باز وکلای عالی از راه مـروت به مفاد ادع الی سبیل ربك بالحکمة و

۱ـ سورة الاسری ۳۴

۲ـ سورة الفتح ۱۰

۳ـ تکمیل قیاسی

الموعظة الحسنه[۱] آن گروه را براطاعت دعوت و به مضمون عفی الله عما سلف[۲] از سوابق اعمال ایشان اغماض و اتمام محبت برایشان کردیم . چون به فحوای اذا اراد الله بقوم سوء فلامرد له[۳] و به مضمون اذا جاء الحین صارت العین آن طائفهٔ دور از خرد اجل نزدیك و در ورطهٔ حیرت دیدهٔ بصیرت تاریك گشته نمیز خیر از شر و نفع از ضرر نمی‌نمایند و به مضمون و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم[۴] قلعه‌نشین و تحصن‌را باعث نجات خود می‌شمارند. چون حالت افاغنهٔ آن حدود معلوم وکلای عالی نبود، به‌همین‌جهت در این چند وقت جیوش بحر خروش را مأمور به مکث در پنج فرسخی آن نواحی ساخته رخصت یورش و قلعه‌گیری ندادیم که مبادا در عین تسلط افواج قاهره، بنابر اطاعت امر وجادلهم بالتی هی احسن[۵] و به مصداق فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی[۶] به اعلام این مراتب بپردازیم که حرکات خیانت‌پیشگان هرات راکه به‌مفاد ان الله لایهدی کید الخائنین[۷] از سرمنزل هدایت دورند پروا نکرده وحرف علی‌مردان یا دیگری از بی‌عاقبتان را یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول[۸] غروراً عبارت از آن است به‌سمع قبول نشنیده جمعی از روسا وسرکردگان به مدلول ان الحسنات یذهبن السیآت[۹] به تدارك مافات پرداخته از راه یك جهتی روانهٔ خدمت عالی شوند . معلوم است که به مفاد لاتثریب[۱۰] علیکم ازکرده‌های افاغنهٔ هرات برایشان ملامتی وارد نگشته ونفوس وعرض وجان ایشان

۱ـ سورة النحل ۱۲۵
۲ـ سورة المائدة ۹۵
۳ـ الرعد ۱۱
۴ـ الحشر ۲
۵ـ النحل ۱۲۵
۶ـ طه ۴۴
۷ـ یوسف ۵۲
۸ـ الانعام ۱۱۲
۹ـ هود ۱۱۴
۱۰ـ یوسف ۹۲

درمعرض صیانت وامانت خواهد بود. چنانچه درآمدن خائف باشند ازآن سرزمین کوچیده با مال وحال روانهٔ مسکن قدیم خود شده ولایات را به‌دستور ازمنهٔ سابقه به تصرف جنود مسعود دهند واگراختیاراحدالامرین نکنندانما بغیکم علی‌انفسکم[۱] واینما تکونوا یدرککم‌الموت ولوکنتم فی‌بروج‌المشیدة[۲] به عنایت بلانهایت الهی سپاه منصور را به‌تخریب بنیاد هستی ایشان مأمور و قلاع ایشان را محصور همت ساخته در انـدك زمانی به آتش‌انگیزی نوایرکهن، دود از دودمان ایشان خواهیم برآورد ولباس‌وجود ایشان را باخاك تیره یکسان خواهیم‌کرد. اگر به‌ظلمت‌سرای هند رفته‌اندکه برق شمشیر غازیان چراغی در پیش راهشان خواهد افروخت واگر به روم‌گریخته‌اندکه بارقهٔ شمشیرمصری خانمان ایشان را خواهد سوخت. آن‌وقت به‌مفاد فلم یك ینفعهم ایمانهم لمارأوا بأسنا‌دامت[۳] سودی ندارد. و احدی ازایشان را روی‌بهبودی نخواهد بود. انهذه تذکرة لمن‌شاء اتخذ الی ربه سبیلا[۴] . درعهده شناسند. تحریرأفی شهرفلان

۱ـ یونس ۲۳
۲ـ النساء ۷۸
۳ـ المؤمن ۸۵
۴ـ المزمل ۱۹

فتح نامهٔ هرات[1]

[حکم جهان مطاع شد[2]]

آنکه کلانتران واهالی ممالك محروسه به‌توفیق‌یزدانی و به توجهات خاطر والا مستظهر و مستوثق بوده بدانند که از آن‌جاکه به‌برکات و عنایات ایزد داور و به‌یمن تولای خاندان ائمهٔ اثنی‌عشرعلیهم صلوات‌الله‌الملك ألاکبرتیغ هلال آسای فلك‌سای عالی را درفتح شهرهاخاصیت ماه‌نو وموکب سعادت‌قرین راهمیشه‌نصرت وظفر پیشرو وجیوش اقبال نیوش را سروش غیبی [وانزل جنودلم تروها[3]] رهبر و بازوی با نیروی بخت فیروز را درگشایش بلاد وقلاع دست دیگرست، در این اوان میمنت‌نشان که به‌عواطف قادرمنان افاغنهٔ ابدالی‌هرات‌راکه ازدم‌شمشیرغازیان

۱ــ عنوان‌مطلب درمنشآت‌چنین‌آمده: فرمان درفتح هرات که‌به‌تمامی ولایات‌ایران نوشته شده.

۲ــ درمنشآت به‌جای‌این جمله آمده است: «فرمان همایون شد». ولی‌ظاهراً توقیع طهماسبقلی‌خان(نادر)«فرمان جهان مطاع شد» بوده‌وه‌نوز شاه نشده‌بودکه «فرمان‌همایون شد» بنویسد.

۳ــ این قسمت‌که جزئی است از آیه ۱۶ سورةالتوبة درجهانگشا نیامده.

غضنفرفر و بهادران اژدر درکانهم حمرمستنفرة فرت من‌قسورة[۱] فراری و به‌مصداق وظنوا انهم‌مانعتهم‌حصونهم[۲] کمثل‌العنکبوت اتخذت بیتاً[۳] درقلعه هرات متحصن و متواری بودند، به مفاد و قذف فی‌قلوبهم‌الرعب[۴] گونهٔ احوالشان متبدل به فحوای و زلزلوازلزالاشدیدا[۵] ارکان صبر و قرارشان تزلزل یافته از شدت جوع به‌جان و ازخوردن زخم سیف وسنان به امان‌آمدند. مانیز به‌مضمون آیهٔ کریمه وان احدمن المشرکین استجارك فاجره[۶] و به‌مدلول احسن‌العفو عندالقدرة القاهره‌آن طایفه را امان وبه‌کوچیدن ازقلعهٔ هرات فرمان دادیم وازشصت هزار خانوار بیشتر ازایشان که به‌حال‌نیم جان درعرصهٔ فلاکت و ورطهٔ هلاکت حیران مانده بودند همگی‌را با خانه کوچ‌کانهم جراد فانتشر[۷] متفرق ساخته به‌ممالك خراسان الی خوار وشهریار فرستادیم‌ولله‌الحمد به‌مقالیدتأئید ایزدی فتح‌قلعهٔ هرات میسر وتمامی اهل قلعه‌مزبور باطوایف غلیجائی قندهار که با آن طایفه اتفاق ورزیده بودند مطیع و مسخرگشته طوق اطاعت وچاکری وقلادهٔ خدمت وفرمان‌بری به‌گردن‌گرفتند ودرخلال این احوال، که از انجام مهام هرات الی‌قندهار فراغت حاصل وسرکشان حدودخراسان را تنبیه کامل فرموده بودیم، نوشتهٔ عالی‌جاه[۸] محمدرضاخان عبداللو[۹] که به‌سفارت روم مأمور بود رسید مشعر براین‌که فی‌مابین او واولیای دولت عثمانی چنین قرار یافته‌که ممالك واقعه درآن طرف رود ارس به ارومی و این طرف به‌قزلباش تعلق

۱ــ سورةالمدثر ۵۱/۵۳
۲ــ الحشر ۳
۳ــ العنکبوت ۴۱
۴ــ الاحزاب ۲۷
۵ــ ایضاً ۱۱
۶ــ التوبة ۶
۷ــ القمر ۷
۸ــ منشآت شاه‌والاجاه
۹ــ جهانگشا: عبداللهلو

داشته باشد. الحق این مصالحه درنظر اولوالباب حکم نقش برآب و نمونهٔ موج سراب دارد. زیرا کـه مقصود اصلی استخلاص اسرای ایران بودکـه مطلق به آن نپرداخته و آن امر اهم را درضمن صلح بهیچ وجهمندرج ومذکور نساخته وجود امثال ما بندگان که به توفیق کردگار رتبهٔ برتری و اقتدار [سروری] یافتهایم برای همین است که بهمقتضای کلکم راع وکلکم مسئول عنرعیته صیانت ضعفا و باری اسرا نموده شر مخالفین را از سر مسلمین رفعومادهٔ مفاسد را از مزاج ممالکدفع نمائیم. نهاینکهقفل غفلت بردلزده[تغافل وازکارگرفتاران تجاهل کرده[1]] تابعرأی دشمن ورضاجوی خاطر خصم عهد شکن باشیم.

بحولالله وقوته امروز روز اعادیدین تیره ودست اقبالخسروی چیرهوضعف بدخواهانقویوغلبه ازآن دین مرتضویاست. درینصورتازآن طایفهٔ[بدسگال[2]] که بهفحوایآیهٔکریمهٔ فاذا جاء الخوف رأیتهم ینظرون الیك تدوراعینهم کالذی یغشیعلیهمن الموت واذا ذهب الخوفسلقوکم بالسنة حداد اشحةعلی الخیر[3] مصداق حال ایشان است تحمل اینگونه امورکردن ازحمیتدور ومنافی خاطر وطبعغیور است[چرا باید این تکلیف را شنید و این تخیل کشید[4]]. چون صلح مزبور مغایر رضای جناب سبحانی ومخالفمصلحت دولت ابدمدت خاقانیبود، لهذا بهعزامضا مقرون نفرمودیم. چون از آن جـاکه سرپنجهٔ شوق طواف روضهٔ ملایك مطـاف حضرت امیرمؤمنان و مـولای متقیان، مظهرالعجائب والغرائب، علیبنابیطالب، گریبانگیر دل عطوفت قرین وضمیرحقانیتگزین وتوفیق استخلاص اسرایمـامین [عمدهٔ مآرب ومسایل میباشد[5]]، انشاءالله تعالی، بعد ازعید سعید فطر، به همعنانی جنود غیبی وهمرکابی تأییدات لاریبی، از خدمت سلطان اقلیم ولایت ارتضا،علی-

۱ــ جهانگشاندارد
۲ــ جهانگشا: [کمفرصت]
۳ــ سورةالاحزاب ۲۰
۴ــ جهانگشاندارد
۵ــ جهانگشا: [را از درگاه احدیت مسائل میباشد]

بن‌موسی الرضاعلیه‌التحیةوالثناءمرخص گشته‌باجنود پرخاشجوی‌قوی چنگ‌وعساکر هژبرخوی فیروزجنگ،بدون تأمل‌ودرنگ، کوچ بر کوچ عازم‌کعبهٔ مقصودخواهیم شد.

[طغیان نمود شور جنونم به سوی یار چون‌سیل می‌روم همه جا روی‌برزمین]

مصراع تایارکه را خواهد و میلش به‌که باشد

ولاتقولن‌لشئی انی فاعل‌ذلك غدا الاان‌یشاءالله[1]

حافظ اگر قدم نهی درره خاندان به‌صدق

بدرقهٔ رهت شود همت شحنة النجف

دشمن آتش پرست بادپیما را بگوی

خاك برسرکن‌که آب رفته باز آمد به‌جوی

هرکه دراین امر[راجل ودرین مصلحت[2]] داخل نباشد، ازکسوت حمیت عاری و بی‌بهره و از سعادت دینداری [بری وشایستهٔ[3]] لعنت حضرت باری بوده ازحوزهٔ اسلام خارج ومردود ودر زمرهٔ خوارج داخل خواهد بود[3] .

دراین وقت، رفیع مقدار عمدةالاماجد، محمدقلی بیك افشار را برای‌عرض بعضی مواد روانهٔ درگاه سپهر بنیاد به اعلام این مراتب پرداختیم که منتظر ورود موکب مسعود عالی باشند. چون عهدکردیم‌که درمقدمهٔ هرات نقصان نرسدوهمیشه اهالی‌آن ولایت، درراه دین ودولت ابدمدت، متحمل متاعب بی‌نهایت شده‌اند، به علت مژدگانی وغیره دیناری به‌احدی ندهند و در عهده دانند.*

۱ــ سورةالکهف

۲ــ جهانگشا: شحنهٔ نجف

۳ــ ایضاً:[وسزاوار]

۴ــ و منشآت پس‌ازاین مطالب‌داستان منظوم مطولی به‌سبك بوستان‌آورده به‌مطالع شنیدم‌که دردولت‌معتصم... درجهانگشا، فرمان نادر به‌همین‌جا پایان می‌پذیرد. (رك تاریخ جهانگشا، تصحیح سید عبدالله انوار ص ۱۷۸ــ۱۷۵)

*ــ منشآت ص ۴۲ــ۳۹

رقم نادر شاه به‌میرزا محمد زکی شیخ‌الاسلام اصفهان[1]

آنکه علامی فهامی مولانا میرزا محمدزکی بداند مکتوبی که به انضمام دو اوله‌دعا اهدا یافته بود، سمت‌وصول یافته تمیمهٔ بازوی نصرت ویتیمهٔ اکلیل‌دولت گردید. دراین اوان فیروز نشان که به‌توفیق ایزدمنان تسخیر هرات وجههٔ همت والا بود، ذوالفقارخان ابدالی اعلای‌لوای استبداد و به‌فحوای الغریق یتشبث‌بکل‌حشیش ازحسین غلجایی واغاغنهٔ قندهار استمداد نموده وحسین مزبور به مصداق استحوذ علیهم‌الشیطان‌فأنسیهم‌ذکرالله[2] ضرب دست غازیان را فراموش وازقندهار استرکاب جنودوجیوش کرده به‌مفاداین که‌صیدرا چون‌اجل آید سوی‌صیادرود، به‌امدادذوالفقار خان‌آمده که شاید به‌یاری‌یکدیگر ازدم تیغ فولاد پیکر تیمورطالع غازیان که‌جوهر فیه‌بأس شدیدومنافع‌اللناس[3] ازآن‌پیدا وتصورش‌درعالم وهم چاك‌افکن قلوب‌دلهای اعداست جان به درکرده که با مشتی خاك راه برسیلاب و با شاخص‌گذر بر آفتاب بندند. ازآن‌جاکه همیشه تأییدٔحضرت داور مقدمةالجیش موکب قیامت اثروفتح

۱ــ عنوان رقم درمنشآت: «رقم که به‌میرزا محمدزکی شیخ‌الاسلام اصفهان نوشته

۲ــ سورة المجادلة ۱۹

۳ــ سورة الحدید ۲۵

وظفر طلیعهٔ لشکر ضیغم شکار وغضنفرفر به مضمون کریمهٔ وایده بجنودلم‌تروها[1] سپاه غیبی پیشرو وجیوش‌اقبال سروش‌وانتم الاعلون‌واللهمعکم ولن یترکم‌اعمالکم[2] به‌انهای منهیان لاریبی سامعه افروز خاطر حقیقت سگال بوده‌آمدن آن هردوبخت‌برگشته رادلیل‌آمدکاروآن‌دو به‌دام‌افتاده راصید دلیران شیرشکار دانسته‌به‌همراهی وفود عنایت سبحانی با افواج قاهره ظفر مناقب

کتائب لماجردواالسیف قهرهم یصیربها الدهر النشوم کتائب

توکل به خالق جزو وکل کرده به اذن سلطان اقلیم ولایت وارتضا،علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌آلاف‌التحیة والثنا،کوس‌قیامت غریو رزم‌سازی را بلندآوا ولوای کشورگشائی را فلك فرسا ساخته از ارض قدس حرکت واقع شد. اما چون این لشکرکشی و جنگجویی وسپه آرایی و جهان پویی را جز این امر داعی نیست که شمع جهان افروز دین مصطفوی‌به هواداری مشکوة ایزدی از صرصرفتن مصون و کافهٔ خلایق که بهبن ودیعهٔ خالقند از تطاول قهرمان اعادی مأمون بوده کار ممالك صحت‌مزاج ونقد ملت حقه درعرصهٔ گیتی رواج‌یابد،برفرازندگان علم‌علم که‌سالکان سالك مسلمانی وطلبهٔ رضای سبحانی‌اندلازم است‌که چنان‌که لشکریان به بذل‌جان وارباب مکنت به‌صرف‌مال در راه دین‌مبین ذخیره‌اندوز سعادت می‌باشند، ایشان‌نیز به‌قدر قوت وتوان دست اعانت بلند وبه‌همراهی کردن فوج‌چیر دست دعاکه‌لشکر خصم افکن وسپاه دشمن شکن را بهتر از آن مددی نمی‌باشد امداد ویاری غازیان نصرت پیوند نمایند. فی‌الواقع همیشه‌گشایش ابواب فتوح بعد ازتفضلات خداوند به‌دستیاری دعای انقیا میسر وبه‌برکات انفاس میمنت اساس آن فرقهٔ‌حق‌شناس‌اسباب فتح وظفر درپیشگاه حصول جلوه‌گر بوده است.

می‌باید که‌آن فضایل‌مآب‌درایام ولیالی متبرکه تمامی فضلای ذی‌شان‌وصلحا ودرویشان راکه‌درمعرکهٔ‌جهادنفس سروبررا به درع‌ودراعهٔ صلحادت واسلحهٔ زهد

۱ــ سورة التوبة ۲۵

۲ــ سورة محمد ۳۵

واصلاح آراسته جوشن دعای خیرشان حرز دافع‌تیر قضا وجنهٔ واقیهٔ سهام بلاواقع می‌باشد وسهم‌اللیل آهشان درظلمت شب از سپرنه قبهٔسپهرترسی گذشته برهدف‌زاد کارگر آید به‌اشاره ضرب‌البحربنیادکرده اعدا را به‌آب می‌رساند وبه‌ناموس قدرت زورق کشتی شکستگان طمطام حادثات‌را ازگرداب سرگشتگی می‌رهاند ازدم‌سیفی ایشان سیف مسلول خصم راچون ید مشلول اثر نباشد وبی‌اعتصام همت ایشان ایام حیات عدوی‌عدم‌کیش اختتام‌نیابد،درجوامع وجمعات جمع ودرصباح ومساتوسل به‌ادعیهٔ اجابت سمات جویند وقدح دهان را ازشراب طهور دعا لبریز ساخته به‌ختم سوروآیات طیبات فرقانی‌که مصباح متهجدان صوامع لاهوت ومفتاح کنزالعرش ملکوت است طریق‌استفتاح پوییده شاهدان صنعی قریش افغان را تأیید خداوقوت سرپنجهٔ دعا ازطاق هستی براندازد و خاك عرصهٔ ایران را به آب شمشیرآتشبار آن هواخواهان ازلوح وجود اعدا پاك سازند.*

* منشآت: ص۸۹–۸۸

فرمان طهماسبقلی‌خان (نادر)
به‌علیمرادخان شاملو سفیر دولت ایران‌درهند
درباب هرات و غلبه بر افاغنهٔ ابدالی

[حکم جهان مطاع شد]

آنکه حجابت و ایالت و شوکت پناه، سفارت وحشمت وجلالت دستگاه، واقف‌رموز آداب‌دانی، ناظم امور بارگاه آسمان‌جاه، سلطان عالی‌جاه، مقرب‌الخاقان نظام‌للأیالة والشوکة والحشمة والجلالة والاقبال‌علیمرادخان شاملو ایشیك آقاسی‌باشی دیوان اعلی به‌توفیقات الهی موفق و به اشتقاق سرشار خدیوانه مستوثق گشته بداندکه بعداز رفتن آن عالی‌جاه ازشیراز به سفارت هندوستان، رایت کشورگشائی به‌عزم تنبیه وتأدیب سرکشان روم واسترداد وانتزاع آن مرزوبوم در نهضت آمد. به نیروی الطاف یزدانی سه‌دفعه مابین‌غازیان‌خون‌آشام ووزیراعظم وپاشایان‌بااحتشام مصر وشام‌وعساکربی‌شمارکه درحدود آذربایجان آمادهٔ پیکار ومهیای کارزار شده بودند محاربه واقع شد وقریب پنجاه‌هزارکس ازآن‌گروه فسادانگیز درعرصهٔ‌سیز

وآویز عرضهٔ شمشیر تیزوده هزار درفیداسارت گرفتار آمدند که از راه فتوت دربارهٔ ایشان به کلك احسن العفوعندالقدرة رقم نگار فرمان آزادی گشته روانهٔ دیار و امصارشان فرمودیم ولله الحمدتمامی ممالك وسیع المسالك ایران که به اقتضای گردش دوران به‌حیطهٔ تصرف رومی وافغان و سایر مخالفان درآمده بود مسترد و به اولیای دولت جاوید مدت بندگان ثریا مکان نواب کامیاب سپهر رکاب قاآن اعظم و خاقان معظم و مالك الرقاب الامم سیدالسلاطین[1] العالم مقررگشته از انتظام مهام عراق و آذربایجان وفارس فراغ کامل حاصل کرده بودیم که مقارن آن خبر رسید که افاغنهٔ ابدالی هرات که درسال قبل ازبیم شمشیر غازیان شیرگیر وسطوت دلیران هژبرنظیر قلادهٔ اطاعت برگردن گرفته ازجان امان یافته بودند، شیوهٔ اقبح المکافات المجازاة بالمساواة پیش آورده درمقام بغی وطغیان برآمدند، لهذا تنبیه سرکشان آن دیار اهم و ازسایر مهام الزم دانسته به‌همرکابی قائدتوکل ازحدود روم عنان ناب توسن عزم و درساحت هرات هنگامه آرای عرصهٔ رزم گردیدیم. به مجرد وصول آوازهٔ توجه موکب عالی، افاغنهٔ ابدالی به مضمون الغریق یتشبث بکل حشیش ازحسین برادر محمود استمدادواونیز ازقندهار باطایفهٔ غلیجه به‌مدد هراتیان آمده وازآن‌جاکه همواره سپاه وایده بجنودلم‌تروها[2] مقدمهٔ لشکر غضنفرفرونوید انتم الاعلون والله معکم ولن یترکم اعمالکم[3] به‌انهای منهیان عالم غیب سامعه افروزدل حقیقت‌پرور می‌باشد، آمدن حسین را دلیل آمدن کار آمدن صید به‌پای خود به‌دام وسرهای گروه را آویزهٔ فتراك غازیان شیر شکار دانسته اگرچه از اشتداد سپاه دی سد طرق ومعابر گردیده بود، اما چون جنود مسعود را ازفرط سرگرمی شوق خصم افکنی حر وبرد درنظر یکسان وطی بحروبر مانند ریح صرصر برایشان سهل وآسان بود، سه روز بعداز نوروز فیروز که هنوز لشکر بهمن پابه‌دامن نکشیده بود به‌همعنانی وقوهٔ تأییدات ایزد بی‌همتا وبه‌اذن سلطان

۱ــ منظور شاه‌طهماسب ثانی است که به‌مناسبت انتسابش به سیادت ، نادر وی را سیدالسلاطین العالم خوانده است.

۲ــ سورةالتوبة ۴۰

۳ــ سورة محمد ۳۵

اقلیم ولایت ارتضاحضرت علی بن موسی الرضاعلیه التحیة والثنا از ارض فیض تخمیر باسپاهی به‌عدت موروصولات شیربابخت جوان وتدبیرپیر، کوس قیامت غریو رزم سازی بلند آوا و لوای گیتی ستانی فلك فرساساخته‌عازم مقصد گردیدیم. طنطنه پردازی شیران بیشهٔ بسالت ولوله‌افکن عرصهٔ غبراگشته، حسین واتباع او را به‌مفاد وقذف فی‌قلوبهم[1] الرعب گونهٔ احـوال متبدل وبه فحوای وزلزلوازلزالاً شدیداً[2] ارکان صبر و قرار تزلزل یافته چون صرفه در جنگ وصلاح در مکث ودرنگ نیافتند از اسفزارعنان عزیمت برتافتند وبه‌جانب‌قندهارشتافتند وعرایض اخلاص آمیز که‌مشعر براظهاربندگی وچاکری وتعهد خدمت وفرمان بری [بود] به‌خدمت والا فرستادند. پیشتازان لشکر ظفر اثر وشجاعان سپاه فیروز اختر که به ضرب یکه‌آویز[3] جوزا را دوپیکر وبه‌برق شمشیر تیز خرمـن هستی اعدا را تـودهٔ خاکستر می‌ساختند، تا حوالی هرات آتش‌افروز نوایرکین و خانمان سوز اعادی خذلان قرین وباآن‌فوج دغا هنگامه آرای معرکهٔ وغا گشتند. زیاده ازده‌هـزار از آن‌گروه ناپاك را برخاك هلاك افکندند. بقیة‌السیف آن طایفه‌کحمر مستنفرة فرت من قسورة[4] فراری وکمثل العنکبوت اتخذت بیتاًبه[5] مصداق وظنوا انهم‌مانعتهم‌حصونهم به‌امید نجات درقلعهٔ هرات متواری شدند. سرپل مالان یك فرسخی‌شهر مضرب‌خیام فلك احتشام بود که عریضهٔ آن عالی‌جاه محتوی‌برورودادرنه‌پول[6] پذیرای وصول وبه‌پیشگاه حضوروالا موصول گردید. ولله الحمد، به‌حسن تأییدات از ابتدای هرات‌الی یك منزلی‌قندهار تمامی قلعه‌جات که‌مساکن افاغنه بود به‌تصرف غازیان در آمده سوای قلعهٔ هرات و

۱ـ سورة الاحزاب ۲۶

۲ـ ایضاً ۱۱

۳ـ به‌نظر می‌آید از ترکیبات ساخت میرزا مهدی‌خان باشد به‌معنای شمشیر، تیغ.

۴ـ سورة المدثر ۵۰/۵۱

۵ـ العنکبوت ۴۱

۶ـ یعنی‌شهر ادرنه

فراه واسفزار که آنها نیز به‌عنایت الهی محصور سپاه انجم شعار وسکان هریك ازاین سه‌قلعه ازچهار طرف درششدرحیرت گرفتارند و به‌حول وقوهٔالهی عن قریب کارآن طایفه ساخته واین ممالك ازوجود ایشان پرداخته خواهد شد. لیکن دراین اوان که از کثرت جنود قاهره وافزونی جیوش‌رعد خروش باهره‌ساحت سپهرفسحت‌هرات برگروه انجم حشم ننگ واز این ناحیه تا حد قندهار هرسرزمینی پایکوب اشهب دلیران فیروز جنگ می‌باشد، چون آن طایفه را سوای سمت کابل مفری و بغیر آن مملکت مقری نیست،ممکن است که بعضی از آن طایفه از دم شمشیر صمصام آتش فام وبلارك خون آشام غازیان بهرام انتقام به آن سمتها گریزند و شبران بیشهٔ حرب وهژبران عرصهٔ طعن وضرب که چنگ وچنگالشان همیشه به‌افتراس آن طایفهٔ روباه خصلت‌تیز وسرپنجهٔ بسالتشان درمضمار جان ستانی خونریز است به‌تعاقب آن گروه یکران جلادت به‌آن حدود برانگیزند واز نابلدی دوست ازدشمن نشناخته به امری که نامرضی طبع امنای دولت طرفین بوده باشد اقدام نمایند.

چون همیشه فی‌مابین این دو دولت‌عظمی اساس دوستی وولامستحکم بوده دراین ولاکه به‌یمن مرحمت خالق توانا ومنطوقه والله یؤید بنصره‌من یشاء[۱] این نیازمند درگاه اله به فتح وظفر مخصوص وفرمان‌فرمای افواج چیره دست یقاتلون فی‌سبیله صفاً کانهم بنیان‌مرصوص گشته پیوسته پیشنهادوالا واقتضای رای همت‌اعلی آن است که بیشتر مراسم الفت ووداد فی‌مابین این‌دودولت خداداد معمول‌وپیوسته ازاین‌دو دودمان عظیم‌الشان‌رسم‌ائتلاف‌ویاری‌به‌یکدیگر مرعی ومبذول گردد،می‌باید که‌آن عالی‌جاه به‌خدمت عاکفان عتبهٔ علیهٔ حاقانی و سدهٔ سنیهٔ گورکانی عرض‌نماید که‌هرگاه احدی از درگاه‌عظمت مدار تعیین شودکه بافوجی‌ازجنود جلادت نمود واردکابل وآن عالی‌جاه نیز همراهی نماید اموری که ازطرفین محتاج به‌ابلاغ و

۱ــ الحشر۲

۲ــ آل عمران۳

۳ــ الصف۴

تبلیغ باشد بروجه بلیغ به‌یکدیگر اعلا ومقدماتی که موافق مرام وشیوهٔ خیراندیشی والتیام‌باشدبه‌هرسمت سمت حصول وانجام یافته‌هم کشور دوستی ازدست اندازسپاه فتور وفتن‌مصون هم سد راه‌نجات‌وفراریان‌آن طایفهٔ خذلان نمون خواهد. تحریراً فی‌شهرفلان*.

*- نادرنامه‌ص ۵۴۳-۵۴۶

فرمان طهماسبقلی‌خان به بیگلربیگی فارس
در باب فتح هرات و غلبه بر افاغنهٔ ابدالی

(حکم جهان مطاع شد)

آنکه عالی‌جاه رفیع جایگاه، عـزت و سعادت همـراه، فخامت و مناعـت اکتناه، جلالت وجلادت انتباه، اخلاص وارادت آگاه، محمدعلی‌خان بیگلربیگـی مملکت فارس به توجهات بی‌قیاس خاطر خطیر حضرت شهریاری درجهٔ مفاخرت‌و اعتبار یافته بداندکه از آن جایی‌که به برکت الطاف حضرت داور دادگر و به یمن تولای خانـدان حیـدر صفدر وائمهٔ اثنی‌عشر علیهم صلوات‌الله‌الملك الأکبرتبع هلال آسای‌وکلای اخلاء عالی رادر فتح شهرها خاصیت ماه نو و موکب نصرت قرین معالـی را همیشه قائد اقبال و ظفـر پیشرو و انزل جنوداً لم‌تروها[1] جیوش اقبال نیوش را سروش غیبی راهبر و بازوی بخت فیروز را ازگشایش قلاع و بلاد دستی دیگر است، دراین اوان سعادت نشان، به عنایت قادر منان، جماعت افـاغنهٔ

۱ــ سورةالتوبه ۲۶

ابدالی هرات راکـه از دم شمشیر غازیان غضنفرفر ودلاوران اژدر در کانهم حمر مستنفرة فرت من‌قسورة [۱] و به مصداق وظنوانهم مـانعتهم حصونهم [۲] متحصن گشته کمثل‌العنکبوت اتخذت‌بیتاً [۳] در قلعهٔ هرات محصور و متواری بود ، به مفادوقذف فی‌قلوبهم الرعب [۴] گونهٔ احوال متبدل و به فحـوای فزلزلوا زلزالا شدیداً [۵] ارکان صبر و قرارشان منزلزل از شدت جوع به‌جان‌رسیده واز خوردن سیف‌وسنان به‌امان آمده بودند امان خواستند. ما نیز به‌مضمون وان‌احدالمشرکین استجارك‌فاجـره [۶] و به مدلول احسن‌العفوعندالقدرة آن طایفه را امان وبه‌کوچانیدن از قلعهٔ هرات‌فرمان دادیم و از شصت هزار خانوار ایشان آنچه تا حـال درعرصهٔ هلاکت و بـه ورطهٔ هلاکت بودند از آن‌جا همگی را با خانه‌کوچ کأنهم جراد [۷] منتشر متفرق ساخته‌به ممالك خراسان الی خوار وشهریار فرستادیم‌وبحمدالله به‌تأیید ایزدی فتح قلعهٔ‌هرات میسر وتمامی ایل مزبوره‌باطوایف غلیجهٔ قندهارکه به‌آن طایفهٔ نابکار یار ومددکار گشته بودند مطیع و مسخرگردیده طوق اطاعت و چاکری و قلادهٔ خـدمتگزاری و فرمانبری را به‌گردن جان انداخته‌در این حال که از انجام مهام هرات فراغ حاصل و سرکشان حدود خراسان را تنبیه کامل فرموده بودیم، نوشته‌ای از جانب عالی‌جاه رفیع جایگاه،محمدرضاخان که قبل‌ازاین‌به‌سفارت روم‌تعیین گشته بود رسید مشعربر آنکه میان او و اولیای دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالك واقعه در آن سمت

---

۱ ـ سورة‌المدثر ۵۲/۵۱

۲ـ الحشر ۳

۳ـ العنکبوت ۴۱

۴ـ الاحزاب ۲۷

۵ـ ایضاً ۱۱

۶ـ التوبة۶

۷ـ القمر ۷

رود ارس به رومی واین‌طرف‌به قزلباش تعلق‌داشته‌باشد. الحق این مصالحه‌درنظرما حکم نقش‌برآب‌و موج سراب دارد. زیراکه مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بودکه مطلق بـه آن نپرداخته و آن امـر را هم در ضمن صلح مندرج و مـذکور نساخته‌انـد . چـون سنور مزبـور منا رای و رضای سبحـانی و مخـالف دولت قاهرهٔحضرت‌خاقانی‌بوداین‌صلح‌رامناط‌اعتبار ندانسته‌دراین وقت‌که مناعت و معالی پناه مقصود علی‌بیك گرایلی را به اتفاق ایلچی روم روانه فرمودیم ؛ عالی‌جاه مشارالیه را اعلام فرمودیم‌که چنین‌صلح رامناط اعتبار ندانسته منتظر ورود موکب مسعود سرکار عالی بوده باشد.

برعالمیان ظاهر است‌که وجود امثال مابندگان خاکسارکه [به‌عنایت؟] سایهٔ حضرت آفریدگار مرتبهٔ سروری و رتبهٔ برتری یـافته‌ایم از برای ما همین است که یاری و غمخواری ضعیفان و فقیران و زبردستان‌نماییم به فحوای کلکم راع‌و کلکم مسئول عین‌رعیتهٔ یاری ضعفا نموده شرمخالفین را از سرمسلمین رفع و مادهٔفساد را از مزاج ممالك دفع کنیم نه‌این‌که ازحال‌ضعیفان‌تغافل ودرکار ایران تجاهل‌نماییم. تابع رأی دشمن و رضاجوی خاطر خصم عهدشکن باشیم. به‌حول وقوهٔ خداوندی امروزکه روزاعادی تیره‌ودست اقبال شیعیان وهواخواهان این دولت ابدمدت‌چیره و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از دین مـرتضوی است، این صورت از این‌طائفه کم‌فرصت‌که‌کریمهٔ فاذاجاءالخوف رأیتهم ینظرون‌الیك تدور اعینهم کـالذی‌یغشی علیه‌من‌الموت فاذا ذهب‌الخوف سلقوکم بالسنة حداداشحة علی‌الخیر[1] مصداق‌حال ایشان است تحمل‌کردن از حمیت‌دور ومنافی طبع غیور ماست، چرا بایداین‌نوع تکلیف را بکنند و به‌این طرف رود اکتفا نمایند. چون حدود و سنور مزبور منافی رضای سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابدمدت خاقانی بوده.

۱ـ الاحزاب ۲۰

به خدمت فلک رفعت بندگان ثریا مکان همایون اعلی عرض شد که این صلح را مناط اعتبار ندانسته و معلوم است که روانه ساختن ایلچی از راه اسفار بوده والا طبع غیور نواب همایون ما البته به این معنی راضی نخواهد شد. به هر حال، چون سرپنجهٔ شوق طواف روضهٔ ملایک مطاف حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان غالب کل علی بن ابی طالب (ع) گریبانگیر دل و توفیق استخلاص اسرای مسلمانان را پیوسته از درگاه احدیت سائل می باشد، ان شاءالله تعالی، بعداز عید سعید فطر، به همعنانی جنود غیبی و همرکابی تأییدات لاریبی از خدمت سلطان اقالیم ولایت و ارتضا، علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا مرخص گشته باجیوش بحر خروش قوی چنگ و عساکر هژبر خوی فیروز جنگ بدون تأمل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبهٔ مقصود خواهیم شد. تا یار کرا خواهد ومیلش به که باشد. ولاتقولن لشیئی انی فاعل ذلک غداً الا ان یشاءالله[۱۱].

طغیان نمود شوق خیالم به سوی دوست
چون سیل می‌روم همه جا سینه برزمین
حافظ اگر قدم نهی درره خاندان به صدق
بدرقه رهت شود همت شحنة النجف

چون در این ولا، حضرت مناعت و معالی دستگاه معصو معلی بیك گرایلی [را] به اتفاق ایلچی روم به عنوان بدرقه روانه فرمودیم، آن عالی جاه جلادت و جلالت همراه را از اراده و مقصود خاطر واقف ساختیم که از این معنی مستبشر و به الطاف الهی مستظهر بوده مصالحهٔ رومیه را مناط اعتبار ندانسته و منتظر موکب مسعود عالی باشد که ان شاءالله تعالی عما قریب افواج قاهره، به عدت وصولت شیر با بخت جوان و تدبیر پیر، از رکاب ظفر انتساب بندگان ثریا مکان جمشیدنشان ارفع

۱۱ـ الکهف

همایون مرخص و با افغان آن سامان مرز وبوم ممالك روم خواهیم شد.

دشمن آنش پرست بساد پیما را بگو
خاك برسر کن که آب‌رفته بازآمد به جو

و هریك از شیعیان که به این امر راضی و از فساد این صلح غافل باشند از حمیت دور واز طریقهٔ دینداری عاری و مورد سخط باری، ازحوزهٔ تشیع خارج و در زمرهٔ خوارج داخل ، خون ایشان حلال و زندگانی بر آنها حرام خواهد بود.

شنیدم که در دولت معتصم — اسیری گرفتار شد از عجم
روان‌کرد از دیده سیلاب خون — بنالید از ضعف و حال زبون
که ای معتصم غافلی داد داد — اسیرت به دست مخالف فتاد
تویی‌شمع‌روشن به‌فانوس‌ملك — به‌تومی‌رسد ننگ وناموس‌ملك
رعایا امان پروران تواند — همه دختران خواهران تواند
مخالف برآشفت زین گفتگو — ز روی غضب سیلیش زد به‌رو
که الحال شاه شما معتصم — ز ابلق سواران ملك عجم
فراهم کند لشکر بی‌شمار — به عزم نجات تو گردد سوار
قضا را به اندك زمان این خبر — رسانید پیکی به آن نامور
زغیرت درآمد ز جا معتصم — صدا زد به گردان ملك عجم
که هرکس که‌دارد زمردی‌نشان — کشد مرکب ابلقی زیر ران
تدارك چنان دید آن شهریار — برآورد از دشمن خود دمار
ز بهر خلاصی آن یك اسیر — درآمد ز جا لشکر بی‌نظیر

در این دم که از شیعیان عجم — اسیرند در دست اهل ستم
بقین است بـرزمرهٔ شیعیان — که شاه خراسان امام زمان
نبوده است از بهر اهل عجم — به ناموس وغیرت کم از معتصم
خصوصاً که ازلطف و فضل‌اله — ظفر همعنان است بـا این سپاه
به فضل خداوند و لطف امـام — ز افغان کشیدیم خوش انتقام
نمانده دراین‌مرزوبوم این‌زمان — ز افغان بجـز نام افغـان نشان
دراین‌دشت‌شدبس که‌افغان‌شکار — قزلباش گردیده هر نوک خار
به اقبال شاه خراسان زمین — ز افغان تمامی گرفتیم کین
زقتل اعادی‌زبس خورده خون — شده جوهر تیغ‌ها لانه گون
گرفتیم از دشمـن نابکار — هری را به شمشیر تا قندهار
به احرام درگاه شاه نجف — نمودم به اخلاص روی‌آن‌طرف
که آن آستان را زیارت کنم — اسیران خود را حمایت کنم
بگیریم از رومیان کینه را — بمالیـم اعـدای دیـرینه را
در این رزم هرکس تأمل کند — ز بی‌غیرتیهـا تحمـل کند
حلال است هم‌خون وهم‌مال‌او — ز دین است بیرون، بدا حال او

آن عالی‌جاه هرگاه درالگای فـارس سرگردانی داشته باشد به طریق ایلغار روانهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان وبه‌خدمت فلك رفعت بندگان اقدس ارفع نواب همایون ما مشرف شده بنایی دراین‌باب‌گذاشته‌که چنین صلحی به‌کار نمی‌آید و به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه مناسبت ندارد. وکلای عالی وعموم قزلباش هم البته به‌این‌معنی راضی نخواهندشد. چنانچه‌مقدمهٔ اعراب‌فیصل‌نیافته‌باشدوحرکت‌متعذر[باشد] فوراً اعلام واگرخود تنبیه و تأدیب می‌نماید خوب والاکه امداد ضرورت داشته باشد عرض نمایدکه فوجی ازغازیان نصرت نشان را بـه امداد وکمك آن عالی‌جاه اخلاص همراه از رکاب ظفر انتسـاب روانهٔ آن سرزمین نمـاییم واحوالات واخبار آن‌سامان

را بامطالبی که بوده باشد به‌امیدواری به‌طی اعلام آورده ودرعهده شناسد. تحریراً فی‌شهرفلان.*

* ـ نادرنامه ۵۴۶ تا ۱ ۵۵، تکمیل اشعار از منشآت. ظاهراً این نامه به صورت بخشنامه (باکمی اختلاف) برای کلیهٔ بیگلربیگیان ارسال شده است.

فرمان نادر (طهماسبقلی‌خان) درمورد خلع طهماسب دوم و سلطنت شاه عباس سوم ۱

[حکم جهان مطاع شد]

[آنکه] عالی‌جاه سلالةالاطیاب میرزا محمد رضای متولی وکلانتر واعزه واهالی واعیان مشهد مقدس‌به‌توفیقات الهی موفق وبه‌توجهات خاطر عالی مستوثق بوده بدانند که‌در این مدت که‌فرمانروایی ایران به‌ذات شریف‌نواب کامیاب طهماسب میرزا اختصاص داشت، هرروزامری حادث وبه‌مصلحت سنجی کارگزاران آن دولت سنوح حادثه‌ای را باعث می‌گشت که مردم خواب راحت در خواب نمی‌دیدند واز میزان عدالت ایشان غیربسارگران زحمت نمی‌کشیدند . صغیر و کبیر از شاخسار اقبالشان به‌جای گل دست حسرت برسر می‌زدند وبرنا و پیر ازخوان احسانشان

۱ــ عنوان موضوع درمنشآت: «رقم مبارك درخصوص خلع‌سلطنت ازطهماسب‌میرزا و تفویض امر مزبور به پسرش شاه عباس ثالث،به میرزا محمد رضا متولی مشهد مقدس نوشته . »

به‌جای نوال خون جگر می‌خوردند.

لهذا به مفاد تلك الایام نداولها بین الناس [۱] به مصلحت و کنگاش عظمای قزلباش و رؤسای این فرقهٔ حق تلاش خلع سلطنت و پادشاهی از قامت اقبال نواب سابق الذکر گشته امر سلطنت و پادشاهی و شغل فرماندهی و شهنشاهی بلاد عراق و فارس و آذربایجان [۲]، به دستوری که بانواب سابق الالقاب بود، به حضرت گردون مهد فیروز عهد، سکندر بخت آسمان تخت، مظهر فحوای و آتینا ه الحکم صبیا [۳] و مظهر کریمهٔ ورفعناه مکاناً علیا [۴] ملك وملت را وارث، السلطان بن السلطان شاه عباس ثالث خلدالله ملکه، وصانه عن الحوادث مقرر یافته رؤس منابر و وجوه دنانیر در ممالك محروسهٔ سلطان به‌اسم سامی و نام نامی قرهٔ باصرهٔ کشورستانی وغرهٔ ناصیهٔ جهانبانی آرایش پذیرفت وارض اقدس به‌جهت مکث و توقف نواب سابق الذکر معین گشته [۵] فلان وفلان درخدمت حضرت مأمور شدند. می‌باید مضمون رقم مطاع را درمجمع عام گوشزد دور ونزدیك وترك وتاجیك ساخته‌وضیع وشریف را ازاین مژده مستبشر وبه‌الطاف الهی مستظهر سازند. *

۱ــ سورهٔ آل عمران ۱۴۰

۲ــ با اندك توجهی روشن می‌شود که نادر ایالات خراسان را از بلوچستان وسیستان وکرمان گرفته تا ایالات ساحلی بحرخزر برای خود نگاه داشته ودر چرو قلمرو پادشاه صفوی نیاورده است.

۳ــ سورهٔ مریم ۱۲

۴ــ ایضاً ۵۷

۵ــ نادر خراسان را که قلمرو شخصی خود می‌شمرده به‌عنوان زندان طهماسب معین کرده تا کاملا وی را در زیر نظر خویش داشته باشد. دوران حبس طهماسب با تغییر نادر «مکث وتوقف» چندسال طول کشید که سرانجام وی نادر پسرش درهمان سالهای «مکث و توقف» هنگامی که بازگشت نادر از هند به‌درازا کشید وحتی شایعه‌ی مرگ او منتشر گردید به‌دستور نادر قاتلی مبعوث گشته شد.

رقم نادر (طهماسبقلی‌خان) به‌نایب‌السلطنه تبریز [1]

درخصوص خلع طهماسب دوم وسلطنت شاه‌عباس‌سوم

[حکم جهان مطاع شد]

آنکه نایب‌السلطنهٔ تبریز به‌عواطف بیکران و توجهات بی‌پایان خاطر عالی اعزاختصاص یافته بداند از آن‌جاکه خلع و تفویض سلطنت و جهانبانی به‌مصداق تؤتی‌ألملك من‌تشاء [2] به‌رد و قبول قهرمان ازل منوط و تغییر و تبدیل شفای غلیل پادشاهی به‌مفاد تعز من‌تشاء [3] به‌حکمت اندیشی شاهنشاه لم‌یزل مربوط می‌باشد؛ در این اوان سعادت نشان، به‌مقتضای تلك‌الایام نداولها [4] [بین‌الناس] ؛ به‌مصلحت‌سنجی کارگذاران تقدیر، اورنگ سلطنت و حکمرانی وسریرفرمانروایی وجهانبانی به وجودداقدس اعلی حضرت گردون مهد خجسته عهد فیروز بخت ، مظهر آثار

۱ـ عنوان درمنشآت : رقم همایون به‌نام نایب‌السلطنه تبریز نوشته

۲ـ ۳۰۲ـ سورهٔ آل عمران ۲۶ ۴ـ ایضاً ۱۴۰

وآتیناه‌الحکم صبیا [۱] و مظهر آیات ورفعناه‌مکانا، علیا [۲] ، آنکه شخص‌مقدسش در کودکی چون طفل عین بینش دیده وراست و وجود عدالتش دربدوکار مانند مهر انورکرم جهانداری وملك‌پروری، اعنی انتظام ملك و ملت را باعث وکشور دین دولت را وارث، شاه عباس‌ثالث‌صان‌الله عمره ودولته عن‌الحوادث آرایش‌پذیرفته رؤس منـابر و وجوه دنانیر به‌نام نامی و اسم سامی آن غرهٔ ناصیهٔ جهانداری وقرهٔ باصرهٔ شهریاری [۳] زینت‌گرفته خلاع فاخرهٔ آفتاب مثال به‌آن عالی‌شان وسرکردگان نصرت نشان با سکهٔ مبارکـه ارسال شد. می‌بایدکه حکم همایون وخلاع خورشید نمون را به‌آیین تمام‌استقبال وخلعت‌را بپرایهٔ برودوش اعتبار ورقم اشرف رازینت ثارك افتخار سـاخته سوافق ضابطـهٔ ودستور مجلس جشن و سرورآراسته خلاع سرکردگان را به‌ایشان تسلیم ودرازاء این عطیه به سجدات ایزدی تقدیم نموده سکهٔ نامی را در دارالضرب تبریز نقش جبین طلا ونقره سازد [۴] ونقارهٔ شادمانی بلندآوازه وخاطر خاص و عام ازاین مژدهٔ دلپذیر قـرین مسرت بی‌اندازه کرده حکم والا را به‌اطراف ممالك آذربایجان فرستد *

۱ــ سورهٔ مریم۵۷ ۲ــ ایضاً ۵۷

۳ــ این همه‌عناوین ونعوت تملق‌آمیز برای طفل شیرخواره‌ای بوده‌که‌نادر وی را به‌سلطنت برداشته‌بود تادست خودش درکارهای‌کشور بازباشد. سه‌سال بعد نادر این مانع ناچیزرا هم از سرراه برداشت وخودرا رسماً شاه خواند و شاه عباس ثالث را به‌سبزوار نزد پدرش فرستاد (۱۱۴۸) و درحدود سه‌سال بعدهم این طفل به‌دستور رضاقلی میرزا کشته‌شد .

۴ــ ازسکه‌های شاه عباس ثالث نمونه‌هائی موجود است. دروسط نقش لااله‌الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله است‌ودرحاشیه نام دوازده امام ودرپشت‌آن، این بیت:

سکه برزر زد بدستوفیق الهی درجهان ظل حق عباس ثالث ثانی صاحبقران

* . منشآت ص ۹۳ــ۹۲

وثیقهٔ نامه دشت مغان

غرض از تحریر این وثیقهٔ واضحة الدلالات و تنمیق این ضحیفهٔ صحیحة البینات آنکه چون همگی ولایات تا زمان ظهور شاه اسماعیل صفوی در تصرف اهل سنت و جماعت و ایشان تابع خلفای کبار بوده‌اند و بعد از آنکه شاه اسماعیل متصدی امر سلطنت شد، چون ممالك ایران را از تصرف ترکمانیه و افشار که از اهل سنت بودند گرفته بود، برای صرفهٔ کار و استحکام اساس دولت خود، که مبادا رعایا از راه موافقت مذهب باز مایل بدیشان گشته رخنه در اساس سلطنتش به‌هم رسد، فی‌مابینهم بنای سب و رفض گذاشته و به‌دستیاری این تدبیر آتش افروز دو برهم‌زنی گردیده بنیان نقاضت را مستحکم ساخت و به‌این وسیله رسم آمیزش و التیام را از میانهٔ اهل اسلام برانداخت تا اینکه مسلمین دست از مقاتلهٔ کفره برداشته مشغول اسروقتل نفوس و فروج و نهب اموال یکدیگر شدند و از نتایج این قضیه کار ایران به‌این‌جا رسید که

۱ــ شاه اسماعیل ایران را از ترکمانان آق قویونلو (بایندر) گرفت. نویسندگان وثیقه کلمه افشار را درمتن آورده‌اند که به‌تمامی خاندان وقبیله نادر را نیز از این نمد کلاهی داده باشند.

طایفهٔ لزگیه برشروان وافاغنه برعراق وفارس واصفهان وملك محمود سیستانی بر خراسان ورومیه[۱] برآذربایجان وهمدان وکرمانشاهان وروسیه برمملکت گیلان‌الی دربند مسلط و مستولی شدند وضعفای ایران و عجزه و مساکین دیار و بلدان جمیعاً پایمال جنود حوادث وفتن واسیر سرپنجهٔ فتور و محن گشتند. بعد ازآنکه دست امید ما بی‌کسان ازهمه‌جاگسیخته وخاك یأس برفرق فرق اهل ایران ریخته شد، به فحوای کریمهٔ سیجعل‌الله‌بعد عسر یسراً[۲] عنایت یزدانی ومرحمت صمدانی کوکب وجود مسعود همایون ونیر تابناك ذات فرخنده صفات میمنت مقرون،نواب سپهر رکاب، برگزیدهٔ حضرت خالق ، زحمتکش راه خلایق ، آفتاب اوج سلطنت و جهانبانی، دری درج رسالت و گیتی‌ستانی، مظهرقدرت‌الهی، طلای دست افشار معدن پادشاهی، السلطان‌الاعظم والخاقان‌الافخم، السلطان‌نادرقلی بهادرخان[۳] خلدالله ملکه وسلطانه ازافق خراسان تابان ومشعل دولت فیروزش رابرای ظلمت زدایی‌شب تیره روزی ماسیه‌بختان روشن و فروزان ساخت. اولاً به نیروی تأیید الهی خراسان را ازوجود متغلبه پرداخته‌بعدازآن رایت افرازعزیمت به‌جانب اصفهان‌گشته‌اصفهان وممالکی‌راکه‌درتصرف افغان‌بودمسخرساخت وهمچنین ولایات‌گیلان را ازتصرف اروس[۴] وممالك آذربایجان وسایرقلاع‌را ازتصرف رومیه انتزاع و مسخرگردانیده آثار جور و عدوان را برانداخت و در این اوان سعادت‌نشان که‌به‌عون‌عنایت‌الهی‌و چیره‌دستی‌بخت‌فیروز برهمگی‌دشمنان وسرکشان‌ایران‌واطراف‌ممالك‌محروسه‌غالب

۱ــ غرض ازرومیه ترکان عثمانی هستند . آسیای صغیر یعنی سرزمین اصلی دولت روم شرقی‌را ایرانیان «روم»می گفتند ومولاناجلال‌الدین محمدبلخی معروف به‌مولوی را را چون ساکن‌آسیای صغیر بود به‌همین جهت رومی خوانده‌اند .

۲ــ سورةالطلاق ۷

۳ــ نام نادر تفخیماً دربالای وثیقه‌نامه‌نوشته‌شده

۴ــ روس را «اروس» می‌گفتند. هنوز درآذربایجان این تلفظ وجوددارد. کلمهٔ ارسی (اروسی = روسی) به نوعی درهای بالارو (مزین به‌شیشه‌های رنگی) وگونه‌ای کفش زنان اطلاق می‌شد. چه‌این هردو ظاهراً ازروسیه به ایران‌آمده‌بود.

ومظفر ورعایاوضعفای این بلادکه چندین سال بودکه اسیرانواع مصائب و گرفتار سجن نوائب بودند هریك در مکان ومقر خود آسوده حال و رفاهیت روزشدندو کاردشمن شکاری اتمام و امورمملکت نظام یافت تمامی اهالی مملکت ایران راازسیدو فاضل وعالم وجاهل وخردوبزرگ وتاجیك وترك وصغیروکبیروبرناوپیردرصحرای مغان به اردوی ظفر نمون احضار فرموده، خواهشمند اذن کلات وابیوردگشته مقرر فرمودند که برای خودازسلسلهٔ صفویه یاسایرطبقات امم هرکس راکه خواهیم بسلطنت وریاست قبول کنیم. چون اهالی ایران آنچه درین مدت بروزگار خود دیده ازگل خیز بوستان دولت صفویه بودکه درعهدایشان آتش فتنه ونقاضت افروخته گشته اطراف را به دشمن وما را بدست انواع بلا ومحن داده خود نیز ازعهدهٔ ضبط و محافظت ما برنیامدند ودرمعنی همگی آزادکردهٔ بندگان اقدس بودیم که مارا ازچنگ اعدانجات وقالب افسردهٔ مارا دوباره حیات دادند . لهذا همگی درمقام الحاح وزاری درآمده دست بدامان مرحمتش زده مستدعی فسخ این عزیمت گشتیم و بندگان اقدس از راه مرحمت استدعای کمترینان راپذیرفته ترك عزیمت مذکوره فرمودند وکمترینان نیز بالطوع والرغبة قلباً و لساناً و متفق اللفظ والکلمة، بندگان اقدس را به سلطنت و ریاست اختیاروترك تولای سلسلهٔ صفویه کرده عهد وشرط واقرار واعتراف نمودیم که نسلا بعد نسل شیوهٔ رفض وسب امور مبتدعهٔ دولت صفویه را که منشأ مفاسد عظیمه بود محو و متروك وملت حنیف جعفری را که همیشه ازجملهٔ ملل ومتبوع ملت احمدی است معمول و مسلوك داشته ازسلسلهٔ صفویه ذکوراً واناثاً احدی را تابع ومطیع نشویم ودرهر مملکت وشهرکه باشند ایشان را اعانت و متابعت نکنیم واز هریك ازکمترینان که نسلاً بعد نسل خلاف عهد وقول ظاهرشود، مردود درگاه الهی ومستحق سخط وغضب حضرت رسالت پناهی بوده خون ما هدروعرض ونفس ما مستوجب عقوبت و خطرباشد.

تحریراً فی شهر شوال المکرم سنهٔ ۱۱۴۸*

* مجله نوشه سال نول (۱۳۲۷) شماره ۲، چندمقاله تاریخی از نصرالله فلسفی ص ۲۵۴ .

اعلامیه نادر بعد از تاجگذاری

بیگلر بیگیان عظام و حکام کرام وسادات عالی‌مقام وعلماء وفضلای کروبی احتشام و اهالی شرع مبین‌وواقفان سالك حق ویقین وکلانتران وکدخدایان ورؤسا وسرکردگان و قاطبهٔ قاطنین وجمهور سکنه و متوطنین ممالك محروسهٔ شاهنشاهی ومستظلان سایهٔ قصر بی‌قصور دولت ابد مدت ظل‌اللهی به مکارم بی‌دریغ خاقانی وعنایات ازحد افزون قاآنی امیدوار بوده بدانندکه چون شاه اسماعیل صفوی‌که در سنهٔ نهصد و شش هجری خروج کرد وجمعی ازعوام کالانعام را باخود متفق ساخت، بنابر اغراض نفسانی و ریاست دنیای دنی درمیان اهل‌اسلام قدح زنادو دوبرهم‌زنی کرده بنای سب ورفض گذاشت وبه‌این‌وسیله احداث مبغضتی عظیم‌بین مسلمین‌نموده لوای نزاع‌ونفاق برافراشت. به‌حدی‌که کفره درمهدآسایش‌استراحت گزین شدند ولی فروج ودماء مسلمین به‌معرض تلف درآمدند . درشورای کبرای صحرای مغان ، درحینی که جمهور انام و کافهٔ خاص وعام ایران، ازنواب همایون ما استدعای امرپادشاهی می‌کردند، به ایشان تکلیف فرمودیم‌که درصورتی مسئول ایشان مقرون به قبول خواهد شدکه ایشان نیز ازسب و رفض‌که ازبدو ظهور شاه

اسماعیل درمیان اهل ایران شیوع یافته نکول و تبری و درفروعات مقلد امام بحق ناطق جعفرصادق علیه‌السلام‌باشند وحقیت خلفای راشدین راکه‌مذهب‌آبای همایون واروغ میمون ما بوده بالجنان واللسان اذعان و قبول کرده ازرفض و تبری تبر و به‌ولای ایشان تولا نمایند. برای تأکید این معنی ازعلمای اخبار وفضلای دیندار کـه ملتزمان رکاب ظفر شعار و پرتواندوز حضور مهرآثار بودند تحقیق و استفسار فرمودیم. همگی به‌عرض اقدس رسانیدند کـه بعد ازبعثت حضرت سید المرسلین صلی‌الله علیه‌وآله و اصحابه اجمعین، هریك ازصحابهٔ راشدین درترویج دین‌مبین بذل نفوس واموال و هجرت ازاهل وعیال واعمام واخوان کرده ولوم ولئام وتغییر خاص‌وعام را برخودقرارداده وبه‌این جهت‌به‌شرف‌صحبت‌خاص جناب‌رسالت‌مآب اختصاص‌یافته‌پیرایه‌پوش‌تشریف‌نزول آیهٔ‌والسابقون‌الاولون‌من‌المهاجرین والانصاروالذین اتبعوهم باحسان[1] گردیدند وبعدازرحلت‌حضرت سیدالمرسلین‌بنای خلافت به‌اجماع‌صحابهٔ‌کبارکه اهل حل وعقدکاراست‌بودندبرخلیفهٔ‌اول ثانی‌اثنین اذهما فی‌الغار صدرنشین[2] مسند خلافت احمدمختارابی‌بکرصدیق وبعد ازاوبه‌نص ونصب اصحـاب برفاروق اعظم، مزین‌المنبروالمحراب، عمربن‌الخطاب و بعد از آن به‌جناب ذی‌النورین عثمان‌بن عفان وبعد ازو به‌حضرت اسدالله‌الغالب،غالب‌کل غالب، مظهرالعجائب والغرائب، علی‌بن ابی‌طالب (ع) قراریافت و هریك ازخلفای اربعه، درمدت خلافت خود،باهم‌سالك طریق وفاق ومعری ازشوائب خلاف ونفاق بوده ، رسم اخـوت و ائتلاف مرعی و ملحوظ وحوزهٔ دین مبین را از تطرق شرك وکین مصون‌ومحفوظ‌می‌داشته‌اند. وبعد ازخلافت خلفای اربعه رضی‌الله‌عنهم بازاهل اسلام در اصول عقاید متفق بوده‌اند. اگرچه به مرور دهوروتصاریف اعوام و شهور، به‌اعتبار اختلاف علمای اسلام، دربعضی ازفروعات ازقبیل ادای صوم و صلاة وحج وغیره اختلاف راه یافت، لیکن دراصول مذهب ومحبت واخلاص به

۱ــ سورة التوبة ۱۰۰
۲ــ ۴۰ ایضاً

خدمت حضرت رسالت پناهی واولاد واصحاب او نقص وقصوری وخلل وفتوری راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسماعیل صفوی بههمین دستور مستمر بوده ایشان نیز بهرهنمونی حکم اقدس و ارشادامر مقدس ترك آثار مبتدعه وسب ورفض نموده بل به‌ذیل محبت وولای آن چهارر کن ایوان دین مبین متشبث گردیدند.

در ازای این معنی، ما نیز سریر سروری را به جلوس میمنت مأنوس اقدس تزیین داده تعهد فرمودیم کـه عهود خمسهٔ معهوده را به اعلی حضرت فلك رفعت، خاقان‌البرین و سلطان‌البحرین، خادم الحرمین الشریفین ، ثانی اسکندر ذوالقرنین ، پادشاه اسلام‌پناه، برادر دارا احتشام، اعنی سلطان ممالك روم اعلام وآن امررا بر وفق مأمول پذیرای اختتام سازیم کـه مقدمات مزبوره به تأیید الهی قریب‌الحصول ردرشرف انجاح ووصول است.

دراین وقت که ساحت دربند مطلع ماهچهٔرایات‌فیروزمند ومقر کوکبهٔموکب آسمان‌پیوندبود، به‌تجدیدمزیداللتأکید، ازبرای‌استحکام آن کار واطمینان خاطرحقانیت مدار، ازعلامةالعلما ومجتهدالزمان، ملا علی‌اکبر ملاباشی وباقی علمای گرام که در رکاب نصرت انتساب حاضر و متقبس انوار خدمت فیض مظاهر بودند در مجالس وخلوات استعلام فرمودیم . همان مراتب سابق را معروض داشتند و بـه‌همه جهت حجاب شبهه وابهام را ازپیشگاه ضمیراقدس ما مرتفع ومادهٔ تشکیك وتردید مندفع گردید وبه‌حد یقین پیوست که همگی رفض وبدع ناشی ازفتنه‌انگیزی شاه اسماعیل بوده والا،ازصدر اول الی بدء ظهورصفوی، همگی مردم اسلام درمناهج اصل بر یك‌طریق ثابت وراسخ بوده‌اند. بناء علی هذاالمقال، به‌تأیید ربانی والهام سبحانی، حکم اشرف اقدس اعلی ازموقف عز و علا شرف صدور یافت کـه به نحوی کـه از مبـادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسماعیل همگی ایشان خلفـای راشدین را خلیفهٔ علی‌التحقیق می‌دانسته‌اند ، به همـان دستور هریك را خلیفهٔ برحق دانسته از سب ورفض محترز باشند وخطبای گـرام ونقبای عظام در رؤس منابر اسامی سامی ومناقب ومحامد خلفای کرام را مذکور وجاری ساخته درتحریر وتقریر نام ایشان‌را

بهخیر و رضا یاد وشاد نمایند.

علامی وفهامی، خلاصةالفضلاءالکرام، میرزامحمد علی‌نایب‌الصدارةممالك محروسه‌رابه‌اقطار ممالك خاقانی روانه‌فرمودیم که‌مضامین حکم همایون رابه‌همگی دور ونزدیك القاء و ایشان نیز به‌سمع قبول واذعـان اصغا نموده تخلف از مدلول آن را موجب عذاب الهی.ومورد سخط وغضب شاهنشاهی دانند. *

۱ــ جهانگشای‌نادری ص ۳۷۳ تا ۳۷۵ (به تصحیح سیدعبدالله‌انوار)

فرمان نادر به‌مردم ایران

به‌منظور ایجادوحدت کلمه‌بین‌شیعه‌وسنی

عالی‌جاهان صدر عالی‌قدر وحکام ومجتهدین و علمای دارالسلطنهٔ اصفهان به‌الطاف ملوکانه مباهی بوده بدانندکه اوقاتی‌که رایت ظفرآیت درصحرای مغان برپـا بود ، در مجـالس متعدده قرار براین شدکه چون طریقهٔ حنفی وجعفری، موافق‌آنچه از اسلاف به مـا رسیده است متحد بوده است خلفـای راشدین رضی الله عنهم را خلیفهٔ سیدالمرسلین (ص) می‌دانسته‌اند، من بعدالایام، اسامی‌هر- یك از خلفای اربعه‌که ذکرکرده شود باتعظیم تمام ذکرکنند. به‌علاوه در بعضی‌از اوضاع مملکت ما، برخلاف اهل سنت،دراذان واقامه لفظ علی ولی‌الله را برطریقهٔ شیعه ذکـر می‌کنند و این فقره مخالف اهل سنت است و منـافی قراری‌که معمول اسلاف‌بوده. گذشته‌ازاین‌برتمام‌اهل‌عالم‌هویداست‌که‌امیرالمؤمنین‌اسدالله‌الغالب(ع) برگزیده و ممدوح و محبوب خداوند متعال است و به واسطهٔ شهادت مخلوق بر جایگاه ورتبت او در درگاه احدیت نخواهد افزود و به‌حذف این الفاظ هم چیزی ازفروغ بدر قدر او نخواهدکـاست . ذکر این عبارت موجب اختلاف و بغض و

عداوت مابین اهل تشیع وسنت است که هردو درمتابعت شریعت مطهرهٔ سید المرسلین (ص) شریك‌اند وخلاف رضای پیغمبر (ص) و امیرالمومنین (ع) به‌عمل خواهد آمد.

لهذا به‌مجرد اطلاع ازمدلول این‌فرمان عالی، به‌تمام مسلمین ازاعالی وادانی بزرگ وکوچك و مؤذنین شهرها وتوابع واطراف واکناف باید اعلام شود که از امروز به بعد این عبارت که خلاف طریقهٔ اهل سنت است ذکر نشود ونیز درمیان حکام معمول است که درمجالس بعد ازفاتحه وتکبیر، دعای دوام عمرپادشاه وولی نعمت را می‌نمایند، ازآنجا که این نحو تعظیم بیهوده وبی‌معنی‌است، خصوصاً امرومقررمی‌فرمائیم که خوانین صاحب طبل وعلم، دراین مواقع حمد نعمای پادشاه حقیقی را به‌زبان بیاورند. عموم رعایا وبرایا اطاعت این احکام واوامررا برعهده شناسند. هرکس ازآن تخلف ورزد، مورد غضب شاهنشاهی خواهدگردید. به‌تاریخ شهرصفر ۱۱۴۹*

* ـ نادرنامه، تألیف محمد حسین قدوسی (انجمن‌آثارملی، ۱۳۳۹) ص۵۴-۵۴۲

روابط نادر با روسیه

پس از مرگ پطر کبیر (۲۸ ژانویه ۱۷۲۵ میلادی) زنش کاترین[1] (کاترینوشکا) را اولیای دولت روسیه به‌سلطنت برداشتند . اما کاترین که درسال ۱۶۸۹ به دنیا آمده‌وابتدامعشوقهٔ پطربودوسپس زن قانونی‌اوشده بود، برسریرسلطنت تزارها دیری نپائید ومتعاقب یك‌بیماری کوتاه وتبی‌شدید درماه مه ۱۷۲۷درگذشت. پس از وی پطردوم ، پسر پطر کبیر سلطنت یافت . او که درسال ۱۷۱۵ متولد شده ودرهنگام رسیدن به‌سلطنت دوازده سال بیشتر نداشت، ازامر خطیرسلطنت ووظایف دشوار آن کاملا بی‌خبر بود وخبری هم نیافت. زیرا در شب ۱۹ ژانویه سال ۱۷۳۰ ، بیماری آبله وفات کرد . در آن هنگام به‌زحمت پانزده سال داشت.

رجال دربار روسیه ، این‌بار آنا ایوانوونا[2] را به‌سلطنت برگزیدند. آنادختر یوان[3] برادر دائم‌الخمر پطر کبیر بود ودرهنگام رسیدن به‌سلطنت سی وهفت سال

1_ Catherine = Katerinauchka

2_ Anna Ivanovna

3_ Ivan

داشت. وی به دستور پطر کبیر با فردریك گیوم[1] دوك کورلاند[2] ازدواج کرد و پس ازمرگ شوهر درسال ۱۷۱۱ دردوك نشین دور افتادهٔ کورلاند درانزوا وتنهائی وفقر وبینوائی روزگار می‌گذرانید که ناگاه بزرگان دربار روسیه اورا به سلطنت انتخاب کردند. کسی که بار اول ازوی برای سلطنت روسیه نام‌برد، پرنس دیمتری گالیتزین[3] بود. پرنس گالیتزین وپرنس دولگوروکی[4]، بنابرنظر شورایعالی، قرارشدکه آنارا به‌سلطنت نوید دهند و درمقابل ازاو بخواهندکه وی تعهد کندکه بدون مشورت باشورای‌عالی‌درخصوص جنگ‌وصلح‌تصمیم‌نگیرد ومناصب والقاب را بیهوده به این وآن نبخشد ودست به‌ولخرجی نزند وبه‌درآمدهای مملکتی‌تجاوز نکند و تفویض مناصب عالیهٔ‌کشوری و لشکری را به‌شورای‌عالی واگذارد. آنا،در قبال دریافت ده هزار روبل، کلیهٔ پیشنهادهارا پذیرفت و تعهد نامه‌را امضاکرد. ولی وقتی خرش ازپل‌گذشت وبرسریر سلطنت مستقرشد، تعهدنامه‌را پاره‌کرد.

دوران سلطنت دوازده سالهٔ وی آمیخته‌ای از بساده‌گساریها و شهوترانیها و ضیافتهای‌مجلل وشکاروهرزه‌گیهای زننده بود. درزمان وی بودکه نادر درایران قیام کردودر برابر شجاعت و قاطعیت وی، دولت روسیه‌بالاجبار مناطق ساحلی شمالی ایران یعنی‌گیلان و مازندران واسترآباد را برطبق عهدنامهٔ رشت در۱۷۳۲ ومناطق ماوراء ارس را براساس قراردادگنجه (۱۷۳۵) به‌ایران مسترد داشت. آنا ایوانونا درپنجم اکتبر سال ۱۷۴۰ درگذشت.

آنا ایوانونا نوهٔ خواهرخودرا کـه‌کودکی دوماهه بود برای‌سلطنت روسیه

1_ Fredɛik Gillaume

5_ Courland

3_ Dimitri Galitzine

4_ Dolgourouki

در نظرگرفت. این کودك شیرخواره ایوان آنتونویچ[1] نام داشت و مادرش شاهزاده خانم لئوپولدوونا[2] و پدرش شاهـزاده برنـسویك لونبورگ بودند. ابتدا بوهرن معشوق آنانابوانونـا عنوان نایب‌السلطنه یافت. ولـی فیلدمارشال مونیخ به حمایت از آنالئوپولدونا، بوهرن[3] را در شب نهـم نـوامبر ۱۷۴۰ بازداشت کرد. اموال وی به نفع دولت ضبط، و خود او پس‌از تحمل تازیانه‌های فراوان به‌سیبری تبعید شد و آنالئوپولدونا عنوان نایب‌السلطنه یافت. اما مردم روسیه دیگر ازتحمل حکومت آلمانیهای دربار به تنگ آمده بودند، سرانجام درشب ۲۵ نـوامبر سال ۱۷۴۱، گاردهای هنگ پرئوبرژانسکی[5] به حمـایت از الیزابت[6] دختر پطـرکبیر برخاستند و آنالئوپولدونا و شوهـرش را دستگیر نموده تبعیدکردند. آنا در سال ۱۷۴۶ درگذشت و شوهرش سی‌سال بعد از وی زندگی کرد و در سال ۱۷۷۵عمرش به‌سرآمد. اما آن‌کودك تیره روز کـه در دومـاهگی صاحب تاج و تخت شد و در شانزده ماهگی از سلطنت برکنارگردید، محکوم به تبعید و زندان شد و سرانجام دربیست و چهار سالگی در سرداب تاریك دژ شلوسلبورگ به قتل رسید.

الیزابت پتروونا زنی شهوتران و شیفتهٔ شکار و پوشیدن لباس مردانه بود. وقتی کاخ سلطنتی دچار حریق شد، چهارهزار دست لباس وی از بین‌رفت. پس از مرگش پانزده‌هـزار دست لباس درگنجه‌هـایش یافتند. وقتی در یك مجلس رقص الیزابت دیدکه ناتالی لوپوخین[7] زیبا لباسی چون لباس او پـوشیده سیلی محکمی برصورت وی نواخت و از شدت خشم فحشهای چارواداری بدو داد و«بـه قدرت سه‌هنگ از سربازان گاردکه ناسزاگویند» فحش وناسزاگفت و چندی بعد دستور

1_ Ivan Antonovich 2_ Ana Leopoldovna
3_ Antoine Ulrich Prince Brunswick_Lounebourg
4_ Bohren 5_ Preo Bre jeneshi
6_ Elisabeth Petrovna 7_ Schlosselbourg
7_ Natalie Lopovkhine

داد تا زبان ناتالی را بریدند و دستها و پاهایش را بـه چهاراسب بستند و آنها را شلاق زدند تادر جهات مختلف برانند. چنین بود که اعضای بدن وی قطعه قطعه شد. با این اوصاف جمعی از مورخان درباری از «مهربانیهای الیزابت» یاد کرده‌اند!!

با تمام این احوال، درعرصهٔ سیاست ومیدان عمل، الیزابت آثـار نیکوئی بر جای گذاشت. با این کـه تـا سی‌وسه سالگی هـرگز تجربه‌ای درکارهای کشوری نیاندوخته بود، الیزابت ازهنرو ادبیات حمایت کرد. تشکیلات اداری را بـازسازی و بهسازی نمود. دست به تأسیس بانکها زد و به اوضاع اقتصادی کشور خود سرو صورت داد و با راه دادن پروتستانهای فراری اروپا به روسیه، به‌جلب افراد متفکر وصنعتگران ماهر و متخصص پرداخت و امـر تعلیمات عمومی راگسترش فراوان بخشید و سرانجام آنکه براثر قرارداد متارکهٔ جنگ با سوئد، قسمتی از فنلاند را به روسیه ضمیمه ساخت. الیزابت بیشتر میل به عیش‌ونوش ولذت و شهوت‌داشت. ولی‌براثردسته بندیهای سیاسی و دسیسه‌های سیاستمداران، وی ناخواسته درجنگهای هفت ساله درگیر شد و دراین جنگ نیز پیشرفت درخشانی نمود. بطوری که تنها مرگ ناگهانی الیزابت، فردریك‌دوم،پادشاه پرجوش‌وخروش پروس را ازشکست قطعی وسقوط نهائی نجات بخشید. الیزابت متعاقب‌یك سکته ناقص وفلج اعضا در ۵ژانویه ۱۷۶۱ درگذشت.

دوران جانشینان پتر کبیر که از مـرگ پتر (۱۷۲۵م/۱۱۳۷ ه.ق) تا استقرار سلطنت کاترین دوم طول کشیده، کلاً مصادف است با روزگار نادر، ازهنگام قیام و ورود درصحنهٔ جنگ و سیاست تا وصول به پـادشاهی و سرانجام تا مرگ و فنای وی. لذا بدنیست که اشاره‌ای به‌روابط سیاسی نادر و روسیه بکنیم.

می‌دانیم که از حدود سال ۱۱۳۴ که دولت صفوی در برابـر افغانها بـه زانو درآمده و ازهرگونه اقدام سیاسی و نظامی عـاجز شده بود، پتر کبیر نخست دربند وباکو و شماخی یعنی داغستان وشروان را تصرف نمود و سپس در ولایات شمالی ایران، گیلان ومازندران نیروی‌نظامی پیاده کرد و شهر رشت را تصرف نمود وسفیر

دولت ایران را به‌زور و زر و تهدید و تزویر،وادار به‌عقد قراردادی ننگین ساخت. به طوری‌که سفیر جرئت بازگشت بـه ایـران ننمود و سپس پتر (پطر) با دولت عثمانی نیز قراردادی درباب تجزیهٔ ایران و تصرف مناطق شمالی‌آن منعقد ساخت.

اما عمر پتر چندان اکتفا نکردکه تمام مقاصد جاه طلبانهٔ وی درباب تصرف ایران و رسیدن بـه‌آبهای‌گرم خلیج‌فارس تحقق یابد. مـرگ وی در سال ۱۷۲۵/ ۱۱۳۷ برای ایرانیان موهبتی الهی بود. کاترین زن پتر چندان غرق در شهوتـرانی و میگساری بودکه نتوانست دنبالهٔ خیالات جاه‌طلبانهٔ وی را بگیرد و سپس‌دوران پتر دوم آغاز شد و سلطنت و مرگ مـتعجل وی ، تا اینکه نـوبت سلطنت روسیه به آنا ایوانوونا رسید. در خلال این مدت، امری عجیب‌روی‌داده بود وآن ظهور وقیام ندرقلی‌نامی بودکه براثر رشادت‌وشجاعت‌فراوان، ناگهان‌ازگمنامی، به‌شهرت فراوان رسیده و کشور ایران را از سقوط حتمی ومسلم نجات بخشیده بـود. برق شمشیر نادری همان‌طورکه چشم ترکان عثمانی‌را خیره کرده بود، موجبات وحشت روسها را نیز فراهم نموده بود. خاصه‌آنکه عدهٔ زیادی از سربازان روسی درمناطق با تلاقی‌گیلان ومازندران یا دچار مالاریا شده و یا به‌اسهال و تب‌گرفتار آمده هلاك شده بودند. چنین بودکه ملکه آناایوانوونا در سال ۱۱۴۳ نامه‌ای به شاه طهماسب ثانی فرستاد و شرایط تخلیهٔ ایالت‌گیلان را از طرف روسها یادآورگردید و بارون شافیروف[1] را به عنوان نمایندهٔ دولت روسیه در مذاکرات معـرفی نمود. وی وارد رشت شد، تا به‌اتفاق ژنرال لواشف[2] فرماندهٔ قوای روسی درگیلان، قـراردادی با دولت ایران منعقد سازد. به‌موجب این قرارداد که درسال ۱۷۳۳/۱۱۴۵ منعقد شد و به‌قرارداد رشت معروف است، روسها متعهد شدندکه در ظرف پنج ماه نیروهای نظامی خودرا از ایران خارج کرده تمام مناطق متصرفی‌را (به‌استثنای نواحی‌شمالی قفقازیه) که می‌بایستی پس‌از خروج تـرکان عثمانی،از ارمنستان وگرجستان، تخلیه گردد، به ایرانواگذار نمایند و دولتین روسیه و ایـران درکشور یکدیگر نمایندهٔ

1– Shafirov 2– Levachov

سیاسی داشته باشند و تجار روس و ایرانی در خاك یکدیگر به‌آزادی تجارت کنند.

درهمین سال ۱۱۴۵، نادر، به‌شرحی که در تواریخ آمده، شاه طهماسب را از کار برکنار کرد و پسر شیرخوارهٔ وی را به‌نام شاه‌عباس سوم به سلطنت برداشت و خود بـه عنوان نـایب‌السلطنه زمام کلیهٔ امـور را به‌دست گرفت و مراتب را ضمن نامه‌ای به‌اطلاع دربار روسیه رسانید وعازم جنگ باعثمانیان شد.

روسها از پیشرفتهای اولیهٔ نادر در برابر دولت عثمانی بسیارشادمان شدنـد. زیرا می‌دانستندکه عثمانی به‌واسطهٔ درگیری با ایران است‌کـه فرار داد صلح خود را با روسیه‌مراعات‌می‌نمایدواگرترکان‌ازجانب‌ایران‌دچارجنگ‌نبودند قطعاً به‌روسیه حمله می‌بردند. روسیه در آن زمان‌گرفتار جنگهای جانشینی لهستان بود و می‌ترسید که مبادا ترکان نیز در سرحدات جنوبی به جنگ برخیزند و برای دولت روسیه‌که از جنگ همزمان در دوجبههٔ شمال‌و جنوب وحشت داشت، ایجاد اشکالات فراوان کنند. برعکس روسها، فرانسویان مـایل بـودندکه ایران در این جنگ مغلوب و یا به‌اتحاد باعثمانی مجبورگردد تا دولت‌عثمانی بتواند برضد دولت‌روسیه به‌جنگ برخیزد. شکست نادر درکرکوك موجب وحشت و اندوه روسها و مایهٔ شادمانی و دلگرمی مارکی ویلنو سفیر فرانسه درقسطنطنیه‌گردید. اما نادر بـه زودی شکست خود را جبران نمود وباغلبه بـرسپاه عثمانی مـوجب شدکه دربار روسیه نفسی به راحت بکشد. دولت عثمانی حاضر به صلح با ایران شد و هیئتی به ایران فرستاد.

هنوز هیئت سیاسی عثمانی از دربار نایب‌السلطنه‌دور نشده،یك هیئت‌سفارت روسی، تحت ریاست پرنس‌سرگی‌دیمیترویچ گالیتزین[2]، وارداصفهان شد. گالیتزین از سیاستمداران کارکشته و ازدرباریان‌ورزیدهٔ روسی بود و پیش‌از این دردربارهای اسپانیا و پروس سفارت کبرای روسیه را به‌عهده داشت. هدف اساسی مأموریت‌وی این بودکه نادررا از متارکهٔ جنگ با دولت عثمانی و عقد قرارداد صلح‌بازداردو ضمناً گزارشی دقیق از وضع نظامی و سیاسی ایران تهیه نماید.

1– Marquis Villeneuve 2– Sergei Dimorivitch Galitzine

گالیتزین پیشنهاد کرد که بین ایران وروسیه قرارداد صلحی منعقد شود و کشور ایران باردیگر به‌عثمانی اعلام جنگ کند وهرگاه یکی از دولتین ایران و روسیه با کشور دیگری وارد جنگ شود، طرف دیگر قرار داد به کمك وهمکاری برخیزد و اطمینان دادکه دولت روسیه، به‌کشور ایران در جنگ با ترکان عثمانی، به‌نحوی مؤثر یاری خواهد کرد. اما نادر درجواب اظهار تشکر کرد ولی گفت که اگرجنگ بین ایران وعثمانی درگیرد، میل‌دارد، شخصاً، بدون کمك دیگران،حریف‌را به‌زانو درآورد. البته اگر ایران توانست‌خود را به قسطنطنیه برساند، دولت روسیه‌می‌تواند از جانب دیگر به عثمانی حمله برد.

گالیتزین که جواب رد شنیده بود، بعد به‌سن پطرزبورگ گزارش دادکه‌نادر از دولت روسیه خشمناك است. زیرا دولت روسیه هنوز تخلیهٔ بندرباکو و دربند را شروع نکرده است. هرچند دولت روسیه‌حق دارد برطبق مفاد عهدنامهٔ رشت،تا ترکان آذربایجان و ارمنستان وگرجستان را رها نکرده‌اند، نواحی شمالی رود کر را در تصرف داشته باشد.

نادرکه تعلل عثمانیان رامانع تصویب پیمان صلح دید، روز۱۲ محرم ۱۱۴۷ باردیگر به‌لشکرکشی برضد عثمانی پرداخت. در این سفرگالیتزین نیز همراه او بود. اما در همدان به نادر گزارش رسیدکه دربار روسیه به واختانگ پادشاه سابق گرجستان و پسرش دستور داده تا به طرف دربند روانه شوند و شماخی وکارتلی را به تصرف روسیه درآورند. نادر بدین جهت حمله را از آن ناحیه شروع کرد و پس از تصرف شماخی، به‌وسیلهٔ گالیتزین به دربار تزار پیغام فرستادکه اگر باکو و دربند را پس ندهند آمادهٔ جنگ باشند. دربار روسیه به نادر پاسخ دادکه با وجود عهدنامهٔ رشت، بازهم دولت روسیه کلیهٔ ولایات ایران رامسترد خواهد داشت. مشروط بر آنکه دولت ایران دشمنان روسیه‌را دشمنان خودتلقی کند. چندروزبعد،ژنرال لواشف که به‌فرماندهی قزای روسیه در داغستان منصوب‌شده‌بود، ماموریت‌یافت که‌تمام‌مناطق جنوب، من جمله باکو ودربند، را به‌ایران واگذارد. هنگامی که نادر درگنجه بود،

گالیتزین که همچنان همراه نادر بود، بنا به‌دستوری که از سن‌پترزبورگ دریافت نموده بود، به نادر اطلاع‌داد که ملکه آناچون به‌غلبهٔ نادر بر ترکان و تصرف آذربایجان و گرجستان و بیرون راندن عثمانیان اطمینان کامل دارد، حاضر است کلیهٔ اراضی ایران را که دردست روسهاست، مسترد بدارد. به شرط آنکه نادر دشمنان روسیه‌را دشمنان ایران تلقی کند و کتباً به گالیتزین قول بدهد که تا سرحد امکان در برابر ترکان مقاومت کند. نادر نیزقول داد که بدان شروط عمل کند. چنین‌بود که در سال ۱۷۳۵ و در آغاز ۱۱۴۸ قرارداد گنجه بسته‌شد وبرطبق این‌قرارداد، دولت روسیه ملزم شد که از تاریخ امضای عهدنامه، تاپانزده روز، باکو و تا دوماه دربند را تخلیه کند. ایران نیز متقابلاً قول‌داد که‌هرگز دربند وباکو را به‌کشور دیگری نسپارد. قلعهٔ سولاق مرز بین ایران وروسیه اعلام شد و دولتین‌متعهد شدند که بدون اطلاع دیگری درصدد عقدقرارداد صلح‌باعثمانی برنیایند.

درسال ۱۱۴۸، نادر همچنان باترکان عثمانی درجنگ بود. دولت عثمانی قاپلان‌گرای خان کریمه را، با قوای فراوان، به‌داغستان به‌جنگ با نادر فرستاد. نمایندگان‌انگلیس واتریش و هلند درقسطنطنیه خطر جنگ‌را باروسیه به‌صدراعظم عثمانی گوشزد کردندوبرای‌جلوگیری ازوقوع جنگ‌بسیار کوشیدند. ولی‌سودی‌نداد و درتابستان ۱۱۴۸، قاپلان گرای با۵۳هزارنفر قوای‌خود به‌صوب داغستان عزیمت نمود. هرچند تصادمی بین تاتارها و روسها روی نداد، ولی دربار روسیه ژنرال لئونتف را بابیست‌هزار نفر سرباز مجهزو عده‌ای‌قزاق‌مأمورنمود تاشبه‌جزیرهٔ کریمه را زیروزبر کند، تا هم به نادر کمکی شده باشد، هم طوایف تاتار کریمه که دائماً به روسیه تجاوز می کردندگوشمالی‌سخت‌یافته باشند. براثر این‌اقدامات دولت عثمانی حاضر به مصالحه شد و کلیهٔ اراضی متعلق به‌ایران راکه تصرف کرده بود مسترد داشت. درطی مذاکرات صلح بادولت عثمانی، نادر اصرار ورزیدکه دولت‌روسیه نیز به عهدنامهٔ صلح ملحق گردد.

سفیردولت روس کالوشکین، جانشین گالیتزین، به‌کنت استرومان صدراعظم روسیه گزارش داد که نادر حاضر به‌عقد قرارداد صلح با ترکان است به شرط آنکه دولت روسیه نیز بدین عهدنامه بپیوندد. ولی دولت عثمانی با این پیشنهاد مخالفت می‌ورزد. زیرا معتقداست که روسیه باحمله به‌لهستان،دشمنی خود را بادولت‌عثمانی آشکار نموده است. کالوشکین می‌نویسد که «من دلایل حملهٔ روسیه را به لهستان برای نادربیان کردم‌ونادر متقاعدشد که حق‌به‌جانب‌ماست و گفت خدا مرا یاری‌نکند اگر بدون اطلاع روسیه، با دولت عثمانی صلح کنم. سپس از احساسات دوستانهٔ امپراطوریس آنا ایوانونا تشکر نمود»

در زمستان ۱۱۴۸، نادر پس از مراسم سیاسی ونظامی دشت مغان به‌تخت سلطنت نشست‌ونماینده‌ای به‌سن پترزبورگ فرستاد تا خبرجلوس‌وی را بر اورنگ شاهی به‌دربار روسیه اعلام دارد. در مراجعت از سفر پیروزمندانهٔ خود به هندنیز، نادر در رجب ۱۱۵۲ه/ نوامبر ۱۷۳۹ سفیری به نام سردار بیك قرقلو توپچی باشی با هدایای فراوان و چند زنجیر فیل به پترزبورگ فرستاد.

در ماه مه ۱۷۳۶/۱۱۴۹، روسیه به‌قصد تصرف بندرآزوف به دولت‌عثمانی اعلان‌جنگ داد. کالوشکین دستوریافت تامراتب‌را به‌اطلاع نادرشاه برساند و اورا به جنگ با ترکان عثمانی برانگیزد. اما نادر در جواب اظهار داشت که با دولت عثمانی وارد جنگ نخواهد شد. ولی، با مذاکرات صلح، مدتی‌عثمانیان‌را سرگرم و معطل خواهد ساخت. کالوشکین اعتراض کردکه دولت ایران خود دولت روسیه را به جنگ با ترکان بر می‌انگیزد، ولی عملاً از متحد دیرین خود جدا می‌شود وبه‌کشوری می‌پیوندد که جز دشمنی با ایران اندیشه‌ای ندارد. نادر هم صریحاً در جواب گفت که عملیات جنگی روسیه عملیات پر اهمیتی نیست. ازآن گذشته دلیلی ندارد که ایران وارد جنگ شود تا روسیه آزوف را بگیرد. همچنان که روسهاوارد جنگ با ترکان نخواهند شد، صرفاً برای اینکه ایران بغداد را تصرف کند.

چنانکه ذکر شد نمایندهٔ ایران مأمور اعلام جلوس نادر به دولت روسیه

اطمینان داد که بدون شرکت روسیه، دولت ایران با عثمانی قراردادی امضانخواهد کرد. بنابراین وقتی خبر امضای عهدنامهٔ قسطنطنیه، بین ایران وعثمانی، بـه دربار روسیه رسید موجب شگفتی و بهت زدگی شد. هرچندکه نادر قرارداد صلحی منعقد نکرده بود وقرارداد قسطنطنیه درحکم آتش بسی بود که هنوز به تصویب نرسیده بود.

پس از بازگشت از فتح هند، نـادر ازکشته شدن بـرادرش ابـراهیم خان به دست لزگیها خبرگـرفت وعازم گرفتن انتقام خون برادر شد. در تهران، کالوشکین به حضور وی رفت و بـر طبق دستور دولت روسیه، مـراتب وداد ومحبت دربـار روسیه را به نادر ابرازداشت. ظاهراً این اقدام وی بسیار مؤثر ومفید بود. زیرا سفیر ایران در روسیه گزارشهای اغراق آمیزی در بـاب مقاصد سوء دولت روسیه نسبت به ایران داده بود. کالوشکین که مأمور بودگزارشی دربارهٔ مقاصـد نادر بـه روسیه بفرستد، درگزارش خود نوشت «بخت النصر جدید از بادهٔ پیروزیهـا سرمست است و می گوید فتح هندوستان کاردشواری نبود. من اگر با یك پا حـرکت کنم هند را تصرف می کنم واگر با دوپا حرکت کنم دنیارامی گیرم.» کالوشکین هرچند مطمئن بـود که نادر نسبت به ترکان عثمانی روش واندیشهٔ مساعدی ندارد ولی از حسن نیت او در مورد روسیه نیز اطمینان کامل نداشت.

درسال ۱۱۵۴/۱۷۴۱، سلطنت روسیه به الیزابت پتروونا رسید و او کالوشکین را همچنان به سفارت در دربار نادری شناخت و او را مأمور اعلام سلطنت خـود نمود. ظاهراً این اقدام دولت روسیه آخرین عمل سیاسی آن دولت در ایران زمان نادر نبوده، بلکه سفیر دیگری نیز به ایران فرستاده که نامش درتـواریخ به صورت «کناس» درآمده است که مسلماً صورت مغلوط کلمهٔ کنیاز روسی بـه معنی شاهزاده است. و این سفیر وقتی به ایران رسید که نادر شهر قارص را به محاصره گرفته بود. سفیر روسیه پس از بیان مراتب احساسات محبت آمیز دربار روسیه گزارش تحویل شهرهای دربند وباکو و دیگر شهرهای مناطق شمال رودکر را به ایران تقدیم کرد. نادر هم دربازگشت از ایروان، میرزا کافی نصیری خلفا را به سفارت ایران دردربار

تزار تعیین نمود و اورا بایك زنجیرفیل وهدایای دیگر،بههمراه سفیر روس بهدربار تزار فرستاد.

اندکی پس‌ازاین‌قضایا،درتابستان ۱۱۵۸درتاریخ نهم‌رجب، نادر درمرادتپه بایکن محمد پاشا روبرو شد. همان‌طورکه درست ده‌سال‌پیش درهمین نقطه عبدالله پاشا کوپرولو را درهم شکسته بـود، این‌بار نیز سرعسکرجدید عثمانی را درهـم شکست وسردار عثمانی، پس‌از تحمل تلفاتی به میزان بیست‌وهشت‌هزار نفر، خود نیزکشته‌شد . نادر اسرای ترك را آزادکرد و بار دیگردولت عثمانی در صلح زد و چون این‌بار نادر در قبولاندن مذهب جعفری و استقرار رکن پنجم اصـرار نکرد، قرارداد دولتین، براساس‌قرارداد زهاب(۱۰۴۹/۱۶۳۹)،بسته‌شد (۷شعبان ۱۱۵۹/۴ دسامبر ۱۷۴۶). هنوز ده ماه از این قرارداد نگذشته بودکه نـادر به قتل رسید و هرچه رشته بود پنبه شد.

نامهٔ نادر به‌پادشاه روسیه[1]

نفایس دعوات وافیات اجابت قرین وتحف‌طیبات مصادقت تضمین را از کمال محبت‌ونهایت‌مودت به‌جانب‌نجیب وصوب‌حسیب حضرت آفتاب طلعت ثریا منزلت، زهرهٔ زهرای برج سلطنت وکامکاری ودرهٔ دریای عظمت و جلالت و وشهریاری، ثمرهٔشجرهٔدولت وابهت‌واقبال‌وشمسهٔ ایوان‌شهامت وجهانداری‌واجلال عمدة‌السلاطین‌المسیحیه‌وزبدة‌السلاطین‌العیسویة، پادشاه‌خورشیدکلاه‌کیوان ایوان، خسروشیرین‌شمایل‌هوشنگ‌روان، ابلاغ واهدا ساخته.مشهود رای‌بیضاضیامی‌دارد که‌نامهٔ‌نامی ومکتوب لازم‌الاعزاز گرامی‌که مشعر برمژدهٔ جلوس میمنت مأنوس آن خدیو والاشان براورنگ پادشاهی وقرارگرفتن حق به‌مرکز خود به‌عون وتأییدالهی نوشتهٔ‌کلك محبت سلك‌والا شده بود، سمت وصول یافته باعث شکفتن شکوفه‌های شکفتگی درحدیقهٔ‌خاطروموجب‌طراوت و نضرت‌چمن‌همیشه‌بهارباطن وظاهر گردید وفی‌الحقیقه نظر به‌اولویت واستحقاق آن برازندهٔ سریر وافسر به‌فرمان‌فرمانی آن‌دیار، احق واولی می‌باشد ودراین‌وقت که‌این‌خبر بهجت اثرسامعه افروزگردید واین‌نوید فرحبخش به مسامع دوستان رسید، نه‌به‌حدی انبساط وانتعاش درطبع اقدس حاصل شدکه به‌دستیاری خامه وبه‌توسط‌نامه سمت‌اعلان وصورت اظهار وبیان‌توانددیافت

۱ــعنوان نامه درمنشآت: «صورت مراسله‌که به حضرت خورشیدکلاه روس نوشته است»

امر مصالحه را بـه عهدهٔ اهتمام عالی‌جاهان [ینارال‌لواشف و بارون شافیروف][1] وچند نفر دیگرفرموده، آنچه شایان امر وداد ومقتضای صلاح‌کار بود، عالی‌جاهان مشارالیهم به ظهور آورده، عهدنامجات همایون از طرفین عز صدوریافت. ولایات گیلان به نحومقرر بـه حیطهٔ تصـرف اولیای‌دولت علیه درآمد. فـی‌الحقیقه شاهد دوستی و اتحاد، در این‌مدت که ادعا می‌کردند، حلیهٔ شهود وپیرایهٔ وقوع پوشانیده درمیان سلاطین زمان و خواقین دوران به حسن وعد و صدق عهداختصـاص یافتند. نهایت مقدمهٔ ردکردن اسیران گیلان در جنب این‌محبت نمایان امری است‌جزئی و مقرب‌الخاقان مشارالیه، درطی مصالحه، مکرر این‌مراتب را اظهار نموده بنابـراین که، اسرا را به‌ولایت روس برده‌اند ، استرداد آن بـه تعویق افتاده در این اوقات، که، این نیازمند درگاه‌اله ازقلع وقمع دشمنان و تمشیت امورخراسان فراغت‌گزین و عازم تنبیه سایرمخالفین است، بعد از فضل جنابباری، به‌دستیاری درخشنده‌اختر برج سلطنت وکامکاری بالکلیه رفع‌فساد ونگاهداشتن اسرا،بعداز مصالحه‌فی‌مابین پادشاهان، خلاف معمول وبه‌وهن‌بنیان دوستی محمول است.

لهذا از امنای‌کبری ترقب ورجا آن است‌که امـر اشرف‌صدور یابد اسرا را درهرجا[که بوده] باشند، جمع نموده به اتفاق مقرب‌الخاقان مشارالیه‌که حامل‌نامهٔ مودت‌ختامه است آورده تسلیم نمایندکه هم‌موجب خشنودی پروردگار وهم‌باعث منت پذیری کارگزاران این سلطنت ابدمدارگشته، ابدالدهر موادمودت فـی‌مابین دولتین باقی و استوارخواهدبود.*

۱ــ تصحیح قیاسی. در متن مغلوط منشآت: [ینارال وآقابارون و نظر شافیروف]

*. منشآت ص ۱۱۶

نامهٔ طهماسبقلی (نادر) به پادشاه روسیه[1]

شرایف دعوات و افیات صداقت آئین و تحایف تحیات طیبات مخالصت قرین‌را، از فرط عقیدت و نیازمندی، هدیهٔ بزم همایون و تحفهٔ حریم حرم‌سپهر نمون علیاحضرت قمر طلعت خورشید احتجاب ثریا جناب قمر رکاب، زهرهٔ زهرای سلطنت و کامکاری ودرهٔ دریای عظمت و بختیاری، غرهٔ ناصیهٔ پادشاهی وقرهٔباصرهٔ دیده وری و آگاهی، فروزندهٔگوهر عقل‌و فرهنگ، فرازندهٔ رایت تخت واورنگ، طرازندهٔ جامهٔ شهریاری، برافرازندهٔ افسرتاجداری،محجوبهٔحجاب عظمت،مستورهٔ نقاب عصمت، مهد علیاوستر کبری، همسر امپراطوریچهٔ عظمی، خلدالله تعالی‌ظلال سلطنتها ساخته، بعداز نگارش[مراتب]محبت کیشی‌و گزارش‌مراسم خلوص‌اندیشی، مرفوع رای عالم‌آرای ایستادگان قوایم‌سریرفلك مسیرمی‌داردکه بعداز آنکه عالی جاه مقرب الخاقانی میرزا ابراهیم‌خان ایلچی، به شرف تقبیل آن عتبهٔ علیه رسیده و در استحکام بنیان دوستی طرفین کوشیده آن‌علیاحضرت بلقیس شوکت‌سرانجام

۱ــ عنوان نامه درمنشآت: «مراسله‌که به پادشاه خورشیدکلاه روسیه مرقوم شده» دربار ایران امپراتریسهای روسیه‌را به‌عنوان «خورشیدکلاه» می‌نامید. ولی‌دلیل آن‌را نیافتم. فتحعلی‌شاه هم یك دخترخود را «خورشیدکلاه‌خانم» نام نهاده بود. (ر. ك تاریخ عضدی به تصحیح نگارنده، چاپ انتشارات بابك ۱۳۵۶ ش)

وقبل‌از وصول مکتوب گرامی، به‌وساطت[ایوان کالشتین[۱] ایستیك[۲]] وکیل آن دولت دولت ابدمدت معلوم رای جهان‌آرای همایون گردید. ازغایت‌محبت به ابلاغ نامهٔ مشکین ختامهٔ تهنیت جلوس میمنت مأنوس شاهی پرداختیم. انشاءالله تاج و دیهیم سلطنت برتارك شریف مبارك ومیمون و ایام‌جهانداری و جهانبانی به ابـود و خاود مقرون‌باد. واینکه مرقوم‌قلم‌دوستی رقم‌شده بودکه شرایط دوستی و محبت نسبت‌به این دولت جاوید مدت بهتر وبیشتر از ایام سلف مرعی ومنظور خواهد بسود، هر هرچند قبل‌از این، از آن‌طرف به‌سبب بی‌اهتمامی وسهل‌انگاری کارگزاران سالفه که متکفل امور آن دولت می‌بودند به‌عمل نمی‌آمد، لکن از آنجاکـه با دولت علیهٔ روسیه‌حرف‌دوستی به‌میان آمده بود، از آن رهگذر چندان غباری برخاطرخورشید مظاهر راه نداده‌ایم. حال بحمدالله سریردولت موروثی به وجود مسعود آن‌حضرت مزین‌گشته، این معنی بالکلیه زنگ زدای کلفت وموجب احیای راه و رسم الفت گردید. معلوم است که، به‌مقتضای محامدذات خجسته‌آیات‌گرامی، درهرباب شیوهٔ اسلاف را مرعی و ملحوظ‌وکشور مودت را ازدست‌انداز تطاول‌فتن‌وفتورمحفوظ خواهند داشت.

وشرحی که مشتمل برتفویض شغل وکالت آن دربارعظمت مدار[بـه‌ایوان کالشکین[۳]] به دستور سابق و توثیق او [درامور[۴]] بین‌الدولتین نوشته بـودند، از [ایستیك[۵]] وکیل مزبور در این مدت لوازم دولتخواهی به‌ظهورآمده به‌همه‌جهت

۱ــ کالشتین ظاهراً تحریفی است از کالوشکین که‌در سفارت‌روسیه‌در ایران‌جانشین گالیتزین بود. کالوشکین ازجانب آنا ایوانونا به‌سفارت به‌ایران آمده بود ولی در زمان الیزابت پتروونانیز در همین سمت ابقاء و مأمور رساندن خبرجلـوس سلطنت الیزابت برتخت سلطنت روسیه شد.

۲ــ قسمت بین‌دوقلاب درمنشآت نیامده است.

۳ــ ایضاً

۴ــ در مجله ارمغان چنین آمده و درمنشآت: شاهنشاه

۵ــ منشآت: ایشك

منظور انظار عنایات شهنشاهانه می‌باشد و دراین اوان‌که ازجانب نیکو جوانب‌آن پادشاه والاجاه به‌تجدید وامضای شغل و کارخود سرافرازی یافته است، البته زیاده برسابق، او را محل اعتمادآن دولت خواهیم‌دانست. طریقهٔ مرضیه‌آنکه[بامراسلات دوستانه ابواب مودت را مفتوح سازند.[۱]]*.

۱ــ ارمغان : پیوسته به مراسلات دوستانه ابواب مودت را مفتوح سازند.

*. منشآت ص ۱۰۲، مجلهٔ ارمغان سال یازدهم. شمارهٔ هفتم ص ۵۷۷

نامه نادرشاه به وزیر اعظم روسیه[1]

جناب وزارت‌مآب، ایالت و شوکت‌پناه، حشمت و دولت دستگاه، رکن رکین دولت ابدمدت روسیه‌وحصن‌حصین‌مملکت دوران عدت مسیحیه، وزیراعظم رفع‌الله قدره، بعدازطی مراحل تعارفات، انها واعلام آنکه مکتوب آداب اسلوب شعربرجلوس‌میمنت‌مانوس حضرت خورشید طلعت، زهرهٔ برج سلطنت‌وکامکاری و درهٔ درج عظمت و شهریاری، بر اورنگ موروثی وصرف همت پادشاه والاجاه معزی‌الیها، بنابراینکه آثار محبت و اتحاد زیاده برازمنهٔ سابقه‌بین دولتین علیتین به ظهور رسیده نوشته بودند سمت وصول یافت و از این خبربهجت اثر کمال مسرت و شادکامی میسر گشته، ازاین‌که الحمدلله زمام وکالت وسررشتهٔ‌کفالت آن دولت والابه قبضهٔ اختیار جناب وزیر صائب تدبیر نیک‌خواه درآمده. بهجت بربهجت افزود وحقیقت اخلاص ودولتخواهی‌به‌مساعی جمیلهٔ‌آن عالی‌جاه به‌تقریبات‌شایان، به‌عرض اقدس ارفع امجد امنع همایون اعلی‌که جانها فدایش باد رسیده باعث مزید عنایت شاهنشاهانه دربارهٔ‌آن وزارت وشوکت‌پناه گردید و دراین وقت که‌افسر و دیهیم سلطنت به‌عز فرق پادشاه خورشیدکلاه مقرب‌الیها سربلندی یافته و خاطر آفتاب مظاهر همایون شاهنشاهی متعلق به آن می‌باشدکه بهتر از ازمنهٔ سابقه‌وبیشتر

۱ــ عنوان نامه در منشآت: «مراسله‌که به‌وزیر خورشیدکلاه روس نوشته شده»

از سنوات ماضیه، رسم محبت و ولا وشرط مصادقت و صفا بین‌الحضرتین مرعی و ملحوظ گردد وهرگاه قبل ازاین به‌سبب مساهلهٔ کارگزاران، که متکفل امورآن‌دولت می‌بودند، قصوری وفتوری در بعضی مواد واقع شده باشد، معلوم است که من‌بعد به صیقل خیرخواهی زنگ زدای آینهٔ خاطر آفتاب مظاهر شهنشاهی گشته، حق مصافات و شرایط موالات ازآن‌طرف قرین الشرف به تقدیم خواهد رسید ونوعی خواهد شد که محبت و اتحاد بین‌الدولتین به حسن سعی ونیکخواهی آن وزارت پناه ابدآلاباد برقرار وپایدار باشد و بـه مقتضای مودت وحسن عقیدت و اخلاص مطالب ومستدعیات که دراین درگاه خلافت مناص‌داشته باشد مخلصانه اعلام کرده، قرین انجاح نمایند.*

*.منشآت.ص ۱۰۷-۱۰۵

عهدنامه دوم رشت بین ایران و روسیه

ژانویه ۱۷۳۲

به نام پدر و پسر و روح‌القدس

همه بدانند و آگاه باشند که چند سالی است در کشور ایران اغتشاشات بزرگی روی داده و برخی از اتباع آن کشور بر دولت قانونی خود عصیان ورزیده و نه تنها در آن کشور ناامنی فراهم آورده و خرابی ایجاد کرده‌اند بلکه به اتباع امپراطوری روسیه نیز زیان رسانیده‌اند. ازاین روی، عده‌ای از تجار روسی که به ایران روی آورده بودند زیان بسیار برده‌اند وچندین صدهزار روبل از اموال ایشان به غارت رفته و بسیاری از ایشان و پیشکارانشان را آزار رسانده و سرازفرمان پادشاه خود پیچیده‌اند و این امر دولت ایران رابه‌خطری بزرگ انداخته است. بدین‌سبب امپراطوربزرگ‌پطر کبیر که خداوی رادر کنف‌رحمت خودجای دهد که امپراطور و شاهنشاه سراسر روسیه بود، هم‌برای حفظ ولایات نزدیك به ایران، هم برای جلوگیری از سقوط دولت ایران، ناچار لشکریان خود را به ایالات ایران فرستادو به سربازان‌خود دستورداددر برخی ازاین ولایات و شهرهای مجاوردریای خزر فرود آیند یعنی در مناطقی که از دستبرد شورشیان که برضدشاه برخاسته واو

را مغلوب ساخته بودند در امان باشند و ایشان شورشیان را راندند و درنتیجهٔ این لشکرکشی، سلطنت ایران اکنون درکمال آسایش می‌تواند اصفهان را پایتخت قرار دهد و شاه برتخت نیاکان خود جلوس کند و به پیشرفتهای دیگر توفیق یابد.

اینك امپراطریس بزرگ آناایوانونا که فرمانروائی وی قرین آسایش است و امپراطریس و فرمانروای سراسر روسیه است ولشکریان فراوان دراختیار دارد، فرمان داده و اراده فرموده است که همه‌نوع یاری به‌اعلی‌حضرت شاه بکند وچون از نیك‌اندیشی آن اعلی‌حضرت همایون، اعلی‌حضرت امپراطریس آگاه شده است وازنظر دوستی وحسن همجواری و اینکه‌همواره خواستار نیکبختی اعلی‌حضرت شاه است و امیدوار است که وی بتواند از همه ناگواریهایی که در دورهٔ پادشاهی موروث‌اوست درامان‌باشدبه‌نمایندگان خود که درگیلان هستند ومخصوصاً به‌کسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند، یعنی سرتیپ نجیب والامقام آقای واسیلی لواشو، دارای نشان سنت الکساندر از درجهٔ کاوالیر و آقای بارون پتر شافیرو و مشاور دولتی فرمان‌داده است که وسائل‌استقرار و استحکام روابط دوستی دیرین‌را فراهم‌آورند و وارد مذاکره شوند و با نمایندهٔ‌مختار اعلی‌حضرت شاه ایران،عالی جاه میرزامحمد ابراهیم مستوفی‌سرکاری خاصه که ازسوی اعلی‌حضرت شاه‌ایران اجازهٔ رسمی واختیارنام‌دارد قراری بگذارند وطرفین که ازجانب پادشاهان بزرگ خود اختیاردارند،پس‌ازگفتگو،عهدنامهٔ دوستی مؤبد را به‌این شرایط امضاکردند:

۱ــ همه اختلافات‌وعملیات‌خصمانه که تاکنون ازاین‌سو به‌ایران‌وارد آمده و ازآن‌سو که‌ایران واردآورده‌است، ازطرفین کلاً فراموش خواهد شد. امید است که پادشاهان دولتین علیتین روابط دوستی و همجواری را فی‌مابین خود برقرارکنند، از این پس بدخواه یکدیگر نباشند و بکوشند تا دشمنیها را درحال‌وآینده از میان بردارند.

۲ــ طرفین،به‌وسیلهٔ این‌عهدنامه،دوستی‌صمیمانهٔ‌خود رااظهار واعلام‌می‌کنند که‌بموجب‌فرمان‌امپراطریس‌بزرگ روسیه، دولت روسیه‌ازامتیازاتی که‌امپراطوران

روسیه ـ که خدا ایشان را بیامرزاد ـ باعقد قرارداد یاقوة قهریه ویاتحمل مخارج گزاف وقبول ضرر و زیان از آغاز ورود به ایران الی الآن ازطرف لشکریان به دست آورده اند، به خاطر رفاه مردم ایران صرف نظر می کنند ومتعهد می شوند که یك ماه پس از امضاء ومبادلهٔ این قرارداد، ولایات لاهیجان ورانکوه وتوابع ولواحق آنرا به تصرف عالی جاه نمایندهٔ مختار سابق الذکر دهند ودراختیار کامل پادشاه ایران گذارند ومنتظر امضای آن از طرفین نخواهند شد. اما گیلان و استرآباد وسایر نواحی رودکور، پنج ماه پس از امضاء تصدیق قراردادبه توسط پادشاه ایران، واگذارخواهدشد. زیرا که مردم این نواحی اکنون درظل حمایت لشکریان اعلی حضرت امپراطریس بزرگ در کمال رفاه وآسایش اند ومنافع ولایت کهدم و شفت یك ماه پس از آن و عایدات ولایات دیگر واقع بر کنار رودکور، سه ماه پس از امضای این قرارداد وتصدیق آن ازجانب اعلی حضرت شاه از تصرف مأموران امپراطوری روسیه خارج و در مدت پنج ماه به تصرف کسی که از جانب اعلی حضرت شاه مأمور دریافت آن خواهد شد، داده می شود. اما درمورد ولایات و محال دیگر ایران در آن سوی رودکور که در تصرف امپراطریس بزرگ روسیه است و اکنون رسماً وبه موجب قرارداد دردست مأموران اوست، امپراطریس روسیه نمی خواهد این نواحی را به کشور خود ضمیمه کند، بلکه متعهد می شود به محض رفع شدن خطر، یعنی همین که اعلی حضرت شاه بتواند دشمنان خویش را درهم شکند و از کشور خود براند و مملکت را آرام کند، آنها را دراختیار شاهنشاه بگذارد. چون تصرف این ولایات به دست لشکریان امپراطور روسیه دلیل دیگر جز خیرخواهی نسبت به شاه ایران و حمایت ازاو نداشته است مبادا مانند گذشته روزی که لشکریان امپراطریس بزرگ روسیه ناگهان ازاین ولایات ونواحی بیرون روند، عشایر کوه نشین آن مناطق بامخالفان شاه دست یکی کنند ودوباره ناامنی فراهم آورند وباز موجب آسیب وزیان بسیار گردند. لذا دولت روسیه از ولایات دیگر متعلق به ایران لشکریان خودرا احضارخواهد کرد وفرمان خواهد داد که بدون هیچ عذری این ولایات را به دولت ایران بازپس دهند.

اما امپراطریس بزرگ روسیه صلاح درآن می‌داند که نسواحی مفتوحه به وسیلهٔ ناوگان روسیه و مأمورین امپراطریس بزرگ که به‌شاه ایران واگذار می‌شود به‌هیچ‌وجه به‌دولت دیگری واگذار نگردد و اعلی‌حضرت شاه ایران از این گذشت دولت‌روسیه سپاسگزار خواهد بود ودوستی‌دولت روسیه راخواهد پذیرفت و تعهد می‌کند که متقابلاً ازهیچگونه دوستی با امپراطریس‌روسیه دریغ نکند.

۳ـ بـه‌همین جهت، وبرای اظهار مراتب سپاس، اعلی‌حضرت شاه ایران از جانب خود وجانشینان خود اعلام می‌دارد که همواره با امپراطریس بزرگ روسیه روابط دوستی وحسن‌همجواری ابدی‌را حفظ خواهدکرد و در همه قلمرو و محال کشورش بازرگانان درکمال امنیت و آزادی رفت‌وآمد کنند و ازاین‌پس، در مقابل کالائی که از روسیه به‌ایران می‌برند و معاملات مربوط بدان‌کالاها گمرك ندهند وبه‌همهٔ حکام شهرها وولایات و مأمورین گمرکی فرمان خواهد داد که هیچگونه گمرك و عوارض دیگر ازتجار روسی‌نخواهند ونگیرند وباارائهٔ نامه‌های رسمی، ازحکام نواحی سرحدی قلمرو امپراطوری، درمورد تعلق کالاها به‌اتباع امپراطوری روسیه، تجار روسی مجاز باشند درهمه‌جای قلمرو اعلی‌حضرت بدون پرداخت گمرك وارد شوند ونیزاگر اتباع روسیه بخواهند ازقلمرو اعلی‌حضرت‌شاه‌ایران برای تجارت‌به هندوستان یاکشوردیگری بروند عوارضی‌به‌دولت‌ایران‌نخواهند داد وهدایا ورشوه به‌هیچ عنوان ودلیل ازایشان مطالبه‌نخواهدشد وامیدچنان است که‌درمواردمحاکمه و مجازات و وامها و غراماتی که باید به اتباع روسیه داده شود، حکام تابع‌اعلی‌ـ حضرت‌شاه ایران‌که باید استیفای‌حقوق کنند همیشه به‌حق‌ایشان برسند واجحاف و تجاوز دربارهٔ ایشان روا ندارند و به‌ایشان اجازه دهند خانهٔ‌مسکونی وکاروانسرا و دکان برای بازرگانی خود بسازند وکالای خود را انبارکنند وحکام ایران هرگونه یاری به‌ایشان معمول دارند و اگر درجایی ازقلمروایران زیانی به‌تجارروسی‌برسد، تـوقع آن است که‌درکشور اعلی‌حضرت شاه‌ایـران فـرمان داده شود تادربارهٔ آن بیچارگان وتأمین احتیاج و امنیت‌آنان، از جانب مردم ایران، اعانت و امداد لازم

معمول گردد وهمچنین دراین گونه موارد خطر تأمین قطعی داده‌شود که درکشتیهای شکستهٔ ایشان هیچگونه غارتی به‌عمل نیاید وچنانچه یکی ازاتباع روسیه در ایران فوت کند، اموال وی‌بی‌کم وکاست به‌درخواست شرکای‌ایشان به‌کسانشان داده‌شود ودربرابر امضای ایشان بی‌نقص تحویل دهند.

۴ـ متقابلاً به اتباع ایران که درروسیه هستند یا از طریق روسیه به تجارت به‌کشورهای دیگر می‌روند وعده داده‌می‌شود که ازجانب امپراطریس بزرگ‌روسیه ازهرگونه اعانت وامداد وآزادی دربرابراحکام وسنن روسیه‌چنان‌که شایستهٔاتباع دولت‌است برخوردارشوند ودربرابر هرگونه تقاضای ایشان با کمال انصاف کمك به‌عمل‌آید و دراین‌زمینه ازجانب امپراطریس بزرگ روسیه درشهرها و همهٔنواحی تابع دولت‌روسیه‌دستورداده‌خواهدشد ـ چنان‌که‌شایسته دوستی‌است ـ باصدورفرمانها در همه نواحی دولت امپراطوری بزرگ روسیه، هرگونه مساعدت با ایشان‌معمول گردد و تقاضاهای ایشان‌برآورده‌گردد موردهرگونه حمایت‌قرارگیرند ونیزازجانب امپراطریس بزرگ روسیه تعهد می‌شود که بازرگانانی که با اسنادرسمی‌ومعتبردولتی برای خریدکالاهای مورد احتیاج شاه به‌روسیه می‌آیند، به‌پاس احترام شاه‌ایران، از پرداخت‌گمرك دولتی معاف‌باشند واین‌بازرگانان بنابر رسوم قدیم مورد احترام قرارخواهندگرفت وازهرگونه اعانت‌واستقبال برخوردار خواهندشد. البته مشروط بدان‌که این‌تجارت به‌سودمردم ایران باشد نه‌این‌که تجارمزبورکالا برای‌بازرگانی خصوصی‌تحصیل کنند وجز برای‌شاه به‌تهیه وخریدکالا بپردازند.

۵ـ چنان‌که قبلاً ذکرشد، از آغازسرکشی یاغیان درکشور ایران و قیامشان دربرابر اتباع‌شاه به‌بسیاری از بازرگانان روسی خساراتی وارد آمده چندصدهزار روبل دارائی‌ایشان به‌غارت رفته و درنتیجه‌جمعی ازتجارروسی ورشکست‌شده‌اند و بدین سبب امپراطریس روسیه‌که ازاین‌گرفتاریهای اتباع با وفای خود متأثرشده فرمان داده است‌که‌مراتب به‌پیشگاه شاه‌ایران معروض‌گردد تادربارهٔ این‌بازرگانان روسی از جانب‌شاه دادرسی به‌عمل‌آید و اموال به‌غارت رفتهٔ ایشان مسترد شود و

اعلی‌حضرت شاه ایران هم‌عقیده دارند که دادخواهی به‌عمل آمده است. ولی اظهار می‌دارند که‌این کار درزمان‌شورش‌یاغیان‌صورت گرفته‌وقول‌می‌دهند که‌چنانچه‌خدای قادر متعال بدوقدرت دهدتا این‌نواحی‌را به‌تصرف درآورد، وی‌فرمان خواهدداد تا به‌موضوع‌غرامت‌زیان دیدگان رسیدگی به‌عمل‌آیدوچنانچه مرتکبین غارت‌وکشتار اتباع روسیه شناخته شوند، حکم خواهدکرد تامقصرین یاورثه‌آنان غرامات اموال منقول‌وغیرمنقول اتباع آسیب‌دیدهٔ روسیه راپپردازند.

۶ـ چون روابط دوستی و همجواری اقتضا دارد که ادامهٔ روابط دوستانه و رفت‌آمد طرفین منجر به‌روابط دولتین و تنها دردربار واقامتگاه وزیران ومنوط بر اقتضای ارادهٔ شاهانـه نباشد بلکه در نقـاط مهم‌کشور نیزکسانی باشندکه در مقام کنسولی یا نمایندگی، ازروی خبرت وبصیرت‌به‌کار تجار روسی برسند وبتوانند در موقع لزوم زیانهای وارد به بازرگانان را جبران نمایند ونیزدر میان ایشان به‌دادرسی بپردازندوبرای توسعهٔ تجارت از طرق مختلف اقدام‌واز وسائل گوناگون استفاده‌کنند، علی‌هذا مقرر می‌گرددکه در دربار هریك ازدوکشور، وزرای مختار اقامت داشته باشند و امتیازاتی‌که در خور مقام و اهمیت‌کاروشخصیت آنان است مطابق شئون ایشان رعایت شود واز طرف دولتی‌که ایشان را پذیرفته بایـد به‌آنها مسکن مناسب ر وسیلهٔ معاش‌متناسب وضع آنها واگذارگردد ودرشهرهائی هم‌که لازم تشخیص شود، اجازه داده خواهدشد که برای‌حمایت ارتجار در هردوکشور قنسولها و نمایندگانی مقیم‌باشندوبه‌فراخورمقامی‌که دارند مورداحترام وپاوری‌قرار گیرند وبه‌نیروی‌طرفین دستور داده‌خواهدشد تابدیشان احترام بگذارند وازهرنوع بی‌حرمتی وخسارتی درامان باشند وچنانچه ضرری بدیشان‌نرسیده شکایتی دربارهٔ اتباع یکی از طرفین صورت‌گرفت هرگونه دادرسی و داوری منصفانه به‌عمل‌آید وبه‌شکایت ایشان برسند.

۷ـ دولت ایران نباید مردم ایران و اتباع شاه‌را «که هنگام ورود و اقامت نیروهای مسلح روسی، درولایات و شهرهای ایران، پیرو فرمان وتابع امپراطوری

بزرگ روسیه بودند منصر بشناسد و پس‌ازخروج سپاه‌روسی، به‌علت خدماتی که [به روسها] کرده‌اند نباید به ایشان آسیبی برسدو به‌املاکشان تعرضی‌صورت‌گیرد. بلکه ایشان کمافی‌السابق املاك و دارائی خود را حفظ خواهندکرد و ازعنایات و عواطف شاه ایران برخوردارخواهند بود. متقابلاً ازجانب امپراطریس روسیه نیز تعهدمی‌شودکه پس‌ازامضای این‌عهدنامه ومبادلهٔ آن اتباع شاهنشاه‌ایران رابه‌اسارت ازاین‌ولایات‌نبرندوپس‌از امضای‌این‌عهدنامه به‌ایشان‌اجازه داده‌خواهدشدکه‌چنانچه مایلند داوطلبانه وارد خدمت‌دولت روسیه‌بشوند ویا از خدمت روسیه خارج‌شوند.

۸ـ واختان پادشاه‌گرجستان‌که تاکنون نسبت به‌امپراطوری‌بزرگ روسیه و شاه ایران محرم وفادار بوده از دارائی خود محروم شده است. شاه ایـران تعهد می‌کندوقتی که‌گرجستان کمافی‌السابق‌درتحت‌حمایت‌ایران قرارگیرد،املاك‌ودارائی وی به‌وی‌مسترد گردد.

این‌قرارداد به‌وسیلهٔ نمایندگان مختارطرفین بسته شد و ازجانب هردوکشور نسخه‌ای به امضای نمایندگان مختارطرفین رسید وبه مهرایشان تصدیق‌شد و مبادلهٔ نسخ به‌عمل‌آمد ونمایندگان‌مزبور متعهد شدندبا اختیار نامه‌که‌دراین زمینه ازطرفین دارند، چه ازجانب امپراطوری بزرگ‌روسیه، چه‌ازجانب شاهنشاهی‌بزرگ‌ایران، این‌عهدنامه را هرچه زودترکه ممکن‌باشد، به‌امضاء و به‌مهر دولتی برسانند و ارسال دارند. دررشت (گیلان) در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ به‌امضارسید.

در ضمن نمایندگان مختار امپراطوری بزرگ روسیه‌تعهد می‌کنندکه‌تاچهار ماه پس‌ازمبادلهٔ این‌عهدنامه آن را به‌امضای امپراطریس بزرگ روسیه بسرسانند و بفرستند ومرقع استرداد ولایات معهود دراین عهدنامه از وقتی خواهد بودکه این عهدنامه به‌امضای شاهنشاه ایـران فرستاده شود و به‌نمایندگان امپراطریس بزرگ تسلیم‌گردد.

عهدنامه گنجه بین ایران و روسیه

مارس ۱۷۳۵

به نام خداوند بخشنده مهربان

سپاس خدای راکه دوستی در میان دولتین را برای آرایش جهان برقرار ساخته وموافقت آنها را برای آرامش همیشگی هردولت فراهم کرده و درود ابدی برپیامبری که با نوشتهٔ خود از خداوند مسیح پسر مریم خبر داده است. به او پناه می‌بریم و از او آمرزش التماس داریم.

بدین گونه برهمه آشکار است که ازچند سال پیش دولت ایران از تاخت وتاز لشکریان دشمن لگدکوب و ویران شده بود و سرکشان درآنجا بیدادگری بسیار کرده بودند و ازهرسوی مزاحمت فراهم آورده وبدخواهان از هرراه می کوشیدند با ظلم و بیداد وسائل انقراض کامل آن را فراهم آورند و ابواب نعمت را به روی مردم مسدود سازند. اما خداوند تواناکه به‌قدرت خود همه کس را مشمول عنایات خود قرار داده و مردم ایران را نیز از لطف عمیم خود برخوردار ساخته، مرا نیز همو از الطاف شاملهٔ خود بهره‌مند نموده است. بدین گونه باسپاه فراوان ازمشهد پایتخت

خراسان برای تنبیه و سرکوبی دشمنان برخاستم و به‌کوشش و اهتمام من شهر اصفهان و دیگر نواحی از دشمنان پاك شد و هرچند دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین واستوار و لایزال ایران وامپراطوری روسیه‌را ازمیان برندازند وبدعتهای نادرست پدید آورند که‌گوئی امپراطور روسیه می‌خواهد ولایاتی راکه در ایران گرفته همچنان نواحی دیگر در تصرف خود نگاه دارد و بدین تهمتها خواستار دشمنی درمیان دولتین بودند.

اما برهمه واضح وخصوصاً برمردم ایران مبرهن ولایح است که به چه‌سبب امپراطور بزرگ اعلی‌حضرت پطر اول ـ که خدایش بیامرزد ـ شهرها و ولایات ایران را متصرف شده تا مدتی در تصرف خود داشت. اما پس ازچندی که موقع را مناسب دید، برای اثبات حسن‌نیت و محبت مبتنی برصمیمیت خود و[علی‌رغم] اکاذیبی که به تسارو‌ا در میان بود، بلکه فقط برای اظهار محبت حقیقی، گیلان و ولایات‌آبادان دیگر راکه از خزانهٔ روسیه اداره می‌شد ، بی‌آن‌که اجباری در میان باشد ، به دولت ایران واگذارکرد و بدین ترتیب به نفع مشترك دولتین علیتین و و برای حفظ دوستی فی‌مابین الی‌الابد وتوسعه وافزایش آن درآینده، طرفین برای گوشمال دادن دشمنان و تحکیم روابط دوستی پیمان بستند و برای این امر کنیاز سرگئی گالیتسین رایزن مخصوص والامقام نمایندهٔ مختار صاحب نشان درجهٔ دوم که اکنون درایران است به‌فرمان عالی وباداشتن‌اختیارات تام ازجانب امپراطریس بزرگ روسیه دربارهٔ مواد مختلف عهدنامه به‌شرح ذیل‌موافقت‌کرد واتحاد دائمی بین دولتین برقرارگردید و امیدآن‌که این قرارداد تا ابد از هرخللی مصون باشد.

مقدمه: نظر به‌این که‌درگشت،درعهدنامه‌ای که‌بین‌طرفین‌منعقدشده،مقرر گردید که بقیهٔ شهرهای ایران درتصرف روسیه مانند باکو و دربند درموقع خود به‌ایران مسترد شود، اکنون براساس حسن‌نیت دولت روسیه به‌منظور اعادهٔ دوستی دیرین و تأکید درعدم تمایل به تصرف قسمتی ازخاك ایران وصرفاً به‌علت عنایات شاهانه، پیش از رسیدن موعد مقرر، شهرهای باکو و دربند را با همه توابع و لواحق آن

به ایران مسترد کند و به محض حصول فرصت لشکریان روسیه را از آن مناطق فرا خواند. لهذا چنین مقرر شده که شهر باکو و مضافات آن در ظرف دوهفته و شهر دربند ومضافات آن تا سرحد درظرف دو ماه پس از عقد این قرارداد و مهماامکن پیش از این مدت از نیروی نظامی تخلیه خواهد شد و داغستان و نواحی دیگرکه جزو شمخال‌و اوسمی‌هستند کمافی‌السابق درتحت تصرف‌دولت ایران خواهد بود. برطبق این عهدنامه مقرر می‌شود:

۱ـ در برابر لطف ومحبت امپراطوری روسیه، دولت ایران متعهد می‌شود که همیشه اتحاد خود را با امپراطوری روسیه محترم شمارد و جداً دوستان روسیه را دوستان و دشمنان آنان را دشمنان خود بشمارد و هرگاه‌کسی با یکی از این دو دربار فلك مدار وارد جنگ شود، این هردو دربـار بزرگ، با متجاوز جنگ را آغازکنند و در هرمورد یار و یاور یکدیگر باشند و شهرهای باکو و دربند به‌هیچ وجه و به هیچ عنوان به اختیار دیگران خاصـه دشمنان مشترك واگذار نشود بلکه همهٔ سعی برآن باشدکه در تحت تسلط ایران بماند واگربعضی ازاهالی این شهرها که درتحت‌تبعیت وخدمت امپراطریس‌بزرگ‌روسیه وامپراطوری روسیه باشند وبه علت وفاداری‌خودبخواهندبه‌آنجابازگردند،دولت‌ایران‌هیچگونه‌آزاری‌بدیشان روا نخواهد داشت وآن عمل را دلیل‌بر بی‌وفایی نسبت به‌دولت ایران نخواهد شمرد. امید چنان است‌که صومعهٔ نصارای‌گرجی در دربند همچنان در مقررات خودآزاد باشد وآن را ویران نکنندواجازه دهندکه درآنجا، برطبق دیانت مسیح، به‌عبادت پردازند وکسی زحمتی برای خدمهٔ آن‌که از روحانی و غیرروحانی بیش از شش تن نیستند فراهم نیاورد و هیچگونه ستم به‌آنان روا ندارد.

۲ـ نفع ایرانیان دراین است‌که این صومعه با این تصمیم مفیدی‌که اکنون اتخاذ می‌شود، درکوتـاه‌کردن دست دشمنان خـود اهتمام ورزد تا به خـواست خداوند دشمنان دولت ایران و دشمنان خود را براندازد و به‌حال سابق بازگردد ونیز به‌امپراطوری روسیه نشان دهندکه‌کمافی‌السابق خطری ازجانب ایشان متوجه

نیست. دولت ایران خواهد کوشید حتی‌الامکان جنگی را که در برابر دشمنان آغاز کرده است دنبال کند تا از ایشان انتقام بگیرد و همهٔ ولایات ـ نه تنها ولایات کنونی بلکهٔ ولایاتی را که سابقاً از دولت ایران گرفته‌اند ـ بازپس گیرد و تا همهٔ آنها کمافی‌السابق به دولت ایران مسترد نشده است قرار صلح نگذارند و به کیفر خدعه‌ای که از ترکان سرزده جنگ را در داخل دو کشور ادامه دهد و تا وقتی که دولت ایران همهٔ ولایات خود را باز پس نگرفته است در جنگ بماند. زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضا می‌کند.

۳ـ طرفین متعهد می‌شوند که پیش از گفتگو و مذاکره با یکدیگر، به هیچ مذاکره‌ای با ترکان تن درندهند و اگر کار به توسل به اسلحه منجر گردید یا باب عالی به طیب خاطر همهٔ آن ولایات مأخوذه را به دولت ایران مسترد داشت، دولت ایران تعهد می‌کند که در امر مصالحه دولت امپراطوری روسیه را نیز شریك بداند بدین ترتیب که دولت ایران با دولت روسیه قراردادی دارد که بنابر آن موظف است همهٔ دشمنان روسیه را دشمن خود بداند و با تمام کسانی که بخواهند با امپراطوری روسیه جنگ داشته باشند دولت ایران باید وارد جنگ شود و مصالحه را با این توضیح برقرار کند و بدون آن قراری نگذارند و اگر وقتی فی‌مابین امپراطوری روسیه و دولت عثمانی کار به عقد قراردادی برسد، در آن حال نیز به همین گونه که توضیح داده شد دولت ایران را نیز در عقد قرارداد دخیل خواهد نمود.

۴ـ از این پس، این ماده جزو مواد عهدنامه‌ای ، که در رشت میان دولتین منعقد گردید (ژانویه ۱۷۳۲) باید شمرده شود و کلمه به کلمه جزء آن باشد و با این عهدنامه، اتحاد همیشگی تجدید و تحکیم می‌گردد و این قرارداد مدی‌الایام الی انقراض الزمان اعتبار خواهد داشت.

۵ـ چون منافع طرفین مقتضی آن است که تجارت برپایه‌ای استوار برقرار گردد و هیچگونه اشکالی در داد وستد فی‌مابین نماند، لذا دولت ایران تعهد می‌کند که از این پس با تجار روسی بنابر مقررات عهدنامهٔ رشت به داد وستد پردازد و

به روسها و کشتی‌های ایشان اجازه دهد در همهٔ لنگرگاهها و بنادر و باراندازها بایستند و کالای خود را در هرجاکه خواهند تخلیه‌کنند و انبار نمایند یا به جای دیگر منتقل سازند و کسی مزاحم ایشان نشود و ستمی روا ندارد و اگر دستوراتی مغایر با عهدنامه رشت به شهرهائی داده شده‌که تجار روسی عازم‌آن شهرها هستند بایدآن دستورات را ملغی‌الاثر بدانند و برطبق‌آن رفتارنکنند بلکه به وسیلهٔ صدور دستورات دیگرمفاد عهدنامه رشت را تأکیدکنند و به‌همین ترتیب از جانب روسیه نیز با اتباع و تجار ایران براساس عهدنامهٔ رشت رفتار خواهد شد و در بارهٔ اتباع ایران در امپراطوری روسیه طوری رفتارکنندکه شایسته رفتار با اتباع دولت دوست باشد.

برای‌آن‌که فایده این‌عهدنامه عامترباشد، امپراتریس بزرگ روسیه، ازروی لطف، قنسولی مأمور رشت خواهندکرد. قنسول مزبور قریباً از دربار روسیه با اعتبارنامهٔ لازم‌گسیل خواهد شد و دولت ایران وی را خواهد پذیرفت و فرمان دربارهٔ وی صادر خواهدگشت.

۶ـ بدین سبب و برای ادامهٔ دوستی درمیان طرفین، امپراطریس روسیه ـ پیش از هروظیفهٔ دیگر ـ بنابرعدالت‌پروری خود و به‌پاس نمایندگی‌که این بندهٔ درگاه داشته است، فرمان دادکه از اسیران این طرف ـ نه‌تنها کسانی راکه درحال حاضر در اسارت هستند ـ به میرزاکاظم نمایندهٔ مختار ایران مسترد دارند بلکه در سراسرکشور فرمانی صادرشودکه اسیران را از هرجاکه باشند برای اعاده به‌ایران جمع‌آورند و به همین‌گونه باید همه اتباع امپراطوری روسیه: به هرمقدار و در هرکجا از خاك ایران‌که باشند، به روسیه بازگردانده شوند و دراین‌باره فرمانهای لازم صادرگردد. اما در مورد کسانی‌که ازاین پس، ازایران به روسیه یا بالعکس بگریزند باید طرفین‌آنان را دستگیرکنند و مسترد سازند.

۷ـ این بندهٔ درگاه عالی‌جاه با نمایندهٔ مختار مذکورکه از دربارهای عالی خود اختیار داریم، در مواد این عهدنامهٔ اتحاد با یکدیگر موافقت‌کردیم. برای

آن که الی‌الابد مورد قبول و تأیید باشد به مهر اعلی‌حضرت شاه ظل‌الله موشح و به نمایندهٔ عالی‌مقام مذکور تسلیم شده است و در مدت پنج ماه پس از امضای این عهدنامه به تصویب خواهد رسید و همهٔ موادآن به اجراگذاشته خواهد شد و به امضای مسئولین دیگر نیز خواهد رسید و ارسال حضور امپراطریس بزرگ روسیه خواهد شد و این بندهٔ درگاه متعهد شوم که آن را برساند.

برای‌اطمینان ازاین‌عهدنامهٔ اتحاد، مقرر شده است دونسخهٔ مطابق یکدیگر تهیه شود و هردونسخه به مهر و امضای طرفین رسیده مبادله‌گردد.*

* سیاستهای استعماری (ص ۳۰۴ ـ ۳۰۶).

نامهٔ طهماسبقلی خان (نادر) فرمانده سپاه ایران به ابراهیم پاشا صدر اعظم عثمانی [1]

محب صلاح اندیش ، بعد از ابلاغ جواهر زواهر دعوات وافیات اجابت آیات استجابت سمات و انحاف تحیات طیبات موالات بینات و ارسال نفایس تسلیمات زاکیات خصوصیت علامات، مکشوف رای ممالك آرای آفتاب ضیای عالی و مرفوع ضمیر منیر خورشید نظیر آینهٔ سیمای معالی که مهبط انوار فیوضات الهیه و مطرح اشعه تاییدات غیرمتناهیه وعقده گشای امور جمهورا نام و نتظام بخش سلسهٔ ایام است ، می‌دارد که اخلاص نامچهٔ عقیدت مشحونی که در این اوان خیریت اقتران مبنی بر تصمیم همت والانعمت اعلی حضرت سپهر رتبت، ثریا منزلت، فلك رفعت ، مشتری سعادت، بهرام صولت، سلطان ستاره سپاه و جهانبان جهانیان پناه، تاج بخش خواقین جهان ، ملادو معاذ سروران زمان، ملجأسلاطین الشرق والغرب، الضرغام الباسل والهزبر السالب فی الغزاء والحرب، سلطان البرین وخاقان البحرین، ثانی

---

۱ ـ عنوان نامه در بایگانی ترکیه : دولتلو صاحب دولتلرینه طهماسبك سرعسکر نیك سوزتیدر .

اسکندر ذوالقرنین، خادم‌الحرمین الشریفین، سمی احمد مختار[1]، لازالت ایام سلطنته وادام‌الله ظلال عظمته مابقی اللیل والنهار، به‌تنبیه مخاذیل افغان که نسبت به‌این دولت خدا داد در مقام تمرد واستبداد درآمده‌اند و تعیین سرعسکران ذی شان ، بسا سپاه بیکران به‌صوب اصفهان وترقب ظهور شرایط موافقت از جانب بندگان این آستان خلافت نشان به گماشتگان آن طرف قرین الشرف و تاکید اساس وفاق وتشیید بنیان میثاق و تجدید و مواثیق عهود و سنور وتجدید بعض مراتب و امور ازفرط خیرخواهی ومحض حقانیت وآگاهی انفاذ عتبهٔ علیهٔ شاهی و کشیدهٔ سدهٔ سنیهٔ ظل‌اللهی ساخته بودند ، در هنگامی که ساحت خراسان مطلع ما هچهٔ لوای نصرت انتمای سلطانی و مقر کوکبهٔ موکب ظفر کوکب خاقانی بود ، منظور نظر اکسیر اثر اقدس و ملحوظ عین عنایت پرور مقدس نواب کامیاب ، مالك رقاب اشرف اقدس ارفع ـ که جان ما غلامان فدای نام نامیش[2] باد ـ گردیده مساعی شایان ویکجهتیهای آن آصف سلیمان وار سطوی سکندر احترام در پیشگاه خاطر مهر مظاهر اشرف درجهٔ ترحیب واحتشام یافت وانوار کمال حق‌شناسی و حق‌گزینی از سفیدهٔ صبح صادق عنوان نوشتهٔ صداقت سرشته برساحت وضوح تافت . الحق هرسطری از آن پویندگان شاهراه محبت را جاده‌ای بود به سر منزل مقصود موصل و هر نقطه‌اش مرکز دایرهٔ نظام جهان بروجه کامل . هرچند که بعد ازوصول اخلاص نامچهٔ والا، به‌پایهٔ سربرمعلی ، نواب اشرف اعلی خود به سعادت و فیروزی عازم حرکت بودند، اما ازآنجاکه از انتظام مقدمات خراسان و هرات هنوز فراغی حاصل نشده بود و بدون اتمام و انجام مهام آن صوب، عطف عنان رای‌رزین به سمت دیگر فرمودن منافی عزم خسروان بود وآن والاشان ، به راهبری ارشاد جاه و جلال، حرکت عساکر نصرت اشتمال را موقوف به اعلام مجدد فرموده بودند ، لهذا بندهٔ این درگاه آسمان جاه را به‌نیابت سلطنت روز افزون

۱ ـ منظور سلطان احمد ثالث است .

۲ ـ باوجود ذکر این همه عناوین والقاب و اظهار خدمتگزاری خود نسبت به‌شاه طهماسب ثانی، نادر اندکی بعد باوی به‌مخالفت برخاست و اورا ازسلطنت برکنار کرد .

و تکفل مهام دولت ابدمقرون و جمعیت ایلات واحشامات این مرز وبوم مأمور فرمودکه بر تهیهٔ امرمقرر قیام ومستعد و مترصد بوده به مجرد اعلام ، مقدمه‌الجیش موکب همایون باشدوعالی‌جاه رفیع‌جایگاه ،مبلغ تبلیغ قواعد رسالت وشایان‌شأن قوانین‌سعادت، امیرالامرای عظام ، صوفی زادهٔ خاندان‌ولایت نشان، ولی‌محمدخان بیگدلی شاملوزاده ، از معتمدان عبودیت کیش راسخ الاعتقاد و معتقدان اخلاص نژاد این‌دودمان خلافت بنیان‌که، ابأ عن‌جد، به‌شرف بندگی‌درگاه والامعززومباهی و بالانشین محفل قرب حضورشاهنشاهی بوده ، به‌سفارت تعیین و با اخلاص‌نامچه که به خدمت ثریا منزلت دارای خورشید رای والنفات نامچه‌که بـه‌آن دستورگیتی آرانگارش رفته بود ، به رسم استعجال روانه فرموده ، از لفظ‌گوهر بسار همایون جواهر شاهوار بعضی سفارت به ودیعت در درج خاطر صداقت ذخـایر عالی جاه معززالیه مخزون ساختند که ان‌شاءالله، بعداز استسعاد به تقبیل عتبهٔ علیهٔ خاقانی، در خدمت ایستادگان قوایم سریر قیصری بر طبق عرض جلوه داده امور چند رادربزم والا ونادی موفور الایادی صحبت معلی بیان سازد ،که بدانچه موافق آداب‌وآیین بزرگی و دولتمندی بوده باشد ، در استحکام قواعد وداد و انجام مهام‌لازم‌الصلاح این دودولت قوی‌بنیاد در خدمت همایون به‌عمل آورند وآنچه درباب برخی مواد نگاشتهٔ خامهٔ واسطی نژاد شده‌بودکه بنابر ضرورت از جانب اولیای دولت عثمانی نسبت‌به‌مستظلان‌طوبای سلطنت‌سلطانی به‌معرض صدور درآمده این‌معنی‌برعالمیان ظاهر وروشن است که هرنحوغلبه و تسلطی‌که بر ممالک‌خاقانی واقع شده به امر و فرمان خاقان قاآن‌شان وپادشاه گیتی نگهبانی بودکه ابأ عن جد سلطان و سلطان نشان برآستان آسمان بنیانش‌مغفرسروران دوران وزبردستان قوی بازووجهانگشایان صاحب نیرو را در برابـرافـواج قاهره‌اش مصداق یـاایهاالنمل ادخلوامساکنکم لایحطمنکم سلیمان وجنوده[1] ظاهر و فرفریدونی وسطوت بهرامی از نـاصیهٔ حال کمینه چاکران درگاهش باهر است و در این حالت چیره دستی‌این قسم فوج‌مؤید

۱ ــ سورةالنمل آیه ۱۸

و قوم قوی‌یدعارو ناگوار نیست. فکیف که آن‌هم به‌الطاف واحسان وافی وخیرتلافی شود. نهایت این معنی خاربستر آسایش دل ورنج افزای دوستی منزل است که از طایفهٔ رذیله‌ای که همواره رعیت‌و رعیت زادهٔ ایران‌و از ضرب شمشیر سربازان این دولت جاوید در افغان [۱] بوده‌اند، به اقتضای گردش سپهر بی‌مهر و بوقلمون طبع چرخ دیوچهر این‌نحو حرکات واقع شده ضمیمهٔ آن‌علت ذمیمه کاربه‌جائی رسانند که دست‌گستاخی‌از آستین‌هوسناکی‌وبی‌باکی‌به دامن دولت عثمانی دراز و به‌این‌حد، حد ناشناسی‌آغاز نموده ازخیمهٔ قلندری بی قدری نابجا پادردارائی داعیهٔ سلطنت گذارند وبه‌کاخ ابدبنیان چنان دولت قویم‌الارکانی که‌سایهٔ قصربی قصورش ملجأ قیاصره است تیشه‌زن افساد شوند [۲] و اینکه طوطی کلك شکر سنج رانواپردازاین این مطلب ساخته بودند که دروفاق واتفاق باگماشتگان حضرت سلطانی‌به تشکیك ارباب نفاق وشکوك طریقهٔ اهمال سلوك نگردد، والاعدم رغبت این‌طرف‌به‌موافقت اولیای دولت روز افزون به وضوح خواهد پیوست، حاشاکه این معنی را مجال خطوربرخاطرخطیرامنای این‌سلطنت‌خلودتخمیر تواندبود. زیراکه بین این دودولت قویم قوایم روابط عرض وجوهر میسر ومعنی هیولی و صورت متصور و در روز ازل کارکنان دستگاه سلطان لم‌یزل خمیر این دو سلطنت فیروز به‌آب و گل‌محبت سرشته‌اند و دبیران دیوان قدرت ایزدی منشور جلی الظهور این دو دولت والارا بی‌خلاف و اختلاف به‌یك مضمون نوشته‌اند و بدیهی است که ازاین‌صوب صواب جزرسم وفا نیاید و از آن جانب فرخنده جوانب غیرمردمی و احسان‌به‌وقوع‌نپیوندد واگر چندی مستلزمات شرایط مودت از طرفین به عمل نیامده باشد، بنابراتفاق و مقتضیات چرخ بی‌وفاق خواهد بود وآنچه مبنی برتدارك مافات زبانزدقلم عنبرین

---

۱ ــ منظور افغانها هستند و نویسندهٔ نامه از جناس بین افغان (مردم افغانستان) و افغان (فریاد وناله) خوب استفاده کرده است.

۲ ــ غرض جنگ اشرف افغان است با احمد پاشاواشارتی سیاستمدارانه به غلبهٔ افغانان بر عثمانیان.

رقم شده بود ، هرکه اعانت و یاری جز از حضرت باری نشاید و هیچ دری را جز کلید مرحمت داور مطلق نگشاید و هرچه در صفحهٔ تقدیر نگاشتهٔ کلك مشیت ازلی شده باشد مرضی و مرغوب است، لکن‌چون معاونت دوستان مر دوستان را رسمی است به‌آشنایی و شمع نور طلب بی‌کسب فروغ ازمشعل درخشان چراغ افروز خاندانها نگردد و ماه تابان بی‌اقتباس ضوء از مهر فروزان نورپاش فضای جهان نشود واظهر من‌الشمس است که‌هرگاه بنابر هجوم پرافشانی پروانه طینتان جانسوز که حاصل کارشان درد سرشمع شعله خو دادن وخرمن عمر خود را به برق سوختن است ، چندی در پرتو نبراس دولتی دهن به هم رسد ؛ جز به هوا داری فانوس حمایت ومشعله سازی وضیاء افروزی دست معاضدت‌واعانت احباب چاره‌گرنیست حال که آن دستوراعظم افخم‌وصدرمکرم محترم به الهامات‌غیبی و تاییدات لاریبی متوجه‌شده‌اندکه چراغ خورشید فروغ ودادی که درنور وبهاطعنه زن مشاعل ماه‌و مهرورشك‌افزای شموع کثیر السطوع بزم سپهر بود ، به دستور سوالف زمان ،بل بهتر ازآن ، ازپرتومحبت‌آن روشندل‌آگاه ضمیر وارسطوی فلاطون تدبیرنوریاب غیرت مصباح منیر نیر جهانتاب‌گردیده ، خفاش خصلتانی‌که بنابر انخساف چند روزهٔ دولت بی‌زوال جلوه‌گر میدان خود نمائی شده‌اند ، از رفع کلف کلفت و طلوع طلیعهٔ مهرالفت‌احتفاگزین‌بیغولهٔعدم‌شوندودرخدمت‌همایون به‌مضمون‌الذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون [1] محرك سلسلهٔ عهد قدیم شده خاطر مقدس‌آن حضرت‌را معلق به استحکام دولت صفویه و رعایت حال از دست رفتگان این سلطنت بهیه ساخته‌اند. البته لوازم حسن عهد و شرایط انجاز وعده‌که جبلی‌ذات بزرگان‌مروت پیشه و خیریت طلبان فتوت اندیشه است ، درهر باب به عمل خواهد آورد که این نیکنام تا انقراض عالم‌درالسنه وافواه‌دورونزدیك وترك‌و تاجیك‌از ایشان باقی‌بماند. و عالی جاه سفیرآداب تخمیر را بسه زودی از خدمت حجاب بارگاه فلك قباب سلطانی مقضی المرام رخصت انصراف ارزانی وازشکفتن گلهای مواعید دلپذیر

۱ ــ سورةالمعارج ۳۲

دماغ تمنا و مشام خاطرهای منتظران بهاوالنفات را عطر بیز روایح سرور ونکهت اندوز نفایح شادمانی خواهند ساخت . زیاده تطویل مقال موجب کلال و ملال است .

امید که همواره ممالك جهان و مسالك دوران وامور جهانبانی و مهمات کشورگشائی و گیتی‌ستانی به‌یمن توجه‌شادی‌رای رزین حقانیت‌گزین‌والامنتظم‌وصور احوال جهانیان درآیینهٔ رفاهیت وعیش‌مرتسم بوده سرادق اقبال‌و کامکاری به اوتاد خلود مشید باد ، برب‌العباد *.

*سند شمارهٔ ۱۸ انجمن تاریخ ایران (نامهٔ همایون ج ۷ ص ۲۱۵) «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران دورهٔ افشاریه» دکتر محمد نصیری (جهاد دانشگاهی گیلان، ۱۳۶۴) ج ۱ ص ۶۹-۷۳

نامهٔ طهماسبقلی‌خان (نادر) به صدراعظم دولت عثمانی ابراهیم پاشا[1]

مخلص برحادهٔ اخلاص مستقیم، بعد ازتبلیغ دعوات مخالصت بیان وترسیل تسلیمات مصادقت نبتان که تحفهٔ بزم ارم نشان عالی و هدیهٔ محفل خلدسان متعالی تواند شد به نوای عندلیب خامهٔ عقیدت انتما، در بهارستان عرض مدعا، رطب‌اللسان می‌گرددکه در اوانی فیروز و دلگشا وزمانی بهجت‌اندوز وفرح‌افزا، شمامهٔ عنبرین شمیم عطربار دوستی و ولاونامهٔ مشکین تنسیم آهوی تتار یکجهتی وصفا، مهرنیر تابان مشرق نور وضیا و بدرمستنیر درخشان مطلع مهر و وفا یعنی نامهٔ نامی صداقت بنیان که زبان قلم جواهر سرشتهٔ رشتهٔ اظهار و بیان و ارسال محافل جنت مشاکل‌خلد توأمان بندگان ثریا مکان اقدس‌اعلی[2] روحی‌فداه فرموده‌بودندکصحف مکرمةمرفوعة مطهرة[3] ازسمای صدق‌علیاء مودت نازل‌ومانند وحی در درج مخزون

۱ــ عنوان در سند: دولتلوعنایتلو صاحب دولت حضرت لربنه شاهزاده طهماسب اعتمادالدوله سی‌مقامنده اولان طهماسبقلی‌خان دن‌الچی ولی محمدخان ایله‌کلان مکتوبك صورتیدر.

۲ــ مقصود شاه طهماسب دوم است.

۳ــ سورهٔ عبس ۱۳،۱۲ اصل آیه فی‌صحف.

خاطر احبا منزل گرفته درمحل مرغوب و مکان مطلوب به‌نظر آفتاب اثر اقدس شاهی فایض گردانیده، از شعله افروزی کوکب دری‌بیضا بینش که به مؤدای صدق ادای ومن‌اوفی بما عاهدعلیه‌الله فسیؤتیه اجراً عظیماً[۱] مبنی براستعداد کیفیت امور واقعه و اظهار توجه‌بندگان‌اعلی‌حضرت ثریا منزلت‌فلک‌رفعت، مریخ‌صولت، مشتری‌درایت پادشاه ظل‌الله ستاره سپاه اسلام پنـاه، معدن معدلت و مروت واحسان، تاج‌بخش تارك سلاطین زمـان، المؤیـد من‌عندالله والمجاهد فی‌سبیل‌اللـه [سلطان البرین و خاقان‌البحرین، خادم‌الحرمین‌الشریفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، ایدالله ایام دولته الی‌یوم‌الدین[۲]] به دستور سابق وتصمیم همم علیهٔ عالیه به قلع و قمع افغان خذلان نشان و تعیین سرعسکران والاشان، از سمت عراق وآذربایجـان به اصفهان بود، به‌مدلـول فرحین بما آتیهم‌الله من‌فضله[۳]، ابواب سرور و نشاط بروجنات احـوال محبان‌گشاده مژدهٔ این تهنیت عظمی و موهبت‌کبری به‌گوش هـوش اعلی و ادنی رسیده و از اتفاقات حسن، سفرای پادشاه والاجاه عالی مکان ترکستان، که‌از راه وفور اخلاص و فرط اختصاص درکریـاس فلك اساس حاضر بودند، ازین معنی دوست‌نواز دشمن‌گـداز مطلع وخبیر ومنبسط و مشعوف‌الضمیر و هریك به زبان اخلاص ترجمان مترنم این بیان که

نشود کـار عالمـی به نظـام
ورنه پای تو در میان باشد .

گردیده و درازای این عارفهٔ فیض قرین که متضمن صلاح مسلمین و رفع شرور و فساد وتمهید قواعد دوستی قویم‌البنیاد است، سجده فرمای شکر جناب اقدس ملك

۱ــ سورة‌الفتح ۱۰
۲ــ قسمت میان دوقلاب درحاشیهٔ چهارنامه‌آمده است، ازلحاظ احترام.
۳ــ سورة‌آل‌عمران ۱۷۰

علام و به منطوق الحمدلله‌الذی اذهب عناالحزن[1] رفع مکاره و آلام گردیده در آینهٔ ضمیر منیر مهر تخمیر بندگان اقدس ظل‌اللهی صورت این‌مدعا عکس پیرای گردیده که تصفیهٔ مرآت دوستی و اتحاد فی‌مابین این دو دولت قویم‌البنیاد به صیقلگری آن آصف صافی‌رای و آن مشیر ملك‌آرا جلوه‌نما حقاً و بعزة‌الله تعالی که نیت‌عظمی سلاطین باعز و تمکین و روش بزرگی خواقین معدلت‌آیین جنین‌می‌باشد که عزیمهٔ کریمهٔ ومن اوفی بعهده من‌الله فاستبشروا[2] را ملحوظ وفی‌الحقیقهٔ وظیفهٔ وزرای عظام و وکلای ذوی‌الاحترام نیز همین است که مضمون بلاغت مشحون‌الذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون[3] را در هرمقام معمول فرموده به این قسم امور خیر که متضمن نیکنامی دارین است متوجه گردند. چون شکرگزاری این عارفهٔ کبری در حضور فیض منظور[و گذاردن‌اثنیه باثبات بی‌قصور[4]]ضروربود لهذا بندگان‌اقدس‌اعلی مخالصت نامچه به‌خدمت فیض موهبت فلك مرتبت اعلی‌حضرت خاقانی‌وملاطفت نامه‌به‌آن زیبندهٔ‌مصطبهٔ‌صدارت‌و وزارت‌سلطانی‌قلمی‌فرموده، عالی‌جاه‌رفیع‌جایگاه معلی دستگاه، امیرالامراء العظام، مبلغ تبلیغ قواعد رسالت، شایان شأن قوانین سفارت، افخم اعاظم ایران واعظم افاخم ایرانیان، صوفی‌زادهٔ قدیم خاندان ولایت نشان، ولی محمد بیگدلی شاملو که ازمعتمدین عبودیت کیش رانسخ‌الاعتقاد این دولت خداداد و معتقدین مخالصت اندیش صافی نهاد این سلطنت قویم‌البنیاد و ابأعن جد به فیضان تقرب حضور کیمیا مأثور درگاه عزت و جاه شاهی سرافراز و به زیور عقل و فراست از همگنان ممتاز بوده قابل این امر منتخب فرموده به‌طریق سفارت وعنوان رسالت، علی رسم‌الاستعجال، روانهٔ دربار فلك مثال و ازلالی متلالی سفارشات زبانی‌صدق وصفا صدف مکنون‌خاطرعقیدت

۱ـ سورة الفاطر ۳۴

۲ـ سورة التوبة آیه ۱۱۱

۳ـ المعارج ۳۲

۴ـ ظاهراً کلمه یا کلماتی افتاده.

گزین و درج مخزون سینهٔ عبودیت‌آیین عالی‌جاه سفیر بی‌نظیر معظم‌الیه را مملو و مشحون فرموده‌اند که ان‌شاءالله تعالی به شرف استسعاد وصول درگاه جهانیان، امیدگاه قیصری سعادت قرین و به استفاضهٔ خدمت اکسیر خاصیت آن برازندهٔ صدر بزم ارم نظـم وزارت و دانشوری فیض تزیین گردیده ذریعة‌المخالصه و ملاطفت نامچه و سفارت زبانی را رسانیده اموری را که متضمن صلاح و رفع فساد دانند عرض نمایند که ان‌شاءالله بدانچه مقتضی فطرت و بزرگی و مقرون سجیت و نیکنامی دولت والای عثمانی باشد معمول فرمایند.

مخدوما، ملاذا، مطاعا، استظهارا

این نکته برعقلای روزگـار خصوصاً آن والاتبار رفیع‌المقدار کـه اعقل‌اند ظاهر ومبرهن است که باعث عمدهٔ اختلال احوال ایران و ایرانیان عدم‌التفات سرور خـروان جهان وملجأ خواقین عالی‌مکان بود وطایفهٔ افغان خذلان نشان را که بهره از عقل نمی‌باشد، به تصور اینکه این برهم‌خوردگی از ایشان در احوال ایرانیان روی داده، به این معنی مستظهر و از فرط کم‌خـردی دست بی‌ادبی به دامن دولت علیه عالیه هم دراز وازین مدعا هم غافل که اگر بی‌لطفی امنای دولت‌خاقانی نمی‌بود بحول‌الله تعالی، تاحال این طایفهٔ طاغیهٔ باغیه به جزای اعمال وافعال خـود رسیده بودند. حال‌کـه الحمدلله والمنه‌آن دستور ارسطو نظیر والاجاه، مؤیداً عندالله، به‌موای وان‌طائفتان‌من‌المومنین‌اقتتلوا فاصلحوا بینهماقان بغت احدیهماعلی‌الاخری فقاتلوا‌التی تبغی‌حتی تفی‌الی امرالله[1] متوجه این امر خیر شده‌اند، یقین حاصل است که به حول و قـوهٔ الهی ونیروی اقبال بی‌زوال شاهنشاهـی دفع و رفع ایـن جماعت بی‌عاقبت به اندك توجهی خواهد شد و اگر خدا نخواسته در استیصال ایشان تغافل فرمایند، به‌مجـرد خاطرجمعی ازطرف اولیای دولت دوران عدت عثمانی، حسب‌الواقع در استعداد خود کوشیده به خیالات فاسد بی‌ادبی را زیاده بر آنچه به عمل آورده معمول داشته وبه‌نحوی که معلوم رای صواب نمای وکلا واجلای ذوی‌العز

۱ــ سورهٔ الحجرات ۹

و اعتلاء عالی شده منشأ مفاسد عظیمه خواهند گردید. لهذا ملتمس می‌گردد که انشاءالله‌تعالی اولاً به منطوقهٔ انماالمومنون اخوه فاصلحوابین اخویکم واتقوالله لعلکم ترحمون دراصلاح فی‌مابین این‌دو دولت‌ابدمدت‌به نحوی که متوجه گردیده‌اند به‌مضمون‌الی کرام‌بالا تمام‌سعی‌مالاکلام‌معمول‌وثانیاً در قلع‌وقمع‌افغان‌ضلالت‌نشان موجبی که رقم‌زدهٔ‌کلك درر سلك شده بود به هرنحوی که صلاح دانند اهتمام تمام منظور [فرمایند؟] این‌نیکنامی و آثارخیررا که باعث رضای‌جناب خالق و آسودگی قاطبهٔ خلایق و در نظرپادشاهان‌جهان جلوه‌پرداز مراتب‌استحسان‌است و تا انقراض عالم در السنه وافواه باقی‌می‌ماند درسلسلهٔ جلیلهٔ نبیلهٔ‌خودگذاشته، عالی‌جاه سفیر نیکوتخمیر معزی‌الیه را به زودی زود انشاءالله الملك العلام منضی المرام روانهٔ درگاه فلك احتشام فرمایند که بندگان اقدس امجد اعلی روحی‌فداو جمعی کثیر از صغیر و کبیرمنتظروچشم به راه‌اتمام‌این‌احسان‌نمایان ومعاودت عالی‌جاه سفیر صافی ضمیرمی‌باشند. چون غرض منحصر بود به زواید اطناب ننمود. باقی ظلکم ممدود برب الودود.*

* تاریخ قید در دفترنامهٔ همایون 'واسط ربیع‌الاخر ۱۱۴۲'، اسناد انجمن‌تاریخ، اسناد و مکاتبات تاریخی ، نصیری(ج ۱ ص ۵۷ – ۸۰)

سلطان محمود خان اول

وی فرزند سلطان مصطفی‌خان دوم است که درچهارم محرم سنهٔ ۱۱۸۰/ دوم اوت ۱۶۹۷ متولد شده و در ۵ ربیع‌الاول سال ۲۸/۱۱۴۳ سپتامبر ۱۷۳۰ برجای عموی خود سلطان احمد ثالث به سلطنت عثمانی رسیده است. این نکته لازم به توضیح وتکرار است که متعاقب شکست سپاه عثمانی از اشرف افغان وعدم تمایل سلطان ووزیرش ابراهیم پاشا در تجزیهٔو تصرف ایالات غربی ایران، ترکان‌عثمانی که دربرابر دول اروپائی به سختی شکست خورده وبرطبق قرار داد پاساروویتز اراضی پهناوری را ازدست داده بودند و لذا به خود نویدداده بودندکه با تصرف ولایات ایران ، از دست رفتن سرزمینهای اروپائی را جبران‌کنند ، سربه شورش‌بر داشتند . فرماندهٔ شورشیان مردی بود به نام‌خلیل پترونا . وی‌نخست به بهانهٔاینکه صدراعظم ابراهیم پاشا ومفتی و فرماندهٔ نیروی دریائی مایل به جنگ با ایران نیستند و در این راه سستی کرده‌اند ، از سلطان عثمانی احمد ثالث قتل آنان را درخواست نمود. سلطان احمدثالث نخست ابا کرد، اما سرانجام برای جلوگیری از خونریزیهای بیشتر اجازه داد تا صدراعظم و قپودان پاشا را شورشیان‌بکشند ،

مشروط بدان که از کشتن مفتی درگذرند . شورشیان صدراعظم و قپودان پاشا را کشتندواجسادشان را به‌دریا انداختند. اما این خونها جلو خونریزیها و سرکشیها ودست درازیهای بیشترومجددشورشیان را نگرفت. همان شب‌خلیل پترو ناسلطنت احمد را مختومه اعلام نمود وسلطان‌محمود برادرزادهٔ وی را به‌سلطنت‌برداشت و سلطنت‌اومدت بیست وپنج سال ادامه یافت و اوتنها پادشاه عثمانی است که با نادر معاصر ومواجه بوده است .

در زمان سلطان محمودخان اول است که بار دیگر جنگهی بین ایران و عثمانی آغاز شده‌وپس از نشیب وفراز فراوان که شرح آن درکتب تاریخ آمده‌بار دیگر، صلح براساس عهدنامهٔ زهاب،یعنی قرارداد۱۰۴۹ بین شاه صفی‌وسلطان‌مراد چهارم برقرار شده‌بی‌آنکه نادر ازاین همه‌کوشش وتلاش درمورد قبولاندن‌شرایط خود ، درمورد رسمیت یافتن مذهب جعفری همراه بـا مذاهب اربعهٔ اهل تسنن و شرکت اهل تشیع در رکن شافعی در مسجدالحرام نتیجه‌ای گرفته باشد.

اما در عرصهٔ سیاست بین‌المللی دولت عثمانی صدمات فراوان دید . زیـرا ملل اروپائی، مجهزبه‌دانش وصنعت و سیاست‌ونظام نیرومند، وارد عرصهٔ سیاست و جنگ شده‌بودند و می‌خواستندکه سرزمینهای متصرفی ترکان عثمانی رامتصرف شوند وترکان را به‌آسیابرانند و درچنین حالی رجال دولت‌عثمانی ، عاری‌ازدانش وفنون سیاست ، بی‌آنکه متوجه اوضاع خطیر وحساس سیاسی‌جهان باشند ، روز بروز بیشتر در تعصبات مذهبی و منافسات خصوصی‌اصرارمی‌ورزیدندو بامخالفت باهرگونه اصلاح طلبی کشور را در جهل‌وبدبختی بیشتر گرفتار می‌ساختند .

از جمله مواردی که دولت عثمانی دچارزیان فراوان شد ، موضوع از بین رفتن استقلال لهستان بود . توضیح آنکه دولت روسیه بنابر وصیت‌پطرکبیر تا حد امکان می‌کوشیدکه‌درجهان سیاست مانع ازرشد و ترقی و پیشرفت ممالك مجاور روسیه من جمله سوئدولهستان و ایران وعثمانی شود. ازاین روی با دولت‌اتریش وپروس براساس‌معاهدهٔ سال ۱۷۲۲ ، قراری‌محرمانه نهاده بودکه‌با سلطنت‌پادشاهی

از مردم لهستان درسرزمین لهستان موافقت نکنند. این مطلب از آنجانشأت می گرفت که روسها می ترسیدند مبادا وجود یك پادشاه لهستانی ، باردیگر مردم لهستان را زیر یك پرچم گرد آورد و کشوری نیرومند سازد . درحالی که روسیه خواهان تقسیم و تجزیهٔ لهستان بود .

در سال ۱۷۳۳ استانیسلاس لکزینسکی به کوشش فرانسه پادشاه لهستان شد و به جای اگوست دوم پادشاه لهستان که تازه درگذشته بود ، زمام امور را در دست گرفت . زیرا فرانسه وجود یك لهستان مستقل را برای سیاست اروپا ضروری می‌شمرد . دولت روسیه از این پیشامد برآشفت و اگوست سوم پسر اگوست دوم را پادشاه اعلام کرد . فرانسه برای مقابله با روسیه، خواست که از قدرت ونفوذ عثمانی استفاده کند . زیرا قبلاً قسمتی از سرزمینهای لهستان سالیان دراز در جزو متصرفات ترکان بود . دولت فرانسه بسیار کوشید این نکته را برای سلطان عثمانی و وزرای وی روشن سازد که لهستان مستقل دژ استواری است بین روسیه ودروازه‌های قسطنطنیه و باید به هربهائی که هست این دژ را استوار و مستقل نگهداشت و در استواری و تحکیم استقلال آن کوشید. اما دولت عثمانی هرگز نتواست این نکته را در یابد . زیرا دولتمردان آن کشور جاهل‌تر از آن بودند که بتوانند چنین نکات ظریفی را درك کنند. بالنتیجه دولت روس براستانیسلاس پیروز شد و سربازان روسی لهستان را فروگرفتند و آخرین بقای نفوذ ترکان درلهستان از میان رفت و اندکی بعد، روسها به شبه جزیرهٔ کریمه و بنادر مهم آن چون بندر آزوف وغیره حمله بردند و سراسر آن منطقه را غارت کردند.

از کارهای مهم وارزندهٔ سلطان محمودخان اقدام اوست در انتخاب حاجی محمد پاشا به صدارت عظیمی . این مرد، با توجه به تجدید سازمان ارتش وتجهیز نیروی دریائی، توانست از تجاوزات روز افزون روسها ودیگر دول اروپائی جلوگیری کند و مانع از نفوذ روسها به ملداوی شود و اتریشیها را که در سربستان و بوسنه‌ووالاشی مشغول تاخت‌وتاز بودند گوشمالی دهد. به طوری که براثر فتوحات

قشون ترك در سربستان ، اتریشیها ازدانوب گذشتند و به داخل مرزهای خود عقب نشستند وسرانجام تقاضای صلح کردند و، به وساطت دولت فرانسه ، قرار دادصلحی بین دولتین عثمانی واتریش بسته شد . به موجب این قرار دادکه در ۱۴ جمادی ـ الثانی /۱۸ سپتامبر ۱۷۳۹ بسته شد ، دولت اتریش از بلگراد صـرف نظر نمود و سایر شهرهای مناطق سربستان و والاشی را، که به‌موجب معاهدهٔ پاساروویتز تصرف کرده بود به ترکان مسترد داشت. این پیشرفت نظامی و سیاسی که برای ترکان به‌سعی و درایت حاجی محمد پاشا روی داد ، موجب شدکه دولت روسیه نیز کوتاه بیاید. تزار روسیه آنا ایوانونا تعهد کرد که قلاع و بنادری را کـه روسها در بحرآزوف بنا نهاده بودند ویران کند ودیگر اقدام به‌احداث قلعه و بنایی درآنجا ننمایدو کشتی جنگی یا بازرگانی در دریای آزوف و دریای سیاه نفرستد و نسازد وکالای تجارتی خود را به مقصد کشور عثمانی با کشتیهای خارجی ارسال دارد و مناطقی راکه از دولت عثمانی گرفته باز پس دهد . براین قرار، دولت عثمانی توانست به موجب این معاهده که به معاهدهٔ بلگراد موسوم است قسمت مهمی از مناطقی راکه براثر قرار داد پاساروویتز از دست داده بود ، مسترد نماید .

این قرار داد ـ چنان که ذکر شد به وساطت و کوشش دولت فرانسه صورت گرفت و همین‌امر نفوذ دولت فرانسه را در دربار عثمانی قوت فراوان بخشید و به‌کمك همین عوامل بودکه دولت فرانسه‌درامور تجارتی امتیازات مهمی کسب نمود ومن جمله امتیازات کنسولی و بـه عبارت دیگر قضاوت کنسولی که ما آن را بـه «کاپیتولاسیون» تعبیر می کنیم .

ازآن گذشته فرانسه میل داشت که دولت عثمانی را به‌دنبال خود به عرصهٔ سیاست و میدانهای جنگ بکشاند . بدین معنی که فلنوف سفیرفرانسه دراستانبول درصدد ایجاد اتحادی بین دولتین سوئد وعثمانی برآمد. چه‌روسها در لهستان پیروز شده بودند ولهستان ناگزیر به دامن روسها افتاده بود و فرانسویها می‌ترسیدند کـه

مبادا روسیه بالهستان دست یکی کند و متفقاً آن دو برسوئد تازند و در نتیجه کار را برفرانسه دشوار سازند. دولت عثمانی ، پس از معاهدهٔ تجارتی ، سفیری بـه نـام محمد سعید ، حامل معاهده و تحف فراوان به نزد لوئی پانزدهم فرستاد . لوئی نیز کمال احترام را دربارهٔ سفیر منظور داشت ودو کشتی جنگی مجهز بـه تـوپهای جدید برای تعلیم بحریهٔ ترک و آشنا ساختن آنان به تسلیحات و تعلیمات جدید صنعتی و نظامی به دولت عثمانی هدیه داد .

اندکی بعد کارل ششم پادشاه اتریش در ۲۰ اکتبر ۱۷۴۰ درگذشت و چون پسری از او نماند ، بناچار دخترش ماری ترز بـر تخت سلطنت اتریش نشست . دولت فرانسهٔ نظر به کینه و دشمنی دیرین بر آن شد که بـا استفاده از مـرگ کارل ششم و آغاز سلطنت ماری ترز که در امر حکومت و جنگ تجربه‌ای نداشت بنیان دولت اتریش را درهم ریزد . این امر موجب بروز جنگهای ممتدی شد که در تاریخ اروپا به جنگهای جانشینی اتریش شهرت یافت . ولی برخلاف تصور لویی پانزدهم و درباریش ، فرانسه از این جنگها فاتح بیرون نیامد و مـاری ترز باکفایتی درخور تحسین چندان در تقویت ارتش کشور خود کوشید که سرانجام جنگها به شکست فرانسه انجامید . شرح این جنگها در کتب تاریخ آمده واز موضوع بحث مـا نیز خارج است . آنچه باید یادآور شد ، اینکه فرانسه در بدو ورود به جنگ با اتریش بسیار کوشید که عثمانی را نیز به دنبال خود بکشاند و به دولت عثمانی خاطر نشان کرد که چنانچه منحداً بر اتریش حمله برند ، مجارستان باردیگر به دولت عثمانی خواهد رسید و شوکت وعظمت عصر سلطان سلیمان خان بدین گونه تجدید خواهد گردید و قدرت یافتن دولت عثمانی بهترین حربه برای ارعاب و درهم شکستن نفوذ روسیه خواهد بود و چنانچه دولت عثمانی نخواهـد از این موقعیت استفاده کند ، روسها روز به روز قویتر خواهند شد وحیات دولت عثمانی در خطر خواهد افتاد، اما دولت عثمانی به بهانهٔ صلح طلبی و مخالفت باخونریزی از این فرصت استفاده

نکرد و به تدریج در برابر روسیه که روزبروز نیرومندتر می‌شد ، روز بروز، ناتوان‌تر شد.

کار نادرست دیگری که دولت عثمانی در این روزگار مرتکب شد ، اینکه اشراف و اعیان مناطق والاشی‌وملدادوی را از سرزمینهای پدری اخراج کرد و حکومت آن‌مناطق‌را به بعضی‌ازتوانگران‌روس وبازرگانان استانبول واگذار نمود. علت اتخاذ این سیاست نسنجیده این بودکه اولاً ترکان از استقلال طلبی و عصیان سران و بزرگان طوایف و اقوام مناطق ملداوی ووالاشی‌وحشت‌داشتند و ثانیاً تصور کردند که‌درمقابل واگذاری حکومت می‌توانند مبالغ معتنابهی‌از این‌حکام‌و دولت به‌عنوان خراج دریافت دارند . اما هنگامی که‌این‌سیاست غلط به اجرا درآمد چه خونها که برزمین ریخت وچه‌دودمانها که‌برباد رفت. حکام‌جدید به جان‌مردم‌افتادند. کینه‌ها وحسادتهاوعقده‌ها آشکارگشت‌وخارجیان‌نو دولت دست‌برجان مال‌وعرض وناموس بزرگان وروسای طوایف و خاندانها درازکردندو بسیاری افرادخاندانهای کهن راکه تسلیم هوی‌و هوس حکام نوکیسه نمی‌شدند کشتند والقاب وعناوین خانوادگی را به ثمن بخس به هرکس‌وناکس فروختند. خانواده‌های اصیل‌ونجیب وشریف از میان رفتند و اجامر واوباش برکارها تسلط یافتند . بالاخره مردم این مناطق‌ازاین‌همه زشتکاری وغارت وچپاول وکشتاروبی آبرویی‌وزورگویی به تنگ آمدند و چون از جانب دربارعثمانی مأیوس بودندبه‌سوی تزار روس روی‌آوردند وروسها هم از خدا خواسته، چشم طمع به مناطق زرخیز ملداوی و والاشی دوختند .

سلطان محمودخان روز جمعه ۲۷ صفر ۱۱۶۸/۱۲ دسامبر ۱۷۵۴ در شصت سالگی درگذشت . شخصاً مردی رئوف ومنصف بود . درطی بیست و پنج سلطنت در میان مردم‌کشور خود از مسلمان و غیر مسلمان‌فرق نگذاشت و باهمه به انصاف ورأفت و مساوات رفتار نمود . از آثار خیراو تأسیس چهارباب کتابخانه است و

احـداث سرای غلطه . و از وزرای او بایـد طوپـال عثمـان پـاشا و حکیـم‌زاده علـی پـاشا را نام برد . طوپال عثمان پاشا همان است کـه در جنگ با نادر شاه کشته شد .

نامهٔ نادرشاه به سلطان محمودخان اول پادشاه‌عثمانی[1]

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

حمد وسپاس‌افزون ازحیطهٔ وهم وحواس‌سزاوار ذات خداوندگاربی‌همالی است که سلاطین معدلت‌آئین را به فحوای وجعلناکم خلائف فی‌الارض[2] جهت اصلاح حال و انجاح امانی وآمال خلایق برگزیده و در خصوص رفع نزاع و وقوع التیام فی‌مابین طبقات انام به مؤدای و اذکروانعمت الله علیکم اذکنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته‌اخواناً[3] شبستان خلاف و عناد را مطلع صبح صادق ولاو ودادگردانیده

تاج برسر نه زرین تاجان　　عقد بند کمر محتاجان
ملك بخشندهٔ بخشاینده　　در به روی همه بگشاینده

۱ــ عنوان نامه در سند: نادرشاه طرفندن رکاب همایون مستطابه‌کلان نامه شك صورتیدر

۲ــ ثم‌جعلناکم خلائف فی‌الارض من بعدهم لننظرکیف تعلمون (سورهٔیونس ۱۴)

۳ــ آل‌عمران ۱۰۳

و درود بیرون از دایرهٔ فکر وقیاس شایستهٔ روح مطهر و مرقد منور رسول عدیم‌المثالی است که گوش بشارت نیوش عامهٔ به‌گوشوارهٔ ثمین حدیث گزین طوبی للمصالحین اولئك هم‌المقربون تزیین بخشوده و به‌شاهراه اصلاح ذات‌البین شعبة من‌شعب‌النبوة دلالت فرموده

یکتا گهر محیط هستی قطب فلك خدا پرستی
خورشید نگین عرش مسند ختم همه انبیا محمد

اما بعد ؛ مرفوع رای خورشید اعتلای همایون و ضمیر منیر مهر انجلای ملاطفت مشحون، اعلی حضرت سپهر مرتبت ، ثریا منزلت، ناهید بهجت ، عطارد فطنت، قمرطلعت سلیمان شوکت، اسکندر نصفت، نوشیروان معدلت، مصدوقهٔ السلطان‌العادل ظل‌الله، منطوقهٔ الشفقة علی‌خلق‌الله، اعظم سلاطین جهان، افخم خواقین دوران، برازندهٔ تاج عظمت وشهریاری، طرازندهٔ تخت‌سلطنت وکامکاری

آن به معنی سکندر ثانی زبدهٔ خاندان عثمانی

پادشاه فلك‌جاه ستاره سپاه، خدیو اسلام‌پناه ظل‌الله، سلطان‌البرین، خاقان‌البحرین، خادم‌الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذی‌القرنین، نجم‌السلطنة‌اولئك السلطنة‌اولئوکة والمعظمة والخلافة والرافة والرحمة والمعدلة والاحسان والامتنان ؛ سلطان محمود خان‌بن سلطان مصطفی‌خان خلدالله ملکه وسلطانه می‌داردکه از هنگامی که تصدیق ربوبیت داورمنان و اقرارخالقیت کردگار مستعان برزبان ما بندگان از انس وجان ـ که‌آفریدهٔ حضرت اوئیم ـ جاری شده، اطاعت پیغمبری که به ما مرحمت فرموده برما لازم‌گردیده و ما جماعت اهل سنت از پیروی‌آن سرور بهردور بوده‌ایم وبعد ازآن‌که مقدمهٔ خروج شاه‌اسماعیل ازقضایای فلکی‌روی داد، بنابرتعصب واغراض بعضی سخنان ازو انتشار یافت‌که باعث نفاق و نزاع فی‌مابین فرق مسلمین وامت سیدالمرسلین گردیده ، چون حضرت بـاری این نیازمند درگاه‌کردگاری را جهت

انتظام مهام ممالك وسیع المسالك ایران و مصالح امور مسلمانان مسبب ساخت ، لهذا این خیرخواه همگی سادات رفیع‌الدرجات و علما و فضلای کثیرالبرکات و اعزهٔ واجلهٔ حمیده صفات و سرخیلان ایلات و ریش‌سفیدان عشایر واویماقات و قبایل و احشامات ایران را در اواسط ماه مبارك رمضان در قشلاق مغان جمع آوری و به ایشان به دلیل و برهان حق را حالی وخاطرنشان و به‌نحوی که در نوشتجات عالی‌جه‌دستورا کرم مشیرافخم، صدرمحترم، نظام‌العالم، متمم مهام‌الأنام بالرأی‌الصائب، مدبر امورالجمهور بالفکرالثاقب، وزیراعظم رفع‌الله شانه وقدوة‌العلماءالعظام وعمدة‌الفضلاءالکرام، مفتی‌الزمانی مقتدی‌الدورانی، المختص بمزید عنایة‌الملك‌العلام، شیخ‌الاسلام دامت افاداته مشروحاً نگارش یافته وهمگی قلباً و لساناً قبول واذعان وترك آثار بدع وتبعیت سنت سنیهٔ حضرت خیرالانام علیه افضل الصلوة والسلام نموده، به ملاحظهٔ این که این بنای خیر از وصمت نقص ونقض مصون ومحفوظ مانده و تغییر و تبدیلی در ارکان راسخة‌البنیان آن راه نیابد، ترك متابعت سلسلهٔ صفویه و این نیازمند درگاه ایزد منان را به پادشاهی ایران اختیار نمودند. چون عالی‌جاه وزیر مکرم و دستور محترم نظام‌الدولة العلیة العالیة العثمانیة حاجی علی پاشا والی قرمان زید عمره ازجانب قرین‌الشرف اولیای دولت علیه و جانب فیض جالب امنای‌سلطنت سنیه مأمور به امرمکالمه درخصوص مصالحه بود، لهذا درین وقت، ایالت و حشمت‌پناه ، بسالت و جلالت دستگاه، عالی‌جاه نظاماً للایالة والحشمة و الاقبال، عبدالباقی خان زنگنه حاکم الکای کرمانشاهان راکه از امرای جلیل‌الشان ایران ومعتمد این نیازمند خالق سبحان است، به‌رسم ایلچیگری و رسالت و پیام‌آوری و سفارت تعیین وعالی‌جاه سلالة‌السادات والافاخم ، نقاوة‌النجباء والاعاظم، میرزا ابوالقاسم صدرممالك و علامی فهامی، رئیس‌الفضلایی، علامه‌العلمایی، ملاعلی‌اکبرمدرس‌خراسان وامام این‌نیازمند الطاف‌بی‌پایان داور دیان راکه ازاکابر سادات وفضلای عالی درجات‌اند، به‌رفاقت عالی‌جاه ایلچی‌مشارالیه، روانهٔ دربار سپهر اقتدار پادشاهی وآستان خلافت مدار ظل‌اللهی نمود که مراتب

مزبوره را به نحوی که به ایشان سفارش شده با کارگزاران دولت علیهٔ سلطانی و منتسبان مملکت بهیهٔ خدیوانی طی نمایند.

للهالحمد این نیازمند درگاه مبدع زمین و آسمان، به‌قدرامکان سعی واهتمام در تصحیح دین مبین وملت مستبین وخود را بری‌الذمه نموده اتمام و انجام‌آن امر خیر فرجام برذمت‌همت علیا و نهمت قدسی طویت والای‌آن خدیوثریامقام وپادشاه سپهر احتشام محول‌است، ان‌شاءالله به‌نحوی‌فیصل‌پذیر گردد که نزد پیغمبر آخرالزمان صلی‌الله‌علیه وسلم مقبول ومستحسن نموده ایرادی لازم نیاید.

چون اطالت و اطناب خلاف تعارف و آداب بود، لهذا تفصیل مراتب را رجوع به نوشتجات عالی‌جاه وزیراعظم و مشیرافخم وعمدةالعلماء العظام شیخ‌الاسلام نمود. باقی

تا بود در کارگاه عالم کون و فساد
چارارکان را به‌هم‌گه صلح‌وگاهی‌داوری
بسته بادا بر چهار ارکان به مسمار قضا
تارعمرت‌زان‌که عالم‌را توراکن دیگری

[محل مهر] برگزیدهٔ قادر
درجهان بود نادر*

* اسناد انجمن تاریخ‌ایران (نامهٔ همایون ج۲) اسناد ومکاتبات تاریخی(نصیری) ص ۸۴ – ۸۱

نامهٔ نادرشاه به صدراعظم عثمانی[1]

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

جناب معالی نصاب، وزارت وحشمت و اقبال‌پناه، ابهت وعظمت و اجلال دستگاه، شهامت و بسالت انتباه عالی‌جاه، قدوة‌الوزراءالعظام ، عمدة‌الامراءالفخام، ناظم مناظم‌الامور بالرأی‌الصائب، کافل مهام‌الجمهور بالفکرالثاقب ، مؤتمن‌الدولة العلیة‌الخاقانیه ، معتمدالسلطنة‌البهیة‌السلطانیة، وزیرصاحب تدبیر صافی رای، مشیر صائب ضمیرملک‌آرای، دستوراکرم‌افخم، صدرمعظم محترم، نظام‌العالم‌وزیراعظم رفع‌الله تعالی‌شانه وضاعف اقباله به‌تعظیمات مکرمت مشحون خدیوانه وتکریمات از حد فزون خسروانه معزز وگرامی بوده همگی توجه خاطر عاطر دریانوال را به ازدیاد دولت وتضاعف حشمت خویش مصروف ومتعلق شناسد،

بعدها ، مشهود رای مملکت پیرامی داردکه برعالمیان ظاهر وعیان است‌که منشاء نزاع وجدالی‌که درین مدت فی‌مابین مسلمانان روم وایران واقع شده سبب وباعث آنچه‌بوده ز زمانی‌که از تقاضای آسمانی شاه اسماعیل‌صفوی خروج نمود،

۱ــ عنوان نامه در سند: نـادرشاه طرفندن دولتلو عثمانلو صدراعظم حضرت لرینه کلان فارسی مکتوب در. صدراعظم عثمانی دراین هنگام سلاحدار سید محمد پاشا بود.

بنابر اغراض فاسده و استقرار کار خود - بنای این گونه فتنه و فساد و قتل و عناد در میان طوایف مسلمانان که همگی امت یك پیغمبر و پیرو یك کتاب و یك قبله اند گذاشته که الی الان آثار آن باقی بوده. در این وقت نواب همایون ما، جهت تصحیح ملت مستبین و ترویج دین مبین که موروثی اهل ایران است و رفع نزاع و جدال بین المسلمین تمامی سادات عظام و علما و فضلای کرام و اعزه و سرخیلان ایلات و عشایر ایران را، در اواسط ماه مبارك رمضان، در قشلاق مغان، مجتمع و به تأیید جناب اقدس الهی و باطن مقدس حضرت رسالت پناهی رفع حجاب شبهه و اختلاف از چهرهٔ مذهب حقه کرده بر تمامی اهل ایران، به حجت و برهان، حالی و خاطر نشان فرمودیم که این امور باطل بیفایده ناشی از اغراض فاسدهٔ سلسله صفویه و مخالف قول رسول مختار و اصحاب کبار و ائمهٔ اطهار است و همگی قبول این قول نموده از خوف اینکه مبادا تبعیت سلسلهٔ صفویه موروث فساد تازه و عناد بی‌اندازه شود، نواب همایون ما را به شاهی و سروری که موروثی ایل جلیل ترکمان بود اختیار نمودند. چون عالی‌جاه وزیر مکرم، مشیر محترم، نظام الدولة العلیة الخاقانیه، قوام السلطنة البهیة السلطانیه، علی پاشا والی قرمان که از طرف قرین الشرف و دولت علیهٔ عثمانی مأمور به مکالمه در باب مصالحه بود و در تمام این مراسم خیر انجام با مشار الیه گفتگو و عالی‌جاه مسفور اظهار نمود که می‌باید این مراتب به مسامع جلال اولیای دولت عثمانی برسد، لهذا عالی‌جاه وزیر مومی الیه را تکلیف رفتن به دربار فلك مدار سلطانی و رسانیدن این اخبار مسرت آثار فرمودیم. هرچند، وزیر مکرم مشار الیه، به اعتبار عدم رخصت در مراجعت به جانب فیض جالب دولت عثمانی، جهت امور مذکوره تأمل داشت، اما چون انجام این امر خیر فرجام منتج فواید عظیمهٔ دنیویه و اخرویه به این دو دولت علیه بود، مومی الیه را راضی و ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه عالی جاه، نظام الأیالة والشوکة والحشمة والجلالة والاقبال، عبدالباقی خان زنگنه، حاکم الکای کرمانشاهان را که از امرای جلیل الشأن و معتمد نواب همایون ماست، به ایلچیگری و سفارت آستان معدلت بنیان عثمانی تعیین و عالی‌جاه سلالة السادات و

الاعاظم، خلاصة‌النقباء والافاخم، میرزا ابوالقاسم صدر ممالك، و علامی فهامی، رئیس‌العلمایی افضل‌الفضلایی، ملاعلی‌اکبر مدرس خراسان و امام نواب همایون ما راکه عمدهٔ اکابر سادات وفضلا و زبدهٔ اعاظم نجبا و علمای ایرانند، جهت استحکام دین مبین و استقرارملت مستبین، به‌نحوی که من‌بعد از مرور ایام ودهور به حول وقوهٔ داور غفور، نقص وفتوری به‌آرمان وقوانین‌آن الی انقراض‌الزمان راه نیابد و به مراقبت و همراهی عالی‌جاه سفیر مسفور روانهٔ دربار سپهر اقتدار سلطانی فرمودیم که ان‌شاءالله‌المنان، به امداد محبت آن باسط بساط وداد ، بنایی گذاشته شود که مصون از قصور باشد وبه ازای این امر عظیم که درین ولا، به‌سعی واهتمام نواب همایون ما، ازپیش رفته وصورت انجام یافته، می‌باید که اهل حل و عقد وخیراندیشان‌آن دولت علیهٔ عالیه نیز این رویهٔ مرضیه وطریقهٔ انیقهٔ جعفریه را خامس مذاهب اربعه قرار داده نصیب ایشان را از مسجدالحرام به دستور سایرادل اسلام معین و در رکنی از ارکان بیت‌الله‌الحرام ایشان را شریك و مقرر فرمایند که‌هرساله‌امیری‌ازامرای ایران‌به‌امیری حاج‌تعیین شود که حجاج ایرانی‌را به‌شرف طواف بیت‌الحرام و زیادت مرقد منور حضرت خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام و خلفای راشدین رضوان تعالی علیهم اجمعین مشرف سازد و معتمدی از سدهٔ سنیهٔ عثمانی دردارالسلطنة ایران و ازاین‌جانب مفایرت مجانب نیزمعتمدی ازدارالخلافه عظمای روم مقیم باشند تا آثار یکجهتی واتحاد ما برعالم وعالمیان ظاهرگردد و واسرای ایرانی که در ممالك وسیع‌المسالك روم باشند، دریك‌که به رضا و رغبت ازدواج اختیار نموده باشند، برعقد خود باقی وآنچه راضی نباشند ، چون موافق شریعت مقدسهٔ نبوی‌خدمت آنها حرام است، فرمان واجب‌الاذعان شرف صدوریابد که درهرجا باشند مرخص ساخته روانهٔ اوطان نمایندکه از این طرف نیز همین شیوه معمول خواهد شد وسایر مراتب وامور دیگر به مأمورین سفارش و القا شده که ان‌شاءالله‌المنان مشافهة به‌تفصیل تقریروخاطرنشان خواهند نمود وچون‌مأمورین مزبورین جهت ترویج دین وملت واردآستان آسمان بنیان می‌گردند، البته لازمهٔ

خیرخواهی طرفین را منظور و خود را در ثواب این امر عظیم شریك و سهیم خواهند نمود.

باقی ایام وزارت و اقبال و حشمت و دولت و اجلال مستدام باد.

* اسناد شمارهٔ ۱۴، ۲۳، ۱۲۵ انجمن تاریخ ایران (نامه همایون = بایگانی نخست‌وزیری ترکیه) ج ۷ ص ۴۷۴، اسناد و مکاتبات تاریخی (نصیری) ص ۸۷ – ۸۹

نامهٔ نادرشاه به شیخ‌الاسلام[1]

جناب فضایل‌مآب شریعت و افادت پناه، افاضت وفضیلت دستگـاه، حاوی الفروع والاصول، جامع المعقول والمنقول، مبین الغوامض والمشکلات، مفسر المسائل والمعضلات، اکمل العلماء المتبحرین، افضل الفقهاء المجتهدین، مقتدی الدورانی، مفتی الزمانی، علامـة العلمائی، عمدة الفضـلائی، شمس اللفضیلة والشریعـة والافاضة والدین، شیخ الاسلام والمسلمین، دام ایام افاداته وافاضاته الی یوم القیام به تعظیمات گوناگون خدیوانه و تکریمات از حد فـزون خسروانه معزز و محترم بوده باشد.

بعدها، انهای رأی شریعت پیرا می‌دارد کـه بر عالمیان ظاهر و عیان است که نزاع وخلافی که درین مدت فی‌مابین اهل روم و ایران واقع شده جهت وباعثی به غیر خروج شاه اسماعیل و بدایعی که او در دین مبین قرارداده نداشته وهمگی امت یك پیغمبر و اهـل یك کتاب و قبله بوده با یکدیگـر مؤالفت و مواصلت و التیام می‌نموده‌اند و از اختراعـات او در مذهب اسلام تخم نفاق فی‌مابین اهل ایمان به

۱ــ عنوان نامه درسند : نادرشاه سعادتلو سماحتلو شیخ‌الاسلام حضرت لرینه کلان صورتیدر.

غرض از شیخ‌الاسلام سید مصطفی افندی است که نزدیك به ده سال در این سمت بود (۱۱۴۸ ــ ۱۱۵۸ ه).

نحوی کاشته شده که از آن زمان الی الان سفك دماء و سبی ذراری را اعظم عبادات الهی دانسته به این تقریب کفار ومخالفین شقاوت آیین دین مبین درمهد امن و امان آسوده و غنوده و مسلمین اسیر پنجهٔ بلاگردیده‌اند. تا درین وقت که به حکم الهی تمامی اهل ایران را از سادات عظام وعلمای اعلام و سرخیلان ایلات و اویماقات وترك وتاجیك و اعزه واعیان را مجتمع ساخته حجاب شبهه را ازچهرهٔ شاهد ملت حقه مرتفع وبرتمام ایشان جلی وخاطرنشان گردید که این سخنان بی‌مایه ازاغراض نفسانی ناشی ومخالف فرمودهٔ حضرت رسالت پناهی صلی‌الله علیه وسلم است. همگی این جماعت از رویهٔ غیرسنیه‌ای که فی‌مابین ایشان متداول و معمول بوده نادم و پشیمان و از روی رضا و رغبت تابع سنت سنیهٔ نبوی و طریقهٔ مصطفوی گردیدند و به‌ملاحظهٔ اینکه این‌بنای خیراز وصمت نقص ونقض مصون ومحروس ماند وتبدیل وتغییر درآن راه نیابد، ترك بیعت سلسلهٔ صفویه نموده نواب همایون ما را به شاهی و سروری که موروثی ایل جلیل ترکمان بود اختیار نمودند و چون عالی‌جاه وزیر مکرم و مشیر محترم، نظاماً للدولة العثمانیة، قواماً للسلطنة البهیة الخاقانیة علی‌پاشا والی قرامان که ازطرف قرین‌الشرف دولت علیه مأمور به مکالمه درباب مصالحه بود، در اتمام این مرام خیر انجام با مشیرمشارالیه گفتگو و عالی جاه مزبور اظهارنمودکه می‌باید این مراتب به‌مسامع جلال اولیای دولت عثمانیه برسد. لهذا عالی‌جاه مومی‌الیه را تکلیف رفتن به‌دربارفلك مدارسلطانی و رسانیدن این اخبار نیکوآثار فرمودیم. هرچند وزیر مکرم مسفور به اعتبار عدم رخصت در مراجعت به‌طرف قرین‌الشرف دولت خاقانی جهت امور مذکوره تأمل داشت، اما چون انجام این امر خیر منتج فوائد عظیمهٔ دنیویه واخرویه به این دو دولت علیه بود، مومی‌الیه را راضی‌به معاودت وایالت وشوکت پناه، حشمت وجلالت دستگاه نظاماً للایالة و الشوکة والحشمة والاقبال، عبدالباقی‌خان زنگنه حاکم کرمانشاهان راکه از امرای جلیل‌الشان و معتمد نواب همایون ماست به الچیگری و سفارت دربار سپهر اقتدار تعیین وعالی‌جاه سلالة‌السادات والاعاظم و خلاصة‌النقباء والا-

فاخم، میرزا ابوالقاسم صدرممالك وعلامی فهامی رئیس‌الفضلایی علامةالعلمایی ملاعلی‌اکبر مدرس خراسان و امام نواب همایون ما راکه عمدهٔ اعاظم سادات فضلا و زبدهٔ اکابرنجبای ایران‌اند، جهت استحکام دین‌مبین واستقرارملت مستبین به‌نحوی‌که من بعد ازمرورایام و دهور، به حول وقوت داور غفور، نقص وفتوری به‌ارکان وقوانین آن راه نیابد، به‌مرافقت‌وهمراهی عالی‌جاه مشار لیه، روانهٔ آستان آسمان بنیان علیهٔ عالیه فرمودیم‌که انشاءالله العزیز به امداد و محبت آن مقتدای دوران بنایی‌گذاشته شودکه مصون از قصور باشد و به ازای این امرعظیم‌که امروز به سعی واهتمام نواب همایون ما از پیش رفته وصورت انجام یافته می‌بایدکه اهل حل وعقدوخیراندیشان آن دولت علیه نیز رویهٔ مرضیه وطریقهٔ انیقهٔ جعفریه‌را خامس مذاهب اربعه قرار داده ، نصیب ایشان را از مسجدالحرام به‌دستور سایر اهل اسلام معین و در رکنی از ارکان بیت‌الله الحرام ایشان را شریك نمایند . و مقرر فرمایندکه هرساله امیری از امرای ایران به امیری حاج تعیین شود که حجاج ایرانی را به شرف طواف بیت‌الحرام و زیارت مرقد حضرت خیرالانام علیه‌الصلوة و السلام و خلفای راشدین رضوان‌الله علیهم اجمعین مشرف سازد. و معتمدی از دربارگردون مدارابد قرار عثمانی در دارالسلطنهٔ ایران سکنی ومعتمدی نیز از این جانب دوستی جالب در دارالخلافهٔ عظمی مقیم باشد تاآثار یکجهتی و اتحاد برعالمیان ظاهرگردد و اسرای ایرانی‌که درآن مملکت بسوده باشند هریك که به رضا و رغبت ازدواج اختیار نموده باشند برعقد خود باقی و آنچه راضی نباشند چون موافق شریعت نبوی خدمت‌آنها حرام است ، فرمان همایون شرف صدور یابدکه درهریك از بلاد وامصارباشند مرخص ساخته روانهٔ اوطان نمایندکه ازین‌طرف نیزهمان شیوه معمول‌خواهد شد وسایر مراتب را مشافهة به عالی‌جاهان مشارالیهم القا فرموده‌ایم‌که‌انشاءالله‌المنان به‌تفصیل‌تقریرو خاطرنشان‌خواهند نمود وچون مأمورین به جهت ترویج دین وملت وارد دولت علیه می‌گردند، البته لازمهٔ

خیرخـواهی طرفین را منظـور و خود را درین امر عظیم شریك و سهیم خواهند نمود.

باقی ایام فضیلت و افاده و افاضه مخلد ومستدام باد.*

* سند شمارهٔ ۱۵ و ۱۲۶ اسناد انجمن تاریخ ایران (نامهٔ همایون ج ۳)، اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۹۳ – ۹۱

نامهٔ شیخ الاسلام به ملا علی اکبر[1]

الحمدلله الذی اسس بنیان الشرع القویم علی تأیید من الله الملك العلیم. الذی الف بین قلوب عباد المومنین بلطفه و اسعاده حتی صاروا کلمة واحدة فی مهام الدین بتوفیقه و ارشاده و الصلوة و السلام علی رسولنا سید الاولین و الآخرین، قائد الغر المحجلین، محمد اشرف الرسل وخاتم النبیین وعلی آله واصحابه الکرام والذین اتبعوهم باحسان الی یوم الدین رضوان الاله تعالی علیهم اجمعین.

بعد اهداء نخب الدعوات الزاکیات المستجابة وغب اتحاف تحف التحیات المستطابه الی الجناب العالی المکرم والمولی المجبل المفخم، الفاضل الذی یجری من یراعته انهار العلم والعرفان علی مجاری حدایق الفضل والبیان، من بلغ العلی بفضله کالعلم النائر وسار ذکره کالمثل السائر زاد الله قدره و شانه قد ورد کتابکم المستطاب الحاوی علی امر صواب، تشرفنا بمطالعته من المطالع الی القوافی ومن القوادم الی الخوافی فالفینا فی تضاعیف السطور مایشفی الصدور من اکمال امر السلم والمصافات و اتمام

الانس والموالات حسبما نطقت به الالوكة الوارة بيد السفير النجيب فتحعلى بيك تركمان من ارباب القدر والشان الى حضرة سلطاننا الأعظم الأفخم والخاقان المعظم المفخم خليفة الله تعالى فى العالم، اعظم الملوك والسلاطين، ظل الله تعالى فى الارضين، مالك الممالك الاسلامية بالارث والاستحقاق، منفذ احكام الشرع المبين فى الآفاق، معين الاسلام والمسلمين، مجهز الغزاة والمجاهدين، ضامن امان الخافقين، كافل مهام الأنام بالمشرقين، سلطان البرين والبحرين، خادم الحرمين الشريفين، خلد الله خلافته الى يوم الحشر والدين و ابد ظلال دولته على الفقراء و المساكين من قبل من ارتفعت بعزايمه مفاسد الزمان و زينت به الأرائك والتيجان، الذى فاق بالرياسة والسياسة السلطانية بالممالك الوسيعة الايرانيه ، درة اكليل الأصالة والبسالة، غرة جباه السعادة والجلادة، باسط بساط الامن والأنصاف، قابض ايدى الجور والأعتساف وجعل الله مبانى دولته راسخة و بنيان عزته و قدرته شامخة فلما عرضت تلك المفاوضة القاآنيه على ساحته دار الخلافة السلطانية ولحوظ مافيها من اتمام امر السلم والمصافات واكمال الألف و الموالات اشاره حضرة سلطاننا الأعظم بعقد المشورة العامة لاستقرار هذه المصلحة التامة فاجتمعت آراء الاركان على تصويب تلك المصافات لكن مع ـ شرط الصدق والثبات فصدر الامر السلطانى بتحرير الوكة فخيمة على وجه المسطور الى الحضرة القاآنية مع السفير النجيب فتحعلى بيك ثركمان تحوى تلك الالوكة السعيدة على الاشارة السلطانية الى صدق و رغبته فى السلم والمصافات مع ـ لثبات المطلوب من حضرة القاآن فى الالف والموالات.

فعلى هذا ارجو من جنابكم العالى فى توثيق هذا الأمر المرغوب والعهد المطلوب ليسلم امر السلم عن الزلل والاختلال بتوفيق الله الملك المتعال فلاتم امر ـ السفارة على الوجه المسطور و عزم السفير النجيب فتحعلى بيك تركمان الى تلك الحضرة مصحوباً بالعز والاكرام.

حررت هذه القبالة قضاء لحق الجواب. وفقنا الله تعالى واياكم بحسن الموافقة المطلوبة والمعاشرة المرغوبة بين اهل الاسلام.

من المحب القديم والمخلص المستديم محمد پیری زاده
المفتی بالممالك العلیة السنیة العثمانیة عفی عنهما * .

* . سند ۲۷۹ انجمن تاریخ ایران (نامه همایون ج ۸ ص ۱۷۶)

نامهٔ ملاعلی‌اکبر به‌شیخ‌الاسلام دولت عثمانی[1]

همواره اساس ملت دین و بنیان دیوان شرع مبین به اسطوانهٔ ذات قدسی صفات سامی‌و داعمهٔ وجود مسعود فیض آمودگرامی مستحکم و برقرار و از آفت انهدام وزلزال اختلال برکنار بوده ممهد بساط‌دین‌پروری و مشید قواعد افادت و افاضت و شریعت‌گستری باشند.

بعدازتبلیغ دعوات وافیات اخلاص آیات واتحاف‌تسلیمات‌زاکیات‌مصادقت سمات، مشهود رای بیضاضیای مهرانجلای شریف می‌داردکه قبل از این‌که به‌امر و ارشاداعلی‌حضرت شهنشاهی‌روحی فداه‌آثار سب و رفض ازایران‌متروك ومذهب سنت و جماعت شایع‌گردیده در خصوص تعیین رکن و سر مذهبی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ، به آن دولت والا تکلیفی شد ، ازین تکلیف سوای مزیدالف والتیام میانهٔ اهل اسلام و مزید خشنودی اهل ایران غرضی نبود و ضرر و محظوری درین ضمن برای آن دولت والا متصور نمی‌شد . لیکن ازآن

۱ــ عنوان نامه درسند: سفیر مومی‌الیه وساطتی اسماحتلو شیخ‌الاسلام حضرت‌دینه ملاباشی علی‌اکبر طرفندن‌کلان فارسی مکتوبك بعینه صورتیدر.

طرف از قبول آنها تحاشی و انکار به ظهور پیوست. درین وقت که مقدمهٔ یکن‌محمدپاشا واقع‌شد، بندگان اقدس اشرف فرمودند که منظور نظر، رفع غائلهٔ فساد واطفای نایرهٔ نزاع‌وعناد بود. از جانب اولیای دولت خلاف متوقع مشاهده گردید که به‌این همه سفك دماء راضی شدند و به‌قبول‌آن راضی نشدند و چون اصرار در این باب احتمال داشت که باز موجب خونریزی شود، لهذا ترك تکالیف مزبوره فرمودند ولله‌الحمد اهالی ایران عقاید سابقهٔرا ناسخ‌و برمذهب اهل‌سنت وجماعت راسخ می‌باشند و به قبول و عدم قبول تکالیف معهوده خللی در بنای حسن عقیدت راه نخواهند داد و چنانچه بندگان اقدس راضی برسفك دماء می‌بودنـد، درچنین فرصتی خودداری نمی‌فرمودند. خود به‌سعادت تأمل نموده انصاف دهند که اگردر چنین فرصتی کوکبهٔ اقبال‌شاهنشاهی‌متوجه‌آن‌حدود شد به‌هیچ‌وجه حاجز وحایل و عایق و مانعی برای هیچ مطلب نمی‌بود.

غرض از اظهاراین معنی‌آن است که برای انورسامی رفع شبهه‌گشته، حسن نیت و مساعی بیغرضانهٔ بندگان شاهنشاهی تحقق یابد. به هرحال در این وقت‌نامـهٔ معذرت صادقانه مشعر بر تـرك تکالیف معهوده و مبنی بر رسوخ قواعد دوستی و مصالحه به‌طرف قرین الشرف‌اعلی‌حضرت فلك رتبت، خلیفه‌الرحمن، ظل‌سبحان پادشاه اسلام پناه، اسکندر جاه‌خلدالله ملکه ارسال فرمودند وبعضی شروح در آن اندراج یافته، البته حقیق حال معلوم ضمیر منیر دوستی تنویر خواهد گردید.

چون در عالم محبت و ولا اعلام چگونگی این مقدمـه به خـدمت سامی لازم بود، به‌این وسیله به تحریر این نمیقه پرداخت ورسم یادآوری‌را ممهدساخت. باقی‌ایام افادت وافضال و دین‌پروری مستدام‌باد. *

* اسناد شمارهٔ ۲۷ و ۲۷۱ انجمن تاریخ ایران (خط همایون).

نامهٔ ملاعلی اکبر به شیخ‌الاسلام[1]

الحمدلله‌الذی من‌علینا بالاسلام و فضلنا به علی‌الانام وجعلنا وسیلة الائتلاف و ذریعةلرفع‌الاختلاف و صلی‌الله‌علی‌رسوله‌الذی ختم به‌الانبیاء الفخام و علی‌آله الکرام واصحابه الراشدین‌العظام، ماختمت‌الامورالخیریه بالوسائط المندرجین علی نهج‌التقوی و شکرت‌المساعی‌المؤسسة علی‌الصلاح فشملت الصغیف والاقوی و حمدت عواقب‌الامورالجاریة علی‌رضی‌الرحمن وانثنی منن (؟)[2] علی‌الله بتکمیل مراسم اللطف والاحسان وصدقت بلابل الیروانحات عقدةالشدة والعسر تعرض تحیة لایحیط‌بهاالحصر واثنیةمبارکة فاقت‌کل اثنیة مدی العصر یحیی و یخص بهـا زبدة اللجلاء المحققین و نخبة الفضلاء المدققین، الذی سارت فضائله‌الحیه‌ادیـم الغبراء وعلت مناقبه‌العامة[3] و کسی‌اشراقها کواکب‌الجوزا، مظهر کل کریمة ومجلی کل معضلة، نتیجةالدهروالقیاس ، المنتج حیث کان‌لاهل‌العصرالصدر حرسه‌اللهمما یتوقاه‌و اناله فی‌الدارین مایتمناه

---

۱ ــ عنوان در سند: سندآدای صدروالای فتوایه‌صدر ممالك ایران ملاعلی‌اکبرن بودفعه نظیف افندی بدیله‌کلان عربی مکتوبك بعینه صور تیدر .

۲ــ کامه‌ای است نا خوانا.

۳ــ به قیاس یکی دو کلمه افتاده.

و بعد فقدوردت الجريدة الوقيعة الواصلة بيدار لسفير العزيز، ذى القدر الرفيع، فتحملى بيك تركمان و سائر السفرة الكرام البررة [1] و وقفنا على مطويات رموزها و محويات كنوزها و ما اوردتم فيها من الحث على السلم و الموالات و الأشارة الى بذل الجهد الموفور و السعى المشكور فى حضرة السلطان الاعظم و الخاقان المعظم المفخم، قطب دائرة سماء السلطنة ومحور ملك الرفعته و الجلالة و الابهة والعظمة، سليل سلسلة السلاطين التركمانيه، القآآن الاعظم، خليفة الله فى العالم الشاهنشاه نادر پسادشاه خلد الله ظلال جلاله على مفارق العالم فبذلنا مجهود نافى حضرته العلية وسدته السنية و ابرمنا فى الألحاح و اطلنا فى مسألة الانجاح فاجاب اطال الله ظلال جلاله جواب الأ ـ سعاف بما تلخيصه هو ذا ان قبل لنا سلطنة اهل الايران بعد تحاشينا البالغ فى الشورى الكبرى الرافعة بنيان كان لأزالة البدع و محو الرفض المخترع و ارشاد الخلق الى الطريقة الانيقة الحق التى لاهل السنة و الجماعة التى هى ملة آبائنا الأسلاف بعد تعهد نالهم من قبل اخينا الكبير، اعنى السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، صاحب الدولة الباهرة والسنة العادلة، الغازى فى سبيل الله، سلطان البريسن و والبحريسن، خادم الحرمين الشريفين، ثانى اسكندر ذى القرنين ، قاطع البرهان، خليفة الرحمن، السلطان محمود الغازى بهادرخان ادام الله ظلال جلاله على الأنام الى يوم القيام ان ينفضل علينهم بالاذن فى الصلوة فى ركن من اركان المكرمة المشرفة. فلما توقف اخونا الجليل ادام الله ظلال جلاله فى ذلك الأمر التمسنا بازائه بعضاً من الاملاك التركمانية الموروثة و فوضنا اليه الامر . فلما سمع على مالاح من الوكته الفاخره الزاهر فى ذلك بالمشاورة الكبرى فاتفق رجال دولته وعلماء دائرته وامراء سلطنته بر متهم على ان يخلى ذلك الرجاء و نكف عن المدعى و اشار اليه اخونا الكبير النبيل اطال لله بقائه و اختار لنا هذا تعديناعن المرام و القيناعلى غاربها الذمام و بيننا على السلم و الاستسلام مترقباً لماوعدنا بما احتوت عليه نا مجة النافجة على مؤاخات الدوام و كمال المحبة على

---

۱ ــ اشاره به آیهٔ ۱۶ سورهٔ عبس

نهج الاستحکام بمایبقی فی الاعقاب والا خلاف الی یوم القیام و تسم الکلام و فتم الأمر والسعی من قبلنا لکن بقی علیکم ایها العلماء الاعلام ان تبذلوا جهدکم فی حضرة السلطان خلیفة الرحمن، عند الخاص والعام والان یشید بنیان المهادنه حتی لا یطرق علیه طارق و یصون من الحدثان و یسلم من الزلل ویحرس من الخلل فان حق سلطاننا فی الاسلام عزیز علی مایعرفه اهل التدریب والتمییز والسلام علیکم و علی من یدرو فی حضرتکم العلیة.

لااله الاالله الملك الحق المبین

محل مهر: عبده علی اکبر ۱۱۵۵ *

* سند شماره ۲۸۵، انجمن ایران(نامهٔ همایون ج ۸ ص ۱۹۲)

نامهٔ نادرشاه به سلطان محمود خان

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

به نام پادشاه پادشاهان — سرافرازندهٔ رفعت پناهان
خداوندی که خلاق وجود است — وجودش تاابد فیاض جود است
به‌نام آنکه‌نامش‌حرزجانهاست — ثنایش جوهر تیغ زبانهاست
به‌درگاهش سرافرازان کمربند — خداوندان عالم را خداوند
زفضل و رحمتش شاهان عالم — به تخت و تاج سلطانی مکرم
خداوندی که دارای‌جهان‌است — نگهدار زمین و آسمان است
ز نام او محبت نامه نامی — ز اکرامش بنی‌آدم گرامی
تعالی الله زهی قیوم دانا — توانائی ده هر ناتوانا

نظیفترین گوهری که غواصان بحر ایقان در رشتهٔ تحریر و بیان کشند و شریفترین جوهری که‌جوهریان رشتهٔعرفان برطبق تقریر واعلان نهند، حمد مالک‌الملك لایزال وثنای پادشاه بی‌همالی است که فرق فرقدسای سلاطین نامدار را به اکلیل و فضلناهم علی کثیر فمن خلقنا[1] آراسته به اسنی مدارج عزت برافراخت و

۱ــ سورةالاسری آیهٔ ۷۲

قامت قابلیت خواقین ذوی‌الاقتدار را به‌تشریف شریف اناجعلناك خلیفة فی‌الارض[۱] مزین ولوای ارتقای ایشان را به ذروة ورفعناه مکاناً علیا[۲] بلند ساخت.

سبحان من تحیر فی ذاته سواه
فهم وخرد به‌کنه صفاتش نبرده راه

ونفایس تحیات گوناگون ولطایف تحایف تسلیمات ازحد فزون نثار وایثار حضرت‌شاه ایوان‌رسالت وماه‌آسمان مجد وجلالت، سلطان سریردنی فتدلی[۳] چاه‌نشین نهانخانهٔ قاب قوسین اوادنی[۴]، عارج معارج سبحان‌الذی[۵] اسری، راهنمای هوالذی ارسل رسوله بالهدی[۶]، بدرکامل اوج نبوت،قطب فلك سعادت و فتوت، حبیب‌الله العالمین، مظهر کریمهٔ ومارسلناك الارحمةللعالمین.[۷]

محمد بهترین هر دو عالم
نظام دین و دنیا، فخر آدم
چراغ افروز چشم اهل بینش
طراز کارگاه آفرینش
سریر عرش را نعلین او تاج
امین وحی و صاحب سر معراج

وآل اطهار و خلفای اخیار و صحابهٔ کبار او بادکه ابواب کنوز سعادات دو

۱ــ سورة ص آیه ۳۶
۲ــ سورة مریم ۵۷
۳و۴ــ النجم ۸،۹
۵ــ سورةالاسری ۱
۶ــ سورةالتوبة ۳۳
۷ــ سورةالانبیا ۱۰۷

جهانی را مفتاح‌اند ومشکوة شبستان هدایت و رشاد را مصباح. رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین.

و بعد مرآت رای جهان آرای اقدس و آیینهٔ گیتی‌نمای ضمیر مقدس اعلی- حضرت فلك رفعت خورشید طلعت گردون بسطت ثریا منزلت، برجیس سعادت بهرام صولت، کیوان‌مهابت ناهیدبهجت عطارد فطنت‌سلیمان شوکت،سکندرنصفت نوشیروان معدلت دارا درایت، مهرسپهر سلطنت وپادشاهی واختر برج خلافت و جهان پناهی، برازندهٔ بخت فیروزبخت کشورآرائی و زیبندهٔ سریرفلك مسیردولت خدائی، اعظم سلاطین جهان، افخم خواقین دوران، روشنی بخش مشعل خاندان عظیم‌الشان عثمانی، آفتاب عالمتاب اوج جهانبانی، پادشاه اسلام پناه فلك بارگاه، خدیو ستاره‌سپاه ظل‌الله، داور قدرقدرت قضاتوان، شهریارکوه وقارگردون مکان، سلطان‌البرین وخاقان‌البحرین، خادم‌الحرمین‌الشریفین، ثانی‌اسکندرذوالقرنین، نجماً لفلك‌السلطنةوالشوکة والخلافةوالعظمة والرفعةوالرحمةوالمعدلةوالمروة والاحسان سلطان محمود خان بن سلطان مصطفی خان خلدالله ملکه و سلطانه، صورت شاهد مطلوب‌را برین‌وجه منطبع ومرتسم می‌سازدکه قبل‌ازاین‌که باعموم علما وجمهور عظما و اجلهٔ داعیان ممالك ایران، درخصوص مقدمهٔ دین‌مبین وسنت سنیهٔ حضرت سیدالمرسلین گفتگو و بطلان امور مبتدعه و حقیقت مذهب اهل سنت و جماعت را که ابأعن جد همیشه‌برآن طریق حنیف ومذهب شریف سالك وثابت بوده‌ایم، بر- ایشان حالی و خاطر نشان و فسخ قوانین بدع و اشاعهٔ مذهب حق وآیین جعفری فی‌مابین وضیع و شریف وعالم وجاهل ایران‌کرده سعادت و ایالت وشوکت‌پناه، حشمت وجلالت دستگاه، عالی‌جاه، نظاماًللایالة والشوکة والجلالة عبدالباقی‌خان زنگنه‌حاکم کرمانشاهان راکه ازاعاظم امرای‌ایران وشایستهٔ سفارت آن‌آستان‌خلافت بنیان بود، به حجابت و ایلچیگری تعیین و به جهت طی‌آن امر وسایر مواد به‌اتفاق سیادت و شریعت و فضیلت و اقبال پناه عالی‌جاه، عمدةالسادات و الافاخم، میرزا ابوالقاسم صدرممالك محروسه وعلامه‌العلمایی، ملا علی‌اکبرمدرس‌خراسان و امام

این نیازمند درگاه سبحان روانهٔ آن دربار فلک‌اقتدار آسمان شان وچگونگی را در عالم ربط مشرب و اتحاد مذهب به آن اعظم قیاصره نگاشتهٔ لوح اعلان و بیان ساختیم . البته سفرای مشارالیهم تا حال به شرف تقبیل عتبهٔ علیهٔ همایون سربلندی و ازادراك خدمت حجاب بارگاه سپهردستگاه چرخ‌نمون بهره‌مندی‌یافته آن مقدمات را به عرض ایستادگان پایهٔ سریرخلافت مصیر رسانیده‌اند.

دراین‌اوان میمنت اقتران، یك‌زنجیر فیل- هرچندکه قابل‌گـیل‌نبود - لیکن چون هدیهٔ حضرت فلك رفعت، نقاوهٔ دودمان گورکانی، پادشاه والاجاه هندوستان بود ، با بعضی اقمشهٔ این دیار، به موجب تفصیل علی‌حده، مرسله از راه یگانگی و اختصاص انفاذآن درگاه سپهر اساس خلافت مناص شد. امیدکه درپیشگاه نظر آفتاب اثر سلطانی جلوهٔ قبول یابد.

ازآنجاکه مکاتیب مودت اسالیب کلید محبت والتیام فی‌مابین‌سلاطین ذوی الاحتشام و ارتباط این گروه باعث آسایش ایام می باشد، یقین که همواره به مفاتیح اقدام در ارتسام ازطرف ذی‌شرف آن دولت علیه گنجینه‌گشای کنوز موالات بوده، رسم مؤالفت به مقتضای مکارم اخلاق خدیوانه مرعی ومبذول خواهند فرمود.

الباقی آفتاب‌جهانتاب سلطنت عظمی‌ازآفت زوال‌مصون بوده، دائماًاورنگ خلافت وجهانداری به‌تأیید جناب‌باری باوجود مسعود اقدس‌همایون زینت مقرون باد. برب‌العباد.*

[در ذیل نامه نوشته شده : «نادرشاه طرفندن عبدالکریم خان وساطتیله کلان هدیه» و در ذیل این‌عنوان صورت هدایای نادر به شرح ذیل:]

* اسناد انجمن‌تاریخ (نامهٔ همایـون ج ۷ ص ۲۷۸)/اسناد تاریخـی (نصیری) ص ۹۹-۹۷

صورت هدایای نادرشاه جهت سلطان محمود خان

به وسیلهٔ عبدالکریم خان

فیل با مکمل طاقم[1]	یك زنجیر
زربفت طلا بافت	۱۸ توپ[2]
زربفت نقره بافت	۱۸ توپ
زربفت محرمات نقره‌بافت	۹ توپ
اطلس زربفت طلا بافت	۲۲ توپ
اطلس زربفت نقره‌بافت	۲۳ توپ[3]
دارائی‌زربفت یزدی‌طلابافت	۲۷ توپ

۱ــ طاقم به معنای «دست» و به اصطلاح یك سرویس (مثلا سرویس چای‌خوری) شمس‌الدین سامی، قاموس ترکی (به نقل از اسناد ومکاتبات تصوری ص ۱۰۰)

۲ــ کلمهٔ توپ کــه هم‌اکنون هم به عنوان واحد سنجش مقدار پارچه معمول است درنسخه همه جا «صوپ» نوشته شده است وچه بهترکه با «ثوب» اشتباه نمی‌شود.

۳ــ مجموع اطلس طلابافت ونقره‌بافت ۴۵ است یعنی پنج طنوز (۹ × ۵). تاآن روزگار به تقلید از ترکان و مغولان، کــه عدد ۹ را مقدس می‌شمردند، هدایا براساس طنوز (نه، نه) فرستاده می‌شد. چنانکه هدایای نادر هم برهمین اساس ارسال شده.

دارائی‌زربفت یزدی‌نفره‌بافت ۲۷ توپ

اطلس الوان ساده ۶۳ توپ

شال ترمه کمربند ورضائی ۲۷ عدد

یکون[1] قیاس [2]۲۳۴

۱ــ «یکون» به‌معنای مجموعاً، کلا (قاموس ترکی شمس‌الدین سامی استانبول ۱۳۱۷ ق.م).

۲ــ در نسخه ۲۴۴ است که مسلماً اشتباه است ومسلماًمی‌بایست ۲۳۴ باشد یعنی ۲۶ تقوز.

نامهٔ نصرالله‌میرزا به‌علی‌پاشا صدراعظم عثمانی[1]

وزارت و جلالت و شهامت‌پناه، حشمت و بسالت وفخامت دستگاه، مناعت و رفعت و شوکت و ابهت انتباه، وزیرصاحب تدبیر عالی رای ومشیرمشتری نظیر ملك‌آرای، اسوةالوزراءالکرام وقدوةالکبراءالعظام، مؤسس اساس دولت عثمانیه و مشیدمبانی سلطنةالبهیة، نظام‌العالم، مدبرجمهور امام وامم، صدرافخم و دستور اکرم علی‌پاشای وزیراعظم به صنوف جلال توجهات شاهنشاهی والوف تفضلات ظل‌اللهی معزز بوده بداند که مقدمات فراریان جانبین به توسط امنای ایـن دولت ابدپیوند به‌عالی‌جاه وزیر مکرم یوسف‌پاشا والی آخسقه‌که از تاریخ ورود رایات نصرت انتساب به‌آن حدود مصدر آثار صلاح‌اندیشی و خدمتگزاری بین‌الدولتین گشته، ازین رهگذر شایستهٔ عنایات خاقانی می‌باشد، اعـلام و اختیار آن امر را به کارگذاران دولت علیهٔ عثمانیه حواله نمودیم‌که به هر نحوی‌که مقرون بـه رضای خاطر ایشان بوده باشد ازآن قرار به‌عمل‌درآید. دراین وقت، نظر به شرح خاتمه‌که از جانب آن والاجاه به‌وزیر مشارالیه تحریر یافته به‌وضوح پیوست‌که رد وارجاع فراریان منظورنظر اصابت‌منظر ومرضی‌طبع‌خیریت اسلوب و واسطهٔ تیسیرمطالوب

۱ــ منشآت: مراسله در جواب مکتوب وزیر اعظم نوشته.

و مأمول بروجه مرغوب نگردید ودر برابر این همه حجج شرعیه وعرفیه و اقامهٔ دلیل وبرهان ایشان جوابی بروفق سؤال نداده از در دیگر درآمده‌اند. حرف حق در نظر جواهرشناسان کنوز دانش گوهری است ارزنده که درةالتاج افسر قبولو زیور گرانبهای اربـاب عقول مـی‌باشد. چون امنای آن دولت‌ابدپیوند خـریدار نشدند ـ به‌نحوی که سابق براین اعلام شده ـ اعلی‌حضرت شاه‌بابام مهمان ایشان‌و عن‌قریب وارد آن سرزمین [خواهندشد] و ایشان نیـز ان‌شاءالله به مقابله خواهند شتافت.

چون این تکلیف متضمن فـواید خیر و استحکـام اساس مـذهب و دوستی ملحوظ حقیقت سیراست، به‌هرصورت گفتگو لازم این مطلب افتاده اولی و انسب آن است ان‌شاءالله به استقبال موکب‌همایون‌حرکت خواهندکرد. ودونفر آدم‌خود که مأذون گفتگو باشندپیشتر بچاپاری وایلغاری روانه‌دارندکه در اردوی همایون، طی مقالات و محاکمات شود، نه‌آنکه آن‌دونفر مأذون و مختار در استقراربنای‌کار باشند، بلکه همین قدر اذن‌داشته باشند که با این‌طرف تمهید مـراسم محاورات و مجارات‌کرده جواب‌ایشان‌برسانند، به‌نحوی که شاه‌بابام از مبادی حال ملتزم‌اصلاح شده‌اند ان‌شاءالله مأمول به‌طریق‌اسلم پیرایهٔ قبول یابد. چنانکه آمدن‌آن دونفراز آن دولت [مقرون] به‌حاجزی باشد وصلاح ندانند اعلام دارند که‌این خدمت از این طرف به‌عمل‌آمده دونفر ازاین دربارکیوان مدار ارسال شود وبعدازآنکه‌آئینهٔ دلها از زنگ‌اغراض صاف ودرباب‌اختیار سلاطین آن‌دیار به‌انصاف اتصاف یابند، البته هرکاری بروجه بلیغ‌به‌حصول قرین خواهد شدوملفوف ونوشتجاتی که چند دفعه‌از طرفین سمت نگارش و اموری که فی‌مابین به‌وساطت کلك محبت رقم‌گذارش‌یافته، آن مکاتیب درمیانه موجود ومضبوط خواهد بود وشرحی که از جـانب گرامی در جواب ابلاغ یافته همگی به‌این مطلب ناموافق و با سئوال غیر مطابق خواهد بود. ان‌شاءالله حینی که بعد مکانی به‌قرب‌جسمانی‌و مباینت صوری به ملاقات‌حضوری مبدل‌گردید، نوشتجات مزبوره ملحوظ نظر اصابت اثر ایشان شده، آن وقت‌معانی

مکاتبات معلوم گشته، خود نیز تصدیق خواهند کرد که چرا اینهانه برفق سؤال بوده.

نگاشتهٔ خامهٔ خلوص ختامه ساخته‌اند که شاه بابام دراین امر مصدر سعی جمیل ومظهر اجر جزیل شده‌اند، هرگاه به مقتضای انصاف خود اعلی حضرت سلیمان - حشمت، آن عم بزرگوار که خلیفهٔ اسلام‌پناهند، به این مطالب اعتراف دارند، چرا دراین معنی که موجب خیریت مسلمانان وصلاح ملك ودولت است همدستی ننمایند. از برای اتمام حجت به‌طریق اجمال مرقوم کلك حقانیت سلك گردید. به‌هر نحوی که رأی صواب نمای آن عالی‌جاه اقتضا نماید، از آن قرار به‌عمل خواهند آورد.*

* . منشآت: ص ۱۱۵-۱۱۲

نامهٔ میرزا مهدی‌خان به‌صدر اعظم عثمانی

بعد از تبلیغ دعا، مشهود رأی وزارت پیرا می‌دارد که مکتوب مودت‌اسلوب گرامی سمت وصول پذیرفت. در السنه وافواه، خصوصاً از قرار تقریر عالی‌جاه حاجی‌خان ایلچی، به وضوح پیوست که آن عالی‌جاه به‌صفت هوش و آگاهی و نصفت و صلاح‌اندیشی‌ودولتخواهی اتصاف واشتهار دارد و می‌باشد. از این معنی کمال شکرگزاری ومسرت‌حاصل گردید که الحمدلله مقالید حل‌وعقد امور آن‌دولت علیه مفوض کف کفایت چنان‌وزیر صاحب‌رأی و مشیر مملکت‌آرای می‌باشد.

شرحی که در باب دوماده ازمواد خمسهٔ مسطوره نوشتهٔ جناب افضل‌الفضلاء والمجتهدین، شیخ‌الاسلام‌والمسلمین ایصال کرده‌بودند، از نوشتهٔ جناب ایشان چیزی مفهوم نگردید. بلکه بیشتر موجب‌تعجب گشت که با وصف اینکه در نزد اهل‌شرع وعرف بل‌جمهور انام سمت وضوح و تحقق دارد که در زمان حضرت رسول بنای تقلید بر یك مذهب بوده بعداز مدتی سلاطین عصر به‌سبب شیوع اختلاف درمیان امت رسول (ص) برای رفع نزاع و فساد بنای تقلید را برچهار مذهب گذاشته‌اند، معهذا درآن اوان مادهٔ فسادآن قدر اشتداد نداشت خصومت فی‌مابین امت نبویه

به‌مراتب اشد و اقوی است و اسرای مسلمانان به‌کفار بیع وشری می‌شوند. در این امر که متضمن مصلحت انام و خیریت حال اهل اسلام است چرا باید مضایقه شود. الحمدلله که آن وزیر صائب رأی‌واقف صلاح وفساد هر امری می‌باشد. خودانصاف دهند که کجا رواست اهل اسلام به‌یکدیگر افتاده کفار در میانه فرصت جسته باشدو به‌اسرونهب بلاد مسلمین دست تطاول‌دراز کنند و اسرای ایشان در اسواق‌بیع‌وشری ودر کنایس خاج‌پرست‌گردند. هرگاه برای رفع غائلهٔ فساد در ازمنهٔ سابقه بنا رابر چهار مذهب توانندگذاشت، چرا اکنون برپنج مذهب گذاشته نتواند شد. چون امر خطیری پیشنهاد دولتین است، مقتضای مقام آن‌بود که وزرای صاحب نام و افندیان عظام فی‌مابین آمدوشد نموده متوجه انجام و اختتام این دو امر خطیر نیك‌فرجام شوند.

به‌هرحال، دراین وقت از دربار خلافتمدار شاهی ایلچیان رخصت انصراف یافته معاودت نمودند وازمضمون‌مکتوب‌شیخ‌الاسلام حقیقت امر به‌رأی‌انورمنکشف خواهد شد. اما باز ازآن وزیر نیکخواه توقع آن است که واسطهٔ اصلاح و باعث انجاح فوز ونجاح گشته نوعی فرمایند که به‌یمن مساعی‌جمیلهٔ وداد ایشان این‌دوامر موقوف‌علیهما در دولت‌علیه صورت قبول وحصول یابد و[موجب]ایقاظ فتنه وفساد فی‌مابین‌اهل‌اسلام نگردد. به‌شرح‌ملفوفه، اظهار مطلب ازاین‌طرف‌شده‌اما کارگشائی وکارگذاری موقوف به‌مساعی جمیلهٔ آن والاشأن است.

امر امر[ی]خطیر است‌سهل‌نبایدشمرد وتشکیك‌وشبهه‌در آن‌راه نخواهند داد. الحمدلله از مراسم نفع‌وضرر و خیروشر آگاه می‌باشند. اصلح و صواب‌آن است که وزیر معتبری با چند نفرافندی معظم‌ازآن‌دولت ابدمدت مأمور و وارد این‌حدود گشته درمیانه‌گفتگو کرده بنای این کار را بروجه بلیغ بگذارند و فتنه را رفع‌نمایند که هم موجب نیکنامی دنیا وهم‌باعث رستگاری عقبی‌خواهدبود.*

*. منشآت ص ۱۵۲ ـ ۱۰۰

فرمان نادر به‌علمای بغداد[1]

راقم‌نمیقه، اقل خلیقه، محمدباقر استرابادی، مدرس دارالسلطنهٔ اصفهان، بعد از تبلیغ دعوات محبت‌آمیز مودت انجام، بر رای حقایق‌نمای علمای اعلام‌وفضلای عالی‌مقام بغداد انهاء و اعلام می‌دارد که در این اوان سعادت فرجام که این احقر عبادبه تقرب زیارت روز عرفه و احراز شرایف طواف اماکن مشرفه، وارد این ارض فیض بنیادگردید، از تقریر جمعی که از شدت جوع از تنگنای قلعه فراری‌شده می‌آیند معرفت کامل به احوال سکنهٔ آن‌جا حاصل نموده، معلوم است که هر روز جمعی کثیر از صغیر و کبیر و برنا و پیر در قلعه از فقدان قوت فوت و تلف و ملحق به‌یاران سلف می‌گردند. چون اهل قلعه قایل کمتین طیبتین شهادتین و امت رسول‌الثقلین ودر قبله وکتاب موافق ودر دین وشریعت مطابق بوده‌اند، به مدلول وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما[2] و به‌مفاد وان تنتهوا[3] خیرلکم بارؤسای سپاه پرخاشجوی مستدلا علی احکام الله گفتگو کرده جمعی از ایشان را با خود

۱ــ عنوان نامه در منشآت «صورت فرمانی که به‌علمای دارالسلام بغداد به امر همایون درحین محاصرهٔ بغداد نوشته شده.»

۲ــ سورهٔ الحجرات آیه ۹ ۳ــ الانفال آیه ۱۹

همداستان نموده و به خدمت خان‌والاشان کشورستان‌فایز و به دلایل عقلیه و نصوص شرعیه ایشان را به امتثال فرمان و جادلهم بالتی‌هی[1] احسن ارشاد و بـه منطوق و نزعناها فی‌صدور هم من‌غل[2] تصفیهٔ زلال‌عناد نموده‌به‌نگارش این صحیفه‌پرداخت. بر ضمایر زاکیه حضرات‌مستورومخفی نماند که اگر خان فلك شأن را به‌تأییدات ایزدی و مددکاری بخت سعیدداعیهٔ کشورگشائی و دارائی وعالی‌جادوزیر صاحب رأی و دستور ملك‌آرای احمد پاشا را هوس‌حکمرانی و فرمانفرمائی باشد،عجزه وضعفائی که بهین‌ودیعهٔ کارخانهٔ ابداعمداراین دو حالت بری و لامحاله‌به‌نافذالامری مبسوط‌الید در مقام رعیتی وفرمانبری می‌باشد و ایشان را در میانه تقصیری نیست که پایمال جنود محن و غارت زدهٔ سپاه فتن شوند وقطع نظر از آن‌شغل فرماندهی به‌مصداق تعزمن‌تشاء و تذل من‌تشاء[3] به امر پادشاه ازل منوط و تغییر و تبدیل کار جهانبانی به‌مفادتؤتی‌الملك ممن‌تشاءو تنزع‌الملك ممن‌تشاء[4] بـه‌مشیت‌سلطان لم‌یـزل موقوف‌و مربوط‌و خان‌سکندرشأن‌نمؤیدمن‌عندالله‌ومشیدبجندالله‌و این‌معنی‌بدیهی است که‌بعداز آنکه‌دو صاحب‌دولت‌به‌یکدیگر مسلط‌شوند،عرض‌وناموس بزرگی‌را صیانت وبکدیگررا رعایت نخواهندکرد وعجزه ورعاع‌الناس‌از رهگذر عدم مکنت‌درمیانه پامال لشکر حوادث‌می‌گردند. به‌نهجی‌که این خادم دیبه عرض مراتب رابه‌حضرت فاآنی نقا و ایشان نیز بر سمع مبارك اصغا فرموده‌اند آن حضرات عالیات نیزازراه دینداری و غمخواری مخلوقات حضرت‌باری مراتبی را که مذکور شد، بایـد بـه عالی‌جاه‌مشارالیه وباقی پاشایان با عز وشأن حالی نموده خود ایشان را بری‌الذمـه سازند وزیاده براین عجزه و مذهوفین را به ورطهٔ هلاك نیندازند.

ولوانهم مایوعظون لکان خیراً لهم[5] وبعد از آنکه عالـی‌جاه مشارالیه این معنی‌را نپذیرد وبرای کهن‌ویرانه که نمونهٔ آن اوهن‌البیوت لبیت‌العنکبوت[6] است خون‌این همه مسلمانان‌را به‌گردن بگیرند صاحب اختیارند.

۱ـ النحل آیه ۱۲۵ ۲ـ الحجر آیه ۴۷ ۳ـ آل‌عمران آیه ۲۶
۵ـ سورةالنساء آیه ۶۶ ۶ـ سورةالعنکبوت آیهٔ ۴۱

وثیقهٔ اتحاد اسلام نادری[1]

غرض از تحریر این نمیقه و تزبیر این وثیقه آن است که چون بعد از بعثت حضرت خاتم‌النبیین صلی‌الله‌علیه وعلی آله و اصحابه‌اجمعین، هر یك از صحابهٔ راشدین در ترویج دین‌مبین به‌بذل نفوس واموال واشاعهٔ مساعی‌مشکوره‌ومجاهدات مبروره کرده‌پیرایه‌پوش‌تشریف‌نزول آیهٔ‌والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار[2] گردیدند. وبعداز رحلت‌جناب‌سیدالابرار بنای خلافت [به اجماع‌صحابهٔ کبارکه اهل حل وعقد کار امت بوده‌اند[3]] بر خلیفهٔ اول [ثانی‌اثنین اذهمافی‌الغار[4]، صدرنشین خلافت احمدمختار، ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه] وبعد ازو[به نص آن جناب و اتفاق، بر فاروق اعظم، مزین‌المنبروالمحراب، عمربن‌الخطاب][5] و بعده‌به شوری و اتفاق [به‌جناب ذوالنورین عثمان‌بن عفان[6]] و بعد از وبه حضرت اسدالله

۱ــ عنوان در منشآت: «مراسله که بعد از رد کردن مطالب خمسه مع‌اظهار عقاید نوشته شده»

۲ــ سورةالتوبة آیه ۱۰۰

۳ــ منشآت ندارد

۴ــ سورةالتوبة ۴۰

۵ــ م: به‌نص خلیفهٔ اول به نصب اصحاب بر خلیفهٔ ثانی

۶ــ م: بر ثالث

الغالب، مظهر العجائب، صاحب المناقب][1] علی بن ابی طالب قرار یافته و هر یك از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم ناهج مناهج القیام و ائتلاف و معری از شوائب اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ و حوزهٔ ملت محمدیه را از تطرق شرك وکین ، مصون و محفوظ می‌داشته‌اند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت به بنی‌امیه وبعد از آن به‌بنی‌عباس انتقال یافت، ایشان نیز به‌همین نهج وعقیده باقی و به خلافت خلفای اربعه قایل بوده‌اند . تا این که در سال نهصدوشش هجری که شاه[2] اسماعیل صفوی خروج و برمعارج سلطنت عروج کرده به تعلیم علمای آذربایجان و اردبیل وگیلان ، تزییف[3] نقد حقیت خلفای ذی‌شأن و اهالهٔ[4] قلوب از مطاوعت و متابعت ایشان کرده به علاوهٔ آن سب ورفض را که خامهٔ اسلة اللسان[5] [ازهجنت ذکر آن][6] زبان صربردرکام‌خاموشی می کشد شایع و در منابر ومساجد ازاین گونه اقوال [اعلان فضایح][7] گردید و بعد از شیوع این معنی، اهل سنت و جماعت نیز در اطراف آغاز معادات و ترك مصافات [کرده قتل و نهب واسراین فرقه را مباح می‌دانستند][8] به حدی که اسرای امت خیرالوری در فرنگ و باقی ولایات[9] عرضهٔ بیع‌وشری گشتند واین حادثهٔ شنعاء تا ایام [خاقان‌مغفور و پادشاه مبرور][10] شاه‌سلطان حسین متداول ومعمول‌می‌بود. تا اینکه‌رفته‌رفته‌ترکمانیهٔ دشت‌وبعدازآن افاغنهٔ‌قندهار و همچنین رومیه و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالك ایران انداخته و اساس سلطنت و مملکت ر ویران کرده قلع و استیصال ایرانیان را برخود لازم دانستند.

۱ــ فقط در منشآت
۲ــ م: که خاقان کشورستان شاه‌اسماعیل
۳ــ تزییف: یعنی ناسره کردن وروان گردانیدن دینار ودرهم.
۴ــ م: امالله
۵ــ م: ابکم‌اللسان
۶ــ م. از تحریر وذکر آن
۷ــ م. اعلان انواع فضایح وفضایع
۸ــ م:[از طرفین باعث قتل وغارت و فتنه و آشوب بین‌المسلمین گردید.]
۹ــ م: ولایات خارجه
۱۰ــ م: فقط

چون مشیت مالك‌الملك [ازل و پادشاه][1] لم‌یزل به‌امری تعلق‌گیرد، اسباب آن‌از پردهٔ کمون به ساحت شهود و بروز می‌آید، لهذا کوکب ذات بی‌همال و نیز وجـود سعادت اشتمـال اعلی‌حضرت قدر قدرت کیوان مهابت، مریخ صلابت، ملجأالسلاطین و مرجع‌الخواقین ، چـراغ افروز دودمـان رفیع‌الشان تـرکمانیه [کشور آرای عرصهٔ جهان [2]] به‌تأییدات سبحانیه، تاج بخش ملوك ممالك هند و توران، ظل‌سبحان، نادردوران، خلدالله‌ملکه وسلطانه به نحوی که در تاریخ‌نادری[3] و تواریخ هندو ترك تفصیل حال خجسته‌مآلش مذکـور و مسطور است، ازمطالع ملك‌ابیورد آغاز طلوع وبنیاد سطوع‌نموده ظلمت‌زدای ساحت ایران‌گشته‌ممالکی راکه‌به اقتضای‌انقلاب دهر به تصرف غیردر آمده بود به زوربازوی تأییدالهی‌وفوت سرپنجهٔ ظل‌اللهی، انتزاع‌وکـربنیان شوکت ارباب نزاع و عنادنمود. تااینکه در سال هزار و صدوچهل و هشت [هجری[4]] درشورای‌کبرای صحرای مغان‌که‌عموم وضیع و شریف ایران را احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند [وامر فرمودند[5]] که آن جماعت هرکس راکه خواهند به سلطنت اختیار نموده بنایی درکارخـود بگذارند. اهالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض‌کردندکه پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم [به آن حضرت و آن حضرت را به‌ما[6]] کرامت‌کرده و مارا اختیاری در تغییر حکم‌الهی نیست واین سلطنت حق‌آن جناب است به‌نحوی که از روز ازل صیانت [حال ایشان را ازچنگ دشمنان قوی رهائی داده‌اند باز در مقام محارست ایشان باشند[7]] و ستمدیدگان ایران را به امید دیگری نگذارند.

۱ــ م ندارد

۲ــ م: [برق حرمن سوزسرکشان جهان، مؤید] ۳ــ م: ابتدای تاریخ نادری

۴ و ۵ــ در «ـویدی نیست» ۶ ــم: خداوند عالم پادشاهی مارا به آن حضرت.

۷ــ م: احوال‌ما کرده عرض‌و نفوس مسلمانان را ازچنگ دشمن قوی‌رهایی‌داده‌اند باز در مقام محارست ما باشند.

اعلی حضرت شاهنشاهی نیز [به‌الهام الهی[1]] فرمودند که هرگاه اهالی ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خودرا طالب باشند، در صورتی این مسئول تلقی به قبول و مقرون به حصول خواهد شد [که این آثار مبتدعه[2]] که مخالف مذهب اسلاف کرام و آبای عظام نواب همایون ماست تارك و بر منهج [حقیت خلافت خلفای را شدین قایل و سالك شوند[3]]. ایشان نیز از راه حقانیت بدون شائبه انانیت[4] متفق‌الآراء این حکم قدسی را به‌سمع [اذعان][5] اصغا نموده وثیقه‌ای برای توکیدو استقرار این مطلب مرقوم و به مهر پاك اعتقادی مختوم ساخته به خزانهٔ عامره سپردند.

اعلی‌حضرت شاهنشاهی نیز در ازای این معنی، ایلچی روانهٔ دولت عثمانیه کرده از اعلی حضرت سلیمان حشمت، باسط بساط امن و امان، ناشر رایات‌ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان[6]، سلطان‌البرین و خاقان‌البحرین، خادم‌الحرمین‌الشریفین، ثانی‌اسکندر ذوالقرنین، داور دارادرایت کیخسرو غلام و خدیو گردون شکوه انجم احتشام، پادشاه اسلام‌پناه روم‌ایدالله بقاوهٔ طالب پنج مطلب شدند:

اول ـ اینکه اهل ایران چون از عقاید سابقه نکول و مذهب جعفری را که از مذاهب حقه است اختیار و قبول کردند، قضاة وعلما وافندیان کرام روم اذعان کرده آن را خامس مذاهب شمارند.

دوم ـ اینکه چون درکعبهٔ معظم [زادهاالله شرفاًوتعظیماً[7]] ارکان اربعهٔ مسجدالحرام به‌ائمهٔ مذاهب‌اربعه تعلق دارد، ائمهٔ این مذهب نیز در رکن شافعی با ایشان شریك بوده بعداز ایشان [علی حده[1]] با امام خود به آیین جعفری نماز

۱ـ م ندارد.
۲ـ م: [که سب و رفض را]
۳ـ م: و طریق امام به حق ناطق جعفرصادق (ع) مالك سالك باشند.
۴ـ م: بدون شائبه واکراه
۵ ـ م: اذعان و قبول.
۶ـ سورةالنحل آیه ۹۰
۷ـ م ندارد

بگذارند.

سیم ـ آنکه هرسالی ازطرف ایرانامیرحاج تعیین شود که طریق میرحاج مصرو شام، درکمال اعزاز و احترام، حجاج ایران را به کعبهٔ مقصود رسانیده در دولت علیهٔ عثمانیه، امیرحاج ایران تالی امیرحاج مصروشام، باشد.

چهارم ـ آنکه اسرای دو مملکت نزد هرکس بودهباشد مطلق العنان وآزاد بوده بیع وشری برایشان روا نباشد.

پنجم ـ آنکه وکیلی از دولتین در پایتخت یکدیگر بوده و امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشندکه بـه این وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانهٔ امت محمدیه گشته من بعد به مقتضای انماالمؤمنون اخوة[1] رسم الفت و برادری فیمابین اهالی ایران و روم مسلوك باشد.

امنای دولت ابد پیوند عثمانی چند مطلب راکه عبارت از تعیین امیرحاج و اطلاق اسرای جانبان وبودن وکیل درمقر [دولتین][2] بوده باشد قبول وحقیقت مذهب جعفری را تصدیق کردهباقی مواد را به محاذیر شرعیه ومعاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند. ایلچیان ذی شان به خصوص این مطلب از طرفین آمد و شدکرده از آن طرف [مقدمات عذر وازایـن جانب به براهین ساطعه و حجج قاطعهالقاء و افهام جواب میشد.[3]]

چون در عرض هفت و هشت سال این مقدمات به آمد وشد سفرا صورت عمل نیافت،دراین سال خجسته فال تنگوزئیل کهمطابق سنهٔ یك هزاروصدو پنجاه وشش بوده باشد، موکب[4] همایونی فاآنی واردوی ظفرمقرون خاقانی باغازیان کاصحاب

۱ـ سورهٔ الحجرات آیه ۱۰

۲ـم : ندارد

۳ـ م: اقامهٔ اعذار وازاین جانب به رداعتذار براهین قاطعه وحجج ساطعهالقاء و اظهار میشد.

۴ـ م. کوکبهٔ همایون

دین به عزم این‌که [درخاك روم، بـا آب گفتگوی محلی از هوای نفسانیت،[۲] آتش فتنه را منطفی و مایهٔ فساد و نـزاع را از میان اهل اسلام منتفی گـردانند [حرکت[۳]] و از تمامی ممالك ایران و بلخ و بخارا، شیوخ‌اسلام و قضات‌کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقاولهٔ این امور به موکب منصوراحضار و به‌رسم مهمانی متوجه آن سرزمین گردیدندکه مطالب معهوده را با مقدمهٔ ملك موروثی‌طی نمایند ودراین وقت‌که درنجف اشرف به‌عتبه‌بوسی‌و تقبیل تراب روضهٔ علیهٔ غرویهٔ فائـز و مشرف‌گردیدند وجمعی ازعلمای نجف‌اشرف وکربلای معلی و محال و توابع بغداد را در حوزهٔ گفتگو حاضر ساخته مجدداً امر همایون به‌عز نفاذپیوست که [للهالحمد][۴]در مذاهب اسلام هیچگونه قصوری وفتوری واقع نیست [الاشیوع سب و رفض[۵]] که از بدو دولت صفویه در میان امت نبوبه شیوع یافتـه. علمای کرام‌که دعایم کاخ اسلام‌اند با یکدیگر مجلس محاوره ومذاکره‌آراسته [مشرب عذب ملت نبوی را از لای شکوك و شبهات تصفیه‌کرده آنچه زلال حق و رشاد و ماء معین صفوت‌نمای صواب و سداد است اختیار نمایند][۶] لهذا مأمورین، بـه‌نهج

۱ــ لشکریان نادر را در اسناد و نوشته‌های آن روزگار همه جا باکاصحاب دین» ذکر کرده و آن را لطیفه‌ای شمرده‌اند.

حتی شاعری ازمردم تبریز وازمعاصرین نادر، در قصیده‌ای به‌زبان ترکی که‌جهت مقبرهٔ نادرشاه گفته‌بدین مطلب اشاره کرده:

سپاه رزمه‌و کاصحاب‌دین» خطاب‌اینمك لطیفه دورکه اولوب‌عیندن‌اونا اشعار

(رك. توضیحات ازرنده‌شادروان‌سید جعفرسلطان القرائی، درمجلهٔ یغما،سال نهم (۱۳۳۵ ش، شمارهٔ ۱۱)

۲ــ م: در خاك رومی محلی از هوای نفسانیت به آب گفتگو

۳ــ م: ندارد

۴ــ م: چون

۵ــ س: الاسادی

۶ــ م: فهال ملت نبو راکه ازهجوم اخراج اختلافات اهم آمیختهٔ گل ولای‌شکوك و شبهات گشته است اصفا وبه‌زلال حق و رشاد و سداد معین صفوت وسداد تابرهٔ فساد را اطفاء دهند.

مقرر در درگاه عرش اشتباه ، حضرت یعسوب الدین و امام المتقین به طی مقالات و اظهار عقاید پرداخته. حقیقت ماجری به نهجی است که در مشهد شریف به شهادت آن حضرت نگارش می یابد.

[عقیدهٔ اسلامیهٔ داعیان دوام دولت قاهره و نادرهٔ[1]] علمای ممالک ایران آن که، بعداز رحلت حضرت سیدالمرسلین، خلافت به اجماع امت بر جناب خلیفهٔ اول ابابکر صدیق رضی الله عنه و بعداز او به [نص آن جناب و اتفاق بر فاروق اعظم عمر بن خطاب رضی الله عنه][2] و بعد به شوری و اتفاق [به ذوالنورین عثمان بن عفان][3] و بعد بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قرار یافت و به فحوای آیهٔ وافی هدایهٔ والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنه و رضوا عنه[4] و به فحوای آیهٔ شریفهٔ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم[5] و حدیث شریف «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» خلیفهٔ برحق و ربط و مواصلت فی مابین ایشان محقق بوده همه بایکدیگر رسم موافقت بی شائبهٔ مغایرت و منافرت مسلوک می داشته اند و به حدی رسم مؤاخاة فی مابین ایشان مرعی بوده که بعداز رحلت خلیفهٔ اول و ثانی از دار دنیا، از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کردند. آن حضرت فرمودند امامان قاسطان عادلان کانا علی الحق و ماتا علی الحق و خلیفهٔ اول نیز درشأن خلیفهٔ رابع می فرمود اقیلونی لست بخیرکم وعلی فیکم و خلیفه ثانی در حق آن جناب می فرمود اولا علی لهلك عمر و نظایر این، که دلالت بر کمال رضامندی از یکدیگر دارد بسیاراست که مستغنی از بیان وتذکار است .

در سال نهصدوشش هجری که شاه اسماعیل صفوی خروج نمود، اشاعهٔ سب و رفض نسبت به خلفای ثلاث نمود واین معنی منشأ ظهور فساد ونهب اموال و

۱ــ م: عقیدهٔ اهل اسلام واعیان دولت قاهرهٔ نادره

۲ــ م: نص خلیفهٔ اول و اتفاق امت بر خلیفهٔ ثانی

۳ــ م: برثالث

۴ــ سورهٔ التوبه آیه ۱۰۰

۵ــ الفتح ۱۸

اسر عباد گردیده مورث مباغضات و معادات فی مابین اهل اسلام شد. تا اینکه، به مقتضای قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء[۱] شاهنشاه عالم پناه به مرتبهٔ سلطنت و جهانداری فائز گشته به نحوی که در فوق [مذکور شد][۲] در شورای صحرای مغا از این داعیان استکشاف نموده، ما نیز عرض عقاید اسلامیهٔ خود [کرده بودیم وحال آن که][۳] در روضهٔ مقدسهٔ علویه از داعیان مجدداً استفسار فرموده‌اند:

عقاید اسلامیهٔ داعیان به‌نهج مسطور است که خلفای راشدین رضوان‌الله‌علیهم را به‌ترتیب مذکور خلیفهٔ علی‌التحقیق حضرت سیدالمرسلین می‌دانیم و [شك وشبهه نداریم][۴] و از رفض وتبرا، تبرامی‌جوییم به‌نحوی که جناب قدوة العلماء الأعلام شیخ الاسلام وافندیان عظام دولت علیهٔ عثمانیه تصدیق مذهب جعفری کرده‌اند، مقلد[۵] تقلید آن حضرت وبراین عقیده راسخ و ثابت[۶] می‌باشیم وآنچه سمت تحریر یافته [محض از خلوص فوأد وصمیم قلب است][۷] وهرگاه خلاف این عقیده از ما به ظهور برسد، از دین بیگانه و مورد غضب خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانه وخدیو فرزانه باشیم.

اسامی طلبهٔ رکاب

محل مهر میرزا محمدعلی بن ملا شفیع نایب الصدارة العلیة العالیة

» » میرزا محمدحسین بن میرزا عبدالکریم قاضی عسکر

۱ــ سورهٔ آل عمران آیه ۲۶

۲ــ م: قلمی

۳ــ م: [نمودیم وحال نیز]

۴ــ در منشآت نیست

۵ــ م: مقلد

۶ــ م: ثابت قدم

۷ــ م: [قلب ونقد این مدعا مصفی از شائبهٔ غش ودیب است].

« «	آقا حسین بن آقا ابراهیم شیخ‌الاسلام اردوی معلی
« «	میرزا بهاءالدین محمد شیخ‌الاسلام کرمان
« «	میرزا صدرالدین محمدشیخ‌الاسلام دامغان
« «	قاضی هرات
« «	آقا حسین شیخ‌الاسلام سبزوار
« «	شیخ‌الاسلام استراباد
« «	شیخ‌الاسلام شیروان
« «	شیخ‌الاسلام طهران
« «	شیخ‌محمدشیخ‌الاسلام شیراز
« «	قاضی جام
« «	شیخ الاسلام نیشاپور
محل مهر	سید محمد پیشنماز قم
« «	میرزا ابوالقاسم شیخ‌الاسلام قم
« «	سید حسین پیشنماز کاشان
« «	آقا مرتضی شیخ‌الاسلام نایین
« «	ملارفیع شیخ الاسلام یزد
« «	ملانصیرامارندرانی
« «	آقا مهدی لاریجانی
« «	شیخ الاسلام گیلان
« «	آقا مسیح دهدشتی
« «	حاجی صالح شیخ‌الاسلام خلخالی
« «	شیخ‌الاسلام مراغه
« «	سید محمد شیخ الاسلام ایروان

نامهٔ نصرالله‌میرزا به‌علی‌پاشا صدراعظم عثمانی[1]

وزارت و جلالت و شهامت‌پناه، حشمت و بسالت وفخامت دستگاه، مناعت و رفعت و شوکت و ابهت انتباه، وزیرصاحب تدبیر عالی رای ومشیرمشتری نظیر ملك‌آرای، اسوةالوزراءالکرام وقدوةالکبراءالعظام، مؤسس اساس دولت عثمانیه و مشیدمبانی سلطنةالبهیة، نظام‌العالم، مدبرجمهور امام وامم، صدرافخم و دستور اکرم علی‌پاشای وزیراعظم به صنوف جلال توجهات شاهنشاهی والوف تفضلات ظل‌اللهی معزز بوده بداند که مقدمات فراریان جانبین به توسط امنای ایـن دولت ابدپیوند به‌عالی‌جاه وزیر مکرم یوسف‌پاشا والی آخـسقه‌که از تاریخ ورود رایات نصرت انتساب به‌آن حدود مصدر آثار صلاح‌اندیشی و خـدمتگزاری بین‌الدولتین گشته، ازین رهگذر شایستهٔ عنایات خاقانی می‌باشد، اعـلام و اختیار آن امر را به کارگذاران دولت علیهٔ عثمانیه حواله نمودیم‌که به هر نحوی‌که مقرون بـه رضای خاطر ایشان بوده باشد از آن قرار به‌عمل‌درآید. دراین وقت، نظر به شرح خاتمه‌که از جانب آن والاجاه به‌وزیر مشارالیه تحریر یافته به‌وضوح پیوست‌که رد وارجاع فراریان منظورنظر اصابت‌منظر ومرضی‌طبع‌خیریت اسلوب و واسطهٔ تیسیرمطلوب

۱ــ منشآت: مراسله در جواب مکتوب وزیر اعظم نوشته.

و مأمول بروجه مرغوب نگردید ودر برابر این همه حجج شرعیه وعرفیه و اقامهٔ دلیل وبرهان ایشان جوابی بروفق سؤال نداده از در دیگر درآمده‌اند. حرف حق در نظر جواهرشناسان کنوز دانش گوهری است ارزنده که درةالتاج افسر قبول و زیور گرانبهای اربـاب عقول مـی‌باشد. چون امنای آن دولت‌ابدپیوند خـریدار نشدند ـ به‌نحوی که سابق براین اعلام شده ـ اعلی‌حضرت شاه‌بابام مهمان ایشان و عن‌قریب وارد آن سرزمین [خواهندشد] و ایشان نیـز ان‌شاءالله به مقابله خواهند شتافت.

چون این تکلیف متضمن فـواید خیر و استحکـام اساس مـذهب و دوستی ملحوظ حقیقت سیراست، به‌هرصورت گفتگو لازم این مطلب افتاده اولی و انسب آن است ان‌شاءالله به استقبال موکب‌همایون‌حرکت خواهندکرد. ودونفر آدم‌خود که مأذون گفتگو باشندپیشتر به‌چاپاری وایلغاری روانه‌دارندکه در اردوی همایون، طی مقالات و محاکمات شود، نه‌آنکه آن‌دونفر مأذون و مختار در استقراربنای‌کار باشند، بلکه همین قدر اذن‌داشته باشند که با این‌طرف تمهید مـراسم محاورات و مجارات کرده جواب‌ایشان‌برسانند، به‌نحوی که شاه‌بابام از مبادی حال ملتزم‌اصلاح شده‌اند ان‌شاءالله مأمول به‌طریق‌اسلم پیرایهٔ قبول یابد. چنانکه آمدن‌آن دونفر از آن دولت [مقرون] به‌حاجزی باشد وصلاح ندانند اعلام دارند که‌این خدمت از این طرف به‌عمل‌آمده دونفر ازاین دربارکیوان مدار ارسال شود وبعدازآنکه‌آئینهٔ دلها از زنگ‌اغراض صاف ودرباب‌اختیار سلاطین آن‌دیار به‌انصاف اتصاف یابند، البته هرکاری بروجه بلیغ‌به‌حصول قرین خواهد شدوملفوف ونوشتجاتی که چند دفعه‌از طرفین سمت نگارش و اموری که فی‌مابین به‌وساطت کلك محبت رقم‌گذارش‌یافته، آن مکاتیب درمیانه موجود ومضبوط خواهد بود وشرحی که از جـانب گرامی در جواب ابلاغ یافته همگی به‌این مطلب ناموافق و با سئوال غیر مطابق خواهد بود. ان‌شاءالله حینی که بعد مکانی به‌قرب‌جسمانی‌و مباینت صوری به ملاقات‌حضوری مبدل‌گردید، نوشتجات مزبوره ملحوظ نظر اصابت اثر ایشان شده، آن وقت‌معانی

مکاتبات معلوم گشته، خود نیز تصدیق خواهند کرد که چرا اینهانه بروفق سؤال بوده.

نگاشتهٔ خامهٔ خلوص ختامه ساخته‌اند که شاه بابام دراین امر مصدر سعی جمیل ومظهر اجر جزیل شده‌اند، هرگاه به مقتضای انصاف خود اعلی حضرت سلیمان - حشمت، آن عم بزرگوار که خلیفهٔ اسلام‌پناهند، به این مطالب اعتراف دارند، چرا دراین معنی که موجب خیریت مسلمانان وصلاح ملك ودولت است همدستی ننمایند. از برای اتمام حجت به‌طریق اجمال مرقوم کلك حقانیت سلك گردید. به‌هر نحوی که رأی صواب نمای آن عالی‌جاه اقتضا نماید، از آن قرار به‌عمل خواهند آورد.*

* . منشآت: ص ۱۱۵-۱۱۳

نامهٔ میرزا مهدی‌خان به‌صدر اعظم عثمانی

بعد از تبلیغ دعا، مشهود رأی وزارت پیرا می‌دارد که مکتوب مودت‌اسلوب گرامی سمت وصول پذیرفت. در السنه وافواه، خصوصاً از قرار تقریر عالی جاه حاجی‌خان ایلچی، به وضوح پیوست که آن عالی‌جاه به‌صفت هوش و آگاهی و نصفت و صلاح‌اندیشی‌ودولتخواهی اتصاف واشتهار دارد و می‌باشد. از این معنی کمال شکرگزاری ومسرت‌حاصل گردید که الحمدلله مقالید حل‌وعقد امور آن‌دولت علیه مفوض کف کفایت چنان‌وزیر صاحب‌رأی و مشیر مملکت آرای می‌باشد.

شرحی که در باب دوماده ازمواد خمسهٔ مسطوره نوشتهٔ جناب افضل‌الفضلاء والمجتهدین، شیخ‌الاسلام‌والمسلمین ایصال کرده‌بودند، از نوشتهٔ جناب ایشان چیزی مفهوم نگردید. بلکه بیشتر موجب‌تعجب گشت که با وصف اینکه در نزد اهل‌شرع وعرف بل‌جمهور انام سمت وضوح و تحقق دارد که در زمان حضرت رسول بنای تقلید بر یك مذهب بوده بعداز مدتی سلاطین عصر به‌سبب شیوع اختلاف درمیان امت رسول (ص) برای رفع نزاع و فساد بنای تقلید را برچهار مذهب گذاشته‌اند، معهذا درآن اوان مادهٔ فسادآن قدر اشتداد نداشت خصومت فی‌مابین امت نبوده

به‌مراتب اشد و اقوی است و اسرای مسلمانان به‌کفار بیع وشری می‌شوند. در این امر که متضمن مصلحت انام و خیریت حال اهل اسلام است چرا باید مضایقه شود. الحمدلله که آن وزیر صائب رأی واقف صلاح وفساد هر امری می‌باشد. خود انصاف دهند که کجا رواست اهل اسلام به‌یکدیگر افتاده کفار در میانه فرصت جسته باشدو به‌اسر ونهب بلاد مسلمین دست تطاول دراز کنند و اسرای ایشان در اسواق بیع وشری ودر کنایس خاج‌پرست گردند. هرگاه برای رفع غائلهٔ فساد در ازمنهٔ سابقه بنا رابر- چهار مذهب توانند گذاشت، چرا اکنون برپنج مذهب گذاشته نتوانند شد. چون امر خطیری پیشنهاد دولتین است، مقتضای مقام آن‌بود که وزرای صاحب نام و افندیان عظام فی‌مابین آمدوشد نموده متوجه انجام و اختتام این دو امر خطیر نیك‌فرجام شوند.

به‌هرحال، دراین وقت از دربار خلافتمدار شاهی ایلچیان رخصت انصراف یافته معاودت نمودند وازمضمون‌مکتوب‌شیخ‌الاسلام حقیقت امر به‌رأی‌انورمنکشف خواهد شد. اما باز ازآن وزیر نیکخواه توقع آن است که واسطهٔ اصلاح و باعث انجاح فوز ونجاح گشته نوعی فرمایند که به‌یمن مساعی‌جمیلهٔ وداد ایشان این‌دوامر موقوف‌علیهما در دولت‌علیه صورت قبول وحصول یابد و[موجب]ایقاظ فتنه وفساد فی‌مابین‌اهل‌اسلام نگردد. به‌شرح‌ملفوفه، اظهار مطلب ازاین‌طرف‌شده‌اما کارگشائی وکارگذاری موقوف به‌مساعی جمیلهٔ آن والاشأن است.

امر امر[ی]خطیر است‌سهل‌نبایدشمرد وتشکیك‌وشبهه‌درآن‌راه نخواهند داد. الحمدلله از مراسم نفع‌وضرر و خیروشر آگاه می‌باشند. اصلح و صواب‌آن است که وزیر معتبری با چند نفرافندی معظم‌ازآن‌دولت ابدمدت مأمور و وارد این‌حدود گشته درمیانه گفتگو کرده بنای این کار را بروجه بلیغ بگذارند و فتنه را رفع‌نمایند که هم موجب نیکنامی دنیا وهم‌باعث رستگاری عقبی‌خواهدبود.*

*. منشآت ص ۱۵۲ - ۱۰۰

فرمان نادر به‌علمای بغداد[1]

راقم‌نمیقه، اقل خلیقه، محمدباقر استرابادی، مدرس دارالسلطنهٔ اصفهان، بعد از تبلیغ دعوات محبت‌آمیز مودت انجام، بر رای حقایق‌نمای علمای اعلام‌ونضلای عالی‌مقام بغداد انهاء و اعلام می‌دارد که در این اوان سعادت ارجام که این احقر عبادبه تقرب زیارت روز عرفه و احراز شرایف طواف اماکن مشرفه، وارد این ارض فیض بنیاد گردید، از تقریر جمعی که از شدت جوع از تنگنای قلعه فراری شده می‌آیند معرفت کامل به احوال سکنهٔ آن‌جا حاصل نموده، معلوم است که هر روز جمعی کثیر از صغیر وکبیر و برنا وپیر در قلعه از فقدان قوت فوت و تلف و ملحق به‌یاران سلف می‌گردند. چون اهل قلعه قایل کلمتین طیبتین شهادتین و امت رسول‌الثقلین ودر قبله وکتاب موافق ودر دین وشریعت مطابق بوده‌اند، به مدلول وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما[2] و به‌مفاد وان تنتهوا[3] خیرلکم بارؤسای سپاه پرخاشجوی مستدلاً عن احکام الله گفتگو کرده جمعی از ایشان را با خود

۱ــ عنوان نامه در منشآت «صورت فرمانی که به‌علمای دارالسلام بغداد به امر همایون درحین محاصرهٔ بغداد نوشته شده.»

۲ــ سورهٔ الحجرات آیه ۹ ۳ــ الانفال آیه ۱۹

همداستان نموده و به خدمت خان‌والاشان کشورستان‌فایز و به دلایل عقلیه ونصوص شرعیه ایشان را به امتثال فرمان و جادلهم بالتی‌هی[1] احسن ارشاد و بـه منطوق و نزعناها فی‌صدور هم من‌غل[2] تصفیهٔ زلال‌عناد نموده‌به‌نگارش این صحیفه‌پرداخت. بر ضمایر زاکیه حضرات‌مستورومخفی نماند که اگر خان فلك شأن را به‌تأییدات ایزدی و مددکاری بخت سعیدداعیهٔ کشورگشائی و دارائی وعـلی‌جادوزیر صاحب رأی و دستور ملك‌آرای احمد پاشا را هوس‌حکمرانی و فرمانفرمائی باشد،عجزه وضعفائی که بهین‌ودیعهٔ کارخانهٔ ابداعندار این دو حالت بری و لامحاله‌به‌نافذالامری مبسوط‌الید در مقام رعیتی وفرمانبری می‌باشند و ایشان را در میانه تقصیری نیست که پایمال جنود محن و غارت زدهٔ سپاه فتن شوند وقطع نظر از آن‌شمل فرماندهی به‌مصداق تعزمن‌تشاء و تذل من‌تشاء[3] به امر پادشاه ازل منوط و تغییر و تبدیل کار جهانبانی به‌مفادتؤتی‌الملك ممن‌تشاءو تنزع‌الملك ممن‌تشاء[4] بـه‌مشیت‌سلطان لم‌یـزل موقوف‌ومربوط‌وخان‌سکندرشأن‌مؤیدمن‌عندالله‌ومشیدبجندالله‌واین‌معنی‌بدیهی است که‌بعدازآنکه‌دو صاحب‌دولت‌به‌یکدیگرمسلط‌شوند،عرض‌وناموس بزرگی‌را صیانت ویکدیگررا رعایت نخواهندکرد وعجزه ورعاع‌الناس‌از رهگذر عدم مکنت‌درمیانه پامال لشکر حوادث‌می‌گردند. به‌نهجی‌که این خادم دینیه عرض مراتب رابه‌حضرت قاآنی‌القا و ایشان نیز بر سمع مبارك اصغا فرموده‌اند آن حضرات عالیات نیزازراه دینداری و غمخواری مخلوقات حضرت‌باری مراتبی را که مذکور شد، بایـد بـه عالی‌جاه‌مشارالیه وباقی پاشایان با عز وشأن حالی نموده خود ایشان را بری‌الذمـه سازند وزیاده براین عجزه و ملهوفین را به ورطهٔ هلاك نیندازند.

ولوانهم مایوعظون لکان خیراً لهم[5] وبعد از آنکه عالـی‌جاه مشارالیه این معنی‌را نپذیرد وبرای کهن‌وبرانه که نمونهٔ آن اوهن‌البیوت لبیت‌العنکبوت[6] است خون‌این همه مسلمانان‌را به‌گردن بگیرند صاحب اختیارند.

۱ـ النحل آیه ۱۲۵ ۲ـ الحجر آیه ۴۷ ۳ـ ۲۰۳ ـ آل‌عمران آیه ۲۶
۵ـ سورةالنساء آیه ۶۶ ۶ـ سورةالعنکبوت آیهٔ ۴۱

وثیقهٔ اتحاد اسلام نادری[1]

غرض از تحریر این نمیقه و تزبیر این وثیقه آن است که چون بعد از بعثت حضرت خاتم‌النبیین صلی‌الله‌علیه وعلی آله و اصحابه‌اجمعین، هـر یـك از صحابهٔ راشدین درترویج دین‌مبین به‌بذل نفوس واموال واشاعهٔ مساعی‌مشکوره‌ومجاهدات مبروره کرده‌پیرایه‌پوش‌تشریف‌نزول آیهٔ‌والسابقون الاولون من‌المهاجرین والانصار[2] گردیدند. وبعداز رحلت‌جناب‌سیدالابرار بنای خلافت [به اجماع‌صحابهٔ کبارکه اهل حل وعقد کار امت بوده‌اند[3]] بر خلیفهٔ اول [ثانی‌اثنین اذهمافی‌الغار[4]، صدرنشین خلافت احمدمختار، ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه] وبعد ازو[به نص آن جناب و اتفاق، بر فاروق اعظم، مزین‌المنبروالمحراب، عمربن‌الخطاب][5] و بعده‌به شوری و اتفاق [به‌جناب ذوالنورین عثمان‌بن عفان[6]] و بعد از وبه حضرت اسدالله

۱ـ عنوان در منشآت: «مـراسله کـه بعد از رد کـردن مطالب خمسه مع‌اظهار عقایـد نوشته شده»

۲ـ سورةالتوبة آیه ۱۰۰

۳ـ منشآت ندارد

۴ـ سورةالتوبه ۴۰

۵ـ م: به‌نص خلیفهٔ اول به نسب اصحاب بر خلیفهٔ ثانی

۶ـ م: بر ثالث

الغالب، مظهرالعجائب، صاحب‌المناقب][1] علی‌بن‌ابی‌طالب‌قرار یافته و هر یك از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم ناهج‌مناهج القیام و ائتلاف و معری از شوائب اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ و حوزهٔ ملت محمدیه را از تطرق‌شرك وکین ، مصون و محفوظ می‌داشته‌انـد و بعد از انقضای آن مدت که خلافت بـه بنی‌امیه وبعد از آن به‌بنی‌عباس‌انتقال یافت، ایشان نیز به‌همین نیت وعقیده باقی‌وبه خلافت خلفای اربعه قایل بوده‌اند . تا این کـه در سال نهصدوشش هجری که شاه[2] اسماعیل صفوی خروج و برمعارج سلطنت عروج کرده به تعلیم علمای آذربایجان و اردبیل وگیلان : تزییف[3] نقد حقیت خلفای ذی‌شأن و اهالهٔ[4] قلوب از مطاوعت و متابعت ایشان‌کرده به علاوهٔ آن سب ورفض راکه خسامهٔ‌اسلةاللسان[5][ازهجنت ذکر آن][6] زبان صریردرکام‌خاموشی‌می‌کشد شایع و در منابر ومساجد ازاین‌گونه اقوال [اعلان فضایح][7] گردید و بعد از شیوع این معنی، اهل سنت و جماعت نیز در اطراف آغاز معادات و ترك مصافات [کرده قتل و نهب واسراین فرقه را مباح می‌دانستند][8] بـه حدی‌که اسرای امت خیرالوری در فرنگ و باقی ولایات[9] عرضهٔ بیع‌وشری‌گشتند واین‌حادثهٔ شنعاء تا ایام [خاقان‌مغفور وپادشاه مبرور][10] شاه‌سلطان حسین‌متداول‌ومعمول‌می‌بود. تا اینکه‌رفته‌رفته‌ترکمانیهٔ دشت‌وبعدازآن افاغنهٔ‌قندهار و همچنین رومیه و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالك ایران انـداخته و اساس سلطنت و مملکت را ویران‌کرده قلع و استیصال ایرانیان را برخود لازم دانستند.

۱ــ فقط در منشآت
۲ــ م: که خاقان‌کشورستان شاه‌اسماعیل
۳ــ تزییف: یعنی ناسره‌کردن وروان‌گردانیدن دینار ودرهم.
۴ــ م: امالله
۵ــ م: ابکم‌اللسان
۶ــ م. از تحریر وذکرآن
۷ــ م. اعلان انواع فضایح وفضایع
۸ــ م:[از طرفین باعث قتل وغارت و فتنه وآشوب بین‌المسلمین گردید.]
۹ــ م: ولایات خارجه
۱۰ــ م: فقط

چون مشیت مالک‌الملک [ازل و پادشاه][1] لم‌یزل به‌امری تعلق گیرد، اسباب آن‌از پردهٔ کمون به ساحت شهود و بروز می‌آید، لهذا کوکب ذات بی‌همال و نیز وجـود سعادت اشتمـال اعلی‌حضرت قدر قدرت کیوان مهابت، مریخ صلابت، ملجأالسلاطین و مرجع‌الخواقین ، چـراغ افروز دودمـان رفیع‌الشان تـرکمانیه [کشور آرای عرصهٔ جهان [2]] به‌تأییدات سبحانیه، تاج بخش ملوك ممالك هند و توران، ظل‌سبحان، نادردوران، خلدالله‌ملکه وسلطانه به نحوی که در تاریخ‌نادری[3] و تواریخ هندو ترك تفصیل حال خجسته مآلش مذکـور و مسطور است، ازمطالع ملك‌ابیورد آغاز طلوع وبنیاد سطوع‌نموده ظلمت‌زدای ساحت ایران‌گشته‌ممالکی راکه‌به اقتضای‌انقلاب دهربه تصرف غیردر آمده بود به زوربازوی تأییدالهی‌وقوت سرپنجهٔ ظل‌اللهی، انتزاع‌وکسربنیان شوکت ارباب نزاع و عنادنمود. تااینکه در سال هزار و صدوچهل و هشت [هجری[4]] درشورای‌کبرای صحرای مغان‌که‌عموم وضیع و شریف ایران را احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند [وامر فرمودند[5]] که آن جماعت هرکس راکه خواهند به سلطنت اختیار نموده بنایی درکارخـود بگذارند. اهالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض‌کردندکه پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم [به آن حضرت و آن حضرت را به‌ما[6]] کرامت‌کرده و مارا اختیاری در تغییر حکم‌الهی نیست واین سلطنت حق‌آن جناب است به‌نحوی که از روز ازل صیانت [حال ایشان را ازچنگ دشمنان قوی رهائی داده‌اند باز در مقام محارست ایشان باشند[7]] و ستمدیدگان ایران را به امید دیگری نگذارند.

۱ــ م ندارد

۲ــ م: [برق خرمن سوزسرکشان جهان، مؤید] ۳ــ م: ابتدای تاریخ نادری

۴ و ۵ــ در «سوبلدی نیست»ــ ۶ ــم: خداوند عالم پادشاهی مارا به آن حضرت.

۷ــ م: احوال‌ما کرده عرض‌ونفوس مسلمانان را ازچنگ دشمن قوی‌رهایی‌داده‌اند باز در مقام محارست ما باشند.

اعلی حضرت شاهنشاهی نیز [به‌الهام الهی[1]] فرمودند که هرگاه اهالی ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خودرا طالب باشند، در صورتی این مسئول تلقی به قبول و مقرون به حصول خواهد شد [که این آثار مبتدعه[2]] که مخالف مذهب اسلاف کرام و آبای عظام نواب همایون ماست تارك و بر منهج [حقیت خلافت خلفای را شدین قایل و سالك شوند[3]]. ایشان نیز از راه حقانیت بدون شائبه انانیت[4] متفق‌الآراء این حکم قدسی را به‌سمع [اذعان][5] اصغا نموده وثیقه‌ای برای توکید و استقرار این مطلب مرقوم و به مهر پاك اعتقادی مختوم ساخته به خزانهٔ عامره سپردند.

اعلی‌حضرت شاهنشاهی نیز در ازای این معنی، ایلچی روانهٔ دولت عثمانیه کرده اراعلی حضرت سلیمان حشمت، باسط‌بساط امن و امان، ناشر رایات‌ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان[6]، سلطان‌البرین و خاقان‌البحرین، خادم‌الحرمین‌الشریفین، ثانی‌اسکندر ذوالقرنین، داور دارادرایت کیخسرو غلام و خدیو گردون شکوه انجم احتشام، پادشاه اسلام‌پناه روم‌ایدالله بقاوهٔ طالب پنج مطلب شدند:

اول ـ اینکه اهل ایران چون از عقاید سابقه نکول و مذهب جعفری را که از مذاهب حقه است اختیار و قبول کردند، قضاة وعلما وافتیان کرام روم اذعان کرده آن را خامس مذاهب شمارند.

دوم ـ اینکه چون درکعبهٔ معظم [زادهاالله شرفاوتعظیماً[7]] ارکان اربعهٔ مسجدالحرام به‌ائمهٔ مذاهب‌اربعه تعلق دارد، ائمهٔ این مذهب نیز در رکن شافعی با ایشان شریك بوده بعداز ایشان [علی حده[1]] با امام خود به آیین جعفری نماز

۱ـ م ندارد.
۲ـ م: [که سب و رفض را]
۳ـ م: و طریق امام به حق ناطق جعفرصادق (ع) مالك سالك باشند.
۴ـ م: بدون شائبه واکراه
۵ـ م: اذعان و قبول
۶ـ سورهٔ النحل آیه ۹۰
۷ـ م ندارد

بگذارند.

سیم ـ آنکه هرسالی ازطرف ایران امیرحاج تعیین شود که طریق میرحاج مصرو شام، درکمال اعزاز و احترام، حجاج ایران را به کعهٔ مقصود رسانیده در دولت علیهٔ عثمانیه، امیرحاج ایران تالی امیرحاج مصروشام، باشد.

چهارم ـ آنکه اسرای دو مملکت نزد هرکس بوده‌باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع وشری برایشان روا نباشد.

پنجم ـ آنکه وکیلی از دولتین در پایتخت یکدیگر بوده و امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل می‌داده باشند که بـه این وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانهٔ امت محمدیه‌گشته من‌بعد به مقتضای انماالمؤمنون اخوة[1] رسم‌الفت و برادری فی‌مابین اهالی ایران و روم مسلوك باشد.

امنای دولت ابد پیوند عثمانی چند مطالب را که عبارت از تعیین امیرحاج و اطلاق اسرای جانبان و بودن وکیل درمقر [دولتین][2] بوده باشد قبول وحقیقت‌مذهب جعفری را تصدیق کرده‌باقی مواد را به محاذیر شرعیه ومعاذیر ملکیه موقوف‌ساخته بودند. ایلچیان ذی شان به خصوص این مطالب از طرفین آمد و شدکرده از آن طرف [مقدمات عذر وازایـن جانب به براهین ساطعه و حجج قاطعه‌القاء و افهام جواب می‌شد.[3]]

چون در عرض هفت و هشت سال این مقدمات به آمد وشد سفرا صورت عمل‌نیافت، دراین‌سال خجسته فال تنگوزئیل که‌مطابق‌سنهٔ یك‌هزاروصدوپنجاه‌وشش بوده باشد، موکب [4] همایونی‌قاآنی واردوی‌ظفرمقرون خاقانی باغازیان کاصحاب

۱ـ سورهٔ الحجرات آیه ۱۰

۲ـم : ندارد

۳ـ م: اقامهٔ اعذار وازاین جانب به رداعتذار براهین قاطعه وحجج ساطعه‌القاء و اظهار می‌شد.

۴ـ م. کوکبهٔ همایون

دین به عزم این‌که [درخاك روم، بـا آب گفتگوی مخلی از هوای نفسانیت،[۲] آتش فتنه را منطفی و مایهٔ فساد و نـزاع را از میان اهل اسلام منتفی‌گـردانند [حرکت[۳]] و از تمامی ممالك ایران و بلخ و بخارا، شیوخ‌اسلام و قضات‌کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقاولهٔ این امور به موکب منصوراحضار و به‌رسم مهمانی متوجه‌آن سرزمین گردیدندکه مطالب معهوده را با مقدمهٔ ملك موروثی‌طی نمایند ودراین وقت‌که درنجف اشرف به‌عتبه‌بوسی‌و تقبیل تراب روضهٔ علیهٔ غرویهٔ فائـز و مشرف‌گردیدند وجمعی ازعلمای نجف‌اشرف وکربلای معلی و محال و توابع بغداد را در حوزهٔ گفتگو حاضر ساخته مجدداً امر همایون به‌عز نفاذپیوست که [للهالحمد][۴]در مذاهب اسلام هیچگونه قصوری وفتوری و قـع نیست [الاشیوع سب و رفض[۵]]که از بدو دولت صفویه در میان امت نبویه شیوع یافتـه. علمای کرام‌که دعایم کاخ اسلام‌اند با یکدیگر مجلس محاوره ومذاکره‌آراسته [مشرب عذب ملت نبوی را از لای شکوك و شبهات تصفیه‌کرده آنچه زلال حق و رشاد و ماء معین صفوت‌نمای صواب و سداد است اختیار نمایند][۶] لهذا مأمورین، بـه‌نهج

۱ــ اشکریان نادر را در اسناد و نوشته‌های‌آن روزگار همه جا «کاصحاب دین» ذکر کرده و آن را لطیفه‌ای شمرده‌اند.

حتی شاعری ازمردم تبریز وازمعاصرین نادر، در قصیده‌ای به‌زبان ترکی‌که‌جهت مقبرهٔ نادرشاه گفته،بدین مطلب اشاره کرده:

سپاه رزمه‌و کاصحاب‌دین»خطاب‌ایتمك لطیفه دورکه اولوب‌عیندن‌اونا اشعار

(رك. توضیحات ارزنده‌شادروان‌سید جعفرسلطان القرائی. درمجلهٔ یغما،سال نهم (۱۳۳۵ ش، شمارهٔ ۱۱)

۲ــ م: در خاك رومی مخلی از هوای نفسانیت به آب گفتگو

۳ــ م: ندارد

۴ــ م: چون

۵ــ س : الافسادی

۶ــ م: فهل ملت نبو راکه ازهجوم اخراج اختلافات اهم آمیختهٔ‌گل ولای‌شکوك و شبهات گشته است اصفا و به‌زلال حق و رشاد و مـاء معین صفوت وسداد تابرهٔ فساد را اطفاء دهند.

مقرر در درگاه عرش اشتباه ، حضرت یعسوب‌الدین و امام المتقین به طی‌مقالات و اظهارعقاید پرداخته. حقیقت ماجری‌به نهجی است که در مشهد شریف به شهادت آن حضرت نگارش می‌یابد.

[عقیدهٔ اسلامیهٔ داعیان دوام دولت قاهره و نادرهٔ[۱]] علمای ممالك ایران آن که، بعداز رحلت حضرت‌سیدالمرسلین، خلافت بـه اجماع امت بر جناب خلیفهٔ اول ابابکر صدیق رضی‌الله‌عنه و بعداز او به [نص آن جناب و اتفاق بر فاروق اعظم‌عمربن‌خطاب رضی‌الله‌عنه][۲] وبعدبه‌شوری‌واتفاق[به‌ذوالنورین عثمان بن‌عفان][۳] وبعدبرامیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب‌علیه‌السلام قرار یافت‌وبه‌فحوای آیهٔ‌وافی‌هدایهٔ والسابقون الاولون من‌المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی‌الله عنه و رضوا عنه[۴] وبه‌فحوای آیهٔ شریفهٔ‌لقدرضی‌الله عن‌المؤمنین اذیبایعونك‌تحت‌الشجره فعلم مافی قلوبهم[۵] و حدیث شریف «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» خلیفهٔ برحق و ربط و مواصلت فی‌مابین ایشان محقق بوده همه بایکدیگر رسم موافقت بی‌شائبهٔ مغایرت ومنافرت مسلوك می‌داشته‌اند وبه حدی رسم‌مؤاخاة فی‌مابین‌ایشان مرعی بوده که بعداز رحلت‌خلیفهٔ اول و ثانی از دار دنیا،از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کردند. آن حضرت فرمودند امامان قاسطان عادلان کانا علی‌الحق و ماتا علی‌الحق‌وخلیفهٔ‌اول‌نیز درشأن خلیفهٔ رابع می‌فرموداقیلوننی‌لست بخیرکم وعلی فیکم‌وخلیفه ثانی در حق آن جناب‌می‌فرمود اولاعلی‌لهلك‌عمرونظایراین، که‌دلالت برکمال رضامندی از یکدیگر دارد بسیاراست که مستغنی از بیان وتذکار است .

در سال نهصدوشش هجری که شاه اسماعیل صفوی خـروج نمود، اشاعهٔ سب‌ورفض نسبت به خلفای ثلاث نمود واین معنی منشأظهور فساد ونهب اموال و

۱ــ م: عقیدهٔ اهل اسلام واعیان دولت قاهرهٔ نادریه

۲ــ م: نص خلیفهٔ اول و اتفاق امت بر خلیفهٔ ثانی

۳ــ م: برثالث

۴ــ سورهٔ‌التوبه آیه ۱۰۰

۵ــ الفتح ۱۸

اسر عباد گردیده مورث مباغضات و معادات فی‌مابین اهل اسلام شد. تا اینکه به مقتضای قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء[1] شاهنشاه عالم پناه به‌رتبهٔ سلطنت و جهانداری فائز گشته به نحوی که در فوق [مذکور شد][2] در شورای صحرای مغا از این داعیان استکشاف نموده، ما نیز عرض عقاید اسلامیهٔ خود [کرده بودیم وحال آن که][3] در روضهٔ مقدسهٔ علویه از داعیان مجدداً استفسار فرموده‌اند:

عقاید اسلامیهٔ داعیان به‌نهج مسطور است که خلفای راشدین رضوان‌الله‌علیهم را به‌ترتیب مذکور خلیفهٔ علی‌التحقیق حضرت سیدالمرسلین می‌دانیم و [شك وشبهه نداریم][4] و از رفض وتبرا، تبرامی‌جوییم به‌نحوی که جناب قدوة العلماء الأعلام شیخ الاسلام وافندیان عظام دولت علیهٔ عثمانیه تصدیق مذهب جعفری کرده‌اند، مقلد[5] تقلید آن حضرت وبراین عقیده راسخ و ثابت[6] می‌باشیم و آنچه سمت تحریر یافته [محض از خلوص فوأد وصمیم قلب است][7] وهرگاه خلاف این عقیده از ما به ظهور برسد، از دین بیگانه و مورد غضب خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانه وخدیو فرزانه باشیم.

اسامی طلبهٔ رکاب

محل مهر میرزا محمدعلی بن ملا شفیع نایب الصدارة العلیة العالیة

» » میرزا محمدحسین بن میرزا عبدالکریم قاضی عسکر

۱ــ سورهٔ آل عمران آیه ۲۶

۲ــ م: قلمی

۳ــ م: [نمودیم وحال نیز]

۴ــ در منشآت نیست

۵ــ م: مقلد

۶ــ م: ثابت قدم

۷ــ م: [قلب ونقد این مدعا مصفی از شائبهٔ غش ودریب است]

« « آقا حسین بن آقا ابراهیم شیخ‌الاسلام اردوی معلی
« « میرزا بهاءالدین محمد شیخ‌الاسلام کرمان
« « میرزا صدرالدین محمدشیخ‌الاسلام دامغان
« « قاضی هرات
« « آقا حسین شیخ‌الاسلام سبزوار
« « شیخ‌الاسلام استراباد
« « شیخ‌الاسلام شیروان
« « شیخ‌الاسلام طهران
« « شیخ‌محمدشیخ‌الاسلام شیراز
« « قاضی جام
« « شیخ الاسلام نیشابور
محل مهر سید محمد پیشنماز قم
« « میرزا ابوالقاسم شیخ‌الاسلام قم
« « سید حسین پیشنماز کاشان
« « آقا مرتضی شیخ‌الاسلام بایین
« « ملارفیع شیخ الاسلام یزد
« « ملانصیرامار ندرانی
« « آقا مهدی لاریجانی
« « شیخ الاسلام گیلان
« « آقا مسیح دهدشتی
« « حاجی صالح شیخ‌الاسلام خلخالی
« « شیخ‌الاسلام مراغه
« « سید محمد شیخ الاسلام ایروان

طلبهٔ ولایات

محل مهر حاجی مهدی نایب‌الصدارهٔ ارض اقدس
» » میرزا محمدرحیم شیخ‌الاسلام اصفهان
» » خطیب ارض اقدس
» » شیخ الاسلام سمنان
» » شیخ‌الاسلام ارومی
» » قاضی اردبیل
» » میرزا مقیم خادم رضوی
» » محمدعلی خادم رضوی
» » شیخ‌الاسلام شوشتر
» » آقا شریف شیخ‌الاسلام ارض اقدس
» » میرزا اسدالله شیخ‌الاسلام تبریز
» » ملاطالب شیخ الاسلام مازندران
» » شیخ‌الاسلام قزوین
» » شیخ‌الاسلام قزوین
» » حاجی‌زکی شیخ‌الاسلام کرمانشاهان
» » شیخ‌الاسلام کازرون
» » میر مهدی پیشنماز اصفهان

عقیده [اقل][1] داعیان دولتین علیتین علمای‌نجف اشرف و کربلای معلی‌وحله وتوابع بغداد آن‌که امام جعفر صادق(رض)[2] ذریـهٔ رسول [اکـرم و ممدوح امم و طریقهٔ آن حضرت‌مرضی و مقبول و مسلم است][3] و ار فراری که علمای ایران‌عرض

۱ــ ص ندارد
۲ــ م :علیهالسلام
۳ــ م : گرام. ممدوح کل‌انام و نزد ائمهٔ مقل قبول و مسلم است

وتحریر کرده‌اند ونزد داعیان تحقق یافته عقاید اسلامیهٔ اهل ایران صحیح و فرقهٔ مزبوره قایل به حقیت خلفای کرام و ار اهل اسلام و امت حضرت سیدالانام علیه‌الصلوة والسلام می‌باشند وهرکس که به این فرقه اظهار عداوت [دین‌وملت][1] کند، از کسوت دین عاری و خدا و رسول واکابر دین از او بیزار [وبری بوده][2] در دار دنیا محاکمهٔ اوبا سلطان عصر ودرعقبی [باجبارالبطش والقهر خواهد بود][3]

محل مهر — دخیل علی قاضی کربلا[4]
» » — سید نصرالله مدرس کربلا
» » — مهدی القنوی
» » — علی‌بن حمزه شیخ‌الاسلام کرکوك
» » — محمدبن احمدالجزایری
» » — احمدبن درویش
» » — ملا محمد خطیب‌النجف
» » — عبدالله بن‌حسین‌السویدی[4]

عقیدهٔ اول‌الدعاة‌علمای [قبه‌الاسلام][5] بخاراوبلخ[وماوراء النهر و خوارزم][5] اینکه عقاید صحیحهٔ اسلامیهٔ اهل ایران به نحوی است که‌علمای فوق بیان‌نموده‌اند و این فرقه [داخل اهل اسلام اند و امت حضرت سیدالانام][6] می‌باشندوهرکس که باآن جماعت [دردنیا][5] اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت [حضرت سیدالمرسلین][7] بوده در دنیا بازخواست او با پادشاه [آفاق][8] و در عقبی

۱ــ س : دینی
۲ــ س : اواز دین خدا ورسول واکا بر دین از بیزار بوده
۳ــ س : با خداوند جبار خواهد بود.
۴ــ در منشآت این اسامی نیامده است.
۵ــ فقط در منشآت
۶ــ م : داخل اسلام و از امت حضرت ....
۷ــ م : خاتم‌النبیین
۸ــ س: عصر

شاهنشاه‌علی‌الاطلاق خواهد بودو اختلافاتی[1] که معتقدین عقاید مسطوره درفروعات باائمهٔ مذاهب اربعه می‌باشد منافی و مغایر اسلام‌نیست. صاحب این اعتقاد ازاسلام و قتل و نهب و اسر فریقین که مسلمان و امت محمدیه و برادر دینیه‌اند بر یکدیگر حرام است.

محل مهر محمدباقر عالم بخارا

» » میرعبدالله صدر بخارا

» » قلندر خواجهٔ بخارا

» » شاهم خواجهٔ بخارا[2]

داعیان، علمای افاغنهٔ ابدالی و غلیجه سکنهٔ قندهاروغیره، براین وجه کشف حجاب از چهرهٔمطلب می‌نمایندکه عقاید صحیحهٔ اسلامیه به نحوی است که‌علمای مشهدین وحله وغیره وافاضل بلخ وبخارا وتوران بیان‌نموده‌اند و هرکس که به‌این فرقه در مبغضت دینی باشد از دین عاری و مستحق غضب وسخط حضرت باری‌و مواخذهٔ دراین نشأت حواله به محاکمهٔ سلطان عصر خواهد بود *

محل مهر ملاحمزه شیخ‌الاسلام افغان

» » جمشید پیشنماز افغان

» » علی مدرس افغان

» » محمد امین

الحمدلله حضرت مجلس محاورهٔ علماء ایران مع امراءماوراءالنهروالافغان بامرالشهنشاه الاعظم لوالی بغداد احمدپاشاالمکرم بالحضور و النظربین الفریقین.

۱ــ س : اختلافی

۲ــ اسامی در منشآت نیامده.

* ازاین جابه بعد ، در منشآت میرزامحمدمهدی‌خان نیامده و در جهانگشای نادری نیز هم (رك جهانگشا ص ۳۹۴-۳۸۸)

وبعد المذاکره والمحاوره، اتفق رأی الجمیع علی مافی هذه الوثیقه فشهدت علی الجمیع بما قرروه والتزموه فاقول ان الفرقة الایرانیة، علی ما قرروا و سمعته منهم، مسلمون حقاً لهم ما للمسلمین وعلیهم ما علی المسلمین.

(محل مهر) افندی یاسین مفتی بغداد.»

۹۶

* این وثیقه‌نامه به امضای میرزا مهدی‌خان استرابادی است که پس از پایان مذاکرات علمای ایران وعراق، عرب وافغان وترکستان در ۲۲ شوال ۱۱۵۶ قمری نوشته‌شده است. این وثیقه با مختصر تفاوتی در جهانگشای نادری و منشآت میرزا مهدی خان آمده (ص ۷۶-۷۵) بدون ذکر اسامی امضاکنندگان. اما تفصیل شروح آن را ابوالبرکات عبدالله‌بن حسین سویدی (۱۱۷۰-۱۱۰۴) ازعلمای بغدادکه خود دراین مذاکرات حاضر وناظر بوده در دوکتاب خود به نامهای «النفحة المسکیه فی الرحلة المکیه» و «الحجج القطعیة لاتفاق الفرق الاسلامیه» آورده‌است و این هردو درمصر چاپ‌شده. ازاین وثیقه نامه نسخه‌ای در ضریح امام اول شیعیان گذاشتند ونسخه‌های دیگر را به دیگر بلاد جهان اسلام فرستادند. متن دقیق وثیقه نامه که در متن آمده مأخوذ است از کتب عبدالله‌بن‌حسین سویدی به نقل از مجله یادگار (سال ۲ شمارهٔ ۶ ص ۵۵-۴۲)

نامهٔ نصرالله میرزا به‌علی‌پاشا

جناب وزارت مآب، سعادت اکتساب، رکن رکین دولت‌ابد مدت عثمانی‌و حصن حصین‌سلطنت‌دوران عدت‌قاآنی، زینت افزدی‌ارائك‌شهامت وجلالت ونظام‌بخش کشور حشمت و بسالت، صدر اکرم ودستورمفخم، علی‌پاشای وزیراعظم را بعد از تبلیغ دعای‌مشفقانه، انهای رای اصابت‌افتضا می‌داردکه نوشتهٔ آداب‌سرشتهٔ آن والا جاه ، در حینی‌که ما بین مراغه وتبریز مسیر کوکبهٔ گیتی نورد همایون و مضرب سرادقات سپهر نمون بود واصل و به مضامین آن اطلاع حاصل گشته چگونگی را معروض خدمت اکسیر خاصیت اعلی حضرت قدر قدرت شاه بابسام گردید.

آمدوشد سفیر و مکتوب عقده‌گشا از حبایل مفصود نگردید . از آن جا که اعلی‌حضرت‌دارا درایت سکندر حشمت افراسیاب اسباب فریدون فر، رافع رایات جهانداری‌و ناصب آیات‌خلافت‌وشهریاری،حامی‌بیضهٔ‌دین وملت‌و حافظ‌حوزهٔ ملك‌و دولت ، سلطان‌البرین والخاقان البحرین، ثانی اسکندرذوالقرنین و خادم الحرمین الشریفین،پادشاه ظل‌الله و خلیفةالاسلام، لازالت دولته، نواب همایون مارا قرنداش

بزرگ می‌باشند و استرضای ضمیر خورشید نظیر آن حضرت بر ذمهٔ همت اقدس که خود را برادر کهتر می‌دانیم بمتحتم ولزوم دوستی و اتحاد مبانهٔ این دودولت ابدبنیاد بر عالمیان جلوهٔ ظهور دارد، بنحوی که‌سمت نگارش وصورت‌خواهش یافته بود، امر همایون‌به نفاذ اقتران یافت که حکام سنور و مستحفظان ثغور این طرف نیز ضابطهٔ مزبوره را بین‌الدولتین ملحوظ و منظور وبنیاد بین‌الحضرتین‌را دور از شائبهٔ خلل و قصور دانند.

آن عالی‌جاه‌که مطرح اشعهٔ انظار عنایات سلطانی و مهبط انوار مکرمت‌و مرحمت خاقانی [است،] بمرتبهٔ‌بلند وزارت عظمی سرافرازی یافته، نظر بمراسم تیقظ و آگاهی و کمال صلاح‌اندیشی و خیرخواهی که آن عالی جاه را مجبول و مفطور وربانزد نزدیك و دور است، شایسته وسرافراز این منصب جلیل‌القدربوده ازاین معنی مشمول عواطف بیدریغ همایون ما می‌باشند.

می‌باید که تفضلات‌خاطرخطیر اقدس را دربارهٔ خود بماقصی‌الغایة تصور- کرده حاجات ومدعیات که دراین‌سدهٔ سپهرنمون داشته باشند عرض وبه عزانجاح مقرون دانند[۱]. *

۱ــ منشآت: دارد

و. منشآت، ص ۱۱۶ــ۱۱۵

نامهٔ نصرالله‌میرزا به‌صدراعظم عثمانی[1]

بر رأی اصابت پیرای مهراضائت عزم اعلام آنکه قبل ار این، از جانب حضرت اعلی ولی‌النعمی، درباب توجه موکب همایون به‌آن سمت، اشاره شده بود. حال نیز از راه محبت به تجدید اعلام اقدام می‌شود که انشاءالله در حوالی نوروز فیروز عرصهٔ مغان مضرب خیام سپهر احتشام گشته از آن‌جا متوجه‌آن دیار خواهندگشت واین نیازمند درگاه اله از ملتزمان رکاب همایون خواهدشد.

چون استقرار اساس مذهب و ازالهٔ فتنه پیشنهاد ضمیراقدس و مقصود و مطلوب و اغراض دنیوی و اطماع نفسانی بهمه جهت مسلوب می‌باشد، معاذالله که قتل واسر اهل‌وسکنهٔ ممالك وسیع‌المسالك عثمانی پیشنهاد خاطر ملکوت‌ناظر اقدس باشد و بجز علیق‌الدواب و مأکول سپاه کاصحاب‌الدین تکالیف و تحمیل نگشته و آسیب و اضرار بهحال احدی واقع نخواهد شد. اعم از آنکه بنابه‌صلح باشد یا به‌جنگ، در هر دو صورت، عواقب امور قرین به‌خیر و منجر به‌صلاح و صواب خواهد بود.*

۱ــ عنوان در منشآت: «ایضاً نصرالله‌میرزا به وزیر روم نوشته»

*. منشآت ص ۱۱۳-۱۱۲

نامهٔ میرزا مهدی‌خان به‌علی‌پاشا[1]

حضرت ارسطوفطرت والامنزلت، مسندنشین ایوان وزارت کبری وبالاگزین محفل صدارت عظمی، مشید ارکان دولت علیهٔ عثمانیه وممهد بساط البسیطة البهیة السلطانیة، برازندهٔ وسادهٔ علیای دولت و اقبال و فرازندهٔ لوای سپهر اعتلای سعادت و اجلال پادشاهی، ارسطورای دانش‌پذیر و مشیر مشتری تدبیر آفتاب نظیر، وزیر اعظم ودستورمکرم علی‌پاشا ادام‌الله جلاله، بعد ازگزارش تعظیمات مشفقانه وابلاغ دعوات وافیات صادقانه، منهی انهای [رای] ملک‌آرامی داردکه در این اوان میمنت نشان مزدهٔ تفویض خاتم وزارت عظمی وصارم شهامت کبری به‌یسار ویمین آن والاجاه بلندمقدار به‌مسامع دوستی رسید و موجب انبساط طبع و انتعاش خاطر گردید. لله‌الحمد که زمام اختیار دولت‌ابد پیوند عثمانیه به‌سرپنجهٔ چنان وزیر صاحب‌رأی درآمده که خاص و عام به‌ذکر مدایح ومناقبش رطب‌اللسان و خیرخواهی وصلاح اندیشی جناب حمیده‌اش معلوم جهانیان وممدوح عالمیان می‌باشد. چون دراین‌وقت، از طرف قرین‌الشرف همایون اعلی حضرت قدر قدرت ظل‌اللهی روحنافداه، نامهٔ مشکین ختامه مشعر به‌ترتیب ابلاغ دونفراز افندیان کرام به نحوی که مسموع‌سمیع

۱ــ عنوان در منشآت: مراسله‌که به‌وزیر اعظم روم مرقوم گردیده

شریف خواهد شد انفاذ دربار خلافتمدار عثمانی شده نظر بهدوستی حضرتین علیتین ورابطهٔ بین‌الدولتین بهنگارش این مکتوب مبادرت واداى مراسم تهنیت وتبریك پرداخته، انشاءالله وسادهٔ لازم السعادهٔ دولت و اقبال بهوجود مسعودسامی مبارك ومیمون بوده، دائماً بهره‌یاب عنایات باری و سربلند الطاف بی‌منتهای شاهنشاهی باشند. طریقهٔ انیقه آنکه پیوسته به مراسلات صداقت آثار مؤسس اساس موالات باشند.*

* منشآت ص ۱۱۰-۱۰۹

نامهٔ میرزا مهدی‌خان به صدر اعظم عثمانی[1]

...[2] و بعد مشهود می‌دارد که قبل از اینکه مخلص بی‌ریا به موجب امر و اشارهٔ بندگان اقدس ـ که جانهای جهانیان فدایش باد ـ مأمور آن دولت علیه گردد، لازمهٔ سعی و اعانت به همراهی شرایط اخلاص اندیشی وخیر خواهی از جانب خدام کرام به‌عمل آمد و بعداز انصراف از آن دیار خلافت‌مدار، مساعی جمیلهٔ ایشان نیز به‌عرض اقدس رسید و چون در زمان حضرت رسول بنای اسلام بر یك طریقه بود و بعد از آن به مدتی، امام اعظم[3] کتابی در فروع احکام نوشته که جمعی از اهل اسلام مقلد طریقهٔ او شده‌اند. بعد از او، امام مالك[4] نیز کتابی درفروع نوشته در آن نیز مغایرت واختلاف با طریقهٔ هردو داشت و جمعی هم مقلد او شده‌اند و بعد از آن، در اواخر بنی‌عباس، امام احمد حنبل[6] ظهور و او هم کتابی در فروع

۱ــ عنوان در منشآت: «مراسله که راقم الحروف به‌وزیر روم نوشته.»

۲ــ در منشآت به‌همین صورت آمده و ظاهراً مقدمهٔ نامه حذف شده است.

۳ــ یعنی امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت (از ۸۰ تا ۱۵۰ هـ.ق). صاحب کتاب «الفقه الاکبر»

۴ــ مالك بن انس پیشوای مذهب مالکی وصاحب کتاب «المؤطا» ۹۰ تا ۱۷۴ هـ.ق)

۵ــ محمد بن ادریس الشافعی که گویند در همان سال بلکه روز وفات ابوحنیفه متولد شده و در ۲۰۴ در گذشته. اهم کتب وی بنام «الام» معروف است.

۶ــ احمد بن حنبل که در سال ۱۶۴ در بغداد متولد شده و درهمان شهر در ۲۴۱ در گذشته. مهمترین کتاب وی «المسند» نام دارد شامل سی‌هزار حدیث.

نوشته که مخالفت بسیاری درطریقهٔ ثالثهٔ سابقه دارد و جمعی نیز مقلد این طریقه می‌باشند و از زمان دولت بنی‌عباس، به اعتبار تعدد مجتهدین و اختلاف مقلدین، بعضی از اهل اسلام که مقلد طریقهٔ خارج از طرق اربعه بوده‌اند در مقام تخطئه و تکفیر بعضی دیگر برآمده فی‌الجمله نزاع وفتنه درمیان فرق اسلام به‌این‌جهت به‌هم رسیده بود. آخرالامر به اعتبار رفع فساد و جدال، خلیفهٔ عصر به تصدیق علمای آن زمان، بنابراین گذاشته بود که مقلدین اربعه تکفیر بعضی دیگر نکرده همگی را از جملهٔ اسلام شمرده و هریکی را در طریقهٔ خود مصاب می‌دانند. چون از ایام ظهور سلسلهٔ صفویه الی زمان جلوس میمنت مأنوس، به اعتبار اختلاف مذهب، فتنه وفساد عظمی درمیان اهل‌اسلام به‌هم رسیده‌بود که هریك یکدیگررا نهب واسر وقتل واسرا را درمیان خود و کفره بیع و شری نموده‌اند. بناء علیه بندگان اقدس، بعد از التزام اهل ایران که تارك بدع باشند، از اعلی‌حضرت خواندگار خواهش این پنج مطلب نموده‌اند که یکی ازآن جمله این‌است که ملت جعفری را خامس ملل اربعه دانسته تا رفع غائلهٔ فساد بین‌العباد گردد و در این باب رقم مبارك به سرافرازی آن‌عالی‌جناب وزیراعظم ازموقف‌اعلی‌عزصدوریافته بود که رقم مبارك‌را محب‌در ورودخود به‌آن‌حدود بدیشان‌رسانیده‌وایشان‌عریضه‌ای به‌خدمت‌بندگان‌اقدس به‌این مضمون نوشته بودند که هیچیك ازسلاطین سابقه چنین خواهش از پادشاه اسلام‌نکرده‌اند این‌تکلیف‌موقوف باشد. ازاین‌طرف، ازجانب‌نواب‌شاهزاده‌کامکار نصرالله میرزا در جواب عریضه نوشته شده که هرگاه در ایام حضرت رسالت‌پناه بنای اسلام بریك‌طریقه بود چه‌نحوشدکه درایام خلفای‌بنی‌عباس که‌مدتهای مدید از هجرت گذشته بنای اسلام‌بود برچهارشد، استکشاف این‌مطلب‌شده‌جوابی که دراین وقت ازآن عالی‌جناب رسیده این است که فروغ ملت جعفری در میان فروع ائمهٔ اربعه جرحاً و تعدیلاً مذکور نیست وپرظاهر است که این حرف شگرف جواب این مطلب نمی‌شود. آن عالی‌جناب‌لله‌الحمد قائمهٔ‌روی زمین و استوانهٔ شرع مبین وخیرخواه کافهٔ مسلمین‌می‌باشد. برذمهٔ ایشان واین دوستی نشان لازم است که‌آنچه

محص حق‌وحق محض است در دولتین‌علیتین گفتگو کرده در اصواب‌امورصواب که منتج اصلاح‌ومتضمن فوزوفلاح‌است سعی بلیغ مبذول‌داریم. حرف اعلی‌حضرت شاهنشاهی آن است که برای رفع‌فتنه، به‌تصدیق علما، بنای مذهب اسلام درفروع، به‌موجب امرسلاطین سابقه، برچهار قرار یافته حال که درمیان این فرق مادهٔ فساد و خصومت به اشد واقوی است واسرای مسلمانان درمیان‌کفار بیع وشری می‌شوند، چه‌منقصت داردکه بنای‌تقلیددرحکام فرعیه ودرپنج قرارگیرد. کجا رواست که اهل اسلام دریکدیگر افتاده کفار درمیانه فرصت جسته باشند تابه‌نهب واسراموال واولاد مسلمین اطالهٔ ید نمایند واسرای اهـل اسلام در اسواق بیع و شری و درکنایس خاج‌پرست کردند. البته این معنی موجب خشنودی خدا و مقرون به رضای جناب رسول وخلفای راشدین نخواهد بود وکار به جائی رسیدکه بسیاری از امت نبویه در میانه تلف و برطرف شوند وتهاون در این امر مؤدی مفاسد عظیم‌گردد و از آن جاکه پیوسته پاسداری بیضهٔ اسلام وصیانت ناموس امت حضرت سیدالانام منظور نظرحقانیت اثرسامی می‌باشد، اهم واصوب آن است که‌آن عالی‌جناب مقدس‌القاب درین باب خود را معاف ندارند و به‌اقتضای محامد ذات ملکی صفات بسذل جهد دراین باب لازم شمرده ونوعی فرمایندکه به‌برکت سعی واهتمام وبه یمن همت‌آن کروبی احتشام امور معهوده بر وجه اسهل واکمل فیصل یابد که امحای فساد و واحیای مراسم وداد فی‌مابین عباد موجب فوزو رستگاری وباعث‌خشنودی‌حضرت باری خواهد شد.*

* منشآت میرزا مهدی‌خان ص ۱۰۲-۱۰۲

صورت دفتر هدیه

دفتر هدایا وبادبود سرکار خلافت‌مدار اعلی‌حضرت فلك رفعت پادشاه ظل‌الله وخلیفهٔ اسلام‌پناه خلدالله خلافته‌العظمی که مصحوب عالی‌جاهان مقربی‌الخاقان مصطفی‌خان ومهدی‌خان ایلچیان ارسال شده:

تخت میناکاری مع پشتی ومسندکه موافق ثبت جواهرخانهٔ هندوستان به چهارالف وچهل‌هزارونهصدوشصت نادری تمام شده فیه‌المذکورات:

الماس:	پنجاه وهشت قطعه
زمرد:	شش‌هزاروهفتصدوده قطعه
مروارید:	بیست‌هزاروچهارصدوهشتادقطعه
یاقوت:	یك‌هزارونهصدوهفتادوسه قطعه

روپوش وغیره

روپوش دوشك تخت مبارکه عن زربفت بادله به طرح بند رومی بطانهٔ اطلس نیلوفری سجاف اطلس بوتهٔ نقره ریشه‌گلابتون عددی

روپوش تخت مبارکه عن یکشبهٔ ارغوانی کناره وپاك بادله طلابافت عددی

چادر زربفت رشیدی اندرون زربفت بطانهٔ ماهوت قرمز مشتمل بر بیست و چهارخانه که هرخانه‌ای دو ذرع وتمام دایره چهل‌وهشت‌ذرع می‌شود. یك باب گاو سرو کویزه گاوسرنقره: دوهزاروهشتادویك‌مثقال: چهل‌وهشت‌عدد کویزه وقبهٔ طلا:

کویزهٔ طلا ششصد و دوازده مثقال‌ونیم، دوپارچه عددی

قبهٔ طلا هفتصد وشصت‌وهشت مثقال، دوپارچه عددی

میخ نقره: بیست‌وهفت‌هزاروپانصدوچهل‌ویك‌مثقال: چهل‌وهشت عدد

بوقچه دارایی رکیبی بطانهٔ قدك آل سجاف قصب قرمز: عددان

فرش وغیره:

فرش چادر زربفت یك دست

زیرفرش لندره بطانهٔ چیت عددی

فیل وغیره:

فیل بازیگر دو زنجیر

جل‌زربفت‌وغیره‌ها:

جل زربفت بطانهٔ قطنی ریشه‌گلابتون عددان

جل‌ماهوت بطانهٔ قدك ریشه ابریشمی عددان

[محل مهر امامقلی‌خان]*

* برگ ۶۳۳ از اسناد انجمن تاریخ ایران

تخت نادری

تختی که نادر برای سلطان‌محمودخان پادشاه عثمانی فرستاده اکنون در سالن شماره۳ موزهٔ توپ‌قاپی استانبول روشنی بخش دیدهٔ اهل نظر است. پیش از آن چنین می‌پنداشتند که این تخت از غنایم جنگ چالدران است، اما تحقیقات اخیر روشن نمود که این تخت ساخت هنرمندان هندی و جزو غنایمی است که نادر ابتدا از هند به‌ایران کشیده و در سال ۱۱۵۹/۱۷۴۶ به‌سلطان محمودخان عثمانی (۱۱۶۸-۱۱۴۲/ ۱۷۵۴-۱۷۳۰) اهدا کرده است.

نادر ضمن شرح هدایای خود جواهرات مختلف تخت را جزء به‌جزء توصیف کرده و ما اینک به‌شکل تخت می‌پردازیم. این تخت بیضی‌شکل و «کاناپه» مانند است با چهارپایهٔ ضخیم با برجستگیهای درشت. ارتفاع آن ۴۶ سانتیمتر است. تخت اصلا چوبی است و روکش بدنه و پایه‌ها از طلاست که با رنگهای سبز و سرخ میناکاری و با انواع جواهراز زمرد و یاقوت و مروارید ترصیع شده‌است. این جواهرات به‌صورتهای گل و شاخه روی میناکاری نصب شده. بلندی دیوارهٔ پشتی تخت ۴۱ سانتیمتر است و روی بیرونی آن مزین و مرصع به جواهرات است و روی درونی دارای گلهای مینائی سرخ و سفید می‌باشد و در طول قسمت

بدنهٔ پشت تخت برجستگی‌های مخروط‌شکلی است مزین به‌یاقوت که در سر هر برجستگی قطعه‌ای زمرد نصب شده. بالش روی تخت از مخمل ارغوانی‌رنگ دوخته شده و اطراف آن با مروارید گلدوزی وباپولکهای طلائی و یاقوت و زمرد مزین گردیده است. این تخت دارای پائختی کوچکی است با تزئیناتی همانند تخت بزرگ.

جالب توجه این است که در سالن شمارهٔ دو توپ‌قاپی هدایای سلطان عثمانی نیز به معرض تماشا گذاشته شده و از جملهٔ این هدایا خنجری است که قبضهٔ آن با سه‌قطعه زمرد درشت تزیین یافته و در بالای آن نیز زمرد بسیار درشتی کار گذاشته‌شده ودر زیر آن ساعت کوچکی قرار گرفته است. اندازهٔ زمردهای قبضه ۴ × ۳ سانتیمتر است وجنس غلاف وقبضه از طلاست مزین به‌اشکال گوناگون با الماسهای متعدد.

علت این نکته که هم هدایای نادر وهم هدایای سلطان محمود خان عثمانی در کشور عثمانی بوده و در موزهٔ توپ‌قاپی نیز درکنار هم قرار گرفته‌اند، ظاهراً این است که قرار بوده دو هیئت سفارت از ایران و استانبول به‌بغداد روند وپس از رسیدن سفرا بدان شهر هر یك به‌صوب مأموریت عزیمت نمایند. اما سفرا به بغداد که می‌رسند خبر کشته‌شدن نادر منتشر می‌گردد و این امر ادامهٔ حرکت آنان را متوقف می‌سازد و اندکی بعد که مصطفی‌خان شاملو با وجود تأیید سمتش از طرف ابراهیم‌شاه از رفتن به‌طرف استانبول منصرف می‌گردد، موضوع تبادل سفرای طرفین منتفی می‌شود. در این هنگام دولت عثمانی از فرستادن هدایا خودداری می‌ورزد و آنها را به استانبول برمی‌گرداند. اما تخت نادری به بغداد ارسال‌شده بود و بغداد جزو متصرفات دولت عثمانی بود وبدینگونه دولت عثمانی بی آنکه متقابلا هدایایی بفرستد، تخت‌را تصاحب کرده ودرایران هم اوضاع‌چنان آشفته‌بوده که کسی متوجه این موضوع نشده و اگرتوجهی هم به احتمال ضعیف ابرازمی‌شد قدرت سیاسی و نظامی وجود نداشته که پشتوانهٔ سخن حق باشد.

در خصوص تختهای نادری[1] کـه تخت اهـدائی مزبور یکی از آنها بود کشیش بازن چنین می‌نویسد:

«... از تختهای بـا شکوه او چه بگویم . آن یکـی را کـه از هندوستان آورده بود به‌عقیدهٔ من گرانبهاترین تختی است که چشم بشر می‌تواند دید. سطح آن شش گام و بلندی آن ده گام بود. در آن هشت ستون باشد، هـریك مـرصع به الماس و مروارید و بالای آن در درون و بیرون پوشیده از لعل و زمرد. دو طاوس بر آن باشد که هریك از پرهای دم آنها منتهی به‌زمردی بزرگ می‌شود ودرانـدام آن دو طاوس به تناسب رنگهای مختلف طبیعی حیوان جواهرات قیمتی تعبیه‌شده است. پنج‌تخت دیگرداشت که نیز بسیار مجلل وباشکوه بود. برای او یکی‌دیگرنیز ساختند که از صفحه‌ای از طلا درست شده بود مرصع به‌جواهر.

علی‌الظاهر، تخت نخستین که بازن نام می‌برد همان تخت‌طاوس است و باز احتمالا این تخت‌آخری همان است که نادر دستور ساخت آن را داده بود تا برای پادشاه عثمانی بفرستد.

۱ــ در مورد تخت‌های نادر رجوع شود به‌نامه‌های کشیش بازن طبیب نادرشاه (مجلهٔ یغما، سال سوم، ۱۳۲۹ صفحهٔ ۴۱۴/۴۱۵) ومقالهٔ آقای دکتر داود اصفهانیان تحت‌عنوان «تخت اهدایی نادرشاه افشار بسلطان محمود عثمانی» (مجلهٔ هنر ومردم شماره ۱۵۶)

نامهٔ مصطفی خان شاملو به احمد پاشا والی قارص

[شاه شاهان[1]]

پیوسته اختر دولت و ابهت و مناعت و جلالت و کوکب سعادت و حشمت و نبالت و بسالت از وصمت هبوط و محاق و آفت احتراق مصون بوده کامیاب حصول آمال باشند.

بعد از تبلیغ دعوات وافیات مشتاقانه، مشهود رای موالات پیرای مهرضیا می‌دارد که مکتوب مودت اسلوب گرامی سمت وصول یافت و موجب مزید مواد وداد گردید. شرحی که در باب آمدن موکب همایون در سال قبل به قارص و ظهور خرابی از غازیان کاصحاب دین نسبت به محال آن نواحی، باوصف اظهار دوستی و اتحاد مذهب وقضیهٔ سرعسکر و به‌قتل رسیدن جمعی از عسکر عثمانی در عرض راه در اثنای گریز و تناقض و تخالف این معنی با ادعای دوستی، نوشته بودند مراتب مزبوره هر کدام جوابی دارد:

۱ــ اختراعاً در صدر نامه آمده و جایش در متن است.

آن عالی جاه الحمدلله صاحب عقل و انصاف‌اند ووزیرو صاحب اختیار و در میان کاربوده‌اند. ازالهٔ آثار رفض وتکلیف مقدمهٔ رکن وسر مذهبی به‌آن‌دولت ورفتن برسرموصل و مراجعت کردن به رسم دوستی ودوباره‌به‌آن دولت اعلام کردن معلوم‌رای سامی‌ومفهوم دورو نزدیک‌می‌باشد. چون احمد پاشای سرعسکر سابق‌و محمدعلی‌رفسنجانی‌در قارص‌می‌بود،خبرتشریف‌آوردن آن عالی جاه نیزبه مسامع علیه‌می‌رسید. مکتوبی‌هم که‌آن عالی‌جاه‌به‌رستم‌خان سردارسابق‌ایروان‌نوشته‌بودند حاضر ودرخاطرسامی خواهد بود که‌درآنجا درج کرده بودند که مأموریم که‌صفی‌میرزا را برده در اصفهان متمکن سازیم. لهذاراپات نصرت‌آیات عازم قارص‌شده وسوای‌این‌باعث‌برعزیمت‌موکب‌همایون‌نبوده به‌این‌جهات‌متوجه‌قارص‌شده‌باشند. با وصف این، چگونه باز تقصیر براین طرف لازم‌خواهدآمد. باوصف‌اینکه ازاین طرف این همه سعی در ترویج مذهب اهل سنت‌ونشر حقیت خلافت خلفای ثلاث شده ایلچیان‌عظیم‌القدربرای‌دوستی‌به‌آن دولت‌والا فرستاده باشند، گنجایش‌نداشت که به‌این‌نحوه درمقام تلافی درآمده‌محمد علی رفسنجانی را اسم‌گذاشته به ایران مأمور و اینگونه عبارات را در فرامین و نوشتجات بنویسند.

نزد خرد ظاهر است که‌پادشاهی‌منوط‌به‌تقدیر و رضای‌الهی است‌بلکه چنین اتفاق می‌افتاد که موافق‌تمنای اعیان‌آن دولت برفرض محال که‌او شاهزاده می‌بود واو در ایران‌تسلطی‌به‌هم می‌رسیدهرگاه اولاد شیخ صفی که تسلط یافته‌اند تا حال مفاسد آنها باقی باشد چنین شخصی که‌به‌دست‌عجم‌می‌افتاد خود انصاف دهند که تجدید مفاسد سابق چگونه می‌شد، اعیان آن دولت، خدا و رسول خدا و خلفای اکرم را چه جواب می‌دادند.

آنچه درباب سرعسکر وتفرقگی عسکر نوشته بودند که قضای الهی اتفاق افتاد، مشارالیه ده روز پیشتر دراینجا توقف‌کرد. دفعهٔاول که‌جنگ شد، دوفرسخ تااردوی او مسافت داشت. شکست خورده قشونهای‌کاصحاب‌الدین تامطریس او، ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از پاشایان وروساوبیرقداران و عساکر او به قتل

رسیده برطرف‌شدند وسرعسکر درمطریس خودمتحصن شده راه‌آذوقه براو مسدود شد. لاعلاج شده شکسته وبیغوله‌های‌زمین را به‌دست‌گرفته‌سنگر خود را به‌احتیاط وهرروزه ربع فرسنگ پیش آورد، خاك وسنگرجرئت مقابله نمی‌کرد. لابد بنارابا اعیان عسکر به‌یورش گذاشت. چون عسکر از مقابله وجنگ میدان مأیوس بودند دیدند که در میان مطریس وزمین شکسته‌چه‌کار توانستند ساخت که درمیدان جنگ بسازند و معلوم‌بودکه بعد ازآنکه از پشت مطریس به معرکه می‌آمدند امیدحیات برایشان نبود. بایست یا به حرف سر عسکر عمل‌کنند یاجان به سلامت به دربرند. آن عالی جاه از قشون خود تحقیق نمایند که همان روز که این مقدمه واقع شد پانصد ششصد نفر از آدم او را، که در خارج اردوی او بود، برطرف‌کرده‌عسکر اوراکه برای‌کاه وغله‌برآمده بودند تعاقب‌کرده‌به مطریس او داخل کردند. باوصف این شکستهای مکرروممسدود بودن راه‌آذوقه وذخیره‌برچنین عسکری چگونه‌توقع قرار وثبات می‌توانست داشت وچه‌قسم راه‌شبهه در فرار ایشان باقی خواهد ماندو مردن سرعسکر هم معلوم که چه حالت دارد.

اینکه درباب قید وگرفتاری جمعی از ایشان نوشته بودند، بعد از آنکه آن جماعت از میان مطریس آغاز هزیمت‌کرده بودند، قشونهایی که در دو طرف به محافظت ایشان وسد طرق قارص مأمور بودند، بدون امرو اشارهٔ اقدس، به ایشان در آویخته هریك را که منزل اجل نزدیك بود به معرض تلف در آوردند.

معهذا معلوم است که آن جماعت از برای کشتن و کشته شدن به جنگ آمده بودند و به طریق دوستی و مهمانی نیامده بودند. درین صورت آنچه به مقتضای تقدیر ونصیب دربارهٔ هریك اتفاق افتاده باشد متضمن گله‌مندی نیست باوصف این معنی، جمعی، ازگرفتاران را مرخص ومصحوب جامیش[1] حسن‌آقا روانهٔ آن صوب فرمودند. برای انور مخفی نخواهدبودکه مدتی است که از این

۱ــشاید: چاوش

طرف سعی درسازگاری می‌شود و پارسال احمد افندی کسری یلی راهم‌به‌اطلاع آن عالی‌جاه برای تبلیغ پیغام به دربار خلافتمدار عثمانی فرستادند. مومی‌الیه مرد بی‌غرض و در میانه به‌تبلیغ پیام مأمور بودوجزیره[ای] نماند که او را نفرستادند. معهذا اعلی حضرت از این معنی غبارکلال به خاطر اقدس راه نداده در این‌وقت که قضیه سرعسکر واقع شد، دست از تکالیف معهوده برداشته‌ومجدداً فتحعلی بیك ترکمان را بانامهٔ همایون برای اظهار دوستی از راه بغداد روانهٔ دولت علیهٔ عثمانیه فرمودند و فسخ تکالیف معهوده بی‌شبهه و صریح و رسم دوستیها صحیح است.

[شاه شاهان]قبل ازاین به‌اهل ایران فرموده بودندکه قابل این عارفه‌نیستند. از این مطالب دست برمی‌داریم. در این وقت چون دیدندکه اعیان آن دولت از قبول این تکالیف راجل‌اند وبرایشان بسیار شاق است و مودی به‌قتل وخونریزی مسلمانان می‌شود و اهل ایران شایستهٔ این کوشش‌وتلاش نبودند، لهذا دست از آن مطالب برداشتند.[شاه شاهان] راحرف‌یکی‌است‌ومذهب اهل‌سنت‌درایران استمرار و من بعد مؤالفت استقرار دارد. در میان دو دولت دوستی است و پیغام قارص برای این بود که اگر در آنجا جمعیتی از عسکر عثمانی باشد، لازم خواهد بود که موکب همایون عازم‌آن سمت شود والا قشون شکسته را تعاقب کردن و رعایا را پایمال نمودن از مروت دور است ولایق این دولت نیست. اگر شاه شاهان را خیال بدی درخاطرمی‌بود. فرصتی بهتر از امروز به دست نمی‌آمد. بعد از آنکه متوجه آن سمت می‌شدند، البته هیچ قسم حاجز وحایلی از برای هیچ مطلب باقی نمی‌بود و چون‌نامه‌ای که به‌اعلی‌حضرت پادشاه‌ظل‌الله و خلیفهٔ‌اسلام پناه نوشته‌اند، جواب آن تاپنج شش ماه دیگر می رسد ، منظور اقدس آن است‌که از راه خوی ودمدم و مراغه و همدان روانهٔ اصفهان شوند و بنابر اینکه محمودی و بایزید و خاك وان سرراه است، عبور موکب منصوراز آن نواحی اتفاق خواهد افتاد وان‌شاءالله تعالی از آن سمت عازم اصفهان خواهند بود و قشونهای اضافه را مرخص

و مقرر فرمودند که در ولایت آذربایجان مشغول ییلاق و قشلاق باشند. در اصفهان به هر نحو جواب که از دولت عثمانی برسد فراخور آن عمل، اگرضرور شود، بعد از نوروز باز موکب اقدس در آذربایجان حاضر خواهد بود چون لازم بود به اعلام این مراتب پرداخت .

تاریخ ۱۱۵۹

ایام دولت وجلالت مستدام باد.

[پشت نامه] مهر: عبده مصطفی ایلچی نادر شاه*

* اسناد انجمن تاریخ ایران (خط همایون ص ۲۰۷) اسناد و مکاتبات تاریخی (نصیری) ص ۱۶۱ – ۱۵۷

نامهٔ میرزا مهدی‌خان به پادشاه عثمانی

مخلص بی‌ریا معروض رای آفتاب ضیای ملك آرامی دارد که در حالتی که طرهٔ شاهد ضمیر از شکنج شکنجهٔ حوادث زمان مانند جعد مشکین مویان خطا و ختن گردغم گرفته و آیینهٔ طبع اخلاص مسیر از غبار افشانی سپهر نفاق پیشه و گردانگیزی حرکات چرخ غدر اندیشه چون صفحهٔ عارض نوخطان ارمن زنگ الم پذیرفته بود از یمن سعادات اختری درخشان گشت که کوکب یمانی از فروغ عبارتش غمبصارا چشم روشنی گفت و از طرز طرزدانی و بنده‌نوازی مرغولهٔ موی صبیح للوجه خراما ن گردید که عارض بتان چگل از حسرت شکفتگی رخسارش چون گل در خون خفت. یعنی رقیمهٔ اشفاق نمون و عنایت نامهٔ التفات مضمون که نامزد این بندهٔ اخلاص مقرون شده بود شرف وصول بخشیده، اسباب مباهات را سرمایه و قامت مرام را پیرایه گردید و موازی هزارعدد اشرفی مسکوك انجم درخش که از خزانهٔ جود آسمان فسحت اعلی حضرت سکندر شوکت دارا درایت، قهرمان معمورهٔ ارض بالطول و العرض، مظهر مصدوقهٔ انا جعلناك خلیفه فی الارض[1] سلطان البرین و خاقان البحرین، ثانی ذوالقرنین، پادشاه اسلام پناه جم وقار، شاهنشاه ظل الله سلیمان اقتدار،

۱ــ سورهٔ ص آیه ۲۶

لازالت نقود احکامه‌العلیة رایجة فی‌الاقطاروالامصار موهبت واحسان شده بود، با یك عدد ساعت طلائی مجوهرکه به دقیقه یابی طبع والا از سرکار عاطفت مدار عالی اهدا یافته بود، بوساطت حضرت وزیر مکرم و دستور الاعظم حاج احمد پاشاوالی بغداد واصل گشت. از تأثیر اکسیر عطیهٔ بهیهٔ خدیوانه نقد مزیف‌وجود این موجود در دارالعیار هستی همقدر طلای احمر وذره پروریهای آفتاب آفاق یاب مرحمت خسروانه دربارهٔ بنده چون مهرانور سکه بزر گردید واز هدیهٔ سنیهٔ آصفانه‌که طعنه برساعت سعد می‌زد، دل اخلاص منزل درفضای سینه ازفرط نشاط رقاص گردید. عقرب نوایب از غیرت آن مانند مار برخود پیچید و زبان مدحت بیان از عین عبودیت ساعت بساعت به شکر گذاری این عواطف عظمی پرداخت و از این موهبت بیدریغ فرق افتخار برچرخ دوار افراخت.

انشاءالله تعالی چندانکه صرهٔ فلك را نقود کامل عیار کواکب مشحون و درر درراری‌ولآلی ثواقب در مخازن سپهر مخزون و ساعت ادوار زمان به دقایق و ثوانی منوط وچرخ‌گردان به زنجیر کهکشان مربوط است، کلید خزاین ارکان جهان‌ومقلاد کشور عرصهٔ امکان دربد قدرت وقبضهٔملکت شاهنشاه ظل‌الله وخلیفهٔ اسلام پناه بوده و ایام سعادت و اقبال بندگان عالی به ساعت قیام و قیام ساعت پیوسته باد.

به موجب امرواجب الأذعان همایون، عالی جاه مصطفی قلی خان رفیع غائلهٔ کلفت وتمهید رسم الفت نموده در دارالسلام بغداد از سایه‌گزینان قصر بی‌قصور آن دولت ابد مبانی و کامیابان نعم بی منتهای عنایت سلطانی بوده انشاءالله بروفق مراضی اولیای نعم در اتمام وتکمیل امر سفارت و تشیید اساس مسالمت مستلزم‌الخیر والبشارة سعی مشکوره به ظهور خواهد آورد.*

* منشآت میرزا مهدی‌خان ص ۹۸-۹۸

نامهٔ نادرشاه به سلطان محمودخان[1]

بسم‌الله الرحمن الرحیم

صنوف‌دعوات وافیات‌اجابت‌نمون و الوف تحیات طیبات دوستی‌مشحون، از فرط اخلاص و کمال اختصاص، هدیهٔ بزم‌ارم نظم‌همایون اعلی‌حضرت‌خورشید طلعت مشتری سعادت بهـرام صلابت کیوان مهابت، خلیفهٔ خافقین ، ثانی اسکندر ذوالقرنین، برادر سلیمان جاه، پادشاه اسلام‌پناه ظل‌الله خلد ملکه ساخته مشهود رای جهان آرای‌آفتاب ضیامی دارد که قبل ازاین درخصوص تعیین رکن و سر مذهبی حضرت امام جعفر صادق (ع) به دولت علیهٔ قاآنیه تکلیفی شده بود که باوصف اینکه مانع و محظورآن درنظر عقل جلوهٔ ظهور نمی‌نمود، علمای اعلام‌واعیان آن دولت ایدفرجام متشبث به معاذیر گشته از قبول آن تحاشی‌ورزیدند. بعداز مقدمـهٔ

۱ــ عنوان نامه در سند: «رکاب همایون جهانداری به نادرشاه طرفندن فتحعلی بیك‌ترکمان وساطتی له وارد اولان فارسی نامهٔ دوستی علامه نك بعینه صورتیدر اوایل محرم‌سنهٔ ۱۱۵۹ » و درسنددیگر: «سواد نامهٔ‌همایون که‌مصحوب‌فتحعلی بیك‌ترکمان نوشته».

بکن محمد پاشای سرعسکر ، هرچند تأمل‌و [دیدیم اگر][1] خیال کسردیم غرضی سوای دوستی وسازگاری اهل‌اسلام نداشتیم. این همه‌خونریزی واقع شد. بعد از آنکه دراین ابواب اصرار کنیم احتمال دارد که خونریزی بیشتر شود. لهذا از راه حسن نیت ودینداری جرأت زیاده [براین][1] مبالغه نکرده از تکالیف مذکوره‌نکول نموده ترك آنها کردیم. اهل حاج‌ایران، درسلك‌مذاهب اربعه در هرمکان ومقام که اتفاق افتد نماز خود را ادا خواهندکرد، ولله‌الحمد اتحاد مذهب و ملت حاصل و ومراتب خلت وارتباط ظاهراً و باطناً کامل است. در هرباب غائلهٔ نزاع ارتفاع و موادکلفت‌وکلال انقطاع‌یافته دیگردعوی و گفتگوئی باقی نیست‌وبه عنایت‌یزدانی، دوستی وبرادری بین‌الحضرتین تاابـد برقرار و اساس موالفت و موافقت پـایدار خواهد بود. آنچه درنامه علی حده از خدمت همایون رجا و نیاز شده رد و قبول آن حواله به لطف‌گیتی بخشا و تقاضای رای جهانگشاست.

باقی آفتاب خلافت و جهانداری تابنده وپاینده باد.*

۱ــ تصحیح قیاسی

* اسناد شماره ۴۴ و ۲۶۸ انجمن تاریخ ایران (خط همایون شماره ۲۳، نامـهٔ همایون دفتر ۱۸ ص ۱۶۱) اسناد ومکاتبات (نصیری) ص ۱۲۵ ــ ۱۲۳

نامهٔ محرمانهٔ نادر شاه به‌سلطان محمودخان [1]

هوالله تعالی شانه

برضمیر منیرهمایون که‌مطرح اشعهٔانوارایزد بی‌چون است منکشف ومرتسم می‌داردکه قبل‌ازاینکه به‌تأیید الهی آثارسب ورفض وبدع‌را از ایران‌محو ومنسوخ نمودیم، در خصوص تعیین رکن‌وسر مذهبی امام جعفر صادق (ع) از راه یگانگی ودوستی وولا به‌آن دولت ابد پیوند تکلیف شد وچون دراین ضمن غرض سوای سازگاری اهل اسلام و تالیف امت حضرت سیدالانام نبود، مظنون کلی آن بودکه البته درجهٔ قبول‌وارتضا خواهد یافت. بعد ازوقوع‌مقدمهٔیکن محمد پاشای‌سرعسکر هرچند تأمل شد، انکار وتحاشی امنای شرع اطهر و اعیان دولت به حدی مشهود گردیدکه به این همه سفك دماء راضی شدند و به قبول آن تکالیف راضی نشدند. هرچندکه به‌عنایت ایزدی مذهب سنت و جماعت‌که عبارت ازقبول حقیت خلافت خلفای راشدین رضوان‌الله علیهم اجمعین وترك مبتدعات باشد ، در ایران کمال

۱ــ عنوان نامه در سند: نامهٔ مرقومه پیچیده ورودایدن فارسی نامه نك بعینه صورتیدر.

شیوع ورسوخ و استقرار دارد واکثری عن صمیم القلب قائل‌اند. لیکن بعضی از راه نادانی راضی نبودند که ایشان را نیز خواهی نخواهی تابع و مقلد و معتقد این طریقه ساخته‌ایم. چون مقصود این نیازمند خیر خواهی طرفین بود، هرگاه طرفین به تکالیف معهوده راضی نباشند، اصرار این خیراندیش چندان لزومی ندارد واگر عجم وایلات ایران (را) عقلی می‌بود، بایست از روز ازل این قسم بدعتهارا از شاه اسماعیل قبول نکنند. چون از بدوحال غرض ماصلاح اندیشی امت محمدیه بود، خداوند عالم نظر مرحمت خود رافراخور نیت دریغ نداشت. به‌هرحال اصل کشاکش ومادهٔ نزاع دوطرف مطالب معهوده بود. از آنها دست برداشتیم هرگاه مدعا موقوف باشد دعوی نیز موقوف است. گذشتم از سر مطلب تمام شد مطلب.

لله الحمد مذهب سنت وجماعت که مقصود کل است شایع ومستمر وعاری از شائبهٔ ریب وخلل است وخدا نخواسته باشد که بعدالیوم، به‌سبب ملك ومال، مادام الحیات تیغ خلاف از غلاف برآمده بادی نزاع شویم . لیکن در عالم برادری اعلام می‌شود که چون عراق و آذربایجان همیشه با سلاطین ترکمانیه وفی الحقیقه ارثی این خیرخواه است که در عهد دولت شاه اسماعیل نصف آنها به تصرف آن دولت ابد پیوند درآمده چنانچه یکی از آن دو مملکت را که عبارت از عراق و آذربایجان باشد، از راه یگانگی، به این دوست صادق الولا احسان و عطا فرمایند البته نصف دیگر به آن دولت باهره حلال خواهد بود وحسن التفات آن حضرت نسبت به‌این برادر اخلاص پرور برعالمیان ظاهر ومبرهن خواهد شد و این تکلیف نیز از راه محبت واتحاد نه ازروی اصرارو ابرام می‌شود ودر رد وقبول آن مختارند. به‌هرنحو که برطبع همایون گوارا باشد براین اخلاصمند نیز گوارا خواهد بود . حمل بر نوعی دیگر نخواهند فرمود.

باقی آفتاب خلافت وجهانداری لایزال وبی‌زوال باد.*

* اسناد شماره ۲۵ و ۲۶ انجمن تاریخ ایران (خط همایون)، اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۳۳–۱۳۱

سفارش نامه به علمای ایران در باب مصطفی نظیف[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی ایدالشرع بانوار الصدق والیقین و ابده بتایید الملك و السلطنة بین المسلمین والصلوة والاسلام علی سیدنا محمد خاتم الانبیاء والمرسلین و علی آله العظام وصحبه الکرام و من اتبعهم باحسان الی ساعة القیام.

بعد اهداء الدعوات الزاکیه و اتحاف التحیات الصادقة الی الموالی المشرف بالریاسة العلمیة علی اعلام العلماء الممالك الایران فی هذا الزمان دام محفوظاً عند المالك المنان فالذی ینهی الی الجناب العالی متبوع اعلام الموالی انه قد حرر فی زبیرة الملفوفة مع المفاوضة السعیدة القاآنیه التی وردت الی ساحة الخلافة العظمی ما یتعلق بامر الحدود وهو تشطیر بعض ممالك الحمیة الواقعة فی التخوم المحروسة بعنایة الله الملك القیوم علی نهج الرجاء الصادر عن الحب والوداد، لا علی وجه الالتزام: وتفویض امر القبول

۱ــ عنوان نامه در سند: «فضیلت اولو شیخ الاسلام افندی حضرت لری طرف شریف لرندن مصطفی نظیف افندی یدیله ملا علی اکبر کونـدریله مکتوب مـوالات اسلوبـك صورتیدر.»

الی اختیار حضرة الخلافة الکبری حسبما بعد تقتضیه العقول فلما وصل هذه التحریر و لو حظ مافیه من المعاذیر والمحاذیر علم ان هذا الأمر لایرجی ولا یساعد علیه بالرضا کیف لا و قد ظهرت علیها السلاطین العظام العثمانیه انار الله تعالی براهینهم واخذوا من یدی المخالفین بعون الله الملک المعین فوقعت فی حوزة حضرة سلطاننا بالارث و الاستحقاق و صارت محروسة کسائر الممالک المعمورة فی الآفاق فصرف الاختیار الی خلافة غیر مختار بل الحقیق بالاعتناء والاعتبار ابقاء التحدید، فی زمن سلطان مرادخان الرابع اسکنه الله تعالی فی اطیب المساکن و المرابع فاقتضی الحال لاعلام هذا المقال ان یرسم الوکة فخیمة سلطانیة مخصوصة ویبعث رسولا متعیناً من الرجال حسب العادة القدیمة و الدیدنة المستدعیة فی الدوله العلیة فاستسعد بتلک السعادة من ارباب الاقلام فی الدیوان العالی مصطفی نظیف الموصوف بالارشد والسداد دام فی حفظ رب العباد و شرف بحمل تلک الالوکة الفخیمة السلطانیه و نقلها الی تلک الحضرة القاآنیه و فوض الیه بعض الامور المرسومة حسبما رسم فی تلک المشرفة السامیة فلذلک صروف تلک الرسالة المخصوصه مع هذا السفیر الرشید فاذا وصلت الی جنابکم العالی نرجو اسعیکم المشکور فی حصول تلک الامور علی الوجه المسطور فی المفاوضة العلیة السلطانیه. نرجوا التوفیق من الله الملک العلام لتیسیر اتمام هذا المرام *

* اسناد انجمن تاریخ (از بایگانی باش وزیری ج۸ ص ۱۷۸)

در حاشیهٔ نامه چند سطری ظاهراً به‌ترکی نوشته شده که خوانا نیست ولی تاریخ ۱۱۶۰ در آن خوانده می‌شود.

نامهٔ نادر شاه به‌سلطان محمودخان[1]

لآلی متلالی دعوات وافیات اجابت نمون و جواهر زواهر تحیات طیبات موالفت مقرون از مخزن مودت و عیبهٔ بی‌عیب محبت هدیهٔ بـزم شریف و مـوقف منیف اعلی‌حضرت فلك رفعت خورشیدطلعت مشتری سعادت دادارجهاندارعدالت گستر، داور سلیمان جاه فریدون‌فر، خدیو ممالك گشای کشورگیر، خسرو مهرافسر گردون سریر، اعظم سلاطین جهان، افخم‌خواقین‌دوران، قامع المشرکین، ظل‌الله فی‌الأرضین، سلطان‌البرین خاقان‌البحرین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، خلیفهٔ اسلام‌پناه، پادشاه انجم سپاه، سپهر بارگاه، السلطان‌الغازی محمودخان لازالت ظـلال خلافته مبـسوطة و الویة جلاله مرفوعة ساخته مشهود رای جهان‌آرای همایون می‌دارد که نوامیج بهیه و مفاوضات علیه‌که مصحوب افتخار الأماجدوالافاخم مصطفی نظیف افندی و فتحعلی‌بیك ترکمان ارسال شده بود، در ایمن اوان و اسعد زمان، شرف بخشای ساحت ورود و شعف افزای خاطر مودت مورود گردید.

اینکه در نامهٔ همایون اندراج یافته بود که در اوانـی که مـوکب نصرت

۱ــ عنوان نامه در سند: «عتبهٔ علیه جـلالتمداره نظیف افنـدی وساطتیله نادرشاه طرفندن وارد اولان فارسی نامه نك بعینه صورتیدر غرة جمادی‌الاخرسنة ۱۱۵۹»

اشتمال در جانب شمال مشغول جنگ و جدال بود، ازجانب گماشتگان آن دولت لایزال‌امری به‌ظهورنرسیدو بعد ازآن‌هم که رود دوستی و ولا از ورود جند وجیش آمیختهٔ گل و لای کدر گردید، مبنی بر اجازهٔ شرع پرنور و دفع ضرر از حواشی و سنور بود.براین نیازمند درگاه اله ازمبادی حال حسن‌نیت و صفای طویت آن شهریار عالی مقدار معلوم و مبرهن‌و مهرجهان‌افروز محبت و مهربانی آن‌حضرت چون آفتاب عالمتاب‌روشن می‌باشد. البته بر آن خدیو اسلام‌پناه نیز واضح‌خواهد بود که این نیازمند را از این تکالیف کلفت انگیزی و سل سیف و خونریزی منظورنبود وسوای‌تصفیهٔ‌مشرب‌وتجلیهٔ مذهب وتوافق دولتین‌وتألیف‌مسلمین‌طرفین مطلبی گرد خاطر نمی‌گشت و یا قصد حالات‌ناملایم از پیرامون ضمیر نمی‌گذشت. لیکن به تقدیر الهی صورت مطلوب جانبین کماهی در مرآت حصول‌عکس‌افکن نشد بلکه عکس آن اتفاق افتاد. بدیهی است که در نظر انصاف‌پیشگان روشن ضمیر که بر دقایق امور خبیراند محمول به وجه صحیح و محول به معاملهٔ‌الاعمال بالنیات خواهد شد.

اینکه درخصوص ملك مرقوم‌کلك درر سلك شده‌بود که چون زمام اختیار را به سر پنجهٔ رای و رویت سلطانی گذاشته ما را در رد و قبول آن مختار ساخته‌اید، از راه اتحاد دولتین، بنا را بر مصالحهٔ زمان خدیو خلد مرابع، سلطان مرادخان رابع، گذاشته انجام وختام‌آن‌را متوقعیم‌و دولت نادریه را جدا نمی‌دانیم. نوعی شود که انشاءالله العزیز رسم اتحاد در میانهٔ دولتین و اخلاف و اعقاب حضرتین در روزگار پایدار بماند.

اسلام پناها چون‌آن شهریارخلافت مدار این دوستی شعار را برادربزرگ می‌باشد و وعدهٔ این نوع محبت پیشگی به اظهار دوستی همیشگی فرموده‌اند، سلطان‌کشورگشای دارالملك دل و فرمانروای معمورهٔ این مشت گل، یعنی مودت جنانی، اجتیاز ازحدود امر وتخلف ازمنهج رضای اعلی حضرت‌خاقانی را مجوز نداشت. لهذا رضاجویی خاطر همایون را لازم دانسته مأمول آن حضرت‌را ممضی

و امر مصالحه را به‌نحوی که صورت ماجری ملحوظ اعیان دولت بهیه می‌گردد پذیرای حسن قبول و ارتضا و نظیف افندی را مقضی‌المرام مرخص به انصراف و انثنا ساختیم.

چندانکه صاد صداقت و لام الفت و حای محبت به‌کلك تقدیر نقش الواح قلوب بنی‌آدم است، انشاءالله الرحمن این صلح سراسر صلاح نگاشتهٔ صفحهٔ عالم و ثبت بقای آن به اثبات لوح و قلم توام باد.

الباقی نیر جهانتاب خلافت و شهریاری به عون و تأیید جناب باری نور - پاش عرصهٔ کامکاری وفروغ بخش فضای جهانداری باد*.

[محل‌مهر] برگزیدهٔ قادر در جهان بودنادر

* اسناد شمارهٔ ۵۷ و ۲۸۲ انجمن تاریخ ایران /اسناد و مکاتبات نصیری ص (۱۴۶ - ۱۲۳)

نامهٔ نصرالله میرزا به صدراعظم عثمانی[1]

جناب وزارت مآب، جلالت نصاب، ابهت انتساب، مسندآرای محفل عز و جلال و زینت بخشای اریکهٔ سعادت و اجلال، عالی جاه دستور اکرم و صدر افخم، وزیر اعظم عظم‌الله شانه، بعد از تبلیغ دعوات وافیات اشفاق آمیز، منهای رای اصابت‌انگیز می‌دارد که در این اوان میمنت نشان از طرف قرین الشرف اعلی حضرت فلك رتبت با ولی النعمی ابوی ظل‌اللهی، شیدالله قواعد سلطنته، نامهٔ مشکین ختامهٔ همایون مشعر بر فسخ تکالیف معهوده و مبتنی بر تشیید و استقرار قواعد مصالحه و رفع کلفت و نزاع به جانب فرخنده جوانب بندگان سلیمان‌شان خلیفهٔ اسلام‌پناه، اسکندردستگاه، پادشاه فلك بارگاه خلدالله ملکه و افاض احسانه نگارش یافته مصحوب عمدةالاشباه فتحعلی بیك ترکمان ارسال شده البته مضامین دوستی قرین آن معلوم آن والاجاه حقانیت آئین خواهد گردید و به‌مقتضای مراسم رأفت و التفات به تحریر این مکتوب خیریت اسلوب به تحریك سلسلهٔ سوالات پرداخت. پیوسته مکنونات خاطر نیکو سراير را طراز اعلان دهند.

باقی ایام وزارت و ابهت و مناعت و کامرانی بماناد.*

۱ــ عنوان نامه در سند: عنایتلو صدراعظم حضرت اربنك نادرشاه تك اعتمادالدوله سی طرفندن سفیر مومی‌الیه یدیله کلان فارسی مکتوبك بعینه صورتیدر.

* سندشمارهٔ ۵۶ و ۲۷۰ اسناد انجمن تاریخ ایران (از خط همایون)

فرمان نادر به حسنعلی‌خان معیر الممالک[1]

پادشاه اسلام پناه روم خلدالله ظلال خلافته فی‌الارضین[2]

آنکه جلالت و بسالت پناه، ابهت و مناعت‌دستگاه، عالی‌جاه مقرب‌الخاقان، نظاماً للجلالة والبالة حسنعلی‌خان معیر الممالک به‌عنایات بلانهایات شاهنشاهی معزز و مباهی گشته بداند که چون دراین وقت ازدولت علیهٔ عثمانیه، به‌موجب امر و فرمان اعلی حضرت فلک رفعت، سلطان البرین و البحرین خادم‌الحرمین‌الشریفین، ثانی اسکندر ذی‌القرنین، خاقان گردون بارگاه انجم حشم وخدیو ستاره سپاه فریدون خدم، اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران، خلیفهٔ سلیمان جاه و خاقان ظل‌الله، عالی جاه وزیر معظم و دستور مکرم و مشیر محترم مفخم احمد پاشا والی دارالسلام بغداد و بصره و افتخارالاماجد والاعیان مصطفی نظیف افندی با سفرای امر مصالحه بین الدولتین که مرغوب طرفین بوده مأذون و مأمور و نظیف افندی با نامهٔ همایون آن

۱ــ عنوان در کنار سند: معیرخان جناب لرینه و بریلان رخصت رقمی صورتیدر.

۲ــ احتراماً در صدر نامه آمده و جایش در متن، بعداز «خاقان ظل‌الله» است که با علامت [ ] مشخص کرده‌ام.

پادشاه سکندر دستگاه به اتفاق عزت‌مآب ولی افندی که از جانب عالی‌جاه مشارالیه تعیین شده بود، وارد درگاه معلی و شرف‌اندوز تقبیل عتبهٔ علیا گردید. لهذا از این طرف قرین الشرف آن عالی‌جاه مرخص و مأذون است که به موجبی که اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه در نامهٔ همایون اظهار وخواهش فرموده‌اند، امر مصالحه راموافق زمان خلد مرابع سلطان مرادخان رابع، با شروط و مواد معهوده باافندیان مشارالیهما پذیرای انجام ساخته به‌نحوی که مأمورین آن طرف وثیقه مهر نموده بسپارند وآن عالی‌جاه نیز از جانب این دولت علیه وثیقه مرقوم و به‌مهر خود مختوم ساخته تسلیم نمایدودر عهده شناسد. تحریراً فی ۱۵ ش (شعبان) ۱۱۵۹*

*. سند شمارهٔ ۸۳۶ انجمن تاریخ / اسناد ومکاتبات (نصیری) نصیری، ص ۱۴۱ـ

صلح نامه نادرشاه با دولت عثمانی[1]

الحمدلله‌الذی انام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین و اسال[2] عیون‌الأمن بین‌الأنام [بتطمیس مجاری المعاداة[3]] من بین‌الخواقین الأساطین [وحل عقود حبائل‌النزاع بعقدالحبائل‌والعهود فی‌هذاالعهدالمحمودولوح آثارالمصافات‌فی‌لوح ذلك‌الملك النادرالمسعود و صلی‌الله علی‌رسوله الذی افرغ الفراغ فی‌قوالب‌قلوب المسلمین بتخلیة موادالفساد وفتح وسد باب‌الاسلام‌وطریق‌الکفر بمفاتیح‌السیوف و مصالح‌الجهاد وعلی‌آله و اصحابه اولی‌النهی والرشاد[4]].

۱ــ عنوان نامه در جهانگشای نادری: «صورت صلحنامه‌که‌از این طرف به‌مسوده راقم حروف مرقوم گشته است.» ودرمنشآت: «صورت وثیقه‌ای که بدجهت صلحنامه در خصوص مطالب خمسه به خواندگار روم نوشته شد.» و در اسناد بایگانی دولت ترکیه: «رکاب مستطاب جلالت نصابه ماوکاندن نظیف مصطفی افندی وساطتیله عقد مصالحه مبارکه‌یی حاوی ایران شاهی‌طرفندن وارد اولان فارسی‌نمسکك عینی صورتیدر».

۲ــ جهانگشا: و اجری

۳ــ ج : بانطماس انهار المنافرة

۴ــ ج : واصلح بمصلحهتم ما فسد من امورالمسلمین واذهب غیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین ونزع مافی صدورهم من غل و عقود وامرهم بایفاء العهودکماوردفی

اما بعد، درشورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از بندگان نواب کامیاب سپهر جناب، قهرمان دورمان رفیع الشأن ترکمانیه، برق خرمن سوز هستی سرکشان به تأییدات سبحانیه، تاج بخش ملوک ممالک هندوتوران، داور دارای عرصهٔ ایران، الخاقان الاعظم والفاآن الاکرم، ظل سبحان، شاه شاهان جهان، السلطان نادر پادشاه خلدالله سلطنته وشوکته مستدعی قبول سلطنت شدند، چون از بدو خروج شاه اسماعیل صفوی سب ورفض در ایران شیوع و به این سبب مبغضت و معادات فی مابین روم وایران ظهور ووقوع داشت، نظر به مذهب حنیف اهل سنت و جماعت که مختار آبای کرام آن حضرت بوده [آن جناب[1]] از سلطنت ایشان تحاشی و بعد از آنکه الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد، فرمود که هرگاه آن طایفهٔ باللسان والجنان تارک این عقاید و اقوال لاطایل و به حقیقت خلفای راشدین [رضی الله عنهم] نایل شوند[2] [به حصول مسئول نایل خواهند شد[3]]. ایشان هم حکم اقدس را قبول و از حالات سالفه نکول کردند. چون اعلی حضرت فلک رفعت خورشید طلعت، اعظم سلاطین جهان وافخم خواقین دوران، خسرو جهان داور، خدیو فریدون فر، خاقان البحرین و سلطان البرین، ثانی اسکندر ذوالقرنین [خلیفة‌الله و پادشاه اسلام پناه، خلیفهٔ اهل ایمان، نورجهان افروز خاندان ترکمان، السلطان الغازی محمودخان ابدالله خلافته ودولته[4]] و نواب همایون شاهنشاهی ازسلیل سلسلهٔ ترکمانیه[5] بوده، بنابر

کتابه المجید یاایها الذین آمنوا اوفوا بالعهود (سورة المائده ۱) وصلی الله علی محمد صاحب المقام المحمود وعلی آله و اصحابه ولاسیما خلفاء الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة الجهود.

۱ــ در نامه نیست.

۲ــ اصل نامه چنین است در منشآت: رضوان الله علیهم

۳ــ م: مسئول ایشان مقبول خواهد شد.

۴ــ م: ظل الله و پادشاه اسلام السلطان غازی محمودخان ابدالله دولته وخلافته خلیفه اهل اسلام وفروغ بخش خاندان ترکمانیه بودند.

۵ــ م: شاهنشاهی نیز ... بودند لهذا بنابر...

مزیدالفت فی‌مابین حضرتین ورفع غوایل شوروشین از میانهٔ فریقین، مطالب خمسه را که عبارت از تصدیق ملت جعفری و اختصاص رکنی از ارکان بیت‌الله‌الحرام به حجاج ایران و تعیین امیرالحاج از دولت علیهٔ نـادریه[۱] بـه دستور مصروشام و اطلاق اسرای جانبین‌وبودن‌وکیل در پایتخت دولتین‌باشدخواهشمند شدند[۲]. بعداز تکرار آمد شد سفرا وایلچیان که پادشاه‌اسلام پناه روم سه‌مادهٔ اخیر را قبول‌ومقدمهٔ تخمیس مذهب و تفویض رکن[۳] را به‌معاذیرشرعیه‌موکول ساخته به موجب‌نواهج نوافج‌ختام[اعتذار[۴]] طالب‌فسخ این‌مرام شده بود. اگرچه‌اعلی‌حضرت‌شاهنشاهی که منشأ این تکالیف شدند، سوای رفع‌نباغض‌ودفع‌تناقض والتیام اهل‌اسلام‌منظوری نداشتند، لیکن [چون به تقدیر الهی حصول مقصود در عقدهٔ امتناع ماند، درحینی که قرع‌باب‌استصلاح جزبی‌غرضی و خلوص ومحبت مجملی‌نمی‌داشت، محض[۵]] از راه رضاجوئی خاطر همایون پادشاه ظل‌الله سکندر مقام وحفظ نـاموس اسلام حلقه کوب در دوستی[۶] گشته مطالب معهودهرا متروك و طـریق مسالمت[۷] مسلوك داشته[۸] و این نویدآرامبخش را مصحوب چاپار به‌پادشاه فلك رخش‌اعلام‌داشتند[۹]

امـا چون بعضی از ممالك عراق و آذربایجان در ازمنهٔ سالفه بـه سلاطین ترکمانیه تعلق داشته‌که به سبب اختلاف‌انگیزی شاه اسماعیل به دولت علیهٔ‌عثمانیه انتقال یافته، ضمناً اظهار شدکه‌هرگاه برطبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق‌و مخالف

۱ــ م : دولت علیهٔ‌ایرانیه

۲ــ در پایتخت... از پادشاه سکندرجاه خواهشمند

۳ــ م : رکنی

۴ــ م : ندارد

۵ــ م : ندارد

۶ــ م . دوستی

۷ــ م : مسالمت را

۸ــ م : مسلوك واین‌نویدد...

۹ــ به صحابت چاپار فلك رخش به‌آن پادشاه‌گردون غلام اعلام ...

رسم وفاق نباشد، یکی از آن دو مملکت به رسم عطیه[۱] به حوزهٔ ممالک محروسهٔ شاهنشاهی انضمام یابد و پادشاه اسلام پناه رادر رد و قبول آن امر مختارساختند و در نامهٔ شریف‌همایون‌که در این وقت از آن دولت والا،مصحوب جناب افتخار الأماجدوالأعیان، زبدةالأفاخم والاقران، نظیف افندی، عز وصول یافت اندراج یافته بودکه اگر چه نظر به مآثر مجهوره و مساعی مشکوره‌که از ایـن طرف در ازاله وازاحةآثار بدع به ظهور پیوسته دولتین علیتین را متحد می‌دانیم،لیکن‌نظر به قانون‌دولت عثمانیه، این مراتب راباوزرای‌عظام‌وعلمای‌اعلام مشورت‌فرمودیم. قبول‌آن را منافی شرع ومغایر نظام دولت دانستند به نحوی‌که مواد سابق منسوخ از این مطلب نیز برای مزیدالفت و الئیام درگذشته بنابرمصالحهٔ ایام خدیـو خلد مراقد سلطان مرادخان رابع گذشته‌شود تادوستی و محبت در میانهٔ دو دولت‌عظمی واخلاف‌کرام درعرصهٔ روزگار باقی و پایدار بماند و برای استقرار این امـر از جانب [آن دولت][۲] والا، عالی جاه وزیر معظم ودستور مکرم ومشیر مفخم احمد پاشای والی بغداد و بصره وافتخار الاماجد مشارالیه مأمور و مأذون [وعالی جاه][۳] مشارالیه نیز عزت نصاب محمدت[۴] ایاب ولی افندی‌کاتب دیوان را از قبل خـود [به معیت افندی سالف الذکر[۵]] روانهٔ این دربار عظمت مدار سپهر نمون[۶]ساخته مشارالیهما، مابین‌قزوین وتهران، وارد اردوی‌معلی وشرف‌اندوز تلثیم‌سدهٔ سنیهٔ‌علیا[۷] گشتندواز جانب [این‌دولت علیه[۸]] نیز کمترین بندهٔ‌آستان خلافت نشان‌شاهنشاهی

۱ــ م : از دولت علیه به حوزهٔ ممالک شاهنشاهی

۲ــ م : دولت ابد مدت

۳ــ م : ندارد

۴ــ م : مجدت

۵ــ م : ونظیف افندی سابق‌الذکر

۶ــ م : سپهر اقتدار

۷ــ م : سدهٔ علیا

۸ــ م : از طرف قرین الشرف

محمد مهدی[۱] مأمورگشته از آنجا که [اعلی حضرت [۲]] پادشاه اسلام پناه رعـدهٔ محبت و دوستی مخلد فرموده نواب همایون شاهنشاهی [نیز آن حضرت رابرادر بزرگ دانسته پاسداری رضای خاطر همایون[۳]] آن حضرت و آرامش اهل اسلام را اهم مطالب و اعظم مآرب[۴] [می‌شمردند. لهذا بعد ازوصول نامهٔ همایون[۵]]مأمول پادشاه اسلام پناه را متلقی به قبول فرمودندوبه موجب امر اقدس بنای مصالحه‌بر یك اساس وشرط وسه‌ماده و تذییل و خاتمه بدین نهج قرار یافت:

اساس ـ صاحی که در زمان خاقان جنت‌مرابع سلطان مرادخان رابع‌واقع شده فی مابین دولتین مرعی وحدود و سنوری که‌درمیانه مقرر بوده به همان‌دستور معتبر و تغییر و خلل به‌ارکان آن راه نیابد.

شرط ـ من بعد فتنه نایم و تیغ در نیام بوده آنچه لایق‌شان طرفین و مقرون به صلاح و خیریت دولتین باشد در جمیع موارد معمول و از امـوری کـه مهیج غبار کدورت و منافی مصالحه و مسالمه باشد [اجتناب شود.[۶]]

مادهٔ اولی [۷] ـ حجاج ایران [۸] که از راه بغداد یاشام عازم بیت‌الله الحـرام باشند، ولاة وحکام سر راه آنها را محل‌به محل سالمین آمنین به یکدیگر رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان را منظور دارند[۹]

۱ـ در اصل نامه نیست

۲ـ م : ندارد

۳ـ م : نیز مراعات سنن دوستی را برذمت خود واجب و رضا جویی خاطر

۴ـ م : شمرده

۵ـ م : مأمول ثانی‌آن خدیو اسلام پناه را متلقی قبول ... به موجب

۶ـ م : زاز طرفین اجتناب شود. انشاءالله این دوستی و مسالمت ویگانـگی و مودت فی مابین دو دولت‌عظمی واحفاد واعقاب این‌دو خانوادهٔ‌کبری مادام دوام‌اللیالی والایام‌الی یوم‌القیام قائم و دائم و برقرار بوده باشد.م

۷ـ م : اول

۸ـ م : ایران و توران

۹ـ : لازم دانند

ماده ثانیه [۱] از برای [تایید دوستی و اتحاد دولت][۲] در هر سه سال شخصی از آن دولت در ایران و [شخصی هم][۳] از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود.

مادهٔ ثالثه ـ اسرای طرفین مرخص بوده و بیع وشری برایشان روانبوده هریك که خواهند به وطن بروند ممانعت نشود.

تذییل ـ [حدود وسنور زمان سلطان مرادخان تحقیق شده][۴] حکام سرحدات از حرکاتی که منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن ، اهالی ایران [احوال ناشایسته‌ای راکه در زمان صفویه احداث شده کلیة تارك ودر اصول عقاید بمذهب اهل تسنن سالك بوده خلفای راشدین را به خیر وترضی یاد نمایند و آن جماعت که من بعد [۵]] به کعبهٔ معظمه ومدینهٔ مشرفه و باقی ممالك اسلام آمد وشد کنند، از آن طرف بدستور حجاج [وزوار روم واهالی[۶]] سایر بلاد اسلامیه با ایشان سلوك شده از ایشان دورمه وسایر وجوه خلاف شرع وحساب مطالبه نشود و همچنین درعتبات عالیات هم، مادام که در دست آن جماعت مال تجارت نباشد ، حکام و مباشرین بغداد باج نخواهند و هر یك که مال تجارت داشته باشند مال حسابی از ایشان [خواسته زیاده طلبی نشود][۷] و از این طرف نیز با تجار واهالی رومیه به همین منوال

۱ـ م : دوم

۲ـ م : تأیید دوستی و توثیق محبت

۳ـ م : ندارد

۴ـ م : سیوم

۵ـ م : [از صب و رفض مقطوع اللسان بوده مرتکب نگردند ومن بعد که]

۶ آن ممالکت و

۷ـ م : اخذ شده زیاده مطالبه نشود

۸ـ م : آنچه بعدالیوم

۹ـ م : وکلای دولتین

عمل شود و نیز از تاریخ انعقاد صلح آنچه از اهل ایران به روم‌واز روم به ایران آیند حمایت نشده به‌وکیلان یکدیگرتسلیم نمایند * وان شاءالله تعالی این دوستی و محبت درمیانهٔ دو دولت عظمی و اخلاف واعقاب این دو خانواده کبری مخلد وبرقرار باشد.

خاتمه ـ چون جناب نظیف افندی‌که ازجانب دولت علیهٔ عثمانیه‌آمده‌بود، حال‌که‌شهر شعبان المعظم سنهٔ هزاروصدوپنجاه و نه‌هجری مطابق بارس‌ئیل‌است، به قبول شرایط وقیودمذکوره به موجب‌اذن‌رخصت نامهٔ همایون که‌دردست‌داشتند. باعالی جاه مشارالیه تمسك‌مهرکرده به سرکار [1] خلافت مدارشاهنشاهی سپرد، لهذا کمترین بندهٔ آستان خلافت نشان، که از طرف قرین‌الشرف اقدس مأمور به انجام‌و اختتام امرمزبور بود، این تمسك‌را مهرکرده تسلیم نمود. مشروط به اینکه‌من بعد از طرفین ایلچی بزرگی که در مرتبه مساوی باشند تعیین و مقارن نوروز یا بعد، با تصدیق نامه‌های داله برقبول مراتب مسطوره وانعقاد عهود مذکوره، فرستاده‌شود. کان ذلك فی‌شهرالمذکور و مطابق‌السنةالمیمونةالمسطور.

امضاء

کمترین بندهٔ آستان خلافت نشان

حسنعلی معیرالمالك **

---

* از اینجا تا پایان نامه کاملاً با آنچه در منشآت آمده متفاوت است. در منشآت چنین آمده:

« شود و ما نیز مراتب مسطوره را منظور داشته عهد فرمودیم که مصالحهٔ مذکوره وعهود مشروطه همیشه بین‌الدولتین واعقاب واخلاف مؤید و برقرار ومخلد وپایدارشود. مادام که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهدومیثاق و منافی رسم‌وفاق به ظهور نرسد، از این طرف نیز نقص وخلل به‌قواعدآن راه نخواهد یافت. فمن‌نکث فانمایکث علی نفسه من اوفی بما عاهد علیه‌الله فسیؤتیه اجراً عظیما وحرر ذلك فی‌شهرمحرم‌الحرام سنةالف ومائة وستین من‌الهجرة النبویة علی مهاجرها الف الف سلام‌وتحیة.»

۱ـ اصل نامه: برکار

** اسناد شمارهٔ ۲۶۲ و ۲۸۷ انجمن تاریخ ایران، (خط همایون ج ۳ـص. ۶ ـ منشآت میرزا مهدی‌خان و جهانگشای‌نادری/ اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۵۳ـ۱۲۷

نامهٔ نادرشاه به سلطان عثمانی
در خصوص قبول مصالحه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی اصلح ما افسد من امور المسلمین واذهب غیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین ونزع مافی صدورهم من غل وحقود وامرهم بابقاء العهود کماورد فی کتابه المجید یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود وصلی الله علی رسوله محمد صاحب المقام المحمود وعلی آله واصحابه ولاسیما خلفاء الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة المجهود ما توافقت العناصر الاجتماع وتوالفت الطبایع فی الانقطاع

و بعد چون در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون ما مستدعی قبول سلطنت شدند، بنابراین که از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در ایران شیوع ومعادات ومبغضت میانهٔ روم وایران ظهوروووقوع داشت، نظر به مذهب حنیف اهل سنت وجماعت که مختار آباء کرام واسلاف عظام ما بود ازسلطنت ایشان تحاشی وبعداز آن که الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد امرفرمودیم که هرگاه آن طایفه باللسان والجنان تارك اقوال لاطایل و به حقیت خلافت خلفای

کبار رضوان الله علیهم قائل شوند به حصول مسئول نایل خواهند شد. ایشان هم حکم اقدس را قبول واز حالات سالفه نکول کردند.

چون اعلی‌حضرت قدر قدرت، اعظم سلاطین جهان وافخم خواقین دوران، خدیو سلیمان حشم، خسرو خورشید علم، ناصرالاسلام و المسلمین، قامع الکفار والمشرکین، خاقان‌البرین وسلطان البحرین، ثانی‌اسکندر ذوالقرنین، خادم‌الحرمین الشریفین، برادرجهان داورگردون بارگاه، پادشاه اسلام پناه‌ظل‌الله، السلطان‌الغازی محمودخان مدالله ظلال خلافته علی‌رؤس العالمین خلیفهٔ‌ادل اسلام وفروغ مشعل دودمان ترکمانیه بودند ونواب همایون ما نیز سلیل‌آن سلسلهٔ سپهراحتشام بودیم، برای‌مزیدائتلاف، به‌حسن‌تلافی‌طلب امضای‌مطالب‌خمسه که درتوثیقات‌نامه‌مسطور است ازآن حضرت گشتیم. بعد ازآمد شدسفراکه پادشاه‌سلیمان‌جاه سه‌ماده‌را قبول‌و دو ماده را به معاذیر شرعیه ومحاذیر ملکیه موکول ساخته به موجب نوامیج نوافج ختام خواهشمند فسخ این مرام شده بودند، اگر چه نواب همایون ما که به‌نسایم محبت غنچه‌گشای ازهار این مطالب گشتیم؛ سوای رفع تباغض و دفع تنافض و ازاحهٔ طرفین وازاحهٔ آثار رین‌وشین منظوری نداشتیم، لیکن چون به تقدیرات اله حصول مقصود در عقدهٔ امتناع مانده بود، محض ازراه رضاجویی خاطر همایون پادشاه سکندر مقام‌وحفظ ناموس اسلام حلقه‌کوب در دوستی والتیام‌گشته تکالیف معهوده را متروك وطریق مسالمت مسلوك داشته این امر دلپذیر را به‌خدیو گردون سریر اعلام نمودیم. اما چون بعضی از ممالك عراق وآذربایجان درازمنهٔ سالفه به سلاطین ترکمان تعلق داشت که به سبب اختلاف انگیزی شاه اسمعیل به دولت علیهٔ عثمانیه انتقال یافته ضمنا اظهار شدکه هرگاه برطبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق نباشد، یکی‌ازآن دو مملکت‌به رسم عطیه به‌حوزهٔ‌ممالك محروسهٔ این طرف انضمام یابد وآن حضرت را از راه برادری در رد قبول آن مختار ساخته بودیم و درنامهٔ همایون‌که از آن دولت والا،مصحوب افتخارالاماجد نظیف‌افندی،عزوصول‌بخشید[اندراج]اندراج‌یافته‌بودکه‌اگرچه‌نظر به‌مآثرمشکوره

ومساعی‌مبروره که از دولت نادریه در امحاءوازالهٔآثاربدع به‌ظهور پیوسته دولتین علیتین را متحد [متحد]می‌دانیم لیکن، بنابر بعضی جهات؛ خاطر اقدس متعلق بـه آن است که به نحوی که مواد سابق منسوخ شده از این مطلب نیز برای مـزیـد الف والتیام درگذشته؛ بنابرمصالحهٔ ایام‌خدیو خلد مرابع سلطان مرادخان رابع گذاشته شود نادوستی و محبت در میانهٔ دو دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب عظام نسلا بعد نسل در عرصهٔ روزگار باقی وپایدار بماند:

ازآنجاکه اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه وعدهٔ این‌گونه دوستی ممدود و حبل محبت را به عقود موائیق مسدود فرموده‌اند و مـا نیز آن حضرت را برادر بزرگ وپاسداری رضای خاطر آن جناب و آرامش حال مسلمین را اهم مطالب‌و اعظم‌مآرب می‌شمردیم، لهذا، بعد از وصول نامهٔ مسکیة الختام‌مأمول ثانی‌آن‌خدیو اسلام را نیز منلقی بـه قبول ومعتمدی به بنای امر مصالحهٔ مامور ساختیم فی ما بین معتمدان دولتین امرصلاح بر یك اساس وشرط و سه ماده و تذییل براین نهج‌قرار یافت .

اساس‌ـصلحی که درزمان خاقان خلد مرابع سلطان مرادخان‌رابع واقع شده فی ما بین دولتین مرعی وحدود و سنوری کـه در میانه مقرر بود بـه همان دستور و استقرار داشته تغییر و خلل در ارکان آن راه نیابد.

شرط ـ من بعد فتنه نائم و تیغ در نیام بوده آنچه لایق‌شأن طرفین و مقرون به صلاح دولتین باشد معمول واز اموری که مهیج هیچ کدورت و منافی مصالحهٔ صالحه و مسالمهٔ سالمه باشد اجتناب شده انشاءالله این دوستی و محبت در میانـهٔ دو دولت عظمی واولاد واحفاد این دو خانواده‌کبری، الی‌یوم القیام، قائم و دائم‌و برقرار باشد.

ماده اولی‌ـ حجاج ایران که از راه بغداد یاشام عازم بیت‌الله‌الحرام باشند، ولاة وحکام سرراه ایشان را محل به محل سالمین‌آمنین به یکدیگر رسانیده‌صیانت حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند.

مادهٔ ثانیه ـ ازبرای تأکید مودت وتوثیق محبت، درهر سه‌سال شخصی‌از آن دولت درایران‌وشخصی‌هم ازایران دولت‌بوده اخراجات ایشان ازطرفین‌داده شود.

مادهٔ ثالثه ـ اسرای طرفین‌مرخص بوده وبیع‌وشری برایشان روا نبوده‌هریك که خواهند به وطن خود روند ممانعت ایشان نشود.

تذییل ـ حکام سرحدات از حرکاتی که منافی دوستی است احتراز کنند و سوای‌آن ، اهالی ایران احوال ناشایست را که درزمان صفویهٔ احداث شد بالکلیه تارك ودراصول‌عقاید به‌مذهب اهل سنت سالك بوده‌خلفای‌راشدین‌را به‌خیروترضی یاد نمایند وآن جماعت من بعد که به‌کعبهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه و باقی ممالك اسلام آمد شد نمایند، از طرف‌روم به دستورحجاج روم واهالی سایر بلاد اسلامیه با ایشان سلوك شده از ایشان دورمه و سایروجوه خلاف شرع وحساب گرفته نشود وهمچنین درعتبات عالیات‌هم مادام‌که مال تجارت در دست‌آن‌جماعت نباشد،حکام ومباشرین بغداد باج نخواهند وهریك که مال تجارت داشته باشند، مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود واز این طرف نیزباتجار واهالی رومیه‌به‌همین منوال عمل شود وآنچه بعد الیوم از اهالی ایران به ممالك روم و از روم به‌ممالك ایران آیند حمایت نشده به وکلای دولتین تسلیم شود.

لهذا ما نیز مراتب‌مسطوره را ممضی‌داشته عهدفرمودیم که مصالحهٔمذکوره وعهود مشروطه همیشه بین‌الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤید و برقرار و مخلد و پایدار بوده مادام که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهدومیثاق وفاق به ظهور نرسد، از این طرف نقض و خلل در قواعد آن راه نیابد فمن نکث انما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه‌اجراً عظیماً

حرر ذلك فی شهر محرم الحرام سنة الف ومائة و ستین من‌الهجرة النبویة المصطفویه علی مهاجرها الف الف سلام و تحیة*

* اسناد و مکاتبات (تصیری) ص ۱۷۱ ـ ۱۶۷ ، به نقل از بایگانی باش وزیری ترکیه (خط همایون)

نامهٔ حسنعلی بیک معبر الممالک به صدر اعظم عثمانی

بسم الله خیر الاسماء

پیوسته ایوان مشیدة الارکان وزارت و دولت و شوکت و اقبال و نزهت‌سرای راسخ البنیان ابهت و مناعت و فخامت و اجلال بـه معماری عنایات ایزد متعال از زلزال انهدام و اختلال مصون و برسنوح آسایش و ثبات مقرون باد.

بعد از تبلیغ دعوات وافیات محبانه و تسلیمات زاکیات دوستانه مشهود رای مهر انجلای بیضا ضیامی دارد که مفاوضهٔ شریفه و صحیفهٔ دوستی لفیفه کـه مصحوب جناب ستوده آداب ولی افندی سمت ابلاغ یافته بسود: در ایـن اوان، بهجت افزای خاطر اخلاص مظاهر وصفابخش عالم باطن وظاهر گردید الحمدلله رب العالمین مقدمات مصالحه به نحوی که مرضی و مرغوب و مقصود و مطلوب آن عالی‌جاه و در این مدت همت ایشان مصروف به انجام آن بود صورت پذیر گشته دفع تشویشات و تشکیکات وازالهٔ کدورت آن عالی جاه شده آسایش گزین بستر اطمینان شدند وحضرت گرامی‌منزلت نظیف افندی وکاتب دیوان سرکار، بعد از ادراك سعادت و سربلندی، به خـوشوقتی وخـرسندی رخصت انصراف یـافته روانه شدند.

باقی ایام عظمت واجلال و رفعت واقبال مستدام وپردوام باد *

* اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۵۶ - ۱۵۵ به نقل از بایگانی بـاش وزیری (نخست وزیری) ترکیه، خط همایون،ش ۳۷۲۴

فصل سوم

اسناد و مکاتبات مربوط به

فتح دهلی و روابط ایران و هند

محمد شاه گورکانی

بامرگ اورنگ زیب (۱۱۱۸/۱۷۰۷ه) دوران شکوه وعظمت سلسلهٔ گورکانیان هندپایان یافت وروزگار انحطاط وزبونی دودمان بابری آغاز گردید. از آن پس دیگرفرد نیرومندی در آن خاندان پدیدنیامد وهرروز انحطاط وسستی بیشتر نیرو گرفت. آنچه این انحطاطرا تامرحلهٔ سقوط وزوال کشانیدنخست جنگهاواختلافات و برادرکشیها ودرگیریهای داخلی بین شاهزادگان ضعیف و ناتوان گورکانی و امرای سرکش و جاه طلب و استقلال جوی بود و دیگر دسایس و تحریکات و تجاوزات طلایه‌داران استعمار یعنی تجار سود پرست وافراد حادثه جوی اروپائی که به قصد چپاول وغارت ثروتهای شبه قارهٔ هند از آغاز قرن هفدهم به هند داخل شده و به لطایف الحیل جای‌پایی به‌دست‌آورده ونزدیك به‌صد سال در هندوستان جاگرم کرده بودند. از همهٔ این اروپائیان خطرناکتر انگلیسیها بودند که نرم نرم پایه‌های قدرت خود را به عنوان تجارت در هند محکم کردند و بتدریج رقیبان اروپائی خود را از پرتقالیها گرفته‌تا فرانسویها از میدان به در نمودند و سرانجام برسراسر هند دست انداختند.

اورنگ زیب مردی در امور دولتی مستبد و در مسائل مذهبی متعصب و

درکارهای خصوصی و مناسبات خانوادگی سختگیر و تند بود. از این روی هیچ‌یک از طبقات مردم، حتی فرزندانش او را دوست نمی‌داشتند بلکه بهتر بگوییم اورا به مناسبت حیله‌گری و پیمان شکنی و زورگویی دشمن می داشتند. چنانکه هم در حیات وی، محمد اکبر یکی از پسراش بسراو شورید وبه‌کمك را جپوتها عـازم جنگ با پدرشد. امااورنگ‌زیب باحیله وتزویر بین‌وی وراجپوتها جدائی انداخت ومحمد اکبر، به امید دریافت کمك نظامی، بـه شاه سلیمان صفوی پادشاه ایران پناهنده‌شد. اماهرگزنتوانست شاه‌سلیمان‌بی‌غم وپـرش شاه‌سلطان‌حسین‌را به دادن کمك نظامی راضی کند و سرانجام این آرزو را به‌گور برد (۱۱۱۷ه).

اورنگ زیب، در پایان عمر، سرزمینهای پهناور خـود را بین پسرانش تقسیم کرد. تخت امپراطوری دهلی وحکومت سرزمینهای شمالی را به پسر ارشد خود محمد معظم داد و حکومت اگره وایالات جنوبی را به پسردوم محمد اعظم وسرزمینهای تازه گرفتهٔ دکن را چون کلکنده و بیجاپور به‌کام بخش.

اما این تقسیم مورد رضایت فرزندان او نبود. چه پس ازمرگ وی محمد اعظم تن بدین تقسیم نداد و برای تصرف دهلی و سلطنت بر سراسر هند به‌جنگ برادر شتافت. در شمال اگره دو برادر به یکدیگر رسیدند وجنگ درگرفت و بر اثر کوشش و جنبش ذوالفقارخان سرداردلیراورنگ زیب سرانجام محمد اعظم به قتل رسید و سلطنت برمحمد معظم قرارگرفت واو به عنوان بهادرشاه بر تخت سلطنت هندوستان نشست (۱۱۱۸/۱۷۰۷).

بهادرشاه بسیارکوشید تا مگـر دلهای هندوان را کـه از قساوت و تعصب اورنگ زیب رمیده بود بار دیگر به‌دست آورد. اما شدت عمل اورنگ زیب و سنگدلی وسختگیری اوچنان مردم هند رارنجیده ساخته بود که بهادرشاه‌نتوانست آب رفته را به جوی باز آورد. با این حال کوشش این پادشاه نشان می‌دهد کـه همان طور کـه اهل سازش وصلاح بود، مرد جنگ وسلاح‌نیز بوده است. وی دعاوی ساهونوهٔ سیواجی‌را به‌رسمیت‌شناخت وموافقت کرد که درسرزمینهای دکن

ربع مالیات به‌وی که سرکرده وپیشوای قبایل مهارات‌بود پرداخته شود. باراجپوتها نیز از در صلح درآمد وقراری باآنها گذاشت که بنیانی برای استقلال آنان‌بود. اما در مقابل قبایل سیك(سیج)که با هم متحد شده و به‌مسلمانان حمله‌کرده وملاها را کشته ومسجدهارا سوزانده ومردم روستاهای‌شرق پنجاب را قتل‌عام کرده‌بودند بهادرشاه با قدرت و قاطعیت تمام به جنگ برخاست و خود در رأس سپاهی در سال ۱۷۱۰ برآنان حمله برد وآنان را درهم شکست و بسیاری از آنان را کشت‌تا جایی‌که بقیه ناگزیر به‌کوهستانها پناه بردند.

اورنگ زیب درنودوپنج سالگی مرد و محمد اعظم هنگامی‌که به سلطنت رسید پیر شده بود. بنابراین دوران سلطنت او شش سال بیشتر طول نکشید و وی در هفتاد سالگی درگذشت (۱۷۱۲).

پس از وی سلطنت به دست پسر ناتوانش معزالدین جهاندار افتاد و چون او قدرت ادارهٔ امورکشور رانداشت‌وجزکشتن افراد خاندان سلطنت‌وشاهزادگان گورکانی کاری از او ساخته نبود، ذوالفقارخان سردارکارها را به‌دست‌گرفت. اما او نیز هرچند سرداری دلیر بود، ولی درنگهداری کشور وامور سیاسی واداری تجربه‌ای نداشت. لاجرم رشتهٔ‌کار از دستش بیرون رفت وامور مملکت به اختلال گرایید‌وحکّام مناطق دور دست شروع به‌جوروستم و چپاول اموال مردم زجردیده وتنگدست هند نمودند. دولت گورکانی هند به‌لبهٔ پرتگاه سقوط رسیده بودکه دو تن از حکام سر به عصیان برداشتند. از این دو تن یکی سید حسینعلی بود حاکم ایالت بیهارو دیگری برادرش سید عبدالله حاکم‌الله‌آباد. این دو برادر ، فرخ‌سیر پسر عظیم‌الشان بهادرشاه راکه درکشتار شاهزادگان گورکانی موفق به فرار شده وجان به سلامت برده بود به سلطنت برداشتند وبرای مقابله با جهاندار بی کفایت وذوالفقارخان‌بی تدبیرروی به‌دهلی نهادند. جهاندار وذوالفقار درجنگ با حسینعلی عبدالله مغلوب و دستگیر شدند و هردو به قتل آمدند (۱۱۲۴/۱۷۱۳ه).

فرخ سیر نیز فردی نالایق بود، لاجرم زمام‌کارها به‌دست حسینعلی وعبدالله

افتاد. اما اینان نیز افراد نیرومند و مدبری نبودند. حسینعلی باآنکه منصب و عنوان نایب‌السلطنگی یافت،در جنگی که با قبایل مهارات کردکاری ازپیش نبرد ومجبور به مصالحه شد و دراین‌توافق، عملاً سرزمینهای دکن را باجگزار ساهورئیس‌قبایل مهارات نمود.

در این هنگام پیشامدی روی دادکه درآن‌روزگار ودرآن آشفته بازار دربار گورکانی چندان جلب توجه نکرد. ولی در حقیقت نخستین تیشه‌ای بودکه دولت گورکانی هند از روی نادانی وبی خبری برریشهٔ خویش‌زد. توضیح آنکه در سال ۱۷۱۵، عده‌ای‌از جانب انگلیسیهای مقیم‌بندر کالکته‌به نزد فرخ‌سیر پادشاه هندآمدند تا از حکمران بنگال شکایت‌کنند. چه‌حکمران مزبور نخواسته بود که دست این مهمانان‌ناخوانده‌را درسرزمینهای‌دولت هند بازگذارد. تصادفاً درآن‌هنگام فرخ سیر بیمار بود و طبیبان از درمانش درمانده بودند. درمیان اعضای هیئت انگلیسی جراحی بود به‌نام هامیلتون. پادشاه گورکانی هند از او برای مداوای خویش یاری خواست وجراح انگلیسی نیز توانست با موفقیت کامل بیمارخود را درمان نماید.

فرخ‌سیر ازبازیافتن‌سلامت‌خویش‌چندان شادمان شدکه به‌شیوهٔ دیرین‌سلاطین مشرق زمین، نسنجیده ونیندیشیده به طبیب انگلیسی‌گفت که درازای این خدمت هرچه بخواهد موردقبول خواهد بود. انگلیسی مزبور، آن دشمن دانای‌کشور هند، بی‌آنکه به سود شخصی خویش انـدیشه کند ، بیـدرنگ از پادشاه هند خواست کـه اولاً انگلیسیهای بنگال از پـرداخت مـالیات گمرکی معاف شوند و ثانیاً اراضی نزدیك به بندر کالکته که متعلق به پادشاه هند است به انگلیسیها اعطاگردد. فرخ سیربازهم بی‌آنکه به عواقب کار بنیدیشد، باهردو درخواست هامیلتون‌موافقت نمود و این آغـاز تجاوز انگلیسیها بـه اراضی « مجاور » در سرزمین هند بـود (۱۱۲۹/۱۷۱۷ه).

فرخ سیرکه از مداخلات دوبرادر حامی به ستوه‌آمده بود خواست که‌طناب خودرا از زیربارایشان‌بیرون‌کشد. اماحسینعلی که برسرزمین پهناوری‌دست‌حکومت

بلکه سلطنت داشت ، از این امر باخبر گردید و باقبایل مهارات برای نخستین بار فاتحانه پای به دهلی نهاد.

این واقعه در تسریع انحطاط دولت گورکانی اثر فراوان کرد. حسینعلی و عبدالله یکی از شاهزادگان ناتوان گورکانی را به‌نام شمس‌الدین رفیع‌الدرجات به‌سلطنت برداشتند. وی که ابراهیم نام داشت و پسر رفیع‌الشأن پسر بهادر شاه بود، سه ماه بیشتر در سلطنت نماند و به بیماری سل درگذشت. سپس رفیع‌الدوله شاه جهان‌دوم را برمسند سلطنت نشاندند، او نیز یك سال بعد فوت کرد (۱۷۱۹/۱۱۳۱) و امرپادشاهی برشاهزاده «نیکوسیر» قرار گرفت که اندکی بعد درهمان سال ۱۱۷۹ از تخت بر تخته افتاد و سلطنت متزلزل هندوستان به‌ناصرالدین محمدشاه گورکانی تعلق گرفت و او همان کسی است که گرفتار جنگ با نادر شد و مغلوب وی گردید.

جلوس ناصرالدین محمد برتخت سلطنت نیز براثر تصمیم و اقدام حسینعلی وعبدالله بود. آن دو می‌خواستند که سلطنت به نام وی وبه‌کام ایشان باشد . اما، در این هنگام اوضاع سیاسی تغییری فراوان کرده و نیروی سهمگین سیاسی دیگری پدید آمده بود و آن اتحاد سیاسی چنگلیش خان حکمران‌ما لوه بایك ایرانی جسور بسود به نام سعادت خان که در مقابل ارادهٔ دو بـرادرسدی سدیـد ساخته بودند. در سال ۱۷۲۰، حسینعلی برای آنکه شاید بتواند به تمهیدی چنگلیش خان را از میان بردارد، اورا ازمالوه به‌دهلی فراخواند. امااو نه‌تنهابدین امر سرفرودنیاورد بلکه ایالت‌خاندیش را نیزمتصرف شد وبرسرزمینهای گورکانیان در دکن مستولی گردید. محمدشاه نیز، درپنهان اورا تقویت می‌کرد.زیرا امیدوار بود که بتواندبه دست‌وی بر تسلط ودخالت دیرپای حسینعلی وعبدالله پایان‌دهد. سرانجام حسینعلی برای جنگ بادشمن به‌جانب دکن روی‌آورد، اما در راه کشته شد. عبدالله برادرش نیز در نزدیك اگره مغلوب حریف شد و دوران تسلط آن دو برادر برسلسلهٔ گورکانیان هندپایان پذیرفت.

محمدشاه وزارت اعظم دولت گورکانی را به‌چنگلیش واگذارنمود و اورا «آصف جاه» خواند و « نظام‌الملك» لقب داد . سعادت خان نیز به حکومت‌ناحیهٔ

اود منصوب شد. وی با استفاده از ضعف دولت مرکزی حکومت خویش را به سلطنت تبدیل نمود و به‌سلطان اود شهرت یافت ودربار دهلی هرگزنتوانست ایالت مزبور را از وی باز پس گیرد. وبدین ترتیب، بازماندگان سعادت خان در مدتی قریب به یکصدوسی سال در ناحیهٔ اود سلطنت وحکومت داشتند تا اینکه کمپانی هند شرقی در امورآن ناحیه‌که به‌مناسبت بی‌کفایتی زمامداران آشفته‌وپریشان‌شده. بود بنای مداخله گذاشت و بالاخره در فوریه سال ۱۸۵۶ لرد دالهوزی فرمانروای انگلیسی هندالحاق آن سرزمین را به متصرفات انگلیسی هند اعلام داشت وواجد علی‌خان، آخرین حکمران آن ایالت معزولاً به‌کلکته فرستاده شد و دولت انگلیس سالیانه صدوبیست هزار لیره مستمری در حق او برقرارنمود و یك حاکم‌انگلیسی به نام سرجمس‌اوترام برای او تعیین گردید.

باری چنگلیش نیز دو سال بیشتر در سمت وزارت اعظم باقی نماند و از خدمت در دهلی، در دربار سلطان‌گورکانی هند، کنارگرفت و به‌دکن بازگشت و سلطنتی بالاستقلال فراهم‌آورد وشهرحیدرآباد را پایتخت خویش قرار داد ومدت ده سال تمام، وقت خود را صرف تحکیم‌پایه‌های قدرت خویش‌و دفع ورفع‌قبایل مهارات نمود. به طوری که‌چون درگذشت دولتی استوار و نیرومنداز او برجای ماند. وی به مناسبت داشتن لقب نظام‌الملك به «نظام» شهرت یافت وبازماندگانش همگی این شهرت را حفظ کردند و به نام «نظام‌دکن» معروفیت یافتند. آخرین‌آنان که‌ازمعروفترین‌ثروتمندان جهان بود، تادوران استقلال هند همچنان برمسند قدرت وحکومت‌متمکن بود وسرانجام به موجب قانون اساسی کشورجدیدالاستقلال هند، حوزهٔ حکومتی وی جزوسرزمین هندوستان‌گردیدو استقلال وی پایان پذیرفت.

وقتی فرخ سیر به قتل رسید، سلطنت‌گورکانیان هند دچار ضعفی فراوان شد. زیرا سران مقتدرهندوستان، ازمسلمان و هندو، هریك‌به حکومت ایالتی‌منصوب شدند. حکومت ناحیهٔ گجرات به جی سینك رسید و فرمانروایی ایالات اجمیر و خاندیش به‌آجت سینك پادشاه جونپوروحکومت مالوه به چنگلیش. اما ایشان در

حقیقت همگی در کارخویش مستقل بودند. چه‌دولت گورکانی هند ناتوانتر از آن بود که بتواند از آنان حساب‌وکتابی بخواهد ودرامور ولایات‌مزبور اعمال‌قدرتی کند. در این میان قبایل سرکش مهارات نیز امتیازات فراوانی حاصل کردند. پیش از آن اجازه یافته بودند که یك چهارم مالیات دکن را دریافت دارند. درآن هنگام قرار شد که صدی ده نیز به‌عنوان مالیات بگیرند واز همان زمان، استیلای‌مهاراتها بر کونکان‌تثبیت گردید. درسال ۱۷۲۰ بالاجی‌پیشوای‌اول مهاراتهادرگذشت. بالاجی توانسته بود که مهاراتها را وحدت بخشدو اتحاد قومی‌را براساس مذهب برهمنی بنیان نهد و بالنتیجه جماعت غارتگر مهاراتها را به‌صورت‌نیروئی عظیم‌ووحشت‌ناك درآورد. پس از بالاجی، پسرش راجی رائوجانشین‌وی‌شد. پسری که ازلحاظ شایستگی و هوشمندی و درایت شایستهٔ چنان پدری بود.

در سال ۱۸۳۴ مهاراتها برمالوه کاملاً مستولی‌شدند و به‌سر زمینهای اطراف پرداختند و دامنهٔ تاخت و تاز را تا دروازه‌های دهلی توسعه دادند . سعادتعلی‌خان توانست مدتی آنان را از پایتخت دورکندو سلسلهٔ گورکانیان را از سقوط نجات بخشد. اما دوسال بعد، بازهم قبایل مهارات تحت فرمان پیشوا راجی رائو تا پشت دیوارهای شهر پیش آمدند و تمام حومهٔ شهر را غارت کردند. محمدشاه برای دفع آنان از نظام دکن یاری خواست ودر ازای این خدمت حکومت مالوه وگجرات را هم‌به او واگذاشت وضمناً به شاهزادگان‌گورکانی‌دستور داد تا به نظام‌بپیوندند. نظام این دعوت را پذیرفت و به‌جنگ مهاراتها رفت. نظام‌قبایل مهاجم را از دهلی بیرون کرد و سپس بهوپال را مرکز سناد خود قرار داد تا مهاجمین را قلع‌وقمع کند. اما چون ازهیچ جانب بدو کمك نرسید، در محاصره افتاد و تنها با عقدقرارداد توانست جان خود را نجات بخشد. وی به موجب این قرار دادناگزیر شد که ناحیهٔ مالوه و سرزمینهای بین ناربد وچندال رابه مهاراتها واگذارکند وپنج‌میلیون روپیه یعنی‌پنجاه‌لك از خزانهٔ امپراطور هند به مهاجمین تقدیم نماید.

در چنین اوضاع و احوالی بود که دولت گورکانی هند و پادشاه ناتوان آن کشور، محمدشاه، دچار حملهٔ نادر شاه از جانب شمال گردید. محمدشاه پس از حملهٔ نادر و سقوط دهلی که در سال ۱۱۵۱/۱۷۳۶ ه.ق روی داد، دوازده سال دیگر به سلطنت بی‌شکوه و بی‌رونق خود ادامه داد. مرگ وی در سال ۱۱۶۱/۱۷۴۸ روی داد.

نامهٔ نادرشاه به‌محمدشاه گورکانی[1]

ظرایف طرایف دعوات وافیات و تحایف لطایف تسلیمات زاکیات که از دارالملک دل به‌سوی شهرستان زبان گسیل و ازمعمورهٔ جنان به‌صوب کشوربیان ترسیل شود، هدیهٔ بزم اعلای شریف و تحفهٔ موقف منیف حضرت فلك رفعت کیوان ایوان، قاآن مشتری سعادت زحل دربان، فروزندهٔ مشعل‌دودمان شاهی، فرازندهٔ رایت گیتی‌ستانی و بهین آثار رحمت حضرت سبحانی، مهین گوهر صدف دودمان رفیع‌الشان گورکانی، شاه جهان پرور همایون‌فر، خسرو خرم دل فرخ سیر، سلطان داراشکوه فیروزبخت، خدیو کامکار فرخنده اختر خجسته تخت، المخصوص بعواطف‌الملك المنان والمؤید بتأیید قادردیان، محمدشاه خلدالله‌ملکه و دولته، ساحته مشهود رای شریف می‌دارد که قبل از این، درمبادی حال، که دارالسلطنهٔ اصفهان به تصرف امنای این دولت ابد بنیان درآمده در خصوص تنبیه افاغنهٔ قندهار و باقی‌اشرار که نسبت به هند زیاده برایران مصدر ایذاء و اضرار شده‌اند مصحوب علی مردان‌خان

۱ــ عنوان نامه در منشآت: «مراسله[ای] که بعد از فتح قندهار به حضرت محمدشاه نوشته».

شاملو وبعداز آن به‌توسط محمدعلی‌خان به‌آن پادشاه ذی‌جاه اعلام شده‌بود که‌کسی تعیین نماید، بعداز ورود رایات منصوره‌به‌آن‌حدود، راه‌فرار به ایشان مسدود دارند و درمکاتیب‌شریفه‌که ازحضور پرنور آن حضرت مصحوب ایلچیان مشارالیهما شده‌بود مندرج ساخته بودند که به صوبه داران کابل، در آن باب تأکید اکید وامر شدید به عمل آید. بنابر آن، این نیازمنددرگاه‌اله نیز، به سلسله جنبانی تعهدات آن‌حضرت عازم قندهار و برای تجدید مذاکرهٔ آن مواد، ایلچی دیگر به سفارت مأمورو بعضی سفارشات در عالم موالات لساناً وشفاهاً به ایلچی مزبور القاشده که درحین ادراك تلثیم عتبهٔ علیهٔ فاآنی به عرض اقدس رساندوحال چهارده ماه است‌که ایلچی رفته‌و کارقندهارطی‌نشده اثری ازتعهدات مزبوره به‌ظهورنرسیده‌وقطع‌نظرازآن ایلچی‌را درآن‌صوب توقیف‌وبرخلاف مداول فاذاحییتم بتحیة فحیوا با حسن منها اوردوها[1] درارسال جواب‌مکتوب که ازگلزاردوستی گلی وازبهارستان مودت سنبلی‌بودتهاون تسویف به عمل آمده خلاصهٔ مطلب اینکه این نیازمند درگاه‌اله جز دوجهت،سوای رعایت راه ورسم مودت و پاسداری نوامیس محبت، اثری دیگر مطمح نظر نبوده توقعی در ملك و مملکت آن حضرت که الهی تا ابد برآن دودمان پاینده و مخلد باد، نداشتیم و دولت روز افزون ایشان را در عالم یگانگی از خود می‌انگاشتیم : یکی از راه جنسیت ورابطهٔ ترکمانی وثانی به اعتبار قرب ومراعات جوارومحبت که فیمابین هندوتوران استقرار داشته، در این صورت مقتضای مقام محبت این بود که ازآن طرف قرین الشرف نیز این روبه مرعی و مستمر باشد. مع‌هذا، خلاف معمول، به‌وجوه متنوعه، از جانب شریف به ظهور پیوست. هرگاه آن پادشاه جمشیدجاه به اقتضای ذکاء جهان پرورو فطنت حقانیت‌گستر این طریقه را ملحوظ می‌دارد، فهوالمقصود وهرگاه چنانکه نظر به سلیقهٔ بعضی از کارگزاران آن دولت

۱ـ سورة النساء ۸۶

والاگهر، که در مزاج دولت دخل کلی یافته‌اند، گرمی کار خود را در ابقاء نائرهٔ فساد و برهم زنی هنگامهٔ وداد دانند، این دوستی نژاد را در هیچ باب مضایقه نخواهد بود. ایلچی را بزودی رخصت انصراف ارزانی و، به اعلام چگونگی حقایق، احوال، خاطر دوستی ذخایر را قرین بهجت و شادمانی فرمایند تا آنچه نگاشتهٔ کلك درر سلك بوده باشد به عرصهٔ ظهور در آید.*

* منشآت ص ۱۱۹-۱۱۷

نامهٔ نادر به محمدشاه گورکانی

قبل از ورود به هندوستان به تاریخ جمادی الاولی سنه ۱۱۵۱

بر رای جهان‌آرای اعلی حضرت همایون پوشیده نماند که آمدن من به کابل و تسخیر آنجا محض غیرت اسلامی و دوستی نسبت به شما بوده هرگز تصور نمی کردم که اشقیای دکن یعنی طایفه مهاراتها بتوانند از ممالک پادشاه اسلام خراج بگیرند. توقف من در این طرف اتك به این ملاحظه است که اگر این کفار به سمت دهلی حرکت نمایند قشون ظفر نمون قزلباش را مأمور کنم آنها را به قعر جهنم بفرستند. صفحات تاریخ از دوستی مابین سلاطین ما و اجداد اعلی حضرت شما مشحون است. به علی مرتضی قسم که بغیر از دوستی و ودرد مذهب هیچ مقصودی نداشته و ندارم و اگر شما غیر از این گمان می کنید مختارید. من همیشه دوست آن خانوادهٔ نامدار بوده و خواهم بود.*

---

* نادرنامه ص ۵۴۲

فرمان نادر درباب بخشودگی مالیات

به‌مناسبت فتح دهلی

فرمان همایون شد.

آنکه فرزند ارجمند و نور دیدهٔ دلبند رضا قلی میرزا به شفقت شاهنشاهی سر افراز گشته بداند که چون عنقای بلند پرواز و شاهین شکار انداز وهمای زرین بال‌فرخنده فال‌نیت علیاوهمت‌والا به‌عزم تسخیرهندوستان بال‌افشان گشت همه‌جاقاید والذین جاهدوا فینالنهدینهم‌سبلنا، ان‌الله‌لمع‌المحسنین[1] راهنمای‌جادهٔ مطالب‌وشاهراه مآرب بود تااینکه‌خاك دیار آن کشوراز تأثیرسم گردون سای سمند عالم‌پیمای‌همایون رشك فرمای اکسیر وغیرت افزای کیمیا گردیده به هردیـارو بلاد که اتفاق نـزول موکب جاه وجلال افتاد از مبشران غیبی ومنهیان لاریبی ندای فرح فزای‌جاءالحق وزهق‌الباطل ان الباطل کان زهوقا[2] به مسامع‌ساکنان اهل زمین می‌رسید وخورشید جهانتاب فیروزی از مطلع توفیقات ربانی پرتوافکن ساحت احوال فرخنده مـآل

۱ــ سورهٔ العنکبوت، آیه ۶۹

۲ــ الاسراء ۸۱

می‌گردید. صرصر قیامت اثر وصول رایات جهانگشای شاهنشاهی بساط عیش و عشرت متوطنین آن ممالك را به مثابه نطوی السماء کطی السجل[1] در می نوردید و زهرهٔ شیران هژبر صولت از نمایش آفتاب جلالت وعظمت غازیان جهانمدار عالم سوز مانند سیماب مضطرو بیتاب و جگر نهنگان دریای شجاعت از التهاب نایرهٔ صدمت وهیبت جنگاوران جانستان پیوسته در تنورسینه کباب می شد. بعد از انقضای مدت قلیلی اکثر آن ولایت در تحت تصرف در آمده جمعی کثیر وجمعی غفیر از آن طایفه خذلان مآب از شعاع تیغ آبدار چون خفاش در زاویهٔ عدم وفنا مختفی و پنهان گردیدند و از حملات دلیرانه جیوش دریا خروش رخت هستی به عالم نیستی کشیدند.

زکابل زمین لشکر بی کران — روان گشت چون سوی هندوستان
ز هیبت به جنبش درآمد زمین — ز گردش بیفتاد چرخ برین
غریو ستوران عالم نورد — قیامت در آن دشت بر پای کرد
به هرسو که رایت بر افراختند — در آن سر زمین محشری ساختند
بریدند سرهای گردن کشان — فکندند تنهای خسرو نشان
ز تابیدن تیغ از بهر جنگ — ز غریدن رعد توپ و تفنگ
روان جوی خون شد بهروی زمین — چو افغان و هندو به چرخ برین
بسی قلعه چرخ نیلی حصار — که گردید در یك یورش تار و مار

دریای احسان و نوازش و نایرهٔ[2] غازیان که چندین سال درجانفشانی مشغول و متحمل مشقت اسفارو سباح بحارگیرودار بودند به جوش در آورده از وضیع و شریف صغیرو کبیر جملگی غرق دریای زرو دربحر در وگوهرغوطه ورگردیدند وبه حصول مدعیات ومأمولات کلیه وجزئیهٔ خود بهره‌مند شدند و نواب همایون ما نیز سجدات شکر یزدانی به تقدیم رسانیده مالیات و متوجهات و سایروجوهات را به

۱ـ الانبیا ۱۰۴
۲ـ به قیاس، یکی دو کلمه ساقط شده است.

هراسم ورسم که بوده باشد از ابتدای هذه‌السنة قوی ئیل که عبارت از سه‌عام کامل بوده باشد بـه شرحی کـه در رقم قدر توأم شرف نفاذ یافته ، به قاطبه اهل ایران که در شاهراه دولت ابد مدت در هرباب به مال وجان کوشیده‌اند بخشیدیم. ایشان نیز به‌مجرد استماع این خبر بهجت اثر باید در عیش وشادکامی بر رخسار احوال خود باز نموده، نقره‌های‌شادمانی به نوازش درآورده و به توجهات بیش ازپیش مستظهر ومستوثق بوده نواب‌همایون مارا از دعافراموش ننمایند و درعهده‌شناسند. تحریراً فی شهر فلان *

* نادرنامه ص ۵۷۳/۵۷۴

فتح نامهٔ هندوستان

که به رضاقلی‌میرزا نوشته شده است

فرمان همایون شد

آنکه فرزندکامکارو ارشد و ارجمند عالی مقدار رضاقلی میرزا نایب‌السلطنهٔ ایران به شفقت بی‌نهایت پادشاهی عز امتیاز یافته و به‌الطاف عنایت خدیوانه درجهٔ اختصاص یافته بداندکسه به نحوی که آن فرزند اطلاع دارد بعداز مقدمهٔ شکست اشرف افغان، عالی‌جاه شهامت و بسالت پناه، جلادت و جلالت انتباه فدوی‌آستان بارگاه‌قرب‌یافتهٔ بساط لازم الانبساط ظل‌الله امیرالامراءالعظام، مخلص عقیدت‌فرجام علی‌مرادخان شاملوایشیك‌آقاسی باشی دیوان‌اعلی را به ایلچیگری هندوستان‌مأمور و اعلام شدکه چون افاغنهٔ اشرار قندهار وکابل و غیره‌که از هر طرف منشأ فساد و اخلال گردیده‌انـد جمعی از این دولت تعیین کرده‌که هرگاه از آن جماعت احدی فرار نماید سر راه برایشان مسدود شود و محمد شاه پادشاه هندوستان در جواب نامه‌تعهد این مطلب نموده بعدازمعاودت عالی جاه رفیع جایگاه، دولت و شوکت و اقبال پناه، قدیمی آستان ملائك پاسبان، جلالت همراه ارادت آیین بلااشتباه،

مقرب‌الحضرة العلیة العالیة محمدعلی خان قاجار قـور یساول باشی دیوان‌اعلی را برای تجدید این مطلب روانه فرمودیم. پادشاه سابق‌الألقاب، به همان دستور متعهد مدعا گشته بعداز ورود رایات نصرت آیات به‌قندهار، جمعی از غازیان شیرشکار که ازبرای تنبیه افاغنهٔ کلات وغزنین و کوهستان مأمور شده بودند به‌عرض باریافتگان محافل ارم مشاکل‌والا رسانیدند که به هیچ وجه من‌الوجوه اثری از پادشاه مذکور و قشون هندوستان در این صوب ظاهر نیست. نواب همایون ما مجدداً از بـرای یـادآوری این مطالب عالی جاه رفیع جایگاه مخلص عقیدت فرجام مقرب‌الخاقان محمد خان ترکمان‌را به‌سفارت تعیین‌فرمودیم. عالی جاه مشارالیه نیز عرضه‌داشت سدهٔ سنیهٔ والانمود که پادشاه مذکور بنا را بر تجاهل وتغافل گذاشته جواب نـداده رخصت ایلچی‌را نیزموقوف نموده لهذا لوای جهانگشا به‌عزم تنبیه افاغنهٔ کوهستان حرکت بعداز تنبیه اشرارافاغنه، چون تغافل و تجاهل پادشاه سابق‌الذکرو نفرستادن جواب و مرخص ننمودن ایلچی از حدود دوستی گذشته [بود] نواب همایون مـا متوجه شاه جهان‌آبادگردیده به‌جهت تسخیرفتح الگای پیشاور و دارالسلطنهٔ لاهور که تختگاه سلاطین با عز وتمکین سابقه بوده قبل از این به آن فرزند رقم زدکلك گهرسلك گردیده اطلاع کامل حاصل نموده است. نواب همایون ما در اواخر شهر شوال همگی از دارالسلطنهٔ لاهور حرکت و در پنجشنبه دهم شهر ذیقعدةالحرام‌به قصبهٔ‌انباله چهل فرسخی شاه جهان آبـاد روانه‌گردید و در آنجـا خبر رسیدکـه پـادشاه سابق‌الـذکـر نیز قشون و سپاه خود را در تمامـی ممـالك هندوستان و سرکردگان و سیصد هزار قشون و دوهـزار عراده توپ و چهارصد زنجیر فیل و اسباب جنگ درکمال آراستگی و استعداد حرکت‌کرده به‌پانی پت بیست‌فرسخی انباله واردگردیده نواب همایون ما نیز بنه و آغروق را در انباله‌گذاشته با فوجی از دلاوران صف‌شکن بـه عزم مقاتله به طریق ایلغار روانه و محمد شاه از پانی‌پت حرکت و در منزل موسوم به‌کرنال کـه با شاه جهان‌آباد بیست فرسخ مسافت دارد نزول‌چون درحین حرکت رایات جهانگشا از انباله پنج‌هزار نفراز غازیان‌فیروزی

نشان به عزم قراولی تعیین فرمودیم که رفته جـا و مکان وعدت وکثرت و استعداد محمدشاه را ملاحظه نمایند. قراولان تا ده فرسخی کرنال رفته بقدر دهزارقشون محمد شاه که مقدمه‌الجیش بوده برخوردند. شکست فاحش بدیشان داده سرکردگان ایشان را دستگیر و با جمعی ابل و استر بـه حضور اقدس آورده بعداز وقوع آن شکست، محمدشاه درهمان کرنال لشکرعظیم و حصن حصین مرتب نموده و توپخانه را محیط لشکر ساخته وبنا را بر جنگ سنگر و توپخانـه گذاشته وچون جمعی را را نیز مأمور فرموده بودیم که از کرنال گذشته به سمت شرقی اردوی محمد شاه در سر راه شاه جهان آباد مشغول قراولی می‌باشند. قراولان مذکوره در شب سه‌شنبه پانزدهم خبر رسانیدند که سعادت‌خان، با سی هزار نفر جمعیت و توپخانه و فیلان کـوه توان وارد پانی‌پت گردیده عازم اردوی محمد شاه می‌باشند و ما نیز رایات نصرت‌آیات را دو ساعت به صبح مانده به عزم سرراه گرفتن حرکت فرموده بـه سمت شرقی میانهٔ کرنال و پانی‌پت متوجه گردیدیم که شاید به آن تقریب از سنگر بر آید. یك ساعت ونیم از روز سه شنبه گذشته که کوکبهٔ همایون مـا از حد کرنال گذشته و جمعی از قشون سعادت خان که ازعون[1] می‌آمد گرفته به حضور آورده‌از قرار تقریر ایشان معلوم گردیده که سعادت‌خان در همان شب سه شنبه یك ساعت از شب گذشته با قشون خودوارد سنگر محمد شاه گردیده چون از آن مکان تا اردوی محمد شاه یك فرسخ و نیم فاصله بود در آن جا مضرب خیام اقامت گردیـد و در مقابل اردوی محمد شاه نزول اجلال فرمودیم. بعداز ورود عالی جاه سعادت‌خان، به همه جهت رفع انتظار مشارالیه شده و استعداد خود را درست نموده درکمال آراستگی دیده بـود. در وقت ظهور، دوحصهٔ توپخانـهٔ خودرا بـرای محافظت اردوی خـودگذاشته و یك حصهٔ دیگر را بیرون آورده درکمال استعداد و جمعیت مالاکلام، با فیلان جنگی اسباب و آلات توپخانه از سنگر بر آمده تا نیم فرسخی

---

۱ ــ نام محلی است.

اردوی همایون وارد وصف قتال آراسته پادشاه مذکور خود در میان صفوف پیش جنگ‌اردوی خودرا پشت سرقرار داده‌وایستاده بودند وطول‌سپاه آن‌گروه‌تبه‌روزگار نیز نیم فرسخ به نظر می‌آمد. به همه جهت سپاهی لشکر ایشان حسب‌التخمین ده دوازده مقابل لشکر عبدالله پاشا بود. نواب همایون ماکه آرزومند چنین روزی بودیم در خفیه جمعی را تعیین نموده متوکلا علی‌الله به عزم محاربه مأمور شد. در ساعت نجومی با توپ و تفنگ و شمشیر هنگامهٔ جنگ گرم بود. تا آنکه به مدلول و ماالنصرالامن‌عندالله [۱] شفقت الهی‌یار و تأیید ایزدی مددکار غازیان شیر شکار به مضمون صداقت مشحون کرماداشتدت به الریح فی‌یوم [۲] عاصف شکستی به لشکر مخالفین افتاده، همگی به یك بار روی از معرکهٔ کارزار برتافته منهزم گردیده و سعادت‌خان که رکن رکین سرکردگان بود به همان نحو سواره و تمام اقوام مشارالیه دستگیر گشته صمصام‌الدولهٔ دوران، امیرالامراءالعظام بهادرخان که صاحب اختیار کل هندوستان بود زخمدار گشته مظفر خان برادرش مقتول و میاعاشور برادر دیگرش و ولد ارشدآن نیز به دست آمده خودش نیز روز دیگر ازعلت زخم وفات یافته واصل خان چرخچی باشی قشون خاص پادشاهی باتراب خان و اعتبار خان وعلی‌احمد خان افغان وخوانین اوزبك زرین رای خان امین توپخانه و سرکردگان با قرب به سیصد نفر از امرا و خوانین و سرکردگان سپاه از آن جمله ده دوازده هزار نفر بودندکه به‌قتل رسیدند.

محمدشاه با نظام‌الملك که وکیل‌السلطنهٔ مشارالیه بود و قمرالدین‌خان وزیر اعظم و جمعی از خوانین چون برزمت [۳] سنگر صف بسته بودند خودرا به سنگر رسانیده از صدمهٔ شمشیر غازیان بیست هزار نفر متجاوزازایشان به‌قتل رسیده‌جمعی

۱ــ سورهٔ آل عمران ۱۲۶

۲ــ سورهٔ ابراهیم ۱۸

۳ــ ذئب (؟)

که دستگیر شده بودند، بعداز وقوع این فتح همایسان، از چهار طرف به محاصره عسکرایشان مأمور فرمودیم که سر راه فراریان را مسدود [کنند] و مقرر فرمودیم که توپخانه و خمپاره‌ها را به خارج سنگرایشان بردند و سنگر را محاذی ساخته هموار نمودند. چون کار آن جماعت بـه اضطرار انجامیده سررشتهٔ کاررا گسیخته دیدند، لابد وناچار به فاصلهٔ یك روز، روز پنجشنبه هفدهم، نظام‌الملك مشارالیه از جانب محمد شاه وارد اردوی کیهان‌پوی در خدمت بندگان سریا مکان اقدس والاعذرخواه مقدمهٔ این جنایت‌گشته و محمد شاه نیز با خوانین و امیران در یـوم دیگراز روی انفعال وارد درگاه فلك تمثال گردیده و درحین آمدن مشارالیه، چون پادشاه مذکور از ترکمانیه وسلسلهٔ گورکانی بـود، فرزند ارجمندکامکار وارشد سعادتمند عالی‌مقدار نصرالله‌میرزا را تاخارج اردوی معلی به‌استقبال‌روانه فرمودیم. پادشاه مذکور را داخل‌ساخته ومهرسلطنت را به‌موکب همایون ما سپرده، آن روز درخیمهٔ مبارك میهمان نواب همایون ما بود. بنابر رعایت جنس ترکمانیه آنچـه لازمهٔ تلطف و مهربانی ولایقهٔ اعزاز شاهان و خاقان باعزو تمکین بوده دربارهٔ آن حضرت‌مبذول داشته، خیمهٔ‌نشیمن آن حضرت وسراپردهٔ حرم او را به‌ملاحظهٔ‌پاس این‌دولت‌والا،درحرم‌سرادقات عزوشان معلی برقرارفرمودیم وبالفعل پادشاه‌مشارالیه باکوچ[1] وبنه وتمامی امیران و خوانین و سرکردگان هندوستان دراردوی‌همایون درمقام اطاعت می‌باشند ومقدمة‌الجیش اوای گیتی‌ستان واردشاه جهان‌آباد[2] ونهضت فرمودیم.

مطمح نظرانور اقدس آن‌است که پادشاه والاجاه مشارالیه‌را که زینت‌خانوادهٔ گورکانی ودودهٔ سلسلهٔ جلیلهٔ صاحبقرانی است، باز در امر پادشاهی کل هندوستان تمکین و استقرار داده تاج و نگین سلطنت را به مشارالیه تفویض فرمائیم.

۱ـ کوچ به معنای زن منکوحه (مدارالافاضل)

۲ـ شاه جهان‌آباد همان دهلی پایتخت گورکانیان هند است.

فحمدالله ثم حمدالله علی ماهدا نالشکرالنعم
فشکراً لهثم شکراًله علی ماکسانالباس الکرم

خداوندی که هفت دریا را در زیر قدم اشهب گیتی نورد اقدس ارفع والا ولوای سرکشان را در نظر همت برسازد و عزم بحرنمای خاقانی راکه آب حیات است [ ][1] البته این نوع عنایات و فیوضات تازه را ازلطف ومرحمت بی‌اندازه بعرصهٔ ظهور می‌آورد. چون توپخانهٔ بسیار به دست غازیان شیرشکار آمده بود قریب بیست‌هزار نفراز ایران و توران وجمعی کاصحاب دین و بعضی از توپخانه و فیلان کوه توان از اردوی همایون روانهٔ حدود کابل فرمودیم. البته آن فرزند ارجمنداحوالات آن سمت را مفصلاً ومشروحاً عرضه داشت سدهٔ سنیهٔ والا خواهد نمود که بعداز وصول عریضهٔ آن جماعت ازکابل عازم بلخ و ازآنجا متوجه دارالسلطنهٔ هرات گردند و عالی جاه عاشور خان را مقرر فرمودیم که بعداز نوروز روانهٔ بلخ نماید. البته به نحوی که مقرر شده معمول داشته و این فتح نمایان راکه اعظم عطایای الهی و از خزاین عنایات نامتناهی است، سواد فرمان را به تمامی ممالك محروسه ارسال داشته که دولت‌خواهان را باعث نشاط و سرور و بدخواهان را موجب خذلان و ثبور گردد. و در انتظام و انتساق امور ممالك ساعی بوده به عنایات سبحانی مستظهر و به اشفاق سرشار خدیوانه مفتخر و امیدوار بوده که ان شاءالله تعالی هر یك از دور و نزدیك که در این دولت در مقام مخالفت و وناسازگاری باشند به‌جزای عمل خود گرفتاروهریك که مستظهراخلاص وخدمتگزاری بوده کامیاب آمال از این دولت نادره خواهندگردید. *

۱ــ عبارت مغشوش بنظر می‌رسد. علی‌القاعده در استنساخ سهو وسقطی روی داده است.

* نادر نامه ص ۵۵۵ تا ۵۶۰

متن قرارداد بین نادرشاه افشار و محمدشاه گورکانی

معروف به «پیمان سلیمان»

سابقاً وزرای اعلی حضرت بهرام صولت مریخ سطوت، قهرمان زمان، سلطان السلاطین دوران، شاهنشاه عالمیان، ظل الله اسلامیان پناه، اسکندر حشمت عرش سریر، سلطان باعدل و داد و پادشاه سپهر نهاد، نادرشاه افشار خلدالله ملکه و سلطانه سفرای کبار به این دربار برای قرار بعضی امور فرستاده بودند. ما نیز به موافقت مایل بودیم و بعد از آن هم محمدخان ترکمان برای تذکار از شهر قندهار رسید. ولی وزرا و کارگزاران ماسفرای مزبور رامعطل کرده جواب نامهٔ اعلی حضرت معظم له را به تأخیر انداخته از این راه نقاری فی مابین حاصل شد وقشون ظفرنمون ایشان به حدود هندوستان حرکت کرد. طرفین در نقاط مختلف، در صحرای کرنال، تلاقی نمودیم. جنگی شاهانه در گرفت و از آنجا که تقدیر الهی بود آفتاب نصرت و فیروزی از مشرق اقبال بیزوال ایشان طالع گردید و چون اعلی حضرت جمشید قدرت معظم له منبع رأفت و فتوت است، به اعتماد مردانگی و اتکال همراهی ایشان، مسرت ملاقات دست داده و در محفل فردوس آیین بهجت صحبت روی نمود.

بعد از آن به اتفاق به شاه جهان آباد آمدیم. در آنجا خزانه و جواهرات نفیسهٔ سلاطین هندوستان را به‌نظر ایشان عرضه داده و به‌طور شایان هدیه کردیم. اعلی‌حضرت معظم‌له به خواهش ما بعضی را قبول و به علوهمت و فرط محبت و به ملاحظهٔ بزرگی خانواده گورکانی و افتخار شجرهٔ طرخانی تفقد کرده تخت و تاج هندوستان را به‌ما واگذار کردند. در ازاء این ملاطفت که از پدر به‌پسر و از برادر به‌برادر ظاهر نمی‌شود، با یکصدو پنجاه کرور تومان خسارت جنگ و تمام ممالک واقعهٔ در مغرب رودخانه آت‌تك و آب‌سند و نالاسنگ را که شعبه‌ای از شعبات رود سند است یعنی پیشاور و ایالت کابل وغزنین و کوهستان و افغانستان و هزاره‌جات و دربندها را با قلعهٔ بکرسنگ‌وخداداد و اراضی‌دربندها ومساکن جوکیها و بلوچها و غیره به انضمام ایالت تته قلعه‌رام و قریهٔ ترپین و شهرچن وسموالی وکترا با تمام اراضی و قری و قلعه‌جات و شهرها و بندرها، از ابتدای سرچشمهٔ رود آت‌تك با تمام دربندها و آبادیهاکه رودخانهٔ آت‌تك با شعباتی که بدان محیط است تانالاسنگ که مصب‌روداست به‌دریا، به‌دولت علیهٔ ایران واگذار می‌نماییم. خلاصه تمام محال واقعهٔ در مغرب رود آت‌تك و آن صفحات و مغرب رودسند و نالاسنگ جزء ممالك این‌پادشاه قوی‌شوکت‌است. ازین تاریخ به‌بعد عمال و کارگزاران‌ایشان داخل‌صفحات مذکررشده و آنها را به‌تصرف درآورده ونام حکومت‌وحکمرانی آن صفحات وطوایف‌واهالی آنجا را به‌دست‌گیرند. عمال‌و کارگزاران مابایدصفحات مذکوره را تخلیه نموده واز ممالك ما موضوع دانسته وتمام حقوق‌حالیه و گذشتهٔ خود را از آنجاها ساقط بدانند. قلعه وشهرلهری بندر، باتمام ممالك‌واقعه درمشرق رودآت‌تك ورود سند ونالاسنگ کمافی‌السابق جزء سلطنت هندوستان خواهدبود. در باغ شلیمار، مورخه ۱۱ محرم‌الحرام سنه ۱۱۵۲ هجری محمدشاه‌تیموری نادرشاه‌افشار*

*. نادرنامه صفحه ۱۵۸ تا ۱۶۰ به‌نقل از تاریخ نظامی ایران.

فرمان نادر در خصوص بخشیدن مالیات سه‌ساله

فرمان همایون شد

آنکه فرزند ارجمند کامکار اعزا ارشد نامدار رضاقلی میرزا نـایب‌السلطنهٔ ایران به صنوف عواطف پادشاهی والوف عنایات ظل‌اللهـی ممزز ومباهی بـوده بداند که درین وقت به توفیق‌الهی فتح و تسخیر دارالخلافهٔ شاه جهان‌آباد و بـاقی مملکت هندوستان میسر گشته به‌تأیید گنجور کنوز غیبی کلید مخازن و مقالید خزاین آن‌دیار به‌دست اختیار وقبضهٔ اقتدار درآمده‌حضرت فلک‌رتبت محمدشاه هندوستان به‌تمامی خوانین‌وامرا وراجه‌هاوصوبه‌داران‌اکناف‌ممالک‌هنداز‌خزاین‌ونفایس‌وفیلان کوه‌توان آنچ،درخور مکنت داشتند همگی را ازنظر اقدس گذرانیده مراسم‌خدمت و اطاعت به‌تقدیم‌رسانیدوچون نواب همایون مابزرگ‌ایل‌ترکمانیه‌وپادشاه مشارالیه نیز از ایل ترکمانیه و سلیل سلسلهٔ علیه‌گورکانیه بودند بـاز تخت و نگین سلطنت هندوستان را به‌پادشاه معزی‌الیه تفویض و ایشان را بر اورنگ شاهی تمکین‌دادیم و پادشاه والاجاه سابق‌الذکر نیز در ازای این موهبت تاجبخشی: ولایات آن طرف آب‌اتك راکه عبارت از صوبهٔ پیشاور و دارالملك کابل و غزنین والکـای سند و

توابع بوده باشد، باتمامی کوهستانات مساکن افغان و هزاره‌جات، پیشکش سرکار خاصهٔ شریفه‌نموده‌برطبق‌التماس آن‌حضرت قبول وضمیمهٔ ممالك محروسه‌فرمودیم. از آنجاکه مقتضای‌مروت وحق‌مقام این است که‌به‌شکرانهٔ این‌مواهب‌وعطایای‌خاص که ازخزانهٔ لطف‌ومرحمت شاهنشاه‌ازل‌وممالك‌الملك‌لم‌یزل نصیب‌این‌دولت‌بی‌زوال گشته عموم رعایا وزیردستان‌خصوصاً اهالی‌ایران که از بدو ظهور نیز جهان‌افروز این‌دولت نادری الی‌الآن به‌قدرامکان‌وفراخورتاب‌وتوان بلکه زیاده‌بر آن‌به‌مال‌وجان اعانت وپاری وبندگی وخدمتگزاری‌این آستان کرده در ظل‌های همایون فال‌عنایت خاقانی و سایهٔ شادروان‌مکارم بیدریغ‌سلطانی ازتابش آفتاب‌تحمیل وتکلیف‌مصون باشند، لهذا ازابتدای نوروزفیروزقوی‌نیل‌لغایت‌سه‌سال‌تمامی‌مال‌وجهات ومتوجهات ممالك محروسهٔ ایران، آنچه‌متعلق به‌ایلیت واربابی ورعیتی بوده باشد ـ به‌مرجعی که در ذیل تفصیل یافته ـ به‌تخفیف مقرر ومحال خالصه وتیول‌که به تخفیف عمل کرده اعم از آنکه اربابی ورعیتی باشد یا متعلق سرکار فیض آثار[1] ومحال موقوفه باشد سوای خالصه وتیول:

وجوه‌بنیچه بالتمام.

وجوه مراعی ومواشی وچوپان‌بیگی و سایر وجوه..... ایلیت و اربابی و رعیتی‌به‌هرچند واسم‌ورسم که‌بوده باشد بالتمام.

مالوجهات ومتوجهات ملکی و سرشماری، آنچه متعلق به رعایا و اربابان محال وقف سوای خالصه وتیول بالتمام.

جزیهٔ ارامنه واگارجه[2] ویهود وهندو و مجوس و غیره بالتمام.

وجهی‌که در ایلیت به‌جهت چریك ویساق‌کش در ولایات خصوص گمرك برده می‌شود.

..... ایلیت تا سه سال موقوف باشد اما ملازم را دستور بدهند که تنخواه

۱. ظاهراً منظور موقوفات آستانهٔ رضویهٔ ثامن‌الائمه (ع) است.

۲. اگارجه جمع ساختگی گرجی می‌باشد به‌قیاس ارامنه‌که جمع ارمنی است.

را ازسر کاردیوان [ا د ا؟]خواهندنمود وبعد ازسه‌سال باز از ایلیت داده شودبالتمام که تغییر در قواعد داده نشود و موافق سنوات باید اخذ وعمل شود.

وجوه ضراب‌خانه بالتمام.

وجوه راهداری و گمرك و اقمشه اعم از آنکه تجار ایران باشند یا غیر آن بالتمام.

متوجهات محال خاصه باید به‌دستوری که همیشه ضبط می کرده آن را ضبط نمایند بالتمام.

ازوجوه که دخلی به‌مال‌رعیتی نداشت به‌دستورسابق‌معمول‌ومستمرفرمودیم که از آن قرار دادوستد نموده‌تخلف‌نورزندلکن‌ازوجه اسب چاپاروخرج مترددین که‌در بعضی محل اتفاق افتد به محال خالصه وتیول رسد بـرسانند و در محال‌مـوقوفات که‌آنچه اربابی است به‌طریق محال اربابی‌وآنچه خالصه‌است به‌دستور خالصجات دیگر عمل شود.

آن عزیز چون بر مضمول رقم اشرف مطلع گرددحکم اشرف‌را سوادنموده به‌همگی ممالك محروسه ارسال واعلام نمایدکه حکام وضابطان از آن قرارمعمول‌ داشته تخلف نورزند.

مقررآنکه حکام وضابطان وعمال ممالك ایران محاسبهٔ سال سابق‌را وبقایای سنوات‌را دفترخانهٔسرکاراعزکامکار مشارالیه با مقرب‌الخاقان میرزا محمدباقر ـ مستوفی‌الممالك مفروغ و منقح نموده وجوهاتی که متعلق به ایلیت وارباب‌ـی و ورعیتی بوده باشد به‌هرجهت از جهات درین سه سال به‌تخفیف مقرر دانسته به آن علت مطالبه ننمایند و خالصهٔ تیول را از قراری که ضبط می کرده‌اند به همان‌دستور ضبط کرده اگراز وجه اسم‌ایلیت یا رعیتی یا اربابی کـه به‌تخفیف مقرر است از قوی‌ئیل اگر گرفته باشند در حضور اهالی شرع هربلد بـه‌رعایـا رد و قبض معتبر دریافت نمایند و از مضمون حکـم مطاع اشرف انحراف نورزند. بعد از آن‌که صورت جمع وخرج خود را به نظر اعز مشارالیه برسانند، چنانچه طلب حسابـی

داشته باشند، اعزامر مزبور از بابت مال‌دیوان تنخواه خواهد داد.

ان‌شاءالله تعالی، بعداز انصراف موکب همایون، هریك که بدرستی اخذ و عمل کرده باشندمورد نوازش‌وهریك که کار رامغشوش کرده‌باشندتنبیه‌وبازخواست خواهند شد. مستوفیان عظام دیوان اعلی‌شرح رقم اشرف را دفتری نمایند و در عهده شناسند.

محرراً فی‌شهر ذیحجةالحرام سنهٔ ۱۱۵۱*.

*.کتاب «دولت نادرشاه افشار» ترجمه از روسی به وسیلهٔ حمید مؤمنی از انتشارات تهران ۱۳۵۶ ص ۹۶ تا ۱۰۹.

اصل‌سنددر دست‌مترجم‌بوده ولی به‌اقرار خود، وی نتوانسته است درست‌بخواند. وی عکس متن فرمان را هم درکتاب خودآورده‌ولی چندان‌کوچك و تاریك که خواندن آن صورت‌پذیر نبود. ازین روی بناچار آنچه را نتوانستم بخوانم به‌ترتیبی‌که مترجم در متن‌کتاب‌آورده عیناً نقل‌کردم زیرا این فرمان بسیار مهم واز لحاظ مسائل اجتماعی و مالی‌کم‌نظیر است.

نامهٔ نادرشاه به محمدشاه گورکانی

جواهر نفیسهٔ ادعیهٔ طیبهٔ دوستی قرین ولئالی زاهرهٔ تسلیمات زاکیات مودت آیین از مخزن و داد و گنجینهٔ اتحاد حضرت فلک‌رفعت درة‌التاج اکلیل سلطنت و کامکاری، فروزان گهر درج دولت و اقبال، درخشان اختربرج سعادت و ابهت و اجلال، سرافرازی ده‌افسرسروری و جهانبانی، نقاوهٔ خاندان رفیع‌الشأن گورکانی برادر والاگهر و حبیب نیکوسیر مبلغ و متحف داشته برلوح مصادقت می‌نگارد که چون پیوسته غواص ضمیرخلت‌تخمیر، در بحراشتیاق مستغرق این معنی است که به وسایل شایسته‌گوهر گرانبهای مقصودکه عبارت از مکاتیب داله بـر حقایق حالات خیریت نموداست، از غوصگاه محبت به‌کنار آمـده درودیوار نهـانخانهٔ خاطر به‌آن مرصع‌کاری وجیب و دامان جان وجنـان مشحون به‌فرائـد بهجت و کامکاری گردد، لهذا دراین اوان‌خجسته‌نشان‌که شهامت‌وبسالت‌پناه‌میرزامحمدحسن به‌جهت تجدید عهد و تمهید رسوم مؤاخات از این‌طرف قرین‌الشرف مأمـور آن دربار فلک‌ظهور گشته، قلیلی ازمرصع‌آلات مساوی چهار دانگ‌وکسری چـون‌در آن سرکار عظمت‌مدار به‌جهت خلعت و انعامی‌که از موقف احسان واقع می‌شود مصروف داشت‌وبین‌الدولتین‌مغایرت‌وجدائی منظور نبود، به‌رسم یادبود، مصحوب

سیادت‌پناه کریم بیك و نویسندگی میرزا رحیم مشرف جواهرخانهٔ همایون به‌موجب فرد ممهور علیحده با یك‌صد زنجیر فیل[۱] به حضور گسیل واز ارمغان ممالك فرنگ ساعت‌بزرگ مجلسی به‌حمل فیلان علاوهٔ بر هدایای مرسله گردید.[۲]

تا ساعت زرین و سیمین ماه و مهر زینت‌افزای بزم‌سپهر است دقایق‌لیالی و ایام مقرون به‌خیر بوده اساس سلطنت وجهانداری تاقیام ساعت‌قیام مستدام‌باد.*

---

۱. یك‌صد زنجیر فیل از ایران به‌هند فرستادن وبه تعبیر درستتر برگرداندن نمایندهٔ این امر است که نادر چگونه در جمع غنائم حرص می‌زده. مسلماً او این فیل‌ها راهم غنیمت دانسته وضبط کرده‌وشایدهم برای‌حمل غنایم‌هند مورد استفاده قرارداده بودوبعدکه‌کارش تمام شده وخرش از پل گذشته بود آنها را به‌هند برگردانده بود تا از پرداخت‌مخارج آنان آسوده شود وبرای خالی نبودن عریضه،یك‌ساعت هم برای محمدشاه‌فرستاده‌بود.

۲. مسلماً این ساعت از هدایای پادشاه عثمانی بوده که نادر از سرخود واکرده وبا هزار منت به‌ریش محمدشاه چسبانده است. میرزا مهدی‌خان نامه‌ای دارد، درمنشآت، در تشکرازدریافت‌ساعتی ازجانب پادشاه عثمانی. کسی چه‌می‌داند وشاید همان ساعت است که نادر از میرزامهدی‌خان گرفته و به‌عنوان هدیهٔ خسروانه برای محمدشاه فرستاده.

*. نادرنامه ص ۵۶۶/۵۶۷

نامهٔ نصرالله میرزا به محمد شاه گورکانی[1]

محب دوستی کیش لـآلی شاهوار ادعیهٔ وافیه و جواهر زواهر اثنیهٔ طیبه در گنجینهٔ درون و مخزن بیرون صداقت مشحون، از فـرط اعـزاز ونکریـم وکمـال اشفاق وتفخیم، اهدای پیشگاه حضور پرنور خاقانی و ابلاغ محفل مینو مثال قاآنی نموده مشهود رای بیضاضیای مقدس می‌دارد که صحیفهٔ شریفهٔ دوستی نشان ونمیقهٔ انیقهٔ ملاطفت بنیان که ازطرف قرین الشرف آن ابوی مقام نامزد این خالص الجنان شده بود، دراسعد زمان وایمن اوان، فیض وصول ارزانی داشته حدیقهٔ دل عقید تمندرا البریز ریاحین بهجت و شادمانی فرموده و عطایایی که از فرط رأفت خالص به محب صادق البال اختصاص یافته پیرایهٔ برو دوش وداد وجلوهٔ چهرهٔ شاهد اتحاد گردید.

هرگاه کـه از جانب قرب یافتگان بساط گردن قماط همایون بـه اخبار فرح آثارصحت ذات قدسی سماط سعادت مقرون پیوسته کامجوی سرور وبهره یاب حبور می باشند از الطاف خدیوانه بعید نخواهد بود.*

۱ـ عنوان درمنشآت: نامه اسله که از زبان نصرالله میرزا بحضرت محمدشاه نوشته شده.

*. منشآت ص ۱۰۷

جواب نادر به محمد شاه گورکانی

درباب اعلام وصول نامه و هدایا

رایحهٔ ریان خلت و وداد، شمیم سنبلستان محبت و اتحاد، اعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ والای حضرت عالی منزلت، مطرح اشعهٔ فیوضات الهی و مهبط انوار عنایات نامتناهی، مهرجهانتاب اوج سلطنت و شهریاری و بدرعالم افروز سپهر عظمت و ابهت و جهانداری، نقاوهٔ خانداری، نقاوهٔ خاندان رفیع الشان گورکانی، خلاصهٔ دودمان منیع الارکان صاحبقرانی، برادر والاگهر، خدیو دارا شکوه نیک اختر که از شمایم گلزار صفحه اش روایح صحت مزاج قدسی امتزاج شریف به مشام ادراک می رسید و از عطرسایی بهارستان عباراتش نفحات مسکیة الفوحات استقامت وجود سعادت آمود گرامی نکهت بخش دماغ هوس می گردید، درهنگام افتتاح ابواب ظفر بر روی شاهد اقبال باز ـ ونسر طایر عقاب پیکر به جناح استعجال به جانب روم و بغداد در پرواز بود ـ صحوب شهامت و معلی نشان حسنعلی خان سمت ورود یافت و پرتو انواع بهجت و سرور از اضائهٔ خورشید مضامین مهرانگیزش برسراچهٔ دل الفت منزل تافت و هدایای دوستانه و تحایف یکجهتانه به موجب تفصیل عطربیز محفل مودت و زینت برو دوش شاهد محبت گردید.

دراین وقت که حسنعلی‌خان ازدرگاه خلافت بنیان رخصت انصراف می‌یافت حکایت شوق عالی و دوستیهای از ریا وقصور خالی به تقریر اوست که به عرض عالی برساند.

همواره به اعلام اخبارمسرت آثار سلامتی ذات مقدس صفات وانهاء مهمات بهجت‌افزای و محرك سلسلهٔ موالات باشند. باقی آفتاب بیزوال دولت وجهانداری مصون از زوال باد.*

* نادر نامه، ص ۵۷۱

نامهٔ از [زبان] تیمور خان به محمد شاه گورکانی

به عرض مقدس می‌رساند که الحمدلله علاقهٔ ارتباط و پیوند جنسیت، که از روز ازل به‌اقتضای‌عنایت‌شاملهٔ شهنشاه لم‌یزل‌بین‌الحضرتین تحقق پذیرفته،«منتج‌قوام دو دولت عظمی و مورث بقای دو مملکت‌کبری‌گشته در این اوان سعادت نشان، مولودی‌که به‌تربیت‌قابلهٔ ایزدی [از] مشیمهٔ عدم درمهد وجود قراریافت، چون‌طینت هستی خودرا به آب و گل‌ارادت آن حضرت مخمر و رابطهٔ انتساب واختصاص‌را از هنگام فیضان صورت نوعی آویزهٔ گردن جان [ووشاح صدر اخلاص][1] می‌پروریده[2] مقتضای عقدت جبلی و خلوص فطری مستلزم آن‌گردیده‌که به زبان بی‌زبانی به عرض نیازمندی و ثناخوانی پردازد و به این وسیله خود را در سلك قرب باریافتگان بساط‌گردون قماط اقدس منخرط سازد.

[ابیات][3]

صباینـدن سلام دوستانـه واروب عرض ایت شه هندوستانـه

۱ـ تصحیح قیاسی، متن: و در شاخ اخلاص

۲ـ این‌کلمه در اینجا نامناسب به‌نظر می‌رسد.

۳ـ تصحیح قیاسی، متن: بیت ترکی

شه‌گردون سریر مهرافسر — که دارد شاروه شاهانه بر در
هزاران شکر کیم رب و دودیم — عدم دن ایلدی ظاهر وجودیم
قرین‌فیض و فضل داوراولدیم — همایون نام له نام‌آور اولدیم
بنم بیرگوهر اما در جمایکی — فروزان اختر اما برجم ایکی
ایکی دولتدن اولدوم چون‌مکرم — عجب چوخ اولمشم محسودعالم
الهی تا که نوبت وار زمان ده — چالنسون‌بوایکی نوبت جهان ده
بو ایکی سایه دن تاپیم من کام — اوروم خدمت لر آراسنده‌هم‌کام

سایهٔ حضرت اعلی بر فرق این بنده پاینده باد.*

۱ــ عنوان مطلب در منشآت: «عریضه‌ای است از جانب تیمورخان پسر شاهزاده نصرالله میرزاکه به پسر محمدشاه هندی نوشته است» ص ۳۵.

*. نادر در هند دختر محمد شاه‌را برای نصرالله میرزا خواستگاری کرد. ثمرهٔ این ازدواج پسری بودکه اورا به نام نیای بزرگ وی‌تیمورخان نامیدند. تیمورخان پنج‌ساله بودکه نادر به قتل رسید و علیقلی خان برادرزاده‌اش اولاد نادر و اولاد فرزندان نادر را به تیغ تیز سپرد وتیمورخان هم درجزو شاهزادگان افشاری به‌قتل‌رسید. نامه‌ای که‌درمتن آمده ازقول تیمورخان نوشته شده و درحقیقت اعلام ولادت اوست به‌پدر بزرگش‌محمدشاه گورکانی نه‌پسر محمدشاه چنانکه در منشآت آمده.

نامهٔ محمد شاه گورکانی هند به سلطان عثمانی[1]

بسم‌الله الرحمن الرحیم

سپاس بلند اساس مبرا از اندازهٔ قیاس نثار سرادقات کبریای احدیتی است که از یك لمعهٔ تجلی جودش اوج پیمایان سدره پرواز وحضیض گرایان غبرا طراز خلعت خلقت ووجود وکسوت نمود وشهود پوشیده اندوسنایش معرا از آلایش حصر و پیمایش پیشکش بارگاه جلال صمدانیتی است که از یك قطرهٔ سحاب فیضش کرسی نشینان عرشی نژاد ومهدگزینان فرشی بنیاد سیراب مدعا وکامیاب تمنا گردیده سبحانه ما اعظم شانه واظهر برهانه.

و درود نامحدود و نعوت غیر معدود نیاز مقیم مقام محمود، شفیع روز موعود، شهسوار عرصهٔ نبوت، شهریار اقلیم رسالت، آنکه قدر بلندی پایه‌اش از فحوای آیهٔ اعجاز پیرایهٔ و ماارسلناك الارحمة للعالمین[2] پیداست ومقدار رفعت شأن ومناعت

۱ــ عنوان در بایگانی ترکیه: «رکاب شوکت نصاب همایونه هندپادشاهی طرفندن ایلچی وکیلی حاج یوسف یدیله وارد اولان فارسی نامه نك بعینه صورتیدر ۱۱۶۳

۲ــ سورة الانبیاء ۱۰۷

مکانش از مضمون فیض مشحون کلام قدسی نظام لولاك لما خلقت الأفلاك هویدا، خاتم الأنبیاء والرسل، سید الکل فی الکل، گنجینهٔ رازغیب الغیب، گنجور اسرار لاریب، شرف دودمان آدم، مقصود ایجاد عالم.

محمد کاصل هستی شد وجودش جهان گردی ز شادروان جودش
شهنشاه سریر قاب قوسین [۱] امام انبیا سلطان کونین

واثنیهٔ سامیه پیشکش عتبات عالیهٔ آل کرامت مآل و اصحاب هدایت انتساب آن جناب که مفاخر و مناقبشان از حد احصا بیرون و ازحیطهٔ استقصا افزون است. اللهم صل و سلم علیه و علی آله العظام و اصحابه الکرام.

اما بعد، برلوح ضمیر مهرانجلای قمرضیای حشمت نصاب عظمت مآب، بهرام صولت مشتری سیما، کیوان منزلت بیضاضیا، مزین مهاد جهانبانی، محسن بساط کامرانی، رافع الویهٔ دین مبین، ناصب اعلام شرع متین، محارب اشرار زنگ، مجادل فجار فرنگ، عالی حضرت فلك رفعت، فرمانفرمای بلادروم، حامی ملهوف و مظلوم، المخصوص بوفور لطف الکریم المنان، سلطان محمود خان، لازالت شموس ابهته مصونة عن الأفول و مابرحت اقمار شوکته مأمونة من القفول مرتسم می گردد که در این ایام میمنت فرجام خجسته انجام که حدایق عشرت و شادمانی و ریاض مسرت وکامرانی بهبوب نسایم الطاف ربانی شکفته وشاداب بود، گلدستهٔ بهارستان مودت و وداد وشمامهٔ جامعهٔ روایح حسن مرافقت و اتحاد، اعنی دوقطعه نامهٔ محبت ختامهٔ آن زینت بخش سریر سلطنت علیهٔ عثمانیه مشتمل بر ترصیص اساس مصادقت و وفاق و تشیید مبانی مخالصت و اتفاق که یکی به سفارت محمد سالم افندی که در اثنای راه فوت شده عز ارسال پذیرفته بود، حاجی یوسف نامی از همراهانش رسانیده و دویمی به صحابت سید عطاءالله شرف وصول یافته به نشر فوایح مؤالفت و اتحاد مشام یکجهتی ویگانگی را عنبرآگین گردانید و به تنسیم نسیم مضامین صداقت آیین غنچهٔ خاطر اخلاص مآثر را شکفته و خندان ساخت. شیوهٔ ستودهٔ خلت ومصافات

۱ـ اشارتی است به آیهٔ ثم دنافتدلی فکان قاب قوسین اوادنی (آیات هشتم ونهم سورة النجم)

و سجیهٔ مرضیهٔ موالات و مؤاخات مقتضی آن است که فیمابین به‌هیچ وجه مغایرت و مباینت مطمح نظر قدسی منظر نداشته همواره به‌اعلان نوید صحت ذات کامل‌الصفات مسرت افزا و بهجت پیرای ضمیر دوستی تخمیر گردند و مرافقت وموافقت سلاطین نامدار و خواقین ذوی‌الأقتدار که باعث امنیت کافهٔ انام و موجب رفاهیت خاص وعام است‌وجههٔ همت عالی‌نهمت ساخته به مقتضای ائتلاف و التیام، ابواب مفاوضات ومراسلات مفتوح دارند که بنیان روابط دوستی واتحاد صمیمی بیش از پیش استحکام پذیرد وسابق بر این که‌سید عطاءالله با جواب‌نامه دستوری یافته هیچ مطلبی زبانی او حواله نبود.

پیوستهٔ گلشن ابهت و اقبال از رشحات سحاب عنایت و افضال داداربی‌همال سر سبز سیراب وشکفته و شاداب باد بالنبی و آله واصحابه الامجاد.*

*ـ سندشمارهٔ ۲۹۲ انجمن تاریخ ایران (نامهٔ همایون ج ۸ ص ۲۸۹) / اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۲۲۰ـ۲۱۷

نامهٔ قمرالدین نظام‌الملك هندوستان به پادشاه عثمانی

(دربارهٔ نادر)

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

عرضه داشت کمترین خیراندیشان بااعتقاد قمرالدین، بعد تقدیم آداب بندگی و مراسم سرافکندگی ـ که رسم و آیین اصحاب صدق وسداد است ـ به عزعرض باریابان محفل قدس نشان، حامی بلاد اهل ایمان، ماحی آثار کفر و طغیان، ناصر شریعت قویمه، سالك طریقهٔ مستقیمه، باسط مهاد عدل و انصاف، هادم اساس جور واعتساف، ناصب سرادق امن و امان، بانی مبانی عدل و احسان، معین دین مبین، غیاث اسلام ومغیث مسلمین، ادام‌الله تعالی‌ظلال دولته، می‌رساند که الحمد [لله] به حول و قوهٔ اقبال عدو مال، آن خلیفهٔ ظالم شقی به سزا رسید. بعداز شکست‌یافتن [از] عساکر منصورهٔ [آن] حضرت ادبارش هجوم آورده به‌مقر اصلی خود شتافت و عالم ازظلم اونجات یافت، فقطع‌دابرالقوم‌الذین ظلموا و الحمدلله‌رب‌العالمین[1]،

۱ـ سورة الأنعام ۴۵

از آنجا که حمایت دین اسلام به جناب خورشید قباب اقدس اعلی که مرجع خواقین روزگار است لازم و بالفعل مملکت ایران خالی است، اگر افواج نصرت امواج به سرکردگی سردار عمدهٔ کارآزموده به تسخیر آن ولایت مأمور گردد، به فضل قوی مطلق امید قوی است که تمامی آن ولایت به تصرف اولیای دولت قاهره در آید و مذهب شیعه که از مدتی در آن بلاد رواج یافته زائل شده اعلام ملت حنیف و مذهب حنفی ارتفاع یابد و انتفاع دنیا و اجر و ثواب عقبی در این ضمن متصور که چنین مملکت وسیع زیر سایهٔ هما پایه آسودگی یابد و خلایق درمهد امن وامان بوده طریقهٔ مستقیمهٔ اهل‌سنت وجماعت جهان افروز رواج شود. مراتب رسوخ رویت و وثوق عقیدت و بعض مقدمات دیگر به کمالات دستگاه حاجی محمد یوسف افندی ظاهر ساخته، از روی عرایض مشارالیه معروض [آن] جناب خواهد گردید.

آفتاب عالمتاب سلطنت وجهانبانی از مطلع اقبال کشورستانی همواره درخشان و نورافشان باد.*

* سند شمارهٔ ۲۹۶ انجمن تاریخ ایران (خط همایون ج ۲ ص ۲۸۲)/ اسناد و مکاتبات نصیری، ص ۲۲۱ تا ۲۲۳. این نکته قابل توجه است که دولت هندودولت عثمانی برضد نادر در ارتباط سیاسی بودند. نخست محمد شاه گورکانی در ۱۷۴۴/۱۱۵۷ه. شخصی به نام سیدعبدالله را به سفارت فرستاد و ترکان متقابلاً سالم افندی و یوسف افندی را به رسالت فرستادند. سالم افندی در راه مرد و یوسف افندی به دربار محمد شاه رفت و نامه‌های شاه عثمانی را تقدیم داشت و پس از چندسال اقامت در هند، حامل هدایا و نامه‌ای دربار گورکانی ومأمور سفارت درباب عالی شد (۱۱۶۲-۱۷۴۹) رجوع شود به توضیحات آقای دکتر نصیری، در حاشیهٔ ص ۲۲۲.

سندی که بلافاصله پس از این سطور می‌آید وقف‌نامه‌ایست به امضای طهماسبقلی خان (نادر)، به‌تاریخ اول ماه محرم سال ۱۱۴۶. در آن روزگار نادر افغانهارا ازایران‌بیرون‌ریخته و اصفهان‌را به‌دست‌شاه طهماسب‌ثانی‌داده و با این‌کاراو را بر سریر فرمانفرمائی سراسرایران‌نشانده بود وشاه طهماسب هم نیمی برای‌تشکر، نیمی برای دورساختن‌آن‌سردار نیرومندگردنکش از پایتخت دولت لرزان صفوی، حکمرانی سراسر خراسان را بـا لقب طهماسبقلی خان و عنوان وکیل‌السلطنه بـدو بخشیده بود.

نادر در مرکز حکومت خود یعنی مشهد مقدس این وقف نامـه را تنظیم و امضاکرده است. این وقف نامه مربوط است به شرح و تفصیل نگهداشت و حفظ مقبرهٔ خانوادگی نادر مشتمل بر قبور پدر و مادر و خویشان وسرانجام شخص‌نادر. در این وقف نامه به دقت تمام شمار ونشانی و ارزش دکاکین و حجرات و خانه‌ها و دهات ومزارعی‌که نادر برای تأمین مخارج مقبره بـه عنوان موقوفه منظور ساخته بود و همچنین هزینه‌های پرداخت ماهیانه بلکه بهتر بگوییم «سالیانه» مؤذن وقاری و فراش و سقا و باغبان و ناظر و متولی همچنین مخارج تعویض پرده‌ها و فرشها ذکر شده و این خودحکایت از دقت تحسین‌برانگیز نادر درکارها می‌نماید.

شایدآوردن چنین سندی درجنب اسناد سیاسی و دیپلوماتیك بی‌تناسب‌جلوه کند، ولی به دو لحاظ به نقل آن مبادرت شده: نخست از لحاظ فواید تاریخی و

اجتماعی سند و دوم ازلحاظ آنکه این سند نشانهٔ ضعف بندگان خدا در برابرعظمت الوهیت و سطوت ربوبیت است و حاکی از ناتوانی نادر، یکی از فاتحین معدود جهان، دربرابر مرگ و نیستی است. این سند بخوبی می‌رساند که هر زورمند و ستمگر متجاوزی، هرچند ظاهرا استوار ونیرومند، سرانجام درپای‌اجل پست‌می‌شود و در برابر عظمت ابدیت بـه عجز و بیچارگی خود اعتراف می‌نماید. انجام هـر زورمند و ستمگر متجاوزی مرگ است و آن لحظه‌که مرگ فرا می‌رسد، دیگراز آن قصورسر به‌فلك کشیده وخرمن‌های زروگوهروشمشیرهای بران وسپاه سنگین و سیل غلامان و جمع سپاهیان وخیل جانبازان و تعدد پسران و دختران چه سود.

هر که را خوابگه آخر به دومشتی خاك است
گو چه حاجت که برافلاك کشی ایوان را

این سند، سند عجز مردمغرور و دلیری چون نادر است که روزی درکرکوك و موصل و قارص بر سپاه ترکان عثمانی می‌تاخت و روز دیگر، در سرزمین هند، در انباله وکرنال پادشاه‌گورکانی هند را با همه خیل و سپاه و توپها و فیلها در هم می‌شکست. ذکراین‌سندبرای‌عبرت‌اندوزی کسانی‌است که فتوحات‌وکشورگشائیهای قهرمانان تاریخ چشمشان را خیره می‌کندوهرگزبدین نکته نمی‌اندیشندکه باگردنده گرداننده‌ای هست و در برابر عظمت الهی وقدرت آفرینش:

این همه شوکت و ناموس شهان آخرکار
چند سطری است که بر صفحهٔ دفترگذرد

در آن روزکه نادر این وقف‌نامه را تنظیم‌می‌کرده، هنوز دوران سرداری‌او بوده هرچندکه‌کلیهٔ امور سیاسی و نظامی را خود برعهده داشته وهرگزکسی را به حساب نمی‌آورده است. با این همه لحظه‌ای به‌یاد مرگ وپایان‌کار افتاده و به‌تنظیم این‌وقف‌نامه پرداخته است، منتها درماخولیای‌سروری‌چنان مقبره وموقوفات منصلی برای خود ترتیب داده و تولیت آن را نخست بـر عهدهٔ پسر ارشد ومحبوب خود رضاقلی‌میرزا وسپس برعهدهٔ خانوادهٔ‌برادرش‌ابراهیم خان‌گذارده وپنداشته‌که با این

تمهیدات دولت وی ابدی ورونق مقبره‌اش جاودانی خواهد بود. بیچاره هرگز تصور نمی‌کرده که خود به‌دست خودپسرمحبوب خویش راکورمی کند و برادرش اندکی بعد کشته‌می‌شودو اوخود به‌دست‌سردارانش‌با توطئهٔ برادرزاده‌اش به‌هلاکت‌می‌رسد و همین برادرزادگانش دمار از روزگار بازماندگان وی بر می‌آورند وکلیهٔ اولاد و احفاد وی را به‌دم‌تیغ می‌سپرند وخودآنان نیز چندروز بعد به‌مکافات عمل‌می‌رسند.

ظاهراً مقبرهٔ نادری از همان آغازکـار علیقلی خان دچار نکبت و نحوست شده و از رونق افتاده است و پنجاه سال بعداز آن نیز دولت متزلـزل اولاد نـادر برچیده شده و اموال آنان به‌غارت رفته و زن وفرزندشان به‌اسارت‌گرفتارآمده‌اند.

امارقیات موقوفه، آنچه دکان و حجره بـوده خواه در بازار و چارسوق، خواه در میدان جدید و قدیم دولتخانه، امروزه از میان رفته و تنها چند مزرعـه در نواحی طوس من جمله مزرعهٔ دهشك باقی‌مانده است.

باری در وقف‌نامه چند نکته جالب توجه است:

اولاً نام حضرت رضا (ع) وآستانهٔ مقدسه در حـاشیه و در صدر وقف‌نامـه آمده و نامهـای نادر و رضاقلی و ابراهیم نیز در حاشیه نوشته شده نه در متن و این شیوه‌ای بوده برای نشان دادن‌مراتب احترام وتفخیم‌فراوان.

ثانیاً کلمهٔ «الله» نیز احتراماً در متن ذکر نشده وهمه جا حتی در جملهٔ دعائیهٔ «خلدالله ملکه» کلمهٔ‌الله نانوشته مانده.

ثالثاً کاتب وقف‌نامه هرچند خوش‌نویس بوده ولی‌ظاهراً سواد و ذوق زیادی نداشته و در تحریر وقف‌نامه دچـار خطاهای فـراوان و اغلاط فاحش شده. مثلاً «راویه» را «رابیه» نوشته و «سقاخانه» و «توزیع» را «سقابخانه» و«توضیع». از آن گذشته بد سلیقگیها کرده وکلمات «فلك مقدار» و «فلك‌جناب» و «عالی‌جاه» و «یك عشر» را سرهم به صورت زشت «فلکمقدار» و «فلکجناب» و «یکعشر» و «عالیجاه» مرقوم داشته. البته خط زیبای او عذرخواه این همه شلختگی و بی‌سلیقگی است. حقاکه درست گفته‌اند: «نسخه چون خوش خط بیفتد هست را پیدا غلط»

رابعاً ازمدلول وقف‌نامه برمی‌آمد که در آن روزگار، برخلاف امروز، دکانها و حجرات و دیگر مراکز کسب وکار نه تنها «سرقفلی» نداشته بله موجر مبلغی نیز به‌عنوان مساعده و به‌اصطلاح روز، به‌رسم «تقاوی» به‌مستاجر می‌داده که مایه دست کند و دکان را آمادهٔ کسب نماید. نادر وجوه تقاوی را نیز جزو اموال وقف قرار داده.

خامساً نادر در آن روزگار ـ که هنوز بـه سلطنت نرسیده بود ـ دم از تشیع می‌زده و خودرا «غلام هشت و چهار» یعنی دوازده امام معرفی می کرده و بعدها کـه شاه شد، از تشیع کناره جسته وحتی به اسلام نیزپشت کرده و درصدد بوده که‌مذهبی نو آفریند و شیعه وسنی را دردین خویش آورد وبه‌خیال خود، ازاین‌راه اختلافات آنان را مرتفع سازد. شاهد بـر اظهار تشیع از جانب نادر نقش مهر مربع ۱×۱ سانتیمتر اوست که سجع آن چنین است:

لافتی‌الاعلی لاسیف‌الاذوالفقار نادرعصرم زلطف حق، غلام هشت وچار

درگوشهٔ بالای وقف‌نامه در سمت چپ نیزعبارت «ملاحظه شد» دیده می‌شود که نشانهٔ تأیید و تصویب وامضاء نادر است.

---

*. در نقل این سند مرهـون زحمات آقای محمدحسین قدوسی هستم که سراسر وقف‌نامه را درطی تصاویری چند(از تصویـر ۵۸ تا ۶۳) در «نادرنامه» گنجانیده و بـه توضیحاتی در بارهٔ آن مبادرت فرموده‌اند. بدون آنکه متن وقف‌نامه را ذکر کرده باشند. من چون این سند را مهم دیدم، از روی آن تصاویر متن را خواندم و در این مجموعه نقل کردم. دریغ که اصل سند مزبور را در دسترس نداشتم.

هو الواقف على السرائر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى وقفت عن ادراك كنه ذاته قلوب اوليائه الواقفين و عجرت عن فهم كيفية صفاته عقول عباده الواصفين وتقدست دوحة جلاله الاجل عن ان يحوم حولها الأفهام وتنزهت ساحة كماله الأكمل عن يتخطابها اقدام الأوهام فسبحان من واقف وقف على السرائر والضمايروعالم علم الأشياء قبل ان يتجلى الأبصارو النواظر فخلق الأنسان فى اقوم نظام واحسن تقويم وبسط لهم ما اليه يفتقرون فى اتم من قوائمه القديم فوهب لهم المزارع والرقبات وهداهم الى تحصيل المنافع والقربات لكى يتوسلوا بذلك الى رفيع الدرجات فى الجنان و يصلوا به الى محل الرحمة والرضوان والصلوة على من هدانا بنوره الى مشكوة الأسلام ودلنا بظهوره على مواقف الشرايع والاحكام، من طلع شمس وجوده من افق الكمال واكمل من بعث لتمهيد قواعد الحرام و الحلال وعلى آله الواقفين على اسرار الدين و الشافعين بواقف يوم لاينفع مال ولابنون[1]

۱ــ يوم لاينفع مال ولابنون (سورة الشعرا ــ آيه ۸۸). شگفتا كه در متن «ولابنين» آمده كه غلط فاحش است.

خصوصاً ساقی‌الحوض و حامل اللواء و شافع اهل‌المقابر یوم‌الجزاء صلوة تملؤ المضاجع والمقابر و تجلوعن خاطر کل واقف وناظر.

و بعد چون واقفان اقلیم آگاهی وعارفان کشور دین پناهی که سپه‌داران جنود پیش‌بینی وفرمان روایان اشکرعاقبت گزینی‌اند، به‌نیروی اقبال‌دین قویم وبه قراولی هل‌ادلکم علی‌تجارة تنجیکم من‌عذاب‌الیم[1] در قلب سپاه‌نقود و دانش‌وبینش لوای ان‌الله اشتری من‌المومنین اموالهم وانفسهم بان‌لهم‌الجنة[2] برافراشته و بنیان احزاب حرص را به ضرب تیغ فماربحت تجارتهم وماکانوامهتدین[3] درهم‌شکسته‌اند وازین فتح نامدار مالك رقاب مدینهٔ هم فی‌الغرفات آمنون[4] و فرمانفرمای کشور یطوف علیهم‌ولدان مخلدون[5] گردیده‌اند همواره منظورنظر حق بین ومطمح دیدهٔ عاقبت گزین آن را قرار داده‌اندکه درافشای ذخائر اخروی به وسیلهٔ صرف اموال قصب السبق از همگنان ربانید تا آنکه در رابعةالنهار روز نشور به کریمهٔ الحمدلله‌الذی اذهب عناالحزن‌ان ربنالغفور شکور[6] لب‌گشایند و به رفاه حال درمنازل دلگشای فنعم‌اجرالعاملین[7] بزم عشرت فادخلوها بسلام‌آمنین[8] بربساط با نبساط عیش ابدی باکواب واباریق وکأس‌من معین[9] فروچینند ودرسرچشمهٔ عیناً فیهاتسمی‌سلسبیلا[10] به

۱ــ سورةالصف ــ آیه ۱۰
۲ــ التوبه ۱۱۱
۳ــ البقرة ۱۶
۴ــ سبا ۳۷
۵ــ الانسان ۱۹
۶ــ الفاطر ۳۴
۷ــ الزمر ۷۴
۸ــ الحجر ۴۶
۹ــ الواقعه ۱۸
۱۰ــ الانسان ۱۸

زمزمه الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوا من الجنة حیث نشاء [۱] اشتغال نمایند. لهذا به میامن تأییدات الهی و مساعدت توفیقات نامتناهی بندگان فلك نشان قضا فرمان، عظمت واجلال توأمان، فاتح ابواب فتح وظفر ومروج مذهب حق اثنی عشر، سحاب شاداب بهار عدل وانصاف و برق جهانسوز خرمن جور و اعتساف، خان صاحبقران قضا تقدیر و دشمن گداز و دوست نواز عدیم النظیر، کوه پرشکوه رفعت وشان و دریای گوهر عطای سلطنت نشان، طرازندهٔ مسند دین پروری و برازندهٔ جیقه وسکهٔ سروری، مرصع پوش افسر بخت وجاه ودولت درآغوش خورشید تاج زرین کلاه، کیوان رفعت بهرام صولت انجم سپاه فریدون حشمت خورشید طلعت گردون بارگاه، غلام با اخلاص آل علی وبندهٔ خاص نبی و ولی، حامی بلاد شیعه و شیعیان [نادر قلی خان والی ممالك خراسان و فرمانروای عرصهٔ ایران لازال فی دولته منصورا اللوا و فی عظمته بالغ الی الغایة القصوی] کریمهٔ حقایق ترجمه وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عندالله وهوخیراً و اعظم اجراً [۲] را نصب العین همت والا و پیشنهاد خاطر خطیر مهرنما فرموده، بعداز آنکه به مقتضای حدیث مشهور موتوا قبل ان تموتوا اندیشهٔ سفر عقبی وفکر انتقال بدار بقا را منظور نظر حق شناس وجهت مضجع خود بعداز عمر طویل بنای عمارت مقبرهٔ رفیعهٔ فردوس اساسی مقرر ومهیا فرموده بودند کل املاك و رقبات ومزارع و دکاکین و مستغلات مفصلهٔ ذیل الکتاب [۳] راکه از خالص مال مباح خود ابتیاع و تحصیل فرموده بوده اند و حاصل کل آنها هر ساله حسب التخمین مساوی مبلغ دویست وپنجاه تومان می شود، وقف

۱ــ الزمر ۷۴

۲ــ المزمل ۲۰

۳ــ چون اصل وقف نامه در دسترس نبود نتوانستم دقیقاً تفصیل دکاکین ومستغلات را بخوانم ونقل کنم. متن سندی در نادر نامه هم نیامده. اما ای کاش روزی این وقف نامه با تمام تفصیل خوانده می شد. زیرا هرچند امروزه همهٔ آن خانه ها و دکانها ومیدان وبازار از بین رفته ولی از لحاظ بررسی اجتماعی بسیار ارزنده است.

صحیح شرعی نمودند برمصارف یك باب سقاخانهٔ مبارکه[1] جدید که حوض مرمر مثمن آن را بعداز فتح دارالسلطنهٔ هرات صانها الله تعالی عن الآفات، نواب فلك جناب عظمت ایاب معظم الیه به عنوان هدیه از آن دیار به دربار عرش مدار سلطان کشور ارتضا و مهر سپهر اجتبا، نورحدیقهٔ یس وطه ونور حدقهٔ عم[2] وهل اتی[3]، ثانی سبع المثانی مصحف پیغمبر وثامن آیات فرقان هدایت و رهبری، کنگرهٔ هشتمین عرش خلافت و رشاد و ترجمهٔ خطاب کریمهٔ و بنینا فوقکم سبعا شدادا،[4] حافظ احکام قرآن مجید و [مایهٔ مباهات[5]] ارض خراسان، مادهٔ افتخار زمین بر آسمان، نور دیدهٔ نبی و ولی، قبلهٔ ارباب یقین، سلطان خراسان ابوالحسن علی آورده درمیان برکهٔ صحن مقدس نصب فرمودند که از آب «طرق» شاداب وکام جان متعطشان طواف آن روضهٔ عرش مثال از آن سیراب گردد وبرمصارف مقبرهٔ رفیعهٔ مسطورهٔ فوق ومقبرهٔ جناب فردوس مآب، مرحمت وغفران پناه، ارم آرامگاه، باباعلی بیك وبر مزار کثیر الفیض والدین خود واقع در صحن مبارك وقرب پنجرهٔ فولادی که از بابت موقوفات مزبور وهر ساله مبلغ چهارده تومان تبریزی در وجه دو نفر به تفصیل ذیل مقرر باشد:

سقاباشی یك نفرسقا

۱ــ همان سنگ یك پارچهٔ منبع آب سقاخانه طلای معروف بـه سقاخانهٔ اسماعیل طلائی، در صحن عتیق حضرت رضا (ع) به ارتفاع ۱۳۲ سانتیمتر بادهنهٔ هشت ضلعی به به طول هر ضلع ۷۷ و ضخامت ۲۵ سانتیمتر با دهنهٔ هشت ضلعی به طول هر ضلع ۷۷ و ضخامت ۲۵ سانتیمتر و قطر دائرهٔ دهانه ۱/۹۷ و محیط دایره ۶/۲ متر متن سقابخانه

۲ــ منظور عم یتسائلون است (آیه اول از سورهٔ النبأ) جزء پایانی قرآن را چون از آغاز سورهٔ النبأ شروع می‌شود «عم» جزو می گویند.

۳ــ هل أتی کلمات نخستین سورهٔ الدهـر است: هل أتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً

۴ــ سورهٔ النبأ ۱۲

۵ــ در اصل ناخوانا بوده

هشت تومان شش تومان

سقاخانهٔ حوض مرمر مزبور به امر سقایی اشتغال نمایند و در مدت پنج ماه مدت گرمی هوا، هریوم مقدار سی‌من یخ ابتیاع شود که در سقاخانهٔ مزبوره صرف نمایند و هرشب مقدار پنج استار [۱] پیه‌گداخته به مصرف روشنائی آنجا دهند و هر ساله مبلغ شش تومان در ایام عاشورا، قند وعرق بید مشك وتخم ریحان ابتیاع و در آنجا شربت نموده به زوار ومترددین قسمت نمایند وهرساله مبلغ شانزده‌تومان تبریزی مواجب به چهار نفر سقای رابیه‌کش از قرار نفری چهار تومان داده شود که با چهار [راس [۲]] استرمع رابیه که به‌ایشان سپرده شده، همه‌روزه ازحوض آب‌انبار واقع در «بابا قدرت» کـه از موقوفات سرکار فیض آثار وحسب‌الأستمرار همواره مباشرین مهام‌آن سرکار آنرا جهت شرب مترددین و زوار ازآب «طرق» به مقتضای صورت وقفش مشروب می‌سازند کام این حوض مرمر نظیر را سیراب نمایند و تعمیر شکست و ریخت‌ولای روبی‌آب انبارمزبور وعرض استرها ورابیه گاه تلف و بـرطرف شود بـا مـایحتاج آنها از علیق و غیره از حـاصل اوقاف مزبوره تنخواه دهند و هر ساله مبلغ پنجاه و یك تومان تبریزی جهت رونـق و انتظام مقبرهٔ رفیعهٔ مزبوره به موجب تفصیل ذیل، در وجه خدمهٔ قبهٔ آن مقبرهٔ علیاو باغبانان فضای آن عمارت خلد ،صفا ومؤذنین و حفاظ کـه به‌گفتن اذان و خواندن مناجات در مواقیت صلوة بـه تلاوت کلام معجز نظام درگلدسته و قبهٔ رفیعهٔ جنت سمات اشتغال نمایند رسانند.

۱ــ استار معرب چهار است وآن وزنی است برابر با چهار یا چهار ونیم مثقال. برای تفصیل بیشتر به لغت‌نامهٔ دهخدا مراجعه شود. این‌کلمه به صورت «استیر» هم‌آمده است به معنای وزنی برابر با شش درم و نیم (برهان قاطع) برابر با چهار و نیم مثقال (رشیدی) استیر واستاتر درعهد ساسانی ارزش چهار درم‌داشته (ایران در زمان‌ساسانیان تألیف کریستنسن ترجمهٔ رشید یاسمی ص ۲۸). این‌کلمهٔ ریشهٔ کلمهٔ «سیر»است که برای وزنی معادل ۱۶ مثقال امروزه معمول می‌باشد و آن $\frac{۱}{۴۰}$ من تبریز است.

۲ــ درعکس تیره و ناخواناست. به قرینه اصلاح شده.

خدمه: دو نفر — باغبانان: دو نفر

هر نفر ۶ تومان: دوازده تومان — هر نفر چهار تومان: هشت تومان

مؤذن: دو نفر — حفاظ: چهار نفر

هفت تومان — هرنفر ۶ تومان: ۲۴ تومان

مشروط بر آنکه هر نفری از حفاظ یک جزو در صبح ویک جزو در شام تلاوت نموده ثواب آن را بالمناصفه جهت ازدیاد توفیقات و فتوحات ثواب ذلك جناب‌واقف وجهت آمرزش اقربای آن‌معلی‌القاب‌حفظه [الله] من‌خزی‌الموانف که من بعد در آنجا مدفون‌گردند تبرع نمایند و جهت روشنائی و تعطیر هر صبح و شام آن قبهٔ فیض مقام موازی چهار عدد شمع موم‌که در وزن ده استار باشد و ده استار [۲] پیه‌گداخته‌که در پیه سوزی‌که تا صباح روشن بماند صرف شود و مبلغ یکصد دینار جهت قیمت‌کشنه و فتیلهٔ عنبر که صبح وشام بسوزد و هر روزه داده شود ومبلغ یکصدو پنجاه دینار در وجه سقای سقاخانه درب مقبرهٔ رفیعه مقرر باشد که آن را از حوض آب انبار رحمت و غفران پناه میرزامحمد حسن رضوی مشروب نموده در آنجا به امرسقائی مشغول وکام جان متعطشان را سیراب نماید و درپنج ماه‌گرمی هوا، هر یوم مقدار ده من یخ به او دهند که در آنجا به مصرف رساند و هر شبه مقدار ده استار روغن چراغ جهت روشنایی شانزده قندیل دو گلدسته وچراغ سقابخانه درب مقبرهٔ رفیعه وکریاس آن‌بنای خلداساس دهند وهر ساله مبلغ دو تومان وچهارهزار دینار تبریزی به صیغهٔ مواجب در وجه چراغچی رسانند و در هرشب از لیالی جمعات مساوی مبلغ یك‌هزار و پانصد دینار تبریزی‌که سالیانهٔ آن هفت تومان و دو هزار دینار موصوف برده باشد بانان ابتیاع ودرفضای آن‌عمارت دلگشا فی‌مابین مستحقین ومستحقات قسمت نمایند و درهرپنج سال فروش [۳] مقبرهٔ

۱ــ درمتن وقف‌نامه‌کلمهٔ‌الله احتراماً نوشته‌نشده وجای آن قدری سفید مانده است.

۲ــ ده استار برابر است وزناً با چهل و پنج مثقال

۳ــ یعنی فرشها

رفیعه را عن‌قالی و نمد تجدید و دوعدد پردهٔ زربافت‌نفیس گرفته فروش[۱] و پرده‌های کهنه را مبیع و قیمت آن را فی‌مابین ارباب استحقاق تقسیم‌نمایند و هرسال‌درنوروز فیروز فروش دو راهرو و دو ایوان و چهارخانهٔ متصله به آن قبهٔ ضیاانـدوز را از قاسمی‌دالبردوزند ودر هر سال یك‌زوج پردهٔ مخمل نو حـاشیه‌دار در دو درب آن بنای رفیع مقدار آویزند و قیمت فـروش و پرده‌هـای کهنه را بـه‌دستور به‌مـردم مدرس‌الاحوال رسانند ونواب فلك جناب خلـدالله ملکه واجری فـی‌بحارالخلود فلکه‌تولیت موقوفات ورقبات و حوض مرمر مزبور و مقبرهٔ رفیعهٔ فردوس سمات و کل ماینعلق بها را مفوض فرمودند به‌گوهر صدف بخت وکامکـاری و در آبـدار دریای رفعت وشهریاری، نونهال گلزار عزت واقبال و سرو نورستهٔ جویبار عظمت و جلال، طراوت‌بخش عذارازادگی وخضرت افزای بهار آزادگی، نسیم دلگشای گلشن دانش و ذکاوشمیم‌غمزدای‌انجمن بینش و بها ، امیرزادهٔ والاشان عالی‌تبار گوهرنژادمعدلت بنیان فلك‌مقدار، عالی‌جاه فضایل‌دستگاه [رضاقلی‌خان‌مدالله‌تعالی عمره‌وبهائه و زین‌الارض بطول‌بقائه][۲] ولدارشد اکبر ارجمند خود و اولاد امجاد ذکور آن‌معلی‌جاه‌ماتعاقبوا وتناسلوا والا کبرفالأکبرو الاقرب فالاقرب وبعد ایشان‌به برادران‌صلبی آن‌عالی‌جاه واولادامجاد ایشان‌علی‌الترتیب[دراین‌جا ظاهراً اثرمهری که‌روی‌کاغذخورده‌موجب‌ناخوانا شدن‌چندکلمه‌گردیده] نعوذبالله ازطبقات‌مذکوره انعم‌الله‌تعالی علیهم بدوام‌الدولة والبقاء احدی نباشد، تـولیت اوقاف مذکوره بـا اولاد ذکور ایالت و شوکت و اقبال‌پناه، عظمت وابهت و اجلال دستگاه‌عالی‌جاه [ظهیرالسلطنة والعظمة والاقبال‌عالی جاه‌ابراهیم‌خان][۳] برادر اعیانی‌نواب‌فلك‌جناب واقف ابدالله دولته الی‌یوم‌الموافق خواهد بود کـه به‌نهج مسطورالاکبرفـالاکبر

۱ــ یعنی فرشها

۲ــ احتراماً در حاشیهٔ وقف‌نامه‌آمده است، نه درمتن.

۳ــ درحاشیه

والاقرب فالاقرب به‌لوازم ومراسم آن قیام و اقدام نمایند وهرگاه از ایشان نیزاحدی نباشد، تولیت مفصلات فوق به‌عالی‌جاهان متولیان سرکار مفوض خـواهد بود که حاصل مداخل اوقات ورقبات مسفوره را جمع‌آوری نموده به‌مصارف‌مقـررهٔ فوق رسانند ویك عشر از مداخل کل موقوفات مفصله مختص‌متولی ونصف‌عشرمختص ناظر و مبلغ شش تومان تبریزی‌جهت مرسوم مستوفی اوقاف، مزبور و مقرراست که حق‌التولیه وحق‌النظاره وحق‌استیفا را تصرف وتتمه را، بعداز وضع مالوجهات واخراجات دیوانی وعوارضات مملکتی وسرانجام نمودن مصالح‌الاملاك ومؤنات زراعت، هرگاه لازم‌گردد بعداز تعمیر ضروری حوض کوثر نظیر ومقبـرهٔ رفیعه و باقی‌رقبات مفصله به‌موجب تفصیل سابقه به‌مصارف‌مقرره رسانندوهریوم مبلغ‌نهصد دینار تبریزی به موجب تفصیل ذیل جهت مرسوم شش نفر حافظ و یك نفر فراش‌و قیمت روشنائی وبخور مقبرهٔ شریفهٔ مرحمت وغفران‌پناه باباعلی‌بیك وجمع‌مفصل مذکور که‌در آن مضجع شریف مدفونند:

در وجه مرسوم حفاظ سر قبور، جمعاً ۶ مرقد:

مرحوم	مرحوم	مرحومه[1]
باباعلی‌بیك	صفیقلی‌بیك	خدیجه‌خانم
۱۰۰ دینار	۱۰۰دینار	۱۰۰
مرحومه	مرحوم	۱۰۰
[طغان؟][2]خانم	مرتضی‌قلی‌بیك	شاهلوخانم
۱۰۰ دینار	۱۰۰ دینار	۱۰۰دینار
در وجه‌یك‌نفرفراش	قیمت‌روشنائی وبخور[3]	
۵۰ دینار	۲۵۰ دینار	

۱ــ من این کلمات را که بسیار ریز ودرهم نوشته شده‌چنین خوانده‌ام. امیدوارم که کلمات را درست خوانده باشم.

۲ــ درمتن حروف درهم‌ریخته و ناخواناست وکلمه‌ای شبیه به«طغان»؟ و شایدهم: طیغان ــ

از بابت مداخل دکاکین مفصلهٔ فوق که بیست‌ونه‌باب ز آن جمله را قبل ازین جهت خصوص این مصرف و مرسوم حافظ مقبرهٔ شریفهٔ والدین خود، نواب گردون قباب معظم‌الیه معین‌و وقف فرموده ودر این وقت درسلك اوقاف مفصلهٔفوق منسلك وبه‌تصرف عالی‌جاه متولی‌معظم‌الیه دادندکه درمصرف مزبور صرف نماید برسانند و مبلغ دویست دینار تبریزی از بابت مذکور مرسوم به‌دونفر حافظ مراقد شریفهٔوالدین‌نواب فلك جناب واقف خلدالله‌ملکه‌که درصحن مقدس، درقرب‌پنجرهٔ مبارکهٔ فولادی مدفونند بدهد که‌هرصبح وشام‌در آن مکان خلداحتشام‌به‌تلاوت کلام ملك‌علام اشتغال نموده ثواب‌آن را به ارواح شریفهٔ ایشان تبرع نمایند واختیار در تعیین نایب وناظر بر او و مستوفی وعزل ونصب وتغییر و تبدیل هریك از مباشرین مشاغل مفصله‌که متصف به‌عدم اهلیت‌باشند باعالی‌جاه فلك‌جاه متولی شرعی‌است. چنانچه چیزی از حاصل موقوفات مذکوره از مصارف مقرره زیاد آید، عالی‌جاه متولی فی‌مابین ارباب استحقاق تقسیم نماید وچنانچه به سببی از اسباب کسری در مداخل‌به‌هم رسد و وفای‌مصارف ننمایدآنچه باشد توضیح(توزیع) وتقسیم شود و نواب فلك جناب واقف خدالله ملکه مبلغ یکصدوسی تومان و هشتهزار دینار تبریزی راکه به تفصیل فوق به عنوان تقاوی به سکنهٔ دکاکین مفصله عنایت‌فرموده بودند، به‌سرکار وقف مزبور واگذاشتند که موجب توفیر مداخل مستغلات گرددو حسب‌الشرط مقررداشتندکه‌تقاوی مزبور رادر دست سکنهٔ دکاکین مفصله‌واگذاشته از ایشان اتخاذ ننمایند و اسناد و نوشتجات آن را مباشرین سرکار وقف مذکوردر سررشتجات‌خود مضبوط دارند تاآنکه‌تقاوی‌مسطور ازتلف‌وتضییع‌مصون‌ومحروس ماند و چنانچه در وجه اجارهٔ دکاکین تفاوت وتوفیری حادث شود آن اضافه را

←

(طیفون) که اسمی برای زنان بوده ویکی از زنان فتحعلی‌شاه نیز «طیفون‌خانم» نام داشته (تاریخ عضدی، تصحیح‌نگارنده تهران، ۱۳۵۷)

۳ـ این رقم وکلیهٔ ارقام مذکور دراین وقف‌نامه به‌سیاق نوشته شده است.

ابواب جمع نموده به‌مصارف مقرره رسانند و در جمیع ابواب عالی‌جاه متولی و گماشتهٔ او مرخص و صاحب اختیارند، هرگاه مخالف صرفهٔ وقف وشرایط‌مقرره نباشد وهمچنین شرط شرعی فرمودند که احدی بدون [اذن] متولی شرعی‌وگماشتهٔ او در موقوفات مزبور به وجهی از وجوه مدخل ننماید و صورت محاسبه نطلبد و دیناری توقع نکندو موقوفات مزروعه‌را متولی شرعی به‌اجاره ندهد وخودبنفسه در تعمیر وزراعت آنهاپردازد و همچنین شرط‌شدکه احدی بدون اذن متولی‌شرعی مقبرهٔ رفیعه وحریم آن‌را مدفن ننماید و نواب گردون قباب فلک‌جناب واقف‌ادام‌ظلال دولته علی کل قاعد وواقف املاك و رقبات مسفورهٔ فوق راکه برمصارف مقرر به شرایط مذکورهٔ مسطوره وقف صحیح شرعی وحبس مخلد ملی فرموده بودند از تحت تصرف و قید تملك اولیای خود اخراج و انتزاع نموده به‌وکلای عالی‌جاه متولی و گماشتگان او ومباشرین سرکار مزبور واگذاشتند و به‌صیغ شرعیه‌بالعربیة و الفارسیة کماهوالمقرر فی‌الشریعةالمقدسةالنبویة علی مبلغها و آله‌آلاف‌السلام والتحیة، متلفظ ومتطق گردیدند وتغییردهنده‌را به‌سخط‌ولعنت وتفرین اعلی‌حضرت رسالت‌پناهی و آل‌طیبین وعترت طاهرین‌او صلوات‌اللهوسلامه علیهم‌اجمعین حواله فرموده [وقفاً؟] صحیحاً شرعیاً و حبساً مخلداً ملیا ثابتاًلایباع ولایوهب ولایورث الی ان‌یرث‌اللهالارض و من‌علیها وهوخیرالوارثین‌ولایحل‌لاحدان‌یغیرها و یتصرف فیها بغیروجهها والافعلیه‌لعنةالله والملائکةوالناس‌اجمعین وکان‌ذلك فی‌غرة شهر محرم‌الحرام‌سنةخمس واربعین‌ومایة والف ۱۱۴۵

[محل‌مهر نادرقلی].

فرمان نادرشاه

(درباب مسیحیان)

فرمان همایون شد

آنکه چون فی‌مابین ملت عیسویه علی‌نبینا و علیه‌السلام چند فرقهٔ مختلفه می‌باشند که طریقهٔ و اعمال هریك مغایر یکدیگر است و فرق مذکوره هریك به قومی متوسل و به فرقهٔ دیگر تکلیف‌کیش و آئین خود می‌نمایند، از آنجاکه همگی ایشان مطیع این دولت ابدمدت‌اند مقرر فرمودیم که حکام هرولایت مانع‌و مزاحم نشده که به‌رضای خود به‌طریق فرنگی یافرنگی به‌طریق‌ایشان عمل نمایند مزاحمت نرسانند واگر خواهندکه کنایس‌ومعابد خودرا تغییر نمایند یاازنواحداث کنند احدی در مقام منع برنیامده واز جوانب برین جمله‌رفته و درعهده‌شناسند.

*تحریرآفی ۳۰ شهررجب‌المرجب‌سنهٔ۱۱۴۹

---

*. مجلهٔ بررسیهای تاریخی سال ۲ شمارهٔ ۵

فرمان نادرشاه

درباب کدخدائی ایل صوفیانلو

فرمان همایون شد

آنکه بنا بر شفقت بی‌نهایت شاهانه و مرحمت از حد افزون خسروانه در بارهٔ رفعت و معالی پناه، شادوردی بیك ، از ابتدای شش ماههٔ هذه‌السنهٔ ئیلان‌ئیل به دستور قدیم کدخدایی جماعت صوفیانلو را به مشارالیه شفقت فرمودیم که درهر باب‌متوجه امنیت وضابطهٔ ایل‌خود بوده و در مراسم‌خدمتگزاری و سایر امور مقرره در این باب خود را معاف نداند. جماعت صوفیانلومشارالیه‌را کدخدای بالاستقلال خود دانسته از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند و به قدغن تمام در عهده شناسند.

تحریراً فی۱۷ شهر جمادی‌الاول ۱۱۵۰ *

---

* نادرنامه ص ۶۴۹.

فرمان نادرشاه

فرمان همایون شد

آنکه عالی جاه عاشورخان افشار، حاکم الکای ابیورد، بدشفقت شاهانه سرفراز گشته‌بداندکه در این ولابه عرض اقدس رسید: چون چند خانوار جماعت افشار را که تازه وارد شده‌اند به‌محال شاه توت کوچانیده همگی زراعت‌آبی و دیمچهٔ آن محال را متصرف گردیده‌اند. به حصول اطلاع برمضمون رقم اقدس آن عالی جاه خود متوجه گردیده خانهٔ‌الله‌قلی صوفی وچهاروپنج خانوار جماعت کوسه احمدلوی‌قدیمی‌که در آنجا مسکن دارند از زراعت‌آبی ودیمچهٔ آن محال آنچه از برای زارعت گذار جماعت مذکور ضرور باشد ازآب وزمین شیارکرده تسلیم‌که زراعت‌نمایند و باقی‌آب وزمین دیمچه‌زار را بـه تصرف جماعت افشار جدید داده قدغن نمایدکه زمینهای بیاض زراعت نشده را شیار نموده وتربیت‌کرده به اصلاح آورده از برای دیمچهٔ فراوان زراعت نمایند. در این بـاب قدغن لازم دانسته و در عهده شناسند.

تحریراًفی ۲۲ شهر ۰۰۰۰ ۱۱۵۱*

---

* نادر نامه ص ۱۶۵۲

فتح نامهٔ قندهار

اعوذ بالله تعالی

فرمان همایون شد

آنکه عالی جاه رفیع جایگاه، اخویم محمد ابراهیم‌خان، سپهسالارعظیم ـ الاقتدار آذربایجان وحاکم دارالسلطنهٔ تبریز به الطاف گوناگون شاهی معزز ومباهی بوده بداند که للهالحمد از روزی که ابواب دارالقـرار این دولت نـادره بـه کلید عنایات سبحانی برروی روزگار نواب همایون ما گشاده شد، به هرطرف کـه سمند عزم خسروانهٔ ما جلوه‌گر گشت اگر دریا بود صحرا آساخاك در چشمش انباشتیم و به هرجانب که صرصر همت شاهانهٔ ما روی نمود اگر کوه بـود چون کاه از پیش پا برداشتیم و در این اوان فیروزی توأمان که امتداد ایام محاصرهٔ قلعهٔ قندهار به یك سال کامل رسید ، اولا بنابر امتثال امر شریف ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة‌الحسنة [1] اداغنهٔ مقهورهٔ قندهار را به‌شاهراه اطاعت دعوت نمودیم. چون آن طایفه به مقتضای وظنوانهم مانعتهم حصونهم [2] به متانت بروج و استحکام‌قلعه

---

۱ ـ النحل ۱۲۶

۲ـ الحشر۲

که سر رفعت بر چرخ ذات البروج می‌زد مغرور بنابر کثرت غله و ذخایر وعدت خود که در جنب شیرشکاران حکم فوج ذباب وزربهٔ غراب داشتند دل بسته شرو شور برپا کرده وسرازوادی‌انقیاد و تسلیم دورکشیدند. همت گیتی‌گشای مابه‌تسخیر قلعه مقصور و نخست فوجی از غازیان را مأمور به یورش و تسخیر برج سنگین و سایر بروجی که برفراز کوه در جانب برج دده واقع بود ساخته بعد از تصرف برج مزبور، توپ‌و خمپاره را برخرمن‌هستی قلعگیان کصیب من‌السماء وفیه‌ظلمات ورعدوبرق [1] آتشفشان ساخته، به‌فاصلهٔ پانزده روز از تصرف بروج مذکور، روز دوشنبه سیم شهرحال، دراول ظهر که اعدای‌عصر دولت بیزوال را دم واپسین‌بود، دلیران اژدر دز وبهادران غضنفرفر را از اطراف‌کوه و قلعه مأمور به یورش نموده چون توپهای قلعه کوب رخنه در بنیان برج مشهور به دده انداخته محافظات آن سمت به‌جماعت بختیاری تعلق داشت. آن طایفه را بخت یاری وعون [الهی] مدد کاری واز سایر غازیان پیشدستی کرده برج دده را از تصرف قلعگیان بیرون و به عون عنایت‌قادرذوالمنن‌و به پایمردی‌تلاش و مردانگی هجوم‌آورگشته دروازه‌های قلعه را مفتوح وکل قلعهٔ قندهار را به تصرف در آوردند. چون خبر بهجت پسرور موجب سرور هوا خواهـان این دولت روز افـزون خواهـد شد و پیوسته چشم به راه وصول‌اخبار تازه‌وگوش‌برآوازهٔفتوحات دلپذیر می‌باشند، لهذاعمدةالاعیان صفی‌یاربیك افشار یساول‌صحبت‌را برای‌ابلاغ‌این مژدهٔ فرح‌بخش روانه فرمودیم. از وقوع این‌گونه فتوحات نثار مژده‌لوق‌رسمی‌می‌باشدولیکن چون اهل‌هرولایت مژده‌لوق این فتح را که عبارت ازوجه‌مدد خرج سه ساله بوده باشد، پیش‌ازوقت به‌جان منت داشته داده‌اند، می‌باید، به‌وصول‌رقم اشرف، مبلغ دوازده تومان نقدو یك دست خلعت به حامل رقم از عین‌المال داده سوای آن وجه به عامت مژدگانی ونثار به مومی‌الیه واحدی ندهند.

۱ــ البقرة ۱۸

حکم‌اشرف را سوادکرده به همگی ولایات آذربایجان بفرستد که ایشان را در این فتح استحضار ونقارهٔ شادکامی را به نوازش درآورده از الطاف روز ـ افزون الهی استبشار حاصل گردد. والسلام.*

*جهانگشای نادری ص ۳۰۳ تا ۳۰۵

فرمان نادر به یوسف پاشا والی آخسقه

[محل مهر]

نگین دولت ودین رفته بود چون از جا
به نام نادر دوران قرار داد خدا

الملك لله تعالی

اعوذبالله فرمان همایون شد

آنکه ایالت و شوکت پناه، حشمت وجلالت دستگاه، عالی‌جاه، یوسف پاشاوالی آخسقه به عنایات بلانهایت شاهنشاهی درجهٔ اختصاص یافته بداند که عریضه که در این وقت مشتمل بر عفو وصفح تقصیر عالی‌جاه‌الکسندرخان‌دردولت علیهٔ عثمانیه وصدور فرمان ایالت باش آچوق[1] به اسم او از آن دربارخلافت مدار بروفق امرواشارهٔ اقدس شاهنشاهی به وساطت سعی جمیل‌آن ایالت وشوکت‌پناه و نصب و تعیین او در امر حکومت‌الکای مزبور قلمی نموده بود به نظر آفتاب‌اثر اقدس رسیده، حسن اخلاص و یکجهتی دو دولت و آن‌عالی جاه معلوم رای‌جهان آرا گردید. می‌باید که به همه جهت عنایات شاهنشاهی را دربارهٔ خود درمرتبه

۱ــ باش‌آچوق همان ناحیهٔ ایمرت گرجستان است.

اعلی و درجهٔ اسنی دانسته وحاجات و ملتمساتی که داشته باشد به معرض عرض درآورده به عز انجاح مقرون داندو در عهده شناسد.

حررفی شهر ذیحجه‌الحرام سنهٔ۱۱۵۴*.

* سند شماره ۸۵۷ از اسناد انجمن تاریخ ایران

فرمان نادر

سجع مهر:

نگین دولت و دین رفته بود چون ازجا
به نـام نـادر ایـران قرار داد خـدا

فرمان همایون شد

آنکه رفعت و معالی پناه نظاماشاه وردی بیك داروغهٔ شترخان سرکارخاصهٔ شریفه به شفقت شاهنشاهی‌سرافراز گشته‌بداندکه عریضه‌ای که در این وقت نوشته بود به نظراقدس رسید. چرا دیرکردو تاحال بارگیری نکرد و نیامد. عرض کرده بود که دو هزار خروارغله درآقسوو بقیان هست. غله‌ی‌که از سیور ساتچی‌به‌جای آردگرفته است آن هم‌حاضر است. آرد خود سه هزار خروار تحویل داردوبسیار است. محصلان سورسات نوشته بودند که دویست خروار غله از جمله دویست و هفتادخروار غرامت‌آرد راگرفته‌اند. هفتادخروار تتمه را بخشیدیم. دویست خروار را که نزد محصلان آن هم بارگیری کنند و محصلان به علت هفتاد خروار تتمه، مزاحمت به حال علی مردان‌نرسانند.او را برداشته همراه بیاورند و در هرصورت

دوهزار وپانصدخروار گندم‌در دست دارد. چهارصد پانصد خروار آرد نیزعالی‌جاه حاجی‌یوسف‌الدین‌خان وبهبود بیك ونظرعلی بیك‌همراه دارند. می‌باید که معقول بارگیری کند و وارد عریمه شود و روز حرکت خود را بزودی مصحوب چاپار عرض نماید وازجل‌و پوشاك ونوالهٔ شتران معقول سرحساب باشد وکوتاهی جایز ندارد و به هر منزل‌که خواهد آمد پیشتر آدم تعیین کند که‌جاوآب وعلف و هیمه‌اش را ملاحظه کنند و بعد از آن، آنجا منزل کنند و در این باب لوازم اهتمام عمل آورده در عهده شناسند.

تحریراً فی ۲۸ شوال المکرم سنهٔ ۱۱۵۵*.

* نادر نامه ص ۶۵۲

فرمان نادر به یکی از بزرگان ارامنه [1]

فرمان همایون شد

آنکه عمدة المسیحیة ملك یکن ضابط محال خمسهٔ ارامنه به شفقت شاهنشاهی سرافراز گشته بداند که در این وقت شرحی که در فصول خود قلمی نموده بود که یکصدوسی نفر، از جمله پانصد نفر چریك محال خمسه، به‌سرکردگی آرام بیك ولدآن عمدة المسیحیة که نزد عالی‌جاهان امیرالامراءالعظام حاجی‌خان بیگلربیکی

۱ــ درسال ۱۱۵۶ که در داغستان و بعضی از نقاط قفقاز آشوبی بر پاشده‌بود، نادر که در کردستان عراق بود، عده‌ای از سرداران سپاه خود را مأمور سرکوب شورشیان نمود. اندکی بعد نصرالله میرزا را نیز با ۱۵ هزار سوار روانهٔ قفقاز کرد. در این‌فاصله یکی از بزرگان ارامنه که ضابط محال خمسهٔ ارامنه بود نامه‌ای به نـادر نوشت و از تحکمات بیمورد حاجی خان چمشگزگ بیگلربیگی گنجه وعلی‌خـان قیاجه بیگلربیگی تفلیس شکایت کرد. نادر برای استمالت از وی، این فرمان را صادر کرد. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به مجلهٔ یغما، سال ۹، شمارهٔ ۱۱ ، مقالهٔ جعفر سلطان‌القرایی.

گنجه وعلی‌خان بیگلربیگی تفلیس مقرر شده بود که درآن سرحدات به خدمات اشتغال نمایندبرطرف و متوفی‌ومقتول شده‌اند و عالی‌جاهان بیگلربیگیان‌مشارالیهما عوض متوفی و مقتول را از آن عمدةالمسیحیه مطالبه می‌نمایند. اگر چه در بـاب متوفی و مقتول امری نفرموده بودیم، چون در این‌وقت فرزند ارجمند عالی‌مقدار وارشد نامدار نصرالله میرزا را با خوانین وسرکردگان ظفرقرین غازیان کاصحاب دین از رکاب سعادت آیین و از ولایات خراسان وعراق به آن سرزمین تعیین و روانه نموده‌ایم، دیگر چریك محال خمسهٔ ارامنه متعلق به آن عمده المسیحیه درآن حدود ضرور نیست. بنابر ترفیه حال رعایای مزبوره آرام بیك ولداو را با چریك مقرره از اسفارمزبورمرخص نموده‌به تخفیف‌مقرر فرمودیم که‌ولدآن‌عمدةالمسیحیة آمده به اتفاق آن‌عمده الاعیان به جمع آوری مـالیات دیـوانی و اتمام خدمـات اشتغال نماید وچریك هم‌هرکس‌به خانه‌های خودآمده به رعیتی‌وکاسبی‌خوداشتغال نموده باشند. عالی جاهان بیگلربیگی گنجه وتفلیس حسب‌المقررو معمول چریك محال‌خمسهٔ ارامنه متعلقه به‌عمدةالمسیحیة مومی‌الیه را با ولد او مرخص نمایند که به خانه‌های خود رفته به‌کاسبی قیام نمایند و من‌بعد به‌علت مطالبهٔ چریك متعرض احوال عمدةالمسیحیه ملك یکن ضابط و سایر ملکان وکدخدایان و رعایای محال خمسهٔ ارامنه نگردیده مطالبه ننمایند.

عمدةالمسیحیة ملك یکن مومی‌الیه‌رقم مطاع را بـه عالی جاهان مشارالیهما نموده‌که به نحو مقرر معمول دارندوحسن اخلاص‌وخدمتگزاری آن‌عمدةالمسیحیة و سایر ملکان وکد خدایان و رعایای آن جابر پیشگاه خاطر خطیر اقدس ظاهر و هویداست و سفارش حال آنها را شفاهاً به فرزند ارجمند مشارالیه فرموده‌ایم . در هرباب‌مستمال‌بوده خود راسرگرم زراعت ورعیتی نموده به فراغ بال به دعای‌دوام

دولت لایزال اشتغال داشته قدغن لازم دانسته در عهده شناسند.

[مورخ] ۲۴ شهر رمضان‌المبارك ۱۱۵۶*.

* مجلهٔ یغماسال نهم شمارهٔ ۱۱ مقاله جعفرسلطان القرایی.درتوضیحات ارزنده‌ای که نویسندهٔ فقید در مورد این سند داده‌اند آمده است که مهر نادرشاه در بالای صفحه بدین عبارت دیده می‌شود:

بسم‌الله

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا
به نام نادر قرار داد خدا

کلمه « بسم‌الله » در صدر مهر که به شکل گنبد است به ثلث نوشته‌شده و باقی کلمات به خط نستعلیق است و تاریخ مهر سال ۱۱۴۸ . ظهر فرمان را ده نفر از رجال دولت نادری مهر کرده‌اند من جمله میرزامحمدمهدی‌خان استرابادی منشی‌الممالك که بالای همه مهرزده با مهری مربع وسجع « المهدی من هدیت».

فرمان نادرشاه به‌امیر محراب وزیر هرات[1]

آنکه امیر محراب وزیر هرات بداندکه در این وقت به‌عرض رسید که آن وزارت‌پناه در قلعهٔ هرات طرح عمارات عالیه و قهوه‌خانه و خلوت‌سرا و حرمسرا ریخته‌اند و املاك ومستغلات بهراه انداخته چنانکه‌تدبیر او عرصه را به دشمن‌تنگ کرده همچنان وسعت دستگاه او عرصه‌رابراهل قلعه تنگ‌کرده. وکلای‌عالی‌نواب همایون ماکه در عاریت سرای دهر، در هر ملك‌وشهر، رتبهٔ سروری داریم همیشه خانه بردوش واز صهبای رنج ومحنت خونابه‌نوش، آن وزارت‌پناه که از ادنی چاکران این خاندان است، باوصف آنکه اورا به‌هیچ وجه حقی در تسخیر آب و گل آن دیار نیست، به‌چه جهت ریشهٔ تصرف در خاك آن سرزمین فرو برده و راه و رسم‌خدمت‌را فراموش کرده. آنکه‌ادعای قدمت‌خدمت می‌کند اوراچه‌قدیمگری. قدیمگری اوحکم خرحمالةالحطب داردکه مصرفش حمل هیمه و آب است. اگر متحمل‌این‌بار و مهمیزضرب وشتم‌فرمانبردارشد مشت‌جوی به‌آخور اوریخته شود والا گردن او عرضهٔ شمشیر امتحان خواهد شد و در این مدت بغیراز آنکه مشغول

۱ــ عنوان‌نامه درمنشآت: «فرمانی‌که در مقام عتاب به‌وزیر هرات‌نوشته شده»

خودسازی بوده گاهی به‌رسم تفنن‌تفنن نموده دیگر چه‌کار کرده است. همچنانکه ناخوشی فیمابین آن عالی جاهان سردار قندهار وبیگلربیگی هـرات فتنه‌ای است که انبوبهٔ سعی‌او کشیده و این شرارتها شراره‌ای است که ازچقماق دوبرجهندگی‌او ظاهر گردیده. به‌هرحال‌مقرر فرمودیم که عالی‌جاهان‌مشارالیهما عمارت‌جدیده‌وحمام و املاکی که‌آن وزارت‌پناه در دارالسلطنه هرات و توابع تحصیل کرده به جهت دیوانی ضبط و خانه‌ای که برای سکنای اوکافی باشد به‌تصرف او دهند.

می‌باید که به‌همان خانهٔ محقر و سامان‌مختصر اکتفاکرده بساط بزرگی را که درچیده فرو چیند و اوقاتی راکه‌صرف رنگینی اوضاع و تحصیل عقاروضیاع کرده صرف خدمت این دولت نمایدکه به‌حول وقوهٔ یزدانی، مادامی که تنور این دولت افروخته است نان جفاکشان شاهراه شاهی پوخته. احتیاج به خریدن ملك و بستان ندارد.*

*. منشآت ص ۹۶

فرمان نادرشاه به عبداللطیف‌خان[1]

چون به یمن الطاف خداوند لطیف، دشتستان این دولت خداداد از نمایش گلهای کامرانی نمونهٔ گلزار ارم و سواحل بحرذخار این شوکت‌عظمی ازمنفعت‌بخشی وفیض‌رسانی بندر امید اهل‌عالم می‌باشد، لهذابه‌شکرانهٔ این موهبت‌عظمی بر ذمت همت فلك‌فرسا لازم فرمودیم که هر یك از اخلاص‌کیشان روشن‌کیش و عقیدت‌نشان صداقت‌منش راکه به‌سود وزیان بندر زندگی رسیده در هر امری از معاملات ملکی تجربه آزموده‌گردیده باشند، به‌مراتب عالیه بهره‌مند و به مناصب مناسبت سربلند فرمایم تا به‌این وسیله هم انتظام مهام‌دولت محصل‌و هم هوای خدمتگذاری به‌عمل آورده‌باشد.

از آنجاکه مصداق این مقال حال نیکوءآل دولت وشوکت‌پناه، ایالت و حشمت دستگاه نظاماً للأ یالةوالشوکة والحشمة عبداللطیف‌خان است که ازابتدای فلان مشارالیه را به‌رتبهٔ ایالت دشتستان وشولستان و قپودانی[2] کل سواحل وبنادر سرافراز و مبلغ یکصدوهشتاد تومان تبریزی در وجه‌او مقرر فرمودیم.*

۱ــ عنوان درمنشآت: فرمان ایالت دشتستان و بنادرات به‌اسم‌عبداللطیف‌خان نوشته‌است.

۲ــ قپودان صورت‌تحریف‌شده‌ای ازکاپیتان (کاپیتن) است به معنای فرمانده کشتی.

*. منشآت ص ۳-

رقم نادر[1]

در باب مواجب میرزا محمد صاحب‌جمع خزانه

چون‌ازروزی که گنجور آفرینش ـ که‌به‌فحوای‌له‌مقالید السموات‌والارض[2] کلید قبض وبسط امور جمهور درکف قدرت اوست ـ ابواب خزاین دولت را از هر جهت برروی نواب همایون ما گشاده و از هنگامی که خازن گنجینهٔ ایجاد ـ که به مدلول‌وعنده مفاتیح‌الغیب لایعلمهاالاهو[3] ـ مقلادبست وگشادکار ارادهٔ دورو نزدیك دربدارادت و مشیت اوست مفاتیح خزاین سلطنت روی زمین را بـه دست گیتی‌گشای ما داده ما نیز به‌شکرانهٔ این‌عطیهٔ عظمی برذمت همت‌والا لازم‌فرمودیم که هریك از چاکران‌عتبدت‌مندکه گوهر گرانبهای اخلاص را در صندوق‌استخوان بندسینه مخزون و لولؤ لالای حسن‌اعتقاد را در تلالؤوبهاء، رشك‌فرمای در مکنون ساخته باشد ایشان رابه‌مزایای‌خاص ممتاز وبه عواطف گوناگون سرافرازفرمائیم.

۱ـ عنوان مطلب در منشآت: «رقم اضافه مواجب به‌میرزامحمد نوشته»

۲ـ سورةالزمر ۶۳ والشوری ۱۲ـ در متن به‌صورت: «وله مقالید...» آمده ولی درقرآن کریم، «له‌مقالید...»

۳ـ الانعام ۵۹

از آنجاکه مصداق این مقال صورت حال میرزا محمد صاحب‌جمع خزانهٔ عـامره است که همیشه از گل‌محمدی‌حالش استشمام رایحهٔ‌راستی و اخلاص‌شده از ابتدای فلان روز مبلغ یك‌صدتومان تبریزی به‌مواجب اومقرر فرمودیم که از روی‌امیدواری به‌مراسم خدمتگزاری قیـام نموده نقش درست اعتقادی را بر نقد سینهٔ بندگی چون سکه به‌زر سازد.*

* منشآت ص ۳۸

رقم نادرشاه به فتحعلی‌خان افشار

چون بـه یمن ایزد متعال قـلات خـدا آفرین ایـن شرکت خداداد با قلعهٔ ذات‌البروج فلک‌قرین ودر متانت و استحکام به‌سان چرخ برین ودر عرصهٔ صولت قاهره ابیوردکم از نسا و رستم کم‌از زال و ذال اعدازتیر دلدوزو و سنان جان‌ستان جناکیشان‌این دولت نادره‌همیشه‌دال‌می‌باشد مانیز به‌شکرانهٔ این‌دولت‌عظمی‌برذمت همت علیاالازم فرمودیم که هریك از منسوبان راسخ‌العقیده که آثار فتح‌علی‌ازمعارك نبرد ایشان بروجه علی‌عیان وجوهر حدس‌وشعور از بارقهٔ تیغ احـوالشان نمـایان باشد، ایشان را به‌هرباب نوازشات شایان سازیم. از آنجاکه مصداق این مقال‌حال نیکومآل شوکت و ایالت پناه، حشمت و جلالت دستگاه عالی جاه، نظاماًللشوکة والایالة فتحعلی‌خان کوسه‌احمدلوی‌افشار است که مس‌قابلینش به‌تأثیراکسیرتربیت نواب همایون ما طلای دست‌افشار و نقدطینتش همیشه از محك آزمایش کامل‌عیار برآمده از ابتدای او دئیل ایالت امورالکای ابیورد و قلات را با محـال تابعه بـه عالی‌جاه مزبورشفقت ومبلغ‌سیصدتومان‌تبریزی‌مقرری در وجه‌او مقرر فرمودیم*

* عنوان در منشآت: «رقم ایالت که به اسم فتحعلی‌خان‌افشار نوشته شده»

رقم نادرشاه به ملا محسن مدرس[1]

آنکه ملامحسن مدرس مدرسهٔ هزارجریب از قبسات عنایات و جذوات توجهات خاطر عالی اقتباس انوار امیدواری نموده بداند که عریضهٔ مجمل آن فضیلت پناه بیان معانی اخلاص و تلخیص مطول حسن اعتقاد و اختصاص او نموده ذریعهٔ تمهید شرایط الطاف بـروجه کافـی و وسیلهٔ تکمیل اشفاق بـه نهج وافی گردید. شغل تدریس را کماکان دربارهٔ ایشان ممضی داشتیم. اما استدعـای حق‌التدریس گنجایش نداشت. زیرا که وظیفهٔ ایشان در دعاگوئی و نیکوسپاسی وذخیرهٔ دنیاوزاد ومعادایشان و نقد محصل وجامع عباسی است وازامثال آن فضایل‌مآب که عارف به حقایق و واقف به دقایق می‌باشند پسندیده آن است که خالصاً لـوجه‌الله در حجرهٔ مدرسهٔ افادت بـه نشراضواء مصابیح افضال قیام نماید واز حدایق‌الحقایق معارف ورباض‌الانس عوارف ترویح محافل قلوب انام وتنویر شبستان ضمایرخاص وعام نموده در ازای انتشار علوم دینیه طالب حکام دنیویه نباشد. بـه‌مفاد من اسلم‌وجهه‌لله‌فهومحسن[2] معنی

۱ــ عنوان رقم درمنشآت: رقمی که درخصوص عریضهٔ ملامحسن‌مدرس هزارجریب نوشته

۲ــ میرزا مهدی خان درنگارش این‌نامه نهایت مهارت خودرا درمنشیگری وبیان ←

به صورت تطابق واسم به مسمی موافق [وباطن به] ظاهر مطابن[1] داشته باشد*.

← مطالب مهم‌در الفاظ عادی به‌کار برده است. زیرا اولا به‌تناسب وضع وشغل‌وسلیقهٔ‌مخاطب، نام بسیاری از کتب معروف مثل قبسات و جذوات و مطول وحدایق‌ومحصل‌و تلخیص وزاد المعاد و جامع عباسی را یا به‌صراحت یا به اشاره آورده وثانیاً به این آیـه ومن‌اسلم وجهه‌لله فهومحسن فله‌اجره عندربه(سورة البقره۱۱۲)استشهاد جسته‌است. نامم‌اشارتی به نام ملای بیچاره«محسن» نموده وهم تلویحاً اورا ملامت‌کرده باشدکه‌چرا «لله» نیندیشیده و تقاضای حق‌التدریس‌کرده است. ضمناً رندانه از ذکر دنبالهٔ‌آیه‌که «فله‌اجره عندربه» خودداری ورزیده تا ملامحسن خودبفهمدکه‌اجرتش‌پیش خداست نه پیش‌نادر وبه‌عبارت ساده‌تر «خدا بدهد».

۱ــ درمنشآت چنین است ولی به‌قیاس‌کلمات قبل، شایدکلمهٔ دیگری باشد چونان طابق وتوافق.

*. منشآت ص ۹۳

رقم نادرشاه به بیگلربیگی هرات[1]

آنکه ایالت وشوکت پناه، حشمت وجلالت دستگاه، عالی‌جاه، امیرالأمراء العظام، نظاماًللشوکة والأیالة والحشمة والجلالة والاقبال، پیرمحمدخان بیگلربیگی دارلسلطنهٔ هرات، به‌جلایل توجهات خاطر اقدس عزامتیاز و درجهٔ اختصاص یافته بداندکه دراین خجسته عهد وزمان فرخنده‌که مقارن وصول‌خسروانجم به‌نقطهٔ حمل وهنگام بزم‌آرایی شغل‌وعمل است وهریك ازپروردگان قوت‌نامیه باپیرایه‌های‌الوان از نهانخانهٔ امکان به عرصهٔ ظهور می‌آیند و هر یك از اغصان و اشجار در ساحت گلزار به اثواب مشجر وبوته‌دار قدمی‌آرایند، از قیجاجی[2] خانهٔ صنع‌الهی‌کوه را خلعت سنگینی‌خارا بردوش و دشت از جوش نرگس وسنبل قصب‌پوش می‌باشند، لهذا اندام‌آمال هریك ازتربیت‌یافتگان بهارالطاف همایون ما دربزم‌ارم‌نظم‌والابهره‌یاب یك قسم پیرایه است و قامت احوالشان آراستهٔ یك نوع تشریف‌گرانمایه. آن عالی‌جاه‌چون‌درچمن بندگی و راستی‌سروآزاده وقامت‌اخلاص را به‌لباس‌یکرنگی در محافل ومجاس جلوه‌داده است، چون درساعت تحویل‌از مجلس اقدس مهجور

۱ــ رقم به پیرمحمدخان بیگلربیگی هرات درباب خلعت نوشته «منشآت ص ۳۷ تا ۳۸» و مراد خلعت نوروزی است.

۲ــ قیجاجی خانه به معنی خیاط خانه است.

ومحروم از انجمن حضور بود لهذا به مفاداینکه

چو خورشید تابان دهد فیض نور نه نزدیك محروم ماند دور

یك دست خلعت علاوهٔ یك ثوب کردی زربفت به جهت آن عالی جاه ارسال فرمودیم که‌درروزفیروزنوروزسلطانی آنرا پیرایه‌پوش‌برودوش‌عزت‌وکامرانی‌سازد.

می‌باید که در ازای این عنایات خاص که دربارهٔ آن عالی جاه روزافزون است، در هیچوقت از مراسم جانسپاری چشم نپوشیده و از روی امیدواری در نظم ونسق مملکتها کوشد.*

۱ــ کردی نیم‌تنه‌ای‌بوده‌که درقدیم روی قبا می‌پوشیدند و آن یا آستین نداشت یا دارای آستینی کوتاه و نیز گاه بلند وتمام‌آستین بود. درك فرهنگ معین، لغت‌نامه دهخدا)

*منشآت ص ۳۸/۳۷

رقم نادرشاه در باب کرمعلی بیک[1]

چون از روزی که به‌عین کرم علی اعلی و عون و عنایت قادر بی‌همتا نگین سلطنت و حکمرانی به‌دست طالع فیروز و خاتم سلیمانی به‌انگشت بخت جهان افروز نواب همایون مادر آمده برذمت همت والا لازم فرمودیم که هریك از بندگان قدیم که مهرمهر آثار اخلاص را آویزهٔ گردن جان و بندگی این دولت ابدبنیان را نقش ضمیر عبودیت توأمان کرده باشند ایشان را به عطایای خاص سربلند و از عنایات شاهانه بهره‌مند سازیم، لهذا از ابتدای یونت ئیل کرمعلی بیك گندوز لوی افشار را به رتبهٔ مهرداری سرافراز فرمودیم که مهرمبارك را حرز الجیب حسن اعتقاد ساخته به‌لوازم امر مزبور قیام نماید*.

۱ــ عنوان در منشآت: رقم که در خصوص مهرداری کرمعلی بیك نوشته شده.

*. منشآت ص ۳۹

رقم نادرشاه به میرزا محمدرضا متولی آستانهٔ رضویه مشهد[1]

(جهت فرستادن طبیب و دارو برای درمان سربازان مجروح)

فرمان همایون شد

آنکه میرزامحمدرضای رضوی بالقابه بهعنایات سبحانی موفق و به عطوفت بیکران خاطر عالی مستوثق بوده بداند که درین وقت که بهعنایت الهی سطوات مجاهدین لرزه افکن قالب قلوب بدکیشان و از تاب التهاب توپهای آتش دم تبهای محرقه قرین کالبد بداندیشان گشته سیف مسلول غازیان مسلول و فرق اعادی مدقوق می باشد بعضی از جانبازان معسکر ظفر اثر که از برای مردن در رکاب والا زنده اند گاهی ناخوش مزاج و به طبیب محتاج و وسیله [جوی] علاج می گردند، هرچند که التهاب دل دلیران جز به گرفتن خون خصمان فرو نمی نشیند و استسقاء تشنگان جز به خون آشامی تسکین نمی پذیرد، اما چون نزد ظاهر بینان عالم صورت و بدیهی طلبان جهان عرض حضور طبیب از اسباب حفظ الصحت و ازالهٔ مرض است و قطع نظر ازین معنی، نسخه ای که درمطب

۱ــ عنوان رقم درمنشآت: «ایضاً رقم به میرزا محمدرضای رضوی متولی به فرمان والا نوشته شده»

طب آن‌سرکار فیض آثار انجام یابد، درمزاج علیلان عالم امکان حکم شربت دینار وماده الحیوة خواهد بود، لهذا به‌وصول رقم شریف مساوی فلان‌مبلغ ازوجوهات آستانهٔ مقدسه برای تدارك ادویه تسلیم یك نفراز اطبای آن سرکار نموده او را به استعجال روانهٔ اردوی معلی نمایندکه به‌قانون طبابت اشتغال نموده باشند.*

* منشآت. ص ۹۲–۹۱

رقم نادرشاه جهت داروغگی هرات

چون مکنون خاطر خیریت مآثر عالی آن است که جمهور رعایا و اصناف عجزه ومساکین وکافهٔ برایا وعامهٔ متوطنین ومترددین بلدهٔ محروسهٔ هرات ازتعرض اجامره و اوباش و دستبرد دزد وقطاع‌الطریق و حرکات شنیعهٔ اهل فسق و فساد در مهاد امن وامان وفراغت و رفاهیت شادمان بوده دست مزاحمت دزد و حرامی از تصرف مال ومتاع تجار گسسته وبریده وپای قدرت شبگرد هربومی و رهگذاری از عبورومرورحوالی رباع وبقاع مردم‌شهروبازار کوتاه گشته،مرفه‌الحال به‌دعای‌دوام‌عمر و دولت روزافزون ولی نعمت حقیقی توانند پرداخت، بناء علیه، از ابتدای سنهٔ ثیلان ئیل، امرمیرشبی‌دارالسلطنهٔ هرات‌را به‌رفعت پناه آقا بابا بیک‌مفوض ومرجوع داشتیم و مواجب او را مبلغ دوازده تومان تبریزی قرار دادیم که ازکمال راستی‌و اهتمام تام به امر مزبور وخصوصیات و لوازم آن اقدام نموده دقیقه‌ای از دقایق‌سعی وآگاهی نامرعی نگذارد و در باب حفظ و حراست محلات شهر، جمعی از مردم معتمد وسرهنگان کارآمد و سر به راه کشیک به‌کشیک و به واسطهٔ هرچند نفرخلیفه و سرکردهٔ علیحده معین وقدغن واهتمام نمایند که‌هرگاه شبروان ثابت وسیارسپهردسته

دسته از پای تکیهٔ افق قدم به عرصهٔ آسمان و کوچهٔ کهکشان گذارند، تا وقت صبح که سیاحان افلاک نوبت حرکت و طلایه‌داری به ساکنان تکیهٔ خاک سپارند، کوچه به کوچه، گذر به گذر، در بازار و محلات شهر گردیده خبردار باشند احدی از دزدان و شبروان در هیچ محل متعرض جان و مال کسی نتواند شد و نوعی اهتمام مسلوك و مرعی دارند که بعد از هنگامهٔ طبل آخر، که وقت آسایش و ترك حرکت کوچه و بازار است، هیچکس در کوچه و بازار و محلات تردد ننموده اگر احدی در آن وقت از مردم بد نفس و حرامی و شرابخوار و شراب فروش و هرزه‌گرد در محلی ظاهر گردد، او را به دست آورده جهت حرکت و عزم او را معلوم و مشخص و در زندان محبوس و بلامساهله و مسامحه در ساعت حقیقت‌را عرض نماید و درباب تنبیه و بازخواست به‌نوعی که لازم باشد مقرر و معلوم دارد. وهیچ کس جرئت حرکت فاسد و خیال باطل نتواند کرد و از جماعت خلیفه و توابین[1] جمعی که آثار کاردانی وزیرکی و شناسایی مردم نیك از بد از ناصیهٔ احوال آنها ظاهر باشد تعیین وسفارش و قدغن نمایند که همه روز در بازار و دکان کاروانسرا و محلات گذر به گذر گردیده درخبرگیری و تجسس احوال دزد و قلابی[2] وهرزه‌گرد و شرابخوار درچه محل ساکن باشند وجماعت صادر و وارد که از این طایفه از محل دیگر داخل شهر شوند، جا و مقام و آشنا و خویش و خانه خواه و کسب وکار وجهت بیرون آمدن و رفتن معلوم و یادداشت نموده کدخدایان وریش‌سفیدان را درخفیه اخبار نمایند که از احوال آن شخص خبردار بوده چنانکه حرکات ناپسندیده از آن شخص به ظهور رسد از آن محله برود و آن رفعت پناه وتوابین او را آگاه نموده پنهان و پوشیده دارد وبرهرمحل وهرگذر که سانحه‌ای از سوانح

۱ـ ظاهراً این کلمه صورتی ساختگی است ازجمع تابین. تابین هنوز هم درمعنی پائین ـ ترین درجهٔ سربازی به‌کار می‌رود. به نظر می‌رسد احتمالاً این کلمه خود صورت عوامانه‌ای باشد از تابعین به معنای زیر دستان.

۲ـ ظاهراً به‌معنای نادرست، شیاد وکلاهبردار به‌کاررفته است. امروز این کلمه در زبان عوام به معنای تقلبی، بی‌اساس و مجعول به‌کار می‌رود.

چون دزد و خونی[۱] و غیره از قضایا به ظهور رسد حقیقت را بلاتوقف عرض‌نماید ودر باب پیداکـردن مال‌گم شده و به دست آوردن دزد و غیره و تنبیه‌وتأدیب اهل خیانت وتقصیر سعی و اهتمام وافی به‌عمل آورده نوعی نمایند که همه‌کس ازحسن سلوك او شاکر و راضی بوده‌آثار سعی وکاردانی او، به‌وضعی که منظور نظر عالی است، بـه منصهٔ ظهور پیوسته در هیچ باب غفلت ننمایند. عمال دیوانی و مباشرین اعمال مملکت وکلانتر واصناف برایا وعامهٔ سکنه ومتوطنین مشارالیه را مباشیرابن [امور] دانسته، از قول او تخلف‌جایز ندارند*.

۱ــ خونی به معنای قاتل: آدم‌کش

*. منشآت ص ۱۳۰ــ۱۳۱ عنوان‌نامه درمنشآت: رقم داروغگی هرات

رقم اضافه مواجب به‌اسم صاحبجمع قیجاجیخانه[1]

فرمان همایون شد

آنکه چون از روزی‌که از جامه خانهٔ لطف قادر بی‌همتا بالای بخت و قامت اقبال فیروزمند ما به‌طراز زیبای دارایی و لباس دیبای سلطنت و فرمانروائی مطرز گشته وفر کلاه سروری و گوشهٔ دیهیم تاجداری مارونق اکلیل‌فرق فرقدان رابرترك وتارك فلك شکسته برذمت همت والا لازم فرمودیم که‌هریك ازچاکران عقیدتمند که شخص اخلاص نشان از خدمت شبانـروزی جامهٔ شب دوزی دربرکـرده از لباس

۱ــ در منشآت «قبجاق خانه» ضبط شده کـه ظاهراً غلط است. زیرا در هیچیك از کتب لغت کلمه قبجاق‌خانه‌نیامده است. به‌ظن قریب به یقین قیچاجی‌خانه است، به‌معنای خیاط‌خانه. جزء اولش‌همان کلمه‌ای‌است که امروز قیچی‌می گوئیم ووسیلهٔ اساسی کاربرش وخیاطی است. در کتاب تذکرة الملوك‌متضمن تشکیلات اداری وسازمان‌های‌حکومتی ودربادی عهد صفویه از قیجاجی‌خانه امرایی(ص۶۲) وقیجاجی‌خانهٔ خاصه (ص۶۳) نام‌برده شده‌و حتی کارمزد«عمله»معین کارکنان قیجاجی‌خانه‌نیزمعین شده (ص۵۵) و به‌عنوان‌صاحب‌جمع قیجاجی خانهٔ خاصه وخیاط‌خانه نیزاشاره شده وحقوق‌وی به‌مبلغ چهل تومان ذکر گردیده (ص ۶۶) (تذکرة الملوك به کوشش محمد دبیرسیاقی،انتشارات طهوری،طهران ۱۳۳۲ش.)

یکرنگی مثل بوقلمون صدرنگ صداقت و خدمت به ظهور آورده باشند ایشان را به عنایت شاهی سرافراز و برو دوش احوالشان را پیرایه پوش خلعت امتیاز فرماییم، بناء علیه شمه‌ای از مراحم خدیوانه که شامل حال صاحبجمع قبجاجیخانه گردیده از ابتدای [فلان] مبلغ [فلان] را به مواجب او مقرر فرمودیم*.

* منشآت ص ۳۹

رقم منصب صدور بروات وظایف و مستمریات آذربایجان

فرمان همایون شد

آنکه چون منظور آفتاب اثر این و مکنون خاطر معدلت پرور چنین که صدور بروات وظایف و مستمریات اهل آذربایجان به عهدهٔ اشخاص امین و کاردان محول فرماییم که هنگام صدور آن بدون کسر و نقصان بروات ایشان را از دفترخانهٔ مبارکه صادر نموده به‌صاحبانش برسانند تا ارباب وظایف از این رهگذر آسوده خاطر و فارغ‌بال از روی حصول امیدواری به دعای بقای دولت قاهره اشتغال نمایند، لهذا عالی جاه مجدت و نجدت همراه فخامت و مناعت و صداقت و ارادت آگاه مقرب الحضرة العلیه میرزا شفیع مستوفی که مراسم صداقش به کرات و مرات در پیشگاه حضور مهرظهور جلوهٔ بروز یافته و طرز امانت و کفایتش بارها برای انور ظاهر و هویدا گشته به‌مباشری امور ارباب مستمری آذربایجان سرافراز و برقرار فرمودیم که در مقام صداقت و درانجام امور مرجوعه، حسن کاردانی و اهتمام خود را در پیشگاه ضمیر منیر مهر مآثر ظاهر و لایح سازد و خاطر مبارک را در انجام این خدمت خشنود دارد و نوعی سلوک نماید که عموماً از رفتار مشارالیه خوشوقت و به‌دعاگویی

دولت قاهره مشغول باشند . مستوفیان عظام حسب‌المقرر صدور برات وظایف و مستمری فلان را مختص مشارالیه دانسته احدی مداخله ننمایندو شرح رقم مبارك را ضبط نموده ر درعهده شناسند.*

* نادر نامه ص ۵۷۰

رقم چرخچی باشیگری محمدقلی‌خان [1]

فرمان همایون شد.

آنکه چون شاهنشاه کشور وجود و سلطان نافذالفرمان ممالک شهود که در معسکر نجوم فلکی خورشید جهانگشارا به چرخچیگری و ماه فلك نورد را به طلایه داری مأمور ساخته به یمن عنایات شامله شقهٔ شام ظفرپرچم خاقانی را در بسیط زمین به سان ماهچهٔ لوای بدرمنیر بر آسمان افراشته و به دبدبهٔ پنج نوبت سلطانی از شش جهت ولوله در هفت اقلیم انداخته به شکرانهٔ این موهبت کبری وعطیهٔ عظمی برذمت همت فلك فرسای اقدس لازم‌فرمودیم که هر یك از دلاوران صف شکن ودلیران خصم افکن که در معارك شجاعت پیشتاز و در مضامیر دلیری همچون نیزه‌سربلند وگردن‌فراز باشند، ایشان را مقدمةالجیش و پیش جنگ‌لشکر پرطیش سازیم، لهذا از ابتدای سنهٔ [2] فلان محمدقلی خان را چرخچی با شیگری

۱ــ چرخچی باشی گری به معنای فرماندهی قوای پیش قراول و طلایه است یا به تعبیر دیگر مقدمةالجیش. حاجت به یاد آوری نیست که بمناسبت مداول فرمان ، سراسر رقم مشحون است به اصطلاحات نظامی.

۲ــ درمنشآت ین‌فرمان‌چنین خاتمه‌می‌یابد: «...لهذا از ابتدای سنه .... چرخچی

←

سرافراز فرمودیم تا از روی امیدواری به مراسم خدمتگزاری اقدام نمایـد. مقرر آنکه مستوفیان عظام شرح فرمان مبارك را ثبت‌وضبط نمایند.*

←

باشی فرمودیم» بقیهٔ رقم را از نادر نامه تکمیل کردیم.

عنوان‌نامه در منشآت: «رقم در خصوص چرخچی باشی بودن محمد قلی‌خان‌نوشته شده‌است.»

* منشآت . ص ۳۴، نادرنامه ص ۵۷۰

فرمان نادر شاه در خصوص آزاد کردن یکی از غلامان

فرمان همایون شد:

آنکه چون به میامن مراحم داور بنده پرور و به برکات انتساب به خاندان خیرالبشر علیه صلوات الله‌الملك الاکبر ، در این سدهٔ سدره مبانی سلاطین را رتبهٔ بندگی‌وبندگان را رتبهٔ سلطانی و خرد وبزرگ جهان را داغ‌عبدأمملوکا- لایقدر علی‌شی[1] نقش پیشانی و عموم‌جهانیان حلقهٔ غلامی‌این درگاه راآویزهٔ‌گوش جان ساخته‌اند و کافهٔ‌عبادبه طوق‌بندگی این‌آستان‌گردن آزادگی افراخته‌به‌مضمون صدق مشحون‌من اعتق‌مؤمناً اعتق‌الله‌العزیزالجبار لکل عضو‌أمن‌النار اعتاق[2] اعناق[3] بندگان موجب‌آزادی کونین ومکفر ذنوب و معاصی ورفع رقیت از رقبات‌سلسلهٔ عباد باعث رستگاری یوم یؤخذالناس بالنواصی [4] می باشد، ما نیز بـرذمت همت خسروانه لازم ساختیم و همیشه طالب رضای مولای حق وجویـای خشنودی ملك

۱ــ سورةالنمل ۷۵

۲ــ اعتاق (ازریشه عتق درباب افعال) به معنای آزادکردن بنده است .

۳ــ اعناق جمع عنق به معنای گردنها.

۴ــ الرحمن ۴۱

الرقاب مطلق بوده قیدبندگی را از گردن بندگان برداریم‌و این معنی را دردرگاه پادشاه حقیقی سر خط آزادی خود شماریم بنابراین قربة الی‌الله تعالی و کنارة ـ للذنوب والخطا با فلان‌نام‌غلام سرکارخاصهٔ‌شریفه‌را درسلك احرار انتظام ودرزمرهٔ آزادکـردگان مـراحم خسروی مأوی و مقام داده توسن نفس او را مطلق‌العنان فرمودیـم من بعد بندگان آستان دوستان نواز غلامان درگاه آسمان طـراز او را بروجه محرر دانسته از مضمون فرمان واجب الاذعان تخلف نورزند.*

*. منشآت ص ۹۶ـ۹۷

فرمان نادر

محل مهر نادر باسجع:

نگین دولت و دین رفته بودچون از جا
بـه نام نادر ایران قرار داد خـدا

هوالله تعالی شأنه

فرمان همایون شد

آن‌که عالی جاه خلاصةالسادات العظام میرزا عبدالحی الـرضوی متولـی سرکار فیض آثار به شفقت شاهنشاهی سرافرازگشته بداندکه عریضه‌ای که‌درباب فوت مرحوم میرزا خلیل کـلیددار ضـریح مقدس‌نوشته بود به نظر اقدس رسید. خـدمت کلیدداری را ـ به نحوی کـه با مرحوم مـزبور بوده ـ به سلالةالسادات العظام میرزا عبدالغفور نوادهٔ او بـه موجب رقـم اقدس مرحمت فـرمودیم کـه به لوازم آن قیام و اقدام نمایـد . آن عالی‌جاه در خدمات متعلقهٔ به خود سعی و

اهتمام لازمه به عمل آورده مطالب خود را عرض نماید و در عهده شناسند.
تحریراً فی شهر رمضان سنة ۱۱۵۴ *

* «شجرهٔ طیبه» در شرح سادات رضوی به تألیف سید محمد باقر رضوی مدرس (به تصحیح و تکمیل محمد تقی مدرس رضوی ۱۳۵۲) ص ۲۵۱

فرمان حکومت استراباد

حکم جهان مطاع شد

آن که چون پیشنهاد خاطر آفتاب اثر خسروی آن است که هریك از چاکران آستان ملایك پاسبان که در سلوك میثاق ارادت به هدایت صدق و کذب[1] خلوص برهمگنان سابق آیند و به‌حقیقت درطریق بندگی ورسم‌عبودیت راستی نمایند، ایشان را از موهبتی خاص به‌عز اختصاص سرافراز فرماییم، لهذا نظر به‌قابلیت واستعداد عالی جاه رفیع جایگاه، اخلاص وارادت همراه، مجدت‌ونجدت انتباه، شوکت‌و جلالت دستگاه، امیرالامراءالعظام، محمد زمان‌خان‌ومراحم‌بیکران‌حضرت‌شهریاری دربارهٔ مشارالیه از ابتدای هذه‌السنهٔ فلان منصب حکومت استراباد و ایلخانیگری طوایف‌بموت و کوکلان را براو مرجوع‌ومقال قابلیت واستعدادطویتش رابه‌سمع اصغاء مسموع‌داشتیم[2]. به‌رسمی که باید وقسمی که‌شاید، چنانکه‌شایستهٔ کاردانی‌های

۱ــ این کلمهٔ «کذب» در اینجا درست به نظر نمی‌رسد. به‌قیاس کلام ووجود واو عطف این کلمه بدهمراه مضاف‌الیه آن باید مفید معانی باشد برعکس «هدایت‌صدق». شاید هم: دأب.

۲ــ محققاً این فرمان وقتی صادر شده که نادر ازجانب طهماسب ثانی ظاهراً←

اوست با دقتی کامل وعزمی شامل و اهتمامی وافی مهمات و امورات آن سامان را قرین انتظام سازد.*

→فرمانروای خراسان ومضافات آن چون ناحیهٔ استراباد شده بود و باطناً فرمانش در همه‌جاروان بود وبدون اجازه وتصویب اوکاری نمی گذشت. طغرای فرمان‌هم ازاین امر حکایت می کند. طغرای فرمانهای نادر درهنگام سلطنت «فرمان همایون شد» است.

* نادر نامه‌ص ۵۵۴.

فرمان نادر[1]

الملك‌الله

... سرافراز و روانه فرموده‌ایم که مبلغهای کلی از وجوهات نقدی و جنسی دیوانی، سوای تحصیل ریکایان و کدخدایان خراسانی، بدین موجب ابوابجمعی اوست که عرض نموده‌اند: چهار الف وهشتاد ونه هزار نادری، سه‌هزار وهشتصد وبیست وسه‌خروار. موازی‌سی‌هزار نادری‌را انفاذقزوین نموده وموازی‌هشتادهزار نادری دیگرهم موجود کرده است که انفاذ اصفهان خواهد نمود. چنانچه هشتاد هزار نادری هم اصل داشته باشد، بعدار وضع آنها، موازی سه‌الف‌وهفتاد ونه‌هزار نادری ازنقدی باقی‌او می‌ماند که باید انفاذ کند. این‌چه‌نحو خدمت کردن و کاردیدن است که حال هفت هشت ماه از سال گذشته و جوهات ابوابجمعی خود را هنوز وصول و انفاذ نکرده ظاهراً بازخواست نواب همایون ما را فراموش نموده؟ به هرحال، درین وقت عمدةالاعیان‌مهدی بیك نایب چاوش باشی را برای آوردن

---

۱ ــ دربارهٔ این فرمان به همین گونه ناقص وابتر ونیمه‌کاره درمجلهٔ بررسیهای تاریخی چاپ شده وامیدواریم که صاحب نظری تمام فرمان را دراختیار داشته باشد و آن را یك جا منتشر کند. اما این فرمان با همه نقص وناتمامی، آیینهٔ تمام نمائی ازخشم و آز نادری درجمع‌آوری اموال مردم است به‌زور ستیزه. مطلب شایان توجه اینکه نادر به‌گیرندهٔ نامه دستور می‌دهد که پولها را هرچه زودتر تحویل دهد و «انعام ده‌نفرچاوش» را نیز از قرار هرنفری پنجاه نادری از عین‌المال خود مهیا سازد!

عمال و کلانتران و کدخدایان تعیین و روانه‌فرموده‌ایم. می‌باید که به ورود مشارالیه موازی یك هزار نادری به صیغهٔ انعام و پانصد نادری به صیغهٔ انعام ده نفر چاوش هرنفری پنجاه نادری از عین‌المال خود مهم‌سازی ووجه باقی نقدی را که سه‌الف وهشتاد ونه‌هزار نادری می‌شود، درعرض دو روز که مهلت‌اوست، وصول‌وبه‌اتفاق مهدی بیك مشارالیه و ریکایان محصلان و عمال و کلانتران و کدخدایان برداشته در هنگامی که رایات جاه و جلال برابر کاشان می‌آید به‌درگاه جهان پناه معلی آمده وجه مزبوررا آورده‌انفاذ خزانهٔ عامره نمایند وموازی شش الف وپانصدهزار و یك صد نادری وجه تحصیل ریکایان و محصلان بدین موجب می‌شودکه‌آنها را هم همراه مهدی بیك مزبور روانه نمودیم.

از بابت ابواب بعضی مؤدیان تحصیل ریکایان دعوا پنج الف و نود و پنج‌هزار وهفتصدنادری، ازبابت‌تفاوت جریمهٔ کلانترجوشقان چهارده هزارنادری، ازبابت‌مسترد انجام تحویل‌دارن وصرافان یکهزاروچهارصد نادری‌نمودیم.می‌باید که‌درایام توقف آنجالازمهٔامداد نموده آنچه‌ازتحصیل ایشان که‌نیز به‌وصول‌می‌رسانند به دستور به اتفاق خودآورده تحویل دهند وهرقدرکه نزد مؤدیان باقی بماند وجه مزبور را همراه خود به‌حضور اقدس‌آورند و جنس را تمام‌گرفته انبارکرده آنچه جنس هم‌که از جوار به‌آنجا می‌آورند نیز میسر نموده چیزی را به فروش‌نرسانند ودرهرآن به‌نحو مقرر عمل نموده کوتاهی جایز ندارند و درعهده شناسند.

تحریراً فی سلخ شهرشوال سنه۱۱۵۸

حاشیهٔ دست راست فرمان

[اگر] ولایت کوتاهی نماید نوعی بازخواستی از او می‌شودکه عبرت مردم

* مجله بررسیهای تاریخی، سال ۵ شماره ۵، مقالهٔ محمدکریم‌یادداشت تبریزی ص ۱۸۱–۱۸۳

گردد. وصول وجوهات در کاشان امری نیست و محصلان وجوه ارباب عرض نمودند که هریك مبلغی از وجه تحصیل خود به جهت اتمام فرمایش تحویل داده‌اند. باید که فرمایش مذکور را نیز به اتمام رسانیده بیاورد وچیزی را ناقص نگذارند.

۱. نقش شیر دهان باز در حمله بر پشت شیر آفتاب درخشان
و توضیح «الملك‌الله» و تاریخ ۱۱۵۸ با مهر دز تاریخ کتاب فرمان

فصل پنجم

اسناد و مکاتبات رسمی

از سال ۱۱۶۰ تا ۱۲۱۱ ه.ق

بازماندگان نادر

علیقلی‌خان پسر ابراهیم خان وبرادرزاده نادر بود. پدرش درجنگ‌بالگزیها در داغستان کشته شد واز این روی نادر این برادرزاده راگرامی‌می‌داشت. درسال ۱۱۶۰ علیقلی‌خان ازجانب عم خویش‌مأمور حکومت سیستان وسرکوبی سرکشان آن منطقه گردید. با این همه نادر که‌ذاتاً مردی‌پست وپولدوست‌بود، بی‌دلیل‌موجهی، برادرزادهٔ خویش راصد «الف» جریمه کرد وطهماسب خان جلایر سردار با وفای نادر نیزکه همراه علیقلی بود از ۵۰ الف جریمه معاف نماند. محصلین نادری برای دریافت‌جریمه روانهٔ سیستان شدند. علیقلی سر به‌شورش برداشت وچون ازجانب طهماسب‌خان جلایر اندیشناك بود وی را مسموم کرد و درکارها استقلال یافت.

پس از کشته شدن نادر ـ که علیقلی‌خان‌در آن‌دستی‌تمام داشت ـ سران‌شورشی سرنادر را به‌نزد او بردند. این عمل نشانهٔ اظهار اطاعت آنان بود. علیقلی به‌شتاب خود را به مشهد رسانید ومیرسید محمد متولی آستان‌قدس رضوی را سمت تولیت وصدارت کشور بخشید وسهراب‌خان‌غلام خود راباجمعی‌از بختیاریان برسرکلات گنج‌خانهٔ نادری‌فرستاد. کلات نقطهٔ مرتفع ومستحکمی بود به‌وسعت هجده‌فرسخ با نهرهای پرآب و آسیاهای فراوان به‌نحوی‌که اگرقرار بر محاصرهٔ آن قلعه‌می‌شد

مدافعین می‌توانستند حتی در آنجا زراعت کنند و نیازمند آب و نان از خارج نباشند. نادر نیز از روی احتیاط کلیهٔ احتیاجات سکنهٔ آن قلعه را چندین برابر لازم تهیه کرده بود. حتی صدهزار دسته‌سوزن و صدهزار قلم و صد هزار دسته کاغذ از هرگونه اما گوئی مشیت خداوندی براین قرار گرفته بود که از دستگاه نادری چیزی باقی نماند. چه کلات با آن همه استحکام و تدارك بدون هیچ گونه مقاومتی به دست علیقلی‌خان افتاد و او پس از دست یافتن بر گنجینهٔ عظیم نادری که گلستانه میزاد آن را، عیار اجناس و اشیای نفیس، «پانزده کرور نقد مسکوك که هر کروری پانصد هزار تومان باشد» نوشته است ـ همهٔ این ثروت بیکران را به مشهد برد و دست به اسراف و بخشش بیموقع گشود و آنچه نادر در چندین سال به زور شمشیر یا به ظلم و تزویر گرفته و به لئامت و بخل روی‌هم انباشته بود همه را دیوانه‌وار به این و آن بخشید.

دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت
الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

در تصرف کلات، فرزندان نادر نیز به چنگ علیقلی‌خان افتادند و علیقلی‌خان بر هیچیك از آنان رحم نیاورد و همه را به دم تیغ آبدار سپرد. اسامی شاهزادگان نادری که به فرمان وی کشته شدند چنین است:

از فرزندان نادر: رضاقلی میرزا بیست و نه ساله، نصرالله میرزا بیست و سه ساله، امامقلی میرزا هیجده ساله، چنگیزخان سه ساله، جهدالله‌خان شیرخواره.

از فرزندان رضاقلی‌میرزا: محبعلی میرزا دوازده ساله، واحدقلی میرزا یازده ساله، هارون‌خان پنجساله، بیستون‌خان هفت‌ساله، محمودخان چهار ساله.

از فرزندان نصرالله میرزا: اولدوزخان هفت‌ساله، تیمورخان پنج‌ساله، مصطفی‌خان پنج‌ساله، سهراب‌سلطان چهارساله، مرتضی‌قلی‌خان سه‌ساله، اسدالله‌خان سه‌ساله، اوکتای‌خان شیرخواره، نصرالله میرزا که بعد از مرگ پدر به دنیا آمد و نام پدر براو نهادند و او نیز به‌دستور علیقلی‌خان به‌قتل رسید. علیقلی‌خان فقط شاهرخ

علیقلی خان فقط شاهرخ را از کشته شدن معاف داشت وعلت آن مسلماً این بود که مادر شاهرخ دختر شاه سلطان حسین بود و شاهرخ در نظر مردم تنها یادگار صفویه.

علیقلی خان، بعد از کشتن فرزندان و نوادگان نادر، که ظاهراً برای جلب قلوب مردم و باطناً برای قلع و قمع مدعیان سلطنت صورت گرفت، در بیست وهفتم همان ماه یعنی جمادی الثانیه سال ۱۱۶۰ بر تخت نشست و هنگام جلوس بر تخت پادشاهی فرمانی صادر کرد و در آن از ستم وجور نادر اظهار انزجار نمود و اسم خود را نیز از علی شاه به عادل شاه تغییر داد تا همهٔ مردم بدانند که دیگر دوران ستمکاری نادری پایان گرفته و دورهٔ عدل و دادگری علیقلی خانی آغاز شده است. نقش سکهٔ وی چنین بود:

گشت رایج به حکم لم یزلی سکهٔ سلطنت بـه نـام علـی

سجع مهر خود را نیز «بندهٔ شاه ولایت علی» قرار داد تا دلهای رمیدهٔ مردم شیعی مذهب ایران را به خود جلب نماید. پس از این اقدامات ریاکارانه، حسنعلی خان معیر الممالک و سهراب بیک غلام را «نظام بخش کارخانهٔ سلطنت ساخت» و ابراهیم خان برادر خویش را به سرداری و صاحب اختیاری عراق به اصفهان فرستاد و خود به عیش و عشرت نشست.

اما با این همه ریا و تزویر، سلطنت این مرد دیری نپایید. زیرا تمامی ایلات و عشایر افشار و بختیاری وسایر طوایف نواحی عراق و آذربایجان که نادر آنان را به خراسان کوچانده و مستقر ساخته و در حقیقت پشتوانهٔ سلطنت و قدرت خویش قرار داده بود، روی بـه سرزمینهای آبا و اجدادی نهادند و این امر موجب ضعف دستگاه سلطنت عادل شاه گردید. از طرف دیگر متعاقب سقوط و مرگ نابهنگام نادر در خراسان، بر اثر تاخت و تاز سواران ترک و تاجیک؛ قحط و غلای عظیمی در خراسان بروز نمود تا جایی که عادل شاه بالاجبار به مازندران رفت و نه ماه در آن خطهٔ سرسبز و پر نعمت جای گزید.

ابراهیم خان نیز در اصفهان به حکم جوانی، درجستجوی استقلال و سروری

و ماخولیای مهتری در اندیشهٔ مخالفت با برادر افتاد. حسنعلی‌خان معیرالممالک که وجود سهراب‌خان را مانع پیشرفت خود می‌دید، علی شاه را واداشت که‌سهراب‌خان را به اصفهان فرستد تا مراقب ابراهیم‌خان باشد. ابراهیم‌خان نیز که سهراب‌خان‌را مخل‌ومزاحم‌خویش‌می‌پنداشت وی رابه‌قتل‌رسانید ومخالفت‌دوبرادر آشکار گردید.

ابراهیم‌خان با ریخت و پاش فراوان جمعی‌از افاغنه و ازبکان را باعده‌ای از سران سپاه اصفهان به دور خویش جمع کرد و امیراصلان‌خان قرقلو را نیز ـ که ازجانب نادر به سرداری آذربایجان منصوب بود، و به علنی از عادل شاه وحشت داشت ـ با خود همداستان کرد ولشکربرسر کرمانشاهان فرستاد واین لشکرتوانست امیرخان عرب‌میش‌مست‌حاکم کرمانشاهان‌را مغلوب ودستگیر کند.بدین ترتیب در اندك مدتی‌سراسر عراق و کرمانشاهان وآذربایجان دراختیارابراهیم‌خان‌قرارگرفت و ابراهیم‌خان از اصفهان عزیمت‌کرد و علی شاه(عادل شاه) نیز به قصد سرکوبی او روانه‌شد. جنگ دو برادر در زنجان‌بین‌سلطانیه وقزوین واقع شد و چون‌جمعی از لشکریان عادل شاه به سپاه دشمن پیوستند، سپاه علی شاه شکسته شد و او خود با سه برادر کوچکتر و جمعی از خواص به طهران گریخت و در اینجا گماشتگان ابراهیم‌خان بدو رسیدند و اورا گرفتندوکورکردند(اوایل جمادی الثانیه ۱۱۶۱). درین هنگام وی بیست و پنج‌سال بیشتر نداشت.

ابراهیم‌خان پس از غلبه بر برادر، مدت شش ماه، در تبریز ماند و نخستین اقدام‌وی‌درین‌مدت کشتن امیراصلان‌خان‌بود که‌درصفحات آذربایجان‌قدرت ونفوذی فراوان داشت و ابراهیم‌خان از او اندیشناك بود. لذا برای سرکوبی وی حرکت کرد ودرنزدیکی‌همدان امیراصلان‌خان‌را درهم‌شکست.امیراصلان‌خان به‌کوهستان قراجه داغ پناه برد، ولی اندکی بعد به حیله دستگیر شد وابراهیم‌خان دستورداد‌تا او را با برادرش سلروخان به قتل رسانند.

پس از این اقدام، قدرت ابراهیم‌خان بالا گرفت و شمار سپاهیانش به‌صدو بیست هزار نفر رسید. وی‌حسین میرزا برادرخود را سرداری خراسان داد و آوازه

در افکند که پادشاهی بالاًرث والاستحقاق، متعلق به شاهرخ میرزا فرزند رضاقلی میرزاست و او را بغیر از خدمت و اطاعت منظوری نیست و بـه نوشتهٔ ابوالحسن گلستانه از شاهرخ میرزا دعوت کردتا بهعراق آمده «اورنگ سلطنت را بهجلوس همایون زینت بخشد».

البته این همـه نیرنگی بیش نبود و او چنین در نظر داشت که بدین گونـه شاهرخرا بهدست آورد ونابودسازد وخزاین مشهدرا بهعراق منتقل کند. امادرداران و سران مردم خراسان جواب دادندکه حرکت شاهرخ میرزا به عراق لزومی ندارد و وی درخراسان جلوس خواهدکرد واگر ابراهیم خان در قول وفعل خویش صادق و ثابت است به مشهد آید.

بدین ترتیب شاهرخ را از ارگ فراخواندند تا برتخت سلطنت نشانند. ولی شاهرخ نپذیرفت تاآنکه تمامی سرداران و رؤسا بهاطاعت وخدمتگزاری اوسوگند خوردند وشاهرخ درهشتم شوال سنه ۱۱۶۱ درمشهد بهسلطنت نشست وماده تاریخ جلوس وی را «سلطان اعظم» یافتند.

ابراهیم خان که از دسایس خود طرفی نبسته بود، در هفدهم ذی‌الحجهٔ سال ۱۱۶۱، درشهرتبریزخود را ابراهیم شاه خواند وسکه بهنام خویش زد وهمچون علی‌شاه دست به اتلاف مال وپراکندن سیم و زرگشود وچون مردم با شخصیت واصیل او را ارجی نمی‌نهادند، وی فرومایگان و بی‌سروپایان را به دور خویش جمع کرد وبدانان مبالغی گزاف سرمایه داد ولقب خانی وعنوان حکمرانی بخشید وسپس با سپاهی فراوان بهعزم جنگ به سوی خراسان روانه شد و به قم آمد وعلی شاه کور را با متعلقان حرم وبنه ومقادیری توپ وپادگانی مرکب ازسی‌وپنج هزار نفر درآن شهرگذاشت و خودروی بهخراسان نهاد.

جلودار سپاه وی امیرخان توپچی باشی بودکـه همه جایك منزل از اردوی اصلی جلوتر حرکت می‌کرد. در منزل سرخهٔ سمنان، امیرخان که از ابراهیم خـان روی‌گردان شده بود با او به مخالفت برخاست. زیرا وی پس از مشاهدهٔ سرنوشت

امیراصلان خان و کشته شدنش به دست ابراهیم خان برجان خود بیمناك شده بود. از آن گذشته می‌دانست که ایرانیان به‌سلطنت‌شاهرخ که ازجانب مادر به‌صفویه‌می‌رسید علاقمندند و اورا برای سلطنت‌شایسته‌تر می‌دانند. خاصه آنکه ابراهیم خان نیزمانند نادرجانب افغانان و ازبکان سنی مذهب را بیشتر از ایرانیان رعایت می کرد. باری امیرخان به مبارزت با ابراهیم برخاست و با استفاده از توپخانه، قسمت اصلی‌سپاه را به توپ بست. با تیراندازی امیرخان، درصفوف سپاه ابراهیم خان هرج ومرج سختی روی داد وقزلباشان نیز بااستفاده ازین وضع به‌امیرخان پیوستند و درنتیجه، در چشم برهم‌زدنی اردوی ابراهیم خان پراکنده شد و او خود به سوی‌قم گریخت. درین‌میان، افراد قزلباش پادگان قم نیز برسرافغانان و اوزبکان ریختند و آنان را از شهر بیرون کردند و دروازهٔ شهر را بستند. چند روز بعد ابراهیم خان به قم رسید و چون به نیرنگ وتمهید نتوانست به‌شهر درآید به جنگ پرداخت. امـا پس ازسه چهار روز سپاهش متفرق شدند وازآن میان، آزاد خان افغان با پانزده هزارسوار از اوجدا شد. ابراهیم‌خان به‌قلعهٔ قلاپوربین ساوه‌وقزوین گریخت. اهل‌قلعه اوراگرفتند ومراتب را به‌دربار شاهرخ اطلاع دادند. شاهرخ چند نفر را برسراو فرستاد و آنان نخست به دستور شاهرخ اوراکورکردند وسپس درطی راه وی را به قتل رساندند و نعشش را به مشهد بردند وعلی‌شاه را نیز در روز ورود بـه مشهد به‌قصاص خونِ شاهزادگان نادری کشتند.

بدین ترتیب حکومت بر شاهرخ میرزا قرار گرفت. شاهرخ چنانکه گفته شد پسر رضاقلی‌میرزا و فاطمه سلطان بیگم دخترشاه سلطان حسین بود. وی در هنگام قتل نادر چهارده سال داشت. علی شاه‌که همهٔ فرزندان و نوادگان نادر راکشته‌بود، وی را ازقتل‌معاف داشت. اماشهرت دادکه وی‌نیز کشته شده است. زیرا بدین‌وسیله می‌خواست‌نظرمردم‌را نسبت‌بدین‌امردرباید. چه‌می‌دانست که‌مردم‌شاهرخ‌را به‌سمت انتسابش به صفویه دوست می‌دارند و وارث سلطنت صفویه می‌شناسند اما سلطنت شاهرخ‌سست ومتزلزل‌بود. بدین معنی که‌وی‌درقصد جان‌میرسیدمحمدبرآمدواین کار موجب شدکه سرداران سرکش و مغرور خراسان جانب میرسید محمد را بگیرند

که ازسلالهٔ پیغمبر اکرم و از سادات مرعشی و ذاتاً مردی پدر و مادردار ومحتشم و با شخصیت بود.

میرسیدمحمدنیز ازجانب‌مادر به‌صفویه می‌رسید. پدرش‌میرزا داود،مرعشی‌بود و مادرش شهربانسو بیگم دختر شاه سلیمان صفوی. وی در سال ۱۱۲۸ در اصفهان متولد شده بود ونام محمد داشت ولی مردم اورا بدنام جد مادری‌خود سلیمان میرزا می‌نامیدند. این شاهزاده مورد احترام‌ومحبت‌فراوان شاه سلطان حسین‌قرار داشت. بخصوص که نسبت‌اوبه‌میرقوام‌الدین مرعشی‌مؤسس‌سلسلهٔ سلاطین‌مرعشی مازندران می‌رسیدکه اجداد مادری شاه عباس بودند. مادر میرزا داود هم عز شرف‌بیگم بود نوهٔ فخرجهان خانم دختر باگرات والی‌گرجستان‌که درعقد شاه عباس درآمده بود. میرزا داود ده پسر داشت‌که یکی ازآنها ابوالقاسم است، پدرمیرز سیداحمدکه‌پس از تسلط افاغنه در فارس وکرمان و لارستان دعوی سلطنت‌کرد و به نام خود سکه زد و سرانجام، براثر نادانی وخود خواهی شاه طهماسب ثانی، در سال ۱۱۴۰، به‌دست افاغنه‌کشته شد.

بعداز شکست افغانان ، شاه طهماسب ثانی میرزا سید محمد را از مازندران به اصفهان فرا خواند وخواهر خود را بدوتزویج کرد. هنگامی‌که نادر برطهماسب به زور و تزویرغلبه‌کرد، میرزا سید محمد را باخانواده‌اش نخست به مشهد وسپس به مازندران وسمنان فرستاد و درباز گشت از هند، نادر وی را به مشهد طلبید و صدارت‌کل ممالك ایران را به‌علاوهٔ تولیت آستان قدس به اوداد تا وی راهمواره زیر نظر داشته باشد. ولی مادروی‌که از نیت نادر مطلع بودپیغام داداگرمی‌خواهی پسرم را بکشی مثل‌برادرزاده‌ام (طهماسب ثانی) درپیش‌خودم این‌کاررا بکن وگرنه من پیرزن ضعیفی بیش نیستم و تنها همین یك پسر دارم. او را از من جدا مکن. نادر هم پذیرفت. پس‌ازمرگ نادر، وی قلعهٔ مشهد را به‌علیقلی سپرد و علی شاه‌هم او را احترام تمام‌کرد. ولی‌چون‌بودنش را درمشهد صلاح نمی‌دانست، برای‌جلب قلوب‌مردم، وی‌را علاوه برمنصب‌تولیت،سمت«صدارت‌خاصه وعامهٔ‌کل ایران» داد

و همراه خود به مازندران برد. وقتی عادل شاه به دست برادر خویش ابراهیم‌خان افتاد و به‌امروی کورشد. سیدمحمد در جزو همراهان وی بود. ابراهیم‌خان نیز اورا محترم داشت و سرانجام وی را بـا پنج‌هزار سپاهی جهت تعمیر سد رودخانـهٔ قم «وتجدید مقرنس‌کاری قبهٔ مطهره و عمارت طیبه و تقرر و ترمیم حصن حصین شهر وارگ دارالمومنین وحفاظت شهر و تجویز محاسبات عمال عراق» به‌قم فرستاد و درین مأموریت بود که اوتوانست افغانان راکه پس از شکست ابراهیم‌خان درشهر قم متعرض مال و ناموس وجان مردم شده بودند از شهر بیرون کند وقم را در برابر حملهٔ ازبکان وافغانان حفظ نماید.

این‌عمل جسورانهٔ مبتنی بر کفایت وکاردانی موجب شد که امرا ومردم عراق ازوی درخواست کنند تا به‌قبول‌سلطنت‌راضی شود. درخلال این‌احوال، شاهرخ‌نامهٔ تضرع‌آمیزی همراه قرآن مجید نزد او فرستادکه «به استعجال تمام تشریف‌فرمای این صوب گردیده... بـر سر این یتیم بی‌کس سایه‌گسترده، در سلك فـرزندان و غلامان خود منسلك فرموده به هرنحوی که‌مناسب حال دانند نظام امور فرموده این بی‌کس را از دست این جماعت اجامر و اوباش خراسان استخلاص دهند»

با رسیدن نامه، همراه بـاکلام‌الله مجید ومهر حضرت رضا (ع)، سید محمد پیشنهاد امرای عراق‌را درباب‌سلطنت نپذیرفت‌وگفت داعیهٔ سلطنت ندارد وشاهرخ به‌جای‌فرزندمن‌است‌بخصوص که‌حرمت کلام‌الله‌مجید ومهرحضرت رضا (ع)ایجاب می‌کند که به‌خراسان بازگردم وخود نمی‌دانست که‌این تمهیدات‌حیلهٔ‌ناجوانمردانه‌ای از جانب شاهرخ است. باری‌وی اسباب واثاثه و جواهر خانه و توپخانه و عادلشاه کور را برگرفته از راه‌کویر خود را بـه مشهد رسانید واز براهه وارد شهر شد. این‌عمل‌تصادفی‌موجب‌زنده‌ماندن‌وی گردید. زیراشاهرخ کسی‌را برای‌کشتن وی در بین‌راه فرستاده بود. به مجرد ورود سید به مشهد، شاهرخ از وی استقبال‌کرد و اورا به‌چهارباغ مقر سلطنت خود دعوت نمودکه درهمانجا به‌حیات سید خاتمه دهد؛ اما سید متوجه شد و حضور جمع کثیری از همراهانش موجب‌گردیدکه شاهرخ موقتاً

ازاجرای نقشهٔ خودصرف نظرکند. وقتی دشمنی شاهرخ آشکار شد، سید دوستان عراقی خودرا جهت محافظت خویش فراخواند وهزار نفر از خراسانیان نیزکه او را، به مناسبت شرف سیادت وانتساب نزدیك به خاندان صفوی، گرامی می‌داشتند، به‌محافظت اوکمر بستند. شاهرخ یکی ازسرداران خود را به نام بهبود خان مأمور کشتن وی‌کرد. وی از اجرای این مأموریت خودداری ورزید و شاهرخ او را بـه زندان افکند و درجواب شفاعت سایر سرداران، کشتن‌سید را پیشنهادکرد. سرداران که به قتل سید محمدراضی نبودند بهبودخان را از زندان بیرون آورده همگی نزد سید محمد رفتند و پس‌از مذاکرات مفصل وی را به سلطنت راضی کردند. (بیستم محرم ۱۱۶۳ ه.ق)

در روز پنجم صفر،میرسیدمحمد برتخت سلطنت‌جلوس‌نمود. بلافاصله سکه به نام او زده شد.

نقش سکه‌اش در یك‌طرف لااله‌الاالله، محمدرسول‌الله، علی ولی‌الله‌بود و در حاشیه نام دوازده امام و در طرف دیگر این بیت:

زد از لطف حق سکهٔ کامرانی شه عدل‌گستر «سلیمان ثانی»

ماده تاریخ جلوس وی را «طلوع شمس از مشرق» یافتند. سید محمد، پس از انتصابات معمول، سپاهی به‌سرکردگی امیرخان توپچی‌باشی و امیر معصوم خان برادر امیرعلم خان بر سرهرات فرستاد و این سپاه هرات را تصرف‌کـرد. پس‌از رسیدن خبر این فتح، سیدمحمد باخبرشدکه امیرعلم‌خان خزیمه «وکیل مطلق دولت علیه» (تقریباً بمعنای معاون‌کل) با همدستی امیرمهراب خان خویش خود، شاهرخ راکورکرده است. سید محمدسخت برآشفت و از سلطنت اعراض‌کرد. ولی‌پس ازیك‌هفته، باردیگر براثرالحاح و اصرارسرداران، دوباره به‌سلطنت بازگشت. سید محمد در اندیشهٔ لشکرکشی به قندهار بودکه ناگهان امیر مهراب خان درگذشت. شاه‌کلیهٔ امرا من جمله امیرعلم خـان را جهت تشییع جنازه فـرستاد. درین هنگام

یوسفعلی جلایر که با دوهزار سوار درجلوخان دولتخانه ایستاده بود تا میرسیدمحمد از آنان سان ببیند، افراد خود را یك یك و دو دو به داخل عمارت دولتخانه‌فرستاد و یکباره برسرشاه هجوم آورد و او راگرفته‌کور نمود ودر ارگ شهر زندانی کرد وسپس به‌دستور شاهرخ زبان اورا برید. شاه سلیمان ثانی درحالت زندانی و کوری وبیزبانی چندان بماند تـا درسال ۱۱۷۷ ه. ق از رنج زندگی رهایی یافت. دوران سلطنت وی بیش از چهل روز طول نکشید.

یوسفعلی و سوارانش بار دیگر شاهرخ‌کور را به سلطنت برداشتند و نقارهٔ شادیانه زدند و با صدای توپها جلوس مجدد اورا اعلام داشتند، (یازدهم‌ربیع‌الثانی ۱۱۶۳ ه. ق). سردارانی که برای تشییع‌جنازه رفته ومخدوم‌خودرادرکف گرگی‌چون‌یوسفعلی انداخته بودندبه‌شتاب بازگشتندوچهارباغ را محاصره‌کردند. ولی چون توپ نداشتندکاری ازپیش نبردند و ازبیم‌آنکه جان سیدبی‌گناه درخطر افتد پراکنده شدند.

از آن پس، شاهرخ‌سلطنتی به نام خویش و به‌کام دیگران داشت. در سراسر دوران طولانی پادشاهی ، آن‌که یك بـار احمدخان درانی به خراسان تاخت و شاهـرخ تحت فرمـان او درآمد و عملاً زیر نظارت و حمایت خان افغان قـرار گرفت حادثـه‌ای پیش نیامد . اما احمدخان در ایران توفیقی نیافت و به افغانستان بازگشت و شاهرخ بار دیگر استقلال خویش را بازیافت . درین هنگام کریم‌خان مـالك‌الرقاب وهمه‌کاره ایران و ایرانیان شده بود. اما خان زند نیز مزاحم اونشد بلکه خراسان را به‌عنوان «نان پاره» حق «مخدوم زاده» دانست. تا اینکه دراواخر سال ۱۲۱۰ ه. ق آغا محمدخان قاجارپس‌ازجلوس درتهران به سوی خراسان‌روانه شد، ظاهراً برای بوسیدن آستان سلطان ارض طوس وباطناً برای تصرف خراسان و ضبط بقایای جواهرات نادری. شاهرخ بسیارکوشید تا مگراندکی ازجواهرات را برای خویش نگهدارد ولی به‌دستور خواجهٔ فاتح، اورا چندان شکنجه‌کردندکه هرچه جواهر درپنهان وآشکار داشت درطبق اخلاص نهاد. با این‌همه‌آغا محمدخان

به بهانهٔ آنکه هنوز تمام جواهرات را نداده دستور داد تا وی را به مازندران ببرند. شاهرخ براثر شکنجه درهمین سفردرگذشت. وی درهنگام مرگ شصت و سه سال داشت، در ۱۲۱۷ فتحعلی شاه به خراسان رفت و به‌شرحی که درکتب تاریخ آمده سرانجام برنادر میرزا پسر شاهرخ دست یافت و او راکشت و دولت افشاریه را منقرض ساخت. رسم روزگار چنین است. روزی نادر (شاه) افشار فتحعلی (خان) قاجار راکشت و روزی فتحعلی (شاه) قاجار نادر (شاه ثانی) افشار را.

مراجع : جهانگشای نادری از میرزا مهدی خان استرابادی (به تصحیح سید عبدالله انوار، انجمن آثار ملی)

مجمع‌التواریخ میرزا محمد خلیل مرعشی (به تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۲۸).

مجمل‌التواریخ پس ازنادر تألیف ابوالحسن‌بن محمدامین گلستانه (تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، ۱۳۲۰).

فارسنامهٔ ناصری ج ۱ تألیف میرزا حسن فسایی (چاپ سنگی) در سلطنت کریم‌خان

روضة‌الصفای ناصری ج ۹ تألیف رضاقلی خان‌هدایت)

کریم خان زند تألیف عبدالحسین نوائی ۱۳۵۶ ه. ش (چاپ دوم)

عاقبت بازماندگان نادر به قلم عبدالحسین نوائی (مقاله در مجلهٔ یادگار (سال۳ ش ۵ ص ۳۷-۲۶)

نامهٔ ابراهیم شاه به سلطان محمود خان پادشاه عثمانی

[شمساً لفلك السلطنة و العظمة والأبهة والنصفة والعدلة والرحمة والرأفة والبر والاحسان سلطان محمود خان بن سلطان مصطفی‌خان خلدالله ملکه][1]

الحمدلله الملك المتعال وهو المحمود فی کل مقال. آغاز کلام میمنت انجام و افتتاح صحیفهٔ فرخنده ختام بر نمط خجسته نظام که مصداق کلام الملوك ملوك الکلام تواند بود، به نام نامی و گرامی خداوند علام جل شانه سزاست که ذات بی‌مثالش از وصمت تغییر و زوال و نقص تبدل و انتقال منزه و مبراست.

تعالی‌الله زهی بی‌مثل و مانند که‌خوانندش خداوندان خداوند

مالك‌الملکی که‌جهت‌نظام امور جهان، درهیج عصر و زمان، آسمان‌جهانبانی از نجوم درخشان خسروان رفیع‌الشان خالی نگذاشته، خداوندی که در هر افقی‌از آفاق غروب کوکب لامع را به طلوع نجمی ساطع قران داده و افول آن را به ظهور این‌مقارن داشته‌و درود از حد فزون‌وتحیات‌ازحساب‌بیرون شایستهٔ‌روح‌مطهر ومرقدمنورشمع‌محفل‌رسالت، آفتاب‌ملك‌جلالت، گوهردرج نبوت، اختربرج‌فتوت،

۱ــ نام و القاب‌سلطان عثمانی احتراماً در صدرنامه آمده است.

مصدوقهٔ کنت نبیاً و آدم بین‌الماء و الطین، منطوقهٔ ما ارسلناك الارحمة للعالمین،[۱] معزز بـه خطاب‌لولاك،[۲] باعث خلق ارضین و افلاك، سید ابراهیمی نسب و سرور هاشمی حسب، اشرف موجودات و اخلص کاینات، واسطهٔ آفرینش جهان،مصلح اجزای کلیات کـون و مکان، فخر رسل و هادی سبل و ناظم جزو و کل

محمد عربی کاز غبار مقدم وی زمین همیشه بر افلاك افتخار کند

یا ایهاالذین آمنوا صلواعلیه و سلموا[۳] تسلیما و بـر ارواح طیبه و اجساد طاهرهٔ اولاد طاهرین و خلفای راشدین او بادکه هادیان راه یقین و حامیان حوزهٔ دین مبین‌اند.

بعد از تزیین نامهٔ مؤالفت اقتضا به نام یگانهٔ بی‌همتا و ستایش خداوند ولی الحمدوالثنا و درود بر مقربان درگاه کبریا، ازهار دعایی که ازکنار جویبار آن نهال‌اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء[۴]نشو و نما یافته و انوار ثنایی‌که درخت طوبی مثال‌آن در روضهٔ امن شرح‌الله صدره‌للاسلام[۵]پرورش پذیرفته وصنوف تحیاتی که شاخسار گلزار خلوص‌نیت به ترشح سحاب فتقبلها[۶]ربها قبول حسن غنچهٔ‌امانی و آمال متبسم و فنون تسلیماتی‌که از ریاحین بساتین مصادقت قرین آن نسیم‌اجیب دعوة الداع[۷] و شمیم فاستجاب لهم ربهم[۸] متنسم گـردد، نثار مجلس بهشت آیین ومحفل ارم تزیین بندگـان ثریا مکان، اعلی‌حضرت‌گـردون بسطت، ثریا منزلت،

۱ــ سورة الأنبیا ۱۰۷

۲ــ یعنی لولاك لما خلقت الافلاك

۳ــ سورهٔ الاحزاب ۵۶

۴ــ ابرهیم۲۴

۵ــ الزمر ۲۲

۶ــ آل عمران۲۷

۷ــ البقرة ۱۸۶

۸ــ آل‌عمران ۱۵۹

کیوان رفعت، برجیس سعادت، بهرام صولت، خورشید نصرت ناهید بهجت، عطارد فطنت، قمر خصلت سکندر نصف السلطان، سکندرشان سلیمان مکن، خاقان جهانگیر جهانبان، قاآن اعظم رفیع الشأن، شهسوار مضمار عدل و امتنان، مظهر آثار ان الله یأمر بالعدل و الاحسان[۱]، مظهر شمیم رأفت بی‌پایان، محیی مراتب عدل و انصاف، ماحی مراسم جور و اعتساف، مخدوم اعاظم السلاطین فی العالم، ملاذ افاخم الخواقین بین الأمم، سلطان البرین و خاقان البحرین، ثانی اسکندر ذی القرنین، خادم الحرمین الشریفین، المخصوص باوفر الحظ من عنایة الملک المنان، ظل الله الرحمن، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان [جای کلماتی که در صدر نامه آمده] لازالت علیا عتبته ملجأ قاطبة الأنام و سنیا سدته سدا بین الکفر و الاسلام نموده، مرفوع رای جهان آرای بیضاضیا که مطرح اشعهٔ فیوضات الهی و مهبط انوار نیز فتوحات نامتناهی است می‌دارد که چون حل و عقد امور خلافت و جهانداری به کف کفایت مقدران عالم بالا مربوط و بست و گشاد مقدمات سلطنت و شهریاری به دست کارکنان قل اللهم مالک الملک من تؤتی الملک تشاء[۲] منوط می‌باشد و درین اوان میمنت اقتران که ممالک آذربایجان مضرب خیام سپاه انجم احتشام و فشلاق اردوی ظفر انجام گردیده، این مستمند درگاه اله به مدلول کریمهٔ شریفه و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء[۳] سریر آرای سلطنت و شهریاری و زینت افزای اورنگ نصفت و بختیاری گردیده جلوس و چون نظر به مضمون الفت مشحون نامهٔ مصافات ختامه که قبل از این به خاقان سدره مکان، غریق بهار رحمت رحمن، عم نامدارم طاب الله ثراه نگاشتهٔ قلم مودت رقم شده بود، روایح مصالحهٔ پادشاه رضوان مرابع، سلطان مرادخان رابع، بردالله مضجعه فی مابین دولتین علیتین به دماغ اطلاع خاص و عام وجمهور انام رسیده موانیق مؤکده به اوتاد کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود[۴]

۱ــ النحل ۹۰
۲ــ آل عمران ۲۶
۳ــ الأنعام ۷۳
۴ــ المائدة ۱

و ارکان رکین مشیدهٔ مصدوقهٔ اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا[۱] و در تلو وثیقه نامجات مبتنی بر مسالمه و مصالحهٔ بین الدولتین العلیتین به امنای دو دولت عظمی سپرده شده و در این اوان سعادت نشان که از هنر آمال در گلشن خاطر صداقت مظاهر شکفته و گلزار ضمیر دوستی تخمیر خواهشمند رشحات سحاب اطلاع بر مجاری احوال خیر مآل آن منظور نظر عاطفت خدای متعال بود، نامه مشکین خامهٔ همایون که به صحابت عالیجاه شهامت و بسالت دستگاه، مقرب الخاقانی محمد کریم خان رقم زدهٔ کلک درر سلک منشیان عطاردنشان گردیده، در مقام تشیید مبانی صلح و صفا، فرمان واجب الأذعان والا به عموم وزرا و پاشایان و بیگلر بیگیان و ارباب اختیار سرحدات و ثغور ممالک محروسهٔ سلطانی صادر شده بود که به دستور سابق ارکان رکین مصالحه واتحاد جانبین را قایم ودایم دانسته، امری را که منافی مصافات و یگانگی باشد مرتکب نشده، احتراز و اجتناب لازم شمارند. مضامین مسطوره چنانچه باید بتمامها معلوم رای مهر انتما گردیده، از آنجا که کوکب نیلی به ظهور رأفت خسروانه فروغ افزای ساحت قلوب احباب مودت اسلوب شده واین امر خیر را اهتماماً اشعار فرموده بودند از این جهت که محض خیریت و رفاهیت رعایا و برایا بود که آن خلیفهٔ اسلام مالک رقاب انام اعلام و همت والا نهمت پادشاهی بر آن مصروف فرمودند و این دوست هوا خواه را نیز غرض اصلی و مطلب کلی همین مدعا بود، نظر به مراتب مسطوره مجدداً ارقام قضا وقدر نظام به همگی والیان و سرهنگان و بیگلر بیگیان و خوانین سرحدات و ولایات ممالک محروسهٔ خاقانی صادر و مقرر گردید به نحوی که از آن حضرت اعلی و دولت اسنی اعلام وقبل از این نیز این بنای خیر در میان دو دولت عظمی بود مصالحه و دوستی منظور داشته از سرحد خود تجاوز وتعدی ننمایند و تجار خیر مدار را مراعات از لوازم شمرند. بنابر اینکه در ایام عم نامدارم، سفارت وشوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالیجاه، عمدة الخوانین العظام، مصطفی خان شاملو افشار که به امر

---

۱ ـ الأسری ۳۳

سفارت مأمور بود به تقریب قدمت خدمت ممتاز و به عبودیت این سدهٔ سدر و مرتبت سرافراز و محل اعتبار و اعتماد شهریاری و شناسای قوانین و قواعد خدمتگزاری است، مجدداً مأمور به تقبیل عتبهٔ عالیهٔ والا و تلثیم سدهٔ سنیهٔ علیا که مطلع السعدین دین و دولت و مجمع البحرین الفت و رفعت است نمودیم که در مجلس ارم تزیین و محفل بهشت آیین، بعد از تشیید بنیاد یگانگی، به گزارش آداب خدمت و ایصال نامهٔ صداقت ختامه و گذرانیدن هدایای مرسوله از نظر خیریت منظر خورشیدائر و ترسیم رسوم شرفیابی فیض سعادت تبلیغ رسالت نماید.

از آنجا که آن شهریار کامکار، برگزیدهٔ پادشاهان روزگار، به این نیازمند درگاه کردگار منزلهٔ برادر بزرگ و همیشه از طرفین روابح عنبربن فوایح الفت و وداد و یکجهتی و اتحاد به مشام مراد و مرام رسیده پیوسته قلم بدایع نگار و مقالید خامه‌های گرهربار فاتح ابواب مهر و مؤالفت و گشایندهٔ درهای مودت و مصافات بوده باعث انبساط خاطر خطیر این نیازمند درگاه اله و شکفتگی ضمیر منیر معدلت انتباه کردند.

باقی همیشه ساغر کامرانی لبریز و بادهٔ کامرانی نشأه‌خیز و همواره باشاهد حسنی دولت و شوکت هماغوش و بادوشیزهٔ زیبای عظمت و ابهت دوش بردوش باد.*

[پشت نامه]

صورت نامه‌ای است که حالیا سلطان ابراهیم پادشاه ایران روانهٔ دولت ابدمدت علیهٔ عالیه نموده و اختلافی ندارد، تاریخ ۱۱۶۲. (مهر ایلچی ایران:) عبده مصطفی

* اسناد انجمن تاریخ (ff ۱۹۲) اسناد و مکاتبات (بصیری ص ۱۸۹ تا ۱۹۳) به نقل از بایگانی نخست‌وزیری ترکیه، حل همایون

نامهٔ ابراهیم میرزا به صدراعظم عثمانی[1]

بسم‌الله‌خیرالاسماء

ان‌شاءالله پیوسته کوکب درخشندهٔ وزارت وشوکت‌وابهت وفیروزی واقبال واختر فروزنـدهٔ حشمت و نبالت وبهروزی و اجلال ازمطلع سعادت و نیکبختی و کامروایی طالع و لامع بوده به میامن تأییدات ایزد متعال وامداد بخت فرخندفال مسندآرای صدارت ودولت‌ونیکومحضری و وساده پیرای عزت‌ومکرمت وهدایت‌گستری باشند.

بعداز نشراضواء دعوات طیبات دوستی آیات ونسم روایح تحیات غالیات مسکیةالفوحـات مشهود رای مرآت سیما و مکشوف ضمیر منیر مهرانجلامی دارد که از اول حال حقیقت احوال مرحمت ومغفرت مآل پادشاه قـوی دستگاه سلطان نادرشاه و عروج اختر اقبال و غلبه وکشورگشائی او معلـوم رای ذی‌شان ایشان و همگنان گردیده تا دراواخراحوال، ازهیجان غلبهٔ سودا، آزاری مثل مالیخولیا عارض

۱ــ عنوان ثبت‌نامه: ایران ایلچی محمدکریـم خان ایله شاهك قرنداشی ابراهیم میـرزا دن صاحب دولت حضرت لـرینـه و اردولان فـارسی مکتوب بعینه صورتیدر. غرض ازصدراعظم عثمانی سیدعبدالله پاشاست که اندکی‌بعدازمرگ نادرشاه بهصدارت رسید و دوسال‌و چند ماه دراین سمت باقی بود.

اوشده طبعش ازحد عدل و دادگستری وضابطهٔ رافت و رعیت پروری انحراف و میل به طریقهٔ ظلم و اعتساف نموده‌کار برعموم اعالی وادانی ایران صعب ودشوار تا امسال‌که ازسمت ولایت عراق معاودت و وارد خراسان شده مزید بسر اول،کار بر مردم تنگ وبه مرتبه‌ای رسیدکه جمع کثیری ازاعیان وبزرگان ایل جلیل افشار که در اردوی پادشاه مذکور شب و روز در دور و حوالی خیام او قریبت‌کشیك و حراست داشتند، با جمع دیگر از سران و سرکردگان سپاه درفکر اتلاف وتضییع وجود پادشاه مزبور یکدل وهمکارگردیده و ار آنجاکه از پادشاه مذکور و اولاد امجاد اوکمال اکراه و انزجار داشتند و فی‌الحقیقه ایشان را نیز قابلیت واستحقاق تمشیت امور عظیمه نبود، بعدازاجماع واتفاق درتضییع پادشاه مزبور، این مراتب را به خدمت سراسر سعادت بندگان ثریا مکان، فریدون دارا دربان، پادشاه جمشید جاه‌سلیمان‌حشمت،خداوندگار گردون‌دستگادفاآن‌شوکت،آفتاب‌عالمگیربرج‌عظمت وکامکاری، نیر فروزان آسمان سلطنت و شهریاری، آیهٔ رحمت کتاب‌الهی، سایهٔ رأفت خورشید عطوفت نامتناهی،گلستان امکان را سحاب آمیزش واحسان، عالم هستی را نسیم مرحمت وامتنان، پادشاه سلیمان شان، السلطان علی‌پادشاه ابدالله تعالی بعونه و نصرته‌که درآن اوان در مملکت سیستان و فراه به انتظام امور آن‌جا متوجه بودند عرض و تظلم نمودند. بندگان اقدس، بهجهت رفع این ظلم وعدوان به‌یاری حضرت باری وعون جناب مستعان، عطف عنان به صوب‌ولایت مشهدمقدس وتوابع که‌درآن وقت پادشاه مذکور درآن ولایت توقف‌وبه‌زجرمردم اصرارداشت معطوف‌وهمت والانهمت خدیوانه در این خصوص مصروف داشتند تاورود رایات جاه وجلال سلطانی، ادل اردو را درهرباب طاقت طاق وزیاده برابن‌تاب مقاومت نیاورده غاریان مذکورهٔ افشار ، به تاریخ شب پانزدهم شهر جمادی‌الآخرة، پادشاه مذکور را مقتول نموده بندگان اقدس‌که در آن روزها درقرب وجوار بودند، در عرض سه‌چهار روز به دولت وسعادت تشریف آورده داخل بلدهٔ شهر مقدس وبعداز وقوع این مقدمه، تمامی سران وسرکردگان وبزرگان و امرا واعیان ایلات واحشام

مصدوقهٔ کنت نبیاً و آدم بین‌الماء و الطین، منطوقهٔ ما ارسلناك الارحمة للعالمین،[۱] معزز بـه خطاب‌لولاك،[۲] باعث خلق ارضین و افلاك، سید ابراهیمی نسب و سرور هاشمی حسب، اشرف موجودات و اخلص کاینات، واسطهٔ آفرینش جهان،مصلح اجزای کلیات کـون و مکان، فخر رسل و هادی سبل و ناظم جزو و کل

محمد عربی کاز غبار مقدم وی زمین همیشه بر افلاك افتخار کند

یا ایهاالذین آمنوا صلواعلیه و سلموا[۳] تسلیما و بـر ارواح طیبه و اجساد طاهرهٔ اولاد طاهرین و خلفای راشدین او بادکه هادیان راه یقین و حامیان حوزهٔ دین مبین‌اند.

بعد از تزیین نامهٔ مؤالفت اقتضا به نام یگانهٔ بی‌همتا و ستایش خداوند ولی الحمدوالثنا و درود بر مقربان درگاه کبریا، ازهار دعایی که ازکنار جویبار آن نهال‌اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء[۴]نشو و نما یافته و انوار ثنایی‌که درخت طوبی مثال‌آن در روضهٔ افمن شرح‌الله صدره‌للاسلام[۵]پرورش پذیرفته وصنوف تحیاتی که شاخسار گلزار خلوص‌نیت به ترشح سحاب فتقبلها[۶]ربها قبول حسن غنچهٔ‌امانی و آمال متبسم و فنون تسلیماتی‌که از ریاحین بساتین مصادقت قرین آن نسیم‌اجیب دعوة الداع[۷] و شمیم فاستجاب لهم ربهم متنسم گـردد، نثار مجلس بهشت آیین ومحفل ارم تزیین بندگـان ثریا مکان، اعلی‌حضرت‌گـردون بسطت، ثریا منزلت،

۱ــ سورة الأنبیا ۱۰۷

۲ــ یعنی لولاك لما خلقت الافلاك

۳ــ سورة الاحزاب ۵۶

۴ــ ابرهیم۲۴

۵ــ الزمر ۲۲

۶ــ آل عمران۲۷

۷ــ البقرة ۱۸۶

۸ــ آل‌عمران ۱۵۹

انظار باد بالنبی و آله‌الامجاد.*

[جای مهر]:

ازعنایات کردگار کریم
دارد امید رحمت ابراهیم

ربیع‌الآخر ۱۱۶۱

* سند شماره ۷۵ انجمن تاریخ‌ایران(نامهٔ همایون ج ۳ ص ۷۶/ سناد ومکاتبات (نصیری) ص ۱۸۳ تا ۱۸۸

نامهٔ ملاعلی اکبر به شیخ‌الاسلام[1]

حضرت علیم علامی که در مدرس کمال و حوزهٔ فضل و افضالش مسبحان ملأ اعلی به‌تکرار ذکرودرس سبحانك لاعلم لنا الاماعلمتنا[2] وظیفهٔ اشتغال دارند، ذات کامل الصفات موفورالحسنات عالی درجات سامی را از انقلاب حوادث روزگارو مکاره لیل ونهار مصون ومحروس داشته زینت افزای وسادهٔ فضیلت و شریعت و افادت وافاضت وهدایت و ارشاد باشند.

بعد از تبلیغ دعوات وافیات اجابت آیات وتوسیل تحیات زاکیات عنبرین نسمات مشهود رای مرآت سیما ومکشوف ضمیر منیر اصابت اقتضا می‌دارد که از اول‌حال‌حقیقت احوال‌مرحمت وغفران مآل پادشاه قوی دستگاه، سلطان نادرشاه و عروج اختر اقبال وغلبه وجهانگیری اومعلوم رای ذی‌شان ایشان وهمگنان گردیده تا دراواخر حال، از هیجان مادهٔ سودا، آزاری مثل مالیخولیا عارض او شده‌طبعش

۱ــ عنوان نامه در اصل سند: سعادتلو سماحتلو شیخ الاسلام افندی حضرت لرینه ایلچی محمدکریم خان ایلدیرملا باشیدن ورودبون فارسی مکتوبه صورتیدر.

۲ــ البقرة ۳۲

از حد عدل و دادگستری و ضابطهٔ رأفت و رعیت پروری انحراف و میل به طریقهٔ ظلم و اعتساف نموده کار برعموم احالی و ادانی ایران صعب و دشوار و تا امسال که از سمت ممالك عراق معاودت و وارد خراسان گردید، زیاده براول، با مردم سختگیری و کار را بحدی رسانید که جمع کثیری از اعیان و بزرگان طائفهٔ جلیلهٔ افشار که در اردو، شب و روز، در دور و حوالی خیام پادشاه قریبت کشیك و حراست داشتند، با جمع دیگر از سران و سرکردگان سپاه درفکر ائتلاف و تضییع پادشاه مزبور یکدل و همکار گردیده از آنجا که از پادشاه مذکور و اولاد و احفاد او در هر باب کمال اکراه و انزجار و مأیوسی داشتند و فی الحقیقه ایشان را نیز قابلیت و استحقاق تمشیت امور عظیمه نبود، ناچار بعد از اجماع و اتفاق، در تضییع پادشاه مذکور، این مراتب را بخدمت سراسر سعادت بندگان ثریا مکان فریدون رأی دارا دربان، پادشاه جمشید جاه سلیمان حشمت، خداوندگار گردون دستگاه، قاآن شوکت، آفتاب عالمگیر برج عظمت و کامکاری، نیر فروزان آسمان سلطنت و شهریاری، آیت رحمت کتاب الهی، سایهٔ رافت خورشید عطوفت نامتناهی، گلستان امکان را سحاب ریزش و احسان، عالم هستی را نسیم مرحمت و امتنان، پادشاه سلیمان شان، السلطان علی پادشاه ایده الله بتأییداته الأزلیه که در آن اوان در مملکت سیستان و فراه مشغول انتظام امور آنجا بودند عرض و تظلم نمودند. بندگان اقدس، بجهت رفع این ظلم و عدوان، به یاری حضرت باری و عون جناب مستعان، عطف عنان به صوب ولایت مشهد مقدس و توابع که در آن وقت پادشاه مذکور در ولایت مزبور توقف و به زجر و اضرار مردم کمال اصرار داشت معطوف و همت والا نهمت درین خصوص مصروف داشتند تا ورود رایات جاه و جلال سلطانی اهل اردو را دیگر در هر باب طاقت طاق و زیاده بر این تاب مقاومت نیاورده غازیان مذکورهٔ افشار به تاریخ شب پانزدهم شهر جمادی الثانی پادشاه مذکور را بقتل آورده بندگان اقدس که در آن روزها، در قرب و جوار نزول اجلال داشتند، در عرض سه چهار روز به دولت و سعادت تشریف آورده داخل

بلدهٔ مشهدمقدس و بعداز وقوع این مقدمه، تمامی سران و سرکردگان و بزرگان و امرا و اعیان ایلات و احشام ایران که در بلدهٔ مزبوره حاضر بودند به‌شرف پای‌بوس اقدس مشرف و سرفرازی یافته انتظام امور و التیام شکستگی و اجتماع پراکندگی خود را عجزاً و تظلماً از خدمت ثریا منزلت اقدس استدعا و رجا نمودند.

از آنجاکه این امر بزرگ و کارخطیر منوط برتأییدات و تفضلات علی‌عظیم و مالك واجب‌التعظیم است، بنابر توفیقات ازلی و «اولویت و استحقاق ذاتی و چیات استعداد و اکبریت اولاد در این اوان سعادت‌نشان، به‌فیروزی و خجستگی و فرخندگی جلوس میمنت‌مأنوس بر اورنگ سلطنت و سروری و بسط جناح رأفت و رحمت بر مفارق عموم اهل ایران که در این چندسال در حرارت آفتاب بأس و سطوت پادشاه سابق‌الذکر مانده بودند فرموده رفع ظلم و بدعت و منع اخذ وجوه باطله و بی‌حساب و از فرط شفقت و عنایت بی‌نهایت پادشاهی سه ساله‌نیز اصل حقوق دیوانی را در کل ممالك محروسهٔ سلطانی تخفیف داده بحمدالله والمنة تمامی مستظلان ظل جناح مکرمت خاقانی، از اعالی و ادانی، کافهٔ جمهور از نزدیك و دورقرین رفاه و آسایش و غنودهٔ بستر راحت و آرامش و مشغول دعای دوام و ابود و دولت ابد مدت لایزال و از تقای لوای شوکت و سلطنت این خدیو بی‌شبه و همال می‌باشند و ازهیچ رهگذر الم و تکدری ندارند.

از آنجاکه پیوسته اساس اتحاد و ائتلاف درمیانهٔ دودولت علیهٔ عظمی قرین استکام و دوستی و التیام حضرتین سبب حصول مرضیات جناب اقدس ملك علام و رفاه و آسایش امت حضرت سیدالانام علیه الصلوة والسلام می‌باشد عالی جاه عقیدت و اخلاص دستگاه محمدکریم‌خان راکه از جملهٔ معتمدان دولتخواه است بانامهٔ همایون برای رسانیدن این خبر مسرت اثر، روانهٔ آن صوب سعادت پرورو دولت علیهٔ معدلت گستر و این داعی دوام دولتین کریمتین نیز لازم دیدکه به‌تحریر این مراتب پردازد. بدیهی است که آن عالی‌جاه معلی‌شان، در عالم آگاهی و خیر خواهی، آنچه لازم دانند درتأکید اساس دوستی و موافقت به‌تقدیم سعی و اهتمام خواهند پرداخت و ریاض همیشه بهاریگانگی را به ریزش سحاب مداد خانه مشکین ختامه قرین خضارت و نضارت و خرمی و سرسبزی خواهند ساخت.

باقی ایام فرخنده انجام شریعت و فضیلت و هدایت و افادت و اقامت و دین پروری مستدام باد بالنون والصاد.

صورت مهر:

ورفعناه مکاناعلیا*

* اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۷۷ تا ۱۸۱ به نقل از بایگانی نخست وزیری ترکیه، نامهٔ همایون (ج۳ص۷۹/۷۸)

فرمان ابراهیم شاه افشار به احمد پاشا به‌والی بغداد

الملك لله لاقوة الا بالله

فرمان همایون شد

آنکه ایالت و وزارت‌وشوکت‌واقبال پناه، عظمت‌وحشمت واجلال‌دستگاه، عالیجاه امیرالامراءالعظام، دستورمعظم ومشیرمفخم،نظاماً للایالة والوزارة والحشمة والشوکة والاجلال، احمدپاشاوالی‌دارالسلام بغداد، به صفوف عنایت خاص پادشاهی‌والوف اشفاق فزون از قیاس ظل‌اللهی درجهٔ امتیاز و اختصاص یافته بداند که سفارت و شوکت و اقبال پناه، حشمت وابهت و اجلال دستگاه، عالیجاه عمدة الخوانین‌العظام، مصطفی‌خان شاملو افشار ایلچی مملکت روم‌که در بغداد توقف دارد، اورا به‌ایلچیگری و سفارت دولت علیهٔ عالیهٔ عثمانیه تعیین و نامهٔ همایون‌مشعر برقواعد مودت و درستی بین‌الدولتین العلیتن، به اعلیحضرت فلك رفعت گردون بسطت، ثریا منزلت، مشتری سعادت، اعظم سلاطین جهان وافخم خواقین دوران، سلطان‌البرین وخاقان‌البحرین،ثانی‌اسکندرذی‌القرنین، پادشاه‌اسلام‌پناه‌آسمان‌بارگاه مرقوم وارسال‌می‌شود که‌آورده به‌عالیجاه مصطفی خان رسانیده که‌عالی‌جاه مشارالیه

از بغداد حرکت و روانه دولت ابـد مدت علیهٔ عالیهٔ عثمانیه شده ، مراسم سفارت را به نحوی که شایان شأن این دولت ابد مدار بوده باشد، بجا آورد. می‌باید که آن عالیجاه تا وصول نامهٔ همایون مراتب مزبور را به پایهٔ سریر خلافت مصیر عثمانی عرض و رخصت و اذن حاصل نماید که تا وصول جواب از دولت ابد مدت ازین طرف قرین‌الشرف نیز نامه همایون بـه عالیجاه مصطفی خان رسیده، بلانوقف از بغداد حرکت وعازم مقصد شود وشققت نواب همایون ما را دربارهٔ خود به‌درجهٔ کمال دانسته، مطالب‌ومستدعیاتی که دراین دربار خلافتمدار داشته باشد، به‌اسعاف و انجاح مقرون شمرده بدون حجاب بـه عرض ایستادگان پایـهٔ سریر گردون قباب رسانیده، درعهده شناسد.*

تحریراً فی ۱۲ شهر محرم‌الحرام سنه ۱۱۶۲

۱ــ عنوان در سند: بودفعه ایران شاهی اولان دولتلو ابراهیم شاهدن کلان رقمك صورتیدر بودر که.

*. سند ۱۸۷۷ انجمن تاریخ ایران/اسناد ومکاتبات (نصیری) ص ۲۰۳ تا ۲۰۵

فرمان ابراهیم شاه افشار به مصطفی‌خان شاملو

[محل مهر مبارک همایون اعلی]

الملك‌لله لاقوة الاباالله

فرمان همایون شد

آنکه سفارت وشوکت واقبال‌پناهٔ، ابهت وحشمت واجلال دستگاه،عالیجاه عمدةالخواقین العظام، نظاماً للسفارةوالشوکة والحشمة، مصطفی‌خان شاملو افشار ایلچی ممالك روم، به اشفاق بیکران پادشاهی والطاف بی‌پایان ظل‌اللهی سرافراز ومباهی بوده بداند که اسبان پیشکشی که دراین‌وقت‌انفاذ درگاه معلی کرده بود،به‌نظر انور رسیده، مستحسن طبع اقدس گردید. انشاءالله تعالی درین چند روز،نامهٔ همایون مرقوم وارسال می‌شود که از بغداد حرکت وعازم دولت ابد مدت‌علیهٔعالیهٔ عثمانیه شده، مراسم سفارت را به‌تقدیم رساند وامیرآخور سرکار عالیجاه، امیرالعظام، دستور معظم ومشیر مفخم احمدپاشا والی بغداد که به‌درگاه معلی آمده بود

مرخص فرمودیم که معاودت نموده باید که به همه ابواب به توجهات خدیوانه مستظهر ومستمال بوده، مطالب ومدعیات خود را عرض کرده به انجاح مقرون داند و درعهده شناسد.

تحریراً فی ۱۷ شهر محرم سنه ۱۱۶۲"

* سند ۸۷۹ انجمن تاریخ ایران/ اسناد و مکاتبات (صبری) ص ۲۱۵– ۲۱۶

منشور ابراهیم میرزا
در اعطای وزارت آذربایجان

[محل مهر جیقه‌دار با تاریخ ۱۱۶۱، باسجع:]:

سلام علی ابراهیم

آن که چون پیوسته منظور نظر آفتاب اثر اقدس و مکنون خاطر خطیر مرحمت گستر مقدس آن است که هریك از غلامان عقیدت قرین و چاکران ارادت آیین که از بدو طلوع نیر درخشان این دولت پایدار و از حین سطوع آفتاب رخشان این شوکت ـ ابدمدار گوی سبقت در میدان اخلاص و خدمتگزاری از همگنان ربوده باشد به ادراج مراتب عالیه و ارجاع خدمات لایقه بین الاماثل رتبهٔ امتیاز بخشیده سرافراز فرماییم ، مرآت این مقال عکس پذیر صورت احوال مقرب الخاقان میرزا محمد ـ شفیع قدیمی است. لهذا شمه‌ای از مراحم بی کران شاهی و نبذه‌ای از بحار غمام الطاف بی پایان ظل اللهی شامل حال و کافل آمال او گردیده از ابتدای چهارمادهٔ هذه السنهٔ میمونهٔ لوی ئیل، مقرب الخاقان مشارالیه را به رتبهٔ وزارت آذربایجان سرافراز و مبلغ هفتصد تومان تبریزی مواجب سالیانه در وجه او مرحمت وعنایت

۱ـ تاریخ تبریز ص۲۸۳/۳۸۴

فرمودیم که هر ساله از بابت مالیهٔ دیوان بازیافت و صرف معشیت خود کرده‌ازروی جوهر و کار آگاهی بـه لوازم امر مـزبور و مراسم آن قیام و در تـوفیر و تکثیر مالیات وخالصه‌جات و اجارات ونگـاه داشتن سررشته‌جـات و تنقیح و تشخیص محاسبات ضابطان وعمال ومباشرین امور دیوانی واز نیات حسن اخلاص‌وکاردانی و خدمتگزاری خود را درپیشگاه خاطر خطیر اقدس جلوهٔ ظهـور دهد و مـوازی سه‌نفر نویسنده به جهت نگـاه داشتن سررشتجات خود نگاه داشته از تاریخ مزبور در وجه هر یك مبلغ بیست تـومان تبریزی مـواجب سالیانـه مقرر دانسته از بابت مالیات ابوابجمعی وکلامهم‌سازی وسررشتهٔ‌محاسبات را مفصل و مشروح در کمال تنقیح نگاه دارد.

وکلا وحکام ولشکرنویسان کل وضابطان و عمال وکلانتران وکدخدایان و عموم اهالی‌ولایات آذربایجان مشارالیه راوزیـر بالاستقلال مملکت‌مزبور دانسته محاسبات خود را نزد وکلا و مقرب‌الخاقان مشارالیه مفروغ سازند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی شرح رقم اشرف را در دفاتر خلود ثبت و از شائبهٔ تغییر وتبدیل مصون ومحروس فرمایند ودرعهده شناسند.

تحریراً فی شهر ذی‌حجةالحرام سنة ۱۱۶۱*

* تاریخ تبریز ص ۲۸۳/۲۸۲

نامهٔ مصطفی‌خان شاملو به‌صدراعظم عثمانی

مخلص عقیدت‌کیش و محب صلاح‌اندیش، بعداز عرض واهدای جـواهر دعوات وافیات اجابت آیات استجابت سمات و اتحاف تحیات مخالصت علامات مؤالفت بینات که بهترین‌هدایای مخلصان و صادقترین تحفهٔ محبان‌است، مکشوف رأی ممالك‌آرای‌بیضای ضیای عالی‌ومعطوف‌ضمیر خورشید تنویر متعالی که مطالع طلیعهٔ فیوضات‌الهی‌است و مطرح‌اشعهٔ تأییدات نامتناهی وعقده‌گشای تمنای‌جمهور انام و انتظام‌بخش سلسلهٔ ایام است می‌داردکه در احسن اوان و ایمن زمان‌که جنان خلوص توأمان متمنی وخواهان این احسان نمایان بود، طـلوع‌صبح عنوان نـامهٔ الطاف شمامهٔ نامهٔ نامی‌که نامزد این اخلاص آیین شده بود ضیا افروز دیدهٔانتظار گردید و از شرفیابی و اهتزاز مطالعهٔ ریاض مضامین ملاطفت قریـن حقیقت‌آینیش غنچه‌های شکفتگی ونشاط ورياحین‌خرمی‌وانبساط واثمار الفت وارتباط چید.مقارن این‌حال سعادت مآل نیزورود مسعود میمنت نمود وملاقات بهجت سمـات مسرت آیات عالی‌جاه معلی جایگاه وزیر صائب التدبیر ومشیرمشتری نظیر مفخـم مکرم، جناب سعادت‌مآب معلی‌القاب دستور معظم‌الحاج محمدپاشا در دارالسلام بغـداد اتفاق افتاد. فی‌الحقیقه لوازم‌مؤالفت‌وملاطفت‌وداد ومراسم موافقت‌ومیهمان‌جویی و میزبانی و اتحاد در جمیع موارد مرعی ومسلوك فرمودند وچـون در مطاوی‌نامهٔ

ملاطفات خنامه‌همای فحوای ارسال سوادنامهٔ همایون دولت علیهٔ سلطانیه به حضور سعادت مقصور به‌قلم حقایق توأم بال‌گشاگردیده همانا سایه‌افکن تارك مدارك این این خیرخواه هر دو دولت ابـد مدت شد . حسب‌الاشارهٔ لازم الاطاعة والبشارة سواد الفت موادمذکوررا تسلیم گماشتگان عالی‌جاه سعادت همراه‌وزیرعدیم‌النظیر معزی‌الیه نمودکه انفاذ درگاه مسلمین‌پناه‌وخلایق امیدگاه لازالت ظلال عنایته‌ظلیلا علی مفارق‌الآفاق نمایند وبنابر آنکه عالی‌جاه معلی‌جایگاه سابق‌الالقاب سواداتحاد مواد مذکور را ارسال می‌فرمودند، واجب ولازم بودکه به‌این تقریب وسیله جسوی اعلام و اشعار این مدعا ومترصدگرددکه ازآن جا کـه همگی‌همت‌عالـی نهمت‌آن فرشته خصلت به‌آسایش ورفاه حال عباد ورجال که ودایع حی‌متعال‌انـد مصروف می‌باشد.رجای کامل ویقین حاصل است‌که انشاءالله‌الملك‌العلام امورومهام بر وفق مراد ومرام‌عماقریب‌صورت‌تکمیل‌واختتام پذیرفته آثار خیر وفواید آن‌الی‌یوم‌القیام عاید آن دولت ابدمدت علیهٔ خاقانیهٔ سپهر احتشام و این دولت‌گردون عدت عـالیهٔ سلطانیهٔ معدلت فرجام‌گردد.

توقع وتربص از مکارم اخلاق آن منتخب‌آفاق آنکه نظر به‌خلوص‌عقیدت و خیریت نیت این خیرخواه طرفین تا اوان سعادت ادراك حضور کثیرالنور، همیشه ازشمایم همیشه‌بهار تذکار واظهار صحت‌ذات‌کثیرالبرکات ملکی‌ملکات‌خاطرمنتظار و ضمیر مستخبر را مسرور ومعطر فرمایند.

باقی آفتاب جهانتاب دولت و شوکت وعظمت وابهت وبختیاری‌از مشرق سعادت ونصفت وکامکاری طالع‌ولامع‌وبرمفارق مسلمین سایه‌گستر باد، برب‌العباد.

سنهٔ ۱۱۶۲

[مهر]: عبده‌مصطفی

۱ــ اسناد انجمن/ اسناد و مکاتبات (صبری) ص ۱۹۵ــ۱۹۷

نامهٔ مصطفی‌خان شاملو به‌صدراعظم عثمانی[1]

مخلص صادق الاخلاص و معتقدکامل الاختصاص که علی التوالی والتواتر صمایف ایام ولیالی‌را به‌درر غرر دعای دوام‌دولت‌آن حضرت مزین ومحلی‌دارد، بعداز اهدای هدایای تحیاتی که اب غنچه اخلاص ازلطافت نفحات آن درچمن اختصاص متبسم شود وشامهٔ صدق وصفا ازطراوت فوحات آن درگلزار عقیدت‌و وفا متنسم گردد وپس از انحاف طرایف دعائی که نسایم خلوص آن ریاض بهجت ونضارت وخضارت ونفایح خصوص آن گلزار عقیدت رالطافت وطراوت بخشد، ساحت‌گردون مساحت خاطر خطیر مهر تنویر و پیشگاه فلك دستگاه ضمیر منیر خورشید تأثیر راکه ازلمعات انوارغیبی ولمحات اسرار لاریبی مستفیض ومستفید است به نثارگلهای الوان و ایثار غنچه‌های خندان اظهار مدعا مزاحم می‌گرددکه چون برسجنجل[2] مهد ضیای والامنطبع خواهد بودکه دراکثر اوقات صفحهٔ لسان

۱ــ درپشت لفاف نامه چنین آمده:

یا حفیظ تعالی شانه العزیز

ذریعة الاخلاص بندگان‌ذی‌شان،معلی‌مکان جبلی‌الجود والاحسان،کثیرالبروالامتنان، عالیجاه والاجایگاه ، معالی دستگاه ، وزیر مکرم و مشیر مفخم،نظام العالم، صدراعظم ، ادام الله اجلاله لعالی [مهر] عبده‌مصطفی

۲ــ به معنای آئینه

وصحیفهٔ جنان به رقوم ذکر مآثر بهیه وشرح مناقب سنیه مرقوم می‌باشد، دیگردر آن خصوص خوض نمودن بی‌معنی و تطویل لاطایل دانسته به اظهار این مطلب مبادرت می‌ورزد که از آنجاکه نظر به وفور خلوص خیرخواهی دولتین علیتین پیوسته درفیافی وسیله و بوادی فرصتی است به ذرایع صفوت ودایع خود را از مذکورین ذیل و حواشی خاطر دریا مقاطر می‌ساخته باشد، دراین وقت‌که فرستادهٔ مخلص از اردوی کیهان پوی اعلی معاودت و از درگاه آسمان جاه بندگان اقدس ارفع وامجد همایون اعلی کمترین غلامان را به ارسال خلعت آفتاب طلعت فاخره ورقم قدر توأم مبارك تهیه وتدارك امرسفارت بدون‌ثانی انفراداً قرین افتخار فرموده‌اند، امر اقدس شرف‌نفاذ یافته‌که در این چند یوم، نامهٔ همایون مصافات مشحون را ارسال خواهند فرمودکه به مخلص رسیده به‌اعتماد توفیقات الهی واعتضاد بخت همایون سفارت مقرون اعلی حضرت ظل‌اللهی، بعد از نوروزفیروز، بلاتأخیر به‌همعنانی قاید تفضلات قادر معبود، روانهٔ آن کعبهٔ‌مقصود ولوازم امرسفارت، که همگنان را محمود و عالمیان‌را مقصود است، تقدیم یابد و چون این معنی موقوف براذن و رخصت وتعیین مهماندار از طرف ذی شوکت و شرف دولت ابدمدت علیه می‌باشد، مخلص هم زیاده ازین توقف نمودن در بغداد را مقرون به‌صلاح‌وصواب دولتین‌علیتین‌نمی‌داند، بناء علیه‌لازم دانسته به‌این‌ذریعهٔ المخالصت مبادرت وصورت رقم مطاع را به جهت استخبار شرح مندرجه ملفوفاً روانهٔ صوب صواب حضرت‌گردون بسطت اعلی ساخت‌که بعداز تشرف به‌شرف تقبیل انامل فیوضات شامل وانطباع و انعکاس مفاهیم‌آن برجام جهان نمای خاطر آفتاب مآثربدانچه مقتضی‌رأی جهانگشای وامر واشارهٔ عالی به‌صدور ونفاذ پیوندد مقرر فرمایندکه تخت و خیمه را که مرحوم احمد پاشا ضبط والی حال در تصرف گماشتگان والی دارالسلام بغداد می‌باشد ، تسلیم مخلص و ان شاءالله‌الرحمن حرکت به‌عمل آید.

لهذا امید است‌لدی شرف الوصول وعزالحصول،درخصوص‌مأمول:سزاوار

همت ونیت بحرخاصیت حسن التفات مبذول ومخلص صافی طویت را از تحریر عطوفت نامهٔ معلی از حضیض خمول قرین اوج اعتبار وقبول خواهند فرمود.

باقی اسباب عظمت وجهانداری وآثار ابهت وکامکاری لحظه به لحظه‌در توالی وتزاید وکوکب اقبال جاودانی واختر اجلال وکامرانی در ترقی باد.

سنهٔ ۱۱۶۲*

* اسناد انجمن (خط همایون‌ص۱۲۳) / اسناد ومکاتبات(تصیری) ص۲۰۱-۱۹۹

نامهٔ ابراهیم‌شاه به‌احمد پادشاه‌والی‌بغداد

الملك‌لله
ولاقوة الابالله

فرمان همایون شد

آن‌که ایالت‌ووزارت‌وشوکت واقبال‌پناه، عظمت وحشمت‌واجلال‌دستگاه، عالی‌جاه امیرالأمراء العظام، دستور معظم ومشیر مفخم، نظاماً للأیالة والوزارة و الحشمة والشوکة و الاجلال، احمدپاشا والی دارالسلام بغداد، به صنوف عنایت خاص پادشاهی والوف اشفاق افزون از قیاس ظل‌اللهی درجهٔ امتیاز و اختصاص یافته‌بداند که سفارت وشوکت واقبال پناه، حشمت وابهت‌واجلال‌دستگاه، عالی‌جاه عمدةالخوانین العظام‌مصطفی‌خان‌شاملو افشار ایلچی مملکت روم‌که دربغداد‌توقف دارد،او را به‌ایلچیگری وسفارت دولت علیهٔ عالیهٔ‌عثمانیه تعیین ونامهٔ همایون‌مشعر برقواعد مودت و دوستی بین الدولتین علیتین به اعلی حضرت فلك رفعت‌گردون

۱ــ عنوان‌نامه درسند: بودفعه ایران شاهی الازدولاو ابراهیم شاهدن‌آلان رقعلك صورتیدر بودر که:

بسطت ثریا منزلت مشتری سعادت، اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران، سلطان البرین و خاقان البحرین، ثانی اسکندر ذی‌القرنین، پادشاه اسلام پناه آسمان بارگاه مرقوم و ارسال می‌شود که آورده به‌عالی‌جاه مصطفی‌خان رسانیده که عالی‌جاه مشارالیه از بغداد حرکت و روانهٔ دولت ابدمدت علیهٔ عالیهٔ عثمانیه شده مراسم سفارت را به‌نحوی که شایان شأن این دولت ابدمدار بوده باشد به‌جا آورد. می‌باید آن عالی‌جاه تا وصول نامهٔ همایون، مراتب مزبور را به پایهٔ سریر خلافت مصیر عثمانی عرض و رخصت واذن حاصل نماید که تا وصول جواب از دولت ابدمدت از این‌طرف قرین‌الشرف نیز نامهٔ همایون به‌عالی جاه مصطفی خان رسیده بلا توقف از بغداد حرکت و عازم مقصد شود و شفقت نواب همایون ما را دربارهٔ خود به‌درجهٔ کمال دانسته مطالب و مدعیانی که دراین دربار خلافت مدار داشته باشد به‌اسعاف و انجاح مقرون شمرده بدون حجاب به‌عرض ایستادگان پایهٔ سریر گردون قباب رسانیده درعهده شناسد.

تحریراً فی ۱۲ شهرمحرم‌الحرام سنه۱۱۶۲*

* اسناد ومکاتبات (عسیری) ص ۲۰۳ ـ ۲۰۵

نامه میرزا مهدی خان به‌احمدپاشا والی بغداد[1]

پیوسته مقالید دارالسلام وزارت ودولت واقبال و مفاتیح شهرستان سعادت ومناعت‌واجلال درید اقتدار بندگان ذی‌شان‌بوده، کشور ابهت وکامکاری ازتطرد جنود حوادثات مصون و ممالك مجدت و بختیاری از تطاول لشکرفتن محروس و مأمون باد.

بعد از تقدیم مراسم اعزاز وتکریم‌وادای لوازم تبجیل وتفخیم، مشهودرأی ملاطفت پیرای عالی‌می‌داردکه صحیفهٔ شریفهٔ والا ونمیقهٔ انیقهٔ علیاکه سمت ابلاغ واهدا یافته بود، فیض ورود ارزانی و از مژدهٔ صحت ذات خجسته سمات سامی ساغر دهان رالبریز بادهٔ شکر ریز یزدانی‌ودامن دل رامشحون به‌گلهای رنگارنگ بهجت‌وشادمانی‌ساخت. مترقب ونیازمند از مکارم اخلاق مخلص نوازآنکه‌پیوسته به‌کلیدخامهٔ دلگشا ابواب مسرت برچهرهٔدوستان بازومهمات اتفاقیه رانگاشتهٔ‌لوحهٔ خلت طراز سازند.

شرحی که درحاشیهٔ مکتوب درباب رسیدن اشرفی نوشته شده است

پانصد عدد اشرفی‌انجم‌لمعان‌که از دارالضرب عطوفت‌واحسان اکرام وبه‌

۱ــ عنوان درمنشآت: «درجواب مکتوب احمدپاشا والی بغداد نوشته شده»

فحوای الکیس بن الکیس سر به مهر اهدا شده بود، رسید . خانهٔ وداد آباد. هر- چند که طبع جواهر سامی در تفقد حال مخلصان برسر بهانه می‌باشد، لیکن در نظر معامله شناس جز کالای گرانبهای محبت را بها نمی‌باشد و نقد التفاتی که از خلاص اخلاص بر آمده در دار الضرب دوستی به سکهٔ قبول قلوب اهل دل برسد، بهتر از زر ناب کامل عیار مکاتیب مودت اسالیب نخواهد بود.*

* منشآت ص ۲۹

نامهٔ احمدپاشا به سلیم‌خان وزیر ابراهیم‌شاه[1]

بعداز تشیید مبانی خلوص و تمهید قواعد خصوص، به اهدای درر دعوات صافیات مصافات علامات مجاملت‌مخصوص و اتحاف غرر تحیات وافیات‌مصادقت آیات عقیدت منصوص کـه پیرایهٔ دوشیزهٔ دوستی و اتحاد و غازهٔ چهرهٔ محبوبهٔ مؤالفت و وداد تواندبود سرلوح دیباچهٔ رسالهٔالفت و ولا را به‌شنجرف ولاجورد عرض مدعا زیب و زیور می‌دهد کـه فاتحهٔ کتاب خلت و موالات وسبع‌المثانی صحیفهٔ صفوت والتفات، اعنی مفاوضهٔ مستلزم الأنبساط و مراسلهٔ مستوجب‌النشاط که به دستیاری قلم زرین وخامهٔ مشکین منشیان بلاغت نشان سمت ارتباط و رسم زینت وانضباط پذیرفته، به‌انضمام هدیهٔ بهیه وتحفهٔ سنیهٔ یادبود، به‌صحابت بندگان یکجهتی توامان میرزا محمد علی و حسین‌آغای میرآخور شرف ارسال یافته بود، درحینی به سعادت مقرون وهنگامی از وصمت حوادث مصون، عزوصول ارزانی وفؤاد مخالصت اعتیاد را نصیبه اندوز مسرت و شادمانی ساخت. انشاءالله‌تعالی خانهٔ رافت وعطوفت‌آباد و همـواره درکنف حمایت پروردگار ازگزند حوادث

۱ـ عنوان در سند: بودفعه ایران شاهك وریـری اولان سلیم‌خانه تحریـراولنان مکتوبك صورتیدر بودرکه:

روزگار مأمون باشند، بمنه وجوده.

از آنجاکه مقدماً وصول خبرعزل محب وتفویض ایالت دارالسلام بغداد به عالیجاه معلی جایگاه، صدراعظم سابق محمد پاشا، رقم زد خامهٔ یگانگی ختامه گردیده، زیاده را موجب تصدیع دانسته می‌شد و دراین‌وقت که به شکرانهٔ انعام و احسان بندگان همایون اعلی به‌تحریر عریضهٔ علیحده جسارت لازم می‌دید تسطیر این خلوص نامچه را مبادرت و انشاءالله تعالی هروقت و درهرکجا باشد، در خصوص امرخیر مصالحه و التیام بین‌الدولتین علیتین به‌قدر سعی و اهتمام و خود را به قصور راضی نخواهد داشت.

مأمول ازمکارم سنیه‌آنکه مخلصان ازحواشی ضمیرمهرتنویر مهجورنبوده، گاهی که اتفاق افتد مصحوب مترددین از مفاوضات لازم‌البشارات وانهای مهمات قرین حبور و سرور می‌فرموده باشند، که در تمشیت آنها لوازم صفوت به تقدیم خواهد رسید.

باقی قصور بی‌فتور دولت و شوکت و ابهت و اقبال ازفیض عنایات الهی معمورباد.*

* سند ۸۷۸ انجمن تاریخ ایران.

نامهٔ احمد پاشا به ابراهیم‌شاه افشار[1]

عرضه داشت داعی دولت ابدمدت وسایل قوام مبانی شوکت و ابهت که در مضمار خدمتگزاری و میدان چاکری و ثناکاری دامن عقیدت درمیان گوی مسابقت ازهمگنان ربوده، قواعد فرمانبرداری ومعاقد هواداری را بهمزیت استحکام منضم ومقرون وصحایف اوقات لیل ونهار را به ارقام وظایف دعای آن‌حضرت به مزید مسألت‌مرین ومشحون می‌دارد.

بعدازعرض نیاز بندگانه وخدمت‌ثنای یکجهتانه، بهموقف‌عرض می‌رساند که صدرالکتاب صحایف دولت وکامکاری وفصل‌الخطاب جریدهٔ شوکت وبختیاری، اعنی رقم قدر توأم اعلی، که ازطرف مرحمت طرف محرران دارالانشای سرکار دیوان اعلی به اسم این اخلاص قرین شرف صدور وظهور وبه‌انضمام بعضی‌تحف وتشریفات‌که این یکجهتی آیین به احسان و انعام آن قرین افتخار و رهین امتنان شد و به صحابت بندگان درگاه آسمان‌جاه میرآخور حسین‌آغا ومیرزا محمدعلی

۱ــ عنوان در سند: بودفعه ایران شاهی‌ابراهیم‌شاهك رقمی جوابنده تحریراولنان مکتوبك صورتی‌در بودر که:

کصحف مکرمهٔ بایدی سفرة[۱] در هنگامی به شرف ممتاز و زمانی به سعادت انباز از افق عاطفت وتنق عنایت مانند همسای اوج عزت و اقبال سایه‌افکن فرق‌افتخار و اعتبار گردیده، به‌اندازهٔ طاعت وقدر استطاعت به خطوات عقیدت استقبال و در تزاید مواد اعزاز و تقبیل وتضاعف مراسم احترام وتبجیل مساعی مشکور به‌ظهور رسانیده، وظایف دعاگوئی و دوامجویی را تجدید وتکرار وموافقت دولتخواهی وصداقت خویی را دراستقامت واستقرار افزوده، انعامات واعانات فاخره را زیب و زیورکنف و دوش اشتهار ساخت. ان‌شاءالله تعالی خورشید عنایت و الطاف بلاغایات بندگان اعلی برمفارق عموم دولتخواهان ابدی القرار و ظلال اشفاق و اعطاف بی‌نهایات خدام درگاه معلی برنارك جمهور و اعیان سرمدی‌الاستقرار باد.

چون دراین‌وقت رافع عریضهٔ عبودیت عازم معاودت وبرذمت این صافی نیت لازم می‌نمود، به تحریر این معروضه جسارت ورزیده، ازجناب باری‌جل‌شانه مسئول آن است که ذات اقدس و وجود مسعود مقدس امجد اعلی درکنف حمایت وکهف صیانت‌صمدانی محفوظ و از اثمار لطافت ثمار حدایق‌جهانگیری‌وکشور ستانی محظوظ و ظل مرحمت وسایهٔ عنایت پاینده و مستدام باد.

باقی‌امره‌اعلی*

۱ــ سورهٔ عبس: فی‌صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی سفره (آیات ۱۲ــ۱۴).

* ــ سند ۷۸۹ انجمن‌تاریخ‌ایران/اسناد و مکاتبات (تصویری) ص ۲۰۷ــ۲۰۹.

فرمان ابراهیم شاه به مصطفی‌خان شاملو

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

موضع مهر مبارك همایون اعلی

الملك‌لله

لاحول‌ولاقوة‌الا‌بالله

فرمان همایون شد

آنکه‌سفارت وشوکت واقبال‌پناه، ابهت وحشمت واجلال‌دستگاه، عالی‌جاه عمدة‌الخوانین‌العظام، نظاماً للسفارة والشوکة والحشمة، مصطفی‌خان شاملو افشار، ایلچی‌ممالك‌روم، به‌اشفاق‌بی‌کران‌پادشاهی‌والطاف‌بی‌پایان‌ظل‌الهی‌سرافرازومباهی بوده بداند که اسبان پیشکشی که دراین‌وقت انفاذ درگاه‌معلی کرده بود، به‌نظرانور رسیده مستحسن طبع اقدس گردید. ان‌شاءالله تعالی، دراین چند روز، نامهٔ همایون مرقوم و ارسال می‌شود که ازبغداد حرکت وعازم دولت ابد مدت علیهٔ‌عالیه عثمانیه شده مراسم سفارت را به‌تقدیم رساند و امیرآخور سرکار عالی‌جاه امیرالامراء العظام دستورمعظم ومشیر مفخم، احمدپاشا والی بغداد که به درگاه معلی آمده‌بود مرخص فرمودیم که معاودت نمود.

باید که به همهٔ ابواب، به توجهات خدیوانه مستظهر و مستمال بوده مطالب ومدعیات خودرا عرض کرده به انجاح مقرون داند ودرعهده شناسد.

تحریراً فی ۱۷ شهر محرم‌الحرام سنه ۱۱۶۲ *

* ـ اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۲۱۵/۲۱۶/ به نقل از بایگانی نخست‌وزیری ترکیه، خط همایون ش ۱۴۸.

نامهٔ شاهرخ شاه افشار به صدراعظم عثمانی[1]

جناب وزارت‌مآب جلالت نصاب، مسندآرای محفل ابهت واعتبار و وسادهٔ انجمن عزت واقتدار، وکیل امین‌دولت‌عثمانیه، رکن رکین سلطنت بهیهٔ سلطانیه، صدراکرم و وزیر اعظم ادام‌الله‌اجلاله‌را بعداز ادای رسمیات مشفقانه منهای نهای اصابت اقتضا می‌دارد که مکتوب آداب اسلوب، در زمانی مرغوب، وارد ساحهٔ وصول و مضامین خلوص آیین آن مفهوم ضمیرحقانیت شمول گردید. شرحی که اعلام شده بود که آن والاجاه درتشیید اساس دوستی بین‌الدولتین مظهر مساعی جزیله شده‌اند، ازاین‌طرف قرین الشرف نیز به‌قدر امکان درانجام وختام این امر خیر فرجام بذل توجه وابراز اهتمام شود. قبل‌از نوشته ورجاء آن جناب ازجانب این خیریت نصاب درنضج مواد و ازالهٔ فساد شرایط‌پاسداری وسعی مبذول می‌شد. حال بحمدالله به توفیق ایزد متعال و میامن صدق نیت خیرخواهان دولتین آنچه مأمول ومقصود بود میسر وصورت مصالحه به‌موجب وثیقه که ملحوظ‌نظرمی‌گردد

---

۱. عنوان دربایگانی باش‌وزیری‌ترکیه: مقام‌صدارت‌عظمایه بودفعه نظیف مصطفی افندی ایله وارد اولان شاهرخ میرزانك فارسی مکتوبیدر. غرض از صدراعظم عثمانی حاجی محمد پاشاست که از رجب ۱۱۵۹ تا شعبان ۱۱۶۰ سمت صدارت عظمی داشته.

برمرآت قبول وحصول جلوه‌گرگردیده، افتخار الأماجد نظیف افندی به‌کامرانی وخرسندی نائل اعزاز و سربلندی شده، رخصت انصراف یافت. آن والاجاه بـه دستور محافظ حدود دوستی دولتین خواهند بود.

باقی ایام وزارت و دولت بماناد*

ز نام شاهرخ چون مهر از تأیید ربانی
نمایان است فـر دولت آثـار جهانبانی

[مهر]

* . بایگانی باش‌وزیری استانبول نامهٔ همایون ج ۸. ص ۱۹۱، سند ۲۲۸ انجمن تاریخ ایران.

فرمانی دیگر در تأیید نظارت میرزا محمد رضی ناظر

[مهر شاه با سجع «الملک لله» در جبقه و سجع]:

شد در اقلیم رضا صاحب نگین شاهرخ کلب امیرالمؤمنین

فرمان همایون شد

آن که بنابر شفقت بی‌نهایت شاهانه و مرحمت بی‌غایت خسروانه، دربارهٔ خلاصة‌السادات العظام و زبدة النجباء الکرام میرزا محمد رضی، به دستور سابق مشارالیه را بمرتبهٔ نظارت آستانهٔ مقدسهٔ عرش درجه سرافراز ومواجب ومرسومی که نقداً وجنساً دروجه خلاصة‌السادات العظام مومی‌الیه مقرر بوده به همان دستور قدیم برقرار فرمودیم، بنوعی که باید و به‌طریقی که شاید و از حسن مساعی جمیلهٔ او آید، به‌اتفاق عالی‌جاه اسلام واسلامیان ملاذی متولی جلیل‌الشأن در نسق ورونق آستانهٔ مقدسهٔ عرش درجه ومستغلات و کارخانجات و نظم و نسق زراعت واملاک موقوفهٔ سرکار مقدس و تعیین داروغگان در دمه‌جا موافق قرارداد ضابطهٔ ایام صفویه و ضبط و ربط محصولات املاک مذکوره معمول و به هرجاکه عالی‌جاه متولی کس تعیین نماید، آن سلالة‌السادات العظام نیز احدی را تعیین نماید که در

آنجا ناظر و مستحضر باشد و درجابه‌جا تعیین‌نمودن سرکشیکان و خادمباشیان و خدام آن سرکار موهبت‌مدار به ضابطه و دستور قدیم، به‌موجب ارقام قضا فرجام سلاطین جنت مکین و نواب مرحمت و غفران‌مآب کشیك به‌کشیك به خدمات مرجوعهٔ‌ایشان دخیل ومستحضر وبدون تقصیر احدی را تغییر وتبدیل‌نداده هرکدام ازمنسوبان که درخدمت مرجوعهٔ بخودکوتاهی نمایند، به اتفاق عالی‌جاه متولی بازخواست وتنبیه و از امورکلی وجزئی آن سرکار فیض‌مدار مستحضر و آگاه بوده و سررشتهٔ منفحه نگاه داشته‌کوتاهی ننماید وحس‌کاردانی و جوهر ذاتی خود را ظاهرسازد واگر درامری از امور متعلقهٔ آن سرکارکوتاهی ازاو واقع‌شود موجب مؤاخذه وبازخواست خواهد شد. عالی‌جاه متولی و سرکشیکان و عمال وباقی منسوبان سرکار فیض آثار حسب‌المسطور مقرردانسته ازسخن صلاح وحسابی او انحراف نورزند و سلالة السادات العظام مشارالیه را ناظر بالاستقلال والاًنفراد آن‌سرکار دانند. مستوفیان‌عظام‌کرام دیوان اعلی‌صورت رقم‌اقدس‌را دردفاترخاود ثبت و درعهده شناسند.

تحریراً فی‌شهر ذی‌الحجة الحرام سنهٔ ۱۱۶۱*

* شعر. طبد ص۱۵۲/۵۵ (بتصحیح محمدتقی مدرس‌رضوی، ۱۳۵۲هـ.ش).

فرمان شاهرخ

هو الله تعالی شانه

فرمان همایون شد

آن که ارآنجا که دراین اوان سعادت نشان، به‌محاسن الطاف خداوندجهان ومیامن اعطاف پروردگار زمین وآسمان فیض امداد بواطن قدس مواطن حضرات ائمهٔ اطهار نگین سلطنت ونـامداری را به نام نامی ما تزیین داده و شقهٔ علم ظفر پرچم فیروزی وجهانگشائی را درهوای اقبال ما رتبهٔ سایه‌گستری‌داده همگی نیت تمام خیریت‌والا وجملگی همت‌بحرخاصیت‌معلی مصروف برآن است‌که خدمات آستانهٔ مقدسهٔ رضویه مختص‌سادات عالی‌درجات وانتظام امورآن سرکارفیض‌مدار متعلق به‌ایـن زمرهٔ پسندیده صفات بـاشد، لهذا از ابتدای سنهٔ میمونـهٔ ثیلان ئیل سرکشیکی کشیك رابع آستانهٔ مقدسه را به سیادت و نجابت و فضیلت‌پناه، افادت و افاضت دستگاه، سلالةالسادات والنجباء العظام، نظاماً للسیادة والنجابة والفضیلة میرزا محمد حسین الرضوی شفقت و مبلغ بیست تومان تبریزی نقد و مقدارچهل خروار غله به وزن تبریز به وظیفهٔ سالیانهٔ او مرحمت فرمودیم که درسالة ر بابت موقوفات سرکار فیض آثـار نقد وجنس وظیفهٔ مقررهٔ خود را بازیافت و صرف

معیشت خود نموده، به نحوی که باید و به‌طریقی که شاید و ازحسن نیت وصفای طویت او آید، به‌لوازم‌امر مزبور وخصوصیات آن قیام واقدام وآثار نیکوخدمتی خود را در آن آستانهٔ منورهٔ عرش درجه بر رای جهان‌آرای اقدس ظاهرسازد. عالی‌جاه خلاصة‌السادات العظام متولی جلیل‌الشأن ونـاظر سموالکان و وزیر و مستوفی وعمال آن‌سرکار موهبت‌مدارسرکشیکی کشیك مزبور را به‌سلالة‌السادات مشارالیه متعلق و وظیفهٔ او را بقدأ جنساً به‌دستور باقی موظفین مهم‌سازی [کنند] وموقوف رقم مجدد ندارند.

مستوفیان عظام‌کرام دیـوان اعلی شرح رقم اقدس را در دفاتر خلود ثبت نمایند و از شوائب تغییر وتبدیل مصون و محروس دانسته و درعهده شناسند.

تحریراً فی‌شهر جمادی‌الأولی ۱۱۶۲ *

* شجرهٔ طیبه ص ۲۳۶/۲۳۷ تألیف میرمحمدباقرالرضوی (به تکمیل و تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، ۱۳۵۲).

فرمان شاهرخ

هوالله تعالی شانی

فرمان همایون شد

آن که بنابر شفقت بی نهایت شاهانه وعنایت بیغایت خدیوانه دربارهٔ سلالة السادات والنجباء العظام میرزا محمد ولد خلاصة السادات والنجباء الکرام میرزا محمد معصوم الرضوی سرکشیك، از ابتدای هذه السنهٔ مبارکهٔ ثیلان ئیل سلالة السادات والنجباء العظام موی الیه را درعوض والد مزبور او به رتبهٔ سرکشیکی کشیك اول آستانهٔ مقدسهٔ روضهٔ رضویه به نیابت نواب همایون خود سرافراز و مبلغ پانزده تومان تبریزی ومقدار چهل خروار غلهٔ مثالیه در ازاء خدمت سرکشیکی از بابت موقوفات سرکار فیض آثار دروجه سلالة السادات مشار الیه سالیانه شفقت ومرحمت فرمودیم که هرساله مبلغ و مقدار مذکور را بازیافت وصرف معیشت خودنموده به دستور والد خود به نیابت نواب همایون ما به مراسم امر مزبور وخصوصیات آن قیام واقدام ونظم ونسق کشیك اول را مخصوص خودداسته به نوعی که باید و به طریقی که شاید به لوازم خدمات ومشاغل مزبور و دعای دوام دولت ابدی الظهور اشتغال نماید وهرگاه خواهد به دستور کشیك اول درسایر کشیکها نیز به نیابت نواب همایون

ما از روی کمال ارادت و اخلاص خدمت نماید و از کلی و جزوی امور آستانهٔ مقدسهٔ منوره خبیر و آگاه‌بوده هرگاه خلاف واقعی مشاهده نماید به‌عرض عاکفان سدهٔ‌سنیهٔ اعلی رساند وازهریك از خدام و منسوبان کشیك مزبور تقصیر شرعی به ظهور رسد او راگرفته مقید و محبوس و به اتفاق یکی از دربانان سرکار فیض آثار نزد عالی‌جاه متولی جلیل‌القدر بفرستدکه اورا تنبیهٔ وتأدیب نماید ودرهرباب حسن خدمت و اهتمام خود را بر رأی جهان‌آرا ظاهرسازد و درهیچ‌باب کوتاهی جایز ندارد . عالی‌جاه خلاصة‌السادات والنجباء العظام متولی جلیل‌القدر و ناظر سموالمکان وسرکشیکان معظم و باقی عمال سرکار آستان ملایك پاسبان سلالة‌السادات و النجباء العظام مشارالیه را سرکشیك کشیك اول و نایب‌الخدمه بالاستقلال دانند و لوازم امرمزبور را مختص او شناسند و اعزاز و احترام او را لازم‌شمرند. سرکشیکان آستانهٔ مقدسهٔ منوره به‌هیچ‌وجه برسلالة‌السادات والنجباء العظام مزبور تقدیم نجسته درامور متعلقهٔ به او مدخل ننمایند.

مستوفیان عظام‌کرام دیوان اعلی رقم اشرف را در دفاتر خلود ثبت نمایند و درعهده شناسند.

تحریراً فی‌شهر جمیدی‌الاولی سنه ۱۱۶۲*

* شجرهٔ طیبه ص ۲۴۴ / ۲۴۵.

منشور شاهرخ

[مهر جیقه‌دار با عبارت «الملک‌لله» در جیقه و سجع]:
شاهرخ کلب امیرالمؤمنین شد درافلیم رضا صاحب نگین

آن‌که چون دراین وقت انتظام امور ولایات مکنون ضمیرمنیر وانضباط سرحدات مطوی خاطرخطیر اقدس و انضباط وانتظام امورکافهٔ انام منوط براین است که سررشتهٔ قبض وبسط امورسپاهی ورعیت را به‌کف کفایت صاحب کیاستی حواله فرماییم که سالها دردفترخانهٔ اخلاص‌جمع وخرج‌عمل به‌میزان‌قابلیت‌سنجیده روزنامچهٔ اوقات را ازحد نقایص ومعایب خالی‌نموده‌باشند بین‌الأمثال والأقران به‌خدمات شایان سرافراز فرماییم و صورت این‌مقال شاهد حال سلالة‌النجباءالعظام مقرب‌الخاقانی‌میرزامحمدشفیع قدیمی‌است،لهذاازابتدای‌نه‌ماههٔ‌هذه‌السنهٔ ئیلان‌ئیل اورابه‌رتبه‌وزارت کل‌ممالک آذربایجان‌باموا جبی که‌ازسابق‌حسب‌الرقم‌خاقان‌رضوان مکان در ازای‌خدمت مزبور برقراربوده‌سرافراز فرمودیم که هرساله وجوه مواجب خودرا ازبابت مداخل آن‌ممالک‌بازیافت وصرف معیشت‌خود نموده ازروی‌راستی ودرستی به خدمت مزبور ولوازم آن قیام و اقدام نموده آثار دولتخواهی و

خدمتگزاری خودرا بر رای جهان‌آرا ظاهرسازد.

عالی‌جـاهان سردار وبیگلربیگی وقلعه‌بیگیان وحکام وعمال ولایات متعلقه مقرب‌الخاقان مشارالیه را وزیر بالاستقلال والانفراد والاستقلال آن مملکت دانسته از سخن صلاح حساب او تجاوز ننمایند و داد وستد مالیات آن مملکت را بهخط ومهر او منوط ومربوط دانسته و درعهده شناسند.

تحریراً فی‌شهر رجب‌المرجب ۱۱۶۲*

* تاریخ نریز (ص ۲۸۵).

منشور دیگر

[مهر جیقه‌دار با عبارت «بسم‌الله» درجیقه با تاریخ ۱۱۶۲ وسجع مهر]:
نظام‌یافت به‌لطف جناب مرتضوی زشاهرخ‌به‌جهان دین‌ودولت‌صفوی

آن‌که عالی‌جاهان اخلاص پناهان محمدکاظم‌خان قراجه‌داغی قدیمی وکیل ومیرزامحمدشفیع وزیرمالیات آذربایجان به‌اشفاق بیکران خسروانه سرافراز بوده بدانندکه چون آن عالی‌جاهان قدیمی خدمت و هردو محل اعتماد این دولت و نواب همایون مارا درکمال شفقت وعنایت دربارهٔ ایشان فرمایند به موجب عرض و استدعای‌ایشان‌عالی‌جاه رستم‌خان بهارلو را به‌رتبهٔ ایالت و سلالةالنجبایی میرزا محمد شفیع را به رتبهٔ وکالت تبریز و حسنعلی سلطان را به حکومت سراب و فضلعلی سلطان را به حکومت محال‌گرگر و علمدار سرافراز و ارقام علی‌حده به اسم هریك صادر و ارسال‌گردید.

می‌باید ارقام را جابه‌جا تقسیم وسوای اینها نیز قبل‌ازاین حسب‌الاستدعای

---

۱. ظاهراً چنین باید باشد: ونواب همایون مارا کمال شفقت وعنایت دربارهٔ ایشان است.

خوانین وسرکردگان آذربایجان که درر کاب اقدس حاضر بودند واز بسطام مرخص و در معسکر عالی‌جاه امیرالأمراء العظام موسی‌خان سردار عراق روانه می‌شدند ارقام خدمات به‌اسم هریك درولایات آذربایجان صادروارسال گردید ونواب‌همایون مارا معرفتی به حال اکثری ازحکام وعمال وکلانتران ومباشرین امور دیوانی آن ولایت نیست. آن عالی‌جاهان هردو دولتخواه بی‌غرض ومحل اعتمادند وازکار و شغلی که به هریك تفویض شده است مطلع گردیده‌اند. می‌باید حسب‌الواقع دست ازپی بـرده تحقیقات لازمه درهـرباب نموده هریك درکار و شغل متعلقه به‌خود موافق رویهٔ اخـلاص‌کیشی و دولتخواهی مشغول و ازعهدهٔ آن امر حسب‌الواقع بیرون می‌آیند فبها والا اگر احدی قابلیت آن شغل نداشته باشد و از عهده بیرون نتواند آمد یا قدم ازجادهٔ اطاعت بیرون گذاشته سر به‌خودسری و شرارت برداشته باشد اغماض کردن وچشم از دولتخـواهی پوشیدن حکم شریك ایشان‌بودن دارد وباید چشم نپوشید به‌زودی حقیقت حال را عرض و دیگری راکه متناسب آن‌امر باشد قلمی نمایند. ان‌شاءالله به‌زودی رقم اقدس‌صادرشود و درین‌باب غدغن لازم دانسته درعهده شناسند.

تحریراً فی‌شهر ذی‌حجةالحرام سنة ۱۱۶۲

و درحاشیهٔ نامه باهمان مهرمتن:

مقرر آن‌که هرگاه برای انجام خـدمات مقرره امدادی ضرورباشد به‌زودی عرض نمایندکه فوجی از رکاب اقدس به سرعت مأمور آن حدود شوند. موکب همایون نیز درین زودی حرکت وعـازم عراق و آذربایجان می‌باشیم. می‌بـاید از خدمات مقرره خرده‌داری و اهمال نورزند و درعهده شناسند*

* تاریخ تبریز (ص ۲۸۶ / ۱۸۷).

منشور شاهرخ

بسم‌الله تعالی‌هو

[مهر جیقه‌دار با عبارت «الملک‌لله» در جیقه به تاریخ ۱۱۶۳ باسجع]:

آفتاب ملک را گرشد کسوفی چندروز باردیگر شد زنور شاهرخ گیتی‌فروز[1]

آن که سلالة‌النجباء العظام مقرب‌الخاقان میرزا محمد شفیع وزیر کل آذربایجان به اشفاق بی‌پایان خدیوانه مستظهر و مستمال بوده بداند که درین وقت که به میامن تأیید الهی وبواطن‌فیض مواطن حضرات ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام مجدداً بر اورنگ سلطنت موروثی خود جلوس فرمودیم بنابرفرط شفقت دربارهٔ آن مقرب‌الخاقان، از ابتدای هذه‌السنهٔ میمونهٔ یونت‌ئیل، وزارت کل آذربایجان را بامواجبی که سابقاً دروجه آن مقرب‌الخاقان مقرربوده کماکان برقرار وبین‌الامثال سرافراز فرمودیم. چون آن‌مقرب‌الخاقان‌قدیمی وخیرخواه این دولت‌علیه ونواب همایون مارا به‌او شفقت می‌باشد، می‌باید ازروی‌کمال اخلاص وامیدواری متوجه

---

۱. در اشاره به سلطنت مجدد وی، پس‌از پادشاهی چهل روزهٔ‌سید محمد ملقب به شاه سلیمان ثانی و ابهامی به نورچشم یا بینائی وی.

تمشیت امورمتعلقه بهخود بوده درضبط و ربط مالیات و توفیر وتکثیر محصولات و زراعات وتنقیح محاسبات لوازم اهتمام بهعمل آورده حسن سعی واخلاص خود را به منصهٔ شهود همواره گسترد و مطالب ومستدعیات خود را به پایهٔ سریر اعلی عرض و به انجاح مقرون داند.

عالیجاه امیرالأمراء العظام سردار و حکام و عمال ولایات آذربایجان مقرب‌الخاقان مشارالیه را وزیرکل آذربایجان دانسته خط ومهر اورا در داد وستد مالیات معتبر دانسته بدون اطلاع او، داد و ستد ننموده محاسبات خود را نزد مشارالیه مفروغ نمایند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی شرح رقم اشرف را دفتری و از نوایب تغییر و تبدیل مصون دانسته و در عهده شناسند.

تحریراً فی‌شهر جمادی‌الاول سنه ۱۱۶۳*

* تاریخ تبریز (ص ۲۸۴/۲۸۵)

منشور دیگر

[مهر جیقه‌دار شاهرخ با عبارت «الملک لله» در جیقه و تاریخ ۱۱۶۸ با سجع مهر]:

یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه‌گاه[1]

حکم جهان‌مطاع شد

آن‌که سلالة‌النجباء العظام واسوة‌الکبراء الفخام، عقیدت و اخلاص فرجام، مقرب‌الخاقان میرزامحمد شفیع قدیمی وباقی اخلاص کیشان دارالسلطنهٔ تبریز، به اشفاق مهر اشراق بندگان‌اقدس اعلی‌مخصوص بوده بدانند که مدتهاست که عریضهٔ آن اخلاص‌شماران به‌حضور نرسیده و ایشان همگی اخلاص کیشان قدیم و حقوق خدمات سابقهٔ ایشان مطمح نظر خیرمنظر می‌باشد. می‌باید که شفقت بندگان اقدس اعلی را نسبت به حال خود در وجه‌کمال دانسته مطالب و حوایج خود و حقیقت احوالات و گزارش امور آنجا را همه‌وقت به عرض ایستادگان پایهٔ سریر اعلی می‌رسانیده به انجاح مقرون دانند و درعهده شناسند.

جمادی‌الثانی‌سنه ۱۱۶۹*

---

۱. اشاره به سلطنت شاهرخ است درظل حمایت وتحت سیطرهٔ سلطان احمدخان دادانی درهنگام تسلط او برخراسان.

* تاریخ تبریز (ص۲۸۵/۲۸۶)

صورت وقف نامه‌ای از شاهرخ

جای مهر نقش مهر :

بسم‌الله

آنکه باشد کلب سلطان خراسان، شاهرخ

روز و شب بردرگهش سایند مهر و ماه رخ

هوالواقف علی‌الضمائر والسرائر

الحمدلله الواقف علی‌النیات، الموفق لاقتناء الخیرات و المبرات والصلوات الزکیات علی‌اشرف المخلوقات وآله المعصومین الهادین الی‌مناهج الجنات العالیات حتی‌الوقوف فی‌العرصات.

و بعد از آنجاکه واقفان و ناظران کارخانجات سرادقات معارف ربانی و عاکفان کعبهٔ توفیقات عواطف سبحانی پیوسته سالکان طریق حق ویقین و اصحاب سعادت مآب دین مبین را به تقویت ذلک فضل‌الله یؤتیه من یشاء[1] همقرین بوده و به دستیاری ارشاد توفیق وضیاگستری شمع فروزان معرفت و نور هدایت طریق

---

۱. سورهٔ المائدة ۵۴

سرمنزل تحقیق را پیموده ، در این اوان خجسته اقتران وقف مؤبد وحبس مخلد نمودند، بندگان دارادربان، اعلی‌حضرت کیوان‌رفعت، ناهیدسعادت، بهرام‌صولت، خورشیدسمای سلطنت و فرمانروائی و اختر برج عظمت وشهریاری، زینت‌افزای سریر سلطنت عظمای صفویه و نادریه بالأرث والاستحقاق [السلطان‌بن السلطان والخاقان بن الخاقان ، السلطان شاهرخ پادشاه الموسوی الحسینی[1]، ادام الله ظلال جلال دولته و سلطنته] و آب و رنگ چمن دولت با سعادت‌کبری خداداد، ظل ملک سبحان [محمد میرزا ادام الله تعالی اجلاله][2] همگی و تمامی رسد ارثیهٔ خود را از حمامات دایره و بایرهٔ واقعات در دارالثبات کلات را محضاً لله و طلباً لمرضاته بر جمیع سکنه و متوطنین آنجا و غیر هم‌که در آنجا بوده باشند بهره‌ورگردیده و منتفع شده ثواب آن را به روح علیاجاه قمر رکاب، خورشید احتجاب بلقیس مکانی، فاطمةالدورانی نواب علیه طاب ثراه والدهٔ بندگان ثریا مکان نواب مستطاب هبه وبخشش نمایند . و تولیت آن را به اعلم و افقهی که در آنجا امامت جماعت‌می‌نموده باشد مقرر فرمودند وقفا صحیحاً شرعیاً عاماً وحبساً مویداً و صیغه جاری و گفته شد فی‌شهر ذی‌القعدة الحرام من شهور سنة تسع و ثمانین و مائة [۱۱۸۹]بعدالالف من‌الهجرة النبویة. *

---

۱. چون شاهرخ ازجانب مادر صفوی بود و ازجانب پدر نادری (افشاری) او را زینت‌افزای سریر «سلطنت نادری و صفوی ارثاً و استحقاقاً» می‌خواندند یا «موسوی حسینی» . مادر شاهرخ ، فاطمه سلطان بیگم ، دختر شاه سلطان حسین صفوی بود . این دختر که در ۱۱۴۲ نامزد رضاقلی میرزا پسر نادر شده بود، درهفدهم رجب ۱۱۴۹ به خانهٔ وی رفت و نخستین ثمرهٔ این وصلت شاهرخ بود.

۲. شاید هم اشتباهی روی داده باشد. درضمن اولاد و نوادگان نادر و پسرانش «محمد» وجود ندارد. شاید هم محمود باشدکه پسرشاهرخ بود.

* (نادرنامه ص ۶۲۵).

فرمان شاهرخ

حکم جهان مطاع شد

آنکه چون مشرف سرکار عمارات غیب و شهود وانتظام‌بخش کارخانجات دیوان هست و بود که از آشپزخانهٔ نعمای بی‌همتایش ذائقهٔ تمنای روزی‌خواران نعمتکدهٔ حیات حلاوت سنج چاشنی مقصود و به‌اهتمام خوانسالار مطبخ احسان بی‌پایانش رانبهٔ چاشت وشام جیره‌خواران سرکار وجود موجود است، لذت این نعمت شگرف را به ذائقهٔ شعور صدرآرایان انجمن عظمت و اقتدار چشانیده که جمعی از کارآگاهان هوشیار وقدیم‌زادگان اخلاص‌شعار که سالها درسرکار زندگی و مدتها در کارخانهٔ بندگی بـه تهیهٔ سامان و اسباب شعور وکـاردانی و سرانجام مصالح رشد وکفایت‌رسانی پـرداخته باشند، آنهارا به مناصب مناسب سرافراز و بین‌الأمثال والأقران ممتاز فـرمائیم. مصداق این مقال صورت احـوال نجابت و کمالات پناه سلالةالسادات العظام، قدیم‌زادهٔ اخلاص‌مراسم میرزا ابوالقاسم است که درتقدیم این امور برهمگنان فائق و اصناف مراعـات را قابل و لایق است. و لهذا.... الطاف اشفاق خدیوانه [شامل][1] احوال مشارالیه‌گردیده، خدمت مشرفی

---

۱. تصحیح قیاسی.

عمارات مبارکات سرکار فیض‌آثار [شهد][1] وشربت خانه و دارالشفاء ومتعلقات آن سرکار را من‌حیث‌المجموع، که با مرحمت‌پناه میرزا احمدخولیش‌مومی‌الیه بوده، به‌او مفوض ومرجوع نمودیم که به تقدیم امور مزبور اشتغال‌ورزد و وظیفهٔ مقرری ومواجب معمولی خدمات مزبور را به‌نحوی که درطومار وقرارداد است در وجه او مقرر فرمودیم که درانجام مهام مزبور لازمهٔ اهتمام تمام به‌عمل می‌آورده باشد و مادام که خود صغیر است، نیابت او را عالیجاه خلاصة السادات‌العظام میرزا محمد شهاب والـد او مقرر فرمودیم که متوجه می‌شده باشد. عالی‌جنابان متولی و ناظر خدمت مزبور را مخصوص مشارالیه دانسته، هرساله وجه وظیفهٔ او می‌داده باشند ومستوفیان عظام ولشکرنویسان کرام صورت رقم مبارک او را ثبت نمایند.

فی‌التاریخ ۸ محرم‌الحرام ۱۱۹۵*

۱. تصحیح قیاسی، در نادر نامه: شد. شاید هم: مشهد

* نادر نامه (ص ۶۵۳) مأخوذ از اصل فرمان که در کتابخانهٔ آستان قدس‌رضوی مضبوط است.

فرمان شاه سلیمان ثانی

«نظر به‌آن‌که اهل ایران به‌سبب تسلط فرق مختلفه‌که بعد از سالها متصرف مملکت ایران گردیده بودند شیوهٔ قطاع‌الطریقی که جبلی‌ذات آنها بود مرعی‌داشته درتخریب وتاراج لمحه‌ای فوت وفروگذاشت نکرده رعایا و سکنهٔ ایران از مدتی به انواع صدمات و بلایاگرفتار بودند، بعد مدت متمادی جناب باری‌تعالی به آن ضعفا ترحم نموده انتظام امور و ارتکساب فرمانروایی ایران را به این بندهٔ درگاه اله و غلام آستان بدالله تفویض فرموده حق را درمرکزخود قرارداده ارادهٔ اقدس چنین است که سپاهی و رعیت ایران پیوسته درکمال آرام و اطمینان بوده شدابد گذشته را نعم‌البدل یافته لیلاً و نهاراً با اهل وعیال مرفه‌الحال به‌دعای دولت قاهره مشغول باشند.

بنابراین، به‌شکرانهٔ توفیق این عطیهٔ عظمی، به درگاه جناب واهب‌العطایا، از ابتدای جلوس والا تا مدت سه سال کل مال و جهات را به طریق انعام به‌سکنهٔ ایران معاف نمودیم و در این سه‌سال نیز اخذ سیورسات به هیچ وجه ازهیچ ملکی نخواهد شد.

هریك ازحکام و عمال باید به‌موجب حکم اشرف عمل نموده تا سه سال

دانی و درمی از اهـل ایران طالب ننمایند. اگـر به مسامع جـلال آزردگی‌خاطر ضعیف‌ترین اهل ایران از دست حکام و عمال رسد بـه اقبح وجهی آن شخص به‌جزا و سزا رسد که باعث رضای حق و تسلی‌خاطر ضعفا وعجزه و مساکین گردد و این حکم بلیغ و برلیغ قضا تبلیغ را باید به مسامع قبول برصفحهٔ سینهٔ خود نقش داده درعهده شناسد*

* مجمع‌التواریخ تألیف محمد خلیل مرعشی تصحیح اقبال آشتیانی ص ۱۲۱/ ۱۲۲.

فرمان شاه سلیمان ثانی به احمدخان درانی

منوط براین‌که جماعت ابدالی همیشه در اطاعت و فرمانبری اجداد عالی‌مقام ما بوده‌اند، به سبب انقلاب و خودسری جماعت غلزه‌ای‌که نسبت به سلسلهٔ علیه [= صفویه] بی‌ادبی به وقوع آوردند، از آن وقت به‌کرات و مرات به انواع مصائب و قتل واسر مبتلاگردیده‌اند چنانچه اظهرمن‌الشمس است. بنابراین ارقام می‌گردد که جناب اقدس الهی بندگان ما را از شر اشرار درکنف حمایت خود محفوظ داشته در این ولابرمسند اجدادی و برملک موروثی لطف نموده متمکن‌گردانیده به انتظام امور سلطنت ایران مأمور نموده مناسب حال و مستحسن مآل و احوال آن عالی‌جاه بلندپایگاه چنین می‌نماید که به نهج سابق طریق‌سلامت را پیش‌گرفته خود را از منتسبان این سلسله دانسته امیدوار و مستظهر عنایات‌بوده داروغگان خودرا ازسرحد قندهار الی هرات طلبیده قلاع وبلدان وقصبات‌مملکت پادشاهی را تفویض عالی‌جاه مقرب‌الخاقان بهبودخان بیگلربیگی هرات نمایند والا آنچه مستحسن برای آن عالی‌جاه باشد به عمل آرند*.

---

* مصحوب کریم‌خان افغان، مراسله‌ای به جهت احمدخان سدوزهٔ افغان روانه فرمودند بدین مضمون:

مجمع‌التواریخ محمد خلیل مرعشی ص ۱۲۳.

فرمان آقا محمدخان به باباخان

درباب انقراض افشاریان

آنکه فرزند ارجمند کامکار اعزارشد عالی‌مقدار، باباخان، به‌عنایت آلهٔ خاطرمهر آثار درجهٔ افتخاریافته بداندکه از آنجاکه به یمن عنایات خداوند بنده‌پرور و به برکت تأییدات حضرت داور، صیقل تیغ مهرسا و برق‌انگیزی سم‌سهند سمندر آسای نواب همایون ما عرصهٔ گیتی‌روشن و از فیض ابدی رحمت صحت بل‌بداه مبسوطنان[1] مبرهن گشته‌ودرهرجا قایدوالذین جاهد وافی‌سبلنالنهدینهم‌سبلنا[2] سلسله جنبان همت والا می‌گرددکه در این اوان سعادت نشان که تسخیر ممالک خراسان‌را عازم وقلع وقمع طایفهٔ ترکمانیه دشت را جازم‌گردیده، به‌طالع‌همایون و بخت سعید و همدستی وماصدق و انزلنا الحدید فیه بأس شدید[3]، از دارالسلطنهٔ تهران‌کوس قیامت غریوکشورستانی بلندآواز ونوای‌جهانگشایی رزم‌آزمای فلک‌

---

۱. سورة‌المائدة، آیهٔ ۶۴.

۲. والذین جاهدو افینالنهدینهم سبلنا و ان‌الله لمع‌المحسنین (سورة‌العنکبوت، آیه۲۶۹.)

۳. سورة‌الحدید، آیه ۵۷.

فرساگردیده به دولت و اقبال وارد دارالمؤمنین استراباد و از اطراف گروه‌گروه لشکرکوه شکوه به نهب واسر وقتل ترکمانیهٔ شومیه ودفع و رفع آن طایفه دچار و بعد ازگیرودار درآن خطهٔ خونخوار رجـال آنها طعمهٔ شمشیرآبدار واطفال و نسوان آنهاگـرفتار قید اسارت‌گشته و اسباب و دواب افزون از حیطهٔ احتساب به معرض اکتساب غـازیان بهرام انتقام و دلاوران خـون‌آشام درآمد. فآخذهم‌الله بذنوبهم[1] و بعد از تنبیه‌کامل‌که برسبیل عامل جهت هریك ازطوایف طاغیهٔ باغیهٔ یموت وگوکلان حاصل شد، شاهباز بلندپرواز عقـاب‌پیکر خاقانی به عزم صید افکنی وگیتی ستانی به جانب خراسان درپرواز و لوای نصرت التوای سلطانی در اهتزاز آمده با سپاه بـرق‌ستیز رعدخروش وارد چمن‌کالپوش و طنطنهٔ این خبر لرزه‌افکن قلوب چمشکزك و ترك و رعب‌انداز خاطرکوچك وبزرگ گردید.

چون نـائرهٔ شوق زمین بوسی درگاه عـرش اشتباه مربع‌نشین صفهٔ صفای امامت و والی ولایت و ایالت وکرامت، سلطان شهرستان ارتضاء، علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه آلاف التحیة والثنا درکـانون دل مشتعل بود، اشهب شهـاب آیین را رجوماًللشیاطین[2] به‌رهنوردی وعرق‌ریزی‌وقطه‌زن‌به‌جانب‌ارض‌فیض‌قرین‌ساختیم. درعرض راه امرا و خوانین سرحـدات و همگی ریش‌سفیدان و رؤسای ایلات و ارباب اختیار ممالك خـراسان را از ترکث وکردکه درقلاع بعیده و جبال سدیده مصداق و مشحون و مـن‌الجبال بیوتاً آمنین قـالتا آتینا طائعین[3] شرفیاب آستـان راستان‌نواز شده غاشیهٔ اطاعت و فرمانبرداری را پیرایهٔ برودوش و حلقهٔ بندگی و چاکری را زیب‌گردن وگوش ساخته، به لوازم خدمتگزاری پرداختند و به تاریخ محرم‌الحرام، ظفر در یمین ونصرت دریسار، وارد ارض فیض‌آثار وازجبهه‌سایی عتبه مجتهدالعصر والزمانی، میرزامهدی وارد سدهٔ سپهر معانی وسعادت‌اندوز بزم

---

۱. سورهٔ آل‌عمران آیه ۱۱.
۲. سورة‌الملك، آیه ۵.
۳. سورهٔ فصلت، آیه ۱۱.

ارم نظم سلطانی گشته التماس پـروانه رخصت جهت بادرمیرزا نمودند که ازسخط پادشاهی مصون بوده، قبل ازورود موکب مسعود از ارض اقدس بیرون رود. نواب همایون ما مأمول آن جناب را مقرون به درجـهٔ قبول فرمود. بـاقی اولاد امامقلی پوستین‌دوز که ادعای شاهنشاهی می‌نمودند، به جزای عمل خودگرفتار و ذلیل این شوکت پایدار گردیدند وظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم مایظلمون[1].

لله الحمد دعای عجزه و ملهوفین به اجابت قرین و مستمندان خـراسان را از ترک و تازبک و افغان راکه به جان آمده بـودند، آسایش گزین مهد امن و امان داشتیم. انشاءالله در این روزها موکب ظفرفرجام ارادهٔ عراق خواهد فرمود و درهرحال به شکر الهی و دعای دولت پادشاهی رطب‌اللسان وبه‌الطاف خداوند ملتمس باشند و به‌جهت ابلاغ این مژدهٔ فرح‌افزا، عالی‌شأن محمدرضابیك بـاول را روانهٔ آن صوب ساختیم که گوشزد خاص و عام نماید و درعهده شناسند.

به تاریخ شهر محرم‌الحرام ۱۲۱۱*

۱. سورة النحل، آیه ۳۳.

* مجلهٔ یادگار سال ۳ شمارهٔ ۵ صفحات ۳۶/۳۷

فهرست اعلام

نام کسان، کتابها، چیزها، اصطلاحات...

آ

آبراهام کاتوغیکوس ۱۸۴
آبله (بیماری) ۲۳۰
آتشکده (تألیف آذربیگدلی) ۱۰۰
آجیت سینگ ۳۹۲
آذربیگدلی (لطفعلی بیك) ۱۰۰، ۱۷۴
آرام بیك ۴۵۲، ۴۵۳
آرتووا (خانم ـ) ۱۸۴
آزادخان افغان ۴۹۴
آصف جاه = چنگلش خان نظام الملك ۳۹۱
آق قویونلو ۱۴۱، ۲۲۱
آقا بابا بیك ۴۶۸
آقا بزرگ تهرانی (آقا شیخ ـ) ۱۸۵
آگوست دوم ۲۷۴
آگوست سوم ۱۷۴،
آل اطهار ۴۴، ۳۰۰، ۳۷۳
آل عثمان ۲۷، ۵۳، ۱۴۱
الکساندرخان ۴۴۷
آلمانیها ۴۳۲
آنا ایوانونا ۹۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۷،
۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۷۵
آوار (طایفه) ۳۳،
آورامووف (سیمون) ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۹۱

الف

ابراهیم (پسر پیغمبر اکرم) ۹۷
ابراهیم پاشا (داماد، صدراعظم) ۱۹، ۲۰،
۴۸، ۵۳، ۵۶، ۸۷، ۸۹، ۹۷، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۲
ابراهیم پاشا (بکر فرزند و اختانگ) ۸۷
ابراهیم خان ایلچی (میرزا ـ) ۲۴۳
ابراهیم شاه (برادرزادهٔ نادر) ۳۵۲، ۴۹۱،
۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۸،
۵۱۳، ۵۱۷، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۲
ابراهیم خان صدر (میرزا ـ) ۱۰۵، ۱۰۶
ابراهیم خان ظهیر السلطنه (برادر نادر)
۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۷۹، ۱۸۹،
۲۳۹، ۳۱۵، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۴۵،
۴۸۹
ابراهیم مستوفی عالی (میرزا ـ) ۲۷
ابدال بیك ۱۱۱
ابوالحسن گلستانه (اسید ـ) ۱۶۳، ۱۶۶،
۱۸۳، ۴۹۳
ابوالخیر قزاق ۱۳۳
ابوالفیض خان امیر بخارا ۱۳۲
ابوالقاسم (میرزا، سید) ۵۵۱
ابوالقاسم (میرزا ـ) ۱۰۷
ابوالقاسم شیخ الاسلام (میرزا ـ) ۳۳۶

ابـوالقاسم صدر (میـرزا ـ) ۲۸۱،۲۸۵،
۲۸۶،۳۰۱
ابوالقاسم کاشی (میرزا ـ) ۱۸۶
ابوالقاسم‌مرعشی (سید ـ)۴۹۵
ابوالقاسم‌خان ناصرالملك ۱۸۴
ابوبکـر (خلیفـهٔ اول) ۶۶،۱۳۳،۱۴۴،
۲۲۵،۳۲۸،۳۳۲
ابوتراب‌خان‌نوری ۱۸۴
ابوحنیفه (امام ـ) = نعمان‌بن ثابت
۱۲۹،۱۳۴،۳۴۶
اتباع ایـران در روسیه ۲۵۲،۲۵۹
اتباع روسیه در ایران ۳۱،۲۴۸،۲۵۱،
۳۵۳،۳۵۸،۳۵۹
اتحاد نادری ۳۲۸
اتریشیها (اطریشها) ۲۷۲،۲۷۵
احمد (میرزا، سید ـ) ۵۵۲
احمد افندی ۱۷۷،۳۵۶
احمد تاج‌بخش (دکتر ـ) ۳۱،۸۶
احمدبن‌حنبل (امام) ۱۲۹،۳۴۶
احمدبن‌درویش ۳۳۸
احمدبیك گرجی
احمدپاشابغدادی ۲۰،۲۳،۲۵،۳۴،۴۱،۴۲
۸۷،۸۸، ۱۲۵، ۱۲۷،۱۳۴،۱۳۵،۱۷۸
۳۲۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۷۶،
۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۸،
۵۳۰،۵۳۲
احمدخان درانی (سلطان) ۴۹۸،۵۴۸،۵۵۵
احمد سهیلی خواساری ۱۸۵
احمد صفوی (میرزا، سید) ۴۹۵
ارامنه ۱۷۲،۴۱۰،۴۵۲
ارامنه جلفا ۱۹
اردوی معلی (اردوی نادری) ۷۶،۲۰۶
اروپاییان ۱۸،۳۸۷
اروس ـ ه روس، روسی
ازبکان (اوزبکان) ۱۲۱، ۱۲۲،۱۳۲،۱۳۴،
۱۳۸،۱۴۱، ۱۴۲،۱۶۴،۱۶۵، ۱۶۸،
۳۱۲،۴۹۲،۴۹۴،۲۹۶
اسناد (واحدوزن) ۴۳۶،۴۳۷
استانیان (سفیر انگلیس)۸۹
استانیلاس‌لگزینسکی ۲۷۴
استرابادنامه (مسیح ذبیحی)
استسقا (بیماری نادر) ۱۳۷
استرومان (کنت) ۲۳۸
استفان هاتانیان ۱۷۴
اسحق‌پاشا ۸۷
اسدالله‌خان (نوهٔ نادر)۴۹۰
اسرای ایرانی ۲۸۵،۲۸۹
اسرای ترك ۲۴۰
اسرای گیلان ۲۴۲
اسقفهای ارامنه ۱۷۱
اسماعیل‌بیك ۷۹ـ۸۴،۹۱
اسماعیل‌بیك (سفیر ایران) ۲۳
اسماعیل دولتشاهی ۱۸۵
اسماعیل‌صفوی (شاه) ۳۶،۴۳،۱۲۱،۱۲۹،
۱۳۳،۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱،۲۲۱،۲۲۴ـ
۲۲۶،۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۷، ۳۲۹،۳۳۴،
۳۷۲،۳۷۵،۳۸۰،۳۸۱
اسناد تاریخی ایران (محمودغروی) ۱۷۸
اسناد تـاریخی ومکاتبـات ایران (محمـد
نصیری)۲۶۶، ۲۷۰،۲۷۲،۲۷۶،۲۹۰
۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۱،۳۲۰،۳۵۸،
۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۲،۳۷۹،۳۸۴
۴۲۳، ۴۲۵، ۵۰۲، ۵۰۸،۵۱۲،۵۱۴،
۵۱۶، ۵۲۰،۵۲۳،۵۲۵،۵۳۱،۵۳۳

اشراقیان (خانم–) ۱۸۲
اشرف افغان ۱۷، ۲۷، ۳۲، ۴۱، ۴۲، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۷۵، ۸۹، ۹۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۴۳، ۲۶۴، ۲۷۳، ۴۰۲
اشرفی (پول طلا) ۵۲۶
اشقیای عرب ۶۴
اصل‌خان چرخچی‌باشی ۴۰۵
اصلاخان قرقلو (امیر–) ۱۳۰، ۴۹۲، ۴۹۴
اعتاق ۴۷۷
اعتبارخان ۴۰۵
اعتمادالسلطنه (محمدحسن‌خان) ۱۸۱
اغرلوخان ۱۱۱
اغوزخان (جدچنگیز) ۱۳۱
افاغنه ۱۵– ۱۸، ۲۲–۲۶، ۳۶–۳۸، ۴۳، ۶۳، ۶۵، ۷۳ – ۷۵، ۸۰، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۹، ۱۲۲–۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۱–۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۰۶، ۳۴۰، ۴۱۱، ۴۲۸، ۴۴۵، ۴۹۱، ۵۵۸
افاغنهٔ ابدالی ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۳۳۹، ۵۵۵
افاغنهٔ قندهار ۳۹۵، ۴۰۲
افاغنه کلات ۴۰۳
افاغنهٔ هرات ۱۹۵، ۴۰۳
افشار، افشاریه (طوایف، جماعت، ایلات) ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۸۶، ۲۲۱، ۴۲۰، ۴۴۴، ۴۹۱، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۵۶
افشارقرقلو ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۰
افندی‌یاسین ۳۴۰
افندیان ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۴۴، ۳۷۲
اقبال‌آشتیانی (عباس–) ۱۶۲، ۱۸۴، ۵۵۴
اگارجه ۴۱۱
الف نادری ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵
اللهقلی‌صفوی ۴۴۴
اللهیارخان گرایلی ۱۲۶
الماس تاج‌ماه ۱۳۱، ۱۵۰
الماس دریای‌نور ۱۳۱، ۱۵۰، ۱۵۳
الماس کوه‌نور ۱۳۱، ۱۵۰
الماس محمدشاهی ۱۳۱، ۱۵۰
الماس قوللر آقاسی ۱۸
الیزابت پتروونا ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۴
الام (کتاب الام شافعی محمدبن ادریس) ۳۴۶
امامقلی پوستین‌دوز (پدر نادر) ۱۴۳
امامقلی‌خان ایلچی (مسئول‌هدایا) ۳۵۰
امامقلی میرزا (پسر نادر) ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۶۵، ۴۹۰
امان‌الله افغان (فرمانده) ۱۶، ۱۸، ۷۵
امانویل شریمان ۱۹
امرای سامانی ۱۴۰
امیرخان عرب میش‌مست توپچی‌باشی ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۷
امیرکبیر (میرزاتقی‌خان فراهانی) ۱۸۴
انجمن آثار ملی ۱۳، ۱۸۵، ۲۳۹، ۴۹۹
انجمن تاریخ ایران ۴۰، ۴۷، ۵۲، ۵۵، ۶۱، ۷۲، ۱۰۱، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۹، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۴۹، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۱۴، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۵
انجمن مغان ۱۳۳، ۱۲۴، ۱۲۸

انجیل(کتاب‌مقدس) ۱۷، ۱۷۱، ۱۷۲
انصار ۳۲۸
انگلبرت کمپفر ۱۴۰
انگلیسیهای بنگال ۳۹۰
اورنگ زیب (پادشاه گورکانی هند) ۵۴، ۳۸۷، ۳۸۹
اوسمی ۲۵۷، ۳۱۳
اوکتای‌خان (نوهٔ نادر) ۴۹۰
اولاد امامقلی‌پوستین‌دوز ۵۵۸
اولاد شیخ‌صفی ۵۵۳
اولدوزخان (نوهٔ نادر) ۴۹۰
اولئاریوس آدام ۱۴۰
اویماقات ۲۸۱، ۲۸۸
ایراگلی ۱۳۶
ایران در زمان‌ساسانیان (تألیف کریستن‌سن) ۴۳۷
ایرانیان ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۵، ۸۰، ۸۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۷۰، ۱۸۰، ۲۳۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۵، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۵۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۰۱، ۴۹۴، ۴۹۸
ایل ترکمانیه ۴۱۰
ایل صوفیانلو ۲۴۳
ایل قاجار ۱۲۲، ۱۳۶
ایلات ایران ۳۶۲
ایلات بختیاری ۴۹۱
ایلبارس‌خان (فرمانروای خوارزم) ۱۳۲، ۱۳۴
ایلجاری ۱۰۹
ایلخانان ۱۴۰
ایروانیان ۸۸
ائمهٔ اثنی‌عشر ۱۲۲، ۲۱۰، ۲۲۰، ۴۳۴

ایوان (برادر پطرکبیر) ۲۳۰
ایوان‌آنتونوویچ ۲۳۲

ب

باباخان = فتحعلی‌شاه ۵۵۶
بابا‌علی بیک‌کوسه احمدلو (حاکم ایوردد) ۱۶۶، ۴۳۵، ۴۳۹
بازرگانان (مقتول در میدان نقش جهان) ۱۴۷
بازن‌کشیش ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۴، ۳۵۲
باستانی‌پاریزی ۱۸۴، ۳۵۲
باغبانباشیگری ۱۱۵
باگرات ۴۹۵
بالاجی (مهارات) ۳۹۳
بحارالانوار ۱۴۱
بختیاریها ۱۵، ۸۹، ۲۴۶، ۴۸۹، ۴۹۱
برخوردارخان ۹۹
برونسویک لومبرگ ۲۴۲
برهان قاطع ۲۳۶
بلوچها ۱۰۴
بنی‌امیه ۳۲۹
بنیاد فرهنگ ۱۸۲
بنیچه ۱۰۸
بنی‌عباس ۳۳۹، ۳۴۶
بوستان سعدی ۱۹۰
بوهرن (فیلدمارشال مونیخ) ۲۳۲
بهادرشاه ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱
بهاءالدین‌عاملی = شیخ‌بهایی ۱۴۱
بهبودبیک ۴۵۱
بهبودخان انکی ۲۹۷، ۵۶۵
بیستون بیک‌افشار ۱۲۴، ۱۲۵
بیستون‌خان (نوهٔ نادرشاه) ۴۹۰

پ

پادشاه خورشیدکلاه امپراتریس روسیه ۲۲۳، ۲۴۶

پاساروینس (پاساروبنز) ۲۷۳، ۲۷۵

پاشصدباشی ۱۵۴

پتریچی یونانی ۷۹

پروتستانهای فراری اروپا ۲۳۳

پرتغالیها ۳۸۷

پرتوبرزانسکی ۲۳۲

پطر (پتر) اول (کبیر) ۱۵، ۶۴، ۷۷–۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۲۳۰–۲۳۴، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۷۳

پطر (پتر) دوم ۲۷، ۲۳۰

پیترشافیروف (بارون) ۲۴۹

پیمان‌شالیمار (شلیمار) ۲۰۸

پیرمحمدخان ۴۶۳

ت

تاتارها ۱۶۴، ۲۳۷

تاج‌ماه (الماس) ۱۳۱

تاجیك = تازیك ۲۱۸، ۲۸۸، ۴۹۱، ۵۵۸

تادئوس کروزنیسکی ۱۹

تاریخ ایران (سایکس) ۱۸۴

تاریخ تبریز ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۴۷، ۵۴۸

تاریخ سالاری (کرمان) ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۸۴

تاریخ عضدی، عضدالدوله سلطان‌احمدمیرزا ۲۴۳، ۴۴۰

تاریخ نادرشاهی ۲۸۴

تاریخ نظامی ایران ۴۰۹

تاریخچه نادرشاه (مینورسکی) ۱۸۴

تاورنیه فرانسوی (ژان) ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۸۴

تبرزین‌خان = نادر ۱۷۰

تبابین ۴۶۹

تجار روس ۲۳۵، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۸

تخت طاوس ۱۴۹، ۱۵۲، ۳۵۲

تخت نادر ۲۵۳

تراب خان ۴۰۵

ترکان آذربایجان ۲۳۶، ۲۳۷

ترکان‌عثمانی ۱۸، ۱۹، ۲۰–۲۳، ۷۷، ۷۷، ۸۸، ۹۰–۹۲، ۱۰۹، ۱۲۱–۱۲۴، ۱۲۷–۱۲۹، ۱۳۶–۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۹، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۳۰، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۹۱، ۵۵۷، ۵۵۸

ترکان ۱۲۵، ۱۶۲، ۲۲۱، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۰۷، ۳۳۰، ۳۸۱، ۳۹۶، ۴۰۶، ۵۵۶، ۵۵۷

ترکمانان آق قویلو ۲۲۱

ترکمانیه دشت‌قبچاق ۳۲۹

تذکرهٔ آتشکده ۱۷۳

تذکرهٔ اختر (احمد بیك گرجی) ۱۷۳

تذکرهٔ حزین‌لاهیجی (محمدعلی) ۱۸۴

تذکرهٔ ریاض‌الشعرا ۱۸۱

تذکرهٔ سالاری = تاریخ کرمان

تذکرة‌الملوك ۴۷۱

تشیع ۱۲۰

تصویب نامه‌مفان ۱۳۴

تعزیه ۱۴۲

تعزیه‌داری ۱۴۲

تفوز = طفوز، توفور ۳۰۳

تقی‌خان‌شیرازی ۱۷۶

تلخیص (کتاب –) ۱۷۶

توپال عثمان‌پاشا ۱۲۶، ۲۷۸

توپچیان‌فرنگی‌نژاد ۱۲۳

توشه (مجله ـ) ۱۸۵
توفیرانشتن ۱۰۷
تومان تبریزی ۱۰۹، ۱۳۸، ۲۰۹، ۲۴۶، ۲۳۹
۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۸، ۵۱۷، ۵۳۸،
۵۴۰
تیمور اقتدار (نوهٔ نادر) ۲۷۱
تیمور گورکان ۱۲۹، ۳۱۲، ۴۱۹، ۴۲۰
تیموریان ۱۴۰

ج

جامع عباسی (شیخ بهائی) ۴۶۲
جامیش‌حسن آقا (چاوش!) ۳۵۶
جعفر سلطان القرایی (سید ـ) ۳۳۳، ۴۵۲
ـ۴۵۴
جعفر شهیدی (دکتر سید ـ) ۱۰۰
جعفر بن محمد الصادق (ع) ۱۲۹، ۱۳۲، ۲۲۵
۲۹۴، ۲۹۵، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۶۱،
۳۶۳
جلایر (طایفه) ۱۲۲
جمال ترابی طباطبائی (سید ـ) ۱۱۱
جمال خوانساری (آقا ـ) ۱۴۱
جمال اوغلو احمد پاشا ۱۳۶
جمشید خان (پیشنماز) ۳۲۷
جمشیدی (طوایف) ۱۲۳
جنگ کرکوک ۱۸۳
جنگ کرنال ۱۲۹
جنگهای جانشینی آذربایجان ۲۷۶
جنگهای ترکان عثمانی و اوغانها ۲۱
جوکیها ۲۰۹
جونس هانوی ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۷،
۱۶۰، ۱۶۹، ۱۸۵
جهانگشای نادری ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۱،
۱۹۸ـ۲۰۱، ۲۲۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۷۳،
۴۲۸، ۴۹۹
حبی‌سینك ۳۹۲
حبیز اوتزام (سر ـ) ۳۹۲
جیمز فریزر ۱۸۴

چ

چاپارهای نادری ۱۶۰
چاوش ۴۸۴
چریك ۱۰۹
چریك محال‌خمسه ارامند ۴۵۲
چگونه نادر قلی شاه شد (کتاب نصرالله
فلسفی) ۱۸۵
چندفرمان اصلی ۲۲۶
چند مقالهٔ تاریخی و ادبی (نصرالله فلسفی)
۱۸۵
چنگلیش خان (نظام الملك) ۳۹۲، ۴۰۵،
۴۰۶
چنگیزخان مغول ۱۸۰
چنگیزخان (پسر نادر) ۴۹۰

ح

حاجی‌خان چرخچی باشی سول ۳۸، ۳۱۱،
۳۲۲
حاجی‌خان چمشگزك (بیگلر بیگی گنجه) ۴۵۲
حافظ شیرازی ۲۱۲
حجج الفطیة (ال ـ) ۲۲۰
حجاج ایرانی ۲۸۵، ۳۳۲، ۳۶۲، ۳۷۵،
۳۷۷، ۴۷۸، ۴۸۲
حجاج بیت‌الله الحرام ۳۶، ۱۴۳
حجاج روم ۳۸۳
حدیقة الشعرا (سید احمد دیوان بیگی) ۱۸۱
حسن وزیر گیلان (میرزا ـ) ۱۰۳

حسن پاشا ۸۸
حسن فسائی (میرزا-) ۲۹۹
حسن مستوفی (میرزا-) ۱۷۶
حسنعلی بیک معیر الممالک ۷۶،۱۲۲،۱۶۶،
۱۷۶،۱۷۹،۱۸۴،۲۹۱،۲۹۲
حسنعلی خان (بیک سلطان هند) ۲۱۷،۴۱۸
حسنعلی سلطان هند ۵۴۴
حسین (آقا-) = شیخ الاسلام اردو ۳۳۶
حسین (آقا-) = شیخ الاسلام سبزوار ۳۳۶
حسین (آقا-) = بیشنماز کاشان ۳۳۶
حسین خان چمشگزک چرخچی باشی = حاجی
خان چرخچی باشی سول
حسین غلجایی (محمدحسین برادر محمود
افغان) ۲۶،۱۲۵،۱۹۲،۲۰۲،۲۰۶،۲۰۷
حسین قندهاری (سلطان) = حسین غلجایی
حسین میرزا (برادر ابراهیم شاه) ۲۹۲
حسین میرزا (شاهزادهٔ مدعی) ۱۷۸،۱۷۹
حسین میرزا (میرآخور) ۵۲۸،۵۳۰
حسینعلی (سید-) ۳۸۹-۳۹۱
حسینعلی بیک (پسر خانداقلی بیک) ۱۴۷
حکیم زاده علی پاشا ۲۷۸
حمزه افغان شیخ الاسلام (ملا-) ۳۲۹
حمید مؤمنی ۱۸۴،۲۱۳
حیدرصفدر = علی(ع)

خ

خاتون هفت قلعه (کتاب) ۱۸۵
خامس آل عبا = امام حسین (ع) ۱۲۲
خان سیواسی = خان سفید گر ← محمد
بلوچ
خاندان صفوی (= دربار و سلاطین) ۱۵،
۳۶،۷۷،۱۲۲،۱۲۳،۱۲۷،۱۲۸،۱۳۵،
۱۳۹-۱۴۴،۱۴۶،۱۴۹،۱۶۰،۱۶۴،
۱۷۱،۱۷۳-۱۷۵،۱۷۷،۱۷۸،۲۱۸،
۲۲۳،۲۲۶،۲۳۳: ۲۶۵،۲۸۱،۲۸۲،
۲۸۸،۳۱۲،۳۱۹: ۳۳۳،۳۴۶،۳۷۸:
۳۸۳،۴۲۸،۲۹۱،۴۹۳،۴۹۵،۴۹۷،
۵۳۶،۵۴۴،۵۵۵
خاندان قلی بیک (نایب الحکومه) ۱۴۷،۱۲۸
خداداد ۴۰۹
خدیجه خانم ۴۳۹
خراسانیان ۴۹۷
خلفای ثلاثه ۳۱۶،۳۵۵
خلفای راشدین = خلفای اربعه ۲۲۵،۲۲۶
۲۲۸،۲۸۵،۲۸۹،۳۲۸،۳۲۹،۳۴۸،
۳۶۳،۳۷۴،۳۷۸،۳۸۰،۳۸۳،۵۰۱
خلوتسرا ۴۵۵
خلیل الرحمن = حضرت ابراهیم (ع)
خلیل کلبندار (میرزا-) ۲۷۹
خواجه خان چمشگزک ۱۳۴
خوانین ازبک ۲۰۵
خوانین بیگدلی ۱۰۰
خوانین لرستان
خیمهٔ نادری ۱۵۲

د

دالگورو کی (پرنس-) ۹۱،۲۳۱
دالهوزی (لردفرمانروای انگلیسی هند) ۳۹۲
داودبیک ۸۰
داود اصفهانیان (دکتر-) ۳۵۳
داود خان گرجی (شاهزاده-)
داود مرعشی (میرزا-) ۲۹۵
دخیل علی قاضی ۳۳۸
دربار دهلی ۳۹۲

درهٔ نادری ۱۸۰،۱۸۲
دوبو بك ۷۸
دودمان بابری ۳۸۷
دولت نادرشاه افشار ۱۸۲،۴۱۳
دیمیتری گالیتسین (پرنس) ۱۲۸، ۲۳۱،
۲۳۵–۲۳۸،۲۲۳،۲۵۶
دیوان طالب ۱۴۶
دینار ۴۳۷،۴۴۰

ذ

ذریعه (کتاب آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی)
۱۸۵
ذوالفقارخان افغان ۱۲۴،۱۲۵،۲۰۲
ذوالفقارخان هندی ۳۸۸،۳۸۹

ر

راجپوتها ۳۸۸،۳۸۹
راجدها ۳۰۷
راجی‌رائو ۳۹۳
راشدمحمدپاشا (بیگلربیگی روم) ۵۵،۵۷
رافضی،رافضیان ۲۱–۲۳،۲۲۴
رحمی (شاعر ترك) ۱۷۷
رحیم‌حکیمباشی (میرزا–) ۷۴
رحیم‌مشرف (میرزا–) ۳۱۵
رستم‌خان بهارلو ۵۴۴
رستم‌خان سردار ۳۵۵
رستم‌خان قراچرلو ۱۲۸
رستم‌التواریخ (کتاب) ۱۸۲
رشیدیاسمی (غلامرضا) ۴۳۷
رشیدالدین فضل‌الله ۱۲۱
رضاشعبانی (دکتر–) ۱۸۲
رضاقلی‌بك (سفیر) ۸۹
رضاقلی‌خان (فرمانده سپاه) ۱۲۲
رضاقلی‌میرزا ۷۷،۱۲۴،۱۲۷،۱۲۹–۱۴۳،
۱۶۰، ۱۸۹، ۲۱۸، ۲۳۰، ۳۹۸، ۴۰۲،
۴۱۰،۴۲۹،۴۳۰،۴۳۸
رضیه‌خانم (خواهر شاه‌طهماسب ثانی) ۱۲۴
رفیع شیخ‌الاسلام (ملا–) ۳۳۶
رفیع‌الدوله شاه‌جهان دوم (پادشاه گورکانی
هند) ۳۹۱
رفیع‌الشان (پادشاه گورکانی هند) ۲۹۱
رموزحمزه (کتاب) ۱۵۳
روابط ایران و هند (کتاب) ۳۸۵
روبل ۲۳۱،۲۴۸،۲۵۳
روپیه ۱۲۰،۱۳۱،۱۵۲،۳۹۳
روزنامه میرزا محمدکلانتر ۱۸۴
روژهای افغان ۱۷
روسپی‌خانه‌ها (بیت‌اللطف) ۱۴۰،۱۴۲
روسها ۱۸، ۲۰، ۷۵، ۸۰، ۹۱، ۱۲۳، ۱۲۳،
۱۷۵
روشن‌الملك ۱۳۱
روضة الصفای‌ناصری ۴۹۹
روضه‌رضوی ۱۲۲،۵۴۰،۵۵۲
رومیه،رومیان ۱۷۰،۲۲۲،۳۲۹،۳۷۸،۳۸۳
ریاض‌الشعرا (تالیف علی‌قلی‌خان‌واله) ۱۰۰
ریحانة‌الادب ۱۸۵
ریکایان ۴۸۳،۴۸۴

ز

زادالمعاد (کتاب) ۴۶۲
زبردست‌خان ۱۶
زرابواب ۱۶۵
زرتشتیان یزد ۱۷
زرین‌رای‌خان (امین توپخانه) ۴۰۵

زندگی نادر (جرناس‌هانوی) ۱۸۵

ژ

ژان‌ژوزف ۸۹

س

سادات‌مرعشی ۴۹۵
ساروخان ۴۹۲
سارو مصطفی (داماد سلطان عثمان) ۱۲۸
سام میرزا ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۵
سان‌سون (کشیش) ۱۴۰
ساهو (مهارات) ۳۸۸، ۳۹۰
سایکس (ژنرال) ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۸۴
سبحان‌وردی‌خان ۱۱۱
سبک‌شناسی (محمدتقی‌بهارملک‌الشعرا) ۱۸۵
سپاه افغان ۱۶
سرخای از گی ۱۲۷
سعادت‌خان هندی ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۴، ۴۰۵
سعادت‌علی‌خان ۳۹۳
سقای‌رایبه‌کش ۴۳۶
سفینة‌المحمود ۱۷۳
سلاجقه ۱۴۰
سلاحدار (سیدمحمدپاشا) ۲۸۳
سلاطین ازبك ۱۳۹
سلاطین ترکمان ۲۹۷، ۳۱۲، ۳۶۳، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۱
سلاطین عثمانی ۳۶۶، ۴۲۱
سلاطین غزنوی ۱۴۰
سلطان احمد ثالث ۳۲، ۲۱، ۹۳، ۱۲۴، ۲۷۲، ۲۷۳
سلطان‌سلیمان‌خان ۲۷۶
سلطان‌محمودخان عثمانی ۱۷۸، ۲۷۲، ۲۷۳
-۲۷۸، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۱،
۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۲۲،
۵۰۰
سلطان‌محمود غزنوی ۱۴۹، ۱۶۲
سلطان‌مراد چهارم ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۷۳، ۳۶۶،
۳۷۲، ۳۷۶–۳۷۸، ۳۸۲
سلطان مصطفی‌خان ۲۷۲، ۳۰۶
سلطان وردی‌خان اردلان ۱۳۸
سلیم‌خان ۵۲۸
سلیمان صفوی (شاه) ۳۸۸، ۴۹۵
سلیمان‌میرزا (میرسید محمد) ۴۹۵
سلیمان‌میرزا ۱۳۲، ۱۶۰
سنت‌الکساندر (نشان) ۲۴۹
سنگلاخ = فرهنگ لغت ترکی ۱۷۹
سویمونف ۷۹، ۸۰
سهراب‌خان غلام ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲
سهراب‌سلطان (پسر نادر) ۴۹۰
سیاستهای استعماری ۳۱، ۸۶، ۲۶۰
سیدال – (صیدال) ۱۲۳
سیف‌الدین‌خان (مأمور نادری) ۲۵۱
سیك، سیخ (قبیله) ۳۷۹
سیواجی (مهارات) ۳۸۸

ش

شاردن (ژان) ۱۴۰
شارل دوازدهم (سوئد) ۷۷
شافعی (امام محمدبن‌ادریس) ۱۲۹، ۱۳۳،
۱۳۵، ۱۷۶، ۳۴۶
شافیرف (بارون) ۲۳۴، ۲۴۲
شاه‌اصلانخان(محمدعلی‌خان ولداصلان‌خان)
۱۱۳، ۱۱۴
شاه بابام ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۴۱

شاه جهان دوم هند ۳۹۱
شاهرخ (شاه) ۱۲۷،۲۹۱،۲۹۳،۲۹۲،۲۹۶،۴۹۶
—۵۳۶،۵۳۸،۵۲۰،۵۴۲،۵۴۰،۴۹۹—
۵۴۴،۵۴۶،۵۴۸—۵۵۱
شاهزاده بوریس (روسیه) ۸۲
شاهزادگان صفوی ۱۷
شاه سلطان حسین صفوی ۱۵،۱۷،۲۰،۲۲،۲۴۰،
۳۶، ۴۲،۷۳،۷۶،۷۹،۸۱،۱۲۲،۱۲۷۰،
۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۳۸۸، ۴۹۱،
۴۹۲،۴۹۵،۵۵۰
شاه‌صفی ۱۳۸،۱۳۹،۲۷۳
شاه‌طهماسب اول ۱۳۸،۱۴۱
شاه‌طهماسب دوم (ثانی) ۱۵،۱۶،۱۸،۱۹۰،
۲۱، ۲۴، ۷۳—۸۴،۸۸—۹۱،۹۷،۱۰۰،
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳۰،
۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۲،
۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸،
۱۸۸، ۲۰۶، ۲۱۷—۲۱۹، ۲۳۴، ۲۳۵—
۲۶۲، ۲۶۷، ۲۲۸، ۴۸۱، ۴۹۵
شاه‌عباس اول ۱۳۹، ۱۴۱، ۴۹۵
شاه‌عباس دوم ۷۶
شاه‌عباس سوم ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۷۵، ۲۱۷،
۲۲۰، ۲۳۵
شاهسونیا ۲۱
شاهقلی‌خان ۲۱
شاهو حاتم ۳۴۹
شاهم حواجه ۳۳۹
شاهوردی‌بیك ۴۴۳، ۴۵۰
شجرة طیبه ۲۸۰، ۳۳۶، ۵۳۹، ۵۴۱
شراب‌خانه ۱۲۰
شراب‌طهور ۲۰۲
شرح حال حزین لاهیجی ۱۰۰
شریعتی (دکتر علی) ۱۲۲
شروان‌شاهی (سلاطین—) ۱۲۱
شفیع‌مستوفی (میرزا—) ۲۲۳
شفیع‌ناظر الصداره (میرزا املا—) ۳۳۵
شفاقی (طائفه) ۲۱
شمس‌الدین رفیع‌الدرجات ۳۹۱
شمس‌الدین سامی ۳۰۳، ۳۰۴
شورش ابدالیان ۱۲۴
شورش داغستان ۱۶۰
شورش بنی‌جربان ۱۲۲
شهباز خان ۸۸
شهربانو بیگم (دختر شاه سلیمان صفوی)
۴۹۵
شهیدی (دکتر سید جعفر) ۱۰۰
شیبانی (سلاطین—) ۱۴۱
شیپوف (کلنل) ۷۹، ۸۰
شیعه‌علوی و شیعهٔ صفوی (—دکتر شریعتی)
۱۴۲
شیعیان ۱۲۹
شیعیان ایران ۱۷۶، ۲۱۳، ۲۱۶

ص

صالح، شیخ‌الاسلام خلخال (ملا—) ۳۳۶
صائب‌تبریزی ۱۶۲
صحابه ۳۲۸، ۳۷۳
صدرالدین‌محمد (شیخ‌الاسلام دامغان) ۳۳۶
صدرالصدور ۱۴۴، ۱۴۵
صدوپنجاه سند تاریخی ۱۱۷
صفی (شاه) ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۷۳
صفاریان ۱۲۲
صفی‌میرزا ۱۷، ۷۳، ۷۲، ۹۰، ۱۳۶، ۳۵۵
صفی‌میرزای بنی ۹۰، ۱۳۶

صفی‌قلی بیك ۴۳۹
صفی‌قلی بیك شاملوی قاپوچی‌باشی ۱۰۲
صفی‌یار بیك افشار ۴۴۶
صمصام‌الدوله ۱۵۳
صوفی‌زادگان ۱۰۰، ۲۰۲
صیغهٔ سرشمار ۱۰۷

ط

طائفه بنی‌لام ۱۲۶
طائفه ترکمن ۱۲۵
طائفه جلایر ۱۲۲
طائفه زند ۱۲۶
طالب شیخ‌الاسلام (ملا ـ) ۳۳۷
طرلان ۴۳۹
طریقه جعفری ۱۲۸، ۱۶۰، ۱۷۶، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۳۱، ۳۳۵
طغان‌خانم ۴۳۹
طوائف آوار ۱۳۳
طوائف داغستان ۱۲۷، ۱۲۸
طوائف غلیجائی ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۹۹، ۲۰۶
طوائف کوه‌گیلویه ۱۵
طوائف هفت لنگ بختیاری ۱۲۶
طهماسبقلی‌خان افشار (نادرشاه) ۲۳، ۷۶، ۹۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۳ ـ ۱۴۶، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۴۳، ۲۶۷، ۴۴۸
طهماسبقلی‌خان جلایر ۲۲، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۶۵، ۴۸۹
طهمورث (تیمورز) گرجی ۱۲۸، ۱۳۶
طیفان ۴۳۹
طیفون ۴۴۰

ع

عاشورخان ۴۰۷، ۴۴۴
عاقبت بازماندگان نادر (مقاله) ۴۹۹
عاقبت نادرشاه (مقاله) ۱۸۵
عالم‌آرای نادری (کتاب) ۱۵۶
عایشه (همسر پیغمبر اکرم) ۱۴۴
عباس‌اقبال آشتیانی ۱۸۵
عباس‌حریری (دکتر ـ) ۱۸۴
عباس‌صفوی ← شاه‌عباس
عباس‌میرزا صفوی ۷۲، ۸۶، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۶۰
عبدالباقی (شیخ بنی‌لام) ۱۲۶
عبدالباقی‌خان زنگنه (سفیر نادر) ۱۲۹
عبدالحسین سپنتا ۱۸۴
عبدالحسین صدر اصفهانی (میرزا ـ) ۱۲۷
عبدالحسین هوائی ۴۱۹
عبدالحی رضوی (میرزا ـ) ۴۷۹
عبدالرحمن پاشا ۲۱، ۱۲۲
عبدالعالی = محقق کرکی، مجتهدالزمانی (شیخ ـ) ۱۴۱
عبدالعزیز (برادر میرویس) ۱۸
عبدالعزیز قاطرچی ۱۹ ـ ۲۱
عبدالغفور کلیددار (میرزا ـ) ۴۷۹
عبداللطیف‌خان (قپودان‌باشی) ۴۵۷
عبدالکریم‌خان ۳۰۲، ۳۰۳
عبدالکریم‌افندی (قاضی‌عسکر عثمانی) ۱۲۶
عبدالله (سید ـ) [پیك‌محمدشاه گورکانی] ۴۲۵
عبدالله (سید ـ) [سردار هندی] ۳۸۹، ۳۹۱
عبدالله‌اتوار ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۲۷، ۴۹۹
عبدالله پاشا ۲۱
عبدالله پاشا (سید ـ) ۵۰۵، ۵۱۹

عبدالله پاشا کوپرولو ۸۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۷، ۲۴۰
عبدالله تونی (ملا—) ۱۴۱
عبدالله بن حسین سویدی ۳۳۸، ۳۴۰
عبدالله پاشا جدجی ۱۳۷، ۴۰۵
عبدالله صدر بخارا (میر—) ۳۳۹
عبدالله مشعشعی (سید—) ۷۳، ۷۴
عبدالمومن خان ازبك ۱۳۹
عبدالله خان ازبك ۱۳۹
عبدالله افندی ۲۳، ۲۴
عثمان بن عفان ۱۳۳، ۱۴۸، ۲۲۵، ۳۲۸
عثمانی ۱۹—۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۸، ۷۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۵۲، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۱، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۴۸، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵
عجم ۱۸۸
عرب ۱۸۸
عزشرف بیگم— ۴۹۵
عطاءالله (سید—) ۴۲۳
عطاملك جوینی ۱۸۰
علم‌خان ۴۹۷
علماواشراف اصفهان ۲۵
علمای افغان ۱۹، ۲۲، ۲۳
علمای ایرانی ۳۶۵
علمای بغداد ۳۲۵
علمای عراق ۱۳۴
علی بن ابی‌طالب (ع) ۶۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۲، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۳۳۴، ۳۹۸
علی‌خان بیگلربیکی ۴۵۳
علی پاشا والی قرامان (حاجی—) ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۱۵، ۳۲۱
علی پاشاصدر اعظم عثمانی ۳۳۱—۳۴۶
علی پاشا حکیم اوغلو ۱۴۵
علی بن حمزه (شیخ‌الاسلام) ۳۳۸
علی‌شاه = عادلشاه ← علی‌قلی‌خان
علی‌خان قلیجه ۴۵۲
علی بن موسی الرضا (ع) ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۲، ۴۱۱، ۴۳۵، ۴۹۶، ۵۵۷
علی‌مدرس افغان ۳۳۹
علی‌احمدخان افغان ۴۰۵
علی‌اکبرمدرس‌خراسان = ملاعلی‌اکبر مدرس ۱۷۶، ۲۲۶، ۳۶۵، ۵۰۹
علی‌قلی‌خان ۱۳۲، ۱۶۵، ۱۷۹، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۴ — علی‌شاه = عادلشاه
علی‌قلی‌خان‌والد ۱۸۱ ۱۷۱، ۴۲۰
علی‌مرادخان شاملو ایشیك‌آقاسی باشی ۲۰۵، ۳۹۶، ۴۰۲
علیمردان (مأمور نادری) ۴۵۰
علیمردان‌خان افغان ۱۹۶
علیمردان‌خان بختیاری ۱۷۴
علیمردان‌خان فیلی ۱۵، ۳۰۸، ۹، ۳۱۱، ۳
علینقی‌بیك‌لر ۱۴۸
عمادالحسنی (میر—) رجوع شود به — م —
عمربن‌الخطاب ۱۳۳، ۱۴۸، ۲۲۵، ۳۲۸

صمرسلطان ۲۸
عهدنامهٔ اشراف وسلطان‌احمد ۳۵،۹۰
عهدنامهٔ ایران و عثمانی ۱۲۵
عهدنامهٔ بلگراد ۲۷۵
عهدنامهٔ پاساروویتس ۲۷۲،۲۷۵
عهدنامهٔ ترکان‌عثمانی و روسها (۱۷۴۴) ۲۰
عهدنامهٔ رشت ۲۷، ۹۲، ۱۲۳، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۹
عهدنامهٔ قسطنطنیه ۲۳۹
عهدنامه گنجه ۹۲، ۱۲۳، ۲۳۷، ۲۵۵
عیسویها ۲۳
عین‌الحور (جواهر) ۱۵۳

غ

غازیان ۱۱۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۵۴، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۴۶، ۴۶۶، ۵۰۶، ۵۱۰
غلامرضا رشیدیاسمی ۱۸۴
غلزائی، غلزه‌ای، غلجائی (طوائف) ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۹۹، ۲۰۶، ۵۵۵

ف

فارسنامهٔ ناصری (حسن فسائی) ۱۸۴، ۴۹۹
فاطمه‌سلطان بیگم (دختر شاه‌سلطان‌حسین) ۴۳۴، ۴۵۰
فتحنامهٔ قندهار ۴۴۵
فتحنامهٔ هندوستان ۴۰۲
فتحعلی کلانتر کرمان ۱۴۸، ۱۴۹
فتحعلی‌خان افشار ۴۵۸
فتحعلی بیک ترکمان ۲۰۲، ۲۹۸، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۷۰
فتحعلی‌شاه قاجار ۱۶۹، ۲۴۳، ۴۴۰، ۴۹۹
فخر جهان خانم (دختر باگرات) ۴۹۵
فخر داعی گیلانی ۱۸۴
فرانسویان ۱۸، ۲۳۵، ۳۸۷
فرخ‌سیر ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۲، ۳۹۶
فردریك دوم ۲۳۳
فردریك گیوم (دوك کورلاند) ۲۳۱
فرهنگ رشیدی ۱۸۸، ۴۳۸
فرهنگ معین ۴۶۴
فضلعلی سلطان ۵۴۴
فقه‌الاکبر ۳۴۶

ق

قاپلان گرای ۱۲۸، ۲۳۷
قاپوچی باشی ۱۶۶
قاپودان پاشا ۲۷۲، ۲۷۳
قاپودانی کل سواحل و بنادر ۴۵۷
قاطرچیان افغانی ۱۹
قاموس ترك ۳۰۳، ۳۰۴
قبات ۴۶۱
قرآن کریم ۶۵، ۱۲۴، ۱۷۲، ۴۳۵، ۴۵۸، ۴۹۶
قرارداد ایران و روس ۱۲۸
قرارداد زهاب (۱۰۴۹) ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۴۰، ۲۷۳
قزلباشیه ۱۵، ۱۳۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۳۹۸، ۴۹۴
قزوینیان ۲۲
قلندرخواجه ۳۳۹
قمرالدین‌خان ۴۲۴
قوام‌الدین مرعشی ۴۹۵
قوچه‌بیك گوندوزلو (افشار ارومی) ۱۶۶
قورچی‌باشی ۱۱۷

قورچی‌نیرو کمان کهنه ۱۰۹
قوم قاجار ۱۶۵
قهوه‌خانه ۱۴۰، ۲۵۵
قیجاجی خانهٔ امرائی ۴۶۳
قیجتجی‌خانهٔ خاصه ۴۶۳

ك

کاترین، کاترینوشکا ۹۱، ۲۳۰، ۲۳۴ = زن پتر کبیر
کاترین دوم (تزار روس) ۲۳۳
کارل‌ششم (امپریش) ۲۷۶
کافی‌نصیری خلفا ۲۳۹
کالوشکین (سمیر روس) ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۴
کاوالیه (نشان) ۲۴۹
کدخدایان خراسانی ۴۸۳، ۴۸۴
کرد ۵۵۷
کردان ابورد ۱۲۲
کردان چمشگزک خبوشان = قوچان ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۶۵
کردان‌دره‌گز ۱۲۲، ۱۲۳
کردان‌فراری ایران ۱۳۷
کردی (نوعی لباس = نیم‌تنه) ۴۶۴
کرمعلی‌بیک افشار ۴۶۵
کرملی (فرقه) ۸۹
کریستین ۴۳۶
کریم‌بیک (مأمور نادر) ۲۱۵
کریم‌خان افغان ۵۵۵
کریم‌خان زند ۱۷۹، ۴۹۸، ۴۹۹
کریم‌خان‌زند (کتاب) ۲۹۸، ۴۹۹
کشتی‌ها، کشتیهای روس ۱۳۳
کشیشان ارمنی ۱۷
کلب علی‌بیک کوسه احمدلو (سردار) ۱۳۵
کمپانی انگلیسی هند شرقی ۲۵، ۳۹۲
کمپانی هند هلند ۲۵، ۱۴۹
کناس = کساز (به معنای شاهزاده)
کنستانتین سوم (محمدقلی‌خان) ۸۷
کوسه احمدلو (جماعت ـ) ۲۲۴
کوکلان (قبایل، جماعت ـ) ۴۸۱، ۵۵۷
کوکنارخانه ۱۴۰
کیاناصر ۱۵۶
کیانیان ۱۲۲

گ

گالیتسین (پرنس سرگئی) ۲۵۶
گرجیان ۱۳۶
گلستانه (سیدابوالحسن ـ) ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۹
گمرک = راهداری ۳۷، ۴۴
گورکانیان هند = اعقاب تیمور در هند ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۲، ۲۰۸، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۸۷ـ۳۹۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۴۱۰، ۴۱۷

ل

لارنس لاکهارت ۱۸۴
لاهیجی (شیخ ـ) ۱۵۹
ارها ۱۵
لزگیها ۷۷، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۲۲۲، ۲۳۰
لذت‌خانه ۱۴۲
لطف‌الله‌میسی (شیخ ـ) ۱۴۱
لوئی پانزدهم ۲۷۵
لئوپولد وونا (آنا ـ) ۲۳۲
لئونتف (ژنرال روسی) ۲۳۷

م

ماتیوشکین ۸۰، ۸۲

ماری ترز ۲۷۶
ماریه قبطیه ۹۷
مالاریا ۹۱، ۲۳۴
مالك ابن‌انس (امام) ۱۲۲، ۳۴۶
ملغان اشرف ۲۰
ملغین کاتولیك ۱۷۱
متریس (مطریس) ۳۵۵، ۳۵۶
مجله ارمغان ۲۴۴، ۲۴۵
مجله بررسیهای تاریخی ۱۱۷، ۴۴۲، ۴۸۳، ۴۸۴
مجله توشه ۲۲۳
مجله هنر و مردم ۳۵۳
مجله یادگار ۱۶۲، ۱۸۵، ۳۴۰، ۴۹۹، ۵۵۸
مجله یغما ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۴، ۱۹۲، ۳۳۳، ۳۵۳، ۴۵۲، ۴۵۴
مجمع‌التواریخ ۱۴۴، ۱۶۳
مجمل‌التواریخ ۱۸۳، ۱۸۴، ۴۹۹، ۵۵۴، ۵۵۵
مجوس ۴۱۱
محبعلی میرزا ۴۹۰
محراب‌خان (امیر ـ) ۴۵۵
محسن فیض (ملا ـ) ۱۴۱
محسن مدرس (ملا ـ) ۴۶۱، ۴۶۲
محصل ۴۶۱
محمد بن احمدجزایری ۳۳۸
محمدمیرزا (محمود میرزا؟) پسر شاهرخ ۵۵۰
محمدخان بلوچ ۲۴، ۱۲۷ = خان سیواسی
محمدپاشا بیگلربیگی ۷۰، ۲۴۰
محمدپاشا (صدراعظم) حاجی ـ ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۱۰
محمد پیری‌زاده (صفتی عثمانی) ۲۹۳
محمد پیشنماز قم (سید ـ) ۳۳۶
محمدخان ترکمان ۴۰۳، ۴۰۸
محمد خزانه‌دار ۱۵۵
محمد خطیب (ملا ـ) ۳۳۸
محمد دبیرسیاقی ۴۷۱
محمد رسول‌الله (ص) ۳۲، ۴۶، ۴۹، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۹۷، ۱۴۰، ۱۴۴۰، ۱۷۲، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۸۰، ۴۲۲، ۴۹۵، ۵۱۱
محمدرضوی (میرزا ـ) ۵۴۰
محمدشرف (میرزا ـ) ۱۵۴، ۱۵۶
محمد شیخ‌الاسلام ایروان (سید ـ) ۳۳۶
محمدشیخ‌الاسلام شیراز ۳۳۶
محمد صاحب‌جمع خزانه (میرزا ـ) ۴۵۷
محمدشاه عثمانی ۴۱۵
محمدخان قاجار (آقا ـ) ۴۹۸، ۵۵۶
محمد بیك‌قاجار ۱۶۸
محمدخان قاجارایروانی ۱۶۶
محمدکریم‌زاده تبریزی ۴۸۴
محمدکلانتر (میرزا ـ) ۱۴۸
محمدشاه‌گورکانی ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۶ ـ ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷ ـ ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۹
محمد متولی آستان قدس (میر سید ـ) شاه سلیمان ثانی ۴۸۹، ۴۹۵ ـ ۴۹۸، ۵۴۶، ۵۵۳، ۵۵۵
محمد مشیری ۱۸۴
محمد ابراهیم‌مستوفی ۲۴۹
محمد اسماعیل (نماینده نادر) ۲۸

محمداعظم (پسر اورنگ زیب) ۳۸۸،۳۸۹
محمداکبر (پسر اورنگ زیب) ۳۸۸
محمدامین امغان ۳۳۹
محمدباقر استرآبادی ۳۲۹
محمدباقر الرضوی (میر ـ) ۳۳۹
محمدباقر مجلسی (شیخ ـ) ۱۴۱
محمدباقر مستوفی ۱۷۶
محمدباقر مستوفی الممالک ۴۱۱
محمدتقی‌خان بیگلربیگی ۱۳۵
محمدتقی مدرس رضوی ۱۸۳،۴۸۰،۴۹۹،
۵۳۷،۵۳۹
محمدتقی مجلسی (شیخ ـ) ۱۴۱
محمدحسن (میرزا ـ) ۴۱۱،۴۳۷
محمد حسن‌خان قاجار ۱۳۶
محمد حسین الرضوی ۵۳۸
محمدحسین‌خان قاجار ۷۷،۱۶۷
محمدحسین قاضی‌عسکر ۳۳۵
محمدحسین قدوسی ۱۸۵،۲۳۱
محمدحسین‌خان قرقلو ۱۳۵
محمدحسین ملاباشی (میرزا ـ) ۷۴
محمدخلیل مرعشی ۱۲۴،۱۸۴،۵۵۴،۵۵۵
محمد رحیم‌شیخ‌الاسلام اصفهانی (میرزا ـ)
۳۳۷
محمدرضاخان (سفیر روم) ۲۱۱
محمدرضا بیک ایواغلی ۳۱۱
محمدرضا منولی ۲۱۷،۴۶۶
محمدرضاخان عبداللو ۱۹۹
محمدرضا بیک یساول ۵۵۸
محمدرضی ناظر (میرزا ـ) ۵۳۶
محمد زکی‌شیخ‌الاسلام اصفهان ۲۰۲
محمد زمان‌خان ۴۸۸
محمدزمان بیک فراموسانلو ۱۳۶
محمد سالوافندی ۴۲۲،۴۲۵
محمدسعید (سفیر عثمانی در فرانسه) ۲۷۶
محمد سیدال (صیدال) ۲۶،۲۷
محمدشفیع (میرزا ـ) ۵۱۷،۵۴۲-۵۴۴،
۵۴۶
محمدشفیع تبریزی (میرزا ـ) ۱۷۶
محمدشفیع تهرانی ۱۸۴
محمد شهاب (میرزا ـ) ۵۵۲
محمد صالح‌خان قرقلوی نیوزدی ۱۶۶ـ
۱۶۸
محمد صالح‌ابن محمدتقی استرآبادی ۱۸۲
محمدعلی (میرزا ـ) ۵۲۸،۵۳۰
محمد علی‌خان (شاه اصلان‌خان) ۱۱۳،۱۱۴
محمدعلی تبریزی (شیخ ـ) ۱۸۵
محمدعلی حزین (شیخ ـ) ۱۰۰،۱۵۸
محمدعلی رفسنجانی ۹۰،۱۳۶،۳۵۵
محمدعلی‌خان قاجار (قوریساول‌باشی) ۴۰۳
محمدعلی‌خان قوللرآغاسی ۷۵،۱۱۳،۱۲۳
محمدعلی نائب‌الصداره ۲۲۷
محمدقلی‌خان اعتمادالدوله ۱۶،۳۶
محمدقلی بیک افشار ۲۰۱
محمدقلی‌خان چرخچی‌باشی ۴۷۵،۴۷۶
محمدقلی‌خان سعدلو ۱۱۷
محمدقلی‌خان کشیکچی باشی ۱۶۵
محمدکاظم‌خان قرچه‌داغی ۵۴۴
محمدکاظم (وزیر مرو) ۴۵،۵۲-۵۴،۵۶،
۲۵۹
محمدکریم‌خان ۵۰۳،۵۰۵
محمد معصوم‌رضوی
محمدمعظم (بهادرشاه) پسر اورنگ زیب
۳۸۸
محمد نصیر ۱۷۳

محمد هادی (آقا ـ) ۱۷۹
محمدهاشم رستم‌الحکما ۱۸۴
محمد یوسف‌افندی (حاجی ـ) ۴۲۵
محمودخان (نوهٔ نادر)
محمود میرزا ۷۳
محمود افغان ۱۵ـ۱۸، ۳۶، ۷۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۴، ۱۷۸
محمود سیستانی = ملك محمود سیستانی ۷۵، ۷۶، ۹۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۳، ۲۲۲
محمود غزوی ۱۷۸
محمود میرزای قاجار ۱۷۳
محمود رشید افندی ۲۴
محمودی (واحد پول) ۳۵۷
مذاهب اربعه ۱۲۹، ۱۶۰، ۳۳۹، ۳۶۲
مذهب برهمنی ۲۹۳
مذهب موسی ۱۷۲
مرتضی شیخ‌الاسلام نائینی (آقا ـ) ۳۳۶
مرتضی قلی‌خان (نوهٔ نادر) ۴۹۰
مرتضی قلی بیك‌صفوی ۱۰۹، ۱۱۱، ۴۳۹
مسافران فرنگی ۱۴۰
مسند (کتاب) ۳۴۶
مسیح (ع) ۶۵، ۲۵۵
مسیح دهدشتی (آقا ـ) ۳۳۶
مسیح ذبیحی ۱۸۵
مسیحیان ۴۴۲
مسیحیت ۱۷۲
مشرسکی ۸۴
مشفق همدانی ۱۸۴
مصطبهٔ خراب (تألیف هلاگومیرزا) ۱۷۳
مصطفی افندی ۸۹، ۹۰، ۲۸۷
مصطفی‌خان شامو افشار ۱۳۸، ۱۷۷ـ۱۷۹، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۰، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۹ـ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۲
مصطفی پاشا ۸۷
مصطفی‌خان (نوه نادر) ۴۹۰، ۵۰۰
مظفرخان ۴۰۳
معزالدین جهاندار (سلطان گورکانی هند) ۳۳۹
معصوم‌خان (امیر ـ) ۴۹۷
مغولان ۱۲۱، ۳۰۳
مفتی‌عبدالله (عبیدالله؟) ۱۹، ۲۰
مفتیان ۲۱
مقصودعلی بیك‌تبریزی ۲۱۲
مقیم‌خادم رضوی (میرزا ـ) ۳۳۷
مکری (عشایر) ۱۲۳
ملاعلی‌اکبر مدرس خراسان ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۱
ملانصرت ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۰
ملاها و مسلمانان پنجاب ۳۳۹
ملك‌محمود سیستانی ـ محمود سیستانی
ملوك هند ۳۳۰
ملك‌یکن ضابط محال خمسه ۴۵۲، ۴۵۳
من تبریز (واحد وزن) ۴۳۶، ۵۳۸
منشآت ۱۰۲ـ۱۰۴، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰ـ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۴۱ـ۲۴۷، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵ـ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۶۰، ۳۷۹، ۳۹۷، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۱ـ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۸، ۵۲۶، ۵۲۷
موسی بیك‌افشار خلخالی ۱۶۶
موسی‌خان ۵۴۵

مولوی (مولانا جلال‌الدین محمد بلخی) ۲۲۲
مؤمن (میرزا ـ) ۱۷۵
مهارتها ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳
مهاجرین ۳۲۸
مهدیخان استرآبادی (میرزا ـ) ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۷۱–۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۷، ۳۰۵، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۷، ۳۷۹، ۲۱۵، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۹۹، ۵۲۸، ۵۵۶، ۵۵۷
مهدی پیشنماز اصفهان (میر ـ) ۳۳۷
مهدی‌القنوی ۳۳۸
مهدی کوکب استرآبادی ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۱
محمدلار بجانی ۳۲۶
مهدی نائب‌الصدارة (حاجی ـ) ۳۳۷
مهدی بیک نائب چاوش‌باشی ۴۸۳
مهندسین روسی ۱۲۷
میرویس ۱۸
من‌باشی ۱۵۴، ۱۵۵

ن

نابلئون ۱۶۹
ناتالی لوپوخین ۲۳۲، ۲۳۳
نادر در اغلب صفحات
نادر دوران (مقاله) ۱۸۵
نادر میرزا (پسر شاهرخ) ۴۹۹، ۵۵۸
نادرقلی بهادرخان = نادرشاه افشار ۲۲۲، ۴۴۱
نادر نامه (کتاب) ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۹، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۸، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۵۱، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۲، ۵۵۰، ۵۵۲
نادری (پول) ۴۸۳، ۴۸۴
ناصرالدین‌شاه قاجار ۱۸۱
ناصرخان (والی پیشاور) ۱۳۰
نامدارخان (سفیر) ۵۵، ۶۱
نامه‌های طبیب نادرشاه ۱۸۴، ۱۹۲
نخجیان ۱۴۸، ۱۵۵
نشان سنت‌الکساندر ۲۲۷، ۲۴۹
نصرالله (سردار افغان) ۱۶
نصرالله میرزا (پسر نادر) ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۶۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۷۰، ۴۰۶، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۹۰
نصیرا مازندرانی (ملا ـ) ۳۳۶
نظام دکن (بازماندگان نظام‌الملك) ۳۹۲، ۳۹۳
نظام‌الملك (چنگلیش‌خان) ۴۰۵، ۴۰۶
نظرعلی بیك ۴۵۱
نظیف‌افندی ۱۷۷، ۲۹۵، ۳۶۵–۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۴، ۵۳۵
نعمان افندی ۱۷۷
النفحة المسکیه (کتاب) ۳۴۰
نیکوسیر ۳۹۱

و

واسیلی لواشف (سرلشکر) ۲۷، ۸۰۰، ۸۲۰، ۹۲۰، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۹
واحدقلی میرزا ۴۹۰
واجدعلی‌خان ۳۹۲
وحدت شیعه و سنی ۲۲۸، ۲۲۹
وختانگ ۲۳۶، ۲۵۴
وزیری (مولف تاریخ کرمان) ۱۸۲

وقف‌نامه ۴۲۸، ۴۲۹ـ۴۳۱، ۴۳۴
ولادیمیر مینورسکی
ولی افندی (صدراعظم‌عثمانی) ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۸۲
ولی‌محمدخان بیگرلی‌شاملو ۹۰، ۹۵، ۱۰۰، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹
ولینو (مارکی) ۲۳۵

ه

هارون ۶۷
هارون‌خان (نوهٔ نادر) ۴۹۰
هامیلتون (دکتر جراح) ۳۹۰
هانری چهارم (پادشاه فرانسه) ۱۵۸
هدایای نادر ۳۰۲، ۳۰۳
هراتیان ۲۰۶
هلاکو میرزا ۱۷۳
هندو ۳۹۲، ۴۱۱

ی

یکن محمدپاشا ۱۳۷، ۲۹۵، ۳۶۲، ۳۶۳
یموت ۴۸۱
ینگی‌چری ۱۳۷
یوزباشی ۱۵۴
یوسف (قاصد) (حاجی ـ) ۴۲۱، ۴۲۲
یوسف پاشا ۱۳۶، ۳۲۱، ۴۲۷
یوسف‌علی جلایر ۴۹۸
یوهان اتر ۱۴۵
یهود ۴۱۱

فهرست اماکن

الف

ابهر ۳۸، ۴۵، ۱۲۵، ۱۳۵
ابیورد ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۶۶، ۲۲۳، ۳۳۰، ۴۴۴، ۴۶۰
اتریش ۷۷، ۷۸، ۱۴۰، ۲۳۷، ۲۷۵، ۲۷۶
اجمیر ۲۰۷
ادرنه ۲۰۷
اربیل ۱۳۴، ۱۳۵
اردبیل (دارالارشاد ـ) ۲۱، ۷۸، ۸۸، ۱۱۱، ۳۲۹، ۳۳۷
اردوباد ۲۳
ارزنةالروم ۸۷، ۱۳۷
ارس ← رود ارس
ارض طوس = مشهد ۴۹۸
ارگ قم ۴۹۶
ارمنستان ۲۳۴، ۲۳۶
اروپا ۷۸، ۲۳۳، ۲۷۴، ۲۷۶
ارومی (ارومیه) ۱۹۹، ۳۳۷
ارومیه‌چای ۱۲۹
استانبول (دارالسلطنه) ۱۹، ۳۷، ۴۴، ۷۸، ۹۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۲۹، ۲۷۵، ۲۷۷، ۳۵۱، ۳۵۲، ۵۳۵
اسپانیا ۸۷، ۲۳۵
استرآباد ۱۸، ۲۸، ۸۱، ۸۵، ۹۱، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۳۱، ۲۵۰، ۳۳۶، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۵۷
اسفزار ۱۹۵، ۲۰۸
اسکدار ۱۹، ۲۰
اشکوار ۲۹
اصفهان (دارالسلطنه) ۱۵ ـ ۱۸، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۵۵، ۵۶، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۶۲، ۳۲۰، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۹۵، ۴۲۸، ۴۹۲، ۴۹۵
افغانستان ۹۳، ۱۰۰، ۲۶۴، ۴۰۹، ۴۹۸
اللهآباد ۳۸۹
اماکن مشرفه ۳۲۶

انار (ناوگ) ۱۴۷
انبالـه ۴۲۹،۴۰۳
انزلی ۷۹
انـگلیس ـ انگلسـتان ۱۴۰،۹۱،۹۰،۲۰
۳۹۰،۳۸۷،۲۳۷،۱۶۹
اوج رود ۱۰۹
اود (ـ ناحیه) ۳۹۲
ایـروان ۱۲۵،۱۲۴،۸۸،۸۷،۴۵،۳۸،۲۳
۳۵۵،۳۳۹،۱۶۰،۱۳۷،۱۲۸
ایمـرت ۴۴۸

ب

باب عالی ۲۸،۱۹
بابا قـدرت ۳۳۶
باجگیـران ۳۷
بازار فروش (بابـل) ۷۵
باش آچق (ناحیه ایمرت) ۴۴۸
باکو ۲۳۶،۲۳۳،۹۲،۸۵،۸۲،۸۱،۸۰،۷۸
۲۵۷،۲۵۶،۲۳۹،۲۳۷
بالکان (شبه جزیره) ۷۸
بایزیـد ۳۵۷
بحرین ۱۶۹
بخـارا ۳۳۹،۳۳۸،۳۳۳،۱۳۲
بـرج‌دده ۴۴۶
بـردع ۱۳۶
برودجـرد ۱۲۴،۸۹،۴۵،۳۸
بسطام ۵۲۵
بقاع متبرکه کربـلا ۳۳۸،۳۳۷،۳۳۳،۱۳۲
بـغـداد ۱۲۷–۱۲۵، ۵۰، ۴۴، ۳۷، ۳۴،
۱۷۹–۱۷۷، ۱۳۸،
۳۳۳، ۳۲۶، ۲۳۸،
۳۶۰، ۳۵۷، ۳۵۲، ۳۴۶، ۳۴۰، ۳۳۷،
۵۱۳، ۴۱۷، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۷۷، ۳۷۶،
۵۲۵، ۵۲۴، ۵۲۲، ۵۱۹، ۵۱۵، ۵۱۴،
۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۲
بغداد جدید ۱۲۶
بغداد کهنـه ۱۲۶
بقعه‌شاه عبدالعظیـم ۱۹، ۲۴، ۵۷
بـلـسـح ۱۳۱، ۱۳۴، ۳۱۲، ۳۳۳، ۳۳۸،
۳۳۹، ۴۰۷
بلگراد ۲۷۵
بلـوچستان ۲۱۸
بـنـه ۲۷۴
بهشهـر (اشرف‌البلاد) ۷۵
بنو پـال ۳۹۳
بیت‌الله‌الحـرام ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۷۵، ۳۷۷،
۳۸۲
بیجاپـور ۳۸۸
بیهـار ۳۸۹

پ

پادگان جلفا ۱۹
پانی‌پت ۴۰۳، ۴۰۴
پرتسموت ۱۶۹
پروس ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۷۳
پل‌فـا ۲۶
پل مالال ۲۰۷
پنجاب ۳۸۹
پول کربی ۱۲۴
پولناوا ۷۷
پیره‌بازار ۷۹
پیشاور (الگا) ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۰

ت

ثبت ۱۳۲، ۳۰۸
تبریز ۱۶، ۱۸، ۲۳، ۳۸، ۴۵، ۷۵، ۸۸، ۹۰،
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۶۵، ۲۱۹،

۲۳۰، ۳۳۳، ۳۴۱، ۴۴۵، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۴۴،
۵۴۸
تته = تهته ۱۳۲، ۳۰۸، ۴۰۹
تربین (قریه) ۲۰۹
ترکستان ۲۶۸، ۳۱۲
ترکیه، ۱۸، ۱۹، ۱۷۷، ۴۲۱، ۵۰۴، ۵۱۲،
۵۳۳
تفلیس ۲۳، ۳۸، ۴۵، ۸۷، ۱۲۸، ۴۵۲، ۴۵۳
تمیشان ۲۹
تنکابن ۲۹
توپقایی ۳۵۲
توران ۳۱۶، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۹۶،
۴۰۷
تون ۱۲۲
تهران ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۸۶، ۱۲۵، ۱۸۳، ۱۸۴،
۱۸۵، ۲۳۹، ۳۳۶، ۳۷۶، ۴۴۰، ۴۷۱، ۴۹۲،
۴۹۸، ۵۵۶

ج

جبال البرز ۱۸
جلال آباد ۱۳۰
جواد (محل) ۱۲۸
جوشقان ۴۸۴
جهان آباد (دهلی) ۵۴، ۱۳۰، ۱۵۴، ۴۰۳،
۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۹
جیحون ۱۳۱، ۱۳۲
جیلمند (رود -) ۱۵۶
چالدران ۳۵۱
چلدر ۸۷
چمن کالپوش ۵۵۷
چن (شهر) ۲۰۹
چنار مرزبانی ۱۴۷
چندال ۳۹۳
چودس ۱۳۸
چهار باغ (مشهد) ۴۹۶، ۴۹۸
چهار جوی ۱۳۲
چهار سوق ۴۳۰

ح

حدایق ۴۶۲
حرمسرا ۴۵۵
حرمین شریفین ۳۲
حله ۳۳۷، ۳۳۹
حویزه ۲۳، ۳۷، ۴۴
حیدرآباد ۳۹۲

خ

خاندیش ۳۹۲
خانقین ۱۳۴
خبوشان (قوچان) ۷۶، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۲،
۱۳۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۳۱۵
خراسان ۷۶، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۲۱-۱۲۵، ۱۲۸،
۱۲۹، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۶،
۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۸،
۲۲۲، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۸۱، ۳۰۱،
۳۰۸، ۴۲۸، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۵۳، ۴۸۲،
۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۶،
۵۱۰، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۶، ۵۵۷،
۵۵۸
خرم آباد ۲۲، ۲۳، ۳۸، ۸۹، ۱۲۴
خلیج فارس ۱۳۵، ۲۲۴
خوار ۲۱۱

خوارزم ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۹، ۳۳۸
خوانسار ۱۷
خوزستان ۱۲۶
خوقند ۱۳۸
خوی ۲۳، ۸۸، ۱۳۸، ۳۵۷

د

دارالسلام = بغداد
دارالمرز ۲۷، ۲۸
داغستان ۷۷، ۷۹، ۹۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۰، ۱۶۹، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۷، ۴۵۲، ۴۸۹
دامغان ۷۵
دجله ۱۲۶
دربند ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۵، ۹۲، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۶، ۲۵۷
درگز ۷۶، ۱۲۱، ۱۲۲
درگزین ۸۹
درفول ۱۲۴
دریای خزر ۲۷، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۱۲۳، ۲۱۸
دریای سیاه ۲۷۵
دریاچه گوگچه ۱۳۷
دژ شاوشدورنگ ۲۳۲
دستگرد ۱۲۱
دشت کربلا ۱۲۴، ۳۳۸
دشت مغان ۷۶، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۷۵، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۷۳، ۳۸۰
دشتستان ۲۵۷
دکن ۶، ۳۰۸، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳
دمدم (قلعه ـ) ۳۵۷
دهشك (مزرعه) ۴۳۰
دهلی ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴
دهوین ۱۷۲
دیاربکر ۸۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۳۱۲

ر

رانکوه ۲۵۰
رشت ۱۸، ۷۹، ۸۰، ۱۲۳، ۱۷۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹
رود اتك (دریا) ۱۵۴، ۳۰۸، ۳۱۰، ۴۰۹، ۴۱۰
رود ارس ۲۸، ۲۹، ۷۸، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۳۱
رود جیلمند ۱۵۶
رود دانوب ۲۷۵
رود سند ۱۳۲، ۱۵۴، ۲۰۹، ۲۱۰
رود سیدور ۲۹
رود کر ۲۸، ۹۲، ۷۸، ۱۲۸، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۰
رود ولگا ۷۹
رودبار ۲۸
روسیه ـ روس ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۲۹، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۲ ـ ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۶۹، ۱۷۸، ۲۲۲، ۲۳۰ ـ ۲۳۹، ۲۴۱ ـ ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰ ـ ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۲۹، ۴۱۳
روستای بن (اصفهان) ۱۶

دوستای گز ۱۶
روم (دارالخلافه)۴۴،۵۱،۸۸،۱۰۰،۱۹۷،
۱۹۹، ۲۰۶، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۸۵، ۳۰۵،
۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۴۳، ۳۴۴،
۳۷۳ – ۳۷۵،۳۷۸ – ۳۸۰، ۳۸۳، ۴۱۷،
۴۲۲،۵۱۳،۵۱۵،۵۳۲
ری ۱۴۰

ز

زرقان ۲۵،۱۲۴
زنجان ۱۶،۳۸،۴۵،۷۵،۴۹۲
زهاب ۱۲۷

س

سامره ۱۳۴
ساوه ۴۹۴
سبزوار ۱۳۲،۱۴۰،۲۲۰
سربستان ۲۷۴،۲۷۵
سرخس ۱۳۲
سرخه سمنان ۴۹۳
سرداب ۲۹
سردره‌خوار ۱۲۴
سرخه‌شیر ۱۳۰
سقاخانه ۴۳۰
سقاخانه مبارکه ۴۳۵،۴۳۶،۴۳۷
سقاخانه اسماعیل طلائی ۴۳۵
سلطانیه ۴۵،۷۰،۲۹۲،۴۹۲،۵۲۰
سمنان ۲۴،۷۵،۳۳۷،۴۹۵
سموالی ۴۰۹
سن پطرزبورگ ۸۱،۸۳،۱۲۹،۲۳۶،۲۳۷،
۲۳۸
سند (رود -)۱۳۲،۱۵۴،۴۰۹،۴۱۰
سند (ولایات، ناحیه) ۱۳۰،۳۰۸
سنندج ۲۳،۱۲۴،۱۳۴
سولاق ۹۲
سوند ۲۳۳، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶
سیستان ۱۵، ۲۶، ۹۹، ۱۲۴، ۱۶۵، ۲۱۸،
۴۸۹،۵۰۶،۵۱۰
سیواس ۳۰۸،۳۱۱

ش

شام ۱۲۹، ۲۰۵، ۳۳۲، ۳۳۳،۳۷۵،۳۷۷،
۳۸۲
شاه توت (محال) ۴۴۴
شبستر ۸۸
شبه جزیره بالکان ۷۸
شبه جزیرهٔ کریمه ۲۳۸،۲۷۴
شترخان ۴۵۰
شفت ۲۸
شلیمار (باغ) ۴۰۹
شماخی ۱۸،۲۳،۸۰،۲۳۲،۲۳۶
شمخال ۲۵۷
شمیران ۱۸
شورسنان ۴۵۷
شوشتر ۱۲۴،۳۳۷
شهر زور ۱۳۴
شهریار ۲۱۱
شیراز ۱۶،۲۵،۲۶،۱۲۴،۱۲۷،۱۵۹،۱۷۶،
۲۰۵
شیروان (شروان) ۷۷،۷۹،۹۱،۱۳۵،۱۶۵،
۲۲۲،۲۳۳،۲۳۶

ص

صحن حضرت رضا (ع) ۱۸۹
صحن عتیق ۲۳۵
صومعه نصارای گرجی ۲۵۷

ض

ضرابخانه ۴۱۲

ط

طالش ۱۱۱
طبرستان ۱۳۳
طبس ۱۳۸
طوس ۴۳۰
طهران = تهران ۳۳۶

ع

عتبات عالیات ۱۲۷، ۱۳۵
عراق ۱۲۳، ۱۳۷ - ۱۳۹، ۱۷۶، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۶۸، ۳۱۲، ۳۴۰، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۸۱، ۴۵۳، ۴۹۱ - ۴۹۵، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۴۵، ۵۵۸
عربستان ۷۳
عمرکوت ۱۵۶
عمان ۱۳۵
عون ۴۰۴

غ

غارنور ۶۶
غاری قموق ۱۲۷
غزنین ۳۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰
غلطه = غالاطا ۲۷۸

ف

فارس ۱۶، ۵۵، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۷۶، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۴۹۵
فتح آباد ۱۶۶
فرانسه ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۱۴۰، ۱۶۹، ۱۷۲، ۲۷۲، ۲۷۶
فراهان ۱۳۸
فرح آباد ۱۹
فردوس ۴۰۸
فنلاند ۲۳۳

ق

قارص ۸۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۳۹، ۳۵۴ - ۳۵۶
قافلان کوه ۱۲۹
قراباغ ۲۳
قرچه داغ ۴۹۲
قرمان (قرامان) ۲۸۱، ۲۸۴
قرنه ۱۳۵
قزوین ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۷۴، ۱۲۶، ۱۴۳، ۳۳۷، ۴۸۳، ۴۹۲، ۴۹۳
قسطنطنیه ۲۳، ۲۴، ۷۷، ۸۹، ۹۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۷۴
قفقاز ۱۲۸، ۲۳۴، ۲۵۲
قلات ۲۶۰
قلعهٔ بکرسنگ ۲۰۹
قلعهٔ زهاب ۱۲۶
قلعهٔ سولاق ۲۳۷
قلعهٔ قریش ۱۳۳
قلعهٔ قلاپور ۴۹۴
قلعهٔ قندهار ۱۳۰
قلعهٔ کلات ۱۲۲، ۱۳۸، ۱۶۳، ۱۶۷

قلعهٔ لهری بندر ۴۰۹
قلعهٔ هرات ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۱
قم ۱۹، ۱۲۵، ۱۲۰، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۶
قمشه ۱۶
قندهار ۱۷، ۲۶، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۶۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۳۰۶، ۳۳۹، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۵۶، ۴۹۷، ۵۵۵
قوچان ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲

ك

کابل ۱۳۰ – ۱۳۲، ۱۶۵، ۱۸۸، ۲۰۸، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۷ – ۴۱۰
کاخ چهل‌ستون ۲۴
کاخت ۸۷، ۱۳۶
کارتلی (کارتیل) ۸۷، ۱۳۶، ۲۳۶
کاشان ۱۷، ۱۸، ۷۴، ۱۰۷، ۱۲۰، ۴۸۵
کاظمین ۱۳۴
کتابخانه ملی ۱۴۶
کترا ۴۰۹
کر، کورا (رود-) ۲۸، ۷۸، ۹۲، ۱۲۸، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۰
کردستان عراق ۴۵۲
کرکوك ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۳۵، ۳۳۸، ۴۲۹
کرمان (دارالملك–) ۱۵، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۷ – ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۸، ۲۱۸، ۴۹۵
کرمانشاهان ۲۳، ۳۸، ۴۵، ۸۸، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۲۲، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۰۱، ۴۹۲
کرنال ۱۳۰، ۳۰۷، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۳۹
کریمه (شبه جزیره) ۲۳۸، ۲۷۴
کشمیر ۱۳۱، ۳۰۸
کعبه ۳۷۸، ۳۸۳
کلات ۱۳۲، ۱۶۲، ۱۶۵، ۲۲۳، ۴۸۹، ۴۹۰
کلاه‌فرنگی (عمارت) ۱۵۲
کونکان ۳۹۳
کوهستان ۴۰۹
کویر ۱۳۸
کهدم ۲۸، ۲۹
کهگیلویه ۱۷، ۱۲۴، ۱۲۷

گ

گجرات ۳۹۲، ۳۹۳
گرجستان ۲۳، ۷۴، ۸۷، ۱۳۹، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۲، ۴۲۸، ۴۹۵
گرگان ۱۲۵
گلپایگان ۱۷، ۳۴، ۵۰
گلکنده ۳۸۸
گلون آباد ۷۳، ۷۹
گنجه ۲۳، ۳۸، ۴۵، ۸۷، ۸۸، ۱۲۷، ۱۳۶، ۴۵۲
گواشیر ۱۴۷
گوری ۱۳۶
گیلان ۲۷-۲۹، ۷۷ – ۸۲، ۸۵، ۹۱، ۹۲، ۱۰۳، ۱۲۳، ۲۲۲، ۲۳۱ – ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶، ۳۳۶

ل

لار ۲۶، ۱۰۰
لارستان ۴۹۵
لاهور ۱۳۰، ۴۰۳
لاهیجان ۱۵۸، ۲۵۰
لرستان ۲۳، ۳۸، ۴۵، ۸۹
لندن ۱۶۹

لهری بندر ۲۰۹
لهستان ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۷۳، ۲۷۵

م

مازندران ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۵، ۹۱، ۹۲، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۶۵، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۴۹۱، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹
ماسوله ۲۸
مالوه ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳
ماوراءالنهر ۱۳۹، ۱۶۳
متصرفات انگلیسی هند ۳۹۲
مجارستان ۲۷۵
محال خمسه ارامنه ۴۵۲، ۴۵۳
محال سمام ۲۹
مدینه ۲۰، ۳۷۸، ۳۸۳
مراد تپه ۱۲۷، ۱۳۷، ۲۴۰
مراغه ۲۱، ۲۳، ۱۲۵، ۳۴۱، ۳۵۷
مرند ۲۱، ۸۸
مرو ۱۳۳
مزرعهٔ دهشك ۴۳۰
مسجدالحرام ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۸۹
مشهد ۱۸، ۲۴، ۷۵، ۷۶، ۱۲۲ — ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۱۷، ۳۳۴، ۴۲۸، ۴۶۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۳ — ۴۹۵، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۵۲
مشهدین ۳۳۹
مصر ۱۲۹، ۲۰۵، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۷۵
معبر خیبر ۱۳۰
مکه ۲۰، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۷۶
ملداوی ۲۷۷، ۲۳۸
مورچه‌خورت ۲۵، ۱۲۴
موصل ۱۳۲، ۱۳۷، ۳۵۵، ۲۲۹
مولودگاه ۱۲۱
مهماندوست (دامغان) ۲۴، ۱۲۳
میدان جدید دولتخانه ۴۳۰
میدان قدیم دولتخانه ۴۳۰
میدان نقش جهان ۱۴۷

ن

نادرآباد ۱۳۰، ۱۳۱
ناربد ۳۹۳
نالاسنگك ۴۰۹
نجف‌اشرف
نخجوان ۲۳
نقله بر (محل) ۲۸، ۲۹
نهاوند ۲۳، ۸۹، ۱۲۴
نیارال ۹۲
نیشابور ۱۲۲، ۲۳۶

و

وان ۸۸، ۳۵۷
ورامین ۲۵
ولگا (رود-) ۷۹

ه

هرات ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶—۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۶۲، ۳۳۶، ۴۳۵، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۹۷، ۵۵۵
هزاد جریب (مدرسه) ۴۶۱
هزاره‌جات ۴۰۹، ۴۱۱
هلند ۱۴۰، ۲۳۷
همدان ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۳۸، ۴۳، ۴۵، ۵۱، ۸۸،

۸۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۲۲۲، ۲۳۶، ۳۵۷،
۴۹۲
هندوستان ۲۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱،
۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶ – ۱۵۸،
۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۰۵،
۲۱۸، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۱، ۳۰۲، ۳۰۶ –
۳۱۲، ۳۱۶، ۳۳۰، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۷۴،
۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰ – ۳۹۶،
۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲ – ۴۰۶، ۴۰۸ –
۴۱۰، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۹،
۴۹۵

ی

یزد ۷۱، ۸۷، ۱۲۴، ۱۷۸
یقیان ۴۵۰